۳۷۲

تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران

دکتر سید جلال الدین مدنی

جلد اول

دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به
جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

۳۷۲

تاریخ تحوّلات سیاسی و روابط خارجی ایران

از آغاز قاجاریّه تا انقلاب مشروطیّت

جلد اوّل

دکتر سیّد جلال الدین مدنی

دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به:
جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم

تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران

(ج۱)

■ مؤلف: دکتر سید جلال الدین مدنی □
■ موضوع: تاریخ □
■ محل چاپ: چاپخانه دفتر انتشارات اسلامی □
■ نوبت چاپ: □
■ تعداد مجلدات: ۲ جلد □
■ تعداد صفحات: ٤٧٦ □
■ تاریخ انتشار: □
■ تیراژ: □

دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤلف محترم این دو جلد کتاب تاریخ تحولات سیاسی ـ بطور فشرده ـ تحولات ودگر گونیهای سیاسی، اجتماعی و... ایران را از آغاز قاجاریه تا کودتای ۱۲۹۹هـ. ش مورد بحث وتبیین قرارداده است و نیز روابط خارجی آن اعصارکشورمان ـ ایران ـ را باسایر ملل توضیح داده است. خوانندهٔ این کتاب با یکسری واقعیت‌های تاریخی گذشته و بانقش مهم روحانیت و دیگر دلیر مردان مسلمان ومخلص وبا زندگانی جباران و شاهان ستمگری که در طول تاریخ همواره سدی درجهت پیشرفت ملت ومایه رکود و استبداد و ابتذال کشور بوده اند، آگاه خواهد شد، باشد که مطالعهٔ این مجموعه، درسی باشد برای ما که در جهت اعتلاء میهن اسلامی وتثبیت تعالیم حیاتبخش اسلام در سایه انقلاب عظیم اسلامی، سعی وتلاش نموده و در راه وصول به‌این هدف مقدس از هیچ کوششی مضایقه ننمائیم.

این دفتر پس از بررسی، تحقیق، ویراستاری، استخراج فهرست اعلام واماکن وغیره آن را طبع و در اختیار علاقمندان قرارمی‌دهد.

دفترانتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

با انقلاب اسلامی هزارو سیصدوپنجاه وهفت، ایران ما، راه جدیدی را بر اساس توان ملت واصول عقاید اسلام آغاز کرده است. میلیونها تن فرزندان ایران آماده اند تا در همهٔ زمینه ها نقش فعالی را ایفا نمایند. استفادهٔ از این نیروی عظیم پرتحرک محتاج بصیرت وآگاهی وتعمق وتحقیق در همهٔ رشته های علوم وفنون است. برنامه ریزی دقیقی از جانب مسؤولین امور هرچه زودتر بایستی انجام پذیرد تا در جهت رشد وتعالی استعدادها و بهره مندی کامل از همهٔ منابع به نفع این جامعهٔ عظیم انقلابی صورت پذیرد.

یکی از بارورترین وسائل در راه‌تحقق اهداف اعلام شده توجه به تاریخ وارزیابی جریانات گذشته در رابطه با دیگر کشورهاست. وضع اجتماعی، سیاسی ودیپلماسی گذشتهٔ کشورما می تواند ضوابط ومعیارهایی را در اختیار ما قرار بدهد و می تواند راهنمایی برای تصمیمات ما باشد. مشروط بر این که ما بدون غرض‌وذهنیات‌شخصی این نوع مطالعات را انجام بدهیم و اسناد ومدارک واظهار نظرهای مختلف را بازرسی و بازبینی نماییم.

ضرورت اوضاع اولین سال بعد از انقلاب ایجاب کرد که تاریخ معاصر ایران را به نحو کلی وفشرده در اختیار جوانان قراربدهیم تا ازفعالیت بسیاری از خطوط انحرافی که قصد داشتند با تحریف تاریخ،اغراض شخصی وگروهی را به ملت ایران تحمیل نمایند، جلوگیری شود این کار با انتشار دورهٔ تاریخ سیاسی معاصر ایران انجام گرفت اکنون احساس می شود که دانشجویان نیاز به تاریخ تفصیلی کشورما در دو قرن گذشته رادارند وکتبی که در این رابطه در رژیم گذشته تنظیم وانتشار یافته با خصوصیاتی که دارند آنها

راقانع نمی سازد، ومخصوصاً مسؤولیت بخش علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) این وظیفه را بیشتر سنگین ساخته است. بنابراین به منظور این که متن درسی قابل توجهی در این خصوص در اختیار دانشجویان قرار بگیرد با استفاده از یادداشتهایی که از سالها قبل در اختیار داشتم و با بهره‌وری از سوابق واسناد رسمی وکتب ومراجع بسیاری که در دسترس است به تکمیل کار گذشته می پردازم.

لازم به یاد آوری است امروز در ایران توجه خاص و بی سابقه ای به مطالعات تاریخ پیدا شده مردم مـی خواهند بدانند آنچه که می گذرد وتحولا تی که هرروزناظران هستند از کجا سرچشمه گرفته وسوابق امر چگونه بوده است. و این فکر عمومیت یافته که هرکس از گذشته بی اطلاع باشد نمی تواند در سازندگی آینده مشارکت نماید. حقیقت این است که جوانان امروز این سرزمین احساس مسؤولیت شدید می نمایند وتکالیف زیادی را برای خود فرض می شناسند که نسلهای گذشته از آن غافل بودند. فرزندان با ایمان ومتعهد امروز ایران اسلامی واقفند که فرصت بسیار کوتاه است ومسؤولیت وظایف سنگین باید باسرعت وآگاهی فراوان وشناخت اجتماع وسوابق وریشه های انقلاب اسلامی ومخصوصاً استفاده از تجربیات گذشتگان مستقیماً در همه زمینه ها نقش برجسته سازندگی وتحول واقعی را بعهده گیرند.

بامرکزیتی که اسلام درجامعه‌ما دارد باقدرتی که افکار اسلامی در توده های مسلمان منطقه پیداکرده وبا وحشتی که قدرتهای موجود مسلط برجهان از حاکمیت واستقرار موازین اسلام دارند. بادشمنی وخصومتی که در طول قرنها با آن نشان داده‌اند بسیاری از مردم ما معتقدند تاریخ معاصر ایران گوشه ای از گذشته لازم را می نمایاند نه تمام آن را. ما نیازمند نگرشی درست به ۱۴ قرن تاریخ هستیم. در واقع ریشه انقلاب اسلامی را که پدیده تازه‌ای در دنیا تلقی شده، باید از ظهور اسلام مورد مطالعه قرارداد. باید به سرچشمه اصلی چراغ هدایت رجوع نمود وباید مبنای شناخت تاریخ کشور اسلامی ایران را رسالت پیامبر عظیم الشأن اسلام، حضرت محمدبن عبدالله ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ دانست. ودعوت ملت ایران به این آیین حیات بخش وبه دنبال آن حوادث وجریانات وحکومتهای حق وباطل این دوران طولانی را زیر ذره بین قرارداد. این کار اساسی است و هرچند در قسمتهایی از این دوران مطالعات وبررسیهای تاریخی به طرق مختلف صورت گرفته ولی به شکل یکنواخت ومسلسل وبا داشتن حلقه های پیوند وتقسیمات

منظم ونتیجه گیریهای سود مند ضرورت داردو مقدمات آن‌هم فراهم شده‌است. امید که با توجهات وعنایات خاصه خداوند قادر متعال در انجام آن توفیق حاصل شود. اما برای اینکه تحولات سیاسی وروابط خارجی دو قرن اخیر که مورد بحث این مجموعه است با گذشته‌ای که از آن نام بردیم دروضعی کلی ارتباط حاصل نماید تقسیمی از این دوران را بدست میدهیم. از سال ۳۱ هجری قمری (۶۵۱ میلادی) که یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی درمرو کشته شد تا ۱۲۰۹ هجری قمری (۱۷۹۶میلادی) که مبدأ دوران معاصر است مراحلی را بشرح ذیل می بینیم:

۱- دوره انضمام ایران به سرزمین کل اسلامی- طول این دوره،نزدیک دو قرن یعنی از سال ۳۱ الی ۲۰۵ هجری قمری است. در این دوره ایران قسمتی از سرزمین بزرگ اسلامی است. حکمرانان مناطق از جانب خلیفه معین می شدند. با اینکه دعوت اسلام به ملت وقوم مخصوصی اختصاص نداشت رفتار حکمرانان باعنوان اسلامی نسبت به ایرانیان مسلمان مناسب نبود. مع الوصف چون ایرانیان روح خود را با اسلام سازگار دیده بودندبیش‌ازهرملت‌دیگری نسبت به اسلام شیفتگی‌نشان دادند و به آن خدمت‌کردند.مردم ایران بیش از هر ملت دیگر به روح ومعنی اسلام توجه داشتند به همین دلیل توجه ایرانیان به خاندان رسالت از هرملت دیگر بیشتر بود و تشیع در میان ایرانیان نفوذ بیشتری یافت یعنی ایرانیان روح اسلام ومعنی اسلام را در نزد خاندان رسالت یافتند فقط خاندان رسالت بودند که پاسخگوی پرسشها ونیازهای واقعی روح ایرانیان بودند. آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر روح تشنهٔ ایرانی را به سوی اسلام می کشید عدل و مساوات اسلامی بود. ایرانی قرنها از این نظر محرومیت کشیده بود و انتظار چنین چیزی را داشت. ایرانیان می دیدند دسته‌ای که بدون هیچ گونه تعصبی عدل ومساوات اسلامی را اجرا می کنند ونسبت به آنها بی نهایت،حساسیت دارند خاندان رسالت‌اند. خاندان رسالت پناهگاه عدل اسلامی مخصوصاً از نظر مسلمانان غیر عرب بودند[1].

۲- دوره امیران وشاهان محلی که از سال ۲۰۵ تا ۶۵۶ هجری قمری (۸۲۰ الی ۱۲۵۸ میلادی) می باشد. پیشوایان واقعی اسلامی همچنان مانند دوره قبل از اعمال حاکمیت واجرای حدود الهی محرومند. حکامی که خلفا برای ایالات ایران معین

---

(۱) خدمات متقابل اسلام وایران، استاد شهید مرتضی مطهری، ص۱۱۳.

میکردند وضع موروثی پیداکردند مردم کم کم به حقایق اسلام واقف می شدند و دوستی آنها متوجه کسانی بود که اعمالشان با اسلام منطبق است اما محور قدرت را در اختیار نداشتند. در سال ۲۰۵ هجری قمری (۸۲۰ میلادی) مأمون خلیفه‌عباسی طاهرذوالیمینین را برای حکومت خراسان وافغانستان وماوراء النهرمعیّن ساخت وهمین طاهر اولین سلسله شاهان محلی را در ایران به وجودآورد و پس از آن سلسله های دیگری از شاهان (صفاریان، سامانیان، دیلمیان) در نقاط مختلف ایران اعلام استقلال نمودند و پس از آنها شاهان ترک نژاد غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی حکومت را در دست گرفتند. این شاهان وامیران سعی داشتند از یک طرف را بطه ظاهری با مرکز خلافت بغداد داشته باشند و از طرف دیگر مقید به پذیرش سلطه خلفا نباشند. در این دوره گاهی شاهانی از همین سلسله ها بغداد را بتصرف درآوردند وخلیفه را مطیع خود ساختند. این دوره مقارن قرون وسطای تاریک اروپا است که اختلافات سیاسی ومذهبی بین دول اروپا ورؤسای طوایف جریان دارد وبازرگانان اروپائی فراتر از سواحل شرق مدیترانه نمی روند وبا این کشور رابطه ای ندارند.

۳ـ دوره تسلط مغولان وتاتاران که از سال ۶۵۶ الی ۹۰۷ هجری قمری (۱۲۵۸ الی ۱۵۰۲) است.

این دوره با هجوم چنگیز به کشورما شروع می شود. مهاجمین زرد پوست هنگامی که با هدایت هولاکوخان مغول در سال ۶۵۶ بغداد را تصرف کردند وآخرین خلیفه عباسی را به قتل رساندند. به تسلط ظاهری خلفا بر ایران پایان دادند و در ایران سلسله ایلخانیان مغول وسپس سلسله تیموریان را تأسیس کردند. شاهان وحکام و امیران وسلاطین اروپا باب مراوده را باجانشینان چنگیز باز نمودند وجهانگردان ومبلغین مسیحی وتجار به ایران راه یافتند وبازار تجارت اروپا با شرق رونق یافت. واین وضع در زمان تیموریان هم ادامه یافت، در آخرین قرن این دوره سرزمین ایران به دست دو قبیله ترکمن آق قویونلو وقره قویونلو افتاد که به طور مستمر در حال جنگ ونزاع بودند و مردم نیز در وضع فقر وفلاکت به سر می بردند. در همین احوال ترکان عثمانی که خود را وارثان خلافت اسلامی می پنداشتند در صدد بودند همه سرزمینهای اسلامی را در اختیار گیرند و بافتح قسطنطنیه امپراطوری عثمانی را پایه گذاشتند (۱۴۵۳ میلادی) و برای تصرف ایران هم نقشه داشتند. از طرف دیگر دریا نوردان پرتقالی مثل واسکودوگاما در

جستجوی کشف سرزمینها بودند و بعد از عبور از دماغه امیدنیک و استقرار در سواحل غربی هندوستان به خلیج فارس روی آوردند و بنادری از ایران را اشغال نمودند. طوایف ازبک وترکمن نیز مرتباً شرق ایران را مورد تهاجم وغارت قرار می دادند. یعنی از سه جانب استقلال ایران در معرض تهدید وتجاوز قرارگرفته بود. سرانجام اسماعیل صفوی قیام کرد وصفویه را پایه گذاری کرد و دوره دیگری در حیات ایران شروع شد.

٤ـ دوره صفویه، نادروزند، که از ۹۰۷ تا ۱۲۰۹ هجری قمری (۱۵۰۲ میلادی الی ۱۷۹۶) ادامه یافت. شاهان صفوی مذهب تشیع را رسمیت بخشیدند وپس از جنگهای طولانی با عثمانی عهدنامه قصرشیرین را منعقد ساختند و مرزهای بین دو کشور را مشخص وصلحی را بوجود آوردند که یک قرن دوام داشت. ولی با سقوط شاهان صفوی جنگها تجدید شد. کوشش نادر و بعد از او کریم خان زند این بود که به هرج ومرج و از هم گسیختگی اوضاع پس از صفویه سامان بخشند ووحدتی پیش آوردند، اما تدابیرشان اگر هم مؤثر بود نمی توانست برای مدتی طولانی کارساز باشد وحتی اهداف ملی را محقق سازد. به هرحال تحولات همزمان این دوره در اروپا کشورهای غرب را برای جهش های مادی قرن ۱۹ آماده ساخت.

واما ایران سرزمین اسلامی، در خوابی عمیق فرورفت. ازلحاظ مادی و پیشرفتهای صنعتی وتکنولوژی وروشهای علمی فاصله ای بسیار با اروپا پیداکرد و از لحاظ معنوی هم آنچه شایسته امت اسلام بود، با داشتن زمینه های مساعد بدست نیاورد تا بمرحله انقلاب رسید.

ما فراز ونشیبهای دو قرن گذشته را در این کتاب بررسی می کنیم. در بسیاری موارد وارد جزئیات ومسائل مربوط به قتلها، کور کردنها، شکنجه ها وتوطئه ها به خاطر بدست آوردن تاج وتخت می شویم و افرادی را که در این جریانات مستقیماً دخالت داشته اند معرفی می کنیم وهمه این حوادث را با اندکی دقت آموزنده می دانیم. باوجود این از سیاست کلی وروابط اساسی باکیفیات خاص که بادیگر کشورها بوده وجهات ودلایل آن غافل نشده ایم امیدواریم در جهت تحقق اهدافی باشد که جامعه اسلامی امروز ایران نوید آن را به بشریت داده است.

تهران ـ تابستان ۱۳۶۵

دکترمدنی

مراحل به قدرت رسیدن قاجاریه

تشکیل سلسله قاجار از جانب آغامحمدخان در سال ۱۲۰۹ قمری (۱۱۷۵ش ۱۷۸۶م) تصادفی واتفاقی نیست. [۱] بلکه به دنبال حوادث بسیاری است که پس از قتل نادر و مرگ کریم خان صورت گرفته. ما در ذیل به شناسایی این طایفه وجریاناتی که باعث تسلط قاجار بعنوان سلطنت شده می پردازیم. چون بحث ما تاریخ سیاسی است و افرادی از این طایفه با عنوان شاه وبصورت وراثت نزدیک یک ونیم قرن محور قدرت را در داخل و در رابطه با دیگر کشورها در اختیار داشته اند با تفصیل مباحث مربوط به اقدامات آنها را خواهیم داشت.

نژاد قاجار

نسبت به این که ریشهٔ نژادی قاجار به کجا می رسد نظریات متعددی ابراز شده است. جمعی آنان را از نژاد ترک ودسته ای ایشان را از نژاد مغول می شناسند. ترکها خود ریشهٔ نژاد آریایی یاهند واروپایی دارند. بسیاری از طوایف ترک بانژاد مغول در هم آمیخته اند. می گویند قاجارها برای این که به جهانگیری وکشور گشایی چنگیز و تیمور افتخار کنند خود را منسوب به مغولان وتیموریان دانسته اند. [۲] آغا محمد خان به رسم

---

(۱) تاریخ سیاسی معاصر ایران دکتر سید جلال الدین مدنی، جلد اول ص۱۴.

(۲) برحسب ادعای بعضی از مورخان،قاجارها به همراه پیشوا وسرکردهٔ مغول در سال ۶۵۶ هجری قمری وارد ایران شده اند و تا سال ۷۳۶ که سلسلهٔ ایلخانان مغول منقرض شده به حال چادرنشینی وبیابان گردی از کنار جیحون گرفته تا دشت مغان زندگی کرده اند وچون در ۷۳۶ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه ←

وراه وآیین وقوانین (چنگیز و تیمور) رفتار می نمود و صورت چنگیزخان را در مجلس پادشاهی بالای سرش و صورت امیرتیمور گورکانی را در پیش رویش نصب نموده بود[۱].

نویسندهٔ تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران با ابراز دلائلی عقیده دارد که قاجارها از نژاد مغول وحتی از ترکان شرقی نبوده اند بلکه از ترکان ماوراء قفقاز شناخته می شدند[۲] وتنها در دورهٔ صفویه در تاریخ ایران پیدا شده اند. صفویه از اولاد شیخ صفی اردبیلی از مردم آذربایجان بوده اند. در زمان صفویه طوایف ترک آذربایجان مهمترین عوامل نظامی محسوب می شدند. سه طایفه بزرگ ترک به نام قاجارها و افشارها وبیات ها پشتیبان سلطنت صفویه بوده اند. بنابراین چون صفویه از آذربایجان قیام کردند و قاجارها در آذربایجان بودند باید آنها را از ترکان شمال غربی ایران شناخت. در تمام ادواری که قاجارها در ایران پراکنده شده اندرآذربایجان ومازندران وگرگان و تهران بوده اند واثری از حضور ایشان در نواحی شرقی دیده نمی شود و چنانچه از شرق آمده بودند می بایست در شرق ایران سکنی گزینند.

وضع قاجارها قبل از سلطنت

قاجارها درحدود ۲۵۰ سال در دورهٔ صفویه وافشاریه وزندیه درجریان حوادث ایران

شد ایشان زندگی خودرا در خطر دیدند و از ایران به شام یعنی سوریه کنونی هجرت کردند تا این که تیمور گورکن در ۸۰۳ بدان سرزمین رسید وقاجارها را در آنجا دید. ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت وبا خود به ایران باز گردانید (برای مطالعهٔ بیشتر در ریشه های نژادی قاجاربه کتاب خواجه تاجدار نوشته ژان گور ترجمه ذبیح الله منصوری و به تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران سعید نفیسی ـجلد اول ص۵ وبعد از آن مراجعه شود).

(۱) رستم التواریخ، محمدهاشم آصف، ص٤٥٦، ازانتشارات امیرکبیر سال ۱۳٥٤.

(۲) سرجونز بریجز (Sir Jones Brydges) درتحقیقات مفصلی‌که در این مورد نموده معتقد است طایفه قاجار از ترکان سالور میباشند ساکنین جرکس بوده و از سه تیره مختلف سلدوس، اونک قوت وجلایر ترکیب می شدند. قاجار ساکنین ایران همان جلایریان می باشند که در سال ۷۳٦ قمری تحت ریاست شیخ حسن بزرگ رئیس ایل جلایروکمک امرای چوپانی ایل مزبور به شامات و حدود مدیترانه کوچانده شدند. برای اطلاع بیشتر به کتاب «سلسله قاجار» اثر مؤلف فوق مراجعه گردد.

ژان گور در کتاب «خواجه تاجدار» به مطالعات همه جانبه ای در این مورد پرداخته. کتاب وی به وسیله ذبیح الله منصوری ترجمه گردیده است.

دخالت داشته اند، وبیشتر ساکن ناحیهٔ مرزی و مأمور دفع تجاوز و فتنه های پی درپی چادرنشینان ترکمانان بوده اند و البته گاهی هم سران قاجار به نفع خود درمقام طغیان بر می آمدند و بعضی از نواحی داخلی ویا سرزمینهای مجاور را مورد تهاجم قرار می دادند، از آن جمله طغیان فتحعلی خان و محمد حسن خان وحسین قلی خان را می توان نام برد[۱] صرفنظر از این سه مورد از زمان شاه طهماسب بعضی از مشاغل مهم به رؤسای قاجار واگذار شده است ، ونقش عمده‌ای در حکومت و امور نظامی وجنگ به عهده داشته اند[۲].

تقسیم قاجارها از جانب شاه عباس

شاه عباس در زمان سلطنت به قدرت روز افزون قاجارها پی برد و آنها را به سه دسته تقسیم نمود: یک دسته را در خراسان وحدود مرو برای جلوگیری از حملهٔ ازبکان سکونت

---

(۱) پاره ای از مورخین دورهٔ قاجار سرکشی فتحعلی خان از ۱۱۳۳ تا ۱۱۳۹ قمری وطغیان محمدحسن خان از ۱۱۶٤ تا ۱۱۷۲ قمری و عصیان حسین قلی خان معروف به جهانسوز از ۱۱۸٤ تا ۱۱۹۱ قمری را جزو مدت سلطنت قاجاریه به شمار آورده اند وشروع سلسلهٔ قاجار را از سال ۱۱۳۳ سلطنت فتحعلی خان ذکر نموده اند در حالی که تسلط هریک از این سه نفر به مدت شش سال وهشت سال وهفت سال برناحیهٔ کوچکی از ایران بوده ونمی تواند سابقه پیوسته ای برای سلطنت قاجاریه محسوب گردد.

(۲) در سال ۹٤۳ قمری شاه طهماسب پس از تصرف قندهار حکمرانی آنجا را به بیداق خان قاجار که از سران سپاهش بود واگذار ساخت و در واقع دروازهٔ هندوستان را به او سپرد. در سال ۹۵۹ شاه اسماعیل بیران بیک قاجار را با سپاهیانی به جنگ عثمانی فرستاد که در این جنگ بیران بیک شکست خورد. در سال ۹٦۷ بداق سلطان قاجار مأمور دفع ازبکان شد. در سال ۹۹۲ قمری الله قلی بیک قاجار به قورچی باشی ولیعهد (شاه عباس اول) رسید. در ۱۰۱۱ شاه عباس حکمرانی ایروان را پس از تصرف به امیرگونه خان قاجار داد و در ۱۰۱۵ با استرداد گنجه از عثمانی آن را به محمدخان زیاد اوغلی قاجار داد. در ۱۰۳۱ شاه عباس حلبی پیک قاجار را به عنوان سفیر به دربار عثمانی فرستاد تا فتح قندهار وجزیرهٔ هرمز را خبردهد. در ۱۰۳۵ امیر گونه خان قاجار حاکم ایروان درجنگ با گرجیان مجروح شد وبا مرگ او پسرش طهماسب قلی خان قاجار به حکومت ایروان منصوب شد. در ۱۰۵۷ شاه عباس دوم، مرتضی قلی خان قاجار را که حاکم مرو ومشهد بود به مقام سپهسالاری رساند و در ۱۰٦۰ منصب قورچی باشی را پیدا کرد. در ۱۱۱٤ که گرگین خان پادشاه گرجستان برشاه سلطان حسین صفوی شورید کلبعلی خان قاجار حاکم گنجه به مقابلهٔ او رفت. در ۱۱۲٤ طهماسب میرزا، پسر و ولیعهد شاه سلطان حسین با هشت تن از سران قاجار از اصفهان به قزوین فرستاده شدند تا ازتهاجم افغانها در امان باشند.

داد. دستهٔ دوم را به حدود گرگان برای جلوگیری از تجاوزات ترکمانان فرستاد و دسته سوم را در حدود قراباغ ساکن نمود.

قاجارهای ساکن گرگان به دو دسته تقسیم شدند. دسته ای که در ساحل راست رودخانهٔ گرگان بودند به نام یوخاری باش و آنهایی که در طرف چپ این رودخانه بودند اشاقه باش نامیده می شدند. بین این دوطایفه غالباً اختلاف و نزاع وجود داشت[۱].

فتحعلی خان قاجار

از جمله افرادی از ایل قاجار که مبادرت به عصیان نموده اند فتحعلی خان می باشد. وی در قلعهٔ مبارک آباد گرگان می زیست. حکمرانان مازندران از او خوف داشتند. سرانجام محمدخان ترکمان حاکم گرگان به کمک چندتن ازسرکردگان قاجار به مبارک آباد حمله کرد وفتحعلی خان با دو برادرش را دستگیر نمود اما فتحعلی خان پس از چندی از زندان گریخت و به میان طوایف ترکمان رفت. در غیاب او دو برادرش را کشتند. فتحعلی خان درمقام انتقام و باکمک همراهانش طی یک حمله حاکم قزوین واستراباد را کشت و در آن نواحی قدرتی به هم رساند و ناحیهٔ فندرسک را از شکر بیک نام گرفت و بر قدرت خود افزود وتوطئهٔ چندتن از سران قاجار را که علیه او ترتیب داده شده بود عقیم گذاشت.[۲] در سال ۱۱۳۵ به هنگام محاصرهٔ اصفهان به دست افغانها به کمک دربار صفوی برای جنگ با افغانها آمد اما چون مظنون بود که فکر سلطنت دارد به گرگان بازگشت. باقتل شاه سلطان حسین، فتحعلی خان فرزند او شاه طهماسب را یاری کرد و با فراهم نمودن لشکریانی به همراه شاه طهماسب به خراسان رفت. در این سفر نادر نیز که از سرداران شاه طهماسب[۳] بود حضور داشت. فتحعلی خان به تحریک نادر

---

(۱) این دو طایفه در سومین سال سلطنت نادرشاه در جنگی درگیرشدند اما نادر طوری آنها را برسرجای نشاند که تازمان مرگ او هرگز جرأت برخورد دیگری را باهم نداشتند. مدت ۱۵ سال بین دو طایفه متارکه اجباری برقراربود بدون اینکه کینهٔ موجود را از بین برده باشند (جلد اول کتاب خواجه تاجدار ـ ص۹۹).

(۲) فتحعلی خان اطلاع پیداکرد که محمد تقی بیک وفضلعلی بیک ومحمدحسین خان از سران قاجار تدارک قتل او را دیده اند وی آنها را به ضیافتی دعوت کرد تاکارشان را بسازد، محمدحسین خان از حیلهٔ او باخبر شد و از نیمهٔ راه فرارکرد ودیگرمیهمانان درضیافت به قتل رسیدند. (تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران ج۱، ص۳۲).

(۳) نادر شاه طهماسب ثانی را از سلطنت خلع و پسر ۱۴ ماهه اش به اسم شاه عباس ثالث را به شاهی

←

کشته شد. مورخین محل قتل او را نزدیک بقعهٔ خواجه ربیع مشهد و در ۱۱۳۹ قمری نوشته اند.

محمدحسن خان قاجار

فتحعلی خان قاجار فرزندی به نام محمدحسن خان[۱] (متولد ۱۱۲۷) داشت، محمد حسن خان هنگام کشته شدن پدر ۱۲ ساله بود و چون به سن رشد رسید در رأس طایفه اشاقه باش قرارگرفت[۲] وگروهی از ترکمانان را بخود همراه ساخت. استراباد را که مرکز حکومت پدرش بود متصرف شد و حاکم آنجا یعنی محمدزمان بیک متواری گردید. محمد حسن خان یک بار در اثر حملهٔ یکی از سرداران نادر از گرگان فرار کرد وچون باردیگر در ۱۱۶۰ استر اباد را گرفت. کریمخان زند با عنوان وکیل الرعایا در ۱۱۶۵ به جنگ او در آمد و استراباد را محاصره کرد ولی کاری از پیش نبرد. در ۱۱۶۸ احمدشاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهار، کابل و هرات، مشهدرا هم گرفت و شاه پسندخان افغان را باسپاهی به تسخیر استراباد اعزام نمود اما سپاهیان محمدحسن خان در سبزوار وی را شکست دادند. محمدحسن خان به دنبال این پیروزی قزوین وگیلان را گرفت وعازم مرکز ایران یعنی اصفهان شد. کریمخان در مقام جنگ با او

گذاشت وخود را نایب السلطنه قرارداد ولی بعد از مدتی خودش در دشت مغان واقع در آذربایجان به اسم نادرشاه تاج سلطنت بر سرنهاد. در ۱۱۴۹ قمری نادر تصمیم گرفت طهماسب ثانی را که تا آن موقع در حبس بود به قتل برساند. مأموریت این قتل به عهده سبزعلی بیک رئیس آبدار خانه سلطنتی گذاشته شد و به عنوان پاداش این قتل فرمان حکومت استراباد را از نادرشاه دریافت داشت و با این ترتیب در ردیف حکمرانان کشور شاهنشاهی در آمد. سبزعلی در مقابله با محمد حسن خان قاجار وآقا محمدخان نقش زیادی داشته است.

(۱) فتحعلی خان دو پسر داشت به نام محمد حسن خان ومحمدحسین خان. محمدحسین پسردوم او در کودکی مرد و محمد حسن پسر اول او ماجراهای بسیار را تاسال ۱۱۷۲ که کشته شد به همراه داشته است و برای مدتی قلمرو وسیعی از ایران را تحت حکومت خود در آورد وراه را برای سلطنت فرزندش آغا محمدخان قاجار تاحدی هموار ساخت.

(۲) زندگی این طایفه به طریق صحرا نشینی درکنار رود اترک بود. اسب وگوسفند پرورش می دادند وزراعت نداشتند، برای آنها سه نوع بلا ومصیبت عمومی مفهوم داشت. طغیان رودخانه وغرق شدن اسبها وگوسفندان آنها، خشک سالی و از بین رفتن مراتع، بیماری همه گیر مثل وبا وطاعون.

برآمد اما در این نبرد او هم شکست خوردو به شراز رفت واصفهان دراختیارمحمدحسین خان قـرارگـرفـت. در ۱۱۶۹ در جنگ بـا آزادخان افغان که در ارومیه اتفاق افتاد، آزادخان راهـم شکست داد و بـا هـمراهـی سپاه آزادخان تـا سال ۱۱۷۰ سراسر آذربـایجان را در اختیار گرفت. محمد حسن خان فرزندش آغا محمد خان را که ۱۸ ساله بود به حکمرانی آذربایجـان گماشت[۱] وخودبه‌نواحی جنوب حرکت کرد. سالهای ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ به کرات جنگهایی را انجام وکشتار فراوانی را راه انداخت. که از جمله چندین نوبـت بـاشیـخ علی خان به جنگ پرداخت. سرانجام بوسیلهٔ سبزعلی نام که سابقاً از غلامان وی بود به قتل رسید. سرمحـمـد حسن خـان را یکـی از قـاجارهـا نزد کـریمخـان که درتـهران بود آورد وکریمخان با احترام آن را در شاهزاده عبدالعظیم دفن نمود[۲].

آغامحمد خان قاجار

هـمان طور کـه گفتـیم آغا محـمدخان فـرزند ارشد محـمدحسن خـان ومادرش خـواهر مـحـمد خان قاجار بود، در ۱۱۵۵ مـتولد و ۱۲۱۱ درسن ۶۳ سالگـی بـه قـتـل رسـیـد. آغامحمدخان مدتـی از زنـدگـی را در اسـارت، دورانـی را در نـبرد بـا بـازمـانـدگـان نادر وکریـمخـان زنـد گذرانـد و بـه ایـن مـنـاسـبت کـشتار فـراوانی را انجام داد ومدتـی را به

---

(۱) محـمدحسن خـان ۱۱فرزنـد داشت که دو نفر آنها دختـر بودند بزرگتـرین پسر محمـدحسن خان آغا محمدخان بود که در ۱۱۵۵ متولد شد و در ٤٢ سالگی بـعد از مرگ کریمخان بـنای طغیان را گذاشت. بعد از او حسیـن قلـی خان بود کـه در ۱۱٦٤ متولد شـده و در ۱۱۸٤ در ۲۰ سالگـی سر بـه شورش برداشت و در ۱۱۹۱ در گذشت. باباخـان معروف به فتـحعلی شاه فـرزند همین حسـین قلی خان است که حدود ۳۷ سال سلطنت کرد. آغا محمدخان وحسین قلی خان هردو از یک مادر بودند. پسران دیگر محمدحسن خان عبارتند از:مرتضی قلی خـان،مصطفـی قلی خان،جعفر قـلی خان، مهدی قلی خـان، عباس قلی خان،ورضاقلـی خان وعلی قلـی خـان. وضـع این پسران محمد حسن خان را در ضمن حوادثی کـه بـرای آنـهـا در رابـطـه بـا آغامحمدخان قاجار پیش آمده به تدریج مطالعه خواهیم کرد.

(۲) مورخین نوشته اند کریمخان در زاویه شمال غربی حیاط معروف به کاخ گلستان در کاخ سلطنتی تهران در فضای کـوچکی مـوسوم بـه خلوت کـریمـخانی نشسته بـود. مردقاجار باتوبره‌ای به‌نزد او آمـد وگفت: این سرمحمدحسن خان است. کریمخان چون شنید از جای جست وهمچنان پای برهنه از نشیمن خود به زیرآمد وسر از توبره درآورد و با دست خود بـاآب شست وموی‌ش را شانه زد وگلاب افشاند وسوگواری کرد. روزدیگر در تابوت گذاشت و خود پیاده تادروازهٔ شهر از آن تشییع کرد وهمهٔ بزرگان دربارش را بدان کارواداشت.

سرکوبی حکام ولایات صرف نمود وسر انجام هنگامی که در ۱۲۰۹ تاجگذاری کرد بیش از شصت سال از عمرش گذشته بود. وی فقط حدود ۲ سال تاهنگام مرگ سلطنت نمود وعمدهٔ این دو سال هم در وضع تهاجم بود و چون در مقام توضیح تاریخ سیاسی هستیم ناچار به گوشه هایی از جریان دوران آغامحمد خان که وی نیز نقشی در آن داشته است می پردازیم. والبته باید توجه داشت که دوران مورد بحث ما همزمان باعصرانقلاب کبیر فرانسه ووضع خاصی است که اروپا به دنبال انقلاب فرانسه پیدا می نماید.

آغامحمدخان قبل ازمرگ کریم خان

اگر به سال تولد آغا محمد خان (۱۱۵۵) وسال مرگ کریم خان (۱۱۹۳) توجه کنیم مدت ۳۸ سال را می یابیم که او در این مدت در اثر محیط زندگی و لطمات وارده وحوادثی که بر پدر و برادرهایش گذشته شخصیتی از لحاظ روانی قابل مطالعه پیدا می نماید که در تمام مدت ۲۰ سال بقیهٔ عمرش تحت تأثیر همان خصوصیات اخلاقی قراردارد. وی به هیچکس اعتماد ندارد سختگیر و خشن وبی رحم و انتقام گیر(۱) است

---

(۱) همان طور که می دانید آغا محمد خان مدتی بعد از قتل پدرش تحت نظر کریم خان قرارگرفت وچند سال از تحت نظر را در تهران بسر برد و به تحصیل اشتغال داشت و مستمری بسیار جزئی به وی پرداخت می شد که کاملاً در مضیقه باشد. وی از یک دکان که نزدیک خانه اش بود قدری روغن می خرید وغالباً اشکنه درست می کرد. دکاندار بایک پشیز روغن نا مرغوب به او می داد. آغا محمدخان به دکاندار می گفت چرا به من روغن متعفن می دهی و او پاسخ می داد از دکان دیگر بخرد ودکان دیگری نزدیک نبود. آغا محمدخان کینه آن دکاندار را به دل داشت. روزی که به سلطنت رسید، دکاندار را احضار کرد و گفت: آیا مرا می شناسی؟ دکاندار نتوانست او را بشناسد زیرا سالها گذشته بود وقیافه خواجه قاجار عوض شده بود، آغا محمد خان خودرا به او معرفی کرد وگفت همان کسی هستم که در روز تنگ دستی یک پشیز روغن از تو می خریدم و هر روز روغن متعفن می دادی. دکاندار بلرزه افتاد وگفت حاضرم جبران کنم خان قاجار گفت اگر ستم تو استمراری نبود تورا می بخشیدم ولی در تمام مدتی که اجبار داشتم از تو روغن بخرم به من روغن بددادی. وحتی بعد از این که به زبان آمدم و موضوع را به تو گفتم روش خودرا عوض نکردی. دژخیم به دستور آغا محمدخان دیگ بزرگی آورد. مقدار زیادی روغن از دکان او آوردند ودر آن ریختند وروغن را حرارت دادند و آنگاه دست وپای دکاندار را با طناب بستند و در حالی که التماس می کرد وطلب عفو می نمود در آن روغن داغ انداختند. آغا محمدخان بدون کوچکترین تأثر فریاد های دلخراش او را می شنید تا به خاموشی گرایید و بمرد. این نمونه ای از کینه توزی او بود(خواجه تاجدار؛ جلداول، ص۲۷۵).

در عین اینکه ساده زندگی می کند وهزینه غذا وسفرهٔ او محدود است بسیار طماع، عاشق پول وجواهرات می باشد لئامت و پستی او به شهرت گرائیده ودرکینه ورزی و انتقام گیری کم نظیر است.

هنگامی که در ۱۱۷۲ پدرش به قتل رسید، کمتر از ۲۰ سال داشت و در مقر حکمرانی اصلی پدرش استراباد (گرگان) بسر می برد و برای اینکه دستگیر ومجازات نشود چند سالی در بین ترکمانان یموت بود و وقتی وضع کریمخان درتسلط بر قسمت عظیمی از کشور تثبیت گردید. خانوادهٔ محمدحسن خان و از جمله آغا محمدخان در صدد برآمدند که به خدمت کریم خان درآیند[۱] کریم خان آغا محمد خان را که پسر ارشد بود با شناختی که از پدرش داشت به شیرازبرد و دیگر برادران او را در قزوین گذاشت. حسین قلی خان برادر آغا محمدخان از جانب کریم خان به حکومت دامغان منصوب شد اما سر به طغیان برداشت به استراباد تاخت وگروهی از سران یوخاری باش را

(۱) بعضی از مورخین نپذیرفته اند که آغا محمد خان داو طلبانه به خدمت کریم خان درآمده باشد بلکه می گویند وی پس از قتل پدرش بنابر اصرار مادرش به صحرای ترکمان رفت اما جوانی او مانع از آن بود که زندگی آرامی را درپیش گیرد. او از بین جوانان طایفه اشاقه باش و از بین ترکمانان سوارانی را انتخاب کرد وقشون پارتیزانی کوچکی ترتیب داد و گهگاه به قسمتی از استراباد حمله می کردند. هرکس مقاومت می کرد کشته می شد و اسب وگوسفند، طلا ونقره مردم را به یغما می بردند. محمدخان قاجار از جانب کریم خان به حکومت استراباد منصوب گردیده بود و از حملات آغا محمدخان نگران بود. یکی از دستبردهای آغا محمدخان ربودن دویست وپنجاه هزارتومان پول دیوانی که کریم خان وحاکم استراباد را ناراحت ساخت. زیرا این مبلغ کل مالیات استراباد بود و برای خزانه کریم خان ارسال می شد. کریم خان به حاکم استراباد نوشت اگر نمی توانی آغا محمدخان را دستگیر کنی اطلاع بده که حاکم دیگری منصوب کنم و حاکم پول وسرباز ومهمات خواست و کریم خان فراهم کرد. محمدخان قاجاردولو و مشاورش سبزعلی بیک با قوای محلی وسربازان حکومتی به محاصره آغا محمدخان پرداختند ودرجنگ ۷ شعبان ۱۱۷۵ سربازانش از بین رفتند و خود او بنحو حیرت آوری باداشتن جراحات بسیار از محاصره فرارکرد و راه گیلان را درپیش گرفت اما درمازندران هنگامی که وارد قریه تنگ سراز محال اشرف گردید به وسیله محمدخان سوادکوهی حاکم مازندران دستگیر گردید. سبزعلی بیک ومحمدخان سوادکوهی هریک این دستگیری را ناشی از عمل خود ومستحق انعام شاه می دانستند و کریم خان پس از اطلاع مأمورینی را برای تحویل وی اعزام داشت. پس از اینکه آغا محمدخان را به تهران آوردند در زندان قریه کن محبوس کردند وکریم خان از مجازات وی که در آن زمان قتل یاکور کردن بود صرفنظر کرد و اورا در ارک اقامت داد. آغا محمدخان درمدتی که در تهران بود به ادامه تحصیل پرداخت وهر روز در درس شیخ علی تجریشی که ازعلمای وقت بود حاضر می شد.

کشت و در اثر بی رحمی و خونریزی بسیار مردم به او لقب جهانسوز دادند. کریم خان چندین نوبت سپاهی برای دفع او فرستاد ولی سرانجام چندتن از ترکمانان یموت که در سپاه حسین قلی خان بودند هم قسم شدند و شبانه وی را کشتند.(۱) شورش وعصیان حسین قلی خان باعث گردید که کریم خان، آغامحمد خان را در محدودیت کامل در اختیار داشته باشد تا هم سرکشی نکند و هم دیگر افراد خانواده‌اش آرام بمانند. آغامحمدخان در شهر شیراز اجازه داشت به هرکجا برود و حتی در اطراف به شکار

---

(۱) محمدخان قاجار دولو از جانب کریم خان حاکم استرابادبود. هم او بود که عرصه را بر آغا محمدخان تنگ نمود تا سر انجام دستگیر گردید. دیگر برادران آغا محمدخان به همراه جیران مادرشان یکی از مشکلات حاکم استراباد محسوب می شدند تا اینکه جیران در گذشت و آغا محمد خان که موقتاً به استراباد مسافرت کرده بود و برادرش حسین قلی خان روانه شیراز گردیدند وکوچکترین برادر آغا محمدخان بنام عباسقلی خان در هفت سالگی در تهران مرد و بقیه برادرانش در قزوین تحت نظر قرارگرفتند. محمدخان قاجار دولوکه‌کم با عدم پرداخت مالیات به کریم خان زند به نوعی طغیان دست زد. کریم خان زند برای مقابله غیرمستقیم با او حسین قلی خان را به حکومت دامغان منصوب کرد وبه او اجازه داد که به استراباد هم برود و در رأس طایفه اشاقه باش قرارگیرد. اما محمدخان قاجار دولومانع ورود او به استراباد شد و وی ظاهراً از کریم خان کمک می گرفت و در دامغان صاحب قدرت وقشون شد و به دستور کریم خان و باکمک امرای اطراف وارداستراباد شدومحمدخان قاجار دولوفرارکرد. در استراباد با کمال علی بیک رئیس طایفه یوخاری باش ملاقات نمود و به اختلافات دیرین دوطایفه اشاقه‌باش و یوخاری باش پایان داد وریاست هر دو طایفه به عهده حسینقلی خان گذاشته شد. کمال علی بیک هم کلانتر هر دوطایفه شد. حسینقلی خان درواقع دیگر از کریمخان اطاعتی نداشت ولی نمی خواست استقلال خودرا اعلام کند زیرا می ترسید برادرش آغا محمدخان به قتل برسد. کریم خان به افکار استقلال طلبی حسینقلی خان از طریق ایادی که به استراباد ودامغان فرستاد پی برد از جمله ازاللهیارخان زندگزارشی در این خصوص دریافت کردوکریم خان به دلیل بیماری خود نتوانست به جنگ حسینقلی خان که در آن زمان خودرا جهانسوز شاه اعلام داشته بود برود ومحمدخان قاجار دولورا مأمور درهم کوبیدن قوای جهانسوزشاه ساخت. اما دریک نبرد محمدخان قاجار دولو بوسیله یکی از سربازان حسینقلی خان به قتل رسید وسرش ازبدن جدا گردید وقدرت حسینقلی خان زیادترشد. کریم خان می خواست حضور آغامحمدخان را به صورت گروگان تلقی نماید و حسینقلی خان را وادار به تسلیم کند. آغامحمدخان وادار شد نامه‌هایی به حسینقلی خان بنویسد که جان او در خطر است خود را تسلیم نماید اما حسینقلی خان از این موضوع طفره می رفت تا بالأخره در اثر توطئه ای که بوسیله علی خان دولو وباکمک مالی کریم خان علیه حسینقلی خان ۲۶ ساله چیده شد وی در ۱۱۸۹ قمری به قتل رسید.

بپردازد و درزمانی هم تابدان حد مورد اعتماد کریمخان قرارگرفت که در امور لشکری طرف مشورت وکیل الرعایا بود.(۱)

فرار آغامحمدخان ازشیراز

اقامت طولانی آغامحمدخان در شیراز واطلاع از بسیاری از جریانات کشور وسوابق پدر وبرادرش وجنگهای کریمخان او را در این اندیشه قرارداده بود که درفرصت مناسب سربه عصیان بردارد و منطقه ای را در اختیار گیرد و رقیبان احتمالی را نابود سازد وکاری را که پدرو برادرش می خواستند انجام بدهند ولی موفق نشدند او به انجام رساند. این فرصت با مرگ کریمخان برای او پیش آمد وتوانست با بهانهٔ شکار از منطقهٔ شیراز خارج شود وتنها با یک اسب خود را به تهران وسپس به استراباد برساند. وی ازطرف سران ایل واکثریت اهالی مطیع آنها مورد قبول واقع شد.(۲) در این هنگام برادر ناتنی او مرتضی قلی خان دراستراباد عنوان شاهی به خود داده بود به‌روسیه فرارکرد و تا زمان مرگ در دربار کاترین(۳) به سربرد و آغا محمدخان توانست تسلط خویش را در ایالات بحر خزر

(۱) ژان گور در تحقیقاتی که در مورد خان قاجار دارد می نویسد: یکی از مختصات روحی آغا محمد خان قاجار که تمام مورخین تأیید کرده اند ضبط نفس وتوداری آن مرد بوده است با این که دشمن خونین کریم خان زند بود و بعد از این که به سلطنت رسید نسل زندیه را بر انداخت ولی در تمام مدتی که در دربار کریم خان زند بسر می برد کلمه ای نگفت که این خصومت را نشان بدهد همواره زبان به تمجید کریم خان می گشود وعدالت وسخاوت وترحم ولیاقت وی را می ستود. کریم خان زند یقین حاصل کرده بود که فکر جاه طلبی در او کشته شده است.

(۲) روز دهم صفر ۱۱۹۳ (۱۷۷۸م) کریم خان در شرف مرگ بود. آغا محمدخان به عنوان شکار به اتفاق دو مستخدم خود به نام تورگو وطاهر از شیراز خارج گردید. در خارج شهر منتظر اعلام در گذشت کریم خان بود و به چند نفر از خویشان که بعد از قتل جهانسوز شاه به عنوان گروگان به شیراز اعزام شده بودند سپرد که بعد ازمرگ کریمخان در خارج شهر به او بپیوندند. ابوالفتح خان پسر کریم خان حاکم شیراز بود. با مرگ کریم خان دروازه های شهر را بستند اقوام آغا محمدخان که می خواستند از شهر خارج گردند دستگیر شدند. آغا محمدخان ۹۰۴ کیلومتر راه شیراز به تهران را بدون توقف وبا تعویض اسب طی کرد. سران اشاقه باش در ورامین بودند وهمین که آغا محمدخان قاجار را دیدند متوجه شدند که کریم خان مرده است. عباسقلی بیک اشاقه باش خان قاجار را مورد تجلیل قرارداد و او را برای رسیدن به قدرت تحریک نمود. در شیراز امیرزادگان اشاقه باش ازطرف ابوالفتح خان به قتل رسیدند.

(۳) کاترین دوم مشهور به کاترین بزرگ زنی آلمانی بود که مدت ۳۴ سال پس از کشته شدن شوهرش

←

بلامعارض سازد. ایالات بحرخزردرمجاورروسیه بود ومرتضی قلی خان هم به روسیه فرارکرده بود. آغا محمدخان به نوعی در مقابل روسیه قرارگرفت. روسها در این تاریخ در بندر اشرف -از بنادر بحرخزر- استحکاماتی داشتند و طبعاً با پناه دادن به مرتضی قلی خان برای او مزاحمتهایی فراهم می کردند. بنابراین آغامحمد خان عمال روسیه را یک شب به مهمانی دعوت نمود ودستورداد همه آنها را زندانی نمایند و به این وسیله قوای روسیه را وادارساخت تااز شمال ایران خارج شوند وبعد زندانیان آنهاراآزادساخت.عکس العمل روسها درمقابل اقدام شاه ایران این بود که والی گرجستان را تحت حمایت قراردهند و از این راه مشکلاتی فراهم سازند. بعداً به ارتباط با روسها واهداف روسیه نسبت به ایران توضیح لازم را خواهیم داشت. آغا محمد خان در مازندران دچار واقعه ای شد که نزدیک بود او را برای همیشه از آرزوی سلطنت دور سازد. رضا قلی خان برادرش در حالی که از جانب آغا محمد خان مأموریت سرکوبی اشخاص را در لاریجان داشت به فکر سلطنت افتاد و این فکر به کمک دشمنان آغا محمد خان به مورد اجرا گذاشته شد و منجر به دستگیری آغا محمد خان شد. رضاقلی خان نمی خواست برادر بزرگش را نابود سازد دیگر برادران هم از وضع پیش آمده ناراضی بودند وبعضی از نزدیکان آغا محمدخان هم کوشش کردند وجان او را نجات دادند[۱].

تزار پطر سوم بر روسیه حکومت راند. وی بخشی از لهستان را گرفت و دوجنگ با عثمانی شبه جزیره کریمه وتمام کناره شمالی دریای سیاه را متصرف شد. کاترین میخواست آغا محمدخان را براندازد ومرتضی قلی خان برادرآغامحمدخان راکه بروسیه پناه برده بود به سلطنت گمارد. (مراجعه شود به سیاست نظامی روسیه در ایران ۱۷۹۰ تا ۱۸۱۵- چاپ ۱۳۵۳ ص۱٤).

(۱) در سال ۱۱۹۵ قمری (۱۸۷۰م) آغا محمد خان دربارفروش مازندران (بابل) سکونت کرد. چند نفر از ملاکین متنفذ لاریجان که اموالشان به تصرف آغا محمدخان درآمده بود سر به طغیان برداشتند آغامحمدخان برادرش رضاقلی خان را باعده ای سوار مأمور سرکوبی آنهاساخت. مالکین لاریجان رضاقلی خان را به مذاکره دعوت کردند و آنها گفتند هیچگونه ادعائی ندارند جز اینکه املاک خودرا می خواهند واز رفتار ظالمانه ای که با آنها شده شکوه نمودند. کم کم رضا قلی خان را در این مذاکرات با آغا محمدخان به مقایسه گذاشتند ونتیجه گرفتند که سلطنت حق او است و حاضر شدند همه گونه مساعدت در رساندن او به قدرت بنمایند. و موضوع جدی شد. رضاقلی خان که برای سرکوبی آنها آمده بود باکمک آنها برای دستگیری آغا محمدخان حرکت کرد. آغا محمد خان وقتی خبرنزدیک شدن قوای مالکین لاریجان را دریافت کرد موضوع را بسیار کوچک شمرد و عده ای تفنگچی را برای مقابله فرستاد ومهاجمین چون به محل

←

آغا محمدخان وانقراض زندیه

پس ازمرگ کریمخان[۱] ابوالفتح خان که جوانی دائم الخمر ودرعین حال حاکم شیراز بودجای پدررا گرفت ولی اجرای اموربه عهده زکی خان برادر کریم خان قرارداشت. زکی خان

آشنا بودند شهر را دور زدند وتفنگچیان را محاصره کردند و وارد بارفروش شدند وشهر را به تصرف آوردند. آغا محمدخان در نزدیکیهای صبح صداهای غیرعادی شنید فکرکرد سربازان خودش هستند ولی بلافاصله خدمه اش اطلاع دادند که در محاصره اند. آغا محمدخان به اطرافیان گفت من مسؤول محاصره هستم و وقتی از فرمانده قوای مهاجم سؤال شد چه میخواهند گفته شد آغامحمد خان را میخواهند نزد رضاقلی خان ببرند. آغا محمدخان نمی توانست باورکند برادرش فرماندهی مهاجمین را دارد و بالأخره رضاقلی خان گفت اگر آغا محمدخان می خواهد زنده بماند وچشمانش کور نشود باید تسلیم گردد. رضاقلی خان نمی خواست برادرش را بکشد ومصمم بود او را دریکی از قلاع حبس نماید. مالکین لاریجان قتل آغا محمدخان را می خواستند. آغا محمدخان از ترس جان حاضر شد فقط تسلیم رضاقلی خان بشود و در جریان تسلیم خان قاجار به شخصی تحویل شد که آن شخص خود را مدیون آغامحمدخان می دانست وهمین امر جان او را نجات داد. به این ترتیب اشخاصی که در صدد قتل آغا محمدخان بودند باید از طرق او اقدام میکردند و این شخص که به حاجی حلال خورمعروف بود درمرحله مذاکرات آنها را سرگرم ساخت وازطرفی جعفرقلی خان برادردیگر آغامحمدخان را که درلاریجان بود ازماوقع مطلع ساخت واورابه قیام به حمایت از آغا محمدخان تشویق نمود مصطفی قلی خان برادر دیگر آغا محمدخان از طرف جعفرقلی خان به استراباد اعزام شد تا قوائی تدارک نماید وعباسقلی بیک از سران طایفه اشاقه باش هم همراهی نمود از لاریجان واستراباد قوا به حرکت درآمد رضاقلی خان وقتی خود را مواجه با آن نیرو دید که می خواهند آغامحمدخان رابه سلطنت بکشانند نامه ای به آغا محمد خان نوشت و طلب بخشایش کرد ودیگر برادران هم آغا محمدخان را به ترحم نسبت به رضا قلی خان توصیه کردند و این توصیه پذیرفته شد مشروط بر اینکه هرگز او را نبیند. رضاقلی خان از خدمت در دستگاه آغا محمدخان مأیوس شد وبه دشمنان وی روی آورد، آنها هم وی را نپذیرفتند و سر انجام درمشهد در کمال یأس مرد. این واقعه درس عبرت مهمی برای خان قاجار شد وهمیشه دشمن را قوی تر از آنچه بود به حساب می آورد.

(۱) در دوره ای که از آن بحث می کنیم کریم خان شاهی است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است با این وصف جسد او تا مدت سه روز دفن نشد. می گویند شب چهارم برادر اوزکی خان حافظ، شاعر معروف، را خواب می بیند که می گوید چون جسد کریم خان برزمین است ودفن نشده من نمی توانم آسوده در قبر بخوابم زیرا او برمن حق دارد وبرای من آرامگاه ساخت... زکی خان بعداز این که شکوه حافظ را در خواب شنید روز بعد جسد برادر را به خاک سپرد.

رفتاری زشت وخشن داشت و به دلیل سفاکی و بی رحمی پس از مدت کوتاهی به قتل رسید [۱].

(۱) زکی خان برادر مادری کریم خان زند بود وهنگام مرگ کریمخان حکومت شیراز را به عهده داشت و در بسیاری از امور مملکت دخالت می کرد و به این مناسبت مستوفی الممالک هم به شمار می آمد. سرجان ملکم انگلیسی درکتابی که به عنوان تاریخ ایران نگاشته (ملکم در دوره فتحعلی شاه به عنوان سفیر انگلیس به ایران آمد) در مورد سخت گیری در اخذ مالیات از طرف زکی خان مطلب جالبی دارد. وی می نویسد: زکی خان سر زمینهایی را که جزوقلمرو سلطنت ابوالفتح خان زند برادر زاده اش بود به بیابان لم یزرع تبدیل کرد چون برای دریافت مالیات روشی را در پیش گرفت که نادرشاه در پیش گرفته بود. زکی خان هیچ عذری برای عدم وصول مالیات نمی پذیرفت. محصل مالیات باید یا مالیات بیاورد یا سر. از جمله کاری که زکی خان بعد از کریم خان انجام داد وضع مالیات سنگین بر شراب بود. در زمان کریم خان زند فروش شراب ممنوع ودکان شراب فروشی وجود نداشت واشخاصی از غیر مسلمانان که شراب می انداختند پنهانی شراب می خریدند اما زکی خان فروش شراب را آزاد گذاشت ولی مالیات سنگینی به آن قرارداد و قیمت آن را بالا برد. شیرازیها از این اقدام دریک شهر مذهبی ناراضی شدند. زکی خان در مقام وصول مالیات کشور از علی مراد خان حاکم اصفهان مطالبه مالیات کرد. علی مرادخان که خود را در اصفهان شاه می دانست به زکی خان نوشت: شیر به شغال باج نمی دهد. زکیخان تصمیم گرفت ابوالفتح خان را وادارکند که با علی مراد خان بجنگد و به همین مناسبت باقشونی به سوی اصفهان راه افتاد و ابوالفتح خان شاه شرابخوار را هم در این لشکرکشی همراه داشت و در شهرهایی که وارد می شدند به زور مالیات وصول می کردند و سرباز گیری می نمودند. در ایزدخواست (شهری در سرراه شیراز به اصفهان) زکی خان وجوه اهالی را دعوت کرد که نزد او بروند هجده نفر به نمایندگی مردم با او ملاقات کردند و از آنها خواست مالیات یکسال را فوری بپردازند. پیشوای روحانی محل مدعی شد که مردم قصبه مالیات را پرداخته اند. زکی خان گفت مالیات سال آینده را از شما مطالبه دارم زیرا به مناسبت قشون کشی نیاز به مالیات داریم. پیشوای روحانی محل گفت مردم مالیات را هنگام برداشت محصول می توانند بپردازند و اکنون قدرت پرداخت ندارند. زکی خان گفت شما از ثروتمندان محل هستید. مالیات سال آتی را بپردازید، وبه موقع از مردم دریافت کنید. پیشوای روحانی گفت مبلغی که مطالبه دارید قابل فراهم کردن نیست. باید از جاهای دیگر مثل آباده یا شیراز یا اصفهان قرض کنیم آنهم مشروط بر اینکه به ما وام بدهند ووثیقه ما را بپذیرند. زکی خان به مرد روحانی گفت که زبان تو خیلی دراز است و اگر تا پس فردا مالیات خواسته شده فراهم نگردد زبان تو را کوتاه خواهم کرد. دو روز گذشت مردم نتوانستند مالیات را پرداخت کنند. زکی خان دستور داد هجده نفر نمایندگان محل را به قتل برسانند وبعد از آن پیشوای روحانی را مخاطب قرارداد که اگر تو زبان درازی نمی کردی و دیگران را تشجیع به مقاومت نمی نمودی آنها این مبلغ را می پرداختند ولی چون تو آنها را تشویق به مقاومت کردی از پرداخت پول خودداری نمودند و به همین جهت من تورا برای نوبت آخر نگهداشتم ومی گویم شکمت را پاره کنند و روده هایت را مقابل چشم تو از شکمت بیرون آورند. آنگاه در حالی که سربازان زکی خان حاضر بودند شکم آن پیرمرد روحانی را دریدند

←

وابوالفتح خان در کمال بی خبری همچنان عنوان شاهی را داشت[1] تا اینکه

ورووده هایش را از شکم بیرون آوردند و به او نشان دادند. در همان حال زکی خان دستور داد زن ودخترانش را در دسترس سربازان مافی که جزوگارد مخصوص او بودند بگذارند. فرمانده سربازان مافی مردی بود به اسم خان علی خان مافی و به سربازان خود گفت این مرد که مقابل چشم ما کشته شد علاوه برآنکه سالخورده بود سیدهم بشمار می آمد و همه می دانیم که آن بیچاره وهجده تن دیگر که کشته شدند گناه نداشتند و زکیخان از آنها پول می خواست که نمی توانستند بپردازند اینک زکی خان زن ودختران این سید سال خورده را که به عقیده من شهید شد در دسترس ما گذاشته ولی ما باید احترام خانواده پیغمبر را نگهداریم و با چشم بد به زن ودختران او نگاه نکنیم. سربازان مافی گفتند ما مرتکب این گناه نمی شویم وخود را گرفتار عذاب خدا نمی کنیم... جریان به زکی خان اطلاع داده شد. امر کرد خان علی خان مافی را به حضورش آوردند... و به او گفت اگر دستور مرا در مورد آن زنها امشب به مورد اجرا گذاشتی فبها والا به همین برکت سوگند (اشاره به قطعه ای نان) فردا تو و تمام صاحب منصبان مافی را خواهم کشت... خان‌علی خان تهدید زکی خان را به صاحب منصبان خویش رساند وگفت آیا غیرت شما قبول می کند که به زنهایی که مرد آنهاآن سید بود وشهید شد تجاوز واهانت کنید؟ آنها جواب دادند نه... خان‌علی خان وده صاحب منصب او متحد شدند که همان شب زکی خان را به قتل رسانند... با اینکه تهدید کرده بود صاحب منصبان مافی را به قتل برساند در آن شب نگهبانان خود را مثل شبهای قبل از سربازان مافی انتخاب نمود وخان‌علی خان وصاحب منصبان مافی بدون زحمت وارد خیمه آن مرد شدند و قبل از اینکه از خواب بیدارشود ضربات شمشیر را بروی فرود آوردند وزکی خان بدون اینکه بتواند از بستر خواب برخیزد به قتل رسید وخونش در خیمه روان گردید وخان‌علی خان وصاحب منصبان مافی بعد از قتل زکیخان سربازان خودرا جمع کردندواز اردو خارج شدند وراه بیابان را در امتداد اصفهان در پیش گرفتندومنتظرعکس العمل ابوالفتح خان بودند ... ابوالفتح خان روز بعد که از خماری بیرون آمد وخبرقتل زکی خان را به او دادند گفت خدا پدرشان را بیامرزد که باکشتن زکی خان مرا از رفتن به اصفهان وجنگ با علی مرادخان آسوده کردند وامر کرد قشون به شیراز بازگردد. (مراجعه شود به جلد اول کتاب خواجهٔ تاجدار صفحهٔ ٤٤٨ و بعد).

(۱) ابوالفتح خان دومین شاه از سلاطین زندیه است. آنچه درباره او گفته شده مربوط به باده گساری و عیاشی او است. حتی درمسافرت جنگی هم از عادت خود دست بردارنبودودراین مورد ژان گور مینویسد: «بعد از اینکه ازشیرازبه سوی اصفهان به راه افتادند ابوالفتح خان مشغول کار همیشگی خودشد. هرشب بعد از اینکه به منزل می رسیدند و اتراق می کردند بزم‌عیش ابوالفتح خان دایر می گردید و در بامداد هنگام حرکت قشون باکسالت از خواب برمی خاست وگاهی از شراب شب گذشته طوری کسل بود که نمی توانست سوار اسب شود براه ادامه دهد وتصمیم می گرفت که آن روز توقف نماید تا اینکه کسالتش برطرف شود... ابوالفتح خان زند در شیرازمثل پدرش کریم خان زند عنوان شاه روی خود نگذاشت ولی دارای احترامات سلطنتی بود وهر وقت از قصر خارج می شد برایش نقاره می زدند و دویست سوار در جلو

←

صادق خان به پادشاهی هفتاد روزه او پایان داد[۱] و به روایتی وسیله علیمرادخان کور

وعقب وی حرکت می کرد... ابوالفتح خان از قصر خارج نمی شد مگر اینکه به جاهای مصفای اطراف شیراز برود ومشغول خوشگذرانی بشود... او نمی توانست نوشیدن شراب را ترک نماید و درمستی آزارش به کسی نمی رسید و از باده پرستی بی نبود که بعد از مست شدن فرمان ضرب وقتل بی گناهان را صادر نماید ودست به تعدی به سوی نوامیس مردم درازکند... ابوالفتح خان چون دائم شراب می نوشید در مقابل باده مقاومت داشت و بزودی مست نمی شد و برای اینکه خودرا مست کند گاهی سی جام شراب می نوشید وبعد از اینکه به خواب می رفت تا یک شبانه روز بر اثر شراب بیدار نمی گردید و همین که چشم از خواب می گشود شراب می خواست. ابوالفتح خان هنگام مستی مردم آزار نبود ولی اعمال رکیک می کرد وندیمان خود را وادار به اعمالی می نمود که نمی توان نوشت همین وضع خاص او صادق خان برادر کریم خان را بر آن داشت که تصمیم به برکناری ابوالفتح خان واستقرار سلطنت خود بگیرد. روزی که ابوالفتح خان عده ای از ندیمان خود را جمع آوری کرد و باده خواری را آغاز نمود. صادق خان جمعی از روحانیون و وجوه اهالی شیراز را وارد خانه ای که ابوالفتح خان زند مشغول خوشگذرانی بود کرد و در مکانی جا داد که بتوانند بزم عیش او را ببینند طولی نکشید که نشئه شراب در سرها مؤثر گردید وقهقهه وشوخیهای رکیک شروع شد... همان روز وصف بزم عیش ابوالفتح خان در شیراز مشهورشد... صادق خان بعد از این که فهمید که مردم از ابوالفتح خان متنفر شده اند... یک روز صبح در حالی که ابوالفتح خان از شراب شب قبل خوابیده بود وصادق خان میدانست که لااقل تا ظهر از خواب بیدار نخواهد شد جارچیان را واداشت که در شهرجار بزنند که ابوالفتح خان زند چون شایسته سلطنت نبود از پادشاهی برکنار گردید وصادق خان برادر وکیل الرعایا... به جای وی برتخت نشست وهرکس مایل باشد می تواند امروز تا ظهر به سلام پاد شاه جدید بیاید ونام رسمی پادشاه جدید از این پس صادق شاه است (این هم نوعی کودتای کم سابقه)... ابوالفتح خان بعد از اینکه فهمید عمویش او را از سلطنت برکنار کرده... شبانه نزد صادق خان رفت و به جای اینکه راجع به سلطنت خود باوی صحبت کند راجع به ندیمانش مذاکره نمود و صادق خان را موافق کرد که ندیمان او را آزاد بگذارد که نزد او بیایند... طوری معتاد به شراب وعیش شده بود که نمی توانست هرگز به فکر استرداد سلطنت بیفتد... در ۱۱۹۵ شیراز از طرف سپاه علی مرادخان زند محاصره شد وصادق شاه حاضر نگردید به سادگی دست از مقاومت بردارد. ابوالفتح خان براثر طول محاصره معالجه شد، چون شرابی بدست نیاورد وهنگامی که بعد از شکست محاصره در ۱۱۹۷ دستگیر شد از لحاظ علی مرادخان مردی بود بیگناه ونباید مورد مجازات قرار بگیرد ولی علی مراد خان امر کرد که به چشمهای آن مرد بدبخت میل بکشند و او را نا بینا کنند... به این اکتفا نکرد، چشمهای برادران کوچک او را که در شیراز به سر می بردند... نیز میل کشید و در بین فرزندان ذکور کریم خان حتی یک نفر را بدون نقص عضو باقی نگذاشت.

(۱) صادق خان در زمان کریم خان در جنگ ایران وعثمانی برسر مسئله بصره نقش مهمی را داشت و شهرت یافت. با این توضیح که انگلیسیها بصره را پایگاهی علیه ایران قرارداده بودند وکریم خان مترصد

←

شد. صادق خان را هم برادر زاده‌اش علی مرادخان کشت (۱) علی مراد خان در ۱۱۹۶

فرصت بود تا بصره را در اختیار گیرد. عمر پاشا والی بغداد تصمیم گرفت از زائرین ایرانی مالیات خاصی دریافت کند. کریم خان موضوع مالیات را بهانه قرارداد و در ۱۱۸۸قمری (۱۷۷۴م) عبدالله بیک کلهر را به عنوان سفیز به دربار عثمانی اعزام کرد و از سلطان عبدالحمید اول خواست تا سر عمر پاشا را برای او بفرستد والابصره را اشغال خواهد کرد. سلطان عبدالحمید در حال جنگ با روسها بود محمود وهبی افندی را به عنوان سفیر نزد کریم خان فرستاد تا او را از تصرف بصره منصرف نماید بدون اینکه عمر پاشا را مجازات نماید. کریم خان در همان سال سپاه شصت هزار نفری به فرماندهی صادق خان مأمور فتح بصره نمود. صادق خان بصره را محاصره کرد و پس از سیزده ماه باوجود کارشکنی انگلیسیها ومقاومت اعراب در ۱۱۹۰ قمری (۱۷۷۶م) موفق به تصرف آن گردید. سلیمان بیک حاکم بصره را با گروهی از بزرگان وتجار آن شهر دست بسته به شیراز فرستاد ونمایندگی تجارتی انگلیس را تعطیل کرد اما با مردم محل خوشرفتاری نمود. پس از تصرف بصره صادق خان به فکر تسخیر بغداد افتاد و د. ۱۱۹۱ (۱۱۷۷م) برادرش محمد علی خان را در رأس سپاهی روانه بغداد کرد اما عشایر منتفک در فیصلیه نزدیک رودفرات باعث عقب نشینی محمدعلی خان شدند. صادق خان سپاه دیگر به فرماندهی محمدعلی خان باهمراهی عشایر بنی کعب برای جنگ با عشایر منتفک فرستاد و کریم خان هم قوای امدادی اعزام داشت. قوای ایران در ابوحلانه اعراب را شکست دادند. رؤسای عشایر عرب پیشنهاد صلح کردند. محمدعلی خان اجرای شرایط سنگینی را می خواست. جنگ مجدداً شروع شد ومحمد علی خان به قتل رسید وسپاه ایران از هم پاشید. خبرمرگ کریم خان در۱۱۹۳ (۱۷۷۹م) باعث گردید صادق خان بصره راتخلیه وبه ایران باز گردد. ودرجریان جنگ بصره کشتیهای متعلق به شرکت هند شرقی انگلیس با عثمانی واعراب همراهی نمود وراه شط العرب را که گذرگاه قوای ایران ووصول اسلحه ومهمات وآذوقه بود قطع نمودند وارتش ایران را در مضیقه قراردادند (تاریخ روابط خارجی ایران ـ مهدوی)

(۱) صادق خان برادرکریم خان با کنار گذاشتن ابوالفتح خان جای او را در سلطنت اشغال کرد و خودرا صادق شاه نامید و چون در مقام وصول مالیات از علی مراد خان حاکم اصفهان برآمد. علی مرادخان به منظور تصرف شیراز قوایی تدارک دید و به سوی جنوب حرکت نمود. صادق شاه سپاهیانی با فرماندهی علی نقی خان فرزندش به مقابله فرستاد اما وقتی علی نقی متوجه انبوه سپاه مهاجم شد از معرکه بازگشت ووارد شیراز شد و دروازه ها را بست. شیراز از جانب علی مرادخان محاصره شد. علی مرادخان چون تهدیدش برای بازکردن دروازه مؤثر واقع نشد آب رکن آباد را برگرداند تا آب به شهر نرسد وقنات سعدی را هم کور کرد وسکنه محلاتی که از آب آن دوقنات بهره مند می شدند به زحمت دچار شدند. علی مرادخان نتوانست آب سه قنات دیگر را هم در هفته‌های اول محاصره کورکند. به مناسبت کمی نزول باران در زمستان قبل شیرازیها احتمال خشک سالی می دادند ولذا هرخانه‌ای مقداری آذوقه فاسد نشدنی مثل گندم و آرد وحبوب و روغن ذخیره داشت تا اگر قحطی بروز کرد از گرسنگی تلف نشوند و این کمک کرد به مقاومت در مقابل محاصره. مدافعین شیراز روز وشب مواظب بودند که مهاجمین نتوانند برحصار صعود کنند

←

....

یا دیوار شهر را بشکافند یا از راه نقب وارد شهر شوند. استفاده از باروت برای منفجر کردن حصارها قبل از آن تاریخ به کار رفته بود کما اینکه به روایت مورخین تیمور و چنگیز هم به کار می بردند ولی البته ساختن باروت ازاسرار بوده است. علی مراد خان در این محاصره از آن بی اطلاع مانده بود. در صدد برآمد با ساختن توپ به هدف نزدیک شود اما احتیاج به کوره ذوب فلزات وقالب و سایر وسایل داشت که فراهم ساختن آنها آنقدر طول می کشید که مردم محاصره شده تماماً از پا درمی آمدند و در آن صورت نیازی به توپ نبود. صادق شاه برای جبران کمبود خواربار که پس از مدتی ظاهرشد پسرش علی نقی خان را با جمعی از جنگجویان مأمور ساخت که در چند نوبت از دروازه‌ها خارج شوند و حلقه محاصره را بشکنند اما هر بار با صدمات وتلفات فراوان شکست خوردند. وضع دوقه درماههای آخر محاصره به نحوی بود که گروه گروه مردم از پا در آمدند وعلی مرادخان توانست دیگر قناتهای شیراز را کور نماید وآب مردم منحصر به باقیمانده آب آب انبارها شد. از ۱۵ ذیحجه تا اول محرم ۱۱۹۷ در مدت ۱۵ روز بیست هزارتن شیرازی از گرسنگی مردند. محرم آن سال وضع به گونه‌ای شد که کسی توانایی اقامه مراسم عزاداری را نداشت و در چنین شرایطی پس از هشت ماه محاصره صادق شاه مجبور شد با علی مرادخان برای تسلیم کردن شهر وارد مذاکره شود. علی مرادخان قول داد که پس از اشغال شیراز به جان ومال مردم تعدی نکند وکلیه افراد خاندان زند از مجازات معاف باشند و اموال آنها هم ضبط نشود البته این قول ضمانت اجرائی نداشت وصادق شاه هم در موقعیتی نبود که تضمین قوی‌تری بگیرد. با تسلیم شهر همه افراد خانواده کریم خان واز جمله صادق شاه دستگیر شدند. صادق شاه و پسرش علی نقی خان را بادست بسته به حضور علی مرادخان بردند. می گویند در این ملاقات صادق شاه می گوید پسرم گناهی ندارد اگر می خواهید مجازات کنید مرا به عقوبت برسانید وعلی مرادخان به علی نقی خان می گوید به یک شرط از مجازات معاف می شوی و آن در صورتی است که اوامر مرا بدون تردید اجرا کنی و چون پدرت به گناهش اعتراف کرده و باید کشته شود به تو امر می کنم باخنجر سر پدرت را از بدن جدا کنی و به این شرط اطمینان حاصل می کنم که اوامر مرا اطاعت خواهی کرد و به من وفادار خواهی ماند. علی نقی گفت این کار را نمی توانم بکنم. به فرض اینکه این کار را بکنم به من خواهید گفت کسی که پدرش را به دست خود به قتل رساند چگونه مورد اعتماد من قرار بگیرد. علی مرادخان گفت اگر می کشتی همین حرف را به تو می زدم و تو را در خور اعتماد نمی دانستم و به جلاد دستور قتل صادق شاه را داد و او هم بایک حرکت سریع کارد حلقوم وشاهرگ را برید و سر صادق شاه را جلو پسرش علی نقی خان قرارداد در حالی که پیکر بی سر که دوزانو نشسته و خون از شاهرگها می جست منظره‌ای وحشت انگیز داشت. علی مرادخان به علی نقی خان گفت تورا نمی کشم ولی دیگر دنیا را نخواهی دید. علی نقی خان خواهش کرد که او را به قتل برسانند ولی کور نکنند اما علی مرادخان نپذیرفت وامر کرد منقل آتش آوردند. چشمهای علی نقی خان را بامیلی که درآتش سرخ شده بود کور کردند. علی مرادخان وقتی جلاد مشغول میل کشیدن بود به او نزدیک شد تا به چشم خود ببیند که میله سرخ را روی حدقه ها قرار می دهد و به گوش خود صدای تماس آتش را با چشم آن مرد بشنود و از نتیجه کار اطمینان

←

قمری (۱۷۸۶م) در اصفهان تاجگذاری ومدت سه سال سلطنت نمود. در زمان او آغامحمدخان مراحل قدرت را در شمال ایران می پیمود ولی جرأت نمی کرد که به قلمرو زندیه تجاوزکند. علی مراد خان در ۱۱۹۹قمری (۱۷۸۵م) درمورچه خورت اصفهان در گذشت. جعفرخان پسر صادق خان عنوان شاهی بخود داد[1] و در دوره چهار ساله سلطنت دو بار با آغامحمدخان جنگید و هردو بار شکست خورد و بدرون حصار شیراز پناه

حاصل کند. مردم شیراز چون بیمارانی بودند که ماهها در بستر افتاده اند گرسنگی طولانی آنها را چون اسکلت درآورده ورنگشان را تیره کرده بود. سربازان علی مراد خان به ترحم آمدند و آنها را نکشتند معهذا اموال آنها را غارت کردند. بعد از رسیدن آذوقه گرسنگان نمی توانستند حتی یک لقمه نان بخورند و از لثه آنها خون می آمد و قادر به جویدن غذانبودندومردن گرسنگان و بیماران تا مدتها همچنان ادامه داشت و این وضعی بود که غالباً شاهان وحاکمان خود خواه برای تسلط برسرزمین ها مردم را به آن دچار می ساختند.

(۱) جعفرخان زند بعد ازعلی مرادخان شاخص شد. وی برای اینکه از دیگران عقب نماند در اولین گام شیخ ویس خان پسر علی مرادخان را از دو چشم نابینا کرد در صورتی که شیخ ویس پسر عموی او بود و ادعایی نداشت. جعفرخان برای اینکه مثل دیگر اقوام دچار آینده تاریک نشود از بازماندگان زندیه دعوت کرد که در اصفهان جمع شوند و در دعوت نامه ها سوگند یاد کرد که قصد اذیت یا قتل آنان را ندارد فقط می خواهد سبب وحدت آنان بشود و دوران جدیدی در مناسبات آنان پیش آید. امرای زندیه در اصفهان جمع شدند. جعفرخان گفت باید از اتفاقات گذشته درس بگیریم ونفاق را کنارگذاریم. سلطنت حق زندیه است اگر متحد باشیم ویک نفر ازما پادشاه باشد مثل اینکه همه شاه هستیم، وسوگند یادکرد که به همه امرای زندیه منصب بدهد ومقام را از آنها نگیرد مگر اینکه خیانت نمایند وهمه او را به عنوان شاهی بشناسند. به این ترتیب جعفرخان کینه ها را کم کرد. پنج روزبعد فرمان مناصب آنها را داد وگفت تصمیم دارم که تمام خاک ایران را به تصرف آورم وحکومت هریک از ولایات را به یکی از امرای زند بدهم ونجف خان زند از بین امرای زندمهیای جنگ با آغا محمدخان شد و در این مقابله در داخل قم درمقابل آغامحمدخان سنگرگرفت وپس از مدتها مردم قم علیه وی شوریدند وراه را برآغا محمدخان گشودند وسربازان نجف خان در قم مقتول، مجروح یا اسیر آغا محمدخان شدند وسرانجام به خدمت او در آمدند، جعفرخان قشون دیگری بسیج کرد و فرماندهی آن را به احمدخان پسر آزادشاه افغانی سپرد تا آغا محمدخان را به قتل برساند در این نبرد معاون احمدخان به نام نقی خان به جنگ سپاه آغا محمدخان افتاد واحمدخان گریخت. آغا محمدخان دستور داد اول زبان نقی خان را بریدند و بعد سرش را از بدن جدا کردند. با این ترتیب جعفرخان مستقیماً درمقابل آغا محمدخان قرار گرفت وقبل ازورود آغا محمدخان به اصفهان از آن شهر گریخت و سر انجام در سال ۱۲۰۲ جعفرخان در شیراز بود وپسرش لطفعلی خان را بفرماندهی دسته ای از سربازان زبده برگزید در ۱۲۰٤ (۱۷۸۹م) جعفرخان قربانی توطئه ای شد و او را مسموم کردند یا به روایت دیگری نظیر نادربا طرح توطئه ای به قتل رسید.

برد. آغا محمدخان به دلیل استحکام حصار نتوانست کاری از پیش ببرد و به شمال کشور عقب نشینی کرد. جعفرخان در مورد روابط تجارتی با انگلیسی ها فرمانی صادر نمود[۱] لطفعلی خان آخرین شاه سلسله زند است که حوادث برخورد او با آغامحمدخان را جداگانه بررسی می کنیم.

---

(۱) در دوران هرج ومرجی که بعد از مرگ کریم خان پیدا شد، هنگامی که جعفرخان برادر زادهٔ کریمخان در قسمتی ازکشور قدرت پیداکرد در ارتباط با انگلیسیها وتجارتی که با ایران داشتند فرمانی صادر نمود وقبل از او هم کریمخان در این رابطه فرمانی صادر کرده بود و از آنجا که نموداری از سیاست خارجی آن زمان است وموقعیت کشور را نشان می دهد در ذیل منعکس می نماییم:

این است فرمان جعفرخان زند: به نام خدای جهان آفرین با فرمان عالی، اما بعد، از آنجایی که ما همیشه خواهانیم که تجار وقوافلها که در مملکت ما آمد ورفت می کنند در ظل حمایت ما بوده، در مهد امن وامان باشند و مطمئناً به کار تجارت خود مشغول شوند و برای مساعدت آنها آنچه که ما را در قوه باشد در حق آنها دریغ نخواهد شد. بنابراین فرمان مطاع برای تمام حکام وفرماندهان شهرها وقلاع به تمام سرداران ومأمورین جمع آوری حقوق گمرکی صادر می شود که دربارهٔ تمام عمال ملت انگلیس که به قصد تجارت به مملکت‌ما واردشده ومشغول تجارت هستند با همراهی ومساعدت مرعی دارند که همهٔ آنها را حت وآسوده بدون مزاحمت احدی در امور تجارتی خود، خواه برای متاع وارده وخواه برای متاع صادره مشغول باشند ومی باید از آنها حمایت وحفاظت شود. عمال دولتی نباید به هیچ اسم ورسمی از آنها مالیات و باحق راهداری مطالبه کنند و به هیچ عنوانی نباید از نمایندگان ملت انگلیس وجهی مطالبه شود ورفتار شما نسبت به آنها باید طوری دوستانه باشد که آنها به ما اطمینان نموده در رفت وآمد خودشان کاملاً آزاد باشند وهمیشه باید بدون دغدغهٔ خاطر مشغول تجارت خود بشوند. در هر موقع که مال التجارهٔ خودشان را به فروش می رسانند در نقل وانتقال وجوه آن مختار می باشند و از طرف شما نباید ممانعتی به عمل آید. لازم است دوست محترم ما بالیوزای انگلیسی مقیم بصره به خوبی بداند که عواطف وهمراهی ما درباره شما بسیار زیاد وفوق خیال شماهاست و برای امتحان بهتر است به آزمایش بگذارند وملت انگلیس را تشویق کنند که در ایران به تجارت خودشان توسعه دهند. در آن وقت مشاهده خواهند نمود ما نهایت درجه برای حفظ امنیت آنها خواهیم کوشید به علاوه هراندازه متاع ملت انگلیس وارد ایران گردد هیچ مانع وعایقی برای ورود آن سد راه نخواهد بود و آزادانه در هر کجای ایران بخواهند می توانند متاع خود شان را به فروش رسانند و پس از فروش هم در تحت حفاظت ما آسوده خاطر وجوه آن را برگردانند ماقول می دهیم که به هیچ اسم ورسم وعنوانی از آنها وجهی دریافت نداریم واگر سابقاً قرار بوده حقوق گمرکی مطالبه شود بعد از این فرمان ما مطالبهٔ حقوق گمرکی نخواهیم نمود و آنچه هم در سابق برقرار بوده ما آنها را لغو و باطل می نماییم. از این تاریخ تمام آنها باطل است وفراموش خواهد شد. به تاریخ هشتم ربیع الثانی ۱۲۰۲ مطابق با ۱۸ ژانویهٔ ۱۷۸۸ (انتهی) (تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن ۱۹ـ محمود، محمود، جلد۱، ص۹).

ملاحظه می شود خانواده کریم خان بعد از او بجان هم افتادند ویکدیگر را نابود ساختند و در مدت هشت سال بعد از مرگ او در محیطی خون آلود مهیای ضربه پایانی کارشدند ومی بینیم که جعفرخان را در سال ۱۲۰۳ در توطئه ای به قتل رساندند(۱) یا زهر دادند وکشتند وفرزند او لطف‌علی خان جای اورا گرفت لطف علی خان زندتنها بازماندهٔ خاندان زند معروفیت خاصی در تاریخ پیداکرده است(۲) که قسمتی مربوط به خصوصیات اخلاقی او وقسمتی هم ستمی است که خان قاجار براو روا داشته است،

---

(۱) قتل جعفرخان زند شبیه قتل نادرشاه است. جعفرخان گفته بود روز بعد ویس مرادخان ـشاهمرادخان، صیدمرادخان سه نفر از امرای زند را به قتل خواهد رساند. کاکامحمد زندان‌بان با اخذ دوهزار اشرفی درب زندان را گشود وخود با شتاب از شیراز گریخت و به بوشهر رسید وباکشتی عازم هندشد و با سرمایه ای که داشت به تجارت پرداخت. کاکامحمد ماندن در شیراز را در هر حال برای آینده خود خطرناک تشخیص داد سه نفر امرای زند پس از خلاصی از زندان همان شب به اتفاق خویشاوندان خود و با اسلحه لازم راه ارک شیراز را در پیش گرفتند. هر نگهبانی را که دیدند کشتند. جعفرخان از صدای تیراندازی بیدارشد. مهاجمین وارد اطاقش شدند. جعفرخان با شلیک دو تپانچه دو نفر را انداخت. مهاجمین برسرش ریختند وهرکس ضربتی بر او وارد ساخت. جعفرخان باضربات شمشیرونیز چماق کشته شد. صیدمرادخان بعد از جداکردن سر جعفرخان دستی برسرخود زد وگفت اینک اطمینان دارم که سرم از بدن جدا نخواهد شد. امرای زندیه حاضر او را به شاهی انتخاب کردند. لطف‌علی خان در شب واقعه در شیراز نبود و در بنادر خلیج فارس به سر می برد ویک هفته بعد وارد شیراز شد. شیرازیها علیه صیدمرداخان شوریدند وصیدمرادخان را دستگیر ونزد لطف‌علی خان بردند و به دستور او صیدمرادخان را سر بریدند چون سر پدرش راقطع کرده بود وآن دو نفر دیگر را با طناب خفه کردند (خواجه تاجدار جلد دوم ص۷).

(۲) مرکز سلسله زند شیراز بود. لطف علی خان زندهم در شیراز استقراریافت اما آغامحمدخان نمی توانست نسبت به شیراز وخاصه نسبت به شاه جدید زند بی تفاوت بماند، واولین تکلیف خویش را در نابودی بازماندگان زند می شناخت. لازم به توضیح است که وضع لطف علی خان زند در تاریخ وضعی استثنائی است. مورخین اواخر دوره قاجار ومخصوصاً محققین ونویسندگان خارجی که در مورد تاریخ زندیه مطلب تهیه کرده اند از لطف علی خان یک چهره درخشان ساخته اند. داستانهایی ازشجاعت او نقل نموده اند که به افسانه بیشتر شباهت دارد تا واقعیت. شمشیرزنی و اسب سواری او را چنان توصیف کرده اند که گویا در طول قرنها بی نظیر بوده است. سلحشوری وجنگجویی او را تا به آن پایه رسانده اند که به تنهایی درمقابل چند صد نفر مقاومت داشته و آنها را از پا در می آورده است. ذوق ادبی او را هم ستوده اند و از او به عنوان شاعری با استعداد یاد کرده اند واقدام به جدا ساختن اشعار اصیل حافظ از اشعار منسوب به او را به دستوروی می دانند.

وی در شرایط سختی که پیدا کرد مقابل آغامحمدخان شجاعانه مقاومت نمود وتسلیم نشد. داستان مقابلهٔ لطف‌علی خان با آغامحمدخان در شیراز [۱] کرمان وبم و سرانجام

---

(۱) اولین جنگ آغا محمدخان بالطف علی خان درنزدیکی شیراز انجام گرفت. لطف علی خان از شیراز خارج شد و در دشت مستطرسپه آغامحمدخان ماند. سپاه آغا محمدخان توپ به همراه داشت وهنگامی که سربازان لطف علی خان را در توپ رس حود دید شلیک توپ را شروع نمود ودستور دادخان زندرا محاصره کنند. در همین بحبوحه لطف علی خان دستور عقب نشینی داد وبا تلفات سنگینی از جلو قوای دشمن خود را به شیراز رساند و در پناه حصار قرارداد وشهر به محاصره قوای آغا محمدخان درآمد اما به لحاظ استحکام حصار وعدم تأثیر توپهای سپاه برای تخریب و وجود آذوقه کافی در داخل شهر و اشکال تحصیل آذوقه وعلیق برای قوای محاصره کننده آغامحمدخان را برآن داشت تا دورنمای محاصره را توأم با موفقیت نشناسد و از شیراز بازگردد. آغامحمدخان زمستان ۱۲۰۳ را که فصل قشون کشی نبود در تهران گذراند ومصمم بود تابستان سال بعد کار جنگ بالطف علی خان را به پایان رساند. بنابراین در بهار ۱۲۰٤ از تهران به سوی قم و اصفهان رفت اما وقتی به اصفهان رسید به او خبردادند که لطف علی خان در شیراز نیست بلکه عازم مناطق دشتی ودشتستان واقع در جنوب فارس شده است. لطف‌علی خان برای استخدام سرباز رفته بود وراجع به وضع بازرگانی در منطقه خلیج فارس وبحر عمان می اندیشید و بازرگانان مشکلات بازرگانی خودرا به او می گفتند و به فکر افتاد که باید کشتی های بازرگانی بسازد و کشتی های جنگی فراهم کند تا اینکه از بازرگانان ایران در منطقه خلیج‌فارس و بحر عمان دفاع نمایند. لطف‌علی خان وقتی شنید آغامحمدخان به قصدشیراز تهران را ترک گفته به سوی شیراز راه افتاد وسه روز بعد شیراز بود. وقتی آغامحمدخان مطلع شد لطف‌علی خان قشون نیرومندی تدارک دیده وقصد جنگ با او را دارد به جای رفتن به سوی شیراز از اصفهان برگشت وترجیح داد از تماس با دشمن خودداری کند. در این هنگام مسئله مالیات آذربایجان وعدم پرداخت از جانب حکام محلی مطرح شد وموجب گردید که وی به سوی آذربایجان حرکت نماید و ولیعهدرابه سوی اصفهان بفرستد تا جلوخان زند بایستد.

در سال ۱۲۰۵ خان بابا جهانبانی فهمید که خان زند عزم اصفهان را دارد ومی آید تا آن شهر را تصرف کند. بنابراین سپاه خود را به مقابله دشمن حرکت داد. درمنطقه سمیرم که منطقه‌ای ییلاقی است دو قشون خان زند وخان قاجار در مقابل هم قرارگرفتند و به آرایش قشون پرداختند وخان باباجهانبانی ولیعهد میرزا عبدالرحیم خان شیرازی برادر حاج ابراهیم خان حاکم شیراز مأمور شد تا با گروه تفنگچی خود ظاهراً به قوای خان زند به پیوندد و در وقت مناسب سپاه او را با طرحی که ریخته شد از هم بپاشد وپیروزی را نصیب خان قاجار نماید. این کار در شب ۲۵ جمادی الاولی ۱۲۰۵ عملی گردید. وقتی به قوای خان زند شبیخون زدند که از داخل دچاراختلال و از هم پاشیدگی شده بود. لطف علی خان به سوی شیراز بازگشت اما دروازه‌های شیراز به دستور حاجی ابراهیم کلانتر به روی او بسته شده بود و این امری خلاف انتظار بود زیرا حاجی ابراهیم کلانتر از جانب او حکومت شیراز را داشت وخان زند به سوی سروستان رفت واز آنجا

←

قتل لطف علی خان واستقرارخان قاجار به همراه انقراض سلسلهٔ زندیه و دهها هزار سر بریده وچشم درآورده شده محصول انتقام افراد خود خواهی است که از هدایت الهی محروم مانده و هیچ گونه موازین انسانی وندای وجدان آنان را کنترل ننموده است.

آغامحمدخان قاجار وانقراض سلسلهٔ افشار

باقتل نادرشاه(۱) در۱۱۶۰خانواده وی وضعی مشابه خاندان زند داشتند بااین تفاوت که

رهسپار مرودشت فارس شد. دلیل اقدام حاجی ابراهیم خان کلانتر در مقاومت علیه خان زند این بود که وی محاسبه کرد و آغامحمدخان را قوی یافت و بهتر این دید که به وی بپیوندد وباخان زند قطع رابطه کند. خاصه اینکه حاجی ابراهیم کلانتر بعد از تفرق سپاه لطف علی خان در سمیرم بموجب فرمان آغامحمدخان حاکم شیراز شد.

(۱) مورخین قتل نادر را چنین نوشته اند که: برادر زاده او علی قلی میرزا حکمران سیستان از مأموریتش که صورت مجازات داشت ناراضی بود. می بایست یکصدوپنجاه هزار نادری مالیات پرداخت کند. عمویش نادر باتقاضای تخفیف مخالفت کرد ونوشت اگر فوراً مالیات را نپردازی تو ومردم سیستان چشمها را از دست خواهید داد. علی قلی می دانست اگر مالیات تعیین شده را ندهد به قتل خواهد رسید ولذا ده روز از مأمورین وصول مهلت گرفت وراهی مشهد پایتخت نادر شد تا نادر را به قتل رساند. وی یکهزار وهشتاد کیلومتر راه را پنج روزه‌طی کرد وبا وسایل آن روز کاری بسیار مشکل بود. علی قلی میرزا وقتی به مشهد رسید که نادر به سمت قوچان رفته بود. وی با چهار نفر به اسامی صالح بیک افشار، محمدبیک قاجار ایروانی، موسی بیک افشار وقوچه بیک افشار اورموی که از سران افشار و نزدیکان نادر بودند ورفاقت قبلی داشت در ۱۴ جمادی الثانی ۱۱۶۰ درخارج اردوی نادری ملاقات وطرح قتل نادر را برای همان شب ریخت وسعی کرد قبل از اینکه نادر از آمدن او مطلع شود کار را تمام کند. در آن شب کشیک فرماندهی قراولان خاصه باقوچه بیک افشار اورموی یکی از چهار همدست علی قلی میرزا بود ومی دانست که نادر چندتن از زنهای خود را در آن سفر تفریحی همراه دارد وزن عیسوی اش به نام ستاره در خیمه او سر می برد. سران توطئه تمام جزئیات کار را بررسی کردند ووظایف هریک مشخص شد. دلیل آن چهار نفر برای قتل نادر این بود که فکر می کردند بزودی کشته می شوند یا کور می گردند وبنابراین باید پیش دستی نمایند اما می ترسیدند یکی از پسران نادر به سلطنت برسد و آنها را مجازات نماید. علی قلی میرزا آنها را خاطرجمع ساخت وگفت پسر ارشد نادر (رضاقلی میرزا) کور است و دیگران هم توانایی سلطنت ندارند. نتیجه مذاکرات آن پنج نفر این شد که علی قلی میرزا به سلطنت برسد و با تقسیم پول وجواهر فراوان بین آن چهار نفر هریک را والی یکی از ایالات نماید. علی قلی میرزا با پذیرفتن ریاست توطئه دست به یک قمار خطرناک زد با اینکه آن چهار نفر از امرای برجسته قشون نادر بودند اگر یکی فرمانده قراولان خاصه بشمار نمی آمد نمی توانستند در آن شب خود را به خیمه نادر برسانند. نادر در آن شب نامه‌ای از حکمران مشهد

←

....

دریافت که نادر از اینکه علی قلی میرزا در مشهد دیده شده و وقتی خواسته اند او را پیدا کنند ناپدید شده است. نادر نمی توانست تحمل کند علی قلی برخلاف میل وی رفتار کرده باشد. نادر بدون عتاب به درباریان در سفره‌خانه حضور یافت سه نفر از توطئه کنندگان حضور داشتند ولی قوچه بیک نبود. نادر خطاب به حضار گفت ای نمک‌ناشناسان سزای شما را فردا صبح می دهم. توطئه کنندگان وحشت کردند و به لرزه افتادند و فکرکردند توطئه فاش شده است. نادر در آن شب در وضع خشمگینی گفت اگر تا فردا علی قلی پیدا نشود به تاج سلطنت خود سوگند که چشم تمام خائنین را در می آورم وتوطئه کنندگان فهمیدند رازآنها فاش نشده است. نویسنده کتاب خواجه تاجدار پایان کار نادررا چنین شرح می دهد: در داخل خیمه ستاره زن عیسوی نادر منتظر مراجعت او بود و وقتی دید نادر خشمگین است... پرسید ظل الله چه می شود؟... نادر گفت علی قلی برخلاف امر من رفتار کرده واز سیستان خارج شده و او را در مشهد دیده اند... مارتیمر دیوراند انگلیسی نویسنده کتاب آخرین شب نادرشاه می نویسد: ستاره حس می کرد در آن شب اتفاقی خواهد افتاد ولی نمی دانست چیست... قوچه بیک به مناسبت شغل خود پیوسته در قسمتی از اردوگاه نادر بود و باردیگر چهارتن از توطئه کنندگان قرارگذ اشتند همان شب پیمان خود را بانجام رسانند وتوافق کردند یک ساعت بعد از نصف شب با دو تن از وفادارترین نوکران خود حاضر باشند... نقشه ورود آن چهار نفر ونوکرانشان به خیمه نادرشاه همان شد که علی قلی میرزا تعیین کرده بود ومقرر گردید بعد از اینکه به راهنمائی قوچه بیک افشار اورموی افسر کشیک قراولان خاصه پشت خیمه نادرشاه رسیدند خود آنها چهار نگهبان را که در چهار طرف خیمه هستند به قتل برسانند و آن کار را واگذار به نوکران خود نکنند.... سلاحی که آن چهار نفر برای خود ونوکران انتخاب کردند شمشیر وکاردبود... صالح بیک گفت... شاید یک تن از مادچار تردید وترس شد و برای حفظ جان خودوخانواده اش درصدد برآید که این رازرا برای نادر فاش کند... بعد از این گفته سکوت برقرارشد... دریافتند که صالح بیک حرف منطقی می زند... قوچه بیک چون مأمور حفظ جان نادر بود اگر راز همدستان خودرا فاش می کرد مورد قدردانی نادر قرار می گرفت... قوچه بیک به سخن درآمد وگفت... حاضرم هرطور که میل دارید خود را تحت نظارت شما قراربدهم... قوچه بیک دست روی صفحه گشوده قرآن گذاشت... وسوگند یاد کرد... به سوی خیمه های خودرفتند... همینکه آن ۹ نفر به قرارگاه نادر رسیدند نگهبان جلوی آنها را گرفت وپرسید که هستند وکجا می روند. قوچه بیک افشار اورموی خودرا به نگهبان نشان داد وگفت ظل الله امرکرده که من این اشخاص را به حضورش ببرم. نگهبان چون قوچه بیک را شناخت راه داد وآن ۹نفر وارد محوطه وسیع قرارگاه نادر شدند... تمام کسانی که وارد قرارگاه می شدند وبه اوضاع آنجا آشنا بودند می دانستند خیمه مسکن کیست وخیمه زنها ودژخیمان هم در داخل قرارگاه نادر بود... عاقبت آن ۹ نفر به جائی رسیدند که خیمه نادر نمایان گردید... خیمه ای که نادرشاه در آن شب درآن خوابیده بودد و دیرک داشت طول خیمه از بیست ذرع تجاوز می نمود وعرض آن به پانزده ذرع می رسید... آن ۹نفر آهسته به نگهبان جلونزدیک شدند وقوچه بیک آهسته به نگهبان گفت امشب باید مراقبت را بیشتر کرد وبموجب امر ظل الله من یک نگهبان دیگر در اینجا می گمارم تا به اتفاق مراقب باشید

←

....

بعد از این گفته قوچه بیک موسی بیک را کنار نگهبان قرارداد وهمین رفتار را نسبت به سه نگهبان دیگر هم انجام داد... نادرشاه خوابیده بود وستاره... بهتر آن دید که بخوابد... اما یک مرتبه صدایی به گوشش رسید که به زبان ترکی گفت سوختم ستاره از جابرخاست وبر اثر حرکت او نادرشاه از خواب بیدارشد وپرسید چه خبراست؟ ستاره فرصت نکرد جواب بدهد زیرا قوچه بیک افشاراورموی وموسی بیک افشار وصالح بیک افشار ونوکران آنها با شمشیرهای برهنه به داخل خیمه تهاجم بردند. در داخل خیمه نادر چراغی کم نور باسم مردنگی می سوخت... نادر وقتی دید که عده‌ای باشمشیرهای برهنه وارد خیمه شدند ودر رأس آنها قوچه بیک افشار اورموی هستند هرتصوری را می توانست بکند جز آنکه سه نفر مزبور ودیگران برای قتل وی آمده‌اند... تاقبل از کشته شدن نادرشاه اتفاق نیافتاده بود که پادشاه به دست افراد طایفه خود به قتل برسد... صالح بیک افشار می دانست که هرگاه فریادنادر شاه که در مواقع خشم نعره‌ای طولانی بود برخیزد از اطراف به کمکش خواهند آمد ومی دانست که باید کاری کنند که صدایی از نادر درخارج خیمه منعکس نگردد و خودرا به دو رسانید وشمشیرش به حرکت درآمد وضربتی شدید برفرق، نادرزد... نادر براثر ضربت شمشیری که برسرش وارد آمده بود نتوانست فریاد بزند... ضربت دوم از طرف قوچه بیک افشار اورموی برنادر فرودآمد وشمیشرقوچه بیک عضلات ران نادر را برید و به استخوان رسید... آنگاه قوچه بیک وصالح بیک وموسی بیک پیاپی ضربات شمشیر را بر نادر وارد آوردند وتنها اقدامی که نادر توانست با دفاع از خود بکند این بود که توپوزطلای خودرا بسوی مهاجمین پرتاب کرد و به یکی از نوکرها خورد... هیچیک از سه نفر از امرا... مسؤلیت جداکردن سرنادر را از بدن برعهده نگرفتند وسر را نوکر موسی بیک افشار موسوم به تاج اوقلی از بدن جدا کرد وقتی سر از بدن جداشد و جسد بی سرنادر که هنوز خون رگهای بریده آن جاری بود در خیمه افتاد... معلوم شد که سپیده صبح از مشرق دمیده است. با اینکه مهاجمین کوشیدند که بی صدا، به خیمه نادرشاه حمله ورشوند و او را به قتل برسانند باز صداهایی برخاست وهنگامی که نادر متوجه شد امرای افشار قصد دارند او را بقتل برسانند چون نمی توانست فریاد بزند ناله را سرداد وصدای ناله او بگوش نگهبانان دور دست که باخیمه نادر شاه فاصله داشتند رسید اما به موجب مقررات نظامی نمی توانستند از جا تکان بخورند و خود را به خیمه نادر برسانند... در آن موقع صدای جیغ زنی از خیمه نادر بگوش رسید که به زبان ترکی فریاد می زند مراکشتند بدادم برسید. در همان لحظه... گروهی از مردان مسلح از طرف دیگر نمایان شدند و به سرعت بسوی خیمه نادرشاه روان گردیدند آنها علاوه بر شمشیر وکارد دارای تفنگ وتپانچه بودند وتفنگهای خود را مقابل نگهبانان نگاهداشتند ومی گفتند راه بدهید یکی از نگهبانان تیر به سوی آن جمع خالی کرد ویکی از آنها را برزمین انداخت... ودر دم به قتل رسید. قوچه بیک افشاراورموی که درداخل خیمه نادر کنار جسد بی سر او وجسد ستاره ایستاده بود وقتی صدای تیراندازی را شنید از خیمه بیرون دوید وخطاب به نگهبانان فریاد زد من قوچه بیک افشار هستم وبه شما امر می کنم که راه بدهید وبگذارید کسانی که می آیند نزدیک شوند. قوچه بیک فهمیده بود آنهایی که می آیند مردانی مسلح هستند که می باید محمد بیک قاجار ایروانی آنها را بیاورد تا اینکه از قاتلین نادر حمایت

←

دوران خونریزی خاندان زندورقابت برسراحرازمقام سلطنت حدود۱۰سال طول کشید در حالی که بازماندگان نادر نزدیک ۵۰ سال این وضع را داشتند. در تمام دورهٔ سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان حکمرانی داشتند. کریم خان نخواسته بود مزاحمت آنان را فراهم سازد اما آغامحمدخان پس از اینکه قدرت را به دست گرفت در صدد برآمد که خانوادهٔ نادر را هم براندازد. پس ازقتل نادرعلی قلی خان برادرزادهٔ او به مشهدآمد و به خود عنوان عادل شاه داد واز اوّلین علائم عدالت او اینکه دستور قتل عام همهٔ شاهزادگان خاندان خودرا صادر کرد.[۱] رضاقلی میرزا، نصرالله میرزا

نمایند و اگر از طرف ورود ران نادر به قزلباش حمله شود نگذارند که آنها بقتل برسند... در چنان وضعیت چهار امیر مهاجم پس از مشورت اولاً نامه‌ای به علی قلی میرزا نوشتند و به وی اطلاع دادند که نادر کشته شد وسرش از بدن جدا شد و او باید فوراً خود را به اردوگاه برساند و اداره امور را برعهده بگیرد ثانیاً سر بریده نادر را بر نیزه نزنند و به همه نشان ندهند تا تمام کسانی که درقرارگاه نادر هستند بدانند که دیگر نادر وجود ندارد ثالثاً کسانی که صدای قوی و بلند دارند جار بزنند که نادر کشته شد و بعد از او علی قلی میرزا پادشاه ایران است... علی قلی میرزا نزدیک فتح آباد بود وهمین که نامه قاتلان نادر را خواند... به راه افتاد که خود را به امرای افشار برساند. (مراجعه شود به صفحه ۴۱ وبعد کتاب خواجه تاجدار نوشته ژان گور ترجمه ذبیح الله منصوری).

(۱) علی قلی میرزا برادر زادهٔ نادر که در رأس توطئهٔ قتل او قرارداشت در عین اینکه به خود نام عادل شاه داد یکی از سفاکترین افراد دوره نادری است. در زمان حیات نادر و به هنگامی که جوان ۲۳ ساله‌ای بود باعث شد که رضاقلی میرزا فرزند ارشد نادر وسیله پدرش نابینا گردد. به‌این ترتیب که در ۲۸ صفر ۱۱۵۴ نادر در جنگل مازندران نزدیک ساری هدف گلوله تفنگ قرارگرفت. همان شب در خیمه نادرنامه‌ای یافتند که در آن گفته شده بود اگرمی خواهی بدانی امروز کی می خواست تورا به قتل برساند فکر کن کی بیش از همه ازمرگ تو استفاده خواهد کرد وپادشاه ایران خواهد شد. بعد ازمرگ نادرعلی قلی میرزا اعتراف کرد که او نامه را نوشته ونادر را علیه رضاقلی میرزا به خشم آورده است. علی قلی میرزا (عادلشاه!) بعد از موفقیت در توطئه قتل نادر وتصرف بخش عظیمی از خزانه نادری در کلات شروع به استخدام سرباز کرد. وی به هر سرباز مستمری دوسال را پیش می داد تا هزینه عائله‌اش تأمین گردد. وی قشون شصت هزار نفری ترتیب داد و به سوی مشهد روان شد. نصرالله میرزا پسر نادر که در آن وقت حکمران مشهد بود دریافت که نمی تواند با قشون پسرعموی خود بجنگد وخواست به اتفاق برادرش امامقلی میرزا فرارکند اما به چنگ سربازان عادلشاه افتادند. عادلشاه پس از ورود به مشهد شانزده پسر و دختر نادر را که در ارگ مشهد سکونت داشتند دستگیر کرد. برای مساعدکردن محیط برای تسلط کامل فرمانی صادر کرد واتباع کشور را به مدت دوسال از پرداخت هرنوع مالیات وخراج معاف کرد. بخشودگی مالیات وی را در انظار مردم موجه

←

وامام قلی میرزا فرزندان نادر جزو مقتولین بودند. عادل شاه تنها پسر رضاقلی میرزا یعنی شاهرخ میرزا را باقی گذاشت (۱) ابراهیم خان برادر کوچک عادل شاه در اصفهان سر به شورش

نشان داد چون در دوره نادر بزرگترین مشکل زندگی مردم پرداخت مالیات بود. عادلشاه مردی نود که دلش بحال مردم بسورد ولی بر خلاف نادر می خواست از رموز روانشناسی استفاده کند ودل مردم را به دست آورد تا قبول کنند پادشاهی عادل است ونگویند که یکی از فرزندان نادرشاه شود. وی بعد از اینکه تاج گذاری کرد وجشنها به این مناسبت گرفت آنگاه تمام فرزندان ونوادگان نادر را به استثنای شاهرخ میرزا (نوهٔ نادر) به قتل رساند. نویسنده کتاب خواجه تاجدار جریان کار آدم کشی عادل شاه را چنین برشته تحریر آورده: «اولین فرزند نادر که جلوی چشم عادل شاه در ارگ مشهد سر بریده شد شاهزاده نا بینا رضا قلی میرزا ولیعهد نادر شاه بود که برحسب امر پدر از دوچشم کورشد. قتل شاهزاده رضاقلی میرزا آن قدر جانسوز بود که حتی دژخیمی که باید آن جوان را به قتل برساند دفع الوقت کرد که شاید عادل شاه تصمیم خود را تغییر بدهد واز قتل آن جوان صرفنظر کنند زیرا رضاقلی میرزا هرگاه زنده می ماند برای عادل شاه خطر نداشت و آن جوان نابینا به سلطنت نمی رسید... موقعی که دو دست رضاقلی میرزا را از عقب بستند و وی را دوزانو نشانیدند و آنگاه زانوهایش را بستند که نتواند از جابر خیزد. فهمید که قصد دارند وی را به قتل برسانند... دژخیم وقتی ناله آن جوان بلند شدکارد را به تاخیر انداخت... اماعادلشاه ... باخشم به جلاد اشاره کرد که کار را تمام کند و دژخیم ناگزیر کارد خود را به حلقوم رضاقلی میرزا گذاشت وکشید... آنگاه نصرالله میرزا پسر نادر ودامادشاه هندرا باچشم های بسته آوردند... وقتی شاهزاده جوان نادری به محل اعدام رسید جلاد دو دست او را از عقب بست و وادارش کرد دوزانو بنشیند... نصرالله میرزا گفت چه گناهی کرده‌ام که باید دستهایم بسته باشد جلاد جوابی به او نداد... وشروع به بستن زانوهایش کرد... نصرالله میرزا... فهمید که قصد دارند او را بقتل برسانند... فریاد کشید لااقل بگوئید تقصیرم چیست؟...عادل شاه که نمی خواست نصرالله میرزا (پسر عموی او) صدایش را بشنود چیزی نگفت و به جلاد اشاره‌نمود تعجیل کند... جلاد باکارد حلقومش را قطع کرد... جسد بی جانش پهلوی جنازه رضاقلی افتاد.

امام قلی میرزا پسر دیگر نادر نیز همانطور کشته شد... فرزندان خرد سال رضا قلی میرزا ونصرالله میرزا وامام قلی میرزا بدستور عادلشاه کشته شدند ولی آنها را سر نبریدند بلکه خفه کردند وهنگام خفه کردن آنها عادل شاه حضور داشت (خواجه تاجدار جلد اول صفحه ۷۸).

(۱) بعضی از مورخین میگویند عادلشاه میترسید که روزی ایرانیان شاهی از نسل شاهان! بخواهند به پادشاهی بگذارند وچون شاهرخ میرزا مادرش شاهزاده صفوی بود از جهت پدر و مادر برای اینکار مناسب بود. بعضی دیگر این نظر را بشدت رد نموده می گویند چگونه می توان قبول کرد که یک چنان مردجاه طلب وخون آشامی یکی از پسرزاده های نادر را آنهم پسری که مادرش از صفوی ها باشد برای وراثت تاج وتخت که خودش برای تحصیل آن جنایات بیشمار مرتکب شده باقی بگذارد می گویند دلیل اصلی آن بود که ←

برد سپس[1] عادلشاه برای سرکوبی برادر عزیمت کرد و ابتدا در کنار رودسیم بار با محمد حسن خان قاجار (پدرآغامحمدخان)[2] جنگید و او را متواری ساخت و پسر صغیر او آغامحمدخان را

دختر عادلشاه همسری مناسب شاهرخ میرزا بود و در آن زمان پسری ۱۴ یا ۱۵ ساله و بسیار زیبا مینمود و عادلشاه برای رضای دخترش از قتل او خودداری کرد و در زندان نگه داشت و معیرالممالک پیشکارش را وادار کرد تا شاهرخ میرزا را در زندان تماس بگیرد و رضایت او را برای پیوند زدواجی جلب نماید و معیرالممالک به این شرح نامه ای از شاهرخ گرفت «بعرض کمینه بشرف حضرت همایون عادلشاه افشار پادشاه ایران و وارث ملک کیان برسد بمصداق آیه کریمه تنکحوا وتناسلوا برذمه مسلمین فرض است که مبادرت بنکاح کنند و با انجام رساندن این فریضه بر نفوس زکیه مسلمین بیفزایند و به همین جهت از حضور آن پسر عموی تاجدار درخواست میکنم در صورتی که موافق باشند و اذن بدهند کاتب این سطور شاهرخ بن رضاقلی را بدامادی خود مفتخر نمایند. امیر لاعلی مطاع با این ترتیب از زندان آزاد شد و مراسم دامادی او با ام النساء انجام گرفت اما قبل از اینکه ازدواج انجام پذیرد عادلشاه در جنگ با برادرش ابراهیم خان گرفتار گردید.

(۱) ابراهیم خان از جانب برادرش عادل شاه حاکم ولایات مرکزی (اصفهان، کاشان، اراک وتهران) شده بود و در اصفهان بسر می برد. امیر اصلان خان قرقلوی افشار به این فکر افتاده بود که انتقام خون نادر و فرزندان او را از عادلشاه بگیرد ومی خواست این کار به وسیله ابراهیم خان انجام گیرد. به همین جهت وی را تشویق می کرد که مدعی سلطنت شود ومی گفت در سراسر مملکت مردم عادلشاه را باعنوان سلاخ می شناسند واگر کسی علم طغیان علیه او را برافرازد مردم از او حمایت می کنند. ابراهیم خان جاه طلب می خواست پادشاه شود ولی می ترسید با این ادعا سرش را بر باد دهد. موقع مناسب وقتی پیش آمدکه عادلشاه به او دستور داد قشونی از طریق مالیات ایالات مرکزی فراهم سازد. وی شروع به استخدام سرباز کرد. این قشون می بایست در جنگ عادل شاه علیه مدعیان وی مورد استفاده قرارگیرد عادلشاه می خواست از مشهد به راه افتد «قبل از حرکت عده‌ای ازدربریان خودرا کشت وسه برادر کوچکتر از ابراهیم خان را نابینا کرد. این خبر به اصفهان رسید وابراهیم خان متوجه شد اگر در آن موقع مشهد بود مثل برادران کوچکش کور می شد. این واقعه آخرین تردید ابراهیم را از بین برد واو را وادار به طغیان وادعای سلطنت ساخت.

(۲) محمد حسن خان در اواخر دوره نادر به دلیل عدم توانایی در پرداخت مالیات وروابط خصمانه ای که باسبزعلی بیک حاکم استراباد پیداکرده بود باطایفه‌اش به ترکمن صحرا رفته بود اما قتل نادر واعلام بخشش مالیات از جانب عادل شاه وی را بفکر انداخت تا به محل سابق بازگردد. میرزا مهدی استرابادی مرد متنفذ دربار بخاطر اختلافی که باسبزعلی بیک داشت او را در این بازگشت تشویق کرد ومی خواست او را به صورت نیرویی درمقابل سبزعلی بیک قراربدهد وفرمانی ازعادل شاه گرفت که طایفه اشاقه باش مجاز است به مسکن سابق خود منتقل شود و به زندگی عادی ادامه بدهد وهیچ کس مزاحم آن طایفه نخواهد شد. سبزعلی بیک از این فرمان ناراضی بود. مقدماتی فراهم کرد تا دو طایفه یوخاری باش واشاقه باش را به جان هم اندازد. درجنگ بین دوطایفه محمد حسن خان پیروزشد اما سبزعلی بیک گزارشی برای عادلشاه فرستاد ←

گرفتار ومقطوع النسل ساخت.[۱] ولی درجنگ با برادرش ابراهیم شکست خورد و به تهران گریخت و به فرمان ابراهیم شاه کورشد.[۲] با کور شدن عادل شاه سرداران

که محمدحسن خان طایفه یوخاری باش را قتل عام کرده واموال آنها را غارت نموده است عادل شاه حاکم استراباد را مأمور کرد تا محمدحسن خان را دستگیر نماید. محمدحسن خان که خود را بی تقصیر می دانست وفکر می کرد اگر دستگیر و به مشهد اعزام شود ممکن است کشته یا کور گردد. در مقابل سبزعلی بیک ایستاد وخودنامه ای به عادل شاه نوشت و از خود دفاع کرد اما گزارش بعدی سبزعلی بیک براینکه محمدحسن خان از حکم شاه سر پیچی کرده عادل شاه را وادار به عکس العمل شدید ساخت. چهار مرتبه ازطرف سبزعلی بیک وعادل شاه برای ازپادرآوردن محمد حسن خان قشون فرستاده شد. طایفه اشاقه باش به معنای واقعی سرکش و یاغی شده بود. محمدحسن خان استراباد را اشغال کرد وشاهرود وبسطام رابه تصرف آورد. سبز علی بیک که حوزه حکومتی را ازدست داد روانه مشهد شدوعادلشاه رابه تدارک هر چه بیشتر قوا وادارساخت تاقبل از گسترش قدرت محمد حسن خان اورا از پا درآورند. عاقبت عادلشاه تصمیم گرفت که خود به جنگ محمدحسن خان برود واو وسران اشاقه باش رامعدوم نماید.

(۱) روایات مختلف مربوط بمقطوع النسل نمودن آغامحمدخان را نویسنده کتاب خواجه تاجدار باتفصیل مورد بحث قرارداده و این عمل را از جانب عادل شاه بعید دانسته وبالأخره به روایتی از تیلورطامسون انگلیسی رسیده و آن را بیشتربا واقعیت تاریخی منطبق شناخته ودلیل خصومت شدید آغامحمدخان باطایفه زند را به همین امر مربوط ساخته است ومی گوید دختر شیخ علی خان زند درا رتباط نامشروع با آغامحمدخان جوان زیبای محمدحسن خان قرار می گیرد وبدنامی برای آن دختر وخانواده اش پیش می آید وهنگامی که محمدحسن خان قاجار در قرق اشرف باشیخ علی خان زند می جنگد آغامحمدخان پسر ارشد همراه پدر بود وجیران مادرش هم درجبهه بوده است. محمدحسن خان گریخت وسبزعلی بیک وی را دنبال کرد تا اینکه وی را به قتل رساند ولی آغامحمدخان وجیران به اسارت درآمدند. شیخ علی خان زند خواست آغامحمدخان را به قتل برساند ولی جیران مادرش زبان به التماس گشود وخواست که فرزندش را به قتل نرساند. شیخ علی خان زند مجازات خفیف تری برای تجاوز به دخترش قائل شد وبه دژخیم دستور داد او را خواجه نماید وپس از اعمال این مجازات وی ومادرش جیران را آزاد نموده است. تیلور طامسون می گوید: بعد از اینکه آغامحمدخان قاجار را خواجه کردند وسرمحمدحسن خان اشاقه باش را از تن جدا نمودند وبه تهران برای کریم خان زند بردند جیران از فرزند خود آغامحمدخان خواست که به قرآن وشمشیر سوگند یاد کند که نسل زندیه را طوری معدوم نماید که حتی از هفتمین خویشاوند سببی آنها یک طفل باقی نماند (به کتاب خواجه تاجدار جلد اول صفحهٔ ۲۹۵ مراجعه شود).

(۲) عادل شاه برادرزاده نادرشاه به مدت ۱٤ ماه سلطنت کرد. پادشاهی او با قتل نادر در ۱۱۶۰ شروع شد وبا کور شدنش به وسیله ابراهیم خان در ۲۷ شعبان ۱۱۶۱ پایان پذیرفت. عادل شاه که مرکزنادر را در اختیار گرفته بود می خواست مازندران وگیلان وهم مناطق مرکزی ایران (اصفهان، اراک، کاشان وتهران) را

←

باقی مانده نادر، شاهرخ میرزا[۱] را به سلطنت برداشتند ومهیای جنگ با ابراهیم شاه ساختند[۲] ابراهیم شاه که به وسیلهٔ هواداران شاهرخ بین قزوین وساوه به قتل رسید

متصرف گردد ولازم بود مقاومت محمدحسن خان در شمال و برادرش ابراهیم خان درمرکز را درهم بشکند. میرزامهدی استرابادی هم که شخص پیشرفت او را بیش از دیگران می دید وی را در این اهداف کمک می کرد. عادل شاه در اولین برخوردی که مستقیماً خودش با محمدحسن خان داشت شکست خورد ولی توانست شاهرود وبسطام را اشغال نماید وسپس در تهران مستقر شد وحصار آن را مرمت کرد. ابراهیم خان باقشون هشتادهزار نفری خود عازم تهران شد وقبلاً اطلاع یافت که قشون عادل شاه دراردوگاه خارج از تهران است وهمین که به تهران رسید به قشون عادلشاه حمله ور شد وامیر اصلان خان را مأمور دستگیری عادل شاه ساخت. عادل شاه فرارکرد وراه خراسان را پیش گرفت ولی در پانزده فرسنگی تهران دستگیر شد و به خدمت ابراهیم خان آوردند که بر سفره نشسته وبنهار صرف می کرد. همین که عادل شاه را دید فریاد زد دژخیم بیاید وهر دو چشم عادل شاه را میل بکشد وهنوز نهار ابراهیم خان تمام نشده بود که عادلشاه نابینا گردید.

(۱) شاهرخ میرزا فرزند رضا قلی میرزا تنها بازمانده نادر بود که عادل شاه او را باقی گذاشت ومی بایست با دخترش ازدواج نماید ومقدمات آن را هم فراهم ساخت. اما با برکناری عادل شاه از سلطنت وضع دگرگون شد. جمعی در مشهد شاهرخ میرزا راوارث سلطنت می شناختند و از او خواستند که خودرا شاه بنامد. بعضی نوشته اند خود به این امر رضایت نداشت و براثر اصرار مادرش ونایب التولیه آستان رضوی که می خواست دخترش را به شاهرخ بدهد موافقت کرد و روز نهم شوال ۱۱۶۱ قمری عنوان شاهی را به خود اختصاص داد ویک هفته بعد مراسم ازدواج اوهم انجام یافت. میرزا سید محمد مرد متنفذ مشهد مدتی شاهرخ میرزا را تحت تأثیر داشت ولی هنگامی که شاهرخ نخواست مقاصدشان را تأمین نماید چندین نوبت علیه او توطئه کردند.

(۲) ابراهیم خان که ازجانب عادلشاه والی اصفهان شده بود بعد ازغلبه برعادل شاه وکورکردن او خود را ابراهیم شاه نامید وامیراصلان خان افشاررا که او را در این کاریاری کرده بود به ولایت آذربایجان گماشت. ابراهیم شاه تمام وجوه وجواهراتی را که نزد عادل شاه یافت می شد با شکنجه از او گرفت، عادل شاه که در دوران کوتاه شاهی خود نهایت قساوت قلب را ارائه کرده بود در مقابل شخص بیرحمی چون ابراهیم شاه قرار گرفته بود که تصور می کرد جواهرات بیشتری نزد او باقی است. هر قدر عادل شاه نابینا سوگند یاد می کرد که گنج پنهانی ندارد ابراهیم شاه نمی پذیرفت ودستور می داد که آن مرد کور را شکنجه کنند ولی طوری شکنجه نمایند که به هلاکت نرسد ورازگنج را با خود بگور نبرد. ابراهیم خان مشوق خود امیراصلان افشار راهم از مجازات بی نصیب نگذاشت. وقتی متوجه شد که امیراصلان افشارمتمایل به سلطنت شاهرخ است با حیله او و برادرش را به سوی تهران فراخواند ولی آنها را در بین راه تهران وزنجان به قتل رساند. ابراهیم شاه می خواست شاهرخ نواده نادر وپسر عموی خودرا که در خراسان باعنوان شاهرخ شاه

←

....

تاجگذاری کرده بود از بین ببرد ومی خواست این کار با حیله انجام پذیرد و بنابراین طی نامه ای از شاهرخ شاه خواست که پایتخت را از مشهد به اصفهان منتقل سازد و در اصفهان تاجگذاری کند وهزینه این تشریفات را متقبل شد ولی شاهرخ به هدایت مشاورینش از ابراهیم خان خواست اگر رعیتی مطیع است موجودی خزانه نادری را درمشهد تحویل دهد. ابراهیم خان تصمیم گرفت قشونی بسیج نماید وبه سوی مشهد برود و درعین حال می خواست جواهرات و وجوه نادری را که شرکای قتل نادرازعادل شاه گرفته بودند اخذ نماید وصرف قشون کشی کند. از طرف دیگر شاهرخ برطبق نظر مشاورینش به سران افشاری که در قتل نادر دست داشتند نزدیک شد و آنها را همراه خود ساخت تا به آنجا که درصدد برآمدند سپاهی برای کمک به شاهرخ تدارک ببینند و در این یاری رسانی محمدحسن خان هم همگام شاهرخ شد. ابراهیم شاه از نیرویی که شاهرخ پیداکرده بود متعجب شد. ابراهیم خان در صدد برآمد قسمتی از نیروی خود را در تهران متوقف کند و باقسمتی دیگر به مقابله شاهرخ برود و بعد از اینکه وی را از پا درآورد با خیال راحت عازم خمسه شود وامرای افشار را سرکوب کند. در بین افسران جزء قشون ابراهیم خان مردی بود به اسم حسن لزگی که برادرش حسین لزگی را در ۱۱۶۲ به دستور ابراهیم شاه به قتل رسانده بود به همین جهت با بعضی از افسران جزء مذاکره و توطئه علیه ابراهیم خان را در داخل قشون او پایه گذاشت و وقتی جنگ بین سپاه شاهرخ به فرماندهی محمدحسن خان قاجار با سپاه ابراهیم شاه شروع شد. لشکریان ابراهیم شاه دسته دسته اسلحه را زمین گذاشتند وتسلیم شدند. ابراهیم خان فهمیداگر تأمل کند محاصره ودستگیر می شود وبنابراین از میدان جنگ گریخت وخود را به تهران رساند تا از حصار تهران استفاده نماید ومقاومت کند اما نزدیک تهران متوجه شد سپاهش از تهران هم دست به فرار زده وتهران به اشغال دسته ای از سپاه افشاردرآمده است ولذا درصدد برآمد که به اصفهان مقر حکومت خود برود وامیدوار بود بتواند قشونی بسیج نماید. وی از راه کویر خود را به قم رسانید وبرای رفع عطش سربازان وفراهم ساختن آذوقه وارد قم شد اما دید دروازه قم بسته است و او را راه نمی دهند. دلیل آن بود که جمعی از افسران سپاه افشار به خاطر دستیابی به خزائن نادری که به تصور آنها در اختیار عادل شاه باقیمانده به قم رفتند وتصور نمی کردند ابراهیم خان بعد از شکست به قم خواهد آمد و ابراهیم خان که از شکست خوردن از سپاه شاهرخ خشمگین بود دستور داد دروازه های قم را بشکنند و واردشوند وهرکس را دیدند به قتل برسانند وهرچه خواستند غارت نمایند در آن زمان هم قم شهر زیارتی وجنبه مذهبی داشت و به مناسبت آرامگاه حضرت معصومه احترام خاصی داشت. ابراهیم شاه در آن زمان نسبت به مردم قم چنان کرد که قشون مغول در دوره چنگیز با مردم شهر ری نکردند. سربازان ابراهیم خان به هیچ کس رحم نکردند. زن وکودک وجوان و پیر را به قتل رساندند وحتی از قتل مردمی که به آستانه حضرت معصومه پناه برده بودند رحم نکردند وتمام اشیاء قیمتی آرامگاه را هم به تاراج بردند و بعد راه اصفهان را در پیش گرفت. سربازان ابراهیم خان به هرجا که می رسیدند می کشتند ومی چاپیدند وسکنه محلی از بیم جان خانه های خودرا رها می کردند ومی گریختند سپاه ابراهیم خان در عین حال مورد تعقیب قشون شاهرخ بود و بالأخره هم به محاصره درآمد و دستگیر شد وکلیه خزائن نادری

←

و بنابر نوشته دسته‌ای دیگر عادل شاه وابراهیم شاه را به حضور شاهرخ بردند. دستور داد اولی را به قتل برسانند ودومی را کور نمایند[۱] میرسید محمد متولی آستان قدس رضوی

واموال غارت شده را از وی گرفتند و به صاحبانش مسترد داشتند. ابراهیم خان وگنج نادری وعادل شاه نابینا را به تهران بردند.

(۱) نویسنده کتاب خواجه تاجدار در این مورد می‌نویسد: «شاهرخ شاه بعد از فراغت از کارهای قشون ومراجعت امرای قشون به خمسه ومحمدحسن خان به استراباد... دستور داد که عادل شاه را باردوی بیاورند چون چشم‌های آن مرد نابینا بود دستش را گرفتند و به حضورشاهرخ شاه آوردند... پرسید تو برای چه فرزندان مخدومت نادر را به قتل رساندی و پدرم رضاقلی میرزا را با اینکه کور بود کشتی؟ عادل شاه جواب نداد و... شاهرخ گفت‌ای مرد انسان هرقدربی رحم باشد کودکان خردسال را به قتل نمی رساند... عادل شاه جواب نداد. شاهرخ گفت ثابت شد که تو کر نیستی وصدای مرا می شنوی وجواب بده وگرنه امر می کنم که تورا مورد شکنجه قراربدهند. عادل شاه گفت مرا بکش اما شکنجه نکن چون منهم فرزندان نادر را شکنجه نکردم. شاهرخ گفت رضاقلی میرزا پدرمن مردی بود نابینا و او برای توچه خطری داشت که وی را هم کشتی. عادل شاه گفت از او بیش از همه می ترسیدم ومی دانستم اگر زنده بماند پادشاه خواهد شد چون علاوه برآنکه پسرنادر بود جنبهٔ مظلومیت داشت اما متوجه‌باش که هرگاه فرزندان نادر کشته نمی شدند تو امروز پادشاه نبودی ومن باقتل فرزندان نادر ازیک طرف وبازنده نگهداشتن تو ازطرف دیگر تورا به سلطنت رسانیدم... شاهرخ گفت چون تو مرا زنده نگاهداشتی با اینکه تمام فرزندان نادر را به قتل رساندی شاید من از قتل تو صرفنظر می کردم زیرا نابینا هستی اما تو به پدرنابینای من رحم نکردی و او را کشتی. عادل شاه جواب داد به طوری که گفتم او بیش از همه برای من خطر داشت ولی من برای تو خطر ندارم زیرا ازنسل مستقیم نادر نیستم شاهرخ گفت می دانم توبرای من خطر نداری اما نمی توانم قتل پدرنابینای خود را به دست توفراموش کنم واینک بگوچگونه تورا به هلاکت برسانم و به چه ترتیب می خواهی بمیری. عادل‌شاه گفت من میل ندارم بمیرم شاهرخ گفت من میل دارم که وسیلهٔ مردن را توخود انتخاب کنی تا اینکه با زجر کمتر روح تو به جهنم واصل گردد. عادل‌شاه گفت بگو که رگهای مرا بگشایند تا اینکه خون بدنم تمام شود و بمیرم آنگاه برحسب امر شاهرخ شاه، جلاد رگهای دو دست و دوپای عادلشاه را گشود که براثر ادامه خون ریزی بیهوش شد وبعد از بیهوش شدن شاهرگ گردن را هم گشود که زودتر بمیرد.

بعد ازقتل عادل شاه شاهرخ امر به احضار ابراهیم خان داد و از او پرسید من از تو نمی پرسم که برای چه برادرت را نابینا کردی بلکه از تو می پرسم چرا دعوی سلطنت نمودی در صورتی که می دانستی من وارث تاج و تخت هستم و باید به تخت سلطنت ایران جلوس کنم. ابراهیم خان گفت منظورمن خدمتگزاری بود و از شما دعوت کردم که بیایید و بر تخت بنشینید. شاهرخ گفت اگر تومنظور خدمتگزاری داشتی بعد از کور کردن برادرت با گنج جد من به مشهد می آمدی و تقدیم خدمت می کردی و من می فهمیدم که به راستی قصد خدمتگزاری داری اما تو به جنگ من آمدی و بعد از اینکه شکست خوردی و گریختی مردم بی گناه را

←

که خودرا دختر زادهٔ شاه سلیمان صفوی می شناخت وسلطنت را حق خود می دانست. شاهرخ میرزا را دستگیر ونابینا کرد(۱) وخود به عنوان شاه سلیمان ثانی صاحب تخت سلطنت شد! ولی پس از ۴۰ روز سران قبایل هواخواه شاهرخ به مشهد وارد شدند وشاهرخ میرزای نابینا را مجدداً به سلطنت گذاشتند(۲) وسرنوشت شاه سلیمان ثانی هم مجازات

درقم و آبادیهای راه اصفهان قتل عام کردی و هرچه داشتند به غارت بردی و آیا اینها خدمتگزاری است؟ چون ابراهیم خان علاوه برجنگ با شاهرخ سکنه قم وعده‌ای از آبادیها را قتل عام کرده بود به امر شاهرخ نابینا گردید و شاهرخ گفت او را به مشهد منتقل نمایند ولی مرد نابینا نتوانست پس از آن بزندگی ادامه دهد وباکاردی که معلوم نیست چگونه به دست آورد حلقوم وشاهرگ را بریده، خودکشی کرد وبعد ازمرگش گفتند که سربازانش که به قشون شاهرخ شاه ملحق شده بودند او را کشتند. وطبق روایت دیگر بیمار شد ومرد. و درهر حال زنده به مشهد مراجعت نکرد.

(۱) جریان توطئه علیه شاهرخ شاه وبرکناری اورا از سلطنت چنین نقل کرده‌اند که: میرزا سیدمحمد متولی استان قدس وپدرزن شاهرخ تیولی را برای یکصدوبیست نفر از خویشان خود می خواست که کوچکترین آن تیول یک آبادی کامل بود. شاهرخ میرزا در پذیرفتن پیشنهاد اکراه داشت میرزا سید محمد مدعی بود که این اشخاص برای به سلطنت رسیدن او کمک کرده‌اند ووقتی جواب منفی دریافت داشت آن عده را در جریان گذاشت وبعضی از آنها به میرسید محمد یادآور شدند که او شاهزاده صفوی است و سزاوار سلطنت است. مذاکرات آن جمع به اطلاع شاهرخ رسید وروز بعد میرزا سید محمد را احضار وتوطئه بازگوکرد منتها از مجازات میرزا سید محمد صرفنظر نمود وسید عماد همراه سید محمد را نابینا ساخت. میرزا سید محمد نقشه دیگری طرح کرد ودر شب ۱۱ذیقعده ۱۱۶۳ بمورد اجرا گذاشت به این ترتیب که جمعی از مردان مسلح وی به اقامتگاه شاهرخ حمله ور گردیدند و شاهرخ میرزا را دستگیر و شبانه بسوی کلا تک بردند و به دو برادر سید عماد نابینا موسوم به سید محمود و سید جلال سپردند. اینان اول از شاهرخ استعفای از سلطنت را گرفتند و سپس سلطنت میرزا سید محمد را اعلام نمودند وجارچیان تغییر وتبدیل را جارزدند وصاحب منصبان قشون شاهرخ در مقابل امر انجام شده قرارگرفتند ومیرزا سید محمد گنج نادری را در اختیار گرفت وخود را سید محمد شاه ملقب به شاه سلیمان ثانی نامید. شاهرخ میرزا تصور می کرد سرداران او در مشهد طغیان خواهندکرد. بالأخره روز ۱۳ ذیقعده ۱۱۶۳ دو سردار از مشهد آمدند ویکی از آن دو حامل نامه ای بود از طرف میرزا سیدمحمدشاه به عنوان سید عماد با قید اینکه برادرانش آن نامه را برای او بخوانند به موجب نامه شاه سلیمان ثانی به سید عماد اطلاع می داد که چون شاهرخ نسبت به او ستمی بزرگ وغیر قابل جبران کرده .... وازآنجا که قصاص به حکم شرع اسلام واجب است لذا یک دژخیم به کلا تک فرستاده شد... دو چشم شاهرخ را میل بکشد و از هردو دیده اورا نابینا سازد. سید عماد خواست حکم پادشاه فوری اجرا شود و با نظارت برادرانش چشمان شاهرخ میرزا میل کشیده شد.

(۲) خبر کور شدن شاهرخ در مشهد منتشر شد و به ولایات از جمله استرآباد رسید و درهمان وقت نیز

←

کوری از دو چشم بود[۱] ملاحظه می شود که خانوادهٔ نادر هم با این کشتار وکور کردنها خودرا مهیای ضربهٔ نهایی ساخته بودند. آغامحمدخان به بهانهٔ زیارت عازم مشهدشد تاهم جواهرات نادری را بدست آوردوهم خراسان را نیز در تصرف گیرد. آغامحمدخان نزدیک مشهد نادر میرزا نوهٔ نادر وآخرین بازماندهٔ افشار را که در خراسان استقرار داشت وبا تهاجم آغامحمدخان به وحشت افتاده بود امان داد و در حضور بزرگان خراسان سوگند یاد کرد که آسیبی به او نرساند. آغامحمدخان جواهرات نادری را از شاهرخ میرزا مطالبه کرد وچون او از تسلیم امتناع نمود زیر شکنجه قرارگرفت. شاهرخ میرزا در ۱۲۱۰ قمری

محمدحسن خان از جانب شاه سلیمان ثانی از حکومت استراباد عزل گردید. سران طایفه اشقه باش از این اقدام ناراضی شدند. در صدد برآمدند که علیه حاکم جدید طغیان نمایند. وضع امیر حسن حاکم طبس هم مثل محمد حسن خان بود و این دو برای برانداختن شاه سلیمان ثانی متفق شدند. رؤسای کُردهم به آنها پیوستند و آماده حرکت به مشهد شدند. در یک زمان قوای مختلف به حمایت از شاهرخ وارد مشهد شدند. شاهرخ در ارگ مشهد زندگی می کرد. شاه سلیمان ثانی (میرسید محمد) طوری غافلگیر شد که نتوانست درمقابل قوای مهاجم مقاومت نماید. سربازان وافسران مقیم مشهد تسلیم شدند و به قشون محمد حسن خان پیوستند. تلفات جنگ مشهد فقط سه نفر بود وآنان از نگهبانان ارگ بودند میرزا سیدمحمد (شاه سلیمان ثانی) نتوانست حتی از ارگ مشهد به آستان قدس برود و بست بنشیند. ظهرهمان روز شاهرخ نابینا را به سلطنت نشاندند تا آن تاریخ سابقه نداشت شخصی نابینا درمقام شاهی قرارگیرد. در این موردخاص تصمیم گرفته شد. مجلس مشورتی برای او در نظر گیرند واعضای آن مجلس با صوابدید محمدحسن خان و امیرحسن والیان استراباد وطبس انتخاب شوند واین مجلس بابی نظری کامل حقایق را به اطلاع او برسانند وشاهرخ پس از وقوف بر نظرمجلس مشورتی تصمیم بگیرد. شاهرخ پس ازبازیافتن سلطنت حامیان خودرا پاداش مناسب داد به طوری که بعد خواهیم دید کریم خان زند از شاهی مجدد شاهرخ ناراضی شد زیرا در اختیار گرفتن مشهد برای او بعد از این مشکل می نمود.

(۱) اعضای مجلس مشورتی وحامیان شاهرخ مجازات میرزا سید محمد را مرگ می دانستند ومی گفتند این شخص علیه شاه طغیان کرده وسلطانی را که تاج وتخت داشته نابینا نموده است ولی شاهرخ با قتل یا شکنجه میرسید محمد موافقت نکرد. اعضای مجلس پیشنهاد کردند به جای قتل او را نابینا نمایند. شاهرخ گفت چون خود او رنج کوری را می داند میل ندارد میرسید محمد را کور نمایند. اعضای مجلس مشورتی از آن بیم داشتند که باردیگر میرسید محمدطغیان نماید وآنها را باکینه ای که دارد نابود سازد ولذا اصرار کردند که صلاح سلطنت ومملکت در نابینا کردن او است و عاقبت شاهرخ مجبور شد فرمان کور کردن او را صادر نماید. بعد از آن میرسید محمد تصمیم گرفت از مشهد به عراق برود و در جوار قبور ائمه شیعه بقیه عمر را بگذراند.

پس از ٦٤ سال عمر به دنبال شکنجه ای که دید مرد یا به روایتی دیگر بقتل رسید (در فرازی جداگانه برخورد آغامحمدخان وشاهرخ را خواهیم دید) وفرزند شاهرخ به نام نادر میرزا هم بعنوان آخرین بازمانده نادر در زمان فتحعلی شاه از بین رفت[۱].

تحولاتی که بعد از قتل نادر تا به قدرت رسیدن آغامحمدخان در کشور پیش آمد مرتب نواحی مختلف دست به دست می گردید. آبادیها در مقابله مدعیان سلطنت رو به ویرانی می رفت. غالب مدعیان سلطنت برای تأمین هزینه جنگی به اموال مردم تجاوز می کردند ودست به قتل عامهای بیرحمانه می زدند. رفتار هریک از این قدرت طلبها را با مردم بیچاره ایران مطالعه کنید هیچیک از نقاط ایران وضع آرامی نداشتند. سرکوبی هر یاغی به قیمت جان هزارها افراد بیگناه تمام می شد تازه سرکوبگر خود شخصی بود که بدون مبنای درستی قدرت یافته بود وخود را مجاز در ارتکاب هرجنایتی می شناخت. چشم در آوردن وکور کردن وسربریدن وشکم دریدن از معمولی ترین اقدامات این دوره است. مابه چند نمونه از اقدامات اولین شاه قاجار درذیل می پردازیم وتوجه داریم که در این زمان شاه، گرداننده اصلی سیاست خارجی وداخلی است. اگر صدر اعظمی هم باشد اختیارات صدر اعظمهای دوران بعدی را ندارد به همین جهت وقتی در مقام بیان تاریخ سیاسی چنین دورانی هستیم همواره قلم به اطراف اقدامات شاه می گردد واگر دیگران هم فعالیتهایی داشته اند به نام شاه عنوان دارند نه آنها.

***

---

(۱) در واقع سلسله افشار با مرگ شاهرخ بازهم باقی بود ونادر میرزا فرزند او در زمان فتحعلی شاه سلطنت داشت و فتحعلی شاه برابر آنچه مورخین نقل کرده اند خزانه نادرشاه را از نادر میرزا می خواست ومی گفت خزائن وجواهرات یک پادشاه باید به پادشاه دیگری که عملاً سلطنت دارد برسد ونادر میرزا مدعی بود با قتل جدش خزینه او مورد چپاول قرارگرفته و به خمسه برده شده و در اختیار او نیست. فتحعلی شاه با دریافت پاسخ منفی قوایی از تهران به مشهد اعزام نمود ومشهد را محاصره کرد، ونادر میرزا در ارگ مشهد به مقاومت پرداخت وسرانجام او ودیگر بازماندگان نادر دستگیر گردیدند و به تهران فرستاده شدند. می گویند فتحعلی شاه دستور داد تا درمقابل چشم او سر از بدن نادر میرزا جدا کنند و پس از آن سجده کرد و آنگاه دو دست را به طرف آسمان بلند کرد وگفت خدارا شکر که فرصت انتقام را پیداکردم. نادرفتحعلی جدمارا کشت ومن که فتحعلی هستم نادر نوهٔ او را کشتم. سپس دستور داد تا تمام شاهزادگان ذکور نادری را کور نمودند و آن سلسله به کلی منقرض شد.

کرمان در زمان آخرین خان زند

اوج خشونت وانبوه جنایات آغامحمدخان قاجار را در قتل عام مردم کرمان وتفلیس ثبت کرده اند. در کرمان محاصره طولانی انجام گرفته ومقاومت مردم در مقابل قوای مهاجم شدید بوده به همان نسبت خان قاجار شدت عمل به خرج داده گویا همه مردم را مقصر می شناخته است.

برای اینکه تمام بحث ما متوجه زمامداران نباشد با استفاده از منابع وگزارشاتی که داده اند خلاصه ای از وضع کرمان را بیان می کنیم: کرمان درازمنه قدیم آباد بوده و از مراکز بزرگ تمدن نژاد آریایی به شمار می آمده و حتی بعد از این که دریاچه وسیع مرکزی ایران خشک شد کرمان اهمیت خودرا حفظ کرد. بندرعباس، بندر هرمز، بندرجاسک، بندر میناب وچندبندر دیگر جزو سرزمین کرمان قرارداشتند و آن بنادر دارای تجارتخانه های بزرگ بود. جغرافی دانان ومورخینی که در قرون گذشته بنادر کرمان را دیده اند نوشته اند که عده زیادی از بازرگانان چینی، هندی، ترک در این بنادر بسر می بردند وکرمان با تمام کشورهای شرق داد وستد داشت. آهن کرمان در جهان مشتریان خوب داشت.

در دوره ای که آغامحمدخان قاجار شهرکرمان را برای غلبه برلطف‌علی خان زند محاصره کرد نزدیک شهرکوهی بود که بالای آن خرابه قلعه ای وجود داشت وبعضی آن را قلعه کهنه می خواندند وبرخی قلعه دختر می گفتند. در همان دوره دروسط شهرکرمان یک قلعه یاارگ وجودداشت به اسم قلعه کهنه وحکام کرمان دراین قلعه سکونت می کردند. سر پرسی سایکس انگلیسی می نویسد: وقتی آغامحمدخان قاجار شهرکرمان را محاصره کرد محیط شهر دو فرسنگ بود وحصار شهر یکصدوبیست برج داشت و ارتفاع حصار ازبالای خاکریز خندق ۹ذرع بود واگر ازقعر خندق حساب می کردند ارتفاع حصارکرمان زیادتر می شد.

شکل شهرکرمان به طوری که از نوشته جهانگردان مغرب زمین که دراوایل سلسله قاجار به ایران سفر کردند بر می آید یک کثیر الاضلاع بوده ومی توانستند آن کثیر الاضلاع را طوری تقسیم کنند که یک مربع و یک مربع مستطیل از آن بوجود آید. حصارکرمان را مثل اکثر حصارهای قدیم در شهرهای مشرق زمین با سنگ وگل مخلوط

باشن موسوم به دای ساخته بودند به این ترتیب که در طبقات پائین حصار سنگ بکار می بردند که پایه حصار محکم شود وهم اینکه در موقع جنگ دشمن نتواند به سهولت نقب حفر نماید و وارد شهر گردد و بالای طبقه سنگی حصار را با گل مخلوط سنگریزه می ساختند. با اینکه طبقه فوقانی حصار کرمان را بادای ساخته بودند ویران کردن آن اشکال داشت وبا توپهای سبک نمی توانستند آن را ویران نمایند وتوپهای سنگینتر در ایران وجود نداشت. درچنین وضعی کرمان دچارحادثه ای بزرگ شد. لطفعلی خان زند به این شهروارد شد و در آن پناه گرفت وخان قاجارهم با توجه به سابقه خصومتی که بازندیه داشت به محاصره شهر پرداخت وماهها درپشت حصار کرمان ومردم آن را در محاصره داشت ومدافعین شهر تحت فرمان لطفعلی خان زند اجازه ورود به قشون خان قاجار را نمی دادند بلکه دربرجهای حصار درماههای اولیه دشمن را مسخره می کردند وعلیه او شعار می دادند.

کرمان ومحاصره سال ۱۲۰۸ قمری

سیزده سال پس از قحطی بزرگی که برای مردم کرمان پیش آمد(۱) این شهر دچار

(۱) در سال ۱۱۹۵ قمری در کرمان قحطی هولناکی پیش آمد. زمستان قبل آن باران نیامد و در بهار منطقه مورد هجوم ملخ واقع شد زیرا به هرحال بهار سبزی را به همراه دارد، مردم کرمان آذوقه نداشتند وهجوم ملخ وضع را وخیمترساخت. سبزی را هم باقی نگذاشت مردم از گرسنگی به حدی ناتوان شدند که در معابر می نشستند وهمانجا می مردند و اگر استمداد روحانیون شهر نبود جسد کسانی که از گرسنگی مرده بودند کنار معابر می ماند و متعفن می شد و متلاشی می گردید. ولی وجوب شرعی کفن ودفن به صورت کفائی برای مسلمین افرادی را به این وظیفه وادار می ساخت. ژان گور در توضیح وضع مردم قحطی زده کرمان چنین ادامه می دهد. تأثر انگیز ترین منظره قحطی درکرمان گریه کودکان گرسنه بود که از مادران غذا می خواستند و آنها چیزی نداشتند که به کودکان بدهند و اتفاق می افتاد که مادر وطفل او در آغوش یکدیگر از گرسنگی می مردند. سکنه کرمان براثر تحصیل تجربه بهتر از پزشکان می توانستند علائم مرگ را در چهره یک مرد یا زن گرسنه ببینند وهرکس که نظر به چهره یک گرسنه می انداخت می فهمیدتا دو یا سه روز دیگر خواهد مرد. اولین علامت گرسنگی گود افتادن چشم ها وبعد از آن لاغری وسپس کبود شدن لبها بود و از آن به بعد براثر ضعف مفرط رنگ پوست چهره تیره می شد وناخنها وبه خصوص ناخنهای دست ها کبود می گردید و بعداز این مرد یا زن گرسنه دیگر نمی توانست حرکت کند و در یک جا قرار می گرفت تا اینکه زندگی را بدرود بگوید. می گویند کسانی که از گرسنگی می مردند احساس رنج نمی نمودند چون ضعف

←

محاصره‌ای طولانی شد. آغامحمدخان قاجار چهارم شوال ۱۲۰۸ برای جنگ با لطفعلی خان زند از تهران حرکت کرد. خان زند در اطراف کرمان طرفدارانی پیدا کرده بود از جمله در جیرفت، شهر بابک، شهرود ومی توانست آنها را متشکل سازد و به لشکرکشی مبادرت نماید. خان قاجار برای مقابله با این تحرک در محاصره کرمان شتاب کرد. اگر

شدیدنیروی جسمی مانع از این است که احساس رنج کند. و نیز می گویند که در روزهای آخر یک قحطی زده احساس گرسنگی هم نمی کند چون درون معده وامعاء هیچ نوع تحرکی وجود ندارد تا اینکه تولید گرسنگی نماید ومرد یازن قحطی زده دچار رخوت می شود ویک نوع خواب سنگین بر او چیره می گردد و در همان حال با زندگی وداع می کند. در دوره آغامحمدخان قاجار وطول محاصره کرمان جمعی به همین شکل از گرسنگی جان سپردند و لی قحطی در اثر محاصره بود نه خشکسالی وآفت ملخ.

به دنبال قحطی خشکسالی آنهایی که توانایی داشتند که خود را از کرمان دورکنند از آن شهر رفتند تا درجای دیگر شکم را سیر کنند آنها که پای رفتن نداشتند ناگزیر در کرمان ماندند و از گرسنگی مردند. به مناسبت طول مدت قحطی حتی وضع متمولین هم از لحاظ خواربار خوب نبود وآنهایی که ذخیره‌ای از آذوقه داشتند به مصرف رساندند ومثل دیگران شدند. یکی از مظاهر قحطی در همه جا وتمام اعصار عبارت از حرص مردم برای خوردن غذا است. هرکس در دوره قحطی غذایی بدست می آورد فکر می کند که آخرین غذایی باشد که تناول می نماید و بعد از آن غذا نصیبش نخواهدشد. لذا در خوردن افراط می کند وکم خورترین اشخاص در یک دوره قحطی متمادی پرخور می شود وتا مدتی بعد از خاتمه یافتن قحطی عادت پرخوری قحطی زدگان از بین نمی رود. متمولین کرمان که ذخیره آذوقه داشتند به مناسبت پرخوری ناشی از قحطی آذوقه خود را به مصرف رسانیدند ومجبور شدند که ازجاهای دور خواربار وارد کنند زیرا در اطراف کرمان هم وضع خواربار مثل خود شهر بود وآذوقه یافت نمی شد. گاهی مردم کرمان قطار چهار پایان را می دیدند که برای اغنیاء می بردند و در صدد بر نمی آمدند که از حمل آذوقه به خانه ثروتمندان ممانعت نمایند و آن را برای خود ضبط نمایند. آنها آنقدر صبور وبی آزار بودند که مرگ از گرسنگی را تحمل می کردند و لی دست تطاول به سوی خواربار ثروتمندان دراز نمی نمودند و آن را از اغنیاء می دانستند. قحطی سال ۱۱۹۵ هجری قمری ـ که طولانی بود به طوری که بعضی از مورخین گفته اند ـ نیمی از سکنه شهر کرمان را به هلاکت رسانید. قبل از قحطی به گفته همان مورخین سکنه شهرکرمان دویست هزار نفر بود وبعد از قحطی صدهزار نفرشد و صحت وسقم این ارقام با خود آن مورخین است. بحث مربوط به قحطی سال ۱۱۹۵ را به این مناسبت آوردیم که از آن درسها بگیریم وبه نظر آوریم مردم باچه مصائب وگرفتاریهایی مواجه بودند و به یاد آوریم با چنین مردمی که با آن گرسنگی تاریخی مواجه بودند بعد از چند سال طالبین قدرت وعلاقه مندان به حکومت و در راه رسیدن به شاهی چه رفتاری کرده اند بعد از چند سال باردیگر فاجعه ای به وجود آوردند بزرگتر ودرخاتمه کار از سرهمین مردم مناره‌ها ساختند وبا چندین ده هزار چشمی که از حدقه آنها درآوردند جاده استقرار شاهنشاهی را نورانی نمودند.

آنها که در شهرهای مختلف کرمان به حمایت از خان زند قیام می کردند و متحد می شدند وجبهه ای واحد را به وجود می آوردند ولطف علی خان را در رأس داشتند، آغامحمدخان نمی توانست خان زندرا از پا درآورد. فرصت برای خان زند باقی نماند. در آغاز محاصره کرمان خان قاجار از گلوله توپ استفاده کرد ولی اصابت گلوله توپ برقاعده حصار بلا اثر بود زیرا طبق روش ساختن حصار قسمت تحتانی حصار را خیلی ضخیم تر از قسمت فوقانی می ساختند. وقتی گلوله توپ به قسمت فوقانی حصار اصابت می کرد قسمتی را ویران می ساخت ولی بلافاصله آن قسمت تعمیر می شد. آغامحمدخان چون استفاده از توپ را بی فایده شناخت تصمیم گرفت نمب بزنند و با انفجار باروت دیوار شهر را منهدم نماید. اطراف کرمان خندق وجود داشت. نمی توانست از داخل خندق خودرا به پای حصار برساند ونقب بزند مجبور شد از خارج خندق نقب بزند ومی بایست در مسیر نقب چاههایی حفر نماید، ومی دانست که لطف علی خان از حفر نقب مطلع خواهد شد. وی می خواست نقب را تا حصار برساند ودر آنجا باروت قراردهد وقتی لطف علی خان مطلع شد که نقب حفر شده و به حصار رسیده واحتمال انفجار دارد داوطلبین را برای تخریب نقب تدارک دید وشبانه از دیوار پائین رفتند ونقب مهیا شده را با باروت منفجر کردند. این واقعه در شب ۱۹ صفر ۱۲۰۹ قمری موجب شد که حصار همچنان سالم باقی بماند وقوای آغامحمدخان نتوانند با تخریب حصار وارد شهرشوند. فداکاری داوطلبین مرگ را در آن شب مورخین یکی از حماسه های تاریخ بشمار آورده اند.

آغامحمدخان از تجدید نقب تاپایان محاصره چشم پوشید. محاصره ادامه یافت برای اینکه مردم ومدافعین شهر تسلیم شوند، تمام قنواتی که آبشان به طرف شهر می رفت به وسیله خان قاجار کور شد ومردم از چاه آب استفاده می کردند و با فرارسیدن زمستان ونزول برف مشکل آب کمتر گردید. از حیث آذوقه معمولاً سکنه شهرها آذوقه یکسال را در منزل داشتند وغالباً با احتمال قحطی این ذخیره بیشتر بود. در شروع محاصره مردم آذوقه یکسال را داشتند اما در اثر جنگهایی که در قسمتهای مختلف ایالت کرمان قبل از محاصره واقع شد قسمتی از مردم آن مناطق آواره شدند و به کرمان آمدند واین مردم هم آذوقه می خواستند. کرمانیها طرفدار لطف علی خان زند بودند و وقتی دیدند زمان محاصره طولانی شد بسیاری فضای خانه خود را به زیرکشت بردند و انتظار فصل زمستان را

داشتند و تصور می کردند به دلیل برودت هوا آغامحمدخان دست از محاصره بردارد. بعد از سه‌ماه که از محاصره گذشت خان قاجار به فکر افتاد قسمتی از خندق را پرکند تا اینکه برجهای متحرک را از جاهایی که پرشده بگذراند. بعلاوه تصمیم گرفت در اطراف شهرکرمان برای سکونت سربازان شهرسازی نماید و از سرمای زمستان هم در امان باشد و این کاری ابتکاری بود. وی بسیاری از سکنه آبادیهای اطراف کرمان را به بیگاری گرفت تا کار ساختمان سازی را شروع نمایند و این سربازخانه ها را طوری ساختند که نیروی لطف علی خان از هر طرف که از شهر خارج شود به محل تجمع سربازان برسد. بعد از سه ماه از محاصره آثار گرسنگی ظاهر شد. عده زیادی که آذوقه کافی نداشتند دچار زحمت شدند. برای بی بضاعت ها جیره تعیین کردند و تامدتی جیره به بومیها وآنها که از خارج آمده بودند می دادند و بالأخره تصمیم گرفتند غیر بومیها را از شهر خارج کنند تا به ولایات خود بازگردند. برای اینکه صدمه‌ای به این جمع واردنشودوقوای آغامحمدخان به آنها حمله نکنند از علمای روحانی استمداد گرفته شد. آغامحمدخان تقاضای مجتهد شهر را پذیرفت که ده هزارتن از گرسنگان غیر بومی بدون خطر از شهر بروند یکی از روزهای سرد زمستان که برف می بارید این خروج جمعیت از یکی از دروازه‌های کرمان با مراقبتهای بسیار صورت گرفت. سربازان قشون آغامحمدخان از برودت شدید ناراحت بودند ولی می بایست به خاطر به دست آوردن پیروزی مقاومت نمایند. در داخل شهرکرمان این فکر تقویت شده بود که باید از شهر خارج شد والامحاصره همه را می کشد. بعضی نوشته‌اند وضع بدآذوقه برای جمعی به آنجا رسید که دسته دسته از گرسنگی می‌مردند وهمواره مردم انتظار داشتند خواجه قاجار دست از محاصره بردارد وپیوسته شایعاتی شنیده می شد. خان قاجار هم انتظار داشت هرچه زودتر لطف علی خان تسلیم گردد وشهرکرمان در اختیار او قرارگیرد. خان زند دچار حادثه دیگری در زمستان شد وآن شیوع بیماری تیفوس در داخل شهر بود. جمعی از سربازان از این بیماری مسری مردند. دارو و درمان وضع بغرنجی داشت و مردم اشتیاق اولیه را در مقاومت نداشتند و دیگر برای دادن شعار وشعر خوانی به بالای حصار نمی رفتند. همه انتظار واقعه‌ای را داشتند. آن واقعه می بایست سرانجام ظاهر گردد. دروازه‌های شهر بازگردد وارتباط با خارج برقرار شود اما کی وچگونه...

***

حمله قطعی به کرمان و پایان محاصره

آغامحمدخان سرانجام توانست در قسمتهایی خندق را پرنماید وسربازانش مهیا باشند تا در زمان مناسب اقدام به حمله قطعی نمایند خان زند متوجه بود که چه قسمتهائی ازخندق پرشده است و برای چه هدفی برای موفقیت حمله آغا محمدخان لازم بود از داخل شهر اقدامی صورت گیرد و به نظر میرسید این اقدام را جاسوسان داخل شهر انجام دهند چون مبادله اخبار از طریق مذاکره و یا پرتاب کاغذ به طور معمول وجودداشت. وقتی آغامحمدخان تدارک حمله قطعی را دید به مردم شهر ومدافعین حصار اعلام کرد سه نقطه از شهرکرمان موقعیت امان را دارد و اگر مردم دریکی از آن سه نقطه بست نشستند مجازات نخواهند شد ومی خواست با این اعلام جمعی را از حالت دفاع خارج سازد. فکر می کرد مردم خسته وصدمه دیده ازمحاصره از این بست استقبال می نمایند وشاید دروازه‌های شهر به سوی او گشوده شود. از طرف دیگر شبی که صبح آن می بایست حملهٔ نهایی به حصار صورت گیرد برای سربازان جایزه تعیین شد. بعلاوه شور گردید که بعد از فتح کامل شهرآزادی غارت داشته باشند.

کار سربازان پیشاهنگ خان قاجار برای رسیدن به داخل حصار کاری مشکل بود آنها می دانستند باید از مرگ استقبال کنند، ومی دانستند فقط عدهٔ قلیلی از آنها ممکن است از مراحل مختلف جان سالم بدر برند و بتوانند از داخل شهر دروازه‌ها را باز نمایند. آغا محمدخان سربازان مهاجم را از بین داوطلبین طوری انتخاب کرد که از همه ولایاتی که سرباز گرفته شرکت داشته باشند. با شروع تهاجم تفنگ داران می بایست بالای حصار را هدف قراربدهند تا مدافعین حصار فرصت مقابله نداشته باشند ودسته‌ای از سربازان بتوانند پای حصار را برای باروت گذاری حفر نمایند وعده‌ای هم با برج متحرک و از طریق نردبام خود را به بالای حصار برسانند.

با وجود تلفات زیاد، سربازان مهاجم آغامحمدخان توانستند واردحصار شوند وتوانستند یک قسمت از دیوار شهر را منفجر سازند ومدافعین آن را به قتل برسانند. وقتی قشون خان قاجار وارد شهر شد لطف علی خان زند بیدرنگ از ارگ خارج شد اما دیگر امکان مقابله نبود. مدافعین خسته وگرسنه روحیه خود را از دست داده بودند. مهاجمین از هرجهت برمدافعین تفوق داشتند. به چندشاخه تقسیم شدند وهرشاخه قسمتی از شهر را

دراختیار گرفتند. بعضی از مدافعین از فرط ضعف ناشی از گرسنگی نمی توانستند از تفنگ استفاده کنند و به همین جهت مثل گوسفند سر بریده شدند. با این ترتیب محاصره کرمان خاتمه پذیرفت. در واقع جز لطف علی خان زند واطرافیانش از جمله گارد محافظ او کسی مقاومت نکرد. مورخین نوشته اند محافظین خان زند که حدود یکصد نفر بودند تا مدخل شهروی را رساندند وچنان پایداری میکردند که بعضی از آنها از اسب برزمین نمی افتادند مگر پس از اینکه هدف چند گلوله قرار می گرفتند. خروج لطف علی خان را از شهر کرمان به صور مختلف مورخین نقل کرده اند و به آن وضعی قهرمانانه داده اند. تاریخ پایان محاصره کرمان تابسال ۱۲۰۹ (۱۷۹۴م) آمده است.

ترتیب دستگیری وقتل لطف علی خان زند

لطفعلی خان زند پس از خروج از کرمان از طریق ماهان به بم رسید. وی قصد داشت به سیستان برود و از امرای سیستان وقاین وطبس کمک بخواهد. وی فکر می کرد مورد تعقیب قوای آغامحمدخان است و بنابراین درهیچ محلی توقف نکرد. دربم به منزل محمدعلی خان که حکمران محل بود واردشد. جهانگیرخان برادرمحمدعلی خان از جمله همگامان خان زند توانسته بود درپناه خان زند وهمراه او از کرمان خارج شود ولی هنوز به بم نرسیده بود. محمدعلی خان حاکم بم پس از اینکه از وضع جنگ کرمان ونتیجه آن مطلع شد در محاسبه ای به این نتیجه رسید که اگر لطف علی خان را تحویل آغامحمدخان بدهد هم حکومتش تثبیت می گردد وهم جایزه دریافت خواهد داشت. به همین مناسبت وقتی که لطف علی خان خواست ازبم به سوی سیستان برود حاکم بم مانع شد و به افرادش دستورداد او را دستگیر نمایند. دریک برخورد خونین که چندین نفر کشته داشت خان زند در حالی که به شدت مجروح بود دستگیر گردید. حاکم بم باپیک فوری آغامحمدخان را درجریان گذاشت تاهم خود جایزه دریافت دارد ومقام والاتر بدست آورد وهم برادرش جهانگیر که از همرزمان لطف علی خان بود از مجازات معاف گردد. آغامحمدخان با دریافت نامه بیدرنگ پاسخ داد و به خاطر خدمت بزرگی که محمدعلی خان انجام داده بود حکومت بم و مضافات آن را مادام العمر به او داد و محمدولی خان قاجارهم مأمور شد تاخان زند به زنجیر کشیده را تحویل بگیرد و امر تحویل او به این وضع صورت گرفت و او را در شدت بیماری به حضور آغامحمدخان

بردند و جلاد هر دو چشم خان زند را در نهایت قساوت از کاسه بیرون آورد وآغامحمدخان از دیدن این منظره رضایت خاطر پیداکرد. و در همین تاریخ خان بابا جهانبانی برادرزاده‌اش را به حکمرانی کرمان وفارس و یزد منصوب کرد وخود کرمان را ترک نمود ولطف‌علی خان نابینا بعد از بهبودی جراحات به تهران اعزام شد. آغامحمدخان نسبت به او حالت ترحمی داشت اما بعضی از نزدیکان به او یاد آور شدند که همان طور که در خراسان شاهرخ نابینا سلطنت دارد ممکن است روزی خان زند هم به این فکر افتد و ایجاد زحمت نماید. آغا محمدخان از این تذکر متوحش شد و هنگامی که درچمن سلطانیه بود به حاکم تهران دستور داد تا لطف علی خان را به قتل برساند. این قتل در ۱۲۰۹ در تهران صورت گرفت در حالی که مقتول بیش از ۲۷ سال نداشت[۱].

جنایت بزرگ کور کردن مردم کرمان

با خروج لطف علی خان از شهر کرمان جنگ تمام شد وتمام شهر در اختیار سربازان خان قاجار بود. هر سرباز او هرکسی را می خواست می کشت و هر تجاوزی را می توانست انجام دهد وهرچه را می خواست می توانست تصاحب کند. وقتی سربازان آغامحمدخان به سکنه خانه‌ای که پایداری کرده بود دست می‌یافتند همه را به قتل می رساندند. ووقتی آن خانه را ترک می کردند هرچه را که قابل بردن بود می بردند.

---

(۱) کارنامه لطف علی خان باعنوان شاهی مربوط به سالهای بین ۱۲۰٤ (قتل پدرش جعفرخان) و ۱۲۰۹ قتل خودش می باشد. وی هنگام قتل پدر در بنادر وسواحل خلیج فارس بود و با شنیدن قتل پدر به‌شیراز بازگشت و قاتلین پدر را کشت. در سال ۱۲۰۵ مواجه با انبوه سپاه آغامحمدخان شد که نهایتاً در شیراز پناه گرفت و موجب مراجعت خان قاجار شد. سال ۱۲۰٦ با سپاهی متوجه شمال برای جنگ با خان قاجار گردید ولی به دلیل اختلاف میان افسرانش به شیراز مراجعت کرد ولی حاجی ابراهیم کلانتر که مخفیانه به آغامحمدخان پیوسته بود از ورود او به شیراز جلوگیری کرد و در نبرد دیگری با آغامحمدخان شکست خورد و به طبس رفت. آخرین شاه زند به فکر افتاد از تیمورشاه افغان کمک بخواهد ولذا عازم قندهار شد ولی در همان موقع تیمورشاه مرد. لطف‌علی خان با اعزام سفیری به دربار سلطان سلیم ازوی کمک خواست ولی پاسخی دریافت نکرد. در جنگ ۱۲۰۸ در کرمان مستقر شد که منجر به محاصره طولانی وسرانجام دستگیری وقتل او وانقراض زندیه گردید.

هولناکتر از کشتن سکنه خانه ها شکنجه دادن آنها بود. شکنجه می دادند تا اگر مدفن زروسیم دارند نشان دهند در آن عهد زروسیم را از ترس دزد در کوزه قرار میدادند و آن را در زمین دفن می کردند. سربازان بعد از اینکه واردخانه اغنیاء می شدند زن ومرد آنها را مورد شکنجه قرارمی دادند تا محل دفن پول وجواهر را نشان دهند. مدت قتل وغارت شهرکرمان را بین یک تا سه روز نوشته اند و بعد از آن دستور داد تا تمام مردان کرمان را کور کنند.

جلادان آغامحمدخان در اجرای این دستور کوچکترین ارفاق یا رحمی به کسی نکردند. در نهایت قساوت برای تاریخ فاجعه ای کم نظیر باقی گذاشتند ودر کور کردن مردان سبک جدیدی را بکار بردند، کور کردن معمول آن زمان باکشیدن میل گداخته به چشم بود ولی در کرمان جلادان خان قاجار دست وپای افراد را می بستند وبه پشت می خواباندند وبا انگشتان خود چشم را از کاسه بیرون می آوردند وچون فرصت نداشتند ومی بایست در مدت کم چشم جمع کثیری را بیرون آورند کور شدگان را باهمان حالت رها می کردند. این جلادی وجنایت مقابل چشم زن وفرزندان این قربانیان صورت می گرفت ووقتی دست وپای کوران گشوده می شد وزن وفرزندانشان می توانستند مجروحین چشم درآورده شده را ببرند که کار کور کردن آن محله به پایان رسیده بود. بعضی از کورشدگان در اثر خونریزی می مردند وبعضی در اثر چرکین شدن محل جراحت از بین می رفتند.

جنایت آغامحمدخان هولناک است وکسی نتوانسته است دلیل واقعی این شقاوت را پیدا نماید. آیا عقده حقارت این فاجعه را ببارآورده؟ آیا مقاومت طولانی مردم کرمان وحمایت از خان زند چنین کینه ای را باعث شده؟ آیا عشق به جاویدماندن نام و به دست آوردن این افتخار! او را به این دستور کشانده یا دلیل دیگری داشته است؟

آغامحمدخان وقتل عام مردم تفلیس

دستور قتل عام مردم تفلیس را یکی از دلائلی دانسته اند که موجب گردیده ایالات شمالی رودارس برای همیشه از ایران جدا گردد. در آن زمان ولایات شمال رودارس حکمرانان محلی داشتند که از جانب سلاطین ایران منصوب می شدند. مداخله سلاطین وقتی بود که حاکم یاغی می شد ومالیات پرداخت نمی کرد. حاکم شوشی این وضع را

پیداکرد وخان قاجار تصمیم گرفت با او بجنگد وآغامحمدخان می بایست برای رسیدن به شوشی از رودارس بگذرد وحاکم شوشی پل خدا آفرین را خراب کرده بود تا قشون آغامحمدخان نتواند عبور کند.

قشون آغامحمدخان نزدیک پل قدیم پلی بازورق ساختند. از بین امرای ولایات شمال رودارس هراکلیوس حاکم گرجستان از کاترین تزارین روسیه استمداد طلبید وکاترین در شرایطی نبود که به او پاسخ مثبت بدهد.[۱] آغامحمدخان شهرشوشی را محاصره کرد. حاکم شهرشوشی با آغامحمدخان بنوعی توافق نزدیک شدند.[۲] وقوای آغامحمدخان متوجه گرجستان شد. آغامحمدخان تا آن موقع به گرجستان نرفته بود واز اوضاع طبیعی آن اطلاع نداشت ودرهمین لشکرکشی پی برد تفلیس مرکز گرجستان دارای چشمه های آب گرم است به همین جهت آن را «تفلیس» می گویند که به زبان گرجی به معنی

---

(۱) کاترین دوم تزارین معروف روسیه با دولت عثمانی سرگرم مبارزه وجنگ بود و نمی توانست در جبهۀ جنگ دیگری وارد گردد و بنابراین ازکمک به هراکلیوس خودداری کرد. بعضی مورخین نوشته اند اگر وارد جنگ با آغامحمدخان می شد اتحاد دو دولت مسلمان عثمانی وایران تحقق می یافت وچنین اتحادی برای روسیه قابل تحمل نبود. وبالأخره بعضی عدم کمک را ناشی از ترس کاترین از انگلیس شناخته اند ومیگویند اگر کاترین به هراکلیوس کمک می کرد دخالت در امور داخلی ایران تلقی می شد وحاکی از آن بود که سیاست پطرکبیر را به مورد اجرا می گذارد وانگلیسی با چنین وضعی به مقابله بر می خاست.

در اینجا لازم است مشخص نماییم که در روسیه دو نفر زن بنام کاترین به زمامداری رسیده اند یکی کاترین اول زن پطر کبیر که سالهای ۱۷۲۵ الی ۱۷۲۷ به مدت دو سال سلطنت داشته ودیگر کاترین دوم زن پطرسوم است که در اصل شاهزاده خانم آلمانی بود و در جوانی او را به روسیه بردند و به ازدواج پطر سوم در آوردند. پطرسوم پس از شش ماه سلطنت با توطئه کاترین کشته شد. کاترین دوم در سال ۱۷۶۲ در مقام سلطنت قرارگرفت و۳۳ سال سلطنت داشت و در زمان مورد بحث سالهای آخرعمررامی گذراند. وی به دلیل طول مدت سلطنت وانحرافات اخلاقی معروفیت یافته. کاترین در خاطرات خود می نویسد: اگر می دانستم که آن مرد خواجه سکنه تفلیس را قتل عام خواهد کرد به هراکلیوس کمک می کردم تا بتواند مقابل آغامحمدخان قاجار مقاومت کند ومانع سقوط تفلیس شود. دستور بعدی کاترین برای ورود قشون روسیه به ایران چنانچه خواهیم دید با مرگ او متوقف گردید.

(۲) ابراهیم خلیل خان جوان شیرحاکم شهرشوشی اعلام اطاعت کرد و پرداخت مالیات را تقبل نمود وآغامحمدخان که منتظر فرصت بود تا دست از محاصره شوشی بردارداظهار پشیمانی حاکم شوشی را پذیرفت بدون اینکه به شهر دسترسی پیداکند و از ادامه محاصره منصرف گردید و به سوی گرجستان ومرکز آن تفلیس رهسپار گردید.

چشمه آب گرم است. و فهمید که تفلیس حصار ندارد اما دارای ارگ است و اطراف ارگ حصار و برج دارد اما ارگ دارای آب نیست واز خارج به آن آب وارد می شود ولذا نمی تواند مقاومت کند. هرکلیوس تصمیم گرفت در شش فرسنگی تفلیس قوای آغامحمدخان را متوقف کند وراه را براو ببندد.

آغامحمدخان وقتی دید ره را بر او بسته اند سعی کرد اطلاعاتی از وضع قشون تفلیس به دست آورد ونقشه جنگ را طراحی نماید و در این جنگ خان قاجار پیروزی بدست آورد وهراکلیوس وفرزندانش فرارکردند و راه تفلیس باز شد و به سوی تصرف آن حرکت کرد. سکنه تفلیس قصد مقاومت نداشتند. وجوه اهالی به استقبال شاه قاجار آمدند تا اعلام کنند شهر بلا دفاع است اما شاه‌قاجار پس از ورود به شهر فرمان قتل عام وتاراج را صادر کرد. در کرمان قبلاً چنین جنایت بزرگی مرتکب شده بود. دلیل آن را مقاومت مردم کرمان می دانستند می گفتند چون مردم کرمان ۸ ماه وی را معطل کردند ومقاومت نمودند ودر برجهای شهر او را استهزاءمی کردند کینه ای که پیداکرده بود صدور دستور قتل عام را باعث شد اما مردم تفلیس مقاومتی نکردند شهر را بلادفاع اعلام نمودند و به استقبال او آمدند و با معیارها وضوابط آغامحمدخان هم دستور قتل سازگار نبود. خان قاجار دستورداد سرهای هفتاد نفر از وجوه طبقات را که به استقبال او آمده بودند از بدن جدا سازند و به هیچ کس ترحم نکنند حتی روحانیون مسلمان شهر تفلیس هم از این دستور مستثنی نشدند[1] مورخین نوشته اند که تمام کلیساها ویران شدند، همهٔ روحانیون

---

(۱) شدت عمل آغامحمدخان در تفلیس که به شکل فاجعه ای در تاریخ به نام وی ثبت گردیده مورد بررسی بسیاری از محققین قرارگرفته وهرکدام دلایلی برای آن ابراز داشته اند. سرجان ملکم انگلیسی سفیر انگلیس دردربارفتحعلی شاه که تحقیقات تاریخی هم درمورد ایران دارد در کتاب خود به نام «تاریخ ایران» که اولین بار در ۱۸۱۵ درلندن به چاپ رسیده و به فاصله کمی از قتل عام تفلیس نوشته شده معتقد است آغامحمدخان می خواست مردم گرجستان را بترساند تافکر مقاومت را از سربدر کنند و سایر حکام بدون پایداری اطاعت خود را اعلام دارند وبعد از این واقعه دیگرشهرهای گرجستان جرأت مقاومت پیدانکردند.

شوالیهٔ هلاندی بنام پنج هولت که در همان دوران بایران مسافرت کرده در شرح مسافرتش که در ۱۸۷۳ در آمستردام هلند بچاپ رسیده عمل خان قاجار را مطلق جنون میداند ومیگوید هیچ دلیل عقلائی برای چنین فاجعه‌ای نمی توان ارائه داد. مورگان مورخ وباستانشناس فرانسوی هم در کتابش که بنام هیئت علمی در ایران در ۱۸۹۴ انتشار یافته مینویسد هراکلیوس وسربازانش قهرمانانه مقاومت کردند و تلفات بسیاری

←

مسیحی به قتل رسیدند و ۱۵هزار دختر و پسر جوان به اسارت برده شدند ودر نقاط دیگر بفروش رفتند.

تاجگذاری آغامحمدخان

آغامحمدخان از جمله شاهانی است که دو مرتبه تاجگذاری کرده است. دفعه اول در ۱۵ ربیع الاول ۱۱۹۵ مصادف باعید نوروز که مراسم درساری انجام گرفته وتاج را زرگران مازندران ساختند. دومین تاجگذاری پس از فتح تفلیس وقتل عام مردم آن سرزمین در ۱۲۰۹قمری (۲۱ مارس ۱۷۹۶م) مصادف با عید نوروز ۱٤ سال پس از مرتبه اول در تهران[۱]. ودر ارگ انجام گرفته گویا تاجگذاری اول آنطور که باید رضایت خان

برسپاه خان قاجار وارد ساختند وچون فرارکردند ونتوانست از آنها انتقام بگیرد مردم تفلیس را قتل عام کرد.

کاترین دوم تزارین روسیه که در زمان قتل عام تفلیس زمامداری روسیه را داشت وحاکم گرجستان ازوی کمک خواست وبه او مساعدتی نکرد در خاطراتش مینویسد اگر میدانستم که آن مرد خواجه سکنه تفلیس را قتل عام خواهد کرد به هراکلیوس امیرگرجستان کمک مینمودم تا اینکه بتواند مقابل خان قاجار مقاومت کند ومانع از سقوط تفلیس شود.

(۱) تهران امروز یکی از چند شهر بزرگ دنیا است. جمعیتی نزدیک ده میلیون نفر دارد. شهری است که سکنه یک چهارم کل مملکت را در خود جای داده است. تهران آن روز با تهران امروز خیلی فرق دارد. تهران آن روزهمان تهران دوره شاه طهماسب اول پادشاه‌صفوی بود که به دستور او اطرافش حصار کشیدند ویکصدوچهارده برج به شماره سوره های قرآن در آن حصار ساختند. شاه طهماسب صفوی از آذربایجان به قصد رفتن به خراسان هنگام پائیز وارد تهران گردید و طوری هوای آن شهر را پسندید که تصمیم گرفت آنجا را پایتخت خود کند و دستور ساختن حصاررا داد که با سرعت ساخته شد. شاه طهماسب فصل زمستان را در خراسان ماند و درفصل بهار سرگرم جنگ بود و در اواسط تابستان باردیگر به تهران رسید. شاه طهماسب انتظار هوائی مطبوع ازتهران داشت درحالی که با هوائی گرم و خفه کننده تابستان تهران مواجه شد وباعث گردید از تصمیم خود در پایتختی تهران عدول وقزوین را پایتخت نماید ولی حصاری که به دستور او برای تهران ساخته شده باقی ماند.

تهران درعین حال ارزش بازرگانی و ترانزیتی هم داشت زیرا درچهار راه جاده های آذربایجان وخراسان واصفهان ومازندران وگیلان قرارگرفته بود. کاروانهائی که از شرق به‌غرب ایران یا از شمال بسوی جنوب وبرعکس می رفتند مجبور بودند که از تهران بگذرند لذا تهران باوجود کوچکی دارای جمعی بازرگان بود ودرفاصله بین قتل نادرتا استقرار آغامحمدخان قاجار تهران یکی از مراکز حساس برای تهیه تدارکات بود. کریم خان زند وقتی می خواست سپاهی مجهز نماید وآذوقه آنها را مهیا کند تا علی مردان‌خان‌حاکم

←

قاجار را برآورده نکرده و تشریفات کمی نموده سبب برای مرتبه دوم تدارکات زیادی قائل شدند. زرگرها و جواهرفروشان جمعی از جمله اصفهان وکرمانشاه به تهران دعوت شدند ونقشه تاج را خود خان قاجار به آنها داد ویک تاج سه ضلعه در نظر گرفته شد. در حالی که جواهرسازان تاج می ساختند خیاطان قبای زربفت می دوختند. آغامحمدخان قاجار بعد از اینکه تاج برسر نهاد یک توپوز مرصعی در دست داشت مدت یکساعت روی تخت نشست و به تعداد سنوات عمرش در ازاء هر سال ده گوسفند ذبح کردند. در همین

یاغی اصفهان را سرکوب نماید از بازرگانان تهران وام گرفت وگندم وجو واسلحه را هم در تهران فراهم نمود وبعداً هم عماراتی را در شمال حصار ساخت که به ابنیه کریم خانی معروف شد وهمان ابنیه مورد استفاده خان قاجار قرارگرفت ومقر سلطنت شد وفتحعلی شاه وسپس ناصرالدین شاه بر توسعه آن افزودند.

وسعت یافتن تهران از دوره ناصرالدین شاه شروع شد. حصار طهماسبی را ویران کرد و در عوض خندقی اطراف تهران حفر نمود که حدود پایتخت گردید و همان خندق را برای دفاع وجلوگیری از سیل کافی شناخت و از آن به بعد محلاتی خارج از حصار طهماسبی به وجود آمد. محمدحسن خان قاجار پدر آغامحمدخان در همان زمان کریم خان وقتی بر ایالات استراباد ومازندران وگیلان مسلط شد تصمیم گرفت ایالات مرکزی ایران را اشغال نماید و با قشون نیرومندی به سوی تهران حرکت کرد و در این قشون کشی پسر سیزده ساله اش محمدخان فرمانده جلوداران قشون بود واین اولین ورود آغامحمدخان به تهران حدودسی سال قبل از سلطنت او وزمان پایتختی تهران می باشد و در این سی سال تهران در رابطه با آغامحمدخان وپدرش وکریمخان ناظر فراز ونشیبهای بسیار بوده است. تهران شهر جنگی نبود ولی هنگامی که کریم خان در آن به سر می برد شبها در برج ها وبالای حصار نگهبان وجود داشت. در ۱۱۷۲ هجری قمری، سبزعلی بیک از شیخ علی خان زند اجازه گرفت که سرمحمدحسن خان مقتول رابه تهران نزد کریمخان ببرد و هم حامل فتح نامه باشد وشبانه روز راه طولانی شمال تهران را طی کرد و به دروازه تهران رسید در تهران سر محمدحسن خان وفتح نامه را برخان زند تسلیم وپاداش خود را دریافت داشت.

مدتی بعد آغامحمدخان قاجار یاغی دستگیر شده را در تهران بحضور کریم خان آوردندوخان زند ازقتل ویا کور کردن او که مجازات شناخته شده اش بود صرفنظر کرد و در تهران وسپس شیراز وی را تحت نظر قرارداد. در زمان دیگری کوچکترین برادر آغامحمدخان یعنی عباسقلی خان ۷ ساله بدنبال مرگ مادرش جیران در تهران به مرض خناق مرد. و در ۱۱۹۳ با مرگ کریم خان آغامحمدخان به سوی تهران فرارکرد. پس از چندی در صدد تصرف تهران برآمد در حالی که غفور خان از جانب علی مردان خان حاکم تهران بود محاصره تهران بطول انجامید وشیوع بیماری در سپاه باعث شد که از محاصره دست بردارد وبیماری به تهران سرایت کرد وتلفات بسیار بجا گذاشت. بار دیگر آغامحمدخان در ۱۱۹۹ تهران را محاصره کرد که به تصرف آن موفق گردید.

زمان که جواهر برای تاج لازم بود صحبت از جواهرنادرشاه پیش آمد وگفتند نزد نوه‌اش شاهرخ است ولذا پیغام فرستاد که برای تاجگذاری جواهرات را بدهد و بعد پس بگیرد وهم در مراسم شرکت کند. شاهرخ وجود جواهرراانکار کرد؛ و بدین وسیله زمینه‌ای برای خان قاجار پیش آمد[1] که به سوی خراسان حرکت کند.

شکنجه شاهرخ نابینا

در دورانی که از آن صحبت می کنیم شکنجه در اشکال مختلف آن معمول و جزو اعمال روزانه سلاطین وحکام و والیان است آنچه که در این رابطه بر مردم ایران گذشته در تاریخ ثبت نشده‌ولی مواردی از آن را نسبت به خود زمامداران می بینیم ومی توانیم وضع مردم معمولی را با آن مقایسه کنیم ومجسم سازیم و بدانیم در مسائلی مثل عدم پرداخت مالیات، عدم شرکت در جنگ ونظائر آن چنین مجازاتهائی را تحمل می کردند ومرجعی هم برای تظلم نداشتند. با یادآوری مطلب فوق به سراغ شاهرخ می رویم.

شاهرخ از مردم عادی نبود فرزند رضاقلی میرزا ونوهٔ نادر ودر خراسان شاه بود، شاهرخ را درجریان همین سلطنت خواهی مدعیان کور کردند. آغامحمدخان تصور داشت جواهرات زیادی در اختیار شاهرخ است و باید از او اخذ نماید[2] بعلاوه تمام نقاط ایران زیر سلطه اوست به جز خراسان، و باید این منطقه را هم به تصرفات خود ضمیمه نماید و به آن سوی حرکت نمود.

آغامحمدخان در هر شهر که رسید حاکم محل اعلام اطاعت کرد وقوایش را در اختیار خان قاجار گذاشت وشاهرخ کور نیز در مشهد چنین کرد. سه روز پس از توقف به

---

(۱) دو عامل دیگر برای عزیمت آغامحمدخان به خراسان بعد از تاجگذاری ذکر کرده‌اند یکی مجازات ازبک ها که گفته شده در شمال خراسان به مسافرین حمله کرده ومرتکب قتل و غارت شده‌اند ودیگر زیارت قبرامام هشتم بود که آغامحمدخان تظاهر به علاقه‌مندی به خاندان رسالت داشت. در مورد اول دستور داد تا مقصرین را شناسایی نمایند و در این رابطه ۱۶۲ نفر مقصر شناخته شدند و امر کرد آنان را در کنار جاده گچ بگیرند وبنابراین آنان را زنده‌درگچ مدفون کردند و ۱۶۲ برج سفید از آنان به وجود آمد.

(۲) آغامحمدخان قاجار در جمع آوری جواهرات وطلا ونقود تلاش بسیار داشت قسمتی از این ثروت صرف هزینه تدارک قشون ومهمات جنگ بود ومبالغی باقی می‌ماند. نوشته‌اند که آغامحمدخان پنجاه کرورتومان ثروت باقی گذارد (ایران در برخورد با استعمار گران، نوشته دکترنصر صفحهٔ ۴۱۳).

شاهرخ پیغام فرستاد که جواهرات نادر مال خصوصی او نیست آنها را تحویل دهد. پاسخ شاهرخ انکار از وجود چنین جواهراتی بود ولی آغا محمدخان قانع نشد و او را تحت نظر قرارداد و وساطت علمای شهر هم مفید واقع نشد. شکنجه از همین زمان از بیخواب نگهداشتن او شروع گردید به این ترتیب: همین که می خوست بخواند مانع می شدند و یا از خواب بیدار می کردند و اگر بیدار نمی شد آب سرد روی صورت او می ریختند و یا سوزن در بدنش فرومی کردند. شاهرخ پیرمردنابینا هم شکنجه را تحمل می کرد ولی داشتن جواهررا انکار می نمود. در نوبتهای بعد از سرب مذاب استفاده کردند وقسمتی از آن را روی قسمتهائی ازبدن شاهرخ می ریختند و او فریاد می کشید واسترحام می کرد وبالأخره خان قاجار دستورداد دورسرش را خمیر بگیرند وداخل آن سرب مذاب بریزند و بعدازان شکنجه سخت شاهرخ اعتراف نمود که دوگاو صندوق در سرداب عمارت دفن نموده. است. آغامحمدخان فکر کرد جواهر شاهرخ منحصر به موارد اعتراف شده نیست ودستور داد شکنجه را ادامه دهند ولی چون ادامه شکنجه به هلاکت وی منجر می شد و فایده دیگری برآن مترتب نبود ومسلم گشت جواهر دیگری ندارد، شکنجه را متوقف ساختند خان قاجار نمی خواست خراسان مرکزنادر و بازماندگانش از حوزه سلطنت او خارج باشد تصمیم گرفت همه افراد خانواده نادر به تهران منتقل گردند ولی نادرمیرزا در هرات بود دسترسی به او پیدانشد واعزام قوا برای دستگیری وی نتیجه بخش نگردید[۱].

شاهرخ را در حالی که بنا بود از خراسان به استراباد و از آنجا به تهران ببرند دژخیمی هم با محافظین وی اعزام شد تا در فرصت مناسب وی رابه قتل برساند واین قتل در مزینان صورت گرفت وشهرت دادند بمرگ طبیعی از دنیا رفته است.

---

(۱) آغامحمدخان دستورداد تا شاهرخ به فرزندش بنویسد که به خراسان بازگردد والاوی (شاهرخ) را به قتل می رساند. شاهرخ ناچارنامه ای نوشت اما فایده‌ای نداشت. آغامحمدخان یک قشون به سوی هرات گسیل داشت تانادر میرزا را دستگیر کنند. وی به محض اطلاع از هرات به کابل رفت. آغامحمدخان دستورداد وی را تعقیب کنند اما راهی که نادر میرزا برای رفتن به کابل انتخاب کرد کوهستانی و درآن زمان برای عبور یک سپاه در زمستان ممکن نبود وآغامحمدخان دستور مراجعت سپاه را داد. نادر میرزا از خطر آغامحمدخان نجات یافت و بعد از رفتن شاه قاجار از خراسان به مشهد آمد و بجای پدرشاه شد و عمر آغامحمدخان کفاف نکرد تا فرزند شاهرخ را از بین ببرد واین وظیفه برای ولیعهدش باقی ماند و ازعهده انجام آنهم برآمد.

مروری بر روابط ایران با روسیه

در دوره‌ای که مورد بحث ماست آغامحمدخان قاجار برخوردهایی با روسیه دارد که لازم است دلایل این برخوردها واصولاً روسیه وسیاست روسیهٔ تزاری را در آن زمان مشخص نماییم.

روسیه از لحاظ وضع جغرافیایی

روسیه تزاری با وسعتی بسیار احساس می کند که دریک چهار دیواری محصور مانده ودسترسی مثل دیگر کشورهای اروپا به دریای آزاد ندارد. زمامداران روسیه از دیر زمان بخصوص برای توسعه بازرگانی درصددند که این عیب بزرگ طبیعی را به نحوی برطرف سازند[1] راه نداشتن به دریای آزاد روسیه را از تجارت آزاد دنیا در حد وسیعی

---

(۱) برای اینکه سیاست روسیه تزاری را در ایران در اوایل تشکیل سلسله قاجار مطالعه ووضع دولت ایران را در مقابل آن ارزیابی کنیم باید به زمانهای قبل از آن دوره مراجعه نماییم. پیش از اینکه روسیه تشکیلاتی به نام دولت پیدا نماید امرای مسکو دسترسی به دریای خزر و استقرار در ناحیه قفقاز را هدف داشتند. زیرا کالای هند درآن تاریخ از طریق دریای خزر به روسیه وارد می شد و بخش مهمی ازهمین کالا از طریق روسیه به کشورهای شمال اروپا فرستاده می شد وتجار روسیه هم علاقه مند بودند برای ازدیاد ثروت، کالای خود را به هند برسانند. خط تجارتی دیگری هم در آن زمان از ایران می گذشت که به جاده ابریشم معروف بود و به سوریه وآسیای صغیر می رسید. در سال ۹۰۳ قمری (۱۹٤۷میلادی) واسکودوگاما راه دریایی جدید را کشف کرد وامکان تجـ رت دریایی را از اروپا به اقیانوس هند با کالای انبوه فراهم ساخت و بالطبع از اهمیت راه خشکی کاست زیرا قیمت محصولاتی که از مغرب ایران به آسیای صغیر می رسید و در اروپای غربی وسیله تجار بنادر ونیزوژن توزیع می گردید ویا از شمال ایران به روسیه می رفت ودر اروپای شمالی بوسیله روسها پخش می شد با قیمت ارزان محمولات پرتقالیها قابل مقایسه نبود. روسیه در این زمان منابع تجارتی عظیمی را که قرنها باعث ثروت آن کشور شده بود از دست داد مع الوصف تزاران روسیه کوشش داشتند بازهم خودرا به اقیانوس هند نزدیک سازند ومتصرفات خود را تا قفقاز و آن سوی رود اترک بسط وتوسعه دهند. پرتقالیها بر اقیانوس هند مستقر بودند. انگلیسیها تصمیم داشتند راه دیگری از جانب شمال به سوی هند پیداکنند.

در سال ۹۶۰ قمری (۱۵۵۲م) ریشارد شانسلور (Richard Chancellor) به قصد سیاحت در شمال اسکاندیناوی حرکت می کرد. در اثر طوفان به بندر ارخانگلس (Archanglsr) از متصرفات روسیه رسید و با اجازه ایوان مخوف تزار روسیه شرکت مسکو را تأسیس کرد وبعد از او

←

محروم داشته بود. روسیه از لحاظ جغرافیائی به دریای سیاه، به دریای ژاپن وخلیج فنلاند وسواحل شمالی اقیانوس کبیر و قطب منجمد شمالی دسترسی داشت ولی با این وصف این دریاها واقیانوسها درموضعی به خاک روسیه ارتباط داشت که نمیتوانست اهداف این کشور را تأمین نماید. این دریاها و اقیانوسها یا به نحوی مسدود می شوند یا به صورت یخبندان ومنجمد غیر قابل استفاده هستند. بندر مورمانسک در مسافت ۱۵۰۰ کیلو متری مسکو واقع است که در زمستانها هم هوای ملایم ومطبوعی دارد اما طوری قرارگرفته که به سایر نقاط راهی ندارد بندرپطروپاولسک در شبه جزیرهٔ کامچاتکا به خطوط راه آهن مربوط نمی شد. پس از اینکه خانوادهٔ رومانف شالودهٔ حکومت را در این سرزمین ریختند و به مطیع ساختن قبایل اطراف پرداختند و بادول مجاور آشنایی پیدانمودند متوجه شدند که نیاز به دریای گرم وآرام دارند پطر کبیر(۱) به اهمیت این موضوع پی برد و شهر

انتونی جنکینسن(Anthony Jenkinson) فرمندهٔکشتیهای شرکت مسکو گردید و مأموریت یافت تا از طریق دریای مازندران تجارت بین روسیه وآسیای مرکزی را پایه گذاری کند و با تجار پرتغالی که تجارت ابریشم ایران را منحصر بخود ساخته بودند و از طریق خلیج فارس وجنوب آفریقا حمل میکردند رقابت نمایند، جنکینسن در سال ۹۶۹ (۱۵۶۲م) بریاست هیئتی راه ایران را درپیش گرفت، هم از جانب روسیه مأموریت داشت وهم از جانب ملکه الیزابت عنوان سفارت پیدا کرده بود. این هیئت به قزوین پایتخت شاه طهماسب صفوی رفت باوجودیکه مورد توجه شاه قرارگرفت ولی توفیقی حاصل نکرد. سال بعد جنکینسن عازم ایران شد و در بین راه یکی از همراهانش بقتل رسید و بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد. دو سال بعد شرکت مسکو هیئتی بریاست آرتور ادوارد (Arthur — Edward) به قزوین فرستاد شاه طهماسب مساعدت بسیار برای هیئت کرد و آنرا از پرداخت حقوق گمرکی و راه داری معاف ساخت وتجار انگلیسی اجازه یافتند که در تمام ایران مسافرت کنند و تجارت نمایند. ایجاد روابط تجاری مناسبات سیاسی ایران و روسیه را رفته رفته نزدیکتر ساخت و تا سال ۱۱۳۰ (۱۷۱۷م) ادامه داشت واهداف اولیه تزاران همچنان باقی ماند وتصرف ایالات شمال غربی ایران هم از نظر نزدیک شدن به هندوهم از جهت اینکه ایالات ثروتمندی بودند وتوسعه اقتصادی روسیه را کمک می کرد رسیدن به آن اهداف را بیشتر شائق ساخت وما با این وضع به سیاست روسیه درزمان آغامحمدخان می رسیم.

(۱) پطرکبیر چهارمین تزار سلسله رومانف بود. سلطنت وی مصادف باشاه سلطان حسین صفوی (دوران نزول صفویه) است. وی حدود ۴۳ سال (۱۶۸۲-۱۷۲۵)زمامدار مطلق روسیه بود وخدمات زیادی به آن کشور کرد پس از آنکه قدرت ونیروی کافی بدست آورد سیاست تجاوز کارانه وتوسعه طلبانه‌ای علیه همسایگان درپیش گرفت. این سیاست به مدت ۲/۵ قرن یعنی تا سقوط تزارها در ۱۹۱۷ ادامه داشت. یکی از مقاصد پطرکبیر دست یافتن به آبهای گرم خلیج فارس بود. وی در ۱۷۰۸ اسرائیل اوری را

←

تاریخی پطر زبورگ (لنینگراد) را در کنار دریای بالتیک به همین منظور ساخت وآن را به عنوان دریچهٔ مطمئنی برای روسیه می شناخت وپایتخت روسیه را از مسکو به شهر نوبنیادسن پطرزبورگ (لنینگرادفعلی) انتقال داد. دولت روسیه وتزارهای بعد از پطرکبیر پیوسته اهداف اورا در جهت راهیابی به دریای آزاد تعقیب می نمودند وچهار راه را درنظر گرفته بودند. دریای بالتیک[۱]، دریای مدیترانه[۲]، اقیانوس آرام[۳] وخلیج فارس.[۴]

(۸۷۴۷) به عنوان سفیر به دربار ایران اعزام داشت اوری با دویست نفر همراهان واستفاده ازمعافیت گمرکی تجارت پررونقی را به دست آورد که مدتی ادامه داشت پطرکبیرقبل ازمرگ وصیتنامه ای نوشت که دستور العمل تزارهای بعدی بود. بعضی این وصیتنامه را جعلی می دانند. درمورد ایران در وصیتنامه چنین آمده است «نزدیک شدن به استانبول وهند را حتی المقدور برای خود لازم وواجب شمارید چون هرکس بر استانبول وهندوستان دست یابد فرمانروای حقیقی جهان خواهد بود. بنابراین لازم است جنگهای پی درپی و بی انقطاع نه تنها با دولت عثمانی بلکه با دولت ایران ایجاد کنید و به ضعف ونابودی دولت ایران کوشش و تقلا نموده هرقدرممکن شود خود را زودتر به خلیج فارس برسانید بدین وسیله به هندوستان که انبارجهان است نزدیک شده وبا استفاده از طلای انگلیس بی نیاز ومستغنی از تمام گنجهای دنیا خواهیدشد «پس از پطرکبیر به مدت کوتاهی سه نفر در روسیه به سلطنت رسیدند ۱ـ کاترین اول همسرپتر دوسال ۲ـ پطردوم برادر او، سه سال. ۳ـ آقا برادرزاده پطر، ۱۵ سال. این تحولات مانع ادامه سیاست امپریالیستی پطرگردید.

(۱) برای دسترسی به دریای بالتیک وعبور از آن در اختیار داشتن لتونی،لیتوانی ـ استونی وفنلاند لازم بود و روسیه نمی توانست این مناطق را در اختیار داشته باشد به علاوه برابر عهدنامه ۱۸۵۶ میلادی روسها از ساختن قلاع نظامی واستحکامات در جزیرهٔ آلاند ممنوع گردیده بودند.

(۲) دسترسی به دریای مدیترانه هم ساده نبود. از اواخر قرن ۱۷ روسیه می خواست از طریق دریای سیاه وتنگه داردانل وبسفر به این دریا راه یابد و بارها با دولت عثمانی در این مورد جنگیده بود ومخصوصاً دول بریتانیا و فرانسه اجازه نمی دادند که روسیه براین تنگه ها تسلط یابد و هنگامی که در ۱۸۵۶ درجنگ کریمه شکست خورد بموجب عهدنامه پاریس دریای سیاه بی طرف اعلام گردید ونقشهٔ روسیه عقیم ماند. در سال ۱۸۷۱ که فرانسه ازآلمان شکست خورد روسیه ازموقعیت استفاده نمود وموجبات لغوبی طرفی دریای سیاه رافراهم ساخت. اما فوراً دولتین فرانسه و بریتانیا به مقابله برخاستند واجازه بهره برداری به روسیه ندادند.

(۳) ارتباط روسیه به اقیانوس آرام با مشکلات زیادتر مواجه بود. اراضی وسیع سیبری مانع فعالیت روسیه می شد. ولی به هرحال در ۱۸۶۰ درنواحی ساحلی این قسمت استحکاماتی را بوجود آورد و در ۱۸۹۸ پرت آرتور را از کشور چین گرفت اما در این قسمت از دنیا باژاپن مواجه گردید وسرانجام جنگ روسیه وژاپن پیش آمد وبا شکست روسیه در ۱۹۰۴ این بندر به تصرف ژاپن درآمد.

(۴) خلیج فارس واقیانوس هند هم مورد نظر روسیه بود. برای رسیدن به خلیج فارس دولت روسیه تزاری

←

در زمان سلطنت کاترین دوم ـ نیم قرن پس از پطرکبیر ـ در صدد اجرای وصیتنامه او به طور جدی برآمدند. در ۱۱۹۰ قمری (۱۷۷۶م) شروع به ساختن استحکامات وقلاع نظامی در کنار سرحدات ایران در شمال قفقاز نمودند. در ۱۱۹۶ (۱۷۸۱م) یک دسته ناوگان روسی بفرماندهی گراف ویونوویچ در بندر اشرف مازندران لنگر انداخت و از حاکم آن شهر اجازه تأسیس تجارتخانه گرفتند و به بهانه تجارت وحفظ مال التجاره به ساختن قلعه نظامی شروع نمودند. منطقه در قلمرو آغامحمدخان قاجار قرار داشت به حاکم اشرف دستور داد روسها را از بندر اشرف اخراج کند واو نیز تهدید کرد اگر استحکامات را خراب و به روسیه مراجعت نکنند همه را خواهد کشت و آنها نیز تهدید را جدی تلقی کردند و به روسیه بازگشتند ولی سیاست تجاوزکارانه خود را از جانب گرجستان به مورد اجرا گذاشتند.

وضع گرجستان در رابطهٔ با ایران و روسیه

قفقاز در ساحل راست دریای سیاه قراردارد. اهالی آن آریایی نژاد هستند و در طول تاریخ پیوسته مورد تاخت وتاز اقوام مختلف قرارگرفته اند.[۱] در دورهٔ صفویه گرجستان

سه راه در نظر گرفت اول: از راه ارمنستان وکردستان و بین النهرین. دوم از راه ایران، سوم از راه ترکستان وافغانستان و بلوچستان (پاکستان فعلی) در آن دوران دولت انگلستان مانع اصلی روسیه برای دسترسی از این راهها به خلیج فارس واقیانوس هند بود، زیرا دولت انگلیس تسلط برشبه قارهٔ هند را حق مسلم وغیر قابل انصراف خودشناخته بود و دسترسی روسیه به خلیج فارس، گشودن راه هند برای این کشور بود. در اواسط قرن ۱۹ روسها درترکستان پیشرفتهائی داشتند و بافشاربر دولت ایران وامضاء قرارداد آخال، نواحی مرورا به احتیار گرفتند اما انگلستان دراینجانیز به مقابل روسیه آمد. با این حال روسیه دست از اقدامات وتلاش خود برنداشت و با استفده ازظهورناپلئون سعی داشت ازطریق ایران به اهداف خود برسد که آن هم عملی نگردید.

(۱) مردم گرجستان به شهادت تاریخ در دوران قدیم به نفع ایران وبه کمک هخامنشیان فعالیت داشته اند. هنگامی که امپراطور روم شروع به تصرف اراضی همسایگان نمود وبه گرجستان نزدیک شد بارها اختلاف بین اشکانیان وروم سرزمین گرجستان بود وبعدهم سلجوقیان، ترکان عثمانی، اقوام مغول، تیموریان، به ترتیب براین سرزمین دست یافتند. بعد از تیموریان گرجستان وضع مستقل یافت وسه دولت جداگانه در آنجا تشکیل شد. در ۱۴۵۳ با انقراض امپراطوری روم شرقی به دست عثمانیها وحالت اختلاف بین سه دولت گرجستان حمایت شاه عباس صفوی را خواستند و بالأخره جزوقلمرو ایران قرار گرفت و دولت عثمانی به لحاظ حمایت ایران نمی توانست. گرجستان را تصرف کند.

جزوخاک ایران بود وهرگاه سلاطین عثمانی به آن تعرض می نمودند شاهان صفوی یک نوع استقلال داخلی به گرجستان داده بودند به طوری که برای خودشاه داشتندوولیعهد وشاهزاده های گرجستان غالباً به عنوان گروگان ولی محترمانه در دربار صفویه به سر می بردند و برای به سلطنت نشستن ولیعهد وعزیمت او به گرجستان از جانب سلاطین صفوی حمایت می شدند. خانواده های معروف اصفهان هم غالباً زنان گرجی را به همسری اختیار می کردند. باانقراض صفویه شاهان گرجستان درصدد استقلال برآمدند و از طرف دیگر روسیه هم که بر متصرفات جنوبی خود افزوده بود با گرجستان همسایه شده ودر این سرزمین نفوذ یافته بود. به هنگام جنگهای داخلی ایران هراکلیوس دوازدهمین پادشاه مسیحی گرجستان به سمت روسیه متمایل گردید(۱) و درواقع روسیه حامی گرجستان شد.(۲) آغامحمدخان ازوی خواست که از دربار ایران اطاعت نماید ومالیات معوقه را پرداخت کند اما هراکلیوس قطع ارتباطش را با ایران اعلام داشت وبه همین مناسبت آغامحمدخان با قوایی بیش از ۶۰هزار نفر به سمت گرجستان حرکت

---

(۱) سیاست روسیه درنزدیک شدن به دریای آزاد، نفوذ به گرجستان هم بود. سران گرجستان که از دربار بی بندوبار ایران هم ناراضی بودند به این تمایل روسیه کمک نمودند وروسیه به فکر افتاد که اساساً گرجستان را متصرف شود و بالأخره هراکلیوس در ۱۱۹۷ که به سلطنت گرجستان رسید قراردادی بانماینده کاترین دوم امپراطور روسیه امضاء کرد؛ برطبق آن گرجستان تحت حمایت دولت روسیه قرارگرفت. این عهدنامه (موسوم به عهدنامه گیورگیسفک) دارای یک مقدمه و۱۳ ماده است. درماده اول آن گفته شده که از این تاریخ پادشاه گرجستان والی آن کشور نخواهد بود بلکه متحد روسیه شمرده می شود ویک لشکر روسیه برای حفظ دولت گرجستان به آن سرزمین اعزام می گردد (تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران، ج اول، ص۴۹).

(۲) عهدنامه سری گیورگیفسک۱۱۹۷(۲۴ژوئیه ۱۷۸۳م) بین والی گرجستان (هراکلیوس یا آراگلی خان) و روسیه وقتی منعقد شد که ایران گرفتار زدو خوردهای داخلی بود علی مراد خان زند که در اصفهان عنوان سلطنت به خود داده بود وهر لحظه می ترسید که سلطنتش سقوط کند برای اینکه قدمی در جهت استحکامش بردارد به کاترین دوم پیشنهاد کرد درمقابل شناسائی رسمی و دریافت کمک روسیه برضد رقیبش آغامحمدخان قاجارتمام ایالات ماوراءارس را به روسها واگذار کند. دولت روسیه از این پیشنهاد استقبال کرد ویک هیئت نمایندگی به ریاست کلنل تمار جهت مذاکره به اصفهان فرستاد ولی مرگ علی مرادخان باعث قطع مذاکره شد. (مراجعه شود به تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای صفویه تاپایان جنگ جهانی دوم، مهدوی، چاپ ۱۳۵۰، صفحهٔ ۱۹۰)

نمود[۱].

حملهٔ آغامحمدخان، سریع[۲] و برای روسیه غافلگیر کننده بود و باعث تصرف تفلیس و فرار هراکلیوس شد.[۳] آغامحمدخان دستورداد تا مردم شهر را قتل عام کنند و به دستور او ۲۰ هزار اسیر گرجی به ایران فرستاده شد. دولت روسیه نتوانست به متحد خود کمک نماید فقط در پایان کارقوایی به کمک مدافعین شهرفرستاد که بادادن تلفات زیاد عقب نشینی نمودند. آغامحمدخان که در جنگ گرجستان کاملاً پیروز شده بود در صدد برآمد تا رسماً عنوان شاهی به خود بدهد و در تهران تاجگذاری نماید.[۴] و به همین مناسبت اجتماعی با حضور سران حکومت تشکیل داد وتاجی فراهم نمود واز مدعوین خواست تا اگر سوگند یاد کنند که مادام العمر او را یاری نمایند تاج را برسر می گذارد و پس از سوگند حاضران تاج مروارید نشان را به سرگذاشت[۵] وگویا به شیوهٔ نادر خود را

---

(۱) سپاه آغامحمدخان از سه ستون تشکیل شده بود. ستون اول به سوی شیروان وداغستان حرکت نمود. ستون دوم به سوی ایروان پایتخت ارمنستان روانه گردید و ستون سوم با فرماندهی خودش به سمت شوشی قلعهٔ مهم قره باغ رهسپار شد. در این جنگ ستون اول وسوم با دفع سختی مواجه شدند وبا براین آغامحمدخان مرکز گرجستان یعنی تفلیس را متصرف شد وهراکلیوس که غافلگیرشده بود و از روسیه هم به او کمک نرسید فرارکرد.

(۲) هنرنظامی که برای آغامحمدخان قید کرده اند و پیروزی او را درمیدانهای جنگ ناشی از آن میدانند این است که با سرعت سپاهیان خود را مجهز وآماده می نموده و با سرعت فوق العاده به میدان جنگ می رسانده و همیشه چند روز زودتر از آن که حریف انتظار او را داشته برسر او می تاخته وکار را از پیش می برده وعمده صفات دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازم است نداشته و در جنگ با گرجستان هم همین شیوه را به کار برده است. عادت دیگری که ازوی یاد نموده اند این بوده که لشکریانش تاهنگام صدورفرمان حرکت از مقصد خبر نداشتند ولشکریان را در جنگهٔ وسیع اطراف تهران درناحیه ای که اکنون در بین راه تهران ـشمیران واقع است سازماندهی می کرد. این منطقه در زمان فتحعلی شاه ساختمانهایی به نام قصرقاجار پیداکرد.

(۳) لشکر کشی آغامحمدخان در دو نوبت به شمال رود ارس وتصرف تفلیس ودیگر شهرهای آن منطقه جداگانه باعناوین خاص توضیح داده شده است.

(٤) آغامحمدخان تهران را به دلیل اینکه جمعی از طرفدارانش درورامین بودند وهم تا حدی به استراباد مرکز قبیله اش نزدیک بود پایتخت خود قرارداد وبه این شهر کوچک که چند هزار سکه داشت عنوان دارالخلافه داد.

(۵) آغامحمدخان به هنگام تاجگذاری برادرزادهٔ نبی خود باباخان فرزند حسن قلی خان رابه ولایت عهدی

←

شاه ایران ساخت و در این اندیشه بود که به ماوراءالنهر لشکرکشی کند وحاکم بخارا را به اطاعت درآورد که به او خبر رسید که روسیه به گرجستان کمک کرده وگرجستان یعنی متصرفات وی را باز پس گرفته است. با این توضیح که سپاه سی هزار نفری روسیه به فرماندهی ژنرال کنت والرین زوبوف[۱] به قوای ژنرال گودوویچ[۲] که قبلاً به دربند اعزام شده بود پیوست و دربند و باکو وطالش را تصرف کرد و با این ترتیب روسها برتمام سواحل غربی دریای خزر مسلط شدند و به این حدهم قناعت نکردند بلکه از رود ارس گذشتند وقرارگاه زمستانی خود را در دشت مغان برقرار ساختند. ستون دیگری از قوای روسیه از حاجی طرخان حرکت نمودند و اشغال انزلی ورشت را هدف قراردادند و در نظر داشتند بعد از زمستان آذربایجان وگیلان را اشغال نمایند و بسوی تهران روانه شوند. در چنین شرایطی آغامحمدخان ناچار راه گرجستان را پیش گرفت وقبل از اینکه او اقدامی انجام دهد حادثهٔ مهمی اتفاق افتاد. کاترین دوم حامی سرسخت گرجستان، در همان زمان مرد وطوفانی که ایران را تهدید میکرد بناگاه برطرف شد. پل اول تزار جدید روسیه سیاست صلح جویانه داشت و دستور تخلیه کلیه ایالات اشغالی ایران را صادر کرد. آغامحمدخان که انتظار رسیدن بهار را برای زمان مناسب حمله به گرجستان داشت فرصت اقدام پیدانکرد و موقعی که در حوالی شهر شوشی پایگاه ساخته بود وسیلهٔ دوتن از لشکریانش به هنگام خواب به ضرب کارد از پا درآمد. با مرگ کاترین دوم وقتل آغامحمدخان که به فاصله شش ماه اتفاق افتاد جنگ بین ایران وروسیه مدتی متوقف ماند. توضیح بیشتر را درضمن عناوین جداگانه داریم.

تهاجم دوم آغامحمدخان به قفقاز

یکی از خصوصیات بارز دوران آغامحمدخان قاجارجنگ مستمروپایان ناپذیر اوبا

معین کرد وبرای رفع اختلافات داخلی ایل قاجار به باباخان دستور داد تا دخترعلی قلی خان رئیس ایل یوخاری باش را به عقد خود درآورد وحتماً فرزند ذکور او را به ولایت عهدی بشناسد تا وحدت در ایل قاجار حکمفرما باشد وحوادثی که برخانوادهٔ کریم خان ونادر بعد از مرگ آن دو نفر پیش آمد تکرارنشود. این توصیه انجام گرفت و ولیعهدی عباس‌میرزا بعدها به همین منظور تثبیت شد وسلسله قاجار ۱۳۵ سال سلطنت را حفظ کردند.

(۱) Valerien Zubov

(۲) Goudovitch

مدعیان سلطنت وحکام وامرای محلی است. هرگوشه ای از ایران که علم طغیان بر افراشته می شدوی با قوائی حرکت میکرد و با شدت وسختی بسیار با آن مقابله می نمود ولی هنوز کار سرکوبی او تمام نشده بود درنقطه ویانقاط دیگری بحران وطغیان بروز میکرد و خود را مجبور می دید که قشون کشی نماید.

اولین لشکر کشی آغامحمدخان به شمال رودارس وقتل عام معروف تفلیس قبل از تاجگذاری وی صورت گرفت ودیدیم دیگر شهرهای گرجستان بدون مقاومت سر به اطاعت گذاشتند. وی پس از آن بتهران بازگشت وپس از تاجگذاری وتصرف خراسان به شرحی که توضیح داده شد اطلاع یافت که امپراطور روسیه دربندرا تصرف کرده ازرود ارس گذشته وارد دشت مغان شده وگویاکاترین دوم به جبران قتل عام تفلیس پیش روی را ادامه میدهد. آغامحمدخان دستور جمع آوری سرباز وساختن توپ وگلوله داد وقشون کوچکی را مأمور تهیه تدارکات در نقاط شمال تارودارس ساخت. این قشون هرچه بسمت شمال پیشروی میکردند به هیچ سربازخارجی برخورد نکردند. قشون روسیه ایران را ترک کرده وبه روسیه مراجعت کرده بودند. دلیل این تغییر وضع مرگ کاترین دوم و زمامداری فرزندش پل اول بود که عقیده‌ای به جنگ نداشت ودستور مراجعت قوارا از ایران صادر کرده بود. آغا محمدخان ازقوائی که فراهم کرده بود تا با روسیه بجنگد استفاده کرد تا سرزمینهای شمال رود ارس را بیشتر مطیع سازد و بنابراین نیروی متمرکز خودرا به ساحل شمالی رودارس منتقل کرد. هدف او بیشتر سرکوبی ابراهیم خلیل خان بود که درچندین نوبت صدماتی به قشون آغامحمدخان وارد ساخته بود وازپرداخت مالیات هم امتناع داشت. خان قاجار تصمیم داشت از اوهم مثل لطفعلی خان زند انتقام بگیرد وبه مجازات برساند. حرکت قشون اغا محمدخان بسوی قراباغ بود. دربین راه قراباغ قلعه پناه آبادوجودداشت که اهمیت سوق الجیشی داشت واگرآنرا فتح نمیکرد عقب قشون با حطرجدی مواجه بود. خان قاجار برای فتح قلعه‌پناه‌آبادجنگ شدید با تلفات بسیاری را تحمل کرد وپس از آن راهی شوشی شد وآن را که برای دفاع مهیا شده بود محاصره کرد وباکمک داوطلبین مرگ که حاضر شدند مشعل به پای دیوار برسانند وشلیک توپ آماده برای فروریختن حصار بود ابراهیم خلیل خان جوانشیر که آغامحمدخان دستگیری ومجازات او را میخواست. درشهر شوشی مدافعین را رهبری میکرد وقتی دید نیروهای مهاجم عظیم است ودیوار درحال فروریختن است با جمعی از

سربازانش از شهر خارج شد وتوانست از آن محاصره جان سالم بدربرد. وقتی آغامحمدخان متوجه شد که خصم راه شمال را در پیش گرفته درصدد تعقیب او برنیامد. آغامحمدخان به مدافعین ومردم شوشی اتمام حجت کرد و گفت اگر تسلیم شوید از مجازات معاف واگر مقاومت کنید قتل عام میشوید وچون از سوابق کرمان وتفلیس باخبر بودند تصمیم به تسلیم گرفتند اما اطمینان به قول آغامحمدخان نداشتند. مردم باکمک رجال روحانی تضمین بیشتری گرفته تا دروازه‌های شهرگشوده گردید وخسارتی که قبلاً توافق شده بود به شاه قاجار پرداخت گردید. مردم شوشی همانطور که قول داده بود از غارت وقتل در امان ماندند. بعد از شوشی نوبت به شیروان رسید. ایالت شیروان شهرهای متعدد داشت. آغامحمدخان دستور حمله به شیروان را درحالی صادر کرد که بیمار بود. محمدحسین قاجار را فرمانده قشون ساخت. روش محاصره شوشی درمورد مرکز شیروان هم به کار رفت. مصطفی خان حاکم شهر پس ازمدتی مقاومت به مدافعین توصیه کردهرگاه میتوانند جان خودرانجات دهند، وبهمین جهت دسته‌ای دست ازدفاع ومقاومت برداشتندوخود حاکم هم فرار اختیار نمود قوای خان قاجار برشیروان مسلط شدند. آغامحمدخان دراین‌شهر نیز دستورقتل عام وغارت صادرنکرد وحتی فرمان اخذ باج هم نداد و این برای سربازان تعجب آور بود به طوری که بعضی از فرماندهانش که انتظار غنائمی را داشتند خود را دروضع خسارت یافته احساس می کردند.

مروری بر روابط ایران و انگلیس به هنگام قدرت یافتن قاجاریه

آغامحمدخان در راه رسیدن به قدرت پیوسته با مدعیان سلطنت داخلی درحال جنگ بود وفرصت نیافت که روابط سیاسی با همسایگان ودیگر کشورها را تنظیم نماید[۱]. در

---

(۱) در آن دوره زمامداران ایران اطلاع دقیقی از وضع اروپا وسیاست اروپایی نداشتند، اولیویه وبروئیه که در سال ۱۲۰۹ (۱۷۹۶م) به ایران آمده‌اند به دولت فرانسه چنین گزارشی داده‌اند: ما در ایران کسی را ندیدیم که از اتفاقات بزرگ اروپا اطلاعی داشته باشد حتی صحبت جنگ را هم نشنیده‌اند، همگی در بی اطلاعی کامل از اتفاقات خارج از کشور خود می باشند وبه نظرما می رسد که علاقه‌ای نیز به آگاه شدن این وقایع ندارند. این دو نفر در همان نامه می نویسند: سعی کرده‌اند میرزا بزرگ منشی حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را از وضع فرانسه وقدرت آن مطلع سازند. (گوشه هایی از روابط خارجی ایران، اتحادیه ص۱۲).

مورد رابطه با انگلیس مطلب خاصی را که نمایانگر فواید ولی سه و قاجار باشد نداریم اما در صددیم وضع انگلیس را در ایران آن صورت که رقیب بوده در آغاز کار قاجاریه شناسایی نمایم.

هنگامی که جانشینان کریم خان مشغول کشتن یکدیگر بودند. انگلیسیها ازفرصت استفاده کردند جزیره قشم را اشغال و آن را مرکز بازرگانی خود در خلیج فارس قرار دادند ودر توسعه روابط بازرگانی با ایران مشغول فعالیت شدند ودر پائیز ۱۲۰۱ (۱۷۸۷م) کنسول انگلیس در بصره هیئتی را به شیراز فرستاد که به حضور جعفرخان زند رسیدند و در ۱۸ ژانویه ۱۷۸۸ فرمانی از وی گرفتند که به موجب آن اتباع انگلیس در امور بازرگانی در ایران امتیازاتی به دست آوردند.[1] انگلیسیها این فرمان را بهانه قرارد دند وحق انحصاری تجارت در خلیج فارس را متعلق به خود دانستند. با توسعه نفوذ انگلیس در هند که به دنبال اخراج فرانسویها وهلندیها از شبه قاره هند حاصل شد وشرکت هندشرقی اداره مستقیم ایالات هند را در دست گرفت روابط ایران وانگلیس که تا آن زمان بر اساس تجارت بین دو کشور استوار بود تغییر شکل داد.

از اواخر قرن ۱۸ واوایل قرن ۱۹ (دورانی که مورد بحث ما است) ایران وخلیج فارس از نظر انگلیسیها به صورت حصار وحفاظ سرحدات هند درآمد به این جهت سیاست وروابطشان را با زمامداران ایران طوری تنظیم می کردند که نظارت کافی بر ایران داشته و آن را مانند سدی در مقابل کشورهای اروپائی نظیر فرانسه و روسیه در راه هندوستان حفظ نمایند.

وضع کشورهای همجوار در ارتباط با ایران

عثمانی که قویترین دشمن ایران طی قرون گذشته بود به دلیل جنگ با روسیه و شکستهای پی در پی تضعیف شده وقادرنبود از وضع نابسامان ایران استفاده کند وهنگامی که عهدنامه سری گیور گیفسک ۱۷۸۳ بین حاکم گرجستان و دولت روسیه منعقد شد و گرجستان تحت الحمایه روسیه گردید عثمانی هم نسبت به آن معترض بود، زیرا گرجستان را متعلق به خود می دانست. به دولت روسیه اولتیماتوم داد وچون روسیه

---

(۱) متن این فرمان در صفحات قبل در بحث مربوط به جعفرخان آمده است.

نپذیرفت آتش جنگ بین عثمانی وروسیه شعله ورشد و به شکست عثمانی وتحمیل معاهده یاسی ۹ نوامبر ۱۷۹۲ منجر گردید که بموجب آن شبه جزیره کریمه که تحت الحمایه عثمانی بود به امپراطوری روسیه منضم شد وعثمانیها ازگونه ادعائی نسبت به گرجستان وقفقاز صرفنظر کردند.

ترکستان درشرق ایران قلمروی بین رودخانه های سیحون وجیحون داشت و مدتی هم مرو را به تصرف آورده بود و بیگی جان ازبک در رأس حکومت قرارداشت. وی در سال ۱۲۰۷ (۱۷۹٤م) به خراسان حمله کرد وتا مشهد پیش رفت ولی این شهر را تصرف نکرد(۱) و به مرکز خود مراجعت کرد.

افغانستان در شرق ایران مدتی طولانی سلطنت تیمورشاه از طایفه درانی را داشت که در ۱۲۰۶ (۱۷۹۳م) در گذشت بیست فرزند وی برای تصاحب تاج وتخت به جان هم افتادند و ثباتی را که تیمورشاه درآن منطقه ایجاد کرده بود به اغتشاش و بحران مبدل ساختند واز بین فرزندان او زمان شاه موفق شد قندهار وکابل وغزنین را در تصرف گیرد وسلطنت‌خود رامستقرسازد. زمان شاه در ٦ سال سلطنت(۱۷۷۳-۱۷۹۹) نقطه ای علیه سیاست انگلیس تشکیل داد. با تیپو صاحب سلطان میسور که علیه سلطه انگلیسیها برهند قیام کرده بود متحدشد و با کمک فرانسویها مشغول فعالیت علیه شرکت هند شرقی انگلیس وعمال آن گردید. آغامحمدخان بعد از الحاق خراسان به متصرفات خود، محمد حسن قراگزلو را به دربار زمان شاه امیر افغانستان فرستاد واز وی خواست بلخ را به ایران واگذارکند وباوی علیه خوانین ترکستان متحدشود زمان شاه تقاضای او را با دریافت دویست، هزار تومان پذیرفت وتقاضای دوم را بلاجواب گذاشت.

قتل آغامحمدخان قاجار

یکی از شهرهایی که در اواخر عمر آغامحمدخان به تصرف وی درآمد «شماخی» بود. شماخی شهری در قفقاز ومرکز شیروان بود. خان قاجار دستورداد سربازانش شهر را

---

(۱) نویسنده «تاریخ روابط خارجی ایران» از ابتدای صفویه تاپایان جنگ دوم جهانی در این رابطه می گوید: بیگی جان ازبک تسخیر پایتخت خراسان را خارج از قدرت خود دید، به سربازانش اظهار داشت حضرت امام رضا(علیه السلام) در خواب به او ظاهر شد، و امرکرده که از تصرف مشهد چشم بپوشد و سپس به مقرحکمرانی خود مراجعت کرد (ص۱۹۸ کتاب مذکور).

غارت نکنند و از مردم شهر باج نگیرند و این دستورات خلاف نظری بود که قبلاً آغامحمدخان در غالب موارد اعمال کرده بود. سربازان امیدوار بودند که بعد از جنگ هنگام تاراج چیزی بدست آورند و یا از باجی که دریافت می شد سهمی تحصیل نمایند. آغامحمدخان در شماخی نه دستور غارت داد ونه از مردم باج گرفت. انعام سربازان را هم از جیب خود پرداخت. چند نفر از سربازان خلاف دستور عمل کردند و در آخرین شب توقف درشماخی دست به غارت زدند. خان قاجار از تجاوز آنها اطلاع حاصل کرد، دستور بازداشت آنها را داد تا فردای آن روز مجازات معمول در مورد آنها اعمال گردد.

در شوشی انضباط دقیق مثل اردوگاه برقرار نبود. برای رسیدن به مقر آغامحمدخان در اردوگاه می بایست از مراحل متعدد بگذرند ونگهبانان بسیاری مراقبتهای لازم را عهده دار بودند اما در شهر شوشی مقابل خوابگاه شاه دو نفر نگهبان وجودداشت. و این وضع به بازداشت شدگان که خودرا در معرض کشته شدن دیدند جرأت داد تا از سهل انگاری که در وضع بازداشت آنها صورت گرفته بود استفاده نمایند. و در همان شب نقشه قتل (۱)

(۱) گولداسمیت انگلیسی درتحقیق مربوط به قتل آغامحمدخان به این نتیجه رسیده که صادق نهاوندی از خدمتگزاران جهانسوز برادر آغامحمدخان بوده و هنگامی که آغامحمدخان ازفارس فرارکرد تا طرفدارانش را جمع نماید صادق خان وارد خدمت او شد وحدود چهل سال سن داشت که مقام نایب فراشخانه را به دست آورد وهم او بعد از فتح شماخی به اتفاق دو نفر دیگر از فراشان خلوت واردخانه یکی از اغنیای شهر شد و بزور مبلغی پول وطلاآلات آن شخص را به چنگ آورد. مرد غارت شده به حاجی بابک مجتهد شوشی متوسل شد. حاجی بابک به مناسبت عیدغدیر باشاه قاجار ملاقات داشت (۱۸ذیحجه سال ۱۲۱۱ یا۱۲۱۲) طی نامه‌ای جریان را برای شاه نوشت وآغامحمدخان متظلم را احضار و از او تحقیق کرد؛ ومسلم گردیدصادق خان نهاوندی مرتکب اخذ پول وطلا شده و برای اطمینان بیشترصادق را به مأموریتی یک روزه فرستاد و درغیابش دستور تفتیش منزلش را داد و قسمتی از اموال را بازیافت.

گولد اسمیت انگلیسی می نویسد: بعد از ایکه صادق خان از مأموریت مراجعت کرد جاسوسان آغامحمدخان اورا تحت نظر داشتند. خواجه قاجار متوجه شده بود که اگر شرکای جنایت صادق خان نهاوندی در بین فراشان خلوت باشند بطور حتم بعد از مراجعت صادق خان به او خواهند گفت که منزلش مورد تفتیش قرارگرفته است. لذا به جاسوسان سپرد مراقب باشند چه کسانی با او تماس حاصل می کنند. جاسوسان دیدند همین که صادق خان نهاوندی برگشت دو تن از فراشان خلوت به او نزدیک شدند وچیزی به‌وی گفتند وصادق خان از حرف آنهاناراحت شد. بازدیدند که بعدازخروج صادق خان نهاوندی از اطاق خواجه قاجار همان دو نفر به صادق نزدیک شدند وباوی صحبت کردند. جاسوسان این موضوع را هم به اطلاع خواجه قاجار رساندندو به او محقق شد که آن دو نفر همدست صادق خان نهاوندی بوده‌اند. غروب آن

←

آغامحمدخان را طرح و با دقت به مورد اجرا بگذارند. آنها از جزئیات زمان و محل خواب خان قاجار اطلاع داشتند. با احتیاط کامل نگهبان جلو اطاق بازداشت و دو نگهبان مراقب خوابگاه شاه را کشتند بدون اینکه کوچکترین صدایی بلند شود آنگاه کارد مخصوص نگهبانان مقتول را برداشتند وآهسته درب اتاق خواجه قاجار را گشودند. آشنایی کامل به وضع اطاق خواب به آنها مجال داد تا در بالای سر او قرارگیرند. صادق خان یکی از سه نفر مجری طرح در حالی که کارد در دست داشت روی سینه خان قاجار خم شد و با دست چپ لحاف را از روی گردنش دور کرد. خواجه قاجار چشم گشود ولی نتوانست فریاد بزند. کارد صادق خان نهاوندی حلقوم او را قطع نمود. خواجه قاجار سعی کرد برخیزد ودهان بازکرد که فریاد کند اما صدایی ازدهانش بیرون نیامد و وقتی که آغامحمدخان بی حرکت شد شرکای قتل اشیاء قیمتی سبک وزن و پول و زرموجود در اطاق را برداشتند و به عنوان اینکه مأموریت دارند دروازه بان شهر را وادار به گشودن دروازه کردند ولی در حین فرار و دور شدن از محل به وسیله صادق خان شقاقی فرمانده اردوگاه دستگیر گردیدند.

پیامدهای قتل آغامحمدخان قاجار

با قتل آغامحمدخان آثاری که معمولاً بدنبال این نوع حکومتها است ظاهر گردید. همان وضعی که به دنبال قتل نادر[1] و یا بعد از مرگ کریم خان زندپیش آمد. ما در چند

روز آغامحمدخان قاجار مردی را که در شماخی مورد سرقت قرارگرفته بود احضار کرد وآنگاه صادق خان نهاوندی و دو فراش را احضار نمود. آن سه نفر وقتی صاحب پول وطلاآلات را دیدند به لرزه درآمدند وسارقین مجبور شدند که آنچه برده بودند پس بدهند وخواجه قاجار از صاحب مال پرسید آیا آنچه از توگرفتند به تو رسید. وی گفت دویست تومان از پولی که از من گرفتند کم است، آغامحمدخان امرکرد دویست تومان از صندوق خانه او به متظلم بدهند وگفت این مبلغ را از بقیه اموال این سه نفر بعد از کشته شدنشان جبران خواهد کرد. هرسه آن گفته را از دهان خواجه قاجار شنیدند وچون شب فرارسیده بود دانستند که در آن شب به قتل نخواهند رسید اما بامداد روزدیگر مقتول خواهند شد وهنگامی که دربازداشت بودند قطعیت قتل خود را با تصمیم وطرح نقشه قتل خان قاجار تبدیل به احتمال نمودند.

(۱) سعید نفیسی شباهتهائی بین نادر وآغامحمدخان از جهت زندگی ومرگ می یابد. ما عین نوشته وی را منعکس می نماییم.

شب جمعه بیست ویکم ذی الحجه ۱۲۱۲ آغامحمدخان در شصت وسه سالگی پس از ۱۹ سال تاخت ←

فراز ذیل گوشه‌هایی از اوضاع آن دوره را بررسی می کنیم:

۱ـ در محل قتل آغامحمدخان کسی که قدرت نظامی را دراختیارداشت صادق خان شقاقی فرمانده نظامی او بود. بعضی مورخین نوشته اند صادق خان شقاقی به محض دریافت خبر قتل شاه به فکر سلطنت افتاد و خود را بیش از دیگران مستحق این عنوان می شناخت. سعی داشت از متلاشی شدن اردوگاه نظامی جلوگیری کند و در عین حال خودرا محتاج دستور دیگری نمی‌دید. به همین جهت دستور حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله در عزیمت به تهران را اطاعت نکرد و وقتی ذهن او را متوجه ولیعهد کرد پاسخ داد من ولیعهدی نمی بینم تا از او اطاعت کنم. صادق خان شقاقی راهی جنوب شد دو روز در سراب ماند. سربازان را دو قسمت کرد. قسمتی را به فرماندهی برادرش برای اشغال تبریز فرستاد و قسمت دیگر به فرماندهی خودش عازم تصرف تهران شد. درتهران وی دروازه‌های شهر را بسته یافت. حاکم تهران حاضر نشد به‌وی مساعدت کند وصریحاً خودرا وابسته به ولیعهد معرفی کرد وچون محاصره تهران سودی نداشت درقزوین مستقرشد. پس از آنکه باباخان ولیعهد به تهران رسید واستقرار پیداکرد ومتوجه شد قزوین

وتاز درایران و دو سال پادشاهی از جهان رفت. یکی از شیرین کاریهای بسیار شگرف حوادث جهان این است که دوتن که کارشان به یکدیگر بسیار شبیه است، سرنوشتی مانند یکدیگر دارند. نادرشاه از ۱۱۴۴ بنای تاخت وتاز را در جهان گذاشت و چهار سال بعد در ۱۳ رمضان ۱۱۴۸ در صحرای مغان یاران خودرا گردآورد و به وسایلی که پیش ازوقت برانگیخته بود آنها را واداشت به او پیشنهاد پادشاهی ایران بکنند. در شب۱۲ جمادی الاخر که گرفتار جنون خطرناکی بود در لشکرگاه فتح آباد نزدیک خبوشان (قوچان امروز) در شمال شرقی ایران به دست سرکردگان قاجار وافشار کشته شد.

آغا محمدخان ۴۹ سال پس از او به تاخت وتاز آغاز کرد و۱۷ سال پس از آن و ۶۲ سال پس از تاجگذاری نادر به همانگونه وسیله برانگیخت که یارانش سلطنت ایران را به او پیشنهاد کنند. دو سال پس از آن واقعه و۵۲ سال پس از کشته شدن نادر درنزدیکی شهر شوشی در شمال غربی ایران ونزدیک همان جایی که نادرتاج برسرگذاشته بود هنگامی که گرفتار جنون شده بود بدست خدمتگزاران خود کشته شد. بدینگونه دوتن که بخون ریزی سر برکشیدند وهر دو زمینه چیدند که به سلطنت ایران برسند و هردو در پایان زندگی دیوانه شده بودند یکی در شمال شرقی ایران ودیگری در شمال غربی این کشور شبانه به دست خدمتگزاران خود کشته شدند. وبدین گونه بهره از دیوانگی خود بردند! نادر در۲۸ محرم۱۱۰۰ به جهان آمد وچون کشته شد شصت سال‌وچهار ماه و۱۲روز ازعمرش گدشته بود. آغامحمدخان در۱۱۵۵ به‌جهان آمدوچون کشته شد نزدیک ۶۳ سال داشت (تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران در دوره معاصر جلد اول صفحه ۷۱).

در اشغال صادق خان شقاقی است باسپاهی به آن سوی شتافت و در جنگی خارج از شهر، قوای صادق خان متلاشی شد. وی به ارومیه فرارکرد و محمدعلی خان افشارحاکم ارومیه پذیرفت که برای تدارک جنگ علیه شاه جدید باوی همکاری کند. فتحعلی شاه از این توطئه اطلاع یافت وقبل از آنکه مشکلی پیش آید آن را عقیم نمود. صادق خان شقاقی دو سال بعد به دلیل توطئه دیگری دستگیر وبه قتل رسید.

۲ـ حاجی ابراهیم خان کلانتر ملقب به اعتمادالدوله همان کسی که در دستگاه خاندان زند بود وبا پیوستن به آغامحمدخان وی را در سلطنت یاری نموده بود باقتل خان قاجار در شهر شوشی باقی ماند وخون سردی خودرا حفظ کرد وسه اقدام مهم در آن روز انجام داد: اولاً با توسل به مجتهدین وعلمای شهر از امکان حمله مردم به جسدآغامحمدخان وسوزاندن آن ویا از بین بردن اطرافیان شاه جلوگیری کرد ومقرر شد جسد امانت بماند تادر زمان مناسب از طرف شاه جدید دفن شود. ثانیاً خزانه وجواهرات سلطنتی را از دستبرد حفظ نمود و آنها را با سر پرستی پسران خانبابا جهانبانی (شاه جدید) با جمعی مستحفظ به تهران فرستاد و ثالثاً پیکی را سریع به شیراز اعزام نمود تا هر چه زودتر خبر قتل شاه را به ولیعهد بدهد. پیک۲۱ ذیحجه از شوشی خارج شد و۱۸۰۰ کیلومتر راه را ۱۱شبانه روز طی کرد وعصردوم محرم وارد شیراز شد در واقع هرشبانه روز یکصدوشصت دو کیلومترطی طریق کردپیک نامه حاجی ابراهیم کلانتررا که حاوی دوخبر متضاد بود به ولیعهد داد.

۳ـبین تاریخ دریافت خبرقتل آغامحمدخان وتاریخ حرکت فتحعلی شاه به سوی تهران ۲۸ روز طول کشید و او در این مدت توقف کرد تا یک قشون قوی بسیج کندچون می دانست مدعیان سلطنت اگر او را ضعیف بدانند زنده اش نمی گذارند وهم در این مدت تشریفات رسمی جلوس سلطنت را در شیراز انجام داد و به نامش سکه زدند وشاهزاده محمدعلی میرزا را جهت والی فارس معین نمود و در بین راه شیراز تا تهران چندین نفر از مدعیان سلطنت را کور کرد. یکی از مدعیان سلطنت حسین قلی خان برادر کوچک فتحعلی شاه فرمانده گاردسلطنتی آغامحمدخان بود. با اینکه می دانست برادر بزرگش ولیعهد است خودرا برای سلطنت شایسته تر می دانست اما صدراعظم وحاکم تهران وی را راه ندادند و به هرحال پس از دستگری به دستور فتحعلی شاه کورشد. محمدخان زندیکی از بازماندگان خاندان زند با اطلاع از قتل خان قاجار مدعی سلطنت

شد و با کمک میرزا عبدالوهاب اصفهانی بر اصفهان مسلط شد و خود را محمدشاه زند نامید. اما فتحعلی شاه سپاهی به فرماندهی حسین قلی خان دولو به اصفهان اعزام کرد تامحمدخان زند را از پا درآورد. محمدخان زندپس از اطلاع از اصفهان فرار کرد ولی میرزاعبدالوهاب دستگیرشداما با وساطت حسین قلی خان به جای مجازات کشتن به کورکردن او اکتفا کردند. محمدخان زندهم یکسال بعد (۱۲۱۲) دستگیر شد و به دستور شاه قاجار از دو چشم نابینا گردید و پس از آن راه عراق را در پیش گرفت و در بصره مرد.

دوران جنگهای ایران و روسیه

معرفی دوره مورد بحث

در قسمت گذشته از دوران به قدرت رسیدن قاجاریه بحث کردیم. گفتیم از تاریخ قتل نادر در ۱۱۶۰هجری قمری (۲۰ژوئن ۱۷٤۷) ومرگ کریم‌خان زند در۱۱۹۳ (اول مارس ۱۷۷۹) مدعیان سلطنت فراوانی به‌جان هم افتادند. برای احراز قدرت، جنگهای داخلی بسیاری صورت گرفت. آماردقیق از تلفات مردم را در این جنگها در اختیار نداریم ولی به طور کلی وبه سادگی می‌توان کشتار چندمیلیون نفر را به نظر آورد وا زخرابی دهها شهر وصدها روستانام برد. وقتی به وضع زندگی وتمایلات هریک از مدعیان سلطنت مراجعه کنیم می‌بینیم افکاری متعالی که در جهت تکامل انسانها یا تشکیل یک جامعه مترقی و با اعتبار باشد نداشته اند. خواست هر کدام در اختیار گرفتن حوزه فرمانروایی بیشتر بوده است وهرشهری را که به قلمرو خود اضافه می کردند هوس افزودن بر آن قلمرو زیادتر می‌شده است.

از میان این جنگها وخونریزیها آغامحمدخان توانست آخرین بازماندگان زندیه وافشاریه را نابود سازد وتسلط خود را بر سراسر ایران مستقر سازد اما این تسلط به همراه یک سازمان وتشکیلات متمرکزی نبود که آسیب ناپذیر باشد. هر روز در منطقه ای از این سرزمین طغیان وقیامی صورت می گرفت که باید بالشکر کشی آن را سرکوب نمایند. روابط بادیگر کشورها به خصوص با همسایگان در وضعی روشن و ثابت قرارنداشت حدود وثغور کشورهم دقیقاً مشخص نبود.

فتحعلی شاه در شرایطی به سلطنت رسید که اروپای بعد از انقلاب فرانسه حالت جبهه بندی جدیدی را داشت وموقعیت جغرافیائی ایران باعث گردیده بود تا انگلیس،

فرانسه، روسیه وعثمانی هرکدام به نوعی و در شرایطی به ایران چشم داشته باشند. ما این دوران را به نام جنگهای ایران و روسیه نام گذاشتیم زیرا مهمترین حادثه برای ایران همین جنگهاست وزمامداران ایران با توجه به همین جنگها روابط خود را با دیگر کشورها تنظیم می نمودند. این جنگها در وضع ایران ومردم از جهات مختلف تأثیر گذاشته و تأثیراتش درمدتی نزدیک دو قرن ادامه داشته است.

اوضاع اجتماعی، سیاسی واقتصادی ایران با آمدن قجاریه دگرگون نشد. تقریباً همان اساسی که صفویه از آغازقرن دهم در حکمرانی ایران پایه گذاشتند ادامه پیدا کرد اصطلاحات وعناوین ترکی که حکومت گران صفوی برای صاحب مقامات درباری داشتند و القابی که به سران وسرکردگان وکارگزاران ورزمندگان می دادند همچنان حفظ شد. تقسیمات اداری، روش اداره کشور، ترتیب اخذمالیات، شکل فراهم آوردن سپاه، وضع عشایر وکمکی که هنگام جنگ می کردند بهمان وضع باقی ماند. در دوره پس ازصفویه باوضع بحران وجنگ داخلی که پیش آمد تجارت و بازرگانی راه تنزل وسقوط را پیمود تا به آنجا که بازرگانی بادیگر کشورها به نقطه توقف رسید. آغامحمدخان که نتیجه کارش به هرحال نوعی وحدت نقاط مختلف کشور وتمرکز را داشت تمام سعیش در جنگ گذشت وفقط رضایت لشکریان را در نظر داشت و به آسایش عمومی توجهی نکرد و به عمران وآبادی نرسید تخصص اصلی اش در کور کردن وکشتن بود وبرای دادن مناصب ومشاغل حکومتی پول می گرفت وآنکه بیشتر می پرداخت برنده بود[۱] و این اخاذی به کارقضاء هم سرایت می کرد.

آغامحمدخان گرچه سرکشان را سرکوب کرده بود اما به دلیل جنگها وخون ریزیها، دشمنان بسیاری را در داخل وخارج کشورفراهم کرده بود. قتل عام تفلیس از نمونه هایی است که آن سرزمین را بعداً از ایران جدا ساخت. زمانی که از آن بحث می کنیم آغاز قرن سیزدهم قمری وشروع قرن نوزدهم میلادی است. دولتهای تازه نیرومند شده جهان در حال چنگ اندازی به سرزمینهای زرخیز آسیا وافریقا هستند. هریک از دول افریقا وآسیا

(۱) به جلد اول «تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران» نفیسی صفحه ۷۳ در رقعه حاج محمد ابراهیم شیرازی ومیرزا شفیع ووجهی که باید به خان قاجار پرداخت کنند مراجعه شود. خاطره نویسان خارجی از جمله موریه که با دربار ومحافل درباری نزدیک بوده از این موارد زیاد یاد می کند.

که از جهات معنوی ومادی قدرت برابری ومقاومت با این وضع را نداشتند به سرعت از پا در می آمدند و مستعمره وتحت الحمایه می شدند. ایران در منطقه حساس خاورمیانه نقطه برخورد آسیا واروپا وافریقا در کنار خلیج فارس پهنه دریای آزاد قرارداشت. در شمال ایران روسیه تزاری با برنامه پطرکبیر که پنجاه سال قبل از آن به جانشینانش داده بود می بایست همواره راه تعدی وتجاوز را بپیماید و سرزمین دیگران را اشغال نماید تا وسیع وآباد ونیرومند گردد. در مشرق ایران شبه قاره هند دوره رقابت اولیه هلند وفرانسه و انگلیس را پشت سرگذاشته بود وانگلیسی ها با حیله ونیرنگ و باکمک کمپانی هند شرقی برآن استقرار یافته ودیگر رقیبان را دور کرده بودند اما امپراطوریهای جدید روسیه وفرانسه واطریش نمی توانستند این سرزمین بزرگ را با تمام امتیازاتش در اختیار انگلیس ببینند و به آن چشم طمع نداشته باشند. لازمه امپراطوری و بقای قدرت واعتبارشان ایجاب میکرد به هند راه پیداکنند و انگلیس را از صحنه خارج نمایند ویا لااقل سهمی بدست آورند. راه رسیدن به هندوستان ایران بود وفرانسه وروسیه از راه ایران می توانستند ضربه کاری را به انگلیس وارد سازند و به ثروتهای سرشار هند دسترسی پیداکنند. انگلیس هم موقعیت ایران را می شناخت. قبل ازآنها این موقعیت را می شناخت. ایران در آن زمان تنها راه هند نبود، نفوذ فرهنگی در هند داشت، حدود هشتصدسال زبان فارسی زبان رسمی هند شده بود و فرهنگ وتمدن ایرانی در سراسر هند رواج قطعی داشت. به همین جهت هیئتهای انگلیسی باعناوین مختلف به سوی ایران روان بودند وهمواره وضع منطقه را مدنظر داشتند و با همین بیداری وسیاست گذاری بزرگترین صدمات را به اشکال مختلف بر پیکر ایران وارد ساختند.

در مغرب ایران امپراطوری عثمانی قرارداشت. این امپراطوری عنوان اسلامی داشت واسلام با وجود سابقه گسترش یافتنش در اروپا مطلوب دول تازه قدرت یافته اروپائی نبود و طبعاً دولت عثمانی می بایست کوچک شود، تجزیه گردد، خطر بالقوه ای در مقابل اروپا نباشد ودر هیچ زمانی با ایران متحد نگردد.

در جنوب ایران قبائل عرب در اطراف خلیج فارس بر اساس سوابق طولانی تسلط ایرانیان برسواحل آن ناحیه تحت الشعاع ایران بودند اما انگلیس باتسلط برهند این سرزمینهای واسط را با توجه به نیروی عظیم دریائی مطیع خود ساخت وکم کم در اختیار گرفت و برای انگلیس در این قسمت هم مهم بود که ایران را به ناتوانی بکشاند. ایران در

این دوره بازیچه سیاستهای انگلیس وفرانسه و روسیه شد و سرانجام نقاط مهمی را از دست داد.

سلطنت فتحعلی شاه

با قتل آغا محمدخان وضع خاصی که در سایهٔ قساوت وتهدید و وحشت به وجود آورده بود درهم ریخت. جسدشاه مقتول برجی مانده بود در حالی که سرداران وخویشان او برای کسب قدرت و احتمالاً احراز جانشینی وی در نزاع بودند. همان طور که قبلاً گفتیم باباخان پسرحسین قلی خان (برادرزادهٔ آغامحمدخان) با پیشبینی همین مخاصمات به ولایتعهدی تعیین شده بود. باباخان در شیراز بود، می بایست خودرا به تهران رساند و سلطنت را شروع و کشور را در اختیار گیرد و این خود در شرایط آن روز کار ساده‌ای نبود. حاج ابراهیم کلانتر،[۱] وزیرش قوایی را تدارک دید. میرزا محمدخان

---

(۱) حاجی ابراهیم خان کلانتر (ملقب به اعتماد الدوله) در جریانات سیاسی زمان کریم خان، لطف علی خان، آغامحمدخان وفتحعلی شاه نقش دارد واز او بسیار نامرده می شود. سعید نفیسی درجلد دوم «تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران» به نقل از تاریخ زندیه آقامحمدرضا شیرازی وی را چنین معرفی می کند. «حاج محمدابراهیم، کلانتر شیراز در پایان پادشاهی خاندان زند که جنگ در میان بازماندگان کریم خان وآغامحمدخان در گرفت از مخدومان سابق ودیرین خود روی برتافت وبه قاجارها پیوست. آغامحمدخان به پاس این خدمت او را اعتماد الدوله لقب داد وصدر اعظم خود کرد ودر لشکر کشیها وی را با خود می برد. پس از کشته شدن وی چندی در همان مقام در دربار فتحعلی شاه بود وزمام اداره ومالیه کشور به دست وی بود. این مرد بسیار حیلت گربرای آنکه خویشتن را در مقام خود استوار کند حکمرانی همه نواحی ایران را به نزدیکان وبستگان خودداد و ایشان را درتاراج کردن آزاد گذاشته بود و از این یغماگری سهم می برد. سرانجام عرصه برفتحعلی شاه تنگ شد وپس از سه سال سلطنت ناهنگام در ۱۲۱۵ پنهانی به هرجایی که خویشاوندان وی در آنجا حکمرانی داشتند دستور داد در روز معین همه را بگیرند و زندانی کنند و در همان روز وی را در تهران کور کردند وکشتند از جمله نزدیکانش که گرفتار شدند عبدالرحیم خان برادرش حکمران اصفهان وحسینعلی خان پسرش را کور کردند و میرزا محمدخان پسر دیگرش حکمران شیراز را هم کور کردند و کشتند و با محمدعلی خان برادرش که درتهران بود همین رفتار را کردند وآقا اسدالله پسر دیگرش را عزل کردند ومحمدحسین خان برادر دیگررا که حکمران کهکیلویه بود کشتند و آقا محمد برادر دیگر را کور کردند و پسرانش را نیز گرفتند وسرشان را در دامان پدر گذاشتند ونابینا کردند وگروهی از هوا خواهان این خانواده را به توپ بستند وطناب انداختند یا در آب خفه کردند ویا کور کردند و دارائی ایشان را ضبط کردند (به تاریخ زندیه آقا محمد رضا شیرازی ذیل تاریخ گیتی گشای میرزا محمدصادق موسوی

←

بیگلر بیگی حاکم تهران ومیرزا شفیع صدر اعظم در تهران مواظب جریان بودند و از جمله تصمیم گرفتند تا دروازه‌های شهررا به روی دیگر مدعیان سلطنت تا رسیدن ولیعهد ببندند. باباخان ولیعهد پس از حدود سه ماه همان طور که قبلاً هم اشاره شد بنابر مشهور در بیست صفر ۱۲۱۲ وارد تهران شد و در نوروزهمان سال (۲۱مارس ۱۷۹۸م) تاجگذاری کرد.(۱)

فتحعلی شاه همه معایب عمویش آغامحمدخان را داشت ولی از محاسن او که تدبیر و شجاعت باشد بی بهره بود. در لئامت وخست او گفته اند که از عوامل عمده شکست لشکریان در جنگها عدم پرداخت حقوق، عدم رساندن خوراک و آذوقه و وسائل در میدان جنگ بود که با داشتن امکان تدارک سپاه را بعهده ولیعهد می گذاشته است. از اوضاع جهان کاملاً بی اطلاع بود اما اعتقاد به خرافات چون طلسم وجادو داشت و خود را برترین شخص در دنیا می شناخت وبرای باقی ماندن نامش کوشش می نمود.(۲) تعداد زنان او را بیش از هزار و از صدها پسر ودختر او نام برده اند.(۳) بنابراین حرمسرای او وخانواده او کانون اصلی فتنه وفساد وآلودگی وتوطئه ورقابت بود که به سراسر کشور سرایت داشت ونمی گذاشت کاری به صلاح عموم انجام پذیرد وخیری به عامه برسد ونقطه ای آباد بماند. وضع خیلی دردناک آن‌زمان‌را وقتی بیشتر می توانیم مجسم کنیم

اصفهانی ـبا تصحیح ومقدمه سعید نفیسی- تهران ۱۳۱۷ صفحه ۳۹۲ الی ۳۹۵ مراجعه شود).

(۱) اینکه فتحعلی شاه چه روزی وارد تهران شد وچه روزی به تخت نشست و از این نوع تاریخی که شاهان داشته اند به خودی خودبی اهمیت است ولی چون در ارتباط با این تاریخها یک سلسله حوادث مطرح می گردد که گاهی آثار مهمی رابرای کشور ومردم به دنبال داشته است سعی می شود در ضبط تاریخها دقت شود. نویسنده تاریخ سیاسی واجتماعی معاصر در مورد فتحعلی شاه می نویسد: روزشنبه ۲۱ذی‌الحجه ۱۲۱۲قمری به تخت سلطنت نشست و روز پنجشنبه ۱۹جمادی الآخر ۱۲۵۰ در گذشت وبدین گونه ۳۷ سال وپنج ماه وبیست ونه روزقمری پادشاهی کرد و در سال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود وبه همین جهت در روز جلوس خود ۲۷ سال ودردم مرگ شصت وچهار سال داشت.

(۲) «شمایل خاقان» نام رساله کوچکی است که میرزا تقی علی آبادی ملقب به صاحب دیوان در فضائل فتحعلی شاه نگاشته ومعایب به محاسن تبدیل وبه او تقدیم شده خوشنویسان معروف آن زمان نسخه های متعددی از آن نوشته وتذهیب کرده باقی گذاشته اند.

(۳) فتحعلی شاه ازقبایل وحتی نژادهای مختلف زن گرفت. از زنان ترکمن، گرجی، ترک، کرد وغیر آن نام برده اند وتعداد آن را به صدها رسانده اند.

که بدانیم حکمرانان ایالات وشهرهای کشور همه از پسران ودامادها ودیگر نزدیکان شاه بودند که بانخوت وغرور ناشی از سلطنت به سرکوبی مردم واخاذی از آنان مشغول بودند. درچنین وضع داخلی نابسامانی، اروپا درحال جهش وتحولات بزرگی است وقسمتی ازرقابتهای دول اروپا نسبت به ایران است که کلید هندوستان محسوب می شود.

شخصیتهای بزرگ سیاسی ونظامی مثل ناپلئون درفرانسه والکساندر در روسیه مترنیخ دراطریش معاصرفتحعلی شاه هستند که هرکدام برای نیرومندی کشور خود طرحهای حساب شده داشتند ونمی شود آنها را با شخص بی اطلاعی مثل فتحعلی شاه که حتی از وضع جغرافیایی ایران خبر نداشت مقایسه کرد. شاه ایران از سیاست جهانی و اوضاع پیچیده آن روزکاملاً بی اطلاع بود(۱) و درعین حال بزعم خودش و درباریانش همه زمامداران جهان را دست نشانده خود می شناخت وعنوان شاه شاهان را محکم حفظ می کرد. چنین خصوصیات برای فتحعلی شاه ایجاب می کرد که اشخاص متملق وچاپلوس ودروغ پرداز وگزافه گو اطرافش جمع گردند و هرروز تصمیماتش را به سویی گرایش دهند.

ظاهراً فتحعلی شاه تمایلات دینی ومذهبی داشت وخودرا علاقه مند به اسلام نشان می داد اما دیانت او در ردیف دیانت دیگر شاهانی بود که خودرا ظل الله می دانستند.

---

(۱) چنانکه خواهیم دید ابتدا انگلیس روابط نزدیکی بادربار فتحعلی شاه برقرارکرد. بعد شرایطی پیش آمد که فرانسه جای انگلیس صاحب نفوذ شد وهیئت گاردان آمدند وقوای ایران را تحت تعلیم گرفتند. باز شرایطی پیش آمد که مجدداً نمایندگان انگلیس راه پیداکردند و سرهارفورد جونز توانست بطور کامل نفوذ گذشته را بازیابد. موریر که خود از عوامل انگلیس است وشرح مسافرتهای خود را به طور کامل نوشته جزئیات اولین ملاقات سفیر انگلیس با فتحعلی شاه را می نویسد ومذاکرات سفیر وفتحعلی شاه را نقل می کند ومی‌گوید«... پادشاه ایران پس از آن گفت که دوستی این دو مملکت قدیمی است وامید است که بعدها این دوستی روز بروز زیادتر گردد. بعدشاه سؤال کرد برادرمن پادشاه انگلستان حالش چگونه است؟ دماغش چاق است؟ احوالش چطور است؟ بعد سؤال کرد آیا شاه فعلی انگلستان پسر پادشاه سابق است! که اتباع او با ایران رابطه داشته اند؟... وقتی که گفته شد این همان پادشاه است که در آن زمان هم سلطنت می کرد بعد شاه گفت عجب فرانسویها در این باب هم دروغ گفته اند...»فتحعلی شاه با آن ارتباطی که با انگلیس ونمایندگان آن داشت وشاه انگلیس که در آن تاریخ جرج سوم بود و از زمان کریم خان درانگلیس پادشاهی داشت وتا ۱۸۲۰هم زنده بودنمی دانست ارتباط با کدام شاه انگلیس دارد کسی که دراین وضع ناآگاهی سیاسی است که طرف مذاکره رانمی شناسدچه انتظارمی توان ازتدبیراوداشت.

واسلام او وسیله ای بود تا در سرزمینی که توده های مردم آن احساسات شدید مذهبی را دارند بتواند حکومت کند وتسلطش را حفظ نماید والا اعمال واخلاق ورویه او با هیچیک از تعالیم اسلام تطبیق نداشت. اساساً سلطنت با خصوصیات واعوان وانصارش در هیچ دوره ای نتوانسته جهت معنوی پیداکنند وبا اهداف انبیاء تطبیق نماید ویا در جهت آن باشد بلکه لازمه شکل گرفتن آن نقض آشکار اصول اسلام در زمینه اداره امور وحاکمیت الهی است.

رقیبان ناکام فتحعلی شاه

از تاریخ قتل آغامحمدخان و در دو سه سال اول سلطنت فتحعلی شاه مدعیانی در مقابل او قرار گرفتند.

صادق خان شقاقی از سرداران آغامحمدخان با قتل او جواهرات سلطنتی را تصاحب کرد. تبریز را متصرف شد و به سوی قزوین پیش می رفت که ازقوای فتحعلی شاه شکست خورد و جواهرات به یغما برده را از او بازگرفتند. وبه روایتی فتحعلی شاه او را مورد عفو قرارداد و به حکومت گرمرود وسراب منصوب نمود وبه روایت دیگری همان طور که قبلاً بیان شد به قتل رسید. علی قلی خان برادر آغامحمدخان که در ایروان بود به ادعای سلطنت به نزدیک تهران آمد ولی قبل از هرگونه اقدامی فتحعلی شاه او را فریب داد وبه عنوان اینکه می خواهد با او مشورت نماید به تهران دعوت نمود ودستور نابینا ساختن او را داد وپس از آن به بابل تبعید گردید.

محمدخان پسرزکی خان زند مقیم بصره مدعی دیگری بود که به فارس آمد وسپاهی تدارک دید واصفهان را متصرف شد اما در مقابل قوای فتحعلی شاه در دو مرحله شکست خورد و درنهایت به هنگام فرار به تبریز دستگیر وبه دستور شاه.نابیناشد.

حسین قلی خان قاجار رقیب دیگری بود که به هنگام داشتن حکومت فارس علم طغیان برافراشت وحتی نمایندهٔ فتحعلی شاه را بازداشت کرد اما مادرشاه وحسین قلی خان این دو برادر را سازش داد وحکومت کرمان به انضمام حکومت فارس در اختیار حسین قلی خان قرارگرفت[1].

---

(۱) حسین قلی خان مدتی بعد مجدداً سر به طغیان برداشت. این بارازفتحعلی شاه شکست خورد و

←

سلیمان خان قاجار پسرعموی فتحعلی شاه حاکم آذربایجان مدعی دیگر سلطنت بود واز بروز اختلاف بین فتحعلی شاه وحسین قلی خان برادرش استفاده کرد، آذربایجان را مستقل اعلام داشت و در صدد بود با تدارک سپاهیانی یکی از دو برادر (فتحعلی شاه یا حسین قلی خان) را که فاتح جنگ شد نابود سازد وسلطنت را در اختیار گیرد. ولی باسازش دو برادر نقشهٔ او عقیم ماند. ناچار از فتحعلی شاه طلب عفو نمود و مجدداً به حکومت آذربایجان منصوب شد.

نادر میرزا پسرشاهرخ نوهٔ نادر که به هنگام گرفتاری پدرش به دست آغامحمدخان به افغانستان پناه برده بود با قتل آغامحمدخان افغانستان را ترک گفت و به خراسان آمد. مشهد را در اختیار گرفت. فتحعلی شاه مجبور شد به خراسان لشکر کشی کند وهنگامی که به دروازهٔ مشهد رسید نادرمیرزا در حین فراردستگیر گردید. نادرمیرزا را به تهران بردند و به امر فتحعلی شاه خفه کردند (۱۲۱۴قمری، ۱۷۹۹میلادی) با این ترتیب ملاحظه می شود که چگونه در اوایل سلطنت فتحعلی شاه مدعیانی ظاهر شدند وچندین سال قتل وغارت ولشکر کشی وتهاجم پیداشد و در نتیجهٔ اقداماتی که انجام گرفت بخش وسیعی از کشور دچار زیانهای عظیمی گردید. بسیاری از روستاها بدون زراعت باقی ماند، جمع زیادی در این برخوردها کشته شدند. درعین حال سیطره فتحعلی شاه برسرزمین وسیعی که از قفقاز وترکستان تا خلیج فارس واز عراق تا مرزهای هندوستان وسعت داشت تثبیت گردید.

درچنین شرایطی دولتمردان وقت می بایست وحدت واقعی ملت را تحکیم بخشند و از آن طریق جلو نفوذ بیگانه را بگیرند. می بایست مردم به حقوق وحدود خود آگاه باشند وخود در مقام حفظ سرزمین پهناوراسلامی برآیند.می بایست.خود زمام زمامداران را دردست داشته باشند. می بایست با اتکای نیروی مادی ومعنوی خویش هماهنگ تحولات جهان پیشرفت نمایند. می بایست فرصتهای کوچک را از دست ندهند و وظایف امروز را بفردا نگذارند. می بایست اجازه ندهند که بین آنها وکشورهای غرب از جهات علمی فاصله پیدا شود. آنها با توجه به هوش واستعداد خداداد وسوابق فرهنگ ومبانی اعتقادی

دردزاشیب شمیران محبوس گردید. مادرش که مادر شاه‌هم بود مانع از مجازات شدیدتری گردید اما بعد از فوت مادر، حسین قلی خان را از هر دو چشم نابینا کردند ویک سال بعد از آن فوت کرد.

وسرزمین ثروتمند می توانستند پیشگامان تمدن جدید باشند ولازمه این کارشناسایی حساسیت زمان وموقعیت وابزار ووسایل تحرک وبکار گیری جدی آن بود که از آن غافل ماندند و در دام سیاستهای غرب واختلافات پردامنه داخلی افتادند واین ملاحظات برای نسل فعلی ونسلهای آینده باید آموزنده باشد. در اینجا لازم است شناختی کلی از ایران آن روز داشته باشیم تا جریانات بعدی را با توجه به آن دنبال نماییم.

وضع جغرافیایی وطبیعی کشور

مساحت آن روز فلات ایران تقریباً یک میلیون کیلومتر بیش از مساحت فعلی بود. سرزمینهایی در شمال وشرق وجنوب شرقی جزوخاک ایران محسوب می شد که امروز مربوط به روسیه شوروی، افغانستان وپاکستان می باشد. اطراف فلات ایران را کوههایی مانند حصار احاطه کرده است و همین وضع موجب شده که داخل فلات در قسمت عظیمی خشک وبی حاصل باشد ومانع رسیدن جریانهای مرطوب به این مناطق باشد. ارتفاع زمین، باد، موقعیت جغرافیایی از عوامل مؤثری که در اختلاف اقلیم ایران دخالت دارد. در شمال به واسطهٔ وجود رشته جبال البرز رطوبت بحر خزربه داخل فلات نمی رسد ولی ولایات ساحلی گرگان ومازندران وگیلان را بارندگیهای زیاد می دهد. در جنوب در قسمتهای ساحلی خلیج فارس وبحرعمان بادهای جنوب غربی وشدت حرارت آفتاب باعث گرما و خشکی هواست. بادهای تابستان صحرای لوت بسیار مهلک وغیر قابل تحمل است. درعین حال بعضی نقاط ایران دارای آنچنان آب وهوای لطیف ومعتدلی است که از بهترین نقاط دنیا محسوب می شود. غالب نقاط ایران استعداد عملیاتی مانند ایجاد جنگل مصنوعی ودریاچه را دارد. بزرگترین دریاچهٔ دنیا در شمال ایران قراردارد. دریای خزر به دلیل اینکه بین آسیا و اروپا قرارگرفته دارای اهمیت خاص است. این دریاچه بنادری دارد. در جنوب ایران خلیج فارس قراردارد که از دلتای شط العرب تاتنگهٔ هرمز مجاور ایران است. رودهای فرات ودجله وکارون به این دریا وارد می شود وهرسال مقداری از دریا را به صورت خشکی با رسوبات خود می پوشانند. طول خلیج فارس از ۱۸۰ تا ۱۲۵۰ کیلومتر تغییر می کند. باریکترین نقطهٔ آن در تنگه هرمز ۵۳ کیلومتر است.

خلیج فارس از نظر جغرافیایی اهمیت زیادی برای ایران دارد. تنها راهی است که

این کشور را به دریای آزاد مربوط می سازد؛ بازرگانی ایران وهندوستان از راه خلیج فارس تأمین می شده؛ بنادری در این منطقه وجودداشته که اهمیت تجارتی ونظامی داشته است. زندگی در فلات ایران بر اساس شرایط طبیعی در مناطقی بسیار سخت و در نقاط دیگری بسیار سهل بوده است. ساکنین مناطق کم استعداد زندگی طاقت فرسایی داشته اند. اختلاف بین رؤسای قبایل وایلات و برخوردهای آنان همواره موجب مشقت برای مردم بوده است. اختلافات طبیعی واجتماعی و وضع مردم وارتباط آنان با حکام ومهاجرتها وسایر اوضاع واحوال آنان را می توان از سفر نامه ها سیاحت نامه ها وگزارشات مأمورین سیاسی دیگر دول ویادداشتهای پاره ای از زمامداران یانزدیکان آنها دریافت نمود.

طبقات مردم وایلات وطوایف مختلف کشور

مردم کشوردرطبقات مختلف اجتماعی قابل تقسیم اندو بر طبق آنچه که در تاریخ ضبط شده طبقه اول، علماء و روحانیون، حکام شرع که وارد به موازین شرعی وحدود الهی هستند و در همهٔ نقاط کشور پراکنده اند و وظیفهٔ ارشاد را عهده دارند. طبقهٔ دوم تجار وکسبه. این طبقه جمع زیادی افراد جامعه را در برداشت. از امتیازاتی برخوردار بودند تجارت آنان باعث عایدات زیادی برای مملکت می شد. معمولاً شغل تجارت به ارث از پدر به پسر می رسید. تجار وکسبه عموماً متدین بودند و به همین مناسبت پول دیگران را هم برای سرمایه گذاری در اختیار داشتند و ازدرآمد حاصله به صاحبان سرمایهٔ جزء، مبالغی پرداخت می کردند. تقریباً وظایف بانک را به صورت اولیه وخیلی ناقص انجام می دادند. کسبه وپیشه وران در هرصنف ضوابط ومشخصاتی داشتند که باید در چهار چوب آن ضوابط کار کنند. رؤسای خودرا از همان صنف انتخاب می نمودند. منتخبین هرصنف گرفتاریهای اعضاء آن صنف را برطرف می ساختند و در واقع نوعی سر پرستی وهدایت نسبت به آن صنف داشتند و در مواردی نیز از ورود اشخاص بی ارتباط به آن صنف وناوارد جلوگیری می کردند و احتمالاً در اختلافات مربوط به مردم با اعضاء صنف به شکلی داوری داشتند. تقسیم کار به وضع امروز درنیامده بود. بسیاری از تخصصهای کنونی وجود نداشت. مشاغل تفکیک فعلی را دارا نبود. یک عامل کار چندین کار جنبی را هم انجام می داد. کارگردر همه صنفی وجود داشت، اما سازمان کارگری

وتشکل کارگر نبود. مزد وحقوق کارگران یکنواخت تعیین نمی شد، بر اساس روابط خانوادگی واحتیاجات شخصی ونیاز صاحب کار به نوعی توافق می گردید.

طبقه سوم، دهقانان و روستائیان بودند که تودهٔ عظیمی از مردم کشور را تشکیل می دادند. بعضی از مستشرقین جمع روستانشینان کشور را بیش از یک سوم تمام ملت نوشته اند. بخش عظیمی ازاراضی زراعتی متعلق به مالکین بزرگ بود و در این موارد محصول بین مالک وزارع برطبق عرف محل تقسیم می شد. زارعین در تحت نفوذ وتسلط دولت بودند. تحمیلات شاه را مجبور به اطاعت می شدند ومالیات متعدد پرداخت می کردند و گاهی هم به دلیل نامساعد بودن آب وهوا وزمین ونداشتن محصول کافی واخذ مالیات زاید برتوانایی محل را ترک می گفتند و در ردیف صحرا نشینان در می آمدند. معمولاً برای اینکه مالیات بطور متعادل بین اهالی روستا سرشکن شود یکی از ریش سفیدان ومحترمین روستا انتخاب می شد تا سهم هرنفروهرخانواده رامشخص سازد. مالک در مقابل تقاضای مأمورین اخذمالیات حامی رعیت محسوب می شد وگاهی خود این مالک بیش از سهم مالکیت برداشت می کرد و اختلاف بین مالک وزارع پیش می آمدوزمانی توسعهٔ این اختلافات به بدون کشت ماندن زمین منجر می شد.

طبقه چهارم، سکنهٔ صحرا نشین، این طبقه از مردم طرز زندگی و تشکیلات خاصی داشتند. عمدهٔ ایلات کشور در همین طبقه قرار می گرفتند[1] افراد ایل مطیع رئیس ایل

---

(۱) ایلات ایران را در ۱۰ دسته تقسیم نموده وما این دسته های دهگانه را در ذیل برای آشنایی هرچه بیشتر با ایلات ایران می آوریم:

اول ایلات کرد- ایلات کرد عبارتند از ایل اردلان در حوالی سنندج- اکراد باباجایی و قبادی وزردویی وشاه قبادی که در اطراف جوان رود و نواحی گرمسیرسرحدی بسرمی برند-طایفهٔ شیخ اسماعیلی، اطراف لرستان وذهاب- اکراد زنگنه وکندوله وعثمانوند درطالان دشت وهلیلان وکندوله- ایلات سنجابی وکلیایی وبهتویی در مغرب وشمال شرقی کرمانشاه- ایل کرند درپاطاق ومغرب کرمانشاه وایل با یروند در شمال شرقی کرمانشاه- طوایف پیش کوه که عبارتند از اکراد حسن وندویوسف وندوکولی وندوفک الدین وغیره که در نواحی رودخانهٔ کاکارضا وتنگ رباط والیشتر وکنار رودخانهٔ سیمره مسکن دارند- اکراد دلفان عبارتند از طوایف کاکاوند وموسی وند واوحد قباد و بیژن وندو غیره که درشمال غربی لرستان بین کرمانشاه وهرسین والیشتر مسکن دارند-اکراد ناحیهٔ طرهان که طوایف عمدهٔ آن سوری وکراوندورماوند است ودرجنوب غربی خرم آباد وجنوب دلفان ساکنند- طوایف بالاگریوه و هروکه عبارتند از اکراد سگوندودیرکوندو بیران وند که در حدود ازناوکرخه وجنوب خرم آباد وشمال دزفول وکوه طاق وتنگ عزیزوتنگ دینار مسکن

←

. . . .

دارند. طوایف پشت کوه از اکراد بالاوند وکیر کوهی ومدک شاهی وزینل وندو دشتی واحمد حسینی وزیروندی که در جنوب کرمانشاه ورودخانهٔ سیمره و دزفول ساکنند.

دوم ایلات بختیاری. که مهمترین آنها عبارتند از: الف. ایلات هفت لنگ که طوایف عمدهٔ آن شهی واوسی وند وقندعلی و بابا احمدی وعالی افور وعکاشه وململی و بختیاروند می باشند، ب. ایلات چهارلنگ که طوایف عمدهٔ آن عبارتند از محمود صالح وممرائی وکیومرسی وهی هاوند. ایلات بختیاری در محدوده‌ای زندگانی می کنند که از شمال به اصفهان از جنوب بخوزستان، از مشرق به فارس واز مغرب به لرستان محدود می گردد.

سوم ایلات قشقائی. طوایف عمدهٔ ایل قشقایی عبارتند از دره شولی وکش کولی وشش بلوکی وصفی خانی ونمدی گله زن ومیچک گله زن قزللوگله زن بیات سست علی بیات شاهوردی ورحیمی واصلانی وشاه لوچگنی وفیلی زنگنه، کوشک ،بهمن بیگلوکه در دشت سمیرم وحوالی اردکان وگردنهٔ ویزک وحوالی شیراز ویزد و بیضا ساکنند.

چهارم. ایلات حمسهٔ فارس که عبارتند از اینا نلوو بهار لو وعرب و باسری ونفر که در را مجرد ومرودشت وداراب وفسا ودشت ایزد خواست ولارستان بلوک سبعهٔ فارس وسروستان وارسنجان ساکنند.

پنجم. طوایف کهکیلویه که به سه شعبهٔ عمده تقسیم میشوند: ۱ـ آقاجری که به تیره های افشار و بگدلی وتیلکوداودی وشعری وقره باغی وغیره منشعب شده و در حوالی بهبهان مسکن دارند ۲ـ باوی که تیره های عمدهٔ آن عبارتند از علیشاه وموسائی و برآفتابی وقلعه ای. ۳ـ جا کی که به دو شعبهٔ بزرگ چهار بیچه ولیراوی تقسیم می شوند. الف. چهار پینچه که مشتمل برچهار قسمت بویر احمدی. چرام. دشمن زیادی ونوئی است. ب. لیراوی که از دو قسمت عمدهٔ لیراوی دشت ولیراوی کوهستانی تشکیل می شود. مسکن عمدهٔ ایلات کهکیلویه در شمال غربی شیراز واقع شده حدود آن از طرف شمال عبارت است از بختیاری از مشرق وممسنی وسرحد شش ناحیه از جنوب خلیج فارس ودشتستان از مغرب بلوک رامهرمز وفلاحی.

ششم ایلات ممسنی. که از چهار طایفهٔ بزرگ یکش و جاویدی و دشمن زیادی و رستم تشکیل می شود. محل سکونت الوار ممسنی از طرف شمال ومغرب به بلوک شش ناحیه وکهکیلویه از سمت مشرق به بلوک اردکان واز سمت جنوب به ناحیهٔ کازرون محدود می شود.

هفتم. طوایف خوزستان. عبارتند از بنی کعب. قبیلهٔ باوی، آل کثیر اعراب منتفج (بنی مالک). چنانه. گندزلو. بنی طرف.

قبیلهٔ بنی کعب که طوایف عمدهٔ آن عبارتند از محین. ادریس. نصار. آلبغیش. عسا کره عتقیه. البصوف وغیره که در قسمتی از خاک خوزستان در سمت رود کارون ومحمره وفلاحیه وجزیره الخضرو اهوازو بعضی نیز درخاک عراق مسکن دارند. قبیلهٔ باوی در اسماعیلیه واهواز وبند وکنار شرقی کارون سکونت دارند. آل کثیر که به خانواده‌های سعد وعنافجه وضیا غمه وغیره تقسیم شده و در نقاط غربی وجنوبی رود دزفول درسیاه چادرها تاکنارنهر هاشم اقامت دارند.

←

....

اعراب منتفج (بنی مالک) این اعراب میان سبعه وام التمسیر در ضلع غربی کارون سکونت دارند. ایل چنانه در اطراف دزفول بسر می برند. گندزلوا ازایلات شوشتراند ومحل سکونت آنان از بندداود تا شوشتر، واطراف دزفول امتداد پیدا می کند. بنی طرف طوایف عمدهٔ آن عبارتند از سواری وشرفه و بنی صالح ومروان وقاطع که در هویزه وبساطین وفیلی ونهرهاشم زندگی می کنند.

هشتم- طوایف وایلات کرمان و بلوچستان: مهاجرین ایرانی که پس از فتح اعراب از مغرب ایران مهاجرت کردند به نواحی شرقی وجنوبی ایران پناه بردند پس از مدتی در نتیجهٔ معاشرت با سکنه وطوایف آن نواحی اختلاط پیداکردند وطوایف کنونی این نواحی را که از کرد وترک وعرب واهالی محلی مرکبند تشکیل دادند. نظر به اینکه نواحی ییلاقی وقشلاقی طوایف کرمان و بلوچستان مشترک است مهمترین این ایلات این دو ناحیه را در جای دیگر ذکر می کنیم. بلوچ گل بخشی که در سردسیر حیدرآباد ونعمت آباد وگرمسیر جیرفت ورودبار زندگی می کنند بدوئی قلعه سنگی در سردسیر قلعه سنگی باغ بزم وگرمسیر جیرفت ورودبار بسر می برند. بدوئی حاجی کاکائی در سردسیر حاجی کاکا وگرمسیر جیرفت و رودبار مسکن دارند طایفهٔ خواجویی در سردسیر اطراف سیرجان و پاریزوفریدون وگرمسیر اطراف کوه خواجویی زندگی می کنند طایفهٔ نخعی که در راوژ اقامت دارند. افشار دربافت و چهار گنبد و سیرجان سردسیر کوه و در جیرفت گرمسیر دارندایل بجاقچی مهمترین طوایف این ایل عبارتنداز: قراسعیدلو-سوارسعیدلو-عباس لو-سیرجان کهنه-سوخته چالی- چهارگنبدی- ریگی- اسماعیل زائی- پاراحمدزائی وغیره. طوایف ناحیهٔ سروان عبارتند از: باران زائی -ده‌ناهو- کوهک- سرجو- پسکوه- رئیسی- کهنه داوود- سرکوهی- عبدل زهی- احمدزهی وغبره.

طوایف بلوچستان ومرکزی یاناحیهٔ بمپور عبارتند از سیاه خانی- جمشیدزهی صلاحی کوهی- زردکوهی- دامنی- بزمان- عبدالهی حاجی زائی وغیره.

طوایف ترکمن عبارتند از جعفربای- آقابای- سلاک- کجوخ- چاکرقراول- بای ایندرکاناز- داری- شیخ حاجی- تختایش- قزل- آق- عرب وغیره. طوایف مختلف که در حدود شاهرود وبجنورد ساکن می باشند: طایفه فارسیان- طایفه کردهای شادلو- طایفهٔ ترکهای تیمورتاش وغیره.

نهم- ایلات آذربایجان. ایلات اطراف اردبیل عبارتند از: یورتچی- فولادلو- خامس لو- تکله- ایناللو- جهان خاتونلووغیره. ایلات اطراف احارود عبارتند از: نوروزعلی بیک لو- بالابیک لو- آلارلو وغیره- ایلات اطراف مشکین عبارتند از قوجه بیک لو- سیدلو- ساری جعفرلو- حاجی خواجه لو- اجرلو- یکه لو- زرگرلووغیره ایلات اطراف خلخال عبارتند از شاطرانلو- کیشانلو- دریلو غیره ایلات اطراف ساوجبلاغ مکری عبارتند از مامش- بیگزادهٔ حیدری، منگور، سیوسنی، قره پاپاق وغیره ایلات اطراف سلماس عبارتند از کوهستانی- شکاف وغیره. ایلات اطراف رضائیه عبارتند از هرکی میدان- بیگزاده- ثمرنیان- زرزاوغیره.

دهم- ایلات اطراف تهران. ساوه وزرند وقزوین عبارتند از: هداوند- اصانلو ایکائو- عرب میش مست- کردبچه- بختیار- نفرنانکلی- گاوباز- افشار- غیاثوند مافی، رشوند- جلیلوند- کاکاوندعمارلو- ایناللووغیره. (برای اطلاع بیشتر از ایلات ایران به جغرافیای مفصل ایران تألیف مسعود کیهان مراجعه شود).

بودند و معمولاً افراد ایل باهم متحد و در منافع ایل مشارکت داشتند. هر ایل به طوایفی تقسیم می شد. افراد ایل در سواری و تیر اندازی مهارت داشتند و از وظایف اولیهٔ آنها فراگیری سواری و تیر اندازی بود. رؤسای ایلات مالکین اصلی سرزمینی بودند که در آن استقرار داشتند و از اجدادشان به ارث رسیده بود. رئیس ایل چندین هزار نفر در اختیار داشت که گاهی برای دولت مرکزی مزاحمت ایجاد می کردند. درواقع هرایل یک دولت کوچک تشکیل می داد. گاهی به منظور تضمین وفاداری رؤسای ایلات گروگانهایی به دربار می فرستادند که در صورت سر پیچی از فرمان سلطان گروگان به قتل برسد. رؤسای ایلات قدرت شاه را به رسمیت می شناختند. به مداخلات معمولی شاه وپرداخت مالیات رضایت نداشتند وترجیح می دادند که نوعی خود مختاری را داشته باشند. تمام ایلات زندگی صحرا نشینی داشتند یعنی درچادر بسر برده، در زمستان در دشت قشلاق می کردند و در تابستان در دامنهٔ کوهها بسر می بردند. گله داری ومحصول آن احتیاجات آنان را برطرف می ساخت. زراعت آنان اهمیت چندانی نداشت. گاهی به کشت روستاها تعدی می کردند ودر چنین مواردی وصول مالیات دولت از روستاها کم می شد.

وضع مالیات وترتیب وصول آن از مردم

عایدات دولت متکی به چهار منبع مالیات، صادر، پیشکش وگمرکات بود.

مالیات مهمترین عایدی دولت بشمار می رفت که از اراضی واجناس وصول می شد. مالیات هم نقدی بود وهم جنسی. در روستاها بیشتر مالیات جنسی وجودداشت و به حبوبات ابریشم، پنبه ونظایر آن تعلق می گرفت. مالیات نقدی از محصولات جزئی وفاسد شدنی مثل میوه وسبزی ونظائر آن وصول می شد. ساکنین شهرها دو نوع مالیات می پرداختند. مالیاتی که از هرخانه اخذ می شد ومالیاتی که بر نفرات خانواده تعلق می گرفت.

صادر، مالیات جبری واتفاقی بود و در مواقع غیر عادی مثل مسافرت شاه ویا ورود سفرا ویا اعزام قشون وعروسی یکی از افراد خانوادهٔ سلطنتی وصول می گردید.

پیشکش، هدایایی بود که حکام، صاحب منصبان ارشد ومقامات برجستهٔ مملکتی به مناسبت عید نوروز برای شاه می فرستادند.

گمرکات، عوارضی بود که از ورود وخروج افراد و یا کالاها ومحصولات اخذ می شد. عوارض گمرک نرخ ثابتی نداشت وهرشهری تابع خصوصیات خود بود. ایلات که نمی خواستند مأمورین دولتی درکار آنها مداخله داشته باشند، خود مالیاتی بابت اراضی اشغالی می دادند. مجموع این مالیات به وسیلهٔ رئیس ایل بین افراد سرشکن می شد. وصول مالیات برطبق ممیزی ادوار قبلی بود و این ممیزیها نقص بسیار داشت وگاهی تحمیلات فراوانی به اشخاص می نمود. طرز وصول مالیات ونرخ آن در نواحی مختلف مملکت متفاوت بود. حاکمی که مأمور وصول مالیات می شد مأمورین خودرا در روستاها پراکنده می ساخت نمایندگان حکام کوشش داشتند که به قدر ممکن اعمال زورکنند. بااین ترتیب معمولاً مامورین با پرداخت کنندهٔ مالیات وارد مذاکره می شدند وپس از اخذ مالیات وتحویل آن به حاکم مبلغی را به عنوان سهم مافوق بر می داشت ومبلغی را به عنوان سهم خود وبقیه را تسلیم خزانه می کرد. نصف مبالغی که وارد خزینه می شد به مصرف هزینه های ضروری می رسید هزینه ها عبارت است از پرداخت مقرری به چندوزیر واعضاء دربار ومقداری هم به عنوان نگهداری قشون وسپاه مصرف می شد. خرج دربار مبالغ زیادی بود که باید از همین عایدات تأمین می شد.

سازمان نظامی کشور

در زمان مورد بحث، ایران سپاه دائمی وموظف ندارد. رزمندگان فقط هنگام جنگ وبروز خطر جمع آوری می شوند. جمع آوری وتمرکز جنگجویان با اقدام حکام محلی صورت می گیرد. بودجه واعتبار ثابت ومشخصی برای این امر موجود نیست. هزینهٔ جمع آوری ونگهداری این نیروها از طریق مصادره تأمین می گردید. تعداد سپاهی که به این شکل جمع آوری می شد. در این زمان ازیکصدو بیست هزارنفر تجاوز نمی کرد وجمعی نیز سواران جنگجو وچریکهای تربیت شده بودند که از شهرها وایلات جمع می شدند.

سواران که معمولاً از افراد ایلات کشور بودند واحدهای خاصی را تشکیل می دادند و ازرئیس ایل خود تبعیت می نمودند وهمین افرادسواران بودند که گاردسلطنتی را تشکیل می دادند. دسته جات سوار به واحدهای هزار نفری تقسیم می شدند. درجات نظامی با تعداد نفرات تحت فرماندهی معین می شد. افسرانی که یک دستهٔ سوارهزار نفری را تحت اداره داشتند مین باشی نامیده می شدند واگر فرماندهٔ صدنفر بودند عنوان یوزباشی

پیدا می کردند وفرماندهی که فقط ۱۰ نفر را تحت اداره داشت اون باشی می نامیدند.

اون باشی ممکن بود با ازدیاد افراد تحت فرماندهیش یک دفعه به مقام یوزباشی و حتی مین باشی ارتقاء پیدا کند. هرطایفه وقبیله ای موظف بودند تعدادی معین سوار تدارک ببینند. هررئیس ایل وظیفه داشت سهمیهٔ سوار متناسب با تعداد نفرات ایل را تهیه کند. هرسوار در حین جنگ برای خود و مرکبش آذوقه دریافت می کرد وجیرهٔ مختصری می گرفت. این جیره از مالیات عمومی پرداخت می شد. علاوه برجیره نقدی هرسوار سالیانه مقداری گندم دریافت می داشت، جیرهٔ افسران بیش از نفرات بود. یک دستهٔ از سواران در حدود سه تا چهارهزارنفر گارد مخصوص سلطنتی را تشکیل می دادند وهرکدام از آنها عنوان غلام شاه را داشتند. سواران گارد، اسبان ممتازی داشتند. اسلحهٔ آنها از طرف دولت تأمین می شد وجیرهٔ آنها چندین برابر دیگر نفرات بود ومجاز بودند این جیره را شخصاً وصول کنند ومی توانستند باعنوان غلام شاه یا سوارکار سلطنتی افراد یک یا چند روستا را تحت فشار وشکنجه قراردهند وجیرهٔ خودرا وصول نمایند.

سپاهیان چریک از افراد سالم کشور تشکیل می شدند. چریک در هر ناحیه از افراد طوایف کوه نشین و یا از اهالی شهرها و دهات تشکیل می گردید. نگهداری چریکها به عهدهٔ ایالت یاشهر یادهکده ای بود که به وسیلهٔ این دسته جات دفاع و حمایت و محافظت می شد. بعضی از سیاحان که در این تاریخ در ایران مأموریتی داشته اند تعداد چریکها را تا یکصد وپنجاه هزار نفر قید کرده اند. ووسیلهٔ اصلی فتوحات آغامحمدخان را همین چریکها شناخته اند.

بعد از اینکه مربیان و متخصصین خارجی برای تنظیم ارتش ایران دعوت شدند تشکیلات نظامی را به فرم و شکل اروپا درآوردند.[(۱)]

---

(۱) در سال ۱۲۲۱ قمری (۱۸۰۷م) که ناپلئون امپراطور فرانسه به دنبال عهدنامه فینکنشتاین هیئت نظامی سیاسی گاردان را به ایران اعزام داشت چهارده نفر افسران این هیئت کارهائی را در نظام ایران انجام دادند. دو کارخانه توپ ریزی در تهران واصفهان دائر کردند. لباس یک شکل (اونیفورم) را معمول کردند، نظامیان را به صفوف مختلف سواره نظام، پیاده نظام، توپخانه، مهندسی تقسیم نمودند. به جای زنبور کهایی که پیش از آن در سپاه ایران معمول بود توپخانه صحرائی برقرار ساختند. به کارگرفتن کلمه سرباز هم مربوط به همین دوره است. قبل از آن به تقلید از روسها «سالدات» می گفتند و از میرزا ابوالقاسم فراهانی (که هنوز به مقام صدارت عظمی نرسیده بود) ادیب وشاعر خواستند معادل سالدات را در فارسی

←

با تعلیماتی که متخصصین خارجی دادند پیاده نظام به دو قسمت سرباز وجانباز تقسیم شد. پیاده نظام سرباز مرکب از دوازده هنگ هزار نفری بود که وسیلهٔ عباس میرزا ولیعهد نگهداری می شد. تمام افراد این بخش از اهالی آذربایجان بودند. عباس میرزا علاوه برسربازان پیاده یک هنگ سواره نظام هزارو دویست نفری و یک هنگ توپخانهٔ سوار که دارای بیست ارادهٔ توپ بود تدارک دید. سازمان پیاده نظام وتوپخانه به وسیلهٔ افسران فرانسوی تنظیم شد. اهمیت این قسمت از لشکریان ارتباط آن با عباس میرزا ولیعهد بود واو بود که کوشش داشت لباس وتجهیزات سربازان شبیه به لباس وتجهیزات ارتشیان اروپا باشد. جیرهٔ افسران بر حسب درجه از چهل تاپانصد تومان در سال تأمین می شد و در هنگام وظیفه غذا ولباس هم داشتند.

جانباز دستهٔ دیگری از افراد نظامی را تشکیل می دادند که مستقیماً در خدمت پادشاه بودند. تعداد نفرات جانباز از نه هزار نفر تجاوز نمی کرد. پرداخت حقوق وجیره به جانبازان مرتب نبود.[۱] البته این سربازان دائماً زیر پرچم نبودند گاهی سربازان برای مدت طولانی مرخص می شدند وگاهی اجازه داده می شد سربازان صاحب حرفه در مدت اشتغال برای خدمت حاضر نشوند وگاهی فرماندهان موافقت می کردند تا آخرین سال عمر خدمت کنند. در بین سربازان پیرمردان باسن شصت سال وبچه های با سن پانزده سال دیده می شد. سربازان ایرانی معمولاً جیرهٔ شاهی را دریافت نمی داشتند مگر در

جستجو نماید و او کلمه سرباز را ارائه داد ومطلوب افتاد ومعمول شد.

(۱) گوبینو در این مورد می گوید: زندگی افراد دسته جات سربازان پیاده نظام دشوارترین و پر مشقت ترین زندگی افراد جامعهٔ ایران است. علت اینکه این سربازان زندگی اعیان از سواران را ندارند این است که طرزجمع آوری سربازان وسواران متفاوت است حاکم هرناحیه مجبور است همه ساله عده‌ای سرباز برای ارتش منظم جلب کند و درعمل سربازگیری از هرگونه تبعیض مضایقه نمی شود تنها میل وارادهٔ حاکم خانواده ها را مجبور می کند که یک یا بیشتر افرادخانوادهٔ خود را به نام سرباز تسلیم مأمورین دولت کنند. سهمیه سرباز باید در تمام مناطقی که تحت فرمان حاکم قراردارد تهیه شود ولی رؤسای کشوری به میل خود تجار وکسبه ومنسوبین آنان را از خدمت سربازی معاف می کنند. در بین طبقات ممتاز که از خدمت معاف می شدند اشخاصی بودند که در خدمت متنفذین قرارداشتند وگروهی هم منتظر بودند تا هدایایی به مأمورین عالی رتبه وافراد زیر دست آنها بدهند وقتی افراد این طبقات ممتاز را از جامعه ایران منتزع کنیم بقیه فقیر ترین قسمت اهالی را تشکیل می دهند ودرمیان همین طبقه نیز بیچاره ای که هیچ برای تقدیم وفرار از خدمت ندارد به خدمت سربازی جلب می گردد

موارد غیر مترقبه. جیرهٔ سرباز پس از خروج از خزانه از چند مرحلهٔ فرماندهی مثل سرتیپ، سرهنگ، سلطان، نایب و وکیل می گذشت وآنچه به سرباز می رسید ناچیز بود البته سربازان در زمان صلح کار زیادی نداشتند. در تابستان به علت گرمی هوا عملیات تمرینی نداشتند و در زمستان به دلیل سردی هوا کار نمی کردند. هنگامی که سرباز برای پاسداری تعیین می شد تازمانی که در آن ناحیه پادگان وجودداشت، اقامت آنان تغییر نمی یافت. اگر سرباز صاحب حرفه بود به آن حرفه مشغول می شد و از درآمد آن حرفه هدایایی برای رؤسای مافوق تدارک می دید. با اینکه متخصصینی در مراحل مختلف برای تنظیم وتربیت سپاهیان آمدند اما کار درستی صورت ندادند.

وضع سازمانهای اداری مربوط به ارتش درهم وبرهم بود. ادارهٔ تدارکات و سررشته داری مناسب وجود نداشت. انباری که ذخائر و تسلیحات جنگی را جای گیر باشد نبود. با اینکه اسبها نقش مهمی را در دستهٔ سواران داشتند به جمع آوری علوفه توجه نمی شد. سربازان فقط در فصل علوفه به عملیات می رفتند. جانبازان و سربازان لباس متحدالشکل داشتند. بقیه ارتشیها اعم از سواره یاپیاده به نظر خود لباس می پوشیدند. بیمارستانی خاص برای ارتش نبود. سرباز بیمار یازخمی وسایل معالجه نداشت. جراح نظامیها همان سلمانی معمولی بود. در همین شرایط اعوان وانصار ملازمان درباریان وشاه وبزرگان زیاد بودند. اگر شاه و یا شاهزاده‌ها به همراه حرکت سپاه بودند تجملات درباری وزندگی شهری را باید در اردوگاه فراهم می ساختند. برای وسایل تفریح آنان از هیچ اقدامی فروگذار نمی شد. فرامین ودستورات نظامی باکندی به مورد اجرا گذاشته می شد و این بی نظمی ها علاج ناپذیر می نمود. با اینکه سرباز ایرانی قانع ومطیع و با انضباط وخستگی ناپذیر توصیف شده ولی این صفات نمی توانست وسیلهٔ فتح وپیروزی باشد. فنون نظامی ومهندسی وترتیبات سنگر بندی واستحکام سازی به شکل جدید پیشرفتی پیدا نکرده بود. تاکتیک وفن جنگی حرکاتی بی نقشه در اطراف سربازهای دشمن بود. تغییر مجاری آبها و به غنیمت بردن آذوقه وپرکردن چاهها اقداماتی بود که برای از پا در آوردن دشمن انجام می گرفت. سواره نظام عملیات هماهنگ ویک نواخت نداشت با اینکه در فن سواری مهارت کافی داشتند وبا سرعت زیادی می توانستند تغییر محل بدهند. باواحدهای سواره نظامی که تعلیمات جدید پیداکرده بودند تفاوت داشتند. اردوگاهها همیشه در وضعی بود که احتمال حملهٔ دشمن به آن وجود داشت. نقشه های

نظامی به طور دقیق از قبل تهیه و تنظیم نمی شد. ترتیب تشکیل شورا برای بررسی نقشه عملیات نظامی از موجبات شگفتی بیگانگان شده است.[۱]

توپخانه اهمیتش روشن بود ولی نواقص بسیار داشت. در شیراز، اصفهان، مشهد، توپ ریخته می شد و به پادگانهای مرزی ودیگر شهرها می فرستادند. در تهیهٔ گلوله دقت نمی شد. گلوله ای که با گوگرد وسنگریزه تهیه می گردید در حال خروج از لولهٔ توپ منفجر می گردید. برای کشیدن توپ خانه از گاو استفاده می شد و این امر در قسمتهای کوهستانی مواجه با اشکال زیاد بود. نفرات مربوط به توپخانه از هشت صدو چهل نفر تجاوز نمی کرد وهیچ یک برای این کار تربیت نشده بودند. نوعی توپ کوچک به نام زنبورک معروف شده بود. گلوله آن حدود ۲۰۰ گرم وزن داشت و برد آن به اندازهٔ تفنگ معمولی بود. زنبورک را به روی جهاز شتر می گذاشتند وزنبورکچی شتر را هدایت می کرد. همیشه فتیلهٔ افروخته ای به کمر زنبورکچی بود که برای آتش زدن با روت به کار می رفت. این فتیله در طول کیسه های باروت وگلوله که به بغل شتر بار می شد آویزان بود وحریق وحوادث ناگوار دیگری را ایجاد می کرد. در موقع حرکت گاهی شتر با صدای توپ رم می کرد و خطر ایجاد می نمود. در زمان مورد بحث به نیروی دریایی توجه زیادی نشده بود. چند کشتی کوچک حفاظت کرانه های خلیج فارس را عهده دار بودند واین کشتیها هم غالباً خراب وغیر قابل استفاده بودند.

وضع ارتش ایران در اوایل قرن ۱۳ هجری قمری انعکاسی از وضع اجتماعی آن زمان بود. قرنها تعلیمات نظامی تغییر پیدانکرده بود. کادر تربیت شدهٔ ماهری وجود نداشت. اثر فرمانده زیاد بود معمولاً صدر اعظم فرماندهی کل قوارا عهده دار می شد وگاهی هم

---

(۱) نارسیس پرن در توصیف چنین شوراهایی چنین می نویسد: ممکن است تصورشود موقعی که شاهزاده عباس میرزامی خواهدطرح جنگی راتهیه کند محرمانه به این کار اقدام می کند وتمام مسائلی که در این شورا مطرح می شود کاملاً سری است در صورتی که برعکس شاهزاده عباس میرزا، بزرگان وشاهزادگان ووزیران را برای بحث راجع به موضوع جمع می کند و موضوع مورد بحث هرچند مهم وسری باشد طوری مطرح می گردد که نوکران وپیشخدمتانی که در داخل اتاق ایستاده اند ومنتظر دستور از آن اطلاع پیدا می کنند. درنتیجه هیچ سربازی نیست که از عملیات نظامی که در شورا مطرح شده ومحرمانه بوده بی اطلاع بماند. (تاریخ سیاسی ودیپلماسی ایران دکتر علی اکبر بینا ص۸۵ به نقل از کتاب La Perse پرن).

بهمراه نظامیها به میدان جنگ می رفت.

قدرت پادشاه ودیگر عوامل اصلی در سازمان کشور

غالباً در دوران سلطنت شاه ـ همان طور که از عنوان پیداست ـ فعال مایشاء ودارای قدرت مطلق است. شاه در تمام سرزمین مورد تصرف حاکم است. شاه صاحب اختیار مردم محسوب می شد. تصمیمات شاه قابل نقض نیست. شاه مالکیت را از افراد سلب می کند. شاه به هر عنوانی که بخواهد حیات زندگی رعایا را در معرض خطر وتهدید قرار می دهد. شاه هرگناهکاری را می تواند ببخشد و یا هر بی گناهی را به دلیل واهی به مجازات برساند. شاه شخصی است که توانسته جمعی از افراد را به اطاعت خود درآورد و به عنوان سپاهی به خدمت جنگاوری خود بگیرد. لازمهٔ شاه بودن تسلط داشتن بر مردمی است که در قلمرو او زندگی می کنند. رسیدن به مقام شاهی معمولاً توأم با خونریزی وتجاوز وتعدی است. نمایش قدرت و ایجاد ترس و وحشت از ابزار اولیهٔ این مقام است. شاه بودن با رأفت ومروت مباینت دارد. اختیار شاه در آن حد محدود می شود که قدرتی فوق او وجود پیدا نماید. در آن دوران هیچگونه مجلسی ومجمعی شبیه به مجالس نمایندگان ملت که امروز در اکثر کشورها تشکیل می شود وجود نداشت.

درجهٔ شاهی بستگی به حوزهٔ قدرت او بود. در عمل هر رئیس ایل یا طایفه شاه آن ایل یا طایفه محسوب می شود واین قلمرو کوچک شاهی وقتی گسترش می یافت که قلمرو دیگر حکام وشاهان را در اختیار گیرد. اگر حاکم منطقهٔ کوچکی ویا رئیس طایفهٔ مشخصی می توانست رؤسای چند طایفهٔ دیگر ویا حکام چند منطقهٔ دیگر را مطیع خود سازد، شاه با حوزهٔ قلمرو وسیعتری بود وقدرت بیشتری می داشت وبا این قدرت بیشتر قادر بود با حاکمان سرزمینهای بزرگتری به مقابله وستیز برخیزد وجنگهایی را شروع وبه انجام رساند. نتیجهٔ این جنگها ولشکر کشیها آن بود که سرنوشت این شاهان را در آن دوره مشخص می ساخت. وبرای اینکه در این برخوردها وجنگها موفق شوند نیاز به درآمد داشتند. قسمتی از این درآمد از عایدی املاک شاه وحکام تأمین می شد ومعمولاً در اوایل کار این مورد درآمدی کار ساز شناخته می شد. بعداً اخذ مالیات وگرفتن املاک ودارایی رعایا بنیهٔ مالی او را تقویت می کرد. میزان سپاهی هم تا حد زیادی بستگی به درآمد شاه داشت. گفتیم تاحد زیادی بستگی به درآمد شاه داشت زیرا در بسیاری از

موارد نیز افراد با هزینهٔ خودشان برای خدمت در سپاه به کار گرفته می شدند و در چنین مواردی قدرت تسلط ومیزان وحشت وترسی که از شاه در بین رعایا بود افراد را به خدمت او جلب می نمود.

شاه اگر چندناحیه را در اختیار می گرفت مرکزی را برای استقرار واقعی خود انتخاب می نمود که عنوان پایتخت را داشت زیرا شاه کسی بود که می باید بر تخت نشیند و فرمان فرمایی نماید. هرچند که عملاً اکثر مدت عمرش درکارزار سپری شود. به تناسب وسعت حوزهٔ اقتدار شاه اشخاص دیگری هم صاحب مقام بودند که صدر اعظم، وزیر، حاکم، ووالی از جملهٔ این صاحبان مقام است. معمولاً اگر حاکم ناحیهٔ کوچکی خود را تسلیم قدرت وسیعتر می کرد و طایفه ورعایا وحوزهٔ خودرا در اختیار سلطان می گذاشت. طبعاً مورد عنایت ومرحمت آن شاه قرار می گرفت و به حکومت همان منطقه گماشته می شد. این رویهٔ حاکمان مناطق بوده است که بدون جنگ وخونریزی تسلیم قدرت غالب نزدیک باشند و یا وارد جنگی شوند که برای آنها سرنوشت ساز باشد. ارزیابی قدرت ملاک تصمیم گیری برای حکام بود. سلسله مراتب حاکمان تا مقام شاه برهمین مبنا معلوم می گردید. تمام عزل ونصبها در این سلسله مراتب مستقیماً با شخص شاه بود ومقاماتی مثل داروغه از طرف بیگلربیگی تعیین می شدند. کلانتران وصاحب منصبان ادارات وکدخدایان محله ها از بین اشخاص هرشهری به تناسب نفوذ انتخاب می شد. رؤسای بزرگ ایالات در تشکیلات دولتی صاحب منصب ارشد بودند وگاهی در حوزهٔ فرمانروایی خود مطلق العنانی خاصی داشتند وگاهی اگر حکومت مرکزی رو به ضعف می گذاشت سر به طغیان بر می داشتند وعلم فرمانروایی بر می افراشتند.

نقطه آغاز جنگ با روسیه وشناسائی سوابق

هدف ازاین بحث این است که بدانیم چرا و به چه دلیل در زمان فتحعلی شاه جنگ طولانی با روسیه آغازگردید؟ نقطه شروع آن چه بود؟ دلیل نزدیک آن را باید حوادثی دانست که در اواخر دوره آغامحمدخان با حمله به گرجستان صورت گرفت ولی دلایل اصلی وریشه ای آن را باید در ادوار دورتری جستجو نمود. در اینجا برای رسیدن به اصل جریان جنگ با سرعت نگاهی به سوابق می اندازیم.

قرنها مرز طبیعی شمال غربی ایران کوههای قفقاز بوده است. هنگامی که در ازمنه

قدیم طوایف چادر نشین ترک از ترکستان چین به سواحل شمال دریای خزر آمدند از سمت مشرق رودجیحون واز سمت غرب کوههای قفقاز مانع پیشرفت آنها شدند و در همسایگی ایران ساکن گشتند.[۱] در حالی که اسلاوها در شمال آنها قرارداشتند و هرگاه اسلاوها به این ترکان فشار می آوردند به داخل ایران وارد می شدند وگاهی هم روسها راه ایران را پیش می گرفتند. اولین سابقه تاریخی از ورود روسها به سواحل ایران در دریای خزر مربوط به قرن سوم هجری است.[۲] و در این اواخر نیز در سال ۱۰۷۹ هجری قمری جمعی از روسها به سواحل ایران در قسمت دربند و باکو تاختند و به دستور شاه صفی دوم عقب رانده شدند[۳] و بالاخره در آغاز قرن ۱۲ قمری طوایف ترک حایل را مطیع خود ساختند وخود همسایه ایران گردیدند.

در گرجستان متعلق به ایران سلسله امیرانی حکومت داشتند که به ایران خراج می پرداختند ومطیع ایران بودند. پطر کبیر تزار روسیه تصمیم گرفت متصرفات عثمانی را به دست آورد و برنواحی ایران از جمله گرجستان مسلط گردد و چون خود نتوانست به این اهداف برسد به جانشینانش مورد را وصیت کرد.[۴] اما به مدت ۷۰ سال بعد از او

---

(۱) ایرانیان دوره ساسانی در برابر این همسایگان در دو انتهای شمالی کشور دیوار کشیدند وهمین امر مانع از ورود ترکان برای چندین قرن به خاک ایران شدوسرانجام در مشرق در قرن چهارم و در مغرب در قرن هشتم هجری از موانع طبیعی گذشتند و دست اندازی به ایران را شروع کردند.

(۲) در سال ۲۹۸ هجری (۹۱۱ میلادی) جمعی از روسها با شانزده کشتی دریای خزر را طی کردند و به خاک طبرستان حمله نمودند وتا اواخر قرن یازدهم هجری چندین تاخت وتاز به ایران داشتند اما مستمر نبوده وتأثیری به جای نگذاشته است.

(۳) سلیمان صفوی معروف به شاه صفی دوم در اواخر قرن۱۱ بمدت ۲۸ سال (۱۰۷۷ الی ۱۱۰۵). پادشاهی داشته. وی حاکم گیلان را مأمور ساخت با کمک مردم روسها را عقب زنند. مردم لشکریان روس را که تا دروازه شهر رشت پیش آمده بودند مجبور به بازگشت نمودند.

(٤) پطر کبیر سومین تزار از خانوادهٔ رومانف است، و اولین تزاری است که برای انضمام سرزمینهای مجاور نقشه طرح کرد. وی در روسیه به اصلاحات وسیعی دست زد. تازمان او روسیه کاملاً عقب مانده محسوب می شد. تمدن را تمدن غرب می شناخت. می خواست کشورش صاحب نیروی دریایی عظیم شود. هلند در این قسمت پیشرفته بود. پطر چند سال مانندیک کارگر ساده فن کشتی سازی را آموخت. در مراجعت به روسیه بیش از هزار متخصص وکارشناس در رشته های مختلف به روسیه آورد. در دهنه رود نوا شهر جدید عظیمی به نام پطرزبورگ ساخت. که لنین گراد امروز است. وی می خواست روسیه مرکزروابط

←

روسیه نتوانست تجاوزی جدی به ایران داشته باشد وشرایط در زمان زمامداری کاترین دوم وپل اول فراهم شد و در زمان الکساندر اول در حدی به مورد اجرا در آمد. هراکلیوس حاکم گرجستان به جای تبعیت از ایران به روسها متمایل شد وحمله آغامحمدخان را باعث گردید.(۱) کاترین دوم بعد از اینکه یک دوره جنگ باعثمانی را پشت سرگذاشت وچنان که مایل بود نتوانست آن دولت را از پای درآورد وملل عیسوی بالکان را مطیع خود سازد وارد ماجرای دیگری شد که طراح آن پلاتون زوبف از درباریان متنفذ ومورد علاقه تزارین روس بود.(۲)

آسیا واروپا باشد. پس از آنکه کشورهای بالتیک را دست نشانده کرد متوجه عثمانی وایران شد. در ایران سلطنت باشاه سلطان حسین صفوی بود (مقایسه شاه سلطان حسین وپطر کبیر که در یک زمان در دو کشور مجاور سلطنت داشتند خودکاری است) در ۱۱۲۷ آرتمی والینسکی ازجانب پطر مأمور سفارت ایران شد. به وی تعلیماتی داده شد که تمام جزئیات وضع طبیعی وسیاسی واعتقادی ایران را گزارش نماید. با خلع شاه سلطان حسین در ۱۱۳۵ به بهانه پشتیبانی از سلطنت صفویه بنای تجاوز به ایران را گذاشت. از راه دریا وخشکی به دربند حمله کرد. قوای وی بیش از صدهزار وبا تجهیزات کامل بود. دسته‌ای از لشکریان را مأمور تصرف گیلان کرد. درمحرم ۱۱۳۷ عهد نامه‌ای بین فرستاده ایران ونماینده پطرکبیر امضاء شد که نقاط زیادی را به روسیه واگذار می کرد اما روی کار آمدن نادر مانع اجرای عهد نامه شد. پطر کبیر وصیت نامه‌ای دارد که در آن رسیدن به خلیج فارس را توصیه می کند وسیاست ادوار بعدی روسیه را معین می سازد. سرزمینهایی که برابر جنگهای اول ودوم روسیه از ایران جدا شده تعقیب سیاست تجاوزکارانه پطر بوده است.

(۱) آغامحمدخان در ۱۲۰۹ (آوریل ۱۷۹۵) نامه‌ای به هراکلیوس نوشت وضمن آن خلاف کاربهای گرجیها را در هشتاد سال پیش از آن که درقندهار مرتکب شده وفتنه افغان را باعث گردیده بودند متذکر شد واز او خواست کلیه روابط خود را با روسیه قطع کند ومطیع ایران باشد والا به آن‌منطقه لشکر کشی خواهدکرد. هراکلیوس پاسخ داد فقط کاترین دوم را متبوع خود میشناسد وخود را تابع دولت ایران نمی داند. پس از دریافت این جواب آغامحمدخان سپاهی درحدود شصت هزارنفر در سه ستون روانه تفلیس نمود. توضیح بیشتر مطلب قبلاً آمده است.

(۲) چنانکه قبلاً توضیح داده شد اندکی قبل از تهاجم اول آغامحمدخان به گرجستان وقتل عام مردم تفلیس دولت روسیه با وجود استمداد هراکلیوس حاکم گرجستان کمک مورد انتظار را به او نکرداما در این تاریخ طرح پلاتون زوبف اهداف روسها را درجنوب وغرب روسیه تحقق می بخشید. درمانی هم برای گرجستان تلقی می شد و درعین حال در جهت تلاش وتأمین نظر مرتضی قلی خان برادر کوچکتر آغامحمدخان هم بود که به دربار کاترین پناهنده شده و تصور می کرد بالشکر کشی روسیه به ایران سرانجام وی جای برادرش آغامحمدخان را خواهد گرفت.

خلاصهٔ طرح پلاتون زوبف تصرف بزنت و به دست آن از یکطرف محاصره پایتخت عثمانی واشغال قلمرو آسیائی آن دولت و از طرف دیگر تمرکز نفوذ روسیه درهند بود. این طرح در سالهای ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱قمری (۱۷۹۶-۱۷۹۷م) می بایست به مورد اجرا درآید. اما با مرگ کاترین دوم در جمادی الاول ۱۲۱۱ق (نوامبر ۱۷۹۶) فرزند او، پل اول امپراطور جدید فوراً عملیات را متوقف[۱] ودستور بازگشت لشکریان را به روسیه داد و جنگی بین قوای روس وسپاهی که آغامحمدخان فراهم کرده و به مقابله فرستاده بود در نگرفت وهراکلیوس حاکم مستقل گرجستان در ۱۲۱۳ق (۱۷۹۸م) اندکی پس از قتل آغامحمدخان در گذشت. پسر بزرگتراو گرگین جای او را گرفت و پسرکوچکتر بنام الکساندر به ادعای سلطنت به مخالفت برخاست. گرگین خود را دست نشانده روسیه می دانست[۲] والکساندر ظاهراً مخالف این امر وامیدواربود با حمایت فتحعلی شاه جای برادر را بگیرد ومطیع ایران باشد وبالأخره به دربار فتحعلی شاه آمد. گرگین در ۱۲۱٤ (۱۷۹۹م) قبل ازمرگش قراردادی باپل امپراطور روسیه امضاء کرد وطی آن امپراطورروسیه را پادشاه گرجستان شناخته و بازماندگان خودش می بایست نایب السلطنه گرجستان باشند.

گرگین در ۱۰ شعبان ۱۲۱۵ (۲۸ دسامبر ۱۸۰۰) در تفلیس در گذشت. پل در ۳ رمضان ۱۲۱۵ (۱۸ژانویه ۱۸۰۱) طی فرمانی گرجستان را رسماً جزو امپراطوری روسیه شناخت ودستور تصرف آن را به ارتش خود داد و دوماه بعد کشته شد. جانشین او فرزندش الکساندر اول در ۷ جمادی الاولی ۱۲۱۶ (۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱) طی فرمان دیگری گرجستان را به شکل یکی از ایالات روسیه تبدیل نمود وزبان وقوانین وعادات

---

(۱) طرح پلاتون زوبف تاحدی به مورد اجرا درآمد. در شعبان ۱۲۱۰ (فوریه ۱۷۹۶) والرین زوبف برادر پلاتون از سن پطربورگ حرکت کرد و به همراه نیروی ژنرال گودویچ که قبلاً به دربند اعزام شده بود موفق به تصرف دربند و باکو و طالش گردید و درنتیجه ترکمه سواحل غربی دریای خزر مسلط شدند بعد از آن ازرود ارس گذشت وقرارگاه زمستانی خود را در دشت مغان قرارداد. ستون دیگری از سپاه روس که از حاجی طرخان حرکت کرده بود لنکران را اشغال نمود وانزلی ورشت را مورد تهدید قرار می داد وتصمیم داشتند با سپری شدن زمستان وپس از تصرف آذربایجان وگیلان بسوی تهران واصفهان روانه شوند.

(۲) میرزامحمدصادق مروزی وقایع نگار دربار فتحعلی شاه در کتاب «جهان آرا» مدعی است: گرگین خان درآغاز سلطنت فتحعلی شاه مطیع ایران بود ولی چون فتحعلی شاه خواست که پسربزرگش را به گروگان به تهران بفرستد به روسیه متوجه شد. علاوه براین برای خرجهای گزافی که می کرد از روسیه وام گرفته بود وبه عهده گرفته بود که اگر نتواند وام خودرا بپردازد شهرتفلیس را درعوض واگذار کند.

ورسوم روسی را به مردم آن تحمیل نمود واین تحمیلات وضع مردم را مشکل ساخت به خصوص که مرز دقیق ومشخصی بین گرجستان ونواحی اطراف آن وجود نداشت. (۱) ژنرال تسیتسیانف به فرمانفرمایی گرجستان منصوب شد. بازماندگان گرگین به خصوص برادر او الکساندر که به ایران پناهنده شده بود از آنچه پیش آمده بود ناراضی بودند مردم آن نواحی را به شورش علیه روسیه تحریک کردند درناحیه قراباغ حوادثی روی داد ودامنه آن به گرجستان کشیده شد وقوای روسیه برای سرکوبی شورش اقدام کردند. در این زمان تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه در قفقاز بود ومرکز ستاد خود را در تفلیس برقرار کرده بود معتقد بود نواحی ایکه حکم دروازه گرجستان را دارد باید متصرف شود و به این منظور ابتدا باید ایروان را متصرف گردد و برای تصرف ایروان می بایست گنجه را اشغال کند وتصرف گنجه احتیاج به بهانه داشت.

جوادخان قاجار حاکم گنجه بود و از طرف ایران منصوب شده بود تسیتسیانف برای یافتن بهانه از حاکم گنجه مطالبه مالیات یکساله را کرد. وی جریان را به دربارتهران اطلاع داد. قبل از اینکه سپاهی از تهران روانه شود در رمضان ۱۲۱۸ (دسامبر ۱۸۰۳) گنجه محاصره شد(۲) وبا قتل حاکم آن به اشغال درآمد(۳) حکام ایروان وقره‌باغ با این

---

(۱) در این مورد سعید نفیسی در جلد اول «تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران» چنین توضیح می دهد: از زمانهای بسیار قدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس از مسلمان وارمنی وگرجی بسیار باهم آمیخته وحتی مخلوط شده بودند وحدود بسیار منظم ودقیقی درمیان گرجستان وارمنستان ونواحی مسلمان نشین آن سوی ارس یعنی گنجه وایروان ونخجوان وداغستان وشیروان نبود. وانگهی گاهی پادشاهان گرجستان وگاهی هم پادشاهان ارمنستان وبیشتر پادشاهان مسلمان هرگاه نیروگرفته بودند بر این نواحی تاخته و قسمتی از سرزمین مجاور خود را جزو قلمرو خود کرده بودند بهمین جهت وقتی که در آن زمان گفته می شد گرجستان معلوم نبود که حدود مسلم آن تا کجا است وارمنستان نیز همین حال را داشت. این بود که ناچار دست انداختن تزارهای روسیه به گرجستان دست اندازی بربرخی نواحی مجاوررا هم پیش می آورد.

(۲) نویسنده کتاب «مآثر سلطانیه» می گوید: جوادخان حاکم گنجه چندین بار از شهر بیرون آمد و خودرا به لشکریان روس زدیکاری نتوانست از پیش برد. سرانجام بواسطه مخالفتی که درمیان وی ومصیب بیک شمس الدین لو ازفرماندهان لشکریان ایران رخ داد و درنتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند وتسلیم روسها شدند بامداد غره شوال آن سال روسها برقلعه هجوم آوردند وپس از سه ساعت جنگ جوادخان بایکی ازپسرانش کشته شدند وشهر به تصرف سربازان روسی درآمد.

(۳) روسها به دلیل خشمی که از مردم گنجه داشتند باتصرف آن کشتار بسیار راه انداختند؛ نام دختر

←

وضع مقاومتی نکردند و تسلیم شدند وجنگهای ایران و روس از همین نقطه شروع شد.

بهره برداری انگلیس از اقدام فتحعلی شاه در تصرف هرات وقندهار

در سال ۱۲۱۳قمری (۱۷۹۸م) و پس بعد آن انگلیس توانست از طریق ایران و قوای فتحعلی شاه پیروزی بدست آورد وهندوستان متصرفی اش را که در معرض خطر قرارگرفته بود همچنان حفظ نماید. با این توضیح که تیپو صاحب سلطان میسور علیه سلطه انگلیسیها در هند قیام کرد و بازمان شاه(۱) امیر افغانستان متحد گردید و در همین احوال ناپلئون مستعمرات انگلیس را در آفریقا مورد تهدید قرارداده وموفق شده بود مصر را متصرف گردد وبسوی سوریه پیشروی نماید. تیپو سلطان در چنین شرایطی از فرانسه کمک خواسته بود وناپلئون سپاه کوچکی به یاری او گسیل داشت و زمان شاه را هم به همکاری بیشتر با تیپوصاحب تشویق می کرد. انگلستان از این جریان به هراس آمد. فرماندار کل هندوستان(۲) برای جلوگیری از شرکت احتمالی ایران در این اتحاد ضد انگلیسی دست به کار شد. مهدی علی خان بها در جنگ نماینده شرکت هند شرقی در بوشهر به صورت نماینده‌ای فوق العاده وبا اختیارات تام عازم تهران گردید(۳) وی توانست فتحعلی شاه را

پطرکبیر را برآن گذاشتند و به جای گنجه بیراستوپول عنوان یافت. در آغاز انقلاب روسیه گنجه نام خود را بازیافت اما پس از چندی نام یکی از پیشوایان انقلاب را برآن گذاشتند وکیروف آباد شد.

(۱) وقتی نادرشاه در ۱۱۶۰ (۱۷۴۷م) به قتل رسید یکی از فرماندهان اردویش احمدخان افغانی بود که با گروه افغانی به طرف افغانستان رفت وسلطنت ابدالی یادرانی را در آنجا پایه گذاشت ودر مدت ۱۲سال پنج نوبت به هند حمله کرد وغنائم زیادی به دست آورد. پس از او پسرش تیمورشاه به امارت کابل رسید وپس از تیمورشاه زمان شاه جای او را گرفت و همین زمانشاه است که علیه انگلیسیهاقیام کرد و پس از شکست ازفتحعلی شاه کورشد و برادرش محمدشاه امیر افغانستان گردید وطولی نکشید که برادر دیگر آنها به نام شجاع الملک در ۱۲۱۸ بر محمدشاه غلبه کرد وباعنوان شاه شجاع امارت افغانستان را به دست آورد.

(۲) در این تاریخ فرماندارکل هندوستان مارکی‌ولزلی (Marquis Wellesly) بود که سیاست امپراطوری انگلیس را در منطقه اعمال واجرا می نمود.

(۳) مورخین به صور مختلف آمدن مهدی علیخان واهداف او را نقل کرده‌اند از جمله اعتماد السلطنه در «تاریخ منتظم ناصری» آن را در ردیف وقایع سال ۱۲۱۴ نگاشته که برای تبریک سلطنت خاقان اعزام شده. ناسخ التواریخ هم آن را ضبط کرده. روضة الصفای ناصری با تفصیل بیشتر به آن پرداخته است

←

به طمع تسخیر افغانستان اندازد و او را وادار نماید تا با اتحادی که علیه انگلیس تشکیل شده وارد جنگ گردد.[۱] مهدی علی خان موفق شد فرمانی از شاه ایران بگیرد که به موجب آن مأمورین ایرانی موظف باشند فرانسویها را در خاک ایران بازداشت کنند. زمان شاه، امیرافغانستان با قوای عظیمی از تنگه خیبر گذشته پیشاور ولاهور را تصرف ورهبر سیکها را به اطاعت واداشته بود. وی مهیای حمله به دهلی مرکزهند بود و حکومت انگلیس را درمقابل مشکل بزرگی قرارداده بود.

فتحعلی شاه در این تصوربود که باحمایت انگلیسیها مرزهای ایران را به حدود زمان صفویه برساند وبا سپاه خود عازم خراسان شد. محمودشاه برادر زمان شاه که از جانب انگلیسیها تقویت می شد در این تاریخ در ایران پناهنده بود وقشون ایران را همراهی کرد. فتحعلی شاه توانست هرات وقندهار را به سادگی فتح نماید زیرا زمان شاه تمام قوایش را به هند برده بود ومشغول نبرد باانگلیسیها بود. زمان شاه برای مقابله با فتحعلی شاه جبهۀ جنگ با انگلیس را رها کرد وبه افغانستان بازگشت اما درحوالی قندهار از قوای ایران شکست خورد و دستگیر شد و به دستور برادر پناهنده‌اش کور گردید.[۲]

وچنانچه دقت شود کارمهمی هم به نفع انگلیس درمسافرت خود به انجام رساند. مداخلات سیاسی مؤثر انگلیسیهادر ایران از همین تاریخ شروع می شود و از این به بعد حضور نمایندگان انگلس صورت مداوم و استمرار پیدا می کنند و از همین زمان به صور مختلف این سیاست مخرب عامل تضعیف وانحطاط ایران می گردد و بارزترین نتیجه آن از همین زمان تا انقلاب مشروطیت از دست رفتن ثلث از سرزمین ایران است.

(۱) مهدی قلی خان درمذاکرات با درباریان ایران دقیق بود که وحشت انگلیس را از حمله زمان شاه به هندنشان ندهد. خودش در این مورد می گوید: من درمکاتبات خود مخصوصاً از بردن اسم فرمانفرمای هندوستان خودداری نمودم اما غیر رسمی از فجایع و غارت افغانها در لاهور شرح مفصلی بیان نمودم و مخصوصاً گفتم هزاران سکنه شیعه آن نواحی از ظلم وتعدی افغنها متواری و به هند انگلیس پناهنده شده‌اند وعلاوه نمودم اگر پادشاه ایران قادر است از تجاوزات پادشاه افغان جلوگیری کند به خداوند لایزال وعالم انسانیت هر دو خدمت کرده است (به کتاب تاریخ قاجار نوشته واتسون مراجعه شود).

(۲) واتسون (Watson)نویسنده انگلیسی در کتاب خود به نام «تاریخ قاجاریه» که حوادث دوران فتحعلی شاه ومحمدشاه را نگاشته مأموریت مهدیقلی خان را بسیار موفقیت آمیز می شناسد زیرا توانسته شاه ایران را وادار نماید به افغانستان حمله نماید وخطر را از انگلیس دور سازد ومحمدشاه برادرزمان شاه که به ایران پناهنده شده بود بجای زمان شاه برافغانستان مسلط گردد وکاری به هند نداشته باشد.

تیپوصاحب هم به وسیله قوای انگلیس به قتل رسید و بااین شکل قیامی که علیه انگلیس در هند بر پا شده بود خاموش گردیدوتجربه بسیار ذی‌قیمتی برای سیاست انگلیس به وجود آمد تا در آینده نیز از آن استفاده نماید. فتحعلی شاه در اولین سال سلطنت بی آنکه بفهمد خدمت بزرگی به انگلیس کرد. بنظر میرسد اقدام شاه ایران به نظر دولت فرانسه که جبههٔ زمانشاه را مستقیم یا غیر مستقیم تقویت می کرد بزرگ آمد وایران را به عنوان مرکز پرقدرتی شناختند وفکر کردند اگر قبلاً ایران‌را همراهی کرده بودند نهضت علیه انگلیس در هندوستان با شکست مواجه نمی شد ولذا در صدد نزدیک شدن به ایران برآمدند.

اتحاد ایران وانگلیس درمقابل فرانسه

گفتیم انگلیس با استفاده از لشکرکشی فتحعلی شاه به افغانستان بهره برد واز قیامی که علیه انگلیسیهاصورت می گرفت جلوگیری نمود واکنون برای اینکه خطر جدی ناپلئون راهم برطرف سازد[1] می باید ایران‌رابه‌شکل سدی درمقابل فرانسه دربیاورد

(۱) خطر برای انگلیس بسیار جدی بود. ناپلئون در ۱۲۱۵(۱۸۰۰) قدرت بی سابقه ای داشت در بهار آن سال از کوههای الپ گذشت وارتش امپراطوری اطریش را شکست داد به طوری که ژنرال ملاس(Melas) فرمانده قوای اطریش در وضع تسلیم شرایط پیشنهادی ناپلئون را پذیرفت. پل اول امپراطور روسیه‌که با ارتش عظیمی به فرماندهی سووارو(Suwarrow) در ایتالیا در مقابل قوای ناپلئون می جنگید پس از چهل وپنجهزار نفرتلفات به روسه‌عقب نشینی کرد وقسمت دیگری از قوای او که در اختیار انگلیس بود وبرای تصرف هند تلاش می نمودند یا کشته شدند ویا به اسارت درآمدند. پل که حریف را این چنین نیرومند یافت جذب او شد وراه اتحاد باناپلئون را در پیش گرفت. پل وناپلئون هردو می دانستند که حکمرانان داخلی هندوستان با استقرار سلطه انگلیس برآن سرزمین مخالفند و یک حمایت خارجی می تواند آنها را در قیام علیه انگلیس موفق سازد بنابراین موافقت کردند به هندوستان حمله نمایند. در ژانویه ۱۸۰۰پل اول فرمانی‌صادرکرد و پرنس‌اورلف (PrinceOrlov) فرمانده‌کل قزاقها را مأمور حمله به هند ساخت ونوشت:... من این قوای اعزامی را تحت فرماندهی شما قرارمی دهم واین مأموریت امتیازات زیادی برای تمام شماها فراهم خواهد کرد و برای ما ثروت زیادی تولید خواهد گردید ویک بازار خوبی برای متاع مملکت ما تهیه خواهد شد درضمن ضربت مهلکی به قلب دشمن وارد میسازد ضمناً ما یک وظیفه دیگر خودرا نیز انجام داده‌ایم که آن آزاد نمودن سکنه هندوستان است. ملل هندوستان بعدها مطیع ما خواهند بود چنانکه امروز مطیع انگلیس ها می باشند وباید کلیه تجارت آن مملکت وسیع را برای خود اختصاص بدهیم. ناپلئون تمام دول اروپا را با میل ورضایا با تهدید علیه انگلیس متحد کرده بود و همه بنادر اروپابروی تجارت انگلیس بسته شده بود و میرفت که هندرا هم از دست بدهد. در چنین شرایطی انگلیس به

←

ناپلئون[۱] دراین اوقات اعتباربسیار پیدا کرده‌بودو بایک کودتا به مقام کنسول اول جمهوری فرانسه نائل آمده وهمچنان در صدد بود انگلیس را به زانو در آورد و به مستعمراتش چنگ اندازد. وی اتحاد با روسیه وحمله دو جانبه به هندرا راه مطلوبی یافته بود. پل اول امپراطور روسیه با نقشه ناپلئون موافقت داشت. حمله به هندوستان می بایست از طریق دریای سیاه و بحر آزوف ورودخانه ولگاودون و بحرخزر وایران انجام شود. فرماندار کل هند مارکی ولزلی در اجرای سیاست انگلیس واستفاده از تجربه گذشته اتحاد با ایران را لازم می دانست و براین اساس جان مالکوم[۲] یکی از افسران مستعمراتی انگلیس در هندرا به عنوان سفیر مأمور دربار ایران ساخت تا اولاً سیاست ضد افغانستانی ایران را همچنان گرم نگهدارد و ثانیاً شاه ایران را به انجام اقداماتی علیه فرانسه وادار سازد وثالثاً در صورت لزوم، قراردادهایی نظامی وبازرگانی با ایران منعقد نماید.

مالکوم در پائیز ۱۲۱۵ (دسامبر۱۸۰۰م)به ایران وارد گردید وهدایای گرانبهایی را به فتحعلی شاه ودرباریانش تقدیم نمود وموفق به انعقاد معاهداتی با دولت ایران شد. برطبق معاهدات سیاسی که حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله آن را امضاء نمود[۳] دولت ایران

ایران روی آورد ودربار ناآگاه ایران را بدنبال مقاصد خود کشاند و با مقداری پول وهدایا آنها را سرگرم ساخت وتعهدات عجیب وغریب از زمامداران ایران گرفت ووضع خودرا مستحکم ساخت درنتیجه فرصت یافت خطر اصلی را از خود دفع نماید.

(۱) ناپلئون بناپارت (Napoleon Bonaparte)در ۱۷۶۹ در کرس متولد گردید. در ۱۶ سالگی وارد خدمت ارتش فرانسه شد و این درزمانی است که در ایران آغامحمدخان در جنگ با رقیبان سلطنت است در ۱۷۹۶ در ۲۶ سالگی فرماندهی دسته کوچکی را درجنگ با اطریش داشت. شجاعت واستقامت و درنتیجه پیروزی او در جنگها شهرت یافت و او را به سرداری نامدار درجمهوری فرانسه مدل ساخت و خود او امضاء کننده پیمان صلح شد. در ۱۷۹۹ به فرانسه بازگشت و در ۱۷۹۹ با عنوان کنسول اول قدرت سیاسی نظامی فرانسه را قبضه کرد.

(۲) John Malcolm

(۳) این قرارداد دارای یک مقدمه وپنج ماده است. مقدمه قرارداد باحمد وثنای خداوند و چند آیه از قرآن وبادرود به پیامبر اکرم وائمه اظهار شروع وسپس شرح مبسوطی از اتحاد واتفاق سخن گفته وبه استحکام بین ملل پرداخته وبعد تعریف وتمجیدی از فتحعلی شاه وذکر مقام والقاب حاجی ابراهیم کلانتر صدر اعظم وچند سطری در تعریف وتوصیف کاپیتان جان ملکم وادای احترام به شاه انگلیس ودعا به فرمانفرمای هند ومقدمه با عبارت ذیل خاتمه می یابد:

←

....

«این معاهده که بین دو مملکت منعقد شده است ... محکمی خواهد بود که ... بین ... به
همه مربوط است ... و ... فی مابین ... عمل خواهند نمود»

موادپنجگانه قرارداد به شرح زیر است:

ماده اول- خواهش حضرت ... یک دوستی مستحکم برقرار گشت وعهد را مقرر می گرداند این عهد ویگانگی همه بین دولتین در صفحه روزگار باقی خواهد ماند و ریشه شر و دشمنی ونفاق برای همیشه قطع خواهد گردید وچنان آثار نزدیکی خواهد گرفت که سبب کمک ومساعدت بین دو ملت باشد وعلل کینه وفساد تا ابد محو خواهد گردید.

ماده دوم- هرگاه دسته افغانستان تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله نماید چون سکنه هندوستان رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان می باشند یک قشون کوه پیکر با تمام لوازم ومهمات آن از طرف کارگزاران اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران به افغانستان مأمور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران نماید وتمام جدیت وکوشش را به کار خواهند برد که آن مملکت به کلی مضمحل شده و پریشان گردد.

ماده سوم- اگر دسته افغانستان مایل گردد که در دوستی وصلح وارد شود دولت شاهنشاهی ایران در حین تعیین شرایط صلح این مسئله را مسلم وحتمی خواهد نمود که پادشاه افغانستان وقشون او خیال حمله وهجوم به هندوستان را که جزء قلمرو پادشاه انگلستان می باشد به کلی از سر خود بیرون نمایند و آن را برای همیشه ترک گویند.

ماده چهارم- هرگاه اتفاق افتد که پادشاه افغانستان یا کسی از ملت فرانسه بخواهد با دولت شاهنشاهی ایران داخل جنگ گردد اولیای دولت پادشاهی انگلستان هر میزان توپ ومهمات قشونی که ممکن باشد با تمام اسباب ولوازم آن واشخاص لازم در هر یک از بنادر ایران که معین نمایند تسلیم عمال دولت شاهنشاهی ایران خواهند نمود.

ماده پنجم- اگر اتفاقاً قشونی از طرف ملت فرانسه که محرک آنها انجام مقصود معین یا دسیسه باشد بخواهند در یکی از بنادر ایران برای خود مسکن اختیار کنند در چنین پیش آمدی یک قشون منظم مرکب از سپاهیان دولتین متعاهدین تشکیل شده برای اخراج واضمحلال آنها اقدام خواهند نمود و آنها را معدوم نموده، بنیان دسایس آنها را ریشه کن خواهند نمود مخصوصاً قید می شود هرگاه چنین اتفاقی رخ بدهد وقشون ظفر نمون دولت شاهنشاهی ایران برای انجام این مقصود حرکت نمایند صاحب منصبان دولت پادشاهی انگلستان هراندازه مهمات وآلات وادوات جنگی وآذوقه لازم باشد تهیه نموده حمل کرده تحویل خواهند داد واگر یک وقتی یکی از رجال بزرگ ملت فرانسه اظهار میل یا خواهش نماید اینکه یک محل ایستگاه یا مسکن در یکی از جزایر ویا سواحل طولانی ایران به دست بیاورند که در آن محل بیرق خود شان را برافرازند وآنجا را محل توقف خودشان قرار بدهند البته چنین خواهش وتمنایی از طرف کارگزاران اعلیحضرت شاهنشاهی قبول نخواهد شد. مهرحاجی ابراهیم خان صدراعظم، امضاء کاپیتان جان ملکم

←

دوست و متحد انگلیس شد ومقرر گردید چنانچه افغانستان به هند حمله نماید ایران بالشکرکشی به افغانستان مانع عمل آنها شود و چنانچه افغانها یا فرانسویها به ایران حمله نمایند انگلیس توپ و اسلحه لازم را در اختیار ایران گذارد وچنانچه فرانسه دریکی از بنادر ایران وارد گردد دو دولت مشترکاً اقدام کنند. مالکوم اصرار داشت جزایرقشم وهنگام در اختیار انگلستان قرارگیرد ولی مردم با این تقاضا به مخالفت برخاستند وچنین اجازه‌ای را ندادند.

معاهده دیگری هم بین انگلیس وایران منعقد شد که به موجب آن تجار دو کشور حق آمد ورفت آزادانه به سرزمین یکدیگر را پیداکردند وبازرگانان انگلیسی وهندی اجازه یافتند تا در هر نقطه ایران بدون پرداخت عوارض ومالیات اقامت نمایند و فتحعلی شاه می خواست به نحوی حمایت انگلیس را درمقابل تجاوزات احتمالی روسیه جلب نماید ولی انگلیسیهابا مهارت ازچنین تعهداتی سرباز زدند.

آثارقراردادهای ایران وانگلیس

مالکوم افسر انگلیسی درمأموریت ایران با امضای قراردادهای سیاسی و بازرگانی موفق بود و در بازگشت به لقب «سر» مفتخر گردید.(۱) وانتظار می رفت آثار زیادی براین

شعبان ۱۲۱۵ ژانویه ۱۸۰۱.یک بار دیگر مواد عهدنامه را مرور کنید دقت نمایید که چگونه انگلیس برای حفظ هندوستان سرزمین ایران ودولتمردان را وسیله قرارداده است. بین تعهدات ایران وتعهدات انگلیس مقایسه نمائید. در آن زمان ایران نیاز شدید به کمک درمقابل روسیه داشته و در این معاهده کوچکترین اشاره‌ای به آن نشده‌است.

خلاصه عهدنامه این است که: شاه ایران وعوامل او موظف هستند که از جانب افغانستان توجهی به هند نشود و فرانسه هم به هیچوجه به ایران و از طریق ایران به هندراه پیدا ننماید و در اجرای این مقاصد وفقط این مقاصد انگلیس اگرممکن باشد اسلحه می دهد. همین یک عهدنامه کافی است تا روحیهٔ سیاستمداران انگلیس را معرفی نماید. درمقدمه عهدنامه با آن ترتیب شعائر اسلامی تکریم می شود. درواقع این احترام فریبی است برای متن قرارداد. شما که این سطور را می خوانید اگرنقشی درمعاهدات بابیگانگان دارید دقت نمایید با امضای خود چنین معاهداتی را تجدید نکنید و امانتداری صدیق وآگاه برای ملت باشید.

(۱) همین مالکوم دریاد داشتهای خود در رابطه با این مأموریت می نویسد: «هر اشکالی در تحت تأثیر طلای دولت انگلیس به طور معجزه مانندی ازپیس برداشته می شد». و درجای دیگر به ملت ایران اهانت می کند و می نویسد: «هرگه سروکارمن با مردمان صاحب حسن نیت ومعتدل بود من هرگز باک نداشتم

←

قرارداد مترتب باشد اما قتل ناگهانی پل اول تزار روسیه در مارس ۱۸۰۱ وضع را عوض کرد.[۱] فرانسه دیگر هنگامی برای حمله به هند نداشت وانگلیس هم دیگر علاقه مند به حفظ معاهدات با ایران نبود زیرا غرض از معاهدات منتفی شده بود. و اصرار فتحعلی شاه برای اجرای قراردادی فایده بود[۲] علاوه براین بین انگلیس وفرانسه معاهده صلح امین امضاء شد.[۳] و آن دو کشور را متحد ساخت ومهمتر اینکه روسیه و انگلیس طرح دوستی واتحاد ریخته بودند نه تنها انگلیس نمی توانست وسیاستش اقتضا نداشت که به معاهدات با ایران وفادار بماند بلکه به دلیل رعایت روسیه هم پیمان جدید نقض پیمانهای سابق را لازم می نمود!

الحاق گرجستان ایران به روسیه

قبلاً حمله آغا محمدخان به گرجستان را شرح دادیم ودیدیم قوای روسیه به علت

ولی من نژادی سروکار داشته که بین هر دو صفت را فاقد بود». (مراجعه شود به جلد اول تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی صفحه ۹ و به جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس تألیف محمود محمود ص ۴۵).

(۱) اعتمادالسلطنه در منتظم ناصری در ردیف وقایع سال ۱۲۱۶ واقعه قتل پل را چنین ضبط کرده است: «امپراطور پل ،نهایت دوستی را با ناپلئون دارد به این واسطه ایلچی انگلیس مقیم دربار دولت روس کنت دوپالهن سردار عساکر متوقفه در پطرزبورگ را محرک است و بنابراین تحریک شب ۲۳ مارس ۱۸۰۱ رؤسای قشون امپراطور را هلاک نموده پسر ارشد او الکساندر اول را به جای او جلوس می دهند».

(۲) در ۱۲۱۷ هـ.ق(مه ۱۸۰۲) حاج خلیل خان ملک التجار قزوینی از جانب فتحعلی شاه به هند اعزام شد تا بر تصرف و اجرای معاهدات اصرار ورزد اما در اثر نزاعی که بین همراهان سفیر و سربازان محافظ وی رخ داد حاج خلیل خان سفیر ایران به قتل رسید. حکومت انگلیسی هند برای جلوگیری از تیرگی روابط رسماً معذرت خواست ومبلغ قابل توجهی به عنوان خونبهای سفیر برای فتحعلی شاه فرستاد. برای ملاحظه تفصیل قتل حاجی خلیل و ناراحتی ووحشت انگلیسیها از این قتل وعزاداری که در هند به این مناسبت صورت گرفت به جلد اول کتاب «زندگی ومأموریتهای مالکوم» نوشته ویلیام کی مراجعه گردد.

(۳) در ۲۷ مارس ۱۸۰۲ بین فرانسه وانگلیس متارکه جنگ صورت گرفت وقرارداد را ناپلئون به نام صلح امین نامید. وقتی لاریستون آجودان ناپلئون برای امضای قرارداد به لندن وارد شد مردم از خوشحالی او را روی دست بلند کردند. این متارکه با صلح موقت حدود یکسال دوام داشت ودر مه ۱۸۰۳ مجدداً مخاصمه شروع شد.

مرگ کاترین دوم گرجستان را ترک کردند[۱] ولی همچنان هراکلیوس برآن سرزمین تسلط داشت. در سال ۱۲۱۳هـ (۱۷۹۷م) هراکلیوس (یا: آراکلی خان) در گذشت وفرزند او گرگین خان جای او را گرفت. روابط روسیه وگرجستان دیگر وضع سابق را نداشت. روسیه تسلط خود را براین سرزمین تابه آن حد گسترش داد که گرگین وخانواده‌اش را به سن‌پطرزبورگ تبعید نمود وژنرال سیسیانف[۲] را که گرجی الاصل بود به جای او به فرمانداری گرجستان گماشت. درعین حال گرگین خان در ۱۲۱۴هـ (۱۸۰۰م) سندی را امضاء کرد که طبق آن گرجستان را به روسیه واگذار ساخت و مقاومت برادرگرگین خان هم بلا اثر ماند[۳] دوره سیاست آرام پل اول در مقابل ایران بامرگ او در ۱۸۰۱م پایان گرفت و با زمامداری فرزنداو الکساندر اول به خشونت گرائید. تزار جدید که مدت ۲۳سال (۱۸۰۱ الی ۱۸۲۵م) در رأس روسیه قرارگرفت در دومین سال سلطنت خود گرجستان را بخشی از خاک روسیه اعلام داشت.[٤].

سیاست تجاوزکارانه الکساندراول

سیاست صلح جویانه پل اول بامرگ او به پایان رسید وفرزندان اوالکساندربرخلاف

---

(۱) تاریخ المورخین، ج۲۷، ص۴۳۲.

(۲) Sissinoff

(۳) پرنس الکساندر-برادرگرگین وتنهابازمانده‌سلسله باگراتیون که قرنها بر گرجستان حکومت داشتند- با سپاهی کوچک در کوههای شمالی قفقازموضع گرفت وبا قوای روسیه مبارزه می کرد. وی در (۱۸۰۱ از فتحعلی شاه کمک خواست تامقام خود را در گرجستان که حکومت می دانست کسب نماید شاه قاجار نتوانست کمک موثری به او بنماید وسر انجام قوای او از روسیه شکست خورد و از بین رفت.

(٤) این اقدام درزمانی است که الکساندر اول با انگلیسیها روابط حسنه برقرار می سازد ملاحان انگلیسی که در زمان پل در روسیه حبس بودند همه را آزاد می کند و قرارداد دوستی بین روسیه وانگلس امضاء می شود. الکساندر در اعلامیه الحاق گرجستان می نویسد: «احساسات بشر دوستی او این امر را موجب گردید ووصیت گرگین خان چنین بوده است». در حالی که مطالعه حوادثی که در گرجستان پیش آمدنشان می دهد قشون کشی الکساندر بطرف گرجستان وقفقاز با موافقت ورضایت انگلیس بوده است که در این تاریخ دیگر منافع ومصالح‌اش اقتضا نداشت با دولت ایران نزدیک باشد بعلاوه احتمال آنرا میداد که بین ایران وفرانسه توافقی حاصل گردد وفرانسه بسوی هند روآورد وبنابراین می بایست گرفتاری مهمی برای ایران فراهم شود و بهترین گرفتاری درگیری با روسیه درنواحی شمالی بود.

پدر سیاست توسعه طلبی را در پیش گرفت و دیدیم گرجستان را قسمتی از خاک روسیه اعلام داشت و باشدت هرچه تمامتر سعی نمود هویت ملی گرجستان را از بین برد وحتی تکلم و تدریس به زبان گرجی را ممنوع نمود. الکساندر اول سیاست پطرکبیر وکاترین دوم را در پیش گرفته بود و هدف اصلی این سیاست پیشرفت تجاوزکارانه به سمت جنوب بود و به همین جهت در ۱۲۱۷ (دسامبر ۱۸۰۳م) سیسیانوف را مأمور ساخت تا حمله عمومی به خاک ایران را شروع نماید. قوای روسیه بدون شک گنجه را تصرف کردند ونام آن را به الیزابت پل[۱] تبدیل نمودند و به داخل قفقاز پیشروی کردند. فتحعلی شاه در برابر این تجاوزات، عباس میرزا ولیعهد ۱۸ ساله را به فرماندهی کل قوا منصوب و به جبهه قفقاز اعزام داشت ودر همین احوال در صدد جلب کمک ومساعدت انگلیس وفرانسه برآمد ولذا نامه هایی در این زمینه از طریق سفیر فرانسه در استانبول وسرکنسول انگلیس در بغداد برای دول مزبور فرستاد. دولت فرانسه از پیشنهاد فتحعلی شاه استقبال کرد ولی سرکنسول انگلیس در بغداد سرهارفوردجونز[۲] پس ازمدتی پاسخ داد دولت متبوع خود را از این پیشنهاد مطلع خواهد ساخت ولی بهتر است ایران به فکر اتحاد با فرانسه نباشد زیرا کمک فرانسه به ایران ممکن نیست. فتحعلی شاه ناچار سفیری به نام محمدنبی خان را مستقیماً به هند انگلیس فرستاد.[۳]

سفیر ایران وقتی به بمبئی رسید که معاهده صلح امین بین انگلیس وفرانسه به هم خورده ونقض شده بود وائتلاف جدیدی از دول اروپائی علیه ناپلئون شکل می گرفت که روسها هم درآن شرکت داشتند و انگلیس نمی توانست وارد اقدامی علیه روسها بشود مگر اینکه منافع فوق العاده‌ای بدست آورد. بهمین جهت شرایط سنگینی برای کمک به فتحعلی شاه پشنهاد کردند از جمله واگذاری جزایر قشم وهرمز به انگلیس واجازه ایجاد

---

(۱) Elisabethpol

(۲) Sir Harford Jones

(۳) محمدنبی خان قزوینی برادرزن حاجی خلیل خان سفیر مقتول به این مأموریت اعزام شد تا حمایت انگلیس علیه روسیه را جلب نماید ولی او را مدتی طولانی نگهداشتند بعد از ۷ ماه فرمانفرمای هند او را پذیرفت وسرانجام به او گفتند معاهدهٔ انگلیس و ایران برای جلوگیری از خطر ناپلئون بوده نه از خطر روسیه. ناچار در اول ژانویه ۱۸۰۷ با دست خالی ازهندبازگشت. (به کتاب جنگهای افغانستان نوشته جان ویلیام کی صفحه ۴۲، ۴۶ مرجعه شود).

استحکامات نظامی در بوشهر وهمچنین قراردادن بنادر بحر خزر در اختیار بازرگانان انگلیسی بود، ومعلوم بود چنین شرایطی نمی توانست مورد قبول ایران باشد. سفیر ایران بدون نتیجه از این مأموریت بازگشت ودولت ایران متوجه جلب حمایت فرانسه شد.

توافقهای ایران وفرانسه قبل ازپیمان فین کنشتاین

شهرهای شمالی ایران در حوزه قفقاز مورد تجاوز ارتش روسیه تزاری قرارگرفته بود. الکساندر اول مقدمات اجرای طرح پطر کبیررا فراهم می کرد. دولت انگلیس به تقاضای کمک ایران به علت نزدیکی با روسیه پاسخ مساعد نداد وشرایطی را پیشنهاد کرد که قابل تحمل نبود. دولت ایران ناچار به دشمن مشترک آنها یعنی فرانسه روی آورد[۱] اوایل جنگ ایران و روسیه بود. فتحعلی شاه شخصاً به ایروان رفته بود تا سرکردگان وخوانین ومتنفذین منطقه را به مقاومت درمقابل روسیه تشویق نماید. یکی از خلفای ارامنه به نام داوود که به‌تازگی از ایتالیاوملاقات باپاپ بازگشته بود فتحعلی شاه را در جریان فتوحات ناپلئون وجنگهای او در اروپا قرارداد و اهمیت اتحاد با فرانسه را یادآورشد وفتحعلی شاه را به نوشتن نامه‌ای به ناپلئون تشویق نمود واین نامه ازطریق تجارارمنی وبه وضع محرمانه به فرانسه ارسال شد.

در ۱۲۱۹ (فوریه ۱۸۰٤) پس از حدود دوماه، پاسخ ناپلئون به تهران رسید. نظر ناپلئون این بود که روابط دوستانه بین دو کشور ایران وعثمانی برقرارگردد و از دو طرف روسیه حمله‌کنند وکار این امپراطوری متجاوز را یکسره‌نمایند. دومین نامه فتحعلی شاه به

---

(۱) ناپلئون علاقه‌مند بود به نحوی انگلیس را از پا درآورد اماموقعیت جغرافیایی انگلیس درقاره اروپا این کشور را از تهاجم فرانسه مصون داشته بود. هم ازلحاظ خصوصیت دریا وهم ازجهت ناوگان قوی بریتانیا. راه دیگر ازپا درآوردن انگلیس محروم ساختن این کشور از هندوستان بود وتأمین این هدف از طریق ایران ممکن بود به همین جهت قبل ازمسافرت بناپارت به مصر جمعی ازفرانسویها به اسم نبات شناسی درزمان آغامحمدخان به ایران آمدند و به شاه قاجار پیشنهاد کردند بصره وبغداد را متصرف شود و به تیپوسلطان کمک نمایدکه برضد انگلیسیها قیام کرده و به فرانسویها اجازه دهد دربندرعباس اقامت کنند. و در ۱۷۹۶مسیوالیویه(Olivier) ازجانب فرانسه مأمور ایران شد تا اتحاد ایران وعثمانی را علیه روسیه فراهم نماید (مراجعه شود به جلد اول کتاب تاریخ جنگهای افغانستان نوشته جان ویلیام کی، و به صفحه ٥٦ جلد اول کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس نوشته محمود محمود).

وسیله سفیر فرانسه در عثمانی به نام مارشال برون[1] ارسال شد. فتحعلی شاه در این نامه از پیشنهاد فرانسه استقبال کرده بود و بعلاوه مسئله هندوستان وچگونگی کوتاه کردن دست انگلیس را مطرح نموده بود. درجریان همین مبادله نامه، ناپلئون از کنسولی اول به مقام امپراطوری فرانسه رسید و در اوائل سال ۱۸۰۴م دو هیئت در جهت تحقق اهداف اعلام شده به ایران اعزام نمود. سرپرستی هیئت اول را به آمده ژوبر[2] منشی مخصوص خود واگذار ساخت. وی می بایست مأموریت را کاملاً محرمانه نگهدارد ولی به دلیل مراقبت جاسوسان انگلیسی ژوبر درعثمانی دستگیر گردید وچهارماه در زندان بسر برد و سرانجام در اثر مداخله دولت پاریس واعتراض به عثمانی آزادشد ودر ۵ ژوئن ۱۸۰۶م به تهران رسید ونامه ناپلئون را تسلیم شاه ایران نمود.

دراین نامه امپراطور فرانسه فتحعلی شاه را به جمع آوری سپاه وتکمیل تجهیزات تشویق کرده بود و یادآور شده بود که باید متصرفات آغامحمدخان را حفظ کند و اجازه ندهد کاری را که انگلیس در هند کرده در ایران تکرار نماید و از فتحعلی شاه خواسته بود که احتیاجات خودرا از فرانسه بخواهد. فتحعلی شاه پشنهاداتی تهیه و به وسیله او برای ناپلئون ارسال داشت.

ریاست هیئت دوم را کاپیتان رومیو[3] آجودان مخصوص ناپلئون به عهده داشت. وی در ۱۲۲۰هـ (۲۴سپتامبر ۱۸۰۵م) وارد تهران شد وپیام ناپلئون را به فتحعلی شاه تسلیم کرد وده روز بعد در تهران در گذشت.[4] ناپلئون در این نامه از تجاوزات روسیه

Marchal Brune (۱)

Amede Jaubert (۲)

Romieux (۳)

(٤) رومیو بعد از ژوبر از فرانسه راه افتاد ووقتی به استانبول رسید که ژوبر در آنجا گرفتار بود. وی در صدد حرکت به سوی ایران بود که حوادثی برایش پیش آمد. بالاجبار چهل روز در حلب ماند و در آنجا کنسول انگلیس بر مأموریت اوپی بردوکنسول بغداد را مطلع کرد و او هم سفر رومیو را به لندن گزارش داد ووقتی رومیو وارد تهران شد ونامه اش را تسلیم نمود ظرف چند روز مرد ومرگش غیر طبیعی به نظرمی رسید. در این تاریخ انگلیس سعی داشت ایران به هیچوجه رابطه ای با فرانسه پیدانکند و از طرفی خود دولت انگلیس هم در مقابل تجاوز روسیه حاضر به مساعدت نبود ومرگ ناگهانی رومیوهم بی ارتباط باانگلیسیها نبود. ژوبر که پس از رومیو به تهران رسید با سابقه مرگ رومیو بیشتر از او مراقبت شد و میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم آن روز میرزا شفیع، طبیب حرمسرا را به مراقبت وپرستاری وی گماشت.

وانگلیس وطمع آنها یادکرده وراه مقاومت در مقابل آنها را تقویت قوا دانسته بود. وی تأکید کرده بود که ایران باید با توپخانه جدید واسلحه کافی مجهز گردد و امپراطور فرانسه حاضر به همراهی و مساعدت است.(۱)

اعزام هیئتهای متعدد از جانب ناپلئون درست در حالی که در رأس قدرت فرانسه قرارگرفته نشانه موقعیت با اهمیتی است که ایران در صحنه جهانی در آن موقع می توانست دارا باشد. لابلانش (۲) شخص دیگری بود که از جانب ناپلئون به دربار فتحعلی شاه اعزام شد و فتوحات امپراطور را در مقابل ارتش روس وپروس واطریش

---

(۱) برای اینکه با فکر وسبک کار ناپلئون آشنا شویم ونظرش را نسبت به انگلیس وروسیه و ایران در آن مقطع زمانی بدانیم ترجمه پیامش را به فتحعلی شاه که مربوط به ذیحجه ۱۲۱۹هـ (۳۰ مارس ۱۸۰۵) است، نقل می کنیم: «من باید باورکنم فرشتگانی که حافظ سعادت دولتند خواهان آن هستند که من با مساعیی که شما در تأمین قدرت مملکت خویش بکار می برید کمک کنم زیرا که یک فکر در یک زمان دراذهان ما خطور کرده است... ایران شریف ترین دیار آسیا است، فرانسه نخستین کشور مغرب است... فرمانروایی بر ممالکی که طبیعت زیبایی دارند ومردمی صعتگر وهوشیار ودلبری در آن بسر می برند از هر سرنوشتی بهتر است ولی در روی زمین ممالکی هستند که به طبیعت حق ناشناسی کرده از تولید آنچه برای معاش ملل لازم است دریغ ورزیده. دراین ممالک مردم مضطر وحریص وحسود به وجود می آیند وبلای جان ممالکی می شوند که آسمان با ایشان مساعد است... روسها از کویرهای خود کسل شده اند ونسبت به زیباترین قسمتهای مملکت عثمانی تجاوز می کنند، انگلیسیها به جزیره ای تبعید شده اند که ارزش کوچکترین ایالت دیار شما را هم ندارد ولی ولع نسبت به ثروت ایشان را بر انگیخت ودر هندوستان قدرتی فراهم کردند که هرروزوحشت انگیز تر می شود. این دو دولت را باید مراقب بود و باید ازایشان ترسید نه از آن حیث که مقتدر ترند بلکه از آن حیث که حاجت دارند وشهوت دارند که مقتدر گردند... آجودان ژنرال رومیوکه نزد شما می فرستم مأمور است از آنچه مربوط به مفاخر وقدرت وحوائج ومنافع ومخاطرات شماست تحقیق کند، مردی است که جرأت وفرزانگی دارد. خواهید دید رعایای شما چه کم دارند تا از طریق صنایعی که در مشرق زمین معروف نیست کمک کند... من از اخلاق ایرانیان آگاهم ومی دانم که با شادی وبه سهولت آنچه را که لازم است برای افتخار وامنیت خود فرا می گیرند. امروز ممکن است نیرویی بابیست وپنج هزار نفر ایران را قتل وغارت کنند وشاه را مطیع خود سازند ولی وقتی که رعایای تو ساختن اسلحه بدانند سربازان تو تربیت شوند وقتی از آتش توپخانه در جنگ استفاده کنند، وقتی که سرحدات با قلاع عدیده مأمون باشد وبحر خزر در امواج خود بیرقهای ایران را ببینند تو مملکتی خواهی داشت که کسی حمله به آن نتواندورعایایی خواهی داشت که کسی ایشان را مغلوب نکند... سال اول سلطنت من...

(۲) Lablanche

برای شاه ایران توضیح می‌داد و فتحعلی شاه را به حمله به گرجستان و تصرف خاک روسیه تشویق می‌کرد و آمادگی فرانسه را برای پذیرفتن سفیر ایران و ادامهٔ مذاکره برای کمک نظامی اعلام داشت.

امضای عهدنامه فین کنشتاین

این عهدنامه در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ هـ (۴ مه ۱۸۰۷ م) در فین کنشتاین به امضاء نمایندگان دو دولت ایران و فرانسه رسید.[۱] در تاریخ امضای عهدنامه، ناپلئون در رأس

---

(۱) این عهدنامه در ۱۶ ماده تنظیم شده و چنین می‌گوید: اعلیحضرت امپراطور فرانسویان پادشاه ایتالیا و پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستانه و عقد معاهده اتحاد این اشخاص را مأمور نمودند. اعلیحضرت امپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا، آقای هوگ برنار ماره وزیر مشاور و دارای حمایل لژیون دونور و نشان سنت هوبر اکسور داویر و نشان خدمت گذاری، از کشور پادشاه ایران جناب میرزا محمدرضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی قزوین و نیز شاهزاده محمدعلی میرزا، ایشان پس از ارائه و مبادلهٔ اعتبارنامهٔ خود موافقت کردند:

مادهٔ اول- در میان اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت پادشاه ایران صلح ودوستی واتحاد همیشگی برقرار خواهد بود.

مادهٔ دوم- اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران را حمایت می کند.

مادهٔ سوم- اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً از آن اعلیحضرت پادشاه ایران می داند.

ماده چهارم- اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا به عهده می گیرد همهٔ کوشش خودرا بکار برد تا روسها گرجستان وخاک ایران را ترک کنند و برای رسیدن به این نتیجه درعهد نامهٔ صلح خواهد کوشید. تخلیه این نواحی همیشه جزو سیاست ونظریات او خواهد بود.

مادهٔ پنجم- اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یک سفیر فوق العاده و چند منشی سفارتخانه در دربار ایران خواهد داشت.

مادهٔ ششم- چون اعلیحضرت پادشاه ایران خواستار است پیاده نظام وتوپخانه و استحکامات نظامی خودرا بنابه روش اروپایی اصلاح کند اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد می کند توپهای صحرایی وتفنگها وسرنیزه هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای اوفراهم کندو بهای این اسلحه برابر ارزش آنها در اروپا خواهد بود.

مادهٔ هفتم- اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد می کند به هراندازه افسر توپخانه و

←

....

مهندسی و پیاده نظام که اعلیحضرت پادشاه ایران آنها را برای استحکام دژها و ایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران بنابه روش فنی نظام اروپایی لازم داشته باشد در اختیارش بگذارد.

مادهٔ هشتم- اعلیحضرت پادشاه ایران هم از سوی خود تعهد می کند که همهٔ روابط سیاسی وتجارتی خودرا با انگلستان قطع کند وفوراً به آن دولت اعلان جنگ بدهد و از همان دم با آن خصمانه رفتار کند. بنابراین اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد است وزیرمختاری را که بمبئی فرستاده بخواهد وکنسولها ونمایندگان وکارگزاران دیگر کمپانی انگلیسی را در ایران و بندرهای خلیج فارس فوراً از آنجا بیرون کند وهمهٔ کالاهای انگلیسی را ضبط کند و درقطع هرگونه رابطه با انگلیسیها چه در خشکی وچه دردریا به ولایات خود حکم اکید بدهد و از پذیرفتن هروزیر مختار یا سفیر یا کارگزاری که در ضمن جنگ از آن دولت بیاید خودداری کند.

مادهٔ نهم- در هر جنگی که انگلستان و روسیه درآن دربرابرفرانسه وایران اتحاد کنند فرانسه وایران نیز بهمان گونه در برابر آن دو دولت اتحاد خواهند کرد و همین که یکی از متعاهدین که در تهدید با حمله قرارگرفته باشد رسماً اطلاع دهد متحداً در برابر دشمن مشترک جنگ خواهند کردو از آن پس دربارهٔ هرگونه روابط سیاسی وتجارتی به مدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد.

مادهٔ دهم- اعلیحضرت پادشاه ایران همهٔ نفوذ خودرا به کار خواهد برد تاافغانان ودیگر اهالی قندهار را با ارتش خود در برابر انگلستان متحد کند و پس از آن که بدان نواحی راه یافت لشکری به متصرفات انگلستان در هندوستان بفرستد.

مادهٔ یازدهم- چنانکه از نیروی دریایی فرانسه یک دسته کشتی به خلیج فارس و بندرهای اعلیحضرت پادشاه ایران برسد اعلیحضرت پادشاه ایران همهٔ وسایل وتسهیلاتی را که لازم باشد فراهم خواهد کرد.

مادهٔ دوازدهم- اگر اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا اراده کند که برای حمله به متصرفات انگلستان درهند ارتشی از راه خشکی بفرستد اعلیحضرت پادشاه ایران همان گونه که متحد صمیمی و باوفای اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست به آنها راه خواهد داد که از کشورش بگذرند. اگر این کارها عملی شود دو دولت پیشاپیش قرارمخصوص خواهند گذاشت وراهی را که ارتش باید در پیش بگیرد ولوازم ووسایل نقلیه که لازم است وياوری را که اعلیحضرت پادشاه ایران می تواند در این راه بکند در آن معین خواهند کرد.

مادهٔ سیزدهم- هرچه از لوازم وتدارکات درایران به لشکریان برّی ونیروی دریایی داده شود. بنابرمدلول مواد دیگر این عهدنامه به بهایی که در کشور به مردم کشور داده می شود به حساب خواهد آمد.

ماده چهاردهم- مقررات ماده دوازدهم که دربالاذکر شده تنها شامل حال فرانسه است، بنابراین، این حقوق نباید باعقدعهدنامه های دیگر با انگلستان یا روسیه واگذار شود.

مادهٔ پانزدهم- این عهدنامه تاچهار ماه دیگر از تاریخ امروز درتهران نیز امضاءخواهدشد و به تصویب خواهد رسید.

←

قدرت بود. جریانات بسیاری بدنبال این عهدنامه ظاهر شد. در محافل سیاسی اروپا و مخصوصاً در دربار روسیه وانگلستان اقداماتی علیه آن تعقیب گردید و دولت انگلیس را بیشتر مصمم ساخت تا جلو پیشروی نفوذ فرانسه در ایران را قاطعانه بگیرد. مقدمات امضای این عهدنامه به دنبال فتح ایلو و مبادلهٔ نامه هایی بین ناپلئون وشاه ایران فراهم شد. فرانسه می خواست ایران را در جهت سیاست جهانی خود قرار بدهد واین توجه ناپلئون به خاطر موقعیت حساسی بود که ایران داشت. از یک طرف با تعرض به قفقاز دولت روسیه را از حملات به اروپا باز می داشت و از طرف دیگر فرانسه را در رساندن به هندوستان کمک می کرد و به همین جهت ناپلئون در نامهٔ ۱۷ژانویه ۱۸۰۷ (۸ذی القعده ۱۲۲۱) که به وسیله دولابلانز برای فتحعلی شاه فرستاد،[1] فتوحات خودرا در پروس

درلشگرگاه امپراطوری درفین کنشتین در ٤مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) منعقد شد و به امضاء رسید.

امضای هوگ ب. ماره

امضای سفیر ایران

وزیر روابط خارجی

ش . م . تامران. پرنس دو بتران

مواد این عهدنامه را یکبار دیگر مرورکنید. ملاحظه نمائید برچه اساس ومحوری چنین تعهدات ووظایفی را زمامداران وقت ایران پذیرفته اند. همین قرارداد را باپیمانی که مدتی قبل از آن بین ایران وانگلیس منعقد شده بسنجید.

(۱) متن ترجمهٔ نامهٔ ناپلئون به فتحعلی شاه چنین است: سلام ناپلئون امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا به فتحعلی شاه پادشاه ایرانیان. من مراتب مودت خود را به تو تقدیم داشته و دو تن از خدمتگزاران باوفای خود را پیش تو فرستادم جسد یکی از آنان در حین انجام مأموریت به عنوان وثیقه پیش توماند ودیگری مأموریت خودرا کاملاً به جا آورد ومن از افکارتو نسبت به خودم و از مساعی متهورانه وپیروزیهای تو بر علیه دولت روسیه مطلع گردیدم. از پیشرفتها وتوفیقهای من نیز اطلاع حاصل کن شاید این موفقیتها برای تومنبع الهام اعتماد جدید باشد. من امپراطوری خودرا برای استقبال دشمنان خود ترک کردم لشکریان آنان تار ومارشد و دریک حرکت پانصد فرسخی من تمام نواحی را تحت اطاعت خود درآوردم.

پروس فتح شد وشکستهای خونین روسها مرا به تونزدیک کرد. دشمنان من همه جا مواجه باشکست شدندو درحال فرار به آن طرف نیمن رانده شدند و در سرحدات خود که لشکریان من در تعقیب آنان هستند محصور می باشند ورشو آنجا که من هستم پایتخت یک امپراطوری بزرگ بود که سابقاً روسیه را تحت سلطهٔ خود داشت ولحظه ای تحت الشعاع قرارگرفته بود می تواند اکنون مجدداً شکوه خود را از نو تحصیل کند. لهستان دوباره سلاح به دست گرفت ولشکریان آن فاتح هستند ودولت جدید لهستان تشکیل یافته است. تو از جانب

←

روسیه اعلام نمود وشاه ایران را برای حمله به گرجستان تشویق کرد. شاه ایران با دریافت نامهٔ ناپلئون میرزا محمدرضاخان قزوینی را به عنوان سفیر با هدایای گرانبهایی به دربار ناپلئون اعزام داشت [۱] محمدرضاخان درقرارگاه فین کنشتاین درپروس شرقی به حضور ناپلئون رسید. نتیجهٔ این روابط انعقاد قرارداد معروف فین کنشتاین است که برطبق آن تعهداتی را دولت فرانسه نسبت به ایران به عهده گرفته است. [۲] ناپلئون به نام فرانسه تمامیت ارضی ایران را تضمین کرده وتأیید می نماید که گرجستان جزئی از خاک ایران وحق مسلمانان ایران است وبنابر این فرانسه تعهد می کند تا دولت روسیه را وادار سازد تا گرجستان واراضی اشغالی ایران را تخلیه نماید. همچنین تعهد می کند توپ وتفنگ به دولت ایران تحویل دهد وافراد وافسران لازم برای تقویت ارتش ایران اعزام نماید.

برطبق معاهدهٔ فین کنشتاین دولت ایران هم تعهد می کند که با بریتانیای کبیر قطع رابطه نماید و به آن دولت اعلام جنگ دهد وتمام نفوذ خود را بکار برد تا افغانها وسایر قبایل قندهار را برعلیه دولت انگلستان متحد گرداند ومتعهد می شود که دولت فرانسه را در

خود به دشمنانی که فتوحات من آنان رادر کمال ضعف وناامیدی تسلیم می کند به شدت حمله کن. دوباره گرجستان وتمام ایالاتی را که جزء امپراطوری تو بوده از آنان پس بگیر و دروازه های دریای خزررا که مدتها مدخل این ایالات را حراست ونگهبانی می کرد بروی آنان ببند. اقبال توچشم دشمنانت را نابینا کرد با اینکه آنان در مشرق ومغرب تحت فشار قرارگرفته اند جرأت کرده‌اند جنگ را برضد باب عالی اعلام کنند. شک نیست که یک قوهٔ نامرئی همان نیرویی که باعث فتوحات من گردیده و به افتخار تومراقبت ونظاره می کند می خواهد دشمنان را که کور کورانه برعلیه قوای سه دولت مقتدر مسلح شده‌اند به انهدام بکشاند. هرسه کشور با مشورت هم یک اتحاد دائمی بوجودآوریم. من برای ایجاد این اتحادیه منتظر سفیر شما هستم. در اثنای فتوحات مراتب مودت خودرا نسبت به شما تجدید می کنم. مشمول عنایات یزدانی وسلطنت با افتخار طولانی وسرانجام با سعادتی را برای شما آرزو دارم.

کاخ امپراطوری من در ورشو به تاریخ ژانویه ۱۸۰۷ از سال سوم سلطنت تحریریافت.

(۱) میرزا محمد رضاخان قزوینی حاکم قزوین وزیر شاهزاده محمدعلی میرزا سفیر فوق العاده فتحعلیشاه برای امضاء پیمان فین کنشتاین لقب خانی راوقتی گرفت که به عنوان سفارت بفرانسه اعزام شد. میرزا محمدرضا پس از امضای معاهده با تفاق کاروان وهیأتش بسوی ایران حرکت کردند (۲ رجب ۱۲۲۲) در ۲۵ رمضان ۱۲۲۲ وارد تهران شدند.

(۲) به کتاب سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی شاه تألیف دکتر خانبابا بیانی مراجعه گردد.

بنادر ایران که قوای دریایی دولت فرانسه را در بنادر خود پذیرفته و به تمام لشکریان ناپلئون که از راه خشکی به هندوستان اعزام می شوند تا بر علیه انگلستان وارد عمل شود اجازه عبور دهد.

به موجب عهدنامهٔ فین کنشتاین اتحاد بین ایران و فرانسه در واقع علیه دولتین انگلستان و روسیه پایه گذاری می شود و در هر جنگی که انگلستان و روسیه علیه ایران و فرانسه متحد شوند، ایران و فرانسه نیز متحد خواهند شد وهرگاه یکی از دو دولت امضاء کننده مورد تهدید یا حمله قرارگیرد بلافاصله دو دولت متفقاً برضد دشمن مشترک وارد جنگ می شوند.

عهدنامه فین کنشتاین به عنوان یکی از عهدنامه های مهم و تاریخی شناخته شد زیرا یک طرف عهدنامهٔ ناپلئون امپراطورفرانسه است که کمتر به انعقادعهدنامه وقراردادمبادرت می کرده ومعلوم می شود وضع ایران برای او اهمیت درجه اول داشته است. ثانیاً اعلان جنگی است که علیه انگلیس داده می شود و از ایران با آن سابقه روابط نزدیک با انگلیس شگفت انگیز می نماید که با فرانسه وارد چنان قراردادی گردد و با توجه به نفوذ فرهنگی ایران در هند و افغانستان اتحاد ایران وفرانسه خطر جدی برای انگلیس داشت. شاید از همین زمان باشد که سیاست انگلیس بر این محور قرارگرفت که ایران را همواره ناتوان نگهداردومجال ندهد که با رقیب آن کشور متحد شود به دنبال معاهده فین کنشتاین ژنرال گاردان با دستورات دقیق در رأس هیئت سیاسی نظامی عازم ایران شد.

لشکرکشی به ایروان

بعد از تصرف گنجه که قبلاً به آن اشاره کردیم قوای روس متوجه ایروان شد، ژنرال تسی تسی یانف فرماندهی حمله را داشت. حکمران ایروان به امید اینکه از حمله مصون بماند به قوای دشمن وعده مساعد داد. فتحعلی شاه درذی القعده ۱۲۱۸ تدارک سپاه مفصلی دید و به آذربایجان اعزام داشت و عباس میرزا درصفر ۱۲۱۹ از تبریز به سوی ایروان رهسپار شد و در کنار رودخانه زنگی اردوزد و سنگر بندی کرد. عباس میرزا می ترسید که ترکان عثمانی از موقعیت استفاده کنند و حمله نمایند. مهدی قلی خان قاجاردولو را که از سران سپاه او بود باشش هزار سپاهی به سوی قارص روانه کرد تا مانع حمله احتمالی عثمانیها باشد. تسی تسی یانف هم درمحلی به نام پلنبک نزدیک ایروان

اردوزد و در ۱۹ ربیع الاول ۱۲۱۹ می خواست قلعهٔ اوج کلیسا مقر ارمنیان را تصرف کند. بخشی از لشکریان عباس میرزا به فرماندهی علی قلی خان شاهسون به مقابله رفتند. تسی تسی یانف قوای خودرا به سه دسته تقسیم کرد و درمیان هردسته توپهای خودرا مستقر کرد وچون لشکریان ایران نزدیک شدند شروع به توپ انداختن کردند. پیادگان روس با حمله قوای ایران فرارکردند و این نبرد تا شب ادامه یافت و جمعی از قزاقان روس به دست ایرانیان اسیر شدند. حکمران ایروان محمدخان قاجار که به قوای روس وعده مساعد داده بود وقتی شکست روسها را دید میرزا محمد شفیع وزیر را به قلعه فراخواند و اظهار اطاعت کرد وپسر خودرا به گروگان نزد عباس میرزا فرستاد.

وقتی که تسی تسی یانف از رفتار محمدخان قاجار اطلاع یافت با حیله از راه درکه بر لشکریان ایران تهاجم کرد و جنگ به همراه آتش توپخانه شروع شد. در این میان بعضی از سواران شمس الدین لو وقزاق که در اردوی ایران بودند طغیان کردند و از داخل وضع سپاه بهم ریخت و لشکریان ایران فرارنمودند. تسی تسی یانف با این وضع وارد ایروان شد ومسجد شهر را لشکرگاه خود کرد و از آنجا توپها را متوجه باروی شهر نمود و جنگ میان او و محمدخان قاجار در گرفت. عباس میرزا بعد از فرار لشکریانش به صدرک رفت و از آنجا جریان را به فتحعلی شاه گزارش کرد. فتحعلی شاه در چمن سلطانیه نزدیک زنجان بود. اسماعیل بیک دامغانی را باگروهی از لشکریان خراسان به کمک فرستاد. این قوا در سه فرسنگی ایروان به لشکرگاه عباس میرزا پیوستند وعباس میرزا هم با کمک سپاه فراهم شده به ایروان حمله کرد ومدتی جنگ ادامه داشت. درجنگی که بین پلنبک وایروان درگرفت روسها شکست خوردند. چهارهزار کشته واسیر داشتند وفتحعلی شاه دستورداد از سرهای کشتگان روسی درکنار لشکرگاه منار ساختند. کم کم زمستان فرارسید. آغاز ربیع الثانی ۱۲۱۹ تسی تسی یانف راه انگلیس را درپیش گرفت وجنگ آن سال به این شکل پایان پذیرفت. فتحعلی شاه وعباس میرزاهم برگشتند و در ۱٤ رجب ۱۲۱۹ به تهران رسیدند. حکمرانان ایروان ونخجوان وقراباغ از جانب فتحعلی شاه معین شدند.

وضع جنگ با روسیه درسال ۱۲۲۰

زمستان سال ۱۲۱۹ بنابر اقتضای منطقه، جنگ خاموش بود. قوای روسیه به مراکز

زمستانی بازگشته بودند. قوای ایران هم تحرکی نداشت. فتحعلی شاه در تهران بسر می برد عباس میرزاهم جهت پیش بینی تدارکات، تهران بود ونیاز داشت تا افرادی مجرب و کاردان وی را همراهی نمایند. به همین جهت در بهار ۱۲۲۰ میرزا عیسی قائم مقام فراهانی که قبلاً ریاست لیاقت وتدبیر داده بود به پیشکاری عباس میرزا منصوب شد تا به همراه او به آذربایجان برود و درجریان جنگ وی را یاری نماید. فتحعلی شاه هم اظهار علاقه کرده بود که شخصاً پس از گذشته وضع جنگ را دنبال کند و نزدیک جبهه متمرکز گردد. بنابراین در اوایل سال عباس میرزا وبعد فتحعلی شاه (۱٤ و۲٤ صفر ۱۲۲۰) به سوی آذربایجان عزیمت کردند. اولین اطلاعی که دریافت داشتند تسلیم ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ به روسها بود. ابراهیم خلیل خان بیش از چهل سال حاکم قراباغ بود و در زمان آغامحمدخان هم گفتیم خان قاجار چند مرتبه برای تسلیم کردن او جنگ نمود و اینک عباس میرزا مأموریت یافت جنگ با او را مقدم دارد و قلعه پناه آباد را تصرف کند. ابراهیم خلیل خان حاکم پیرقراباغ از تسی تسی یانف که در گنجه مستقر شده بود کمک خواست و فرمانده روسی هم قوایی به حمایت او اعزام نمود. محل پل خدا آفرین اهمیت سوق الجیشی در جنگ آن روز داشت و ابراهیم خلیل که در این موارد با تجربه بود جمعی از لشکریان را برای محافظت پل به کنار رودارس فرستاد و از جانب ایران هم قوائی به فرماندهی اسماعیل خان دامغانی به همان نزدیک پل روانه گردید. جنگی بین دوارتش نزدیک پل خدا آفرین در گرفت. هنگامی که جنگ می رفت تا با شکست قوای ایران پایان یابد عباس میرزا با سپاهش رسید وقوای روس با تحمل شکست به شوشی گریختند.

در جنگ قوای تازه نفس عباس میرزا غنائمی بدست آورد ودشمن را هم تا آق اغلان دنبال نمود. سپس برای محاصره قلعه پناه آباد برگشت اما اطلاع یافت که یکی از افسران روسی بنام گرگین به منظور حفاظت قلعه پناه آباد از گنجه خارج شده و اکنون به عسکران رسیده اند وعباس میرزا با فرماندهان لشکرش تصمیم گرفتند با آنها جنگ نمایند و در این جنگ با اینکه صادق خان قاجاریکی از فرماندهان لشکر مجروح شد قوای روسیه شکست خوردند و عقب نشینی کردند و در قبرستانی سنگر گرفتند. فتحعلی شاه هم که تا محل جنگ فاصله زیادی نداشت حسین قلی خان قاجار را با جمعی سپاهی برای ادامه جنگ اعزام داشت و روسها را درمحل سنگرهایشان درهم

کوبیدند. بسیاری را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند و فرمانده شان گرگین هم به سختی مجروح و به محاصره قوای ایران درآمد و مهلت سه روزه خواست تا شخصاً نزد عباس میرزا برود اما در زمان مهلت فرار نمود. ژنرال تسی تسی یانف وقتی از جریان شکست گرگین باخبر شد با تمام قوایش از گنجه خارج شد و در کنار رود ترترادوزد. عباس میرزا اسماعیل خان دامغانی را مأمور کرد تا با جمعی بر گشت زنی پردازند اما این گشت زنی منجر به جنگ با قوای روس شد و جمعی از آنها به اسارت ایرانیان درآمدند. در همین زمان معلوم شد که حاکم ایروان که از جانب فتحعلی شاه منصوب شده بود به اطاعت روسها درآمده ولازم بود ایروان را ازچنگ وی خارج سازند و این کار با حیله ای که اسماعیل خان بکار برد منجر به دستگیری محمدخان حکمران ایروان گردید(۱).

ژنرال تسی تسی یانف برای اینکه سپاه ایران را در نقطه دیگری مشغول نماید و از جبهۀ قفقاز بازدارد طرح حمله به گیلان را ریخت و سرهنگ شفت را مأمور اجرای آن ساخت. با این ترتیب قوای تحت فرماندهی سرهنگ شفت از ناوگان روسی مستقر در دریای خرر استفاده کردند. در کناره‌های طالش پیاده شدند وبندر انزلی را مورد تهاجم قراردادند. نهگبانان بندر قادر به دفاع نبودند به رشت گریختند. بندر انزلی به تصرف قوای مهاجم درآمد. حاکم گیلان جمعی از لشکریان را مجهزکرد واز مردم کمک گرفتند و در پیره بازار سنگر بستند و با جنگ با قوای مهاجم روسیه تلفات سنگینی به آنها وارد ساختند و بازمانده آن لشکر برکشتیها سوار شدند و به روسیه بازگشتند و از این طرح واجرای آن چیزی جز شکست عاید روسیه نشد. در سال ۱۲۲۰ باردیگر گنجه به تصرف قوای ایران درآمد به این ترتیب قوای تسی تسی یانف همان طور که گفته شد از شهر خارج و با اسماعیل دامغانی درگیر شدند و اسماعیل دامغانی به دنبال آن دستور یافت که گنجه را اشغال نماید و این کار انجام گرفت.

عباس میرزا پس از بازدید از گنجه از راه فرعی به ایروان رفت و در بین راه مورد سوء

---

(۱) اسماعیل خان بدون اینکه خودرا دشمن محمدخان حاکم معرفی نماید وارد ایروان شد و به عنوان حمام رفتن به قلعه رفت و یکی یکی افسران خودرا به بهانه‌ای فراخواند و وقتی به تعداد کافی رسیدند برقلعه مسلط شدند. فتحعلی شاه اشرف خان دماوندی را با سپاهی برای دستگیری محمدخان فرستاد واین کاربا تسلطی که قبلاً برقلعه ایروان پیدا کرده بودند به سادگی انجام گرفت.

قصد قرارگرفت که مؤثر واقع نشد. در این وقت فصل جنگ تمام شده بود. فتحعلی شاه به تهران و عباس میرزا هم به تبریز بازگشتند. در این هنگام ژنرال تسی تسی یانف درصدد برآمد نواحیی را که در جنگ در این سال از دست داده بود دیگر اشغال کند. وی قوائی در مقابل برای مقاومت نمی دید. به بهانه مهمانی و بازدید از شوشی وارد قلعه شد و آن را تصرف شده تلقی نمود و جمعی از سواران را برای محافظت گذاشت و گنجه را هم به سادگی اشغال نمود. حکمرانان شهرهای مجاور از عباس میرزا برای مقابله کمک خواستند. باقیمانده قوای سرهنگ شفت که از گیلان باز گشتند در باکو دست به تهاجم زدند و خود مردم پاسخ آنها را دادند و سرهنگ شفت کاری از پیش نبرد. ژنرال تسی تسی یانف بعد از تصرف گنجه بسوی شیروان رفت. مصطفی خان حاکم شیروان از یکطرف از عباس میرزا استمداد خواست و از طرف دیگر در مقابل حمله تسی تسی یانف وارد گفتگوی صلح شد و همراه ژنرال به سوی باکو حرکت کرد. وقتی عباس میرزا تهاجمات زمستانی تسی تسی یانف را مرتب شنید به بعضی از فرماندهان وحکمرانان از جمله حسین قلی خان، عسکرخان افشارارومی واحمدخان مقدم مأموریت داد تا به مقابله ژنرال تسی تسی یانف بروند و خودش هم در ۲۲ ذی القعده ۱۲۲۰ راه اردبیل را پیش گرفت.

در همین زمستان واقعه مهمی اتفاق افتاد و آن قتل ژنرال تسی تسی یانف است. وی به باکو نزدیک شده بود تا انتقام شکست سرهنگ شفت را بگیرد. برف شدید آمده بود وعده زیادی از چهار پایان حامل وسایل جنگ از سرما تلف شدند وژنرال دچار سختی شدید بود. فرماندهان مدافع باکو هم که از طرف عباس میرزا اعزام شده بودند وضع بهتری نداشتند. طرفین تدارک لازم در مقابل آن سرمای شدید را نداشتند. حسین قلی خان وتسی تسی یانف قرارگذاشتند در نقطه ای خارج از شهر باکو ملاقات وقراری در متارکه جنگ بگذارند. همراهان هریک می بایست سه نفر باشد. حسین قلی خان عموزاده خود ابراهیم خان را همراه برد ولی در جلسه گفتگو نبود. هنگام گفتگو با اشاره حسین قلی خان ابراهیم خان تیری از پشت به ژنرال زد واورا کشت. همراهان او را هم از پای درآوردند وسپس سر تسی تسی یانف را بریدند و به تهران فرستادند.[1]

---

(۱) در رابطه با قتل تسی تسی یانف در کتاب تاریخ اجتماعی وسیاسی، داستانی از حاج میرزا محمد ←

پیشنهاد صلح در پایان سال ۱۲۲۰

فرماندهی قوای روسیه بعد از قتل تسی تسی یانف با ژنرال گودوویچ [۱] بود. قتل ژنرال تسی تسی یانف باعث تقویت روحی برای سپاه ایران شد، اگرچه عملاً بلانتیجه بود وشخص دیگری جای او را گرفت و به دستور او گلاسنوپ [۲] یکی از فرماندهان با سپاهی مأمور محاصره وتصرف دربند شد ولشکریان ایران که در این جنگ تحت فرماندهی علی خان بودند شکست خوردند. تصرف دربند برای روسیه مهم بود زیرا دروازه دریای خزر محسوب می شد و بر نواحی آذربایجان ومغان هم مشرف بود وممکن بود مرکز عملیات نظامی روسیه علیه ایران قرارگیرد. روسها در این تاریخ بافتوحات ناپلئون در اروپا مواجه بودند و علاقه داشتند به نحوی با ایران صلح کنند وقوای خود را به جبهۀ اروپا گسیل دارند. به همین مناسبت در ۲۵ ذی القعده ۱۲۲۰ (۱۴فوریه ۱۸۰۶) نماینده‌ای از جانب روسیه به نام ایستیفانف برای طرح صلح عازم تهران شد. دربار فتحعلی شاه در پاسخ تعلل داشت روی رابطه با ناپلئون حساب می کرد. انتظار داشت از طریق جنگ و با کمک ناپلئون روسیه را از پا درآورد. ایستیفانف حدود دوماه در تهران ماند اما نتیجه‌ای نگرفت فتحعلی شاه وعده داد چنانچه روسیه مبادرت به حمله ننماید ایران جنگ را شروع نمی نماید. شاید پایان سال ۱۲۲۰ زمان مناسبی برای صلح در جهت نفع ایران بشمار می رفت اما گویا نفعی بالا تر وجود داشت که اجازه صلح را بر ایران نمی داد. ناپلئون می بایست در اروپا با آسودگی بیشتری پیشرفت نماید.

جریان جنگ با روسیه بعد از سال ۱۲۲۰ تامعاهده تیلسیت

تا سال ۱۲۲۱ شهرهایی در آن سوی رودارس در نتیجه جنگ رد و بدل می شد. دیدیم در پایان سال ۱۲۲۰ پیشنهاد صلح به نتیجه نرسید. در سال ۱۲۲۱ قوای روسیه موفق شدند شهرهای باکو و دربند وشیروان وشکی وگنجه را در اختیار گیرند. دولت

سبزواری نقل شده که وی چهل روز قبل از آن مورد را پیش بینی کرده و در زمان حادثه فتحعلی شاه انتظار آن را داشته است. به صفحه ۲۵۰ جلد اول کتاب مزبور مراجعه شود.

(۱) Goudovitch (۲) Glasenop (۳) Istifanof

عثمانی در اثر تلاش سباستیانی [۱] سفیر فرانسه در قسطنطنیه در شول ۱۲۲۱ (دسامبر ۱۸۰۶) در یک زمان علیه دولت روسیه و انگلیس اعلام جنگ داد وکم کم شرایطی پیش می آمد که ایران وعثمانی متحد گردند. به طوری که بعد مشروحاً ملاحظه می نماییم معاهده تیلسیت در جمادی الاول ۱۲۲۲ به یکباره روسیه وفرانسه را از خصومت کامل به اتحاد و دوستی می کشاند و همچنان که جنگ بین روس و ایران ادامه دارد عثمانیها به همکاری و اشتراک مساعی با ایران نیاز پیدا می کنند و دوستی ایران و عثمانی در خصومت با روسیه تزاری به آنجا می رسد که عباس میرزا و یوسف پاشا سر عسکر ارز روم تصمیم می گیرند که سپاه عثمانی از مشرق و سپاه ایران از مغرب در یک زمان وارد گرجستان گردند. گودوویچ از این طرح اطلاع یافت وقبل از اینکه دو نیرو در دشت آرپا جای بهم برسند قوای عثمانی را شکست داد وسپاهیان عباس میرزا به دلیل شکست متفق خود عقب نشینی کردند و عثمانیها مجبور به امضای متارکه اوزون کلیسا در ۲۸ جمادی الثانی ۱۲۲۲ شد اما جنگ روسیه وایران همچنان ادامه یافت

ما به جای توضیح جزئیات صحنه های جنگ به روابط سیاسی که حاکم برقضایای جنگی بوده وارد میشویم وسیاستهای فرانسه متحد ایران را در این رابطه دنبال می کنیم.

در سال ۱۲۲۱ فتحعلی شاه در امور مملکت به یک تقسیم کار دست زد وچهار وزیر با چهار عنوان کار تأسیس نمود. حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی ملقب به نظام الدوله به عنوان مستوفی الممالک یعنی وزیرداراثی [۲]، میرزا رضا قلی نوائی ملقب

---

(۱) سباستیانی(Sebastiani)ژنرال فرانسوی بود که در جنگهای ناپلئون شرکت داشت و بعداً سفیر کبیر فرانسه در عثمانی شد.

(۲) حاجی محمد حسین صدر اصفهانی یکی از صدر اعظمهای فتحعلی شاه است. صدارت عظمای او پس از میرزا شفیع از ۱۲۳٤ تا ۱۲۳۹ می باشد، وی مدت ۲۹ سال درمقام حکومت اصفهان و صدارت ومستوفی گری بوده. اعتماد السلطنه در کتاب اسرار انحطاط ایران این صدر اعظم را از قول خود ش چین معرفی می کند: «حاجی محمدحسین خان گفت من علاف زاده بودم و در اول کار خود نیز همین کار می نمودم. اولیای من به من خط وسوادی نیاموختند وچراغ معرفتی در پیش پایم نیفروختند. لیکن هوش ذاتی و ذکای فطری مرا در کسب و کار و کلیه امور زراعت وفلاحت صاحب بصیرت ومهارت ساخت وطالعم مدد کرد. معروف درگاه آغامحمدشاه وفتحعلی شاه شدم. با آنکه عامی وبیسواد بودم توجه لطف شهریاری مرا به صدارت رساند چون از بی خطی و بی ربطی در آن مقام منیع که یافتم خجالت وخفت داشتم، اول کار من تربیت فرزندانم بود. همه را به ادیبان کامل و آزمودگان عاقل دادم و از تعلیم هریک از

←

بسلطانی وزارت رسائل [۱]، میرزا هدایت الله تفرشی وزیر لشکر و در رأس آنها میرزا محمد شفیع صدر اعظم انتخاب شدند.

اولادان سرموئی فروگذار نکردم. اگرچه آسمان فضل آنها برایشان وبال گشت چه مردم این سرزمین دانا پسند نیستند اما من تکلیف خودرا ادا نمودم وراهی که رهروان را پیمودنی است پیمودم. از این گذشته ملک ومال وافری از ممرحلال نه از راه تطاول وروش جمال تحصیل کردم هرچه دارائی من بیشتر شد خوراندم نهال مروت ومردی فزونتر نشاندم و داد ودهش را دادم وپا بربیخ حلق بحل وامساک فشردم چون در باب احسان ورعایت بندگان خدا حدی موفور داشتم سعی ام در پیشگاه محسن حقیقی متکور شد. برکات در عالم پدید آمد از بذل بسیارکم نگردید وطریقتم خدا پرستی وخدمت شاه بود و طبیعتم از این شریعت تحلف نمی نمود. از آنچه امروز پولتیک می گویند خبری نداشتم و پا در انکار نمی گذاشتم. عمده به آبادکردن املاک و اراضی وتخم کاری وزمینداری می پرداختم وهرطبقه از علما یا عمال دیوان به اتفاق وانعام تجلیل واکرام می نواختم. فقر او غربای بلدان بل کافه درماندگان بوجود من مستظهر بودند و آنچه از من طلب می نمودند تمام به ایشان می رسید. عمری را به شرافت وافتخار گذراندم...

می گویند فتحعلی شاه به فتحعلی خان صبا ملک الشعرای دربار دستورداد قصیده‌ای علیه صدر بسراید به طوری که او نتواند مضامین آنرا درک کند و صبا یک مثنوی زشت وزیبا در هجو صدر سرود که یک بیت آن چنین است:

از کاه کشی به کهکشان شد — بر تخت زتخته دکان شد

صدر صله خوبی به شاعر می دهد. صدرآثار وابنیه متعددی از مسجد ومدرسه وخیابان وکاروانسرا مخصوصاً در اصفهان دارد.

(۱) منظور از وزارت رسائل وزارتخانه‌ای بود، که وظایفش دریافت نامه‌های سلاطین ورؤسای کشورهای دیگر وقرائت آنها در حضور شاه وتهیه پاسخ بر حسب دستور پادشاه ومأمور مراجعات و پاسخ به سؤالات نمایندگان خارجی بود، قبل از قرن سیزدهم هجری (برابر قرن ۱۹) مراوداتِ ایران با دیگر کشورها واعزام و قبول نماینده به آن حد نبود که یک سازمان وتشکیلات جداگانه ای را لازم داشته باشد. همه امور در رابطه با خارج مستقیماً با نظر شاه و به وسیله منشیان او انجام می گرفت. در زمان فتحعلی شاه همچنان که قبلاً توضیح دادیم به دلیل وضع خاص ایران به یکباره ارتباطات نسبتاً زیاد شد و در ۱۲۲۱هـ (۱۸۰۹م) وزارت رسائل در شکل دفتری در وزارت دربار بوجود آمدومیرزا قلیخان منشی الممالک نوائی متصدی آن گردید، وسعت کار ومسائل مهم سیاست خارجی مخصوصاً بعد از کنگره وین ومقرراتی که برای نمایندگان سیاسی در نظر گرفته شد سر انجام در ۱۲۳۷ قمری فتحعلی شاه ناچار به تأسیس وزارت خارجه گردید و عبدالوهاب خان نشاط اصفهانی را به عنوان اولین وزیرخارجه منصوب نمود. تشکیلات وزارت خارجه در آن زمان مرکب از وزیر ونایب وزیر وچند منشی بود. در ۱۲۴۱ (۱۸۲۵م) میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی عنوان وزیر دول خارجه را پیداکرد و به طور متناوب ۱۵ سال این سمت را داشت. میرزا محمودخان

←

ژنرال گاردان در اجرای دستورات ناپلئون

درحالی که جنگ ایران و روس ادامه داشت در سوم شوال ۱۲۲۲ قمری (دسامبر ۱۸۰۷م) هیئت نمایندگی فرانسه مرکب از جمعی متخصص در رشته‌های مختلف به ریاست ژنرال گاردان[۱] پس از ماه‌ها که بین راه بودند، وارد تهران شدند. این تنها قدم مثبتی بود که به دنبال عهدنامه فین کنشتاین از جانب فرانسه برداشته شد. در ترکیب هیئت نهایت دقت به کار رفته وهمه تخصصهای لازم در نظر گرفته شده، دو گروه عضو هیئت هستند: اعضای سیاسی و اعضای نظامی؛ ۱۵نفر عضویت سیاسی و ۱۴ نفر افسران و درجه داران عضویت نظامی را دارند.

درمورد اعزام این هیئت نمایندگی ناپلئون بناپارت می‌نویسد: «فرانسه به مملکت ایران از دور می‌نگرد، از طرف دیگر سرزمین آن را وسیله وراهی برای لشکر کشی به هندوستان می‌شمارد و به همین جهات جمع کثیری صاحب منصب و مهندس توپخانه همراه سرتیپ گاردان می‌فرستد و آنها را به عنوان سفیر مأمور دربار ایران می‌گرداند.

انصاری گرمرودی بعد از مدت یازده سال سومین وزیر خارجه ایران قاجار است، و چهارمین از وزرای خارجه میرزا سعیدخان موتمن الملک است که بیست وسه سال عهده‌دار این سمت بود و تا زمان مشروطیت ۱۳۲۴ مجموعاً یازده نفر وزارت خارجه را تصدی کردند و در همه این مدت وزارت خارجه بخشی از دفتر صدارت عظمی و وزیر آن مطیع اوامر شاه بود. از ۱۲۶۸ سفارت دائمی در پایتخت کشورهای بزرگ روسیه انگلیس، عثمانی تأسیس شد و در ۱۲۷۴ وزارت خارجه وضع مستقلی پیدا کرد و از دستگاه صدارت عظمی منفک گردید. و بالأخره در ۱۲۹۹ وزارت خارجه دارای نظامنامه شد که ناصرالدین شاه آن را تصویب کرد و ادارات مختلف از تشریفات با رمز وثبت وترجمه تأسیس شد وکارگزار جهایی برای رفع اختلافات مردم با اتباع خارجه تشکیل داد.

(۱) ژنرال کلود ماتیو کنت دوگاردان (Claude Mathieu Conte de Gardane) رئیس هیئت نمایندگی متولد ۱۷۶۶م به هنگام مأموریت ۴۱ ساله بود وبه سال پس از بازگشت از ایران در ۱۸۱۸ در ۵۲ سالگی در فرانسه در گذشت. قبل از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه در سواره نظام منصب سروانی داشت و از ۱۷۹۲ به بعد به دلیل شجاعتهایش پیشرفت سریع نمود و در ۱۷۹۹ منصب سرتیپی یافت و در ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ به مأموریت ایران آمد وچون مأموریتش پس از دو سال به اتمام رسید و موفق هم نبود دیگر مورد توجه ناپلئون قرارنگرفت. مع الوصف لقب «کنت» وپاداش نقدی گرفت. در ۱۸۱۱ در مأموریت نظامی پرتغال شکست خورد و در دوره صد روزه ناپلئون جزوافسران زیر دستش بود.

این صاحب منصبان برای این فرستاده می شوند که قوای نظامی ایران را در مقابل روسها ترسناکترسازند و برای اینکه موانع اردوکشی به هند را که باید از طریق حلب یا یکی از بنادر خلیج فارس اختیار شود برطرف نمایند و به جمع آوری اطلاعات وتألیف رساله هایی بپردازند». با این ترتیب ژنرال گاردان مأموریت داشت تاهرچه بیشتر خصومت ایران را برضد روسیه و انگلیس تشدید نماید و اطلاعات وسیعی در بسیاری زمینه ها جمع کند و ایرانیها را در مقابل روسیه مجهزتر نماید. ژنرال گاردان می بایست تجاوز روسها به گرجستان را که بهترین سرزمین ایران بوده مورد توجه هرچه بیشتر ایرانیها قراوبدهد وعدم شناسایی سلسلهٔ قاجار را ازعلائم ادامهٔ تجاوزات روسیه بنمایاند. ژنرال گاردان می بایست برطبق تعالیم ناپلئون شاه ایران را برای اتحاد مثلث ا یران عثمانی و فرانسه در جهت اجرای مقاصدناپلئون مهیاسازد و از جملهٔ مقاصد ناپلئون این بود که دربار عثمانی و ایران عملیات خودرا در حدود دریای سیاه و دریای خزر درمقابل روسیه متمرکزنمایند. و بعلاوه مأموریت نهایی ژنرال گاردان این بود که نقشه اشغال هند را با حدود ۵۰ هزارنفرفرانسوی و به همین میزان سربازایرانی وسیک بررسی نمایددستورات مفصل ومهمی ناپلئون به ژنرال گاردان می دهد که می باید ازابتداتا انتهای مأموریت هادی اوباشد. (۱)

---

(۱) تعلیمات ناپلئون به ژنرال گاردان سند قابل توجهی را تشکیل می دهد. این تعلیمات چند روز بعد از قرارداد فین کنشتاین به امضاء ناپلئون رسیده و نشان سیاست او در مقابل روس و انگلیس نشان دقت وانضباط وتحرک او در مسائل سیاسی و نظامی است. به لحاظ این که شناخت بیشتری از افکار ناپلئون داشته باشید و مدیریت وآگاهی او را بدانید متن ترجمه دستوراتش را می آوریم:

«... آقای ژنرال گاردان هرچه زودتر که بتواند وارد ایران خواهد شد. ۱۵ روز پس از ورود چاپاری خواهد فرستاد و یک ماه بعدیک تن از افسرانی را که همراهش هستند روانه خواهد کرد. درعبور از استانبول همه وسایل را بکار خواهد برد تا مکاتبه او با وزیر روابط خارجی ومکاتبه آن وزیر با او سریع باشد. اگر ممکن شود که این کار را با کارگزاران بابعالی بکند بهتر است، هر هشت روزمکاتبه کند. همه مکاتیب فوری که اهمیت داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی به رمز نوشته خواهد شد. نخستین مکاتیب فوری مخصوصاً باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که درباره آن هیچ اطلاع مسلمی در دست نیست مناسب باشد. جغرافیا ونقشه برداری آن کشور، سواحل، جمعیت، مالیه، وضع نظامی وجزئیات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامه های فوری او را تشکیل دهد. ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خود بداند. گرجستان را از دستشان بدربرده اند. زیباترین ولایاتشان را تهدید می کند هنوز سلسله پادشاهان کنونی را نشناخته اند و از روزی که برسرکارآمده

←

. . . .

همواره با آن در جنگ بوده‌اند. آقای ژنرال گاردان همهٔ دلایل را یادآوری خواهد کرد. تعصب ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت. آنها را به کوششهای دیگر و لشکرکشی‌های بیشتر تحریک خواهد کرد. برای ادامه عملیات نظامیشان از همه راهنماییهایی که آزمودگیش به او تعلیم خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست. با شاهزاده عباس میرزا که فرمانده سپاه و جوانی که می‌نماید مورد اعتماد است رابطه بهم زند. باید ایران در مرزهای روسیه پراکندگی بسیار فراهم کند. و این موقع را که روسها سپاه خود را در قفقاز ضعیف کرده و قسمتی از آن را به اروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارند به ایالاتی که به زور اسلحه یا به دسیسه از دستشان گرفته‌اند برگردند. گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده‌اند کشور خود را به آنها واگذار کند کاملاً تسلیم آنها نشده و مردم آنجا چنین می‌نماید که افسوس صاحبان قدیم خود را می‌خورند وانگهی سلسله کوهی که مدخل ایران را حفظ می‌کند در شمال گرجستان واقع است اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاهها را در دست نداشته باشد.

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقتها را خواهد کرد تا ایران و بابعالی عثمانی تا می‌توانند دربارهٔ عملیات خود در میان دریای سیاه و دریای خزر باهم اتفاق کنند نفع این هردو امپراطوری یکی است. همهٔ کشورهای جنوب روسیه یکسان در خطرند زیرا که زمین حاصلخیزتر وآسمان ملایم تر را به بیابانهای خود و یخهای خودترجیح می دهد. اما ایران نفع دیگری هم دارد که مخصوص به آن است و آن این است که مانع از پیشرفت انگلستان در هندوستان بشود. ایران امروز درمیان روسیه ومستملکات انگلیس درفشار است هرچه بیشتر این مستملکات به سوی مرزهای ایران مسلط شوند باید بیشتر از توسعهٔ آینده آن ترسان باشد، اگر از همین امروز در اندیشه دفع این خطر نباشد و به زبان انگلستان از همهٔ عملیات فرانسه در برابر آن پشتیبانی نکند در معرض این خطر خواهد بود که روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود. فرانسه ایران را از دو نظر جالب می داند: بعنوان دشمن طبیعی روسیه و به عنوان وسیلهٔ عبور به لشکر کشی به هندوستان. به واسطهٔ همین دو منظور است که عده‌ای کثیر صاحب منصبان مهندسی وتوپخانه هیئت ژنرال گاردان هستند باید آنها را واداشت که نیروهای نظامی ایران را نسبت به روسیه وحشت انگیزتر کنند و جستجوها و استخبارهایی بکنند و گزارشهایی ترتیب دهند که معلوم کند موانعی که لشکرکشی درعبور از آنجا بدان بر می خورد کدام است و برای رفتن به هندوستان چه از راه حلب و چه از راه یکی از بندرهای خلیج فارس کدام راه را باید پیش بگیرد. فرض کنیم در شق اول سپاهیان فرانسه با وزارت بابعالی در اسکندران پیاده شوند در شق دوم از دماغهٔ نیک عور کنند و در مدخل خلیج فارس از کشتی پیاده شوند. در شق اول و دوم باید اطلاع داد از محل فرودآمدن تا هندوستان راه کدام است و اشکالات آن چیست. آیا سپاهیان وسایل نقلیه کافی خواهند یافت. آیا راهها اجازه خواهد داد که توپخانه را با خود ببرند و در صورتی که موانعی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذرکنند یا بر آنها غالب شوند و آیا به حد وفور آذوقه ومخصوصاً آب خواهند یافت. در شق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدام است. بندرهایی که کشتیهای دارای سه عرشه وکشتیهای ۸۰ توپ وکشتیهای ۷۴ توپ بتوانند در آن واردشوند کدام

←

....

است. بندرهایی که بتوان در آنها آتشبارهایی جاداد کدام است تا اینکه کشتیها در برابر حملات ناوگان دشمن در پناه باشند کدام است. بندرهایی که ناوگان بتوانند در آنجا پول بدهد وآب وخوراک بدست بیاورد.

اگر آقای ژنرال گاردان تنها بود نمی توانست به هیچ یک از این پرسشها پاسخ بدهد زیرا که مادر اروپای خود وحتی در مرکز آلمان می بینیم اطلاعاتی که مردم کشور می دهند همیشه نادرست وئا مفهوم است اما ژنرال گاردان مهندسین نظامی ودریاداری و افسران توپخانه در زیرفرمان دارد که راه‌ها را بپیماید، محل را معاینه کنند از بندرهای امپراطوری ایران نه تنها در خلیج فارس بلکه در دریای خزر دیدن نماید. نقشه هایی بکشند و برای او وسیله فراهم کنند که پس از چهارماه توقف در ایران گزارشهای مفصل و شایان اعتماد درباره موضوعهای مختلف این استخبارها بفرستند، همیشه مراقب خواهد بود که هرچه می فرستد دونسخه باشد تا اینکه اطلاعات به این مهمی اگر اتفاقی برای چار پا بیفتد گم نشود. این افسران نیز این فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی درباره فن نظام اروپا به ایرانیان خواهند داد و به آنها یاری خواهند کرد استحکامات تازه‌ای برای دفاع قلاع خود بسازند. دو منظور عمده‌ای که در پیش است بدین گونه تأمین خواهد شد زیرا که ایران برای روسها وحشت انگیزتر خواهد گشت و وسایل عبور و هرچه مربوط به این کشور است کاملاً معروف ما خواهدشد. این است قسمت سیاسی.

اما قسمت نظامی؛ ژنرال گاردان مجاز است قراردادهایی ببندد تا از فرانسه تفنگ با سر نیزه وتوپ ویک عده افسر وافسر جزء کافی برای تشکیل کادر یکعده ۱۲۰۰۰ نفری که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود. بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی ارزش آن در اروپا معین خواهند کرد. پرداخت آن در قرارداد قید خواهد شد. مقصود اعلیحضرت از دریافت بهای این اسلحه این نیست که از پانصد یاششصدهزار فرانک خرج خود داری کند بلکه برای اطمینان از این نکته است که دولت ایران چون پول آنها را داده باشد بیشتر به آن اعتنا خواهد کرد تا اینکه به او داده باشند. و انگهی مطمئن خواهد شد که چون آنها را میخرد در حقیقت اراده دارد آنها را بکار ببرد. این اسلحه وافسران و افسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهد کرد. در قرارداد محل پیاده کردن و طریقه پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهند کرد و ممکن است قسمت عمده آن آذوقه مانند نان خشک و برنج وگاو وغیره برای ناوگان باشد که پس از پیاده کردن آنچه آورده اند در این دریاها بهم خواهند پیوست. مقدار اسلحه ای که تهیه آن را به عهده خواهند گرفت می تواند بالغ برده هزار تفنگ وتاسی توپ صحرائی باشد. سرنوشت افسران و افسران جزء هم چه آنهایی که همراه ژنرال گاردان هستند و چه آنهایی که فرستاده خواهند شد باید در این قرارداد معین باشد.

اعلیحضرت حقوقی را که در فرانسه دریافت می کنند برای آنها باقی خواهد گذاشت اما مناسب است از ایران حقوق و فوق العاده‌ای که همیشه برای اروپائیانی که از وطن دور می شوند لازمست، بگیرند. اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد و ایران میل داشته باشد وژنرال گاردان هم پس از آنکه کشور را خوب بشناسد فرستادن ٤ یا ٥ گردان و دو یا سه آتشبار توپخانه را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران لازم بداند ژنرال

←

قبلاً گفتیم هیئت نظامی فرانسوی در سوم شوال ۱۲۲۲ (۲٤ دسامبر ۱۸۰۷) وارد تهران شد. در ۲۲ ذی قعده همان سال بین ایران و فرانسه قراردادی دایر به تسلیم ۲۰ هزار

گاردان می تواند این قرار را بگذارد و امپراطور آن را تصویب خواهد کرد. من و وزیر مختار انگلیسی با عده‌ای از اوضاع کارها باخبر است که به بندرهای ... جنگی کم و اطلاعات درست درباره محل پیاده کردن نیرو می توان ... به دریای ایران فرستاد در صورتی که یک عده بیست هزار نفری فرانسوی به هندوستان فرستاده شود لازم است بدانند چه عده کمک ... سپاه خواهد افزود و مخصوصاً چنان که پیش از این گفته شد نتیجه درباب محل پیاده کردن و راههایی که در پیش است و آذوقه و آب لازم برای لشکرکشی را باید دانست نیز باید دانست کدام فصل برای عبور لشکرکشی مناسب است. مأموریت ژنرال گاردان به همین منتهی نمی شود باید با ماهاراجه‌ها مربوط شود و هرچه قطعی تر از پشتیبانی که ممکن است سپاهیان در هندوستان بیابند مطمئن گردد. ... از ده سال پیش چنان تغییر کرده است که نتیجه درباره آن است ... معروفست هیچ خبر و اطلاعاتی که ممکن است کسب کند و رونقی که ممکن است برقرار سازد مفیدتر نیست. بالاخره ژنرال گاردان باید بداند که منظور عمده ما استقراراتحادسه گانه درمیان فرانسه و بابعالی وایران است ونیزاین است که راهی به هندوستان باز کنیم و معاونینی در برابر روسها به دست آوریم اگر اجرای این منظور آخر را بتوان از راه تاتارستان (ترکستان) توسعه داد خالی دقت خواهد بود چون روسیه نگران مرزهای خودشان دیر یا زود نتیجه وسایلی را که ما برای خود تهیه کرده‌ایم که مزاحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید.

آقای ژنرال گاردان رسیدگی خواهد کرد چه بازاری ایران می تواند با تجارت ما بکند وکدام یک از مواد کارخانه های ما در آنجا خالی خواهد بود و در عوض چه می توانیم از آنجا بگیریم سپس او مجاز است درباره یک عهدنامه تجارتی بر اساس عهدنامه های ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ گفتگو کند با جزیره فرانسه (منظور جزیره موریس) مربوط خواهد شد و بیشتر با این توجه به تجارت آنجا مساعدت خواهد کرد که جزیرهٔ فرانسه باید نخستین بارانداز تجارت کشورما با خلیج فارس باشد. (امضاء ناپلئون).

یکبار دیگر دستورات مفصل ناپلئون به ژنرال گاردان را مرور کنید و ببینید تمام مسائلی که امکان داشت گاردان وهیئتش با آن برخورد نماید پیش بینی شده و بطور بسیار دقیق حدود صلاحیت واختیارات نماینده اعزامی مشخص گردیده. هیچ کلمه و عبارتی بدون معنی ومفهوم نیست، هدفها کاملاً روشن ومشخص است. وظایف یکی یکی مورد دقت قرارگرفته است. شما می توانید روش کارناپلئون را از همین نامه دریابید و آگاهی واطلاع او را در مسائل جهانی آن روز در نظر بگیرید و مقایسه کنید بازمامدارانی که حاکم بر ایران بودند و کارهایی که بدون برنامه وطرح ومحاسبه انجام می دادند. مراجعه کنید به مبانی فرهنگ اسلامی ما وتعالیمی که در اداره امور ونظم وپیش بینی کارها ورفتار بادیگران وحفظ استقلال وعزت وکرامت انسانی داریم می بینیم صرفنظر از نقطه اصلی اعتقادی وتحقق ایمان در مسائل دنیائی و امور اجتماعی وبکار بردن استعداد وهوش خدادادی نهایت تدبیر بکار رفته و به دستورات شارع ما نزدیک اند.

قبضه تفنگ به ایـران در ٦ ماده امضاء گردید و ۵ روز بعد قرارداد تجارتی دیگری در ۲۳ ماده به امضای ژنرال گاردان ومیرزا شفیع، صدر اعظم ایران رسید[۱].

هیئت نظامی فرانسه به ریاسـت ژنرال گاردان تمام کوشش خودرا به کار می برد، تا وظایف خودرا آنطور کـه تعلیم یـافته بود به انـجام رساند و ناپلئون بناپـارت را ازمأموریت راضی سازد، این هیـئت تعلیـم وتجهیز ارتش ایـران را شروع نمود.[۲] آغاز اقدامات ژنرال گاردان در ایران مقارن ایامی بود که فرانسه با کمال شدت جنگ علیه روسها را در اروپا ادامـه می داد و این جنگ افتـخـارات بسیاری را برای فرانسه ایـجـاد کرده بود و در همین زمان شکسـت الکسـاندراول در جنـگـی بـه نام «ایلـو» [۳] وتـقـاضای صلح تـزار روسـیه وملاقات دو امپراطور روسیه وفرانسه و انعقاد معاهده تیلسیت [٤] منجر به آن شد که روابط ایران و فرانسه حـالـت دیگری به خود بـگیرد و به اعتقادبعضی از مورخیـن مسیر تاریخ دنـیا عوض شود [۵]

(۱) به موجب این معاهده روابط حقوقی، تجاری، اقتصادی، مذهبی اتباع دولت فرانسه در ایران مشخص می شود وروابط میان ایرانیها و فرانسویها تـعیین می گردد. و به موجـب قسمت دیگری از ایـن معاهده میزان عـوارض و حـقوق گمرکی مشخص می شود و بر طبق مواد دیـگری از هـمین معاهـده وضـع محمولات دریایی وکشتیهای تجارتی وکشتیهای جنـگی مشخص می شود. برطبق مادهٔ ۱۷ این معاهده جزیرهٔ خارک در اختیار دولت فرانسه قرار می گیـرد مشروط بر اینکه دولت فـرانسه ایران را کـمک کند تا ایالت گرجستان وشهرهای قفقاز که از طرف روسیه اشغال شده بود به دولت ایران بازگردد. هدف ایران بازپس گرفتن ایالات اشغالی است و درتأمین این هدف هرنوع شرایط را درقرارداد با فرانسه می پذیرد.

(۲) گاردان به تجدید سازمان ارتش ایران کوشش داشت. یک کارخانهٔ توپ ریزی در اصفهان ایجاد نمود. فابو یر(Fabvier) به تأسیس یک توپخانه صحرایی اقدام نمود و در تهران زرادخانه ای تأسیس کرد و بیست اراده توپ مجهز ساخت. وردیه (Verdiier) عضودیگر هیئت ژنرال گاردان که درتبریز اشتغال پیدا کرد با نظر عباس میرزا ٤ هزار سرباز به طرز اروپایی تربیت کرد. برای اطلاع کامل ازمأموریت گاردان به کتاب «مأموریت ژنرال گاردان در ایران» و به یادداشتهای «تره زل» فرستاده ناپلئون به هند که در ۱۳۱۰ درایران چاپ شده مراجعه شود.

(۳) Eylou (٤) Tilsit

(۵) جریـان قابل تـوجه و درعـین حال آموزنده است. دو امپراطور روسیه و فرانسه به شدت در جریان جنگ بودند روسیه در جنـگ «ایلو» که از جنگـهای معروف ناپلئون است شکست خورد. دو امپراطور برای اولین بار در وسط رودخانه نیمن (Niemen) با هـم ملاقات کردند و ایـن بر خورد آنچنـان صمیمانه بود که به یکباره همه دشمنیها به دوستی مبدل شد و حتی ناپلئون اسرای روسی را مسلح کرد وتحویل تزار روس

←

درست در زمانی که روابط دوستانهٔ ایران و فرانسه و هدف خاص ناپلئون، ژنرال گاردان وهیئت نظامی او را به فعالیت در ایران وادارکرده بود ناپلئون بناپارت تحت تأثیر وعده‌های الکساندر اول تزار روسیه قرارگرفت و فریب خورد. اولین ملاقات سران دو کشور در رودخانهٔ معروف نیمن انجام گرفت و منجر به معاهده‌ای به نام «تیلسیت» شده که در جنگ ایران و روسیه هم به طور غیر مستقیم تأثیر بسیار گذاشت. به دنبال تیلسیت بناپارت کوشش کرد که بین روسیه وعثمانی روابط صلح آمیز برقرار گردد و روسیه هم کوشش کرد که بین فرانسه وانگلستان روابط دوستانه برقرار باشد و آتش جنگی در اروپا شعله ورنگردد. ناپلئون بناپارت گرچه صریحاً نسبت به روابط با ایران نظری اعلام نداشته بود ولی بر اساس روابط جدید با روسیه پذیرفته بود که ایران در دایرهٔ نفوذ و تسلط روسیه باشد. به عبارت دیگر در این تاریخ فرانسه چنین می‌پنداشت که، نفع فرانسه در این است که به جای انگلیس روسیه در ایران صاحب قدرت باشد زیرا انگلیس را دشمن سازش ناپذیر خود می‌شناخت. با این تغییر سیاست ناپلئون فعالیت هیئت نظامی ژنرال گاردان سست و سپس متوقف گردید و از هرگونه اقدام مفیدی بازماند و نتوانست کمکی را که ازطریق تعلیم افراد نظامی وایجاد تسلیحات به عهده داشت به انجام رساند،این هیئت نزدیک یکسال بلاتکلیف در ایران بسر برد.

ناپلئون باقرارداد تیلسیت تعهدی را که برای تخلیه ایران از ارتش روس داشت نادیده گرفت، و دست روسها را در ایران بازگذاشت. وزیرخارجه فرانسه به گاردان دستورداد که به جای همراهی با ایران در استقرار صلح بین روسیه و ایران کوشش کند. ژنرال گاردان هم با این توصیه، دیگر در عملیات نظامی وتعلیم افراد نظامی ایران شرکت نکرد و در سوم فوریه ۱۸۰۹ ایران را ترک گفت.

معاهدهٔ تیلسیت

در ژوئیهٔ ۱۸۰۷ مطابق با جمادی الاول ۱۲۲۲ همانطور که گفته شد بین دولت روسیه وفرانسه پیمان صلحی منعقد شد که در وضع جنگ ایران وروسیه هم تأثیرداشت.

داد. امپراطور روس واسطه صلح فرانسه وانگلیس گردید وناپلئون هم واسطه صلح روس وعثمانی شد، ناپلئون درمقابل ایران هم تعهدات ونامه‌ها ومکاتبات را فراموش کرد وعسکرخان افشار ارومی هم که به عنوان سفیر فتحعلی شاه در دربار ناپلئون بود با تغییر سیاست فرانسه از اعتبار قبلی افتاد و مراجعت نمود.

ناپلئون که به موجب عهد نامهٔ فین کنشتاین تعهداتی را به دوش گرفته بود به یکباره آنها را نادیده گرفت. در لحظهٔ حساسی که ایران به کمک فرانسه نیاز داشت و بر این اساس محاسباتی را انجام داده بود. فرانسه نسبت به وضع ایران و نقطهٔ حساس جنگ بی اعتنایی کامل کردو به هیچ وجه گرفتاری فتحعلی شاه را در نظر نگرفت. عمل ناپلئون را فتحعلی شاه خیانت شمرد زیرا لشکریان تزار با این معاهده صلح از جبههٔ جنگ لهستان آزاد شدند وجبههٔ جنگ با ایران را شدت بخشیدند. اقدام ناپلئون در انعقاد معاهدهٔ صلح تیلسیت دولت عثمانی را نیز در وضع نامساعدی قرارداد. زیرا دولت عثمانی باتشویق فرانسه و وعده‌های سباستیانی[(۱)] سفیر فرانسه در قسطنطنیه در شوال ۱۲۲۱ (دسامبر ۱۸۰۶) علیه روسیه وانگلستان اعلان جنگ داده بود. و بر طبق محاسبات انتظار کمک از جانب فرانسه را داشت که مواجه بانقض عهد از جانب فرانسه گردید. دولت ایران وعثمانی در چنین وضعی تصمیم گرفتند مشترکاً حملات روسیه را در جبههٔ شرق پاسخ گویند. بنابراین عباس میرزا از ایران و یوسف پاشا ازعثمانی هرکدام باسپاهیانی در حدود ۲۰ هزار نفر به دشت آر پاچای نزدیک شدند ومی بایست سپاه عثمانی از شرق وسپاه ایران ازمغرب وارد گرجستان شوند. گودو ویچ[(۲)] فرماندهٔ ارتش روسیه که از تصمیم فرماندهان ایران وعثمانی اطلاع پیداکرده بود به دشت آر پاچای نزدیک شد و به سپاهیان عثمانی که هنوز به سپاه عباس میرزا ملحق نشده بودند شکست سختی وارد ساخت که درنتیجه توپخانهٔ عثمانی ها ازبین رفت ولشکریان آن هم متفرق شدند. سپاه عباس میرزا به هنگامی که ازشکست عثمانی اطلاع یافت ناچار به عقب نشینی شد. ارتش روسیه شهر «آناپارا» را که درسواحل شمالی دریای سیاه بود به تصرف آوردند و ۲۸ جمادی الثانی ۱۲۲۲ (دوم سپتامبر ۱۸۰۷) عثمانی ها را وادار ساختند که قرارداد متارکه جنگ را در اوزون کلیسا امضاء نماید. اما جنگ روسیه با ایران تا۱۲۲۳هـ (۱۸۰۸م) بدون وقفه ادامه یافت.

بدون تردید امضای عهدنامه تیلسیت برای ایران شوم بود. روسها که سالها از ناپلئون هراسناک بودند وبه این جهت نیروی خود را درمرزهای اروپا گذاشته بودند با این قرارداد از اروپا راحت شدند و جبهه قفقاز را تقویت نمودند و حملات خودرا تشدید

---

(۱) Sebastiani

(۲) Joudowiteh

کردند. بعلاوه ناپلئون به تزار روسیه قول مساعدت در رابطه با ایران داد و به گاردان تأکید کرد به وسیله مذاکرات با طرفین به جنگ خاتمه داده شود و به همین جهت ملاحظه می شود بعد از پیمان تثبیت هیئت گاردان فعالیتی به نفع ایران ندارد. نامه هایی هم که بین گاردان و وزیرخارجه فرانسه مبادله شده بر این امر به خوبی دلالت دارد(۱). بعلاوه گودوویچ فرمانده قوای روسیه ازتزار دستور می گیرد که درمقام مذاکره ومکاتبه با نماینده فرانسه در ایران (گاردان) برآید.

وساطت فرانسه برای پایان یافتن جنگ ایران و روسیه

همان طور که دیدیم با معاهدهٔ تیلسیت الکساندر تزار روسیه تغییرات اروپا را که ناپلئون انجام داده بود به رسمیت شناخت و در مورد ایران، روسیه آزادی عمل یافته بود که سرزمینهای مورد اشغالی را نگهدارد و ایران را به قبول شرایط پیشنهادی روسیه مجبور سازد. موقعیت ایران که به مدت ۵ سال با روسیه جنگیده بود با این اقدام فرانسه به خطر افتاده بود.

ژنرال گاردان وهیئت همراهش انتظار نداشتند که در اوایل مأموریت دچار وضعی شوند که پیش آمد. آنان به ایران آمده بودند تا قوای ایران را علیه روسیه تجهیز کنند و اکنون به دلیل سازش دولت متبوعشان می بایست راهی برخلاف اهداف اولیه طی نمایند. از طرفی دولت روسیه نیز می خواست از موقعیت پیش آمده حد اعلای استفاده را بکند، هم هیئت نظامی فرانسوی را از کمک به ارتش ایران بازدارد وهم با وعدهٔ ترک مخاصمه وامضای قرارداد صلح عملاً تهاجماتی را نسبت به ایران به انجام رساند. به

---

(۱) حدود چهار سال روابط دوستانه بین ایران وفرانسه برقرارگردید. اوج این دوستی و اتحاد زمان امضای عهدنامهٔ فین کنشتاین می باشد. درتمام این مدت مکاتبات بین فرانسه و ایران جریان دارد بسیاری از نامه های ژنرال گاردان به وزیرخارجه فرانسه ونامه های متبادله بین دربارناپلئون و دربارفتحعلی شاه و نامه هایی که میرزاشفیع صدراعظم به وزرای فرانسه نگاشته مشخص کننده دقیق روابط آن روز ایران با فرانسه است وگوشه هایی از وضع با دیگر کشورها را هم نشان می دهد. قسمتی از این مکاتبات ومعاهدات را با توجه به هدفی که این کتاب دنبال می کند آوردیم؛ برای تحقیق بیشتر مراجعه شود به کتاب «سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی شاه» تألیف دکتر خان بابا بیانی ومراجعه شود به «تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران» سعید نفیسی جلد اول صفحات ۱۸۰ الی ۲۰۶.

همین مناسبت بین گودویچ فرمانده کل ارتش گرجستان وژنرال گاردان مأمور فرانسه در ایران پیامهایی ردو بدل گردید. گودویچ «بارن ورد»[۱] را در ۱۲۲۳هـ (۱۸۰۸م) بانامه‌ای دوستانه به تاریخ ۲۵ مارس ۱۸۰۸ نزد ژنرال گاردان فرستاد و از او خواست تا از رویه ای که در حمایت از ایران داشته دست بردارد[۲] ژنرال گاردان پس از دریافت نامه گزارشی به فتحعلی شاه داد. در همان موقعی که «ورد» مذاکره با گاردان را در تهران ادامه می داد روسیه تزاری لاینقطع به شهر ایروان حمله می کرد، و سرانجام با مداخلهٔ گاردان قرارداد متارکه بین ایران و روس امضاء شد. اعتراض دبیر سفارت فرانسه در خصوص متارکه پس از آگاهی وی از جریان واقع اوضاع بی مورد شناخته شد[۳].

(۱) Wrede

(۲) در این نامه گودویچ خطاب به گاردان نوشت گمان می کنم شما به عنوان سفیر امپراطوری که اکنون با امپراطوری روسیه متحد و روابط دوستی نزدیکی دارد دولت ایران را از اشتباه بیرون خواهیدآورد زیرا یقین دارم که به شما تعلیماتی داده شده که در خط مشی دولت ایران که برضد مصالح دولت روسیه تشخیص داده می شود دخالت نکنید.

(۳) لازار به اقدامات دولت روسیه وامضای قرارداد متارکه معترض بود وی به منظور ملاقات گودویچ دراواخر اکتبر ۱۸۰۸ به قرارگاه گودویچ در نزدیک ایروان رسید، وی هنگامی که از مذاکرات «ارفورد» که مکمل قرارداد تیلسیت بود مطلع شد، دریافت که رها کردن ایران به حال خود امری قطعی است. ژنرال گاردان درنامهٔ مورخ ۲ ژوئن ۱۸۰۸ (۷ربیع الثانی ۱۲۲۳) به وزیر خارجهٔ فرانسه نوشت که مذاکرات بین ایران و روس بدون دخالت یک دولت ثالث نتیجه بخش نیست. و در خواست کرد تا در پاریس مذاکرات بین نمایندگان طرفین با دخالت فرانسه انجام گیرد وتأکید کرد که ادعاهای دولت روس باادعاهای ایران وفق نمی دهد ومذاکرات بدون دخالت دولت سومی پایان‌پذیرنیست وتصریح نمود که فتحعلی شاه منافع خودرا در اختیار پادشاه فرانسه گذاشته و پذیرفته بود که مذاکرات در پاریس بین عسکرخان وکنت تولستوی با وساطت شاه ادامه یابد.

ژنرال گاردان نامه‌ای هم برای گودویچ نوشت وتقاضا کرد که رضایت تزار را برای انعقاد معاهدهٔ صلحی بین ایران و روسیه در پاریس جلب نماید. فتحعلی شاه نیز دستوراتی به سفیر خود در پاریس داد و باتفویض اختیارات مذاکرات رضایت بخشی در پاریس انجام گرفت. فتحعلی شاه ضمناً به عسکرخان فرمانده لشکر ایروان وسفیر ایران در پاریس یادآور شد که امضای صلح میان روسیه و فرانسه به انجام وعده های مکرر ناپلئون در اخراج سپاه روس ورفع اشکالات موجود کمک خواهد کرد. فتحعلی شاه تأکید کرد که با توجه به اعتمادی که به شخص ژنرال گاردان داشته و بنابر توصیهٔ وی منافع ایران به دست امپراطور فرانسه سپرده شده و سفیر ایران بایستی تمام همّ خود را مصروف کند تا مأموریتش به نحو احسن انجام پذیرد.

.(Paris:A.E.P.9 fol 119)

لازارازمارشال گودویچ درخواست کرد تا دستورات جدیدی از تزار روسیه دریافت دارد تا مدت متارکهٔ جنگ تا شوال ۱۲۲۳ (نوامبر ۱۸۰۸) تمدید گردد. و در این فاصله از تصمیمات ناپلئون وتزار روسیه در خصوص ایران اطلاع حاصل شود. وساطت فرانسه به جایی نرسید. جنگ در روزهای اول رمضان ۱۲۲۳ نوامبر (۱۸۰۸) شروع شد. مارشال گودویچ در نامهٔ مورخ ۱۱ رجب (۲ سپتامبر) به گاردان اطلاع داده بود(۱) که تزار وساطت فرانسه را نپذیرفته ومایل است با ایران مستقیماً مذاکره نماید.

اطمینان گاردان به عدم تعرض سپاه روس

جنگ ایران و روس مراحل پرابهامی را طی می کرد. فرانسه به دلیل معاهدهٔ

(۱) نامهٔ گودویچ به گاردان چنین است: آقای سفیر کبیر در نتیجهٔ گزارشات اینجانب به اعلیحضرت امپراطور که جناب عالی را به وسیلهٔ فتحعلی خان نوری از مضمون آن مطلع ساختم اوامر مؤکد دریافت داشته ام وافتخاردارم به اطلاع جناب عالی برسانم که اعلیحضرت امپراطور روسیه مرا مبنی بر اینکه حاضر نشدم متارکهٔ یکساله ای را که از طرف دولت ایران پیشنهادشده بود قبول کنم کاملاً تأیید کرده است زیرا من برای قبول این پیشنهاد اختیار تام نداشتم و این اختیارات فقط برای انعقاد پیمان صلحی بر اساس پیشنهادات خود اینجانب بود. اعلیحضرت امپراطور نمی تواند ادامهٔ مذاکرات را در پاریس قبول کند. با اینکه اعلیحضرت امپراطور نمی توانست منافع خودرا به شخص بهتری جز امپراطور فرانسه وپادشاه ایتالیا دوست ومتحد خود بسپارد وبا درنظر گرفتن مراتب دوستی عمیقی که با شواهد ودلایل متقابل به ثبوت رسیده وباوجود منافع بزرگی که ممکن بود از وساطت دولت فرانسه عاید امپراطوری روسیه گردد. اعلیحضرت امپراطور نمی تواند به این وساطت استعانت جوید زیرا موقعیت جغرافیایی سه دولت به این عمل اجازه نمی دهد. فواصل زیادی که میان کشور فرانسه و دو دولت دیگر وجوددارد تمام مزایای این وساطت را برطرف می سازد و مذاکرات را طولانی تر می کند. با نبودن این موانع و با اینکه پیشنهاد انعقاد پیمان صلح اول از طرف دولت ایران داده شد. به مناسبت اینکه آن دولت تصمیمی اتخاذ نکرد، مذاکرات دوسال به طول انجامید. اعلیحضرت امپراطور نسبت به پیشنهادات من که طبق آن سرحدات تعیین گردیده وممکن است پایه واساس مذاکرات صلح قرارگیرد بی علاقه نمی باشد وتوقع دارد در صورت رضای دولت ایران پیمان صلح به وسیلهٔ مأمورین مجاز به ترتیبی که من به ولیعهد ومیرزا شفیع صدراعظم پیشنهاد کرده ام منعقد شود وگرنه اعلیحضرت امپراطور به من اجازه داده در صورت لزوم جنگ را شروع کنم. نظر به اینکه جناب عالی نمایندهٔ مختار دولتی هستید که دوست روسیه است و با ارادتی که به شما دارم برای اثبات مراتب صمیمیت خود نسبت به شما افتخاردارم به پیوست و به طور محرمانه.ر و نوشت نامهٔ کنت رومانزوف وزیر امور خارجه را که به عنوان من نوشته ارسال دارم.

تیلسیت دست از حمایت ایران برداشته ومتارکهٔ موقتی اعلام شده بود. فرانسه می خواست با وساطت، جنگ را به پایان برد. ژنرال گاردان وهیئتش در ایران بلا تکلیف بودند. هزینهٔ جنگ بر خزانهٔ نا توان ایران سنگینی داشت. ژنرال گاردان به فتحعلی شاه اطمینان داد که سپاه روس بدون اجازهٔ ناپلئون تهاجمات دیگری نخواهند داشت و بر اساس این اطمینان قسمتی از لشکریان عباس میرزا مرخص شدند. به بسیاری از سواران وسربازان اجازه داده شد به ولایات خود مراجعت کنند. جبههٔ ایران اطمینان یافت که متارکه واقعی است اما گودویچ از این فرصت استفاده کرد و در ناحیه ایروان به تعرض شدیدی مبادرت نمود(1). و افسران ژنرال گاردان نیز هیچگونه حمایتی نکردند(2).

در ۲۲ رمضان ۱۲۲۳ (اکتبر ۱۸۰۸) صدر اعظم ایران از ژنرال گاردان خواست تا به سروان لامی ووردیه که در تبریز هستند اجازه داده شود قوای عباس میرزارا یاری نماید. با این ترتیب معلوم شد که اطمینان گاردان به عدم تعرض روسهابی وجه بوده، مخصوصاً حملات ماه اکتبر روسها وتدارکاتی که برای گذشتن از رودارس داشتند این موضوع را ثابت کرد.

آخرین تلاش ایران برای جلب حمایت فرانسه

هنگامی که معلوم شد روسها در تدارک تقویت جبههٔ جنگ هستند ومسئلهٔ وساطت فرانسه نیز با بن بست مواجه شده است. دولت ایران در صدد برآمد که توجه فرانسه را به

---

(۱) در ۱۸ شعبان ۱۲۲۳ (۱۹اکتبر ۱۸۰۸) سروان لامی افسر توپخانه گزارشی به ژنرال گاردان می فرستد ومی نویسد: تعرض مجدد روسها ایران را متحیر ومتوحش کرد. با اطمینان به اینکه جنگ تجدید نخواهد شد وسائل هیچ نوع مقاومتی فراهم نگردیده بود. به سواران وسرداران اجازه داده بودند به ولایات خود مراجعت کنند تا بتوانند محصول خودرا مراقبت وجمع آوری نمایند. این محصول که در دشت حاصلخیز ایروان پخش شده بود به دست روسها افتاد و آذوقهٔ لشکریان دشمن را تأمین کرد. قلعهٔ ایروان که از حیث وسایل دفاعی ضعیف بود اسباب نگرانی وناراحتی بود. (Paris:A.E.P.dos.10.fol.299 302).

(۲) با اینکه ژنرال گاردان تهران را مطمئن کرده بود و روسیه برخلاف این اطمینان تعرض را شروع نمود، افسران هیئت گاردان به دستور رئیس هیئت، پستهای خودرا ترک کردند به طوری که هنگام حملهٔ روسها درناحیهٔ ایروان ونخجوان افسران فرانسوی هیچگونه شرکتی در عملیات نداشتند. اساساً بعد از معاهدهٔ تیلسیت رفتار اعضاء هیئت فرانسوی تغییر یافت و بسیار زننده شد، تاجایی که چندین بار عباس میرزا تقاضای فراخواندن وردیه را که مأمور تعلیمات سربازان ایران بودنمود.

معاهدهٔ فین کنشتاین جلب نماید و در زمینه حمایت فرانسه را تقاضا کند. به همین مناسبت در تاریخ ۲۶ شعبان ۱۲۲۳ (۱۶اکتبر ۱۸۰۸) صدر اعظم ایران میرزا شفیع نامه‌ای به وزیر امورخارجه فرانسه نوشت[1] و موقع اوضاع ایران را برای وی بازگو کرد اما دولت فرانسه نسبت به این نامه عکس العمل مثبتی نشان نداد و میانجیگری خود را ردکرد، نامه‌ای خطاب به ژنرال گاردان در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۲۲۳ (۲نوامبر ۱۸۰۸) وزیرخارجه فرانسه نوشت در نامه‌های اخیر، شما به من اطلاع دادید که دولت ایران مایل است مذاکرات صلح را با دولت روسه در پاریس ادامه دهد. آقای سفیرکبیر ایران در این زمینه

---

(۱) میرزا شفیع صدر اعظم ایران خطاب به وزیر امورخارجه فرانسه نوشت: مدت ۸ ماه است عسگرخان به عنوان سفیر فوق العاده به دربار اعلیحضرت امپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا فرستاده شده. پس از ورود هیئت گاردان نامه‌های متعدد به عنوان جناب عالی ارسال شده ولی تاکنون هیچ پاسخی به ما نرسیده و ما نمی‌دانیم آیا پیشنهادات ما مبنی بر تفویض اختیارات تام به اعلیحضرت امپراطور فرانسه مورد قبول واقع شده است یا نه؟ در بهار همین سال فصلی که معمولاً عملیات نظامی شروع می گردد به علت تأخیر وصول اخبار ژنرال گاردان از ما قول وتعهد قطعی گرفت که تا وصول تعلیمات دولت فرانسه ارتش ایران تعرضی را برضد لشکریان روس شروع نکند. در همین حال بنا به پیشنهاد دوستانه و عاقلانهٔ سفیر آن دولت یکی از شخصیتهای برجستهٔ دربار، فتحعلی خان نوری به حضور فیلد مارشال گودویچ ژنرال فرماندهٔ روس اعزام شد و با کمال احترام حقیقت اوضاع به شرح زیربیان گردید:

نظر به اینکه اعلیحضرت امپراطور فرانسه دوست پادشاه روسیه است ونسبت به ایران نیز حسن نیت دارند و دربار ایران حفظ منافع حیاتی خود را به عهدهٔ ایشان واگذارکرده بهتر است پیمان صلح در پاریس به وسیلهٔ سفرای دو دولت وصوابدید اعلیحضرت امپراطور فرانسه منعقد گردد تا وصول خبر رسمی از طرف دولت فرانسه هرگونه عملیات خصمانه در سرحدات ما پایان یافته و در این مدت طرفین شرایط مودت متقابل را رعایت خواهند کرد. امروز جواب قطعی گودویچ ونامهٔ جناب کنت نیکلار مانزوف در دست ماست. در این نامه‌ها بطور صریح اعلام شده که دولت روسیه وساطت امپراطور فرانسه را رد کرده ونمی خواهد معاهدهٔ صلح دائمی در پاریس منعقد گردد. وزیرخارجه دولت روسیه برعکس می خواهد پیمان صلح در ایران امضاء شود وتصریح می کند اگر این پیشنهاد از طرف دولت ایران قبول نشود مجدداً جنگ شروع خواهد شد. با توجه به معاهدهٔ فین کنشتاین که در مادهٔ دوم آن استقلال وتمامیت ارضی ایران از طرف امپراطور فرانسه تضمین شده ومطابق مادهٔ ۳ اعلیحضرت امپراطور فرانسه ایالت گرجستان را متعلق به ایران می شناسد و در مادهٔ ٤ اعلیحضرت امپراطور فرانسه استرداد تمام ایالات ایران را که امروز از طرف قوای روس اشغال گردیده از طریق اقدامات دوستانه ویا به وسیلهٔ اعمال زور تعهد کرده است، در انتظار وصول پاسخ صریح واجرای تعهدات از طرف دولت فرانسه (Paris:A.E.P.dos.10.fol.327.330).

با من صحبت کرده و تقاضا دارد بلافاصله با کنت تولستوی وارد مذاکره شود ولی سفیر دولت روس هیچ دستوری از طرف دولت خود در این خصوص دریافت نداشته است. انجام مذاکرات در این مسافت طولانی امری عادی نیست و این اقدام تأخیر مجددی در جریان مذاکرات ایجاد خواهد کرد. کوشش نمایید بدون آنکه برای دولت فرانسه دردسر وکشمکشی ایجاد کنید که درآن نفع وعلاقه ای ندارد ودو دولت را به یکدیگر نزدیک سازید، به طوری که از نامهٔ وزیر خارجهٔ فرانسه بر می آید، به هیچ وجه آن دولت حاضر نیست قدمی در جهت اجرای قرارداد فین کنشتاین بردارد. حمایت از ایران نفعی برای فرانسه ندارد و با نظریات دولت روسیه در منع وساطت فرانسه هماهنگ است.

شروع مجدد جنگ با روسیه و خروج هیئت گاردان

اول ماه نوامبر ۱۸۰۸ (شوال ۱۲۲۳) فرارسید. حملات سپاه روس به سوی ایران شروع شد. توپخانهٔ دشمن شکستهایی به دیوارهای قلعهٔ ایروان وارد ساخت. فرماندهی روس تصور کرد قلعه خراب شده دستور داد نارنجک اندازها در بستر رود خانه داخل شوند و فرمان حملهٔ عمومی با مشارکت چندین ستون صادر شد. محافظین ایرانی قلعهٔ ایروان در مقابل این تهاجم مضطرب نشدند و گودویچ با وجود تحمل تلفات سنگین به دلیل استقامت وپایداری فوق العادهٔ قلعه بانان ایرانی توفیقی بدست نیاورد ومجبور شد تا اوج کلیسا عقب نشینی کند. پس از این شکست فرماندهٔ ارتش روس قوای زیادی تدارک دید و جنگ در تمام جبهه ها به شدت شروع شد و در حالی که ایروان سرسختانه ایستادگی کرد عباس میرزا ناچار شد نخجوان را تخلیه کند. در سال ۱۲۲۳ نخجوان چندین بار دست به دست سپاهیان ایران و روس گردید. در برابر این تهاجماتی که در این مرحله روسیه آغاز گر آن بود ژنرال گاردان احساس امیدواری می کرد که این تعرضات را متوقف سازد گاردان به دولت ایران اطمینان داد همین که امپراطور از رفتار روسها اطلاع پیدا کند،مانندصاعقه ای دشمن رااز پای درمی آورد. امااین سخنان دیگر برای دولت ایران قانع کننده نبود. گاردان نتوانست به وعدهٔ خود وفا کند ومیانجیگری فرانسه با شکست مواجه شده بود. در ۲۱ذی حجه ۱۲۲۳ (۱۲فوریه ۱۸۰۹) گاردان از شاه ایران اجازهٔ مرخصی خواست. فتحعلی شاه تقاضا کرد که گاردان تا رسیدن پاسخ فرانسه در تبریز بماند. در ۲۲ محرم ۱۲۲۴ (۹مارس ۱۸۰۹) هیئت نظامی فرانسه وارد تبریز شد

و پس از حدود یک ماه معطلی در این شهر ایران را ترک نمود. دولت فرانسه بعد از خروج هیئت گاردان تصمیم گرفت سفیر ایران هم فرانسه را ترک گوید و درنامه ای که ناپلئون به فتحعلی شاه نوشت و بنظر می رسد که آخرین نامه او باشد و تاریخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۲۵ (۲۳مه ۱۸۱۰) را دارد دال بر همین معنی است[۱] یعنی محترمانه پایان مأموریت عسکرخان افشار ارومی دومین سفیر ایران در دربار ناپلئون اعلام شده است[۲].

رفتار دولت فرانسه ونمایندگانش، دولت انگلستان را که منتظر فرصت نشسته بود به فعالیت برای نزدیکی به ایران وادارساخت. دولت ایران که از فرانسه مأیوس شده بود و با تهاجمات روسیه مواجه بود به سوی انگلستان روی آورد. روابط ایران وفرانسه چهارسال وچندماه طول کشید یعنی از اواخر سال ۱۲۱۹هـ(۱۸۰۵م) تا اوایل ۱۲۲۴هـ (۱۸۰۹م)درتمام این مدت میرزا محمدشفیع مازندرانی صدراعظم ایران بود. فرانسه زیان سیاستی که به دنبال معاهدهٔ تیلسیت اتخاذ کرد در سال ۱۸۱۳ (۱۲۲۷) دیدو به آن تأسف خورد.

تجدید نفوذ دولت انگلیس در ایران

با انعقاد معاهدهٔ تیلسیت بین روسیه وفرانسه دولت انگلستان تشخیص داد که باید

---

(۱) متن آخرین نامه ناپلئون به فتحعلیشاه:

از جانب ناپلئون با عنایت خدای تعالی وبرحسب قوانین اساسی امپراطور فرانسویان پادشاه ایتالیا، مدافع هیئت اتحادیه رن، روابط بین ممالک موتفقه سویس، به اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت فتحعلی شاه پادشاه ایران دوست بسیار عزیز وصدیق ما: اعلیحضرتا، قدرقدرتا، چون مدت مأموریت موقتی سفیر فوق العاده شما عسکرخان افشار در دربار ما به انجام رسیده است بنابر تصمیمات اخیر آن اعلیحضرت در باب فرستادگان ما لازم بود که وی را بیش از این در نزد خود نگاه نداریم اگرچه عزیمت او برما ناگوار خواهد بود و رفتار او همیشه مورد ستایش ما بود. سفیر مزبور غالباً در مدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلیحضرت را گوشزد می کرد. میل قلبی ما این است که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجودداشته پیوسته برقرار بماند و آن اعلیحضرت در اختیار دولتی بین ما و دشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند و در این مشورت ما با کمال صفا بنابراعتمادی که آن اعلیحضرت نسبت به ما ابراز داشته اند مسؤول او را اجابت خواهیم کرد. اعلیحضرتا، قدرقدرتا، در خاتمه از خدای متعال خواستاریم که روز بروز برعظمت او بیفزاید وایام را با عظمت وعاقبت بگذارند. تحریراً در ۲۳ مه ۱۸۱۰ در لیل امپراطور ناپلئون.

(۲) اولین سفیر ایران در دربارناپلئون میرزا محمدرضا بود که پیمان فین کنشتاین را امضاء کرد و پس از او عسکرخان ارومی در ۱۲۲۲ به عنوان سفیر به فرانسه اعزام شد.

وارد عمل شود و ایران را به سمت خود جلب نماید وبنابراین درهمان اوضاع و احوالی که ژنرال گاردان وهیئت نظامیش در ایران بسر می بردند. دولت بریتانیا برای اینکه فرصت را از دست ندهد دریک زمان دو هیئت بسوی ایران روانه ساخت. هیئتی از جانب دولت انگلستان به ریاست سرهارفورد جونز[1] وهیئت دیگری از طرف فرمانفرمای هندوستان به ریاست سرجان ملکم.[2] این هیئتها می دانستند که آثار معاهدهٔ فین کنشتاین متزلزل شده وپایهٔ دوستی ایران وفرانسه فروریخته است. دولت ایران انتظار داشت که هیئتهای انگلیس را بپذیرد و از حمایت آنها در جنگ با روسیه برخوردار شود.

اما ژنرال گاردان مخالفت داشت و تهدید کرد که اگریک نفر انگلیسی وارد پایتخت گردد روابط دیپلماسی ایران وفرانسه قطع خواهدشد. همین رویهٔ خصمانهٔ فرانسه نسبت به انگلستان بود که پذیرش هیئتهای انگلیسی را مدتی به تأخیر انداخت عوامل انگلیسی نیز بیکار ننشسته بودند. گرچه ملکم اجازهٔ ورود به تهران را پیدا نکرد اما در

---

(۱) هارفورد جونز (Harford Jones) یک بار دیگر درزمان لطفعلی خان زند به ایران سفر کرده بود و هم اوست که کتابی به عنوان «آخرین روزهای لطفعلی خان زند» نوشته است. این کتاب در این اواخر به فارسی ترجمه شده است.

(۲) سرهارفورد جونز وسرجان ملکم رؤسای دوهیئت باهم رقابت داشتند، ملکم از لرد مینتو فرمانفرمای هند خواست که چون جونز شایستگی کامل ندارد مأموریتش را متوقف سازد ولرد مینتو باتوجه به سابقه ملکم را با اعتبار مالی فوق العاده اعزام داشت. ملکم با خوشبینی کامل وارد بوشهر شد وکاپیتان یاسلی را باشرح مفصلی از اهداف وهدایای جاذب به دربار گسیل داشت اما کاپیتان یاسلی در شیراز متوقف شد و به ملکم نوشت روابط فرانسویها با ایران فوق العاده محکم ومافوق آن است که ما تصور مینمائیم. سرجان ملکم با عصبانیت ایران را ترک گفت و معتقد بود باید مسلحانه سواحل خلیج فارس را تصرف وایران راوادار به اخراج فرانسویها نمود. لرد مینتو فرمانفرمای هند این بار سرهارفورد جونز را با هیئت مفصلی اعزام نمود و او توانست با مقدماتی که تدارک دید و باشرایطی که کلاً در اثر تزلزل موضع هیئت فرانسوی پیش آمده بود به دربار نزدیک گردد و سر انجام معاهده جدیدی را در ۲۰ محرم الحرام ۱۲۲٤(۱۲مارس ۱۸۰۹) با ایران امضاءنماید. یکی از همراهان سرهارفورد جونز موریر(Morrier) است که تمام جریان مسافرت را قدم به قدم و بر حسب سلیقه و نظر خود به رشته تحریر آورده وبنام سفرنامه موریر انتشار یافته است. قسمتی از این نوشته وضع دربار فتحعلی شاه وتشریفات آنرا نشان میدهد. از رفتار واخلاق شاه وصدر اعظم و وزیران وحکام سخن میگوید و از استقبال وپذیرائیهائی که رجال ودرباریان از سفیر داشته اند وتحف وهدایائی که ردوبدل می شده بحثهائی دارد.

شیراز به صورت منتظر باقی ماند و به حاکم شیراز دستور داده شده بود که او را بپذیرد و دولت را از مأموریتش آگاه سازد. تقاضای ملکم سنگین بود. علاوه بر درخواستهایی که در سال ۱۸۰۱م داشت، واگذاری جزیرهٔ خارک را به دولت انگلیس تقاضا می کرد و پیشنهاد می نمود که پنج مؤسسه یا نمایندگی تجارتی بر سواحل خلیج فارس دایر گردد و دولت ایران اجازه دهد استحکاماتی از جانب دولت هندوستان در آن نواحی ایجاد شود. در آن شرایط که هنوز هیئت فرانسوی در ایران بودند و فتحعلی شاه با وجود معاهدهٔ تیلسیت به حمایت فرانسه امیدداشت نمی توانست با این تقاضاهای ملکم موافقت کند، و بنابراین هیئت ملکم ایران را ترک گفت و بعد از او هیئت سرهارفورد جونز به دستور لرد مینتو، فرمانفرمای کل هند از راه بوشهر وارد ایران شد و به دلیل تغییر وضع وشرایط جدید مورد استقبال قرارگرفت[1] وموفق به عقد پیمانی با ایران در ۱۴ ماده، معروف به پیمان مجمل شد.[2] در این پیمان در واقع شاه ایران ژاندارمی است برای انگلیس که باید راه

---

(۱) در همان زمانی که سرهارفورد جونز به سوی ایران اعزام شد نماینده مخصوص دیگری به نام مونت استوارت الفیس استون(Mownt Stuart Elphin Stone)به سوی افغانستان روانه شد زیرا تنها مملکت ایران سر راه هندوستان نبود بلکه افغانستان ولاهور هم دو سلطنت جداگانه داشتند. نماینده انگلیس به کابل رفت و با سلطان آنجا که در ۱۲۲۴هـ (۱۸۰۹م) شاه شجاع بود قراردادی منعقد ساخت که علیه ایران و فرانسه‌است، ماده اول آن می‌گوید: «نظر به اینکه دولتین فرانسه و ایران برضد حکومت کابل وارد عقد قراردادی شده اند اگر چنانچه آنها بخواهند از داخل متصرفات پادشاه کابل عبور نمایند خدمه درگاه کیوان شکوه شهریاری راه عبور آنها را قطع خواهند نمود و با تمام قوا بر آنها خواهند تاخت و به جنگ علیه آنها خواهند پرداخت و با مدافعه کامل هرگز اجازه نخواهند داد ایشان به هندوستان انگلیس راه یابند. مسئولین سیاست انگلیس همه راهها را برای حفاظت در نظر گرفته بودند.

(۲) به نظر می رسد بیش از هر چیز متن عهد نامه گویای مقاصد انگلیس در اعزام نماینده و دوستی با ایران باشد اگر عبارات آن را بدقت مرور کنید شرایط آن زمان را به خوبی می توانید مجسم نمایید، موریر در سفرنامه اش در مورد این عهدنامه می نویسد: اگر چه به ملاحظاتی من از ذکر بعضی مطالب ومذاکرات که در این روزها درجریان بود خودداری می کنم ونمی توانم آنها را به رشته تحریر درآورم چون که غالب آنها مسائل سری سیاسی بودند ولی همین قدر می توانم بگویم که سفیر اعلیحضرت پادشاه انگلستان توانست موضوع ژنرال ملکم را جبران نماید که سال گذشته بواسطه نفوذ فرانسویها در دربار فتحعلی شاه از ورود او به ایران جلوگیری نمودند اینک سفیر پادشاه انگلیس موفق شد فرانسویها را از دربار فتحعلی شاه بیرون کند ومقام از دست رفته را مجدداً دردربار پادشاه ایران به‌دست آورد ونفوذ انگلیسیهارا در ایران از نو برقرارکند...

اغلب شبها تا نزدیک صبح با صدر اعظم ورجال درجه اول دربارشاه ایران مشغول مذاکره شرایط ←

. . . .

معاهده بودیم. بعضی اوقات چنان خسته ووامانده می شدیم که صدراعظم و امین الدوله در یک گوشه اطاق روی زمین افتاده نقیر خوابشان بلند می شد. من و سفیر بدون رعایت هرچیزی در گوشه دیگر افتاده بخواب می رفتیم. معاهده ۲۵ محرم ۱۳۲۴ (۱۲مارس ۱۸۰۹) معروف به مجمل به امضای سرهار فوردجونز از طرف انگلیس ومیرزا محمدشفیع معتمدالدوله صدراعظم و حاجی محمد حسین خان امین الدوله از طرف ایران رسیده دارای یک مقدمه و ۸ماده بشرح زیر است: الحمدلله الکافی الوافی الباقی والحافظ، اما بعد در این موقع که نماینده مختارو سفیر فوق العاده اعلیحضرت پادشاه انگلستان سرهار فورد جونز وارد تهران پایتخت ایران شده است واعتبارنامه ممهور اعلیحضرت پادشاه انگلستان را همراه دارد و مأموریت دارد با دولت علّیه ایران روابط مودت ویگانگی دیرین را مستحکم نماید تا اینکه رشته اتحاد وصمیمیت بین مملکتین ایران وانگلیس محکم وثابت وقوی گردد. بنابراین اعلیحضرت شاهنشاه ایران بموجب فرمان مخصوص که تسلیم نماینده مختار وسفیر مخصوص پادشاه انگلیس شد، جناب میرزا محمد شفیع معتمدالدوله صدراعظم ایران و حاجی میرزا محمدحسین خان امین الدوله را که یکی از وزراء عظام می باشد معین فرمود که با نماینده مختار فوق الذکر در مواد و شرایط عهدنامه که مبنی بر اتحاد و یگانگی کامل باشد بین مملکتین بر قرار نمایند بطوری که خیر و صلاح دولتین باشد در نتیجه مواد و شرایط ذیل را برای سفارت و نفع طرفین معین و بر قرار نمودند.

ماده اول- نظر به اینکه مدتی وقت لازم است تا اینکه یک معاهده مفصل برای ایجاد اتحاد و یگانگی کامل بین مملکتین مرتب و مقرر گردد و نظر به اینکه اوضاع و کیفیات فعلی دنیا ایجاب می کند که یک مقررات وترتیبات فوری و بدون فوت وقت برقرار گردد لهذا نمایندگان مختار طرفین قبول می نمایند که مواد ذیل برای مقدمه واساس یک معاهده مفصل ودائمی بین دولتین ایران وانگلیس می باشد. بعلاوه طرفین قبول می نمایند که معاهد مفصل مذکور که حاکی نیات و تعهدات طرفین است و به امضاء ومهر نمایندگان فوق الذکر بعدها می رسد اساس اتحاد ویگانگی طرفین معاهدتین خواهد بود.

ماده دوم- طرفین قبول می نمایند این مواد مقدماتی که با دست حقیقت و صمیمیت مقرر ومرتب شده است تغییر وتبدیل نخواهند شد بلکه نتیجه آن این خواهد شد که روز بروز دوستی وصمیمیت بین دولتین زیاد شود و این دوستی وصمیمیت بین دو پادشاه عظیم الشأن واخلاف وجانشینان واتباع وممالک وایالات وولایات ومتصرفات آنها برای همیشه باقی خواهد ماند.

ماده سوم- اعلیحضرت پادشاه ایران لازم می داند اعلام کند که از تاریخ این عهدنامه مقدماتی یامجمل هرقرارداد وعهدنامه ای که باهریک از دول اروپا منعقد نموده باطل ولغو می باشد و اجازه نخواهند داد که قشون دولت اروپائی هر دولتی می خواهد باشد از ایران عبور نماید و یا به طرف هندوستان یا به طرف یکی از بنادر آن مملکت رهسپار شود.

ماده چهارم- هرگاه قشونهای دول اروپائی به متصرفات قلمرو اعلیحضرت شاهنشاه ایران حمله نموده باشند و یا اینکه حمله نمایند. دولت پادشاهی بریتانیای کبیر به اعلیحضرت پادشاه ایران یک عده قشون

←

. . . .

خواهد داد و یا عوض آن قشون یک مساعدت مالی خواهد نمود. بعلاوه مهمات جنگی از قبیل توپ وتفنگ وغیره وصاحب منصبان به اندازه‌ای که نفع هر دو طرف باشد واین قوا برای اخراج قشون مهاجم خواهد بود وعده این قوا و مبلغ مساعده مالی ومیزان مهمات جنگی وغیره در آن معاهده مفصل ودائمی بعدها معین خواهدشد. هرگاه پادشاه انگلستان با چنین دولتی صلح کند در این صورت پادشاه انگلستان سعی وکوشش بی انتهای خودرا بکار خواهد برد که بین دولت علیه ایران وبین آن دولت صلح برقرار گردد اما اگر خدای نکرده کوششهای پادشاه انگلستان بلا اثر ماند در این صورت قشونهای دولت انگلیس و یا مساعدت مالی که مبلغ آن در عهد نامه مفصل بعدی معین می شود در اختیار دولت شاهنشاهی ایران خواهد بود و یا اینکه وجه معین ومقرری تأدیه خواهد شد و این ترتیب وقرار مادامی که قشون دولت اروپایی درخاک ایران توقف دارند باقی و بر قرارخواهد بود تا اینکه صلح بین دولت علیه ایران وآن دولت اروپایی واقع شود. بعلاوه طرفین قبول می نمایند هرگاه به متصرفات دولت پادشاهی انگلستان درهندوستان از طرف افغانها هجوم یا حمله شود اعلیحضرت پادشاه ایران یک عده قشون برای حفظ هندوستان به موجب مقررات عهد نامه مفصل بعدی مأمور خواهند نمود.

ماده پنجم- هرگاه به اجازه شاهنشاه ایران یک عده از قشون های انگلیسی وارد خلیج فارس شده و در جزیره خارک یا بنادر دیگر به خشکی پیاده شوند البته به هیچ وجه حق تصرف وتملک در این جزایر یا بنادر نخواهند داشت و از تاریخ انعقاد عهدنامه مقدماتی یا محمل این عده قشون درتحت فرمان وتعلیمات پادشاه ایران قرار خواهند گرفت و عده این قشون درمعاهده مفصل تعیین خواهد گردید.

ماده ششم- ولی اگر قشون فوق الذکر بر حسب امر واجازه شاهنشاه ایران در جزیره خارک یا بنادر دیگر پیاده شده، توقف نمایند رفتار حکام بنادر می بایست با آنها از روی صمیمیت و دوستانه باشد و یک فرمان شاهنشاهی خطاب به فرمانفرمای ایالت فارس شرف صدور یابد که هرمقدارآذوقه لازم دارنددرمقابل وجه نقد به نرخ عادلانه روز به آنها بدهند.

ماده هفتم- هرگاه بین دولت علیه ایران وافغانستان جنگ واقع شود اعلیحضرت پادشاه انگلستان را در آن میان دخالتی نخواهد بود مگراینکه به میل طرفین واسطه صلح شود.

ماده هشتم- طرفین تصدیق می نمایند که نیت باطنی ومقصود اصلی ازاین موادمقدماتی برای دفاع می باشد وهمچنین تصدیق می نمایند مادامی که این مواد مقدماتی معاهده به قوه خود باقی است اعلیحضرت شاهنشاه ایران داخل در قراردادها ومعاهدات نخواهد شد که نتیجه آن برای پادشاه ذیجاه انگلستان دشمنی بارآورد و یا با ضرر وصدمه متصرفات انگلستان درهندوستان تمام شود.

این معاهده به موافقت وصوابدید طرفین خاتمه پذیرفت و به این امید می باشند که دائمی وابدی خواهد گردید ونتیجه آن بهترین ثمرات دوستی ویگانگی وصممیت بین دوپادشاه عظیم الشأن خواهدشد. به شهادت ما که نمایندگان مختار طرفین می باشیم و آن را مهر وامضاءمی کنیم این معاهده در تهران پایتخت ایران در ۲۵ محرم ۱۲۲۴ هجری قمری (۱۲ماه مارس ۱۸۰۹) منعقد گردید. امضاء، مهر.

هندرا آن طور که انگلیس دستور می دهد محافظت نماید و چون با انگلیس دوست است تمام قراردادها و معاهداتی که با دول اروپا دارد از تاریخ این عهدنامه باطل است. جزایر جنوب ایران با همین عهدنامه در اختیار قشون انگلیس قرار می گیرد ومأمورین محلی هم باید مهیای پذیرائی از چنین قشونی ومأمور تدارکات آنها باشند. به موجب این عهدنامه انگلستان حق دارد حتی با کشوری که با ایران در حال جنگ است متحد شود (ولی باید سعی کند ایران را هم با آن دولت به صلح بکشاند) اما ایران باید قراردادهای گذشته اش را هم با دول اروپا باطل کند وبعد از این هم قراردادی با دولتی منعقد نکند که احتمال ضرر برای انگلیس یا متصرفاتش داشته باشد.

باامضای این قرارداد سرهارفورد جونز موفقیت زیادی به دست آورد و این موفقیت مورد حسادت سرجان ملکم وحتی لرد میتو، فرمانفرمای هند بود زیرا جونزاز انگلستان اعزام شده بود وپیروزی او تحقیری برای فرمانفرمای هند بود که روابط این حوزه را تنظیم می نمود. خروج فرانسویها وهیئت گاردان ناپلئون محیط را کاملاً برای یکه تازی انگلیسیها مهیا ساخت. رقابت سرجان ملکم وسرهاردفورد جونز بالا گرفت ولرد مینتو، فرمانفرمای هند راه حمایت از ملکم را پیش گرفت، ملکم نیز به ایران اعزام شد. حکومت هند انگلیسی می خواست دست آوردسرهارفورد جونز را به ملکم بسپارد وجونز خود را مستقل از حکمرانی هند ونماینده مستقیم دربار انگلیس می شناخت. ملکم در اوایل سال ۱۸۱۰ وارد بوشهر گردید ومأموریت دیگری هم در جمع آوری اطلاعات در زمینه های مختلف از منطقه داشت. مخالفت لرد مینتو، فرمانفرمای کل هند باسرهارفورد جونزونکول حواله های او سبب شد که سرهارفورد جونز در صدد برآید که به لندن برود و تکلیف خودرا روشن سازد، وروابط گرم او بادربار ایران و در جهت توسعه روابط با انگلیس میرزا ابوالحسن خان[1] شیرازی خواهرزاده میرزا ابراهیم شیرازی صدراعظم

(۱) میرزا ابوالحسن خان ایلچی پسر دوم میرزا محمدعلی منشی نادرشاه است که در ۱۱۹۰هـ (۱۷۷۶م) در شیراز متولد شد و در دستگاه پدرش پرورش یافت، میرزا محمدعلی در زمان نادر متهم به خیانت شد و در زندان بود و بنابر آن بود که در آتش سوخته شود که با قتل نادر نجات یافت و بعد به خدمت کریم خان زند درآمد، وی با خواهر حاجی ابراهیم، کلانتر شیراز ازدواج نمود ومیرزا ابوالحسن خان محصول همین ازدواج می باشد. بعدها میرزا ابوالحسن با دختر حاجی ابراهیم ازدواج کرد. در۱۲۱۵هـ که فتحعلی شاه حاجی ابراهیم کلانتر را از صدارت عزل وزندانی کرد تمام اقوام او را هم اسیر ومقتول یا کور کرد ←

مقتول در رأس هیئتی از جانب ایران به عنوان سفیر فوق العاده به همراه او اعزام شد. این مسافرت در ۱۲۲۴ هـ (مه ۱۸۰۹) شروع شد. ۹ماه در لندن توقف داشت و به اتفاق سرگوراوزلی که به جای سرهارفورد جونز تعیین شده بود در ۹ نوامبر ۱۸۱۱ وارد تهران

وبعضی هم متواری شدند. میرزا ابوالحسن خان که حاکم شوشتر بود اسیر و به تهران اعزام شد و با وساطت درباریان از مرگ نجات یافت و در تبعید شیراز بود اما با کمک مأمورین انگلیسی از راه بصره به هند رفت و از این تاریخ وضع وی عوض شد. در ۱۲۲۳ هـ صدر اصفهانی وساطت او را کرد (حاج محمدحسین خان امین‌الدوله صدر اصفهانی از ۱۲۳۴ ـ ۱۲۳۹ صدارت داشته منسوب زن میرزا ابوالحسن خان بود) به تهران آمد و به عنوان ایلچی مخصوص از تهران به اتفاق جیمز موریه (نویسنده کتاب حاجی بابای اصفهانی، و حاجی بابا در لندن) منشی سفارت انگلیس روانه لندن شد وسرگور اوزلی میهماندار او گردید. میهماندار که خود فراماسون بوده میهمان را به حلقه فراماسونها وارد می کند (سال ۱۲۲۳ هـ) و در مدت کوتاهی به مقام بلندی در شبکه فراماسونری می رسد و به لقب «عالی جناب» مفتخر می شود و پس از مدتی عنوان «استادلژ بزرگ لندن» را بدست می آورد. وی یکی از مروجین فراماسونری در دربار و بین رجال دوران فتحعلی شاه ومحمدشاه است.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی از ۱۲۲۳ هـ تاپایان عمر ۱۲۶۲ هـ (به جز مدت کوتاه چهار سال زمان صدارت قائم مقام که از هر نوع خدمتی برکنار شد) یا در مقام وزارت خارجه بود (۱۲۳۹ تا ۱۲۵۰) یا سفارت داشته یا به عنوان نماینده فوق العاده برای امضای قراردادهای ننگین تحمیلی مثل گلستان وترکمن چای متصدی بوده است. برابراسناد موجود، وی در تمام این مدت از دولت انگلیس حقوق دریافت داشته و مثل آن است که یکی از کارگزاران واقعی انگلیس بوده اما در لباس مأمور عالی مقام سیاسی ایران به انگلستان خدمت و به ایران خیانت نموده است. اداره سیاسی حکومت بمبئی در ۳۱ ژانویه ۱۸۴۸ نامه‌ای به هیئت مدیره کمپانی هند شرقی در لندن به این شرح فرستاد: «بدین وسیله به استحضار می رساند: میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه ایران در ٤ اوت ۱۸٤٦ در گذشت. از سال ۱۸۱۰ برای خاطر خدمات سیاسی اوماهی یکهزار روپیه از طرف کمپانی به وی داده شد. در ۱۸۴۳ وزیر امورخارجه ایران تقاضا نمود پس از مرگ او نصف مقرری مزبور را همچنان به پسرش بدهند. تقاضای وی برای مطالعه به هیئت مدیره کمپانی ارجاع شده است جوابی که رسیده حاکی از این است که موضوع تقاضای وزیر ایران در وزارت خارجه انگلستان که مسائل مربوط به ایران حالا منحصراً با آنجا است تحت مطالعه می باشد. نظر به این که میرزا ابوالحسن خان در چهارم اوت فوت کرده ومقرری او تا آخر همان ماه پرداخت شده و از طرفی هنوز تصمیم قطعی وزارت خارجه نرسیده دستور داده شد حقوقی درباره بازماندگان متوفی پرداخت نشود» بالأخره پس از مطالعات نتیجه می گیرند مقرری در مقابل خدمت است و میرزا ابوالحسن با مقامات سیاسی مثل وزارت خارجه در ایران اوامر لندن را اجرا می کرده مستحق مقرری بوده نه فرزندش که صاحب مقام نیست وبالأخره نظر لرد پالمرستون وزیرخارجه اعلام می شود این مواجبها ارثی نمی تواند باشد.

گردید[۱]. سرگوراوزلی می بایست دنبال کار سفیر قبلی را بگیرد. همسرش هم با او بود و نوعی مأموریت داشت[۲] وی موفق شده بود موافقت انگلیس را در پرداخت سالی

(۱) تاریخ رفت و بر گشت سفیر فوق العاده ایران به انگلیس را در نظر بگیرید و با روابط بین المللی امروز دنیا مقایسه نمایید. میرزا ابوالحسن شیرازی برای رساندن پیام شاه به انگلیس رفت واین کار نزدیک سه سال طول کشید در حالی که امروزه نظائر مورد یکی دو روز انجام می پذیرد. وسایل ارتباطی بدان گونه است که فواصل را از بین برده اند و ما در عصری زندگی می کنیم که همه نقاط دنیا چنان بهم پیوند دارند که فاصله ای احساس نمی شود شاید این تغییر کار شرح مسافرت نویسی را از رونق انداخته باشد. در اعزام میرزا ابوالحسن شیرازی و بازگشت او موریر حضور داشته وجزئیات مسافرت را در دو جلد کتاب نوشته. جلداول، وقایع مسافرت از تهران به لندن وجلد دوم ماجراهای ازلندن به تهران را در بر دارد. البته باید توجه داشت که موریر نویسنده کتاب حاجی بابای اصفهانی وحاجی بابا درلندن هست وحرکات میرزا ابوالحسن را به عنوان الگوی ایرانی به صورت طنز در این دو کتاب منعکس کرده. مجله وزارت خارجه در سال ۱۳۲۸ شماره ۲ در مورد این مسافرت ومیرزا ابوالحسن وموریر چنین می نویسد: «از میرزا ابوالحسن خان در طی این مسافرت به علت آشنا نبودن به آداب فرنگی بعضی حرکات واطواری که پیش فرنگیان مضحک جلوه می کرد ناشی شده است که در آن تاریخ جالب نظر بوده وجیمز موریه که اغلب ایرانیان از بدنفسی ودست وزبان او در عذاب بودند، این حرکات سفیر ایران را بهانه قرارداده وکتاب مشهور خود یعنی داستان حاجی بابا اصفهانی وحاجی بابا درلندن را نوشته است. این دو کتاب سراپا غرض آلود و برای ایرانیان موهن است...»

(۲) همسر سرگور ا وزلی در این تاریخ از جانب دربار انگلیس مأمور شده بود که نماینده ملکه انگلیس در برابر ملکه ایران باشد غافل از اینکه فتحعلی شاه ۱۵۸ زن دارد که همه حی وحاضرند. وقتی که سفیر وارد تهران شد ومأموریت همسرش را به اطلاع دربار رساند مشکل بزرگی پیش آمد. دربار نمی دانست کدام زن شاه را ملکه بشناسد و به همسر سفیر معرفی نماید خواستند زنی را که مسن تر باشد به این مقام برسانند غوغائی در دربار پیداشد زیرا اولاً کسی حاضر نبود مسن تر عنوان شود وثانیاً دیگران اجازه نمی دادند با فرض پیدا شدن مسن تر چنین مقامی را بگیرد. خواستند زنی را که زودتر به عقد شاه درآمده برگزینند بازهم دچار اشکال شدند. زنان دیگر وفرزندان ومخصوصاً پسرانشان اجازه ندادند مدت مدیدی طول کشید تا این مسئله بغرنج دربار را حل نمایند و همسر سفیر همچنان انتظار زمان شرفیابی به حضور ملکه را داشت. ملکه ای که هنوز مجهول بود بالأخره با زحمت فراوان زنی را انتخاب کردند که حسد دیگران به او کمتر بود و زنی بود که شاه از او اولاد نداشت. او به عنوان ملکه همسر سفیر را پذیرفت وهمسر سفیر در این شرفیابی! عنبرچه الماس نشان گران بهایی را که ارمغان ملکه انگلیس برای ملکه ایران بود به او داد. معروف است زنان دیگر شاه که در مجلس حاضر بودند همین که آن هدیه قیمتی را دیدند بر سرزن سفیر هجوم آوردند و آن ارمغان را ربودند ونگذاشتند که به حریفشان تعلق گیرد. (به تاریخ سیاسی ـ اجتماعی معاصر، جلد دوم صفحهٔ ۲۱۸ مراجعه شود).

دویست هزار تومان در زمان جنگ با روسیه به ایران اخذ نماید. سرگوراوزلی برای تنظیم قرارداد مفصل [۱] که وعده آن را در قرارداد مجمل داده بودند با صدراعظم وارد مذاکره شد و در ۲۹ صفر ۱۲۲۷ (۱۴ مارس ۱۸۱۲) این معاهده را که چیزی در حدود قرارداد مجمل بود به مرحله امضاء رساند. البته فاصله بین قرارداد مجمل و قرارداد مفصل سه سال طول کشید و در این فاصله اوضاع سیاسی اروپا کاملاً تغییر پیدا کرد و اشتهایی که انگلیس در زمان قرارداد مجمل برای نزدیکی به ایران داشت در زمان قرارداد مفصل وجود نداشت. مثل اینکه بنابراین بود همان طور که ناپلئون ایران را تنها گذاشت و صدمات بسیار با قرارداد تیلسیت وارد ساخت این بار انگلیسها چنین رویه‌ای را پیش گیرند منتها این بار انگلیس با داشتن عوامل ثابت و حقوق بگیر در دربار وسفیری چون سرگوراوزلی [۲] بالاتر از فرانسه رفت و ایران را به مذاکره گلستان رسانده وآن قرارداد ننگین به ایران تحمیل شد.

جنگهای ایران و روس از معاهده تیلسیت تا معاهده بخارست

بعد از معاهده روس و فرانسه در ۱۲۲۲هـ (ژوئیه ۱۸۰۷) معروف به تیلسیت مرحله

---

(۱) برای ملاحظه قرارداد مفصل به کتاب ناسخ التواریخ و یا کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس محمود محمود مراجعه نمایید.

(۲) سرگور اوزلی که در ۱۲۲۴ (۱۸۰۹) در حین جنگهای ایران و روس به عنوان سفیر بریتانیا وارد ایران شده یکی از اولین عاملین رواج فساد و یکی از اساسی ترین مهره‌های فراماسونری وکسی است که بزرگترین صدمات را بر پیکر ایران وارد ساخته است. سرگور اوزلی با عنوان افسر عالیرتبه انگلیس (قبل از سفارت ایران) وظیفه پذیرایی شاهزادگان وشخصیتهای برجسته و بارز خارجی را داشت (مقام او در شبکه فراماسونری این شغل را برای او ایجاب می کرده) و بعد که به مقام سفارت کبری در ایران نائل شد ریاست شبکه‌های فراماسونری منطقه را هم به دست آورده است بااصرار سرگوراوزلی ونامه های محرمانه او به وزارت خارجه انگلیس وبیان خدمات برجسته میرزا ابوالحسن خان ماهی یکهزار روپیه مقرری برای وی تعیین شد که از ۱۲۲۵ تا ۱۲۶۲ به وی پرداخت شد. سرگور اوزلی بعد از ایران به سفارت انگلیس در روسیه اعزام می شود. درنامه‌ای که در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴م از سن پطرز بورگ به وزارت خارجه انگلیس می نویسد در مورد ایران چنین نظر می دهد «عقیده صریح وصادقانه من این است که چون مقصود نهایی ما فقط صیانت هندوستان می باشد در این صورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش وبربریت بگذاریم وسیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم.»

دوم جنگ ایران و روسیه آغاز شد. وضعیت جنگ کاملاً عوض گردید. الکساندر تمام تغییرات اروپا را که ناپلئون عامل آن بود به رسمیت شناخت. در مقابل ناپلئون در دو مورد با تزار روسیه هماهنگ شد اول در مورد عثمانی، دوم در مورد ایران، در مورد عثمانی مقرر شد فرانسه واسطه صلح روسیه وعثمانی باشد و در صورت عدم موافقت عثمانی دو دولت روسیه و فرانسه به حمله مشترک آن کشور را از پا درآورند و بین خود تقسیم نمایند. در مورد ایران روسیه آزادی عمل یافت تا مناطق مورد نظر خودرا تصرف نماید وفرانسه مکلف شد تا ایران را به شرایط پیشنهادی روسیه راضی و یا حتی مجبور سازد. با این ترتیب با قرارداد تیلسیت ایران باوضع دشواری مواجه شد زیرا مسلم بود که روسیه با فراغت از اروپا تمام نیروی خود را در برابر ایران خواهد گذاشت. عباس میرزا تصمیم گرفت قبل از تمرکز قوای روسیه در حمله، ایران پیشدستی نماید و در جبههٔ شوره گل دست به تعرض بزند و با اینکه عثمانی رسماً با ایران همکاری داشت اقدامی عملی نکرد و ۲۶هزار قوای ایران در جبهه شوره گل در مقابل ۴۰ هزار سپاه روسیه با دادن چهارهزار نفر تلفات مجبور به عقب نشینی شد. در صفر ۱۲۲۳ روسها درخواست صلح کردند اما ایران به دلیل اینکه متحد عثمانی است و باعثمانی مذاکرات صلحی نشده پیشنهاد را رد کرد. یک ماه بعد ژنرال گودویچ سردارکل قوای روس با وساطت ژنرال گاردان که از جانب فرانسه در این خصوص مأموریت یافته بود پیشنهاد صلح کرد ولی نتیجه‌ای حاصل نشد.

تعرض بزرگ مارشال گودویچ

مارشال گودویچ پس از اینکه از مذاکرات صلح با ایران نتیجه نگرفت، در مدت قلیلی ۱۵۰ هزار سرباز جنگی که از جبهه اروپا آمده بودند برای جنگ با ایران آماده نمود ودر ۱۰ ربیع الثانی به جبهه شوره گل به قوای ایران حمله کرد. قسمتی از سپاه روس به فرماندهی گودویچ از دره آر پاچای به سوی جلگه اوچ کلیسا حرکت نمود و قسمت دیگری تحت فرماندهی ژنرال تبلسین در جبههٔ قره باغ شروع به حمله نمود. گودویچ ۱۶ ربیع الثانی سردار آباد و اوچ کلیسا را تصرف نمود وسه روز بعد به سوی ایروان رهسپار شد وقلعه ایروان را هم به اشغال درآورد ولی پیشروی آنها در این جبهه متوقف شد. ژنرال تبلسین هم پس از محاصره نخجوان مجبور گردید حالت دفاعی پیدا کند و بالأخره روسها

به طرف قره باغ وکتل میسیان عقب نشینی نمودند.

وضع جنگ قبل از عهدنامه بخارست

در سال ١٢٢٤ ه‍ وضع روسیه کاملاً تغییر کرد و در جبهه جنگی ایران هم تحولاتی پیدا شد. فرانسه که سابقاً متحد روسیه ازایران جدا شده وانگلیس جای اورا گرفته بود اکنون درمقابل متحد جدیدی از دول اروپا قرارداشت که برخلاف انتظار روسیه هم در آن شرکت نمود و انگلیس حامی جدید ایران در کنار روسیه بود ومعلوم است نمی تواند حمایتی از ایران بنماید. به همین جهت فرصت بسیار مناسبی برای روسیه بود تاحمله عمومی خود را علیه ایران شروع کند؛ و در صفر ١٢٢٤ به دستور تزار الکساندر اول در تمام جبهه ها دست به تعرض زدند و در نظر داشتند قبل از پایان جنگ با فرانسه واسپانی کار ایران را یکسره نمایند. ایرانیان شجاعانه حملات را دفع کردند و گودویچ به دلیل عدم لیاقت از فرماندهی کنار گذاشته شد وژنرال تورمسوف جای او را گرفت.

در ایران تغییراتی در وضع جبهه ها داده شد علمای اسلام فتوای جهاد علیه روسها دادند و در ظرف مدت کوتاهی پنجاه هزار نفر برای جنگ مذهبی عازم جبهه شدند. محمدعلی میرزا پسر دیگر فتحعلی شاه مأمورشد تا قوایی را در اختیار گیرد وفرماندهی دواردورا به دست آورد.

روسها در این تاریخ مجبور بودند در دوجبهه علیه ارتش عثمانی و ایران جنگ کنند. ژنرال تورمسوف تصمیم گرفت با ایران صلح کند وتمام قوای خودرا در جبهه با عثمانی بکار اندازد و به این منظور حمله سختی را به قوای ایران شروع کرد ومحمد علی میرزا مجبور شد به طرف ایروان عقب نشینی نماید و در همین وقت با رون وردی از طرف فرماندهی روس نزد عباس میرزا اعزام شد تا پیشنهاد صلح را مطرح سازد. عباس میرزا، میرزا بزرگ قائم مقام را مأمور مذاکرات ساخت. میرزا بزرگ پیشنهادات روسها را غیر قابل قبول تشخیص می دهد زیرا روسها تقاضا داشتند که دولت ایران تمام نقاطی را که روسیه تا شروع مذاکرات متصرف شده ملک دولت تزاری بشناسند وضمناً به ارتش روسیه اجازه داده شود تا از طریق ایران به عثمانی حمله نماید.

باردیگر حمله شدید روسیه در تمام جبهه ها شروع شد و به دلیل خیانت افسران

انگلیسی دفاع ایران مؤثر واقع نشد. واحدهای توپخانه ایران در اختیار افسران انگلیسی بود وچون انگلیس علاقه مند بود هرچه زود تر در جبهه ایران جنگ متوقف شود وقوای روس به مقابله فرانسویها بشتابند لذا افسران انگلیسی دستور داشتند پستهای خودرا ترک کنند و این دستور اجرا شد. واحدهای توپخانه بدون سر پرست ماند. روسها برشدت حملات افزودند وپس از جنگ شدید اصلاندوز و ایروان ارتش ایران به طرف رودارس عقب نشینی کرد ویک باردیگرثابت شدحضور بیگانه در ارتش یک کشور تاچه درجه خطرناک است و زمامدارانی که به هر عنوان بیگانه را دوست می پندارند و به خدمت در قوای مسلح می گمارند چقدر در اشتباه هستند. در آن روزچرا با وجود سابقه خصومت انگلیسیها باز به آنها اطمینان شد؟ وچرا افسران انگلیسی سر پرست واحدهای توپخانه را در اختیار داشتند؟ چرا بعد از اینکه مسلم بود که انگلیس وروس دریک جبهه علیه فرانسه می جنگند بازهم افسران متخصص انگلیس در ارتش ایران باقی ماندند ناآگاهی وبی اطلاعی تاچه حد وجودداشته که چنین نکات روشنی را توجه نداشتند.

اتحادایران وعثمانی، سال ۱۲۲۵

ایران وعثمانی هر دو مورد تهاجم روسیه قرارداشتند وانگلیس از ادامه جنگ در این ناحیه زیان می دید. انگلیس نمی توانست وارد جنگ شود زیراهم پیمان روسیه در جنگ اروپا علیه فرانسه بود ونمی توانست جنگ را متوقف سازد زیرا روسیه قصد پیشروی در ایران وعثمانی را داشت. و اگر درعثمانی موفق می شد بغازهای آن کشور که برای انگلیس ارزش حیاتی داشت در اختیار روسیه قرار می گرفت. وبعلاوه سرگرمی قوای روسیه در این قسمت آن کشور را از همکاری علیه بناپارت بازمی داشت. بنابراین دیپلماتهای انگلیس در صدد برآمدند راه غیر مستقیمی را با محاسبات همه جانبه طی نمایند تا نتیجه مطلوب را اخذ کنند. سرهارفورد جونز دیپلمات انگلیسی مقیم دربار ایران و استراد فورد کانینک مقیم دربارعثمانی طراح راه حل بودند. اینان درقدم اول ایران وعثمانی را به اتحاد وادار ساختند بدون اینکه انگلیس دولت متبوع آنها درمقابل روسیه قرارگرفته باشد. درقدم دوم وسیله صلح روس وعثمانی را فراهم کردند وایران را درمقابل تهاجمات روس تنها گذاشتند وبا این پیش بینی دررجب ۱۲۲۵ (اوت ۱۸۱۰) بین ایران وعثمانی پیمان همکاری امضاء شد. سال ۱۲۲۶هـ (۱۸۱۱م) نسبتاً وضع جنگ

آرام بود زیرا روسیه از یک طرف مصمم بود پنهانی به لهستان حمله نماید و از طرف دیگر می خواست جنگ را بشدت علیه عثمانیها ادامه دهد. بنابراین تمام فعالیت روسها از طرف دانوب برضد عثمانی و از طرف مغرب بر ضد لهستان بود و در جبهه جنگ با ایران فعالیتی وجود نداشت.

در جنگ باعثمانی ژنرال د گراسون شکستهایی به عثمانیها وارد ساخت و دولت عثمانی در تلاش بود تا در جبهه قفقاز با همراهی ایران تلافی نماید به همین جهت در ربیع الثانی ۱۲۲۶ (آوریل ۱۸۱۱) هیئتی از جانب دولت عثمانی مرکب از سید عبدالوهاب افندی وحیرت افندی با جمعی افسر مهندس به عنوان حل اختلاف مرزی و در واقع برای تحکیم اتحاد نظامی به تهران وارد شدند. نتیجه مذاکرات این هیئت این شد که سپاهیان ایران وعثمانی از ماه جمادی الثانی مستمراً در تفلیس علیه روسیه بجنگند، اما نقصان وسایل حمل ونقل جریان عملیات مشترک را ممکن نساخت زیرا حملات ژنرال پولوجی قوای، ایران وعثمانی را مجبور کرد تا به ایروان وفارس عقب نشینی نمایند، روسیه می خواست هرچه زودتر در جبهه اروپا در جنگ با ناپلئون شرکت کند وحال اینکه ناپلئون هم در صدد بود به دلیل عهد شکنی روسیه به این کشور حمله کند. سرانجام با و ساطت انگلیس در جمادی الاول ۱۲۲۷ بین روس وعثمانی بدون اطلاع دولت ایران وبر خلاف قراری که دولت عثمانی داشت صلح برقرار شد وعهدنامه بخارست امضاء گردید. به این ترتیب ایران در مقابل روسیه تنها ماند و لشکریان آسیائی تزار که از جبههٔ عثمانی آسوده خاطر شدند به مشرق جبهه قفقاز متوجه گردیدند. انگلیس وقتی واسطه صلح روسیه با عثمانی شد وپیمان بخارست را به امضاء رساند که دو سه ماه بیشتر از امضای معاهده مفصل با ایران نمی گذشت والبته برای ایران هم با اصراری که بخرج دادند معاهده گلستان را به ارمغان آوردند؛ یعنی به لحاظ منافعی که از روابط نزدیک با روسیه احساس می کردند ایران راوادار نمودند که به امضای قرارداد گلستان در ۱۲۲۸ تن دهد.

جنگ ایران وروس پس ازمعاهده بخارست ۱۲۲۷

معاهده صلح بخارست بین عثمانی وروسیه در جمادی الاول ۱۲۲۷ منعقد شد و در نتیجه آن ایران در مقابل قوای روسیه تنها ماند و روسیه تمام کوشش خودرا برای نابودی

ایران به کار برد. در تقسیم بندی که مورخین کرده‌اند مرحله سوم جنگهای ایران و روس بعد از پیمان بخارست وتا عهدنامه گلستان است. قوای روسیه بعد از بخارست تهاجمات را شدیدتر کردند و نسبت به مردمی که با قوای ایران همکاری نموده بودند به شکنجه وآزار دست زدند و این فجایع تا به آن حد وسعت یافت که مردم شمال غربی قفقاز ـ به خصوص قفقاز ـ دست به شورش زدند و مردم گرجستان هم به آنها پیوستند و با رهبری اسکندر میرزا پسر هراکلیوس و برادر گرگین خان که به ایران وفادار مانده بود دست به خرابکاری علیه قوای روس زدند[1] جمعی از مردم آن نواحی در اثر تعدیات قوای روس به قرارگاه عباس میرزا پناه آوردند. وی مجبور شد پناهندگان را در آذربایجان اسکان دهد و از عهده هزینه آنها برآید و خود مشکلات مالی را باعث شد.

مقدمات پیمان گلستان

در ۱۲۲۷ هجری قمری (۱۶ ژوئیه ۱۸۱۲) پیمان اتحادی بین انگلیس و روسیه منعقدشد. هدف این بود که جبهه علیه فرانسه در اروپا مستحکم گردد و بناپارت را از پا درآورند. اما قسمت عمده‌ای از قوای روسیه در جنگ با ایران بود. روسیه در صدد برآمد که با وساطت انگلیس به جنگ با ایران پایان بخشد به این منظور در ابتدا ژنرال نیکلا دوریپف را به جای ژنرال تورمسوف به فرماندهی قوای روس گذاشت وکلنل فیقان مشاور دربار وماژور پاپف را جهت ملاقات سرگوراوزلی سفیر بریتانیا در ایران که نقش مهمی در جریان جنگ داشت فرستاد[2] در همین حال ژنرال فرمانده جدید قوای روسیه

---

(۱) سرگوراوزلی (Sir Gore Ousoley) سفیر بریتانیا درایران درنامه‌ای که به وزیرخارجه انگلیس ویکونت کاسلره (Viconte Castlereagh) نوشته اوضاع نواحی اشغالی روسیه را چنین گزارش می‌دهد: «ازوقتی که اسکندر میرزا والی گرجستان که نسبت به دولت ایران وفادار مانده شورش وانقلابات عمومی بر پا کرده است، قسمت اعظم نواحی اشغالی دولت روسیه باعصیان وانقلابات عمومی ومداوم مواجه است و با این ترتیب دولت ایران حاضر نخواهد شد قبل از تصرف گرجستان با دولت روسیه کنار بیاید» (London.P.R.O.P.fo.60.I.VII).

(۲) سرگوراوزلی جانشین سرحارفورد جونز پس از ورود به ایران با خصوصیاتی که قبلاً از او یاد کردیم به سرعت با دربار و درباریان آشنایی و دوستی کامل یافت. و طرف توجه خاص شاه قرارگرفت و با شاه قرارگذاشت یک عده پنجاه هزار نفری قشون ایران را تحت تعلیم افسران انگلیس قراردهد وسی هزار قبضه ←

نامه‌ای برای عباس میرزا فرستاد و از او خواست تا برای مذاکرات صلح قرار ملاقات بگذارد. در جمادی الثانی ۱۲۲۷ سرگوراوزلی با اصرار و تهدید به اینکه افسران خودرا از قوای نظامی ایران کنار خواهد کشید فتحعلی شاه را به مذاکرات صلح راضی ساخت. در ۸ جمادی الثانی نماینده بریتانیا وارد تبریز شد. پس از مذاکره با عباس میرزا رو برگوردون را که مورد اطمینان بود جهت مذاکره صلح نزد ژنرال دوریچف فرستاد. جواب دوریچف رونوشت عهدنامه بخارست و پیشنهاد متارکه چهل روزه جنگ بود. جیمس موریه مأمورشد تا پاسخ دوریچف را به عباس میرزا گزارش دهد. عباس میرزا با چهل روز متارکه موافقت کرد و قرار شد پس از پایان مدت متارکه مذاکرات صلح در محل سلطان حصاری درکنار رودارس شروع شود. اما در اوایل رمضان ۱۲۲۷ آق وردف ژنرال روسی به ستاد عباس میرزا اطلاع داد که چون اسکندر میرزا با کمک ایرانیان در

تفنگ هم از هند برای این قشون ارسال شد و با اینکه عباس میرزا تمایل داشت ملکم به خدمت سپاه ایران بیاید مأموریت دیگری پیداکرد و از ایران رفت. هدایای پادشاه انگلیس برای شاه ایران به تهران رسید. موریر در این مورد می نویسد: «تمام این هدایا از نظر شاه گذشت وکالسکه را (که یکی از هدایا بوده) با تشریفات مخصوص با دست از کوچه های تنگ تهران کشان کشان به عمارت شاه بردیم. فتحعلی شاه با درباریان خود آمده خوب تماشا نمود وفوق العاده خوشحال گردید و رفت توی کالسکه نشست. عده‌ای از وزرای شاه که در این میان میرزا حسن خان شیرازی بود با فرج الله خان صاحب الدوله با لباسهای درباری، خودشان را به کالسکه بسته (یعنی کار اسب را انجام داده‌اند) شاه را این طرف و آن طرف راه می برند و شاه اظهار خوشحالی می نمود. میرزا شفیع صدر اعظم اظهار تعجب می نمود از اینکه کالسکه هم به جلو وهم به عقب کشیده می شود» سرگوراوزلی موقعیت مهمی پیداکرده بود؛ مورد اطمینان شاه بود؛ دیگر سری نبود که به او بازگو نکنند. وی به تبریز رفت تا با عباس میرزاهم آشنا شود. یک ماه در تبریز ماند. طوری عباس میرزا نایب السلطنه را مجذوب ساخت و با او دوست شد که دیگر آداب ورسومی بین آنها وجود نداشت.

عباس میرزاامیدداشت باشورشی که درگرجستان علیه روسها به وجود آمده نقاط از دست داده را باز پس گیرد و سرگوراوزلی را وسیله‌ای در این جهت تصور می کرد، اما به زودی دریافت که سرگوراوزلی اساساً واسطه صلح ایران و روسیه است فرمانده کل قشون روسیه در گرجستان در همان زمان توقف سرگوراوزلی در تبریز با او تماس گرفت و پیام فرستاد و سرگوراوزلی هم برای دریافت تقاضاهای او و شرایط صلح رو برت گوردون را به گرجستان فرستاد و عباس میرزا را با اصرار وادار ساخت تا تسلیم جریانی باشد که او پیش می آورد. سرگوراوزلی گزارش گوردون در ارتباط بااختیارات ژنرال درتیسف برای صلح و تقاضای متارکه جنگ را وسیله موریه برای عباس میرزا که در اردو بود فرستاد و سرانجام عباس میرزا پس از ملاقات با سرگوراوزلی پذیرفت تا فرمانفرمای کل گرجستان را درآق تپه ملاقات نماید.

گرجستان اغتشاش نموده و شرایط متارکه را به هم زده مذاکرات صلح بی مورد است وبعلاوه ژنرال دوریچف دیگر صاحب اختیار برای مذاکره صلح نیست وچنانچه ایران مایل به مذاکره صلح است نمایندگان خود را به اصلاندوز اعزام دارد. روسیه دیگر شتابی در صلح نداشت زیرا حمله قوای فرانسه به روسیه با زمستان شدید وسخت روسیه مجبور به عقب نشینی شده بود واعزام قوا از جبههٔ جنگ ایران به اروپا ضروری نبود. اماسرگوراوزلی که در انعقاد قرارداد صلح مأموریت داشت براین امر اصرار نمودو عباس میرزارا وادار ساخت تامیرزا ابوالحسن خان ایلچی را به همراه جیمز موریه به اصلاندوز بفرستد.

مذاکرات اصلاندوز

اصلاندوز از آق تپه مرکز ستاد عباس میرزا فاصله زیادی نداشت، جیمس موریه ومیرزا ابوالحسن خان ایلچي برای مذاکرات صلح به اصلاندوز وارد شدند ومیرزا بزرگ وزیر عباس میرزا نیز در همان وقت مأمور شد تا دولت روسیه را از بیطرفی ایران در اغتشاشات گرجستان مطمئن سازد. مذاکرات اصلاندوز دشوار بود. روسها نمی خواستند از پیشنهادات سابق عدول کنند وایرانیها حاضر نبودند بر اساس وضع موجود سازش نمایند در نتیجه از کنفرانس اصلاندوز نتیجه مطلوب حاصل نشد. مذاکرات به شکست منجرگردید و در ۲۹ رمضان ۱۲۲۷ (۲۷سپتامبر ۱۸۱۲) با تنظیم صورتجلسه دائر بر علل شکست به مذاکرات پایان دادند در همین حال طرفین شرایط آتی را برای صلح چنین مطرح ساختند[۱].

شرایط روسیه: نواحیی که باقوای روس فتح شده ومناطقی که تحت حمایت روسیه قرارگرفته تحت نفوذ وقدرت روس باقی بماند. ناحیه طالش که به تازگی تحت حمایت

---

(۱) مؤلف ناسخ التواریخ می گوید: نمایندگان ایران در اصلاندوز متوجه شدند که اقدامات برای مذاکره جهت اغفال ایران بوده است. سرگوراوزلی درنامه ای که به وزارت خارجه انگلیس نوشته عدم میل به سازش ولحن محکم نمایندگان ایران در کنفرانس اصلاندوز را به دلیل نفوذ نمایندگان فرانسه در بغداد می داند که ایران را به پیشروی بناپارت در اروپا امیدوار می سازند و در همین نامه از روابط میرزا بزرگ با نمایندگان دولت فرانسه در اسلامبول اظهار نگرانی شده ومی گوید که این وزیر مشغول عملیاتی بر ضد انگلیس ونفع فرانسه است. نامه مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۱۲ سرگوراوزلی به ویکونت کاسلره.
.(London P.R.O.P.fo.60T.VII)

روسیه درآمده و سابقاً به دولت ایران تعلق داشته در اختیار ایران قرارخواهد گرفت در صورتی که این شرایط را ایران بپذیرد امپراطور روسبه فرما نفرمی قبلی ایران را پادشاه قانونی ایران می شناسد وعبس میرزا را به عنوان جانشین او خواهد شناخت وتعهد می کند درمقابل دشمنان ایران به آن دولت کمک کند.

شرایط ایران: نواحیی که سابقاً متعلق به ایران بوده ودولت روسبه به زور اشغال کرده وهمچنین نواحیی که سکنه آن تحت حمایت روس قرارگرفته اند بایستی به ایران مسترد گردد. دولت ایران تعهد می کند پولی به روسیه بپردازد.

آخرین مرحله جنگ پس ازمذاکرات اصلاندوز

با شکست مذاکرات اصلاندوز و پایان چهل روز متارکه مجدداً جنگ شروع شد.هنگام مذکرات صلح لشکریان روس در جهت قفقاز تقویت گردید زیراشکست پی در پی قوای ناپلئون دراروپا به روسیه امکان داد که در جبهه قفقاز برفشارخودبیفزاید. در مدت متارکه چون نامی از طالش برده نشده بود مصطفی خان به حمایت روسها در آن منطقه اغتشاشاتی را باعث شد به طوری که در رمضان۱۲۲۷(سپتامبر۱۸۱۲)عباس میرزا تصمیم گرفت به بحران طالش خاتمه دهد. مصطفی خان که نمی توانست درمقابل لشکریان ایران مقاومت کند به سوی گامیشاوان رفت و این منطقه از جانب قوای ایران محاصره شد. بعد ازمتارکه، حمله ژنرال دریچف آغازگردید و سپاه ایران تا اصلاندوز عقب نشینی کرد. عباس میرزا با اطلاع ازپیشرفت قوای روس خود را به اصلاندوز رساند. نماینده دولت انگلیس که از اتحاد انگلیس و روس اطلاع پیداکرده بود به افسران انگلیسی که در ارتش ایران خدمت می کردند دستور داد پستهای خودرا ترک کنند و در عملیات نظامی علیه روسیه شرکت ننمایند و بااین ترتیب یک باردیگر ایران فریب انگلیسیها را خورد ودر لحظه حساسی که خدمتگزاران می باید صمیمانه خدمت نمایند خیانت کردند خیانت افسران انگلیس که عهده دار تعلیم سربازان بودند باعث شد ایران با شکست مواجه شود. در شب ۱۲ شوال ۱۲۲۷ (اکتبر ۱۸۱۲) روسیه ازموضع نظامی عباس میرزا اطلاع یافت وبه حمله مبادرت نمود وسپاهیان ایران را پراکنده ساخت و ولیعهد با اشکال توانست از رودارس بگذرد وخود را نجات دهد. پس از این شکست عباس میرزا به سوی تبریز رفت تا مقدمات مقاومت خودرا در سال ۱۲۲۸(۱۸۱۳) فراهم نماید. ماژورژنرال

کوتلورو مسکی به جانب بحر خزر متوجه گردید تا گامیشاوان که سپاه روس ومصطفی خان محصور بودند نجات دهد. در نتیجه رسیدن قوای تازه نفس روسیه، لنکران پس از چهارماه مقاومت در ۹ محرم ۱۲۲۸ (۱۲ژانویه ۱۸۱۳) سقوط کرد و با اشغال لنکران تمام سواحل طالش به تصرف سپاه روس درآمد. سپاه ایران درنتیجه شکستهای پی در پی ازهم پاشید.

سرگوراوزلی ادامه جنگ را مصلحت نمی دید. روسها هم نمی خواستند به عملیات جدیدی مبادرت ورزند. فرانسه در صدد نزدیکی با ایران بود تابر علیه روسیه پیمانی منعقد سازد وفنسترومور تیزبو نماینده فرانسه به انزلی آمد تا از نظریات دولت ایران اطلاع حاصل نماید اما اقدامات سرگوراوزلی تلاش فرانسه را بلا اثر گذاشت. سرگوراوزلی بر لزوم انعقاد قرارداد صلح ایران و روسیه اصرار می ورزید و فتحعلی شاه ومیرزا شفیع صدر اعظم را به قبول صلح وادار ساخت وقول داد که مواد عهد نامه برابر میل ایران باشد و مقاومت عباس میرزا[1] درعدم پذیرش صلح کافی نبود، انگلیس در زمینه سیاسی به پیروزی نائل گردید

معاهده گلستان[2]

گلستان قصبه ای است در کنار رود سیوا درقره باغ که برای مذاکرات صلح وعقد

---

(۱) غالب نوشته های مربوط به دوران جنگ ایران و روس از عباس میرزا به عنوان یک عنصر مفید یاد کرده اند. فریگان(Freygang) مستشار دربارسن پطرزبورگ که در ۱۲۲۷ (۱۸۱۲م) برای مذاکره صلح به تبریز آمده در مورد عباس میرزا چنین می نویسد: «این شاهزاده قیافه نجیب و مردانه ای داشت، توانا وبا اراده وآتشین ومتین وفرزانه وباجزم واحتیاط که در کمتر شخصی یافت می شود از مزایای اخلاقی بود که در وجود عباس میرزا جمع ودارای احساسات نجیب و افکار بلند، حریص یادگرفتن تمام عوامل بود که باعث سیر سریع ترقیات در اروپا شده بود. نهایت سادگی را در رفتار وحرکات خود رعایت می کرد. بی باک وباتقوی، عباس میرزانجیب ترین شخصیت خانواده قاجار بود.» همین فریگان در مورد فتحعلی شاه چنین اظهار نظر می نماید: «ضعیف و بی اراده وسست وبیحال بود. دائماً درعیش وطرب غوطه ور بود. ازکار وفعالیت بیزار وتنفر داشت. در دوران سلطنت ۳۷ ساله مهمترین وحاصلخیز ترین ایالات ایران از دست رفت. فتحعلی شاه به حدی دراداره کشور ناشایستگی بخرج داد که نژاد قاجار مورد انزجار وتنفر عمومی قرارگرفت. نالایق در اداره مملکت، فاقد ذوق نظامی، خوشحال بود که شعر می گوید و به تاریخ وادبیات علاقه دارد».

(۲) برای ملاحظه متن پیمان گلستان به ضمائم بین الملل خصوصی مراجعه نمایید.

پیمان پایان جنگ بین ایران و روسیه در نظر گرفته شد. انعقاد متارکه جنگ و پیمان گلستان مربوط به سرگور اوزلی وفعالیت همه جانبه ایست که به دنبال شکست مذاکرات اصلاندوز انجام داد. مکاتبات وی با وزارت خارجه انگلیس(۱) و گزارشاتی که در این خصوص به وزیر خارجه کشور متبوع خود داده، نشان می دهد که از یک طرف رابطه خود را با فرمانده کل قوای روس حفظ کرده و از طرف دیگر مرتب به فتحعلی شاه فشار آورده است تا او را وادار به قبول مذاکرات صلح نماید. چنانچه در ۱۰ رجب ۱۲۲۸ (۹ ژوئنه ۱۸۱۳) به دنبال درخواست فرمانده کل قوای روس وارد تبریز شد وفتحعلی شاه هم بسوی اوجان صد کیلومتری تبریز حرکت کرد. سفیر انگلیس به همراه نامه‌ای دکتر کامبل را به اردوگاه دوریچف اعزام داشت تا به او اطمینان بدهد که بزودی طرح سازش پیشنهاد می شود. نسبت به متارکه پنجاه روزه جنگ بین دو دولت توافق شد ومذاکرات صلح ابتدا با مکاتبه و با کندی صورت می گرفت و سر انجام ژنرال دوریچف از جانب تزار روسیه ومیرزا ابوالحسن خان از طرف ایران در قصبه گلستان به مذاکره نشستند. سفیر انگلیس از حضور در مذاکرات خودداری نمود. علت استنکاف سفیر انگلیس آن بوده که خواسته نمایندگان روس در مقابل نماینده ایران که از فهم مسائل‌سیاسی به کلی بی بهره بوده آزادی عمل داشته باشد.

---

(۱) سفیر انگلیس در ایران سرگور اوزلی بعد از ورود به تبریز در نامه‌ای به وزیر خارجه انگلیس چنین گزارش داد. با تهدید قطع پرداخت کمک مالی بالآخره موفق شدم اجازه پادشاه را تحصیل کنم که با نمایندگان دولت روس بدون دخالت میرزا بزرگ و اطرافیانش داخل مذاکره شوم. اکنون افتخاردارم به اطلاع شما برسانم که ما توفیق یافتیم به رفیق ومتحد خود روسیه حتی از این ناحیه دور کمک کنیم زیرا من اختیار تام دارم متارکه جنگ میان دولتین ایران و روس را برای مدت یکسال به مرحله قطعی برسانم با این ترتیب روسها خواهند توانست از سپاهیان قفقاز برضد دشمن مشترک استفاده نمایند. (نامه مورخ ۱۰ ژوئیه سرگوراوزلی به ویکونت کاسلره). (London.P.R.O.P.FO 6 t V.2).

به عبارت نامه دقت کنید سفیر انگلیس در ایران خوشحال است که میرزا بزرگ و اطرافیانش را از مذاکرات دور ساخته وخود مستقیماً باشاه درمذاکره وارتباط است وموفق است از اینکه به روسیه کمک می کند. میرزا بزرگ از معدود شخصیتهای برجسته آن زمان است که به استقلال کشورمی اندیشید و اگر مثل او در مذاکرات گلستان شرکت داشتند هرگز ذیل چنین قراردادی امضاء نمی گذاشتند. افرادجاهل بی اطلاع به امور ونا آگاه از وضع جهان ویا وابسته به بیگانه ممکن است با اقدام خود مصائبی را برای یک ملت بوجود آورند و شما به امضاء کننده ذیل پیمان گلستان وسوابق سیاسی اش مراجعه نمایید.

نمایندگان پس از تبادل اعتبارنامه های خود مذاکرات را آغاز نمودند و در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۲۵ اکتبر ۱۸۱۳) به یک موافقتنامه مقدماتی رسیدند. با متارکه جنگ وقرارداد صلح انگلیس به موقعیت بزرگی دست یافت وتوانست با سپاهیان آزاد شده روس اروپا را برضد فرانسه یکپارچه سازد و سفیر این کشور در نامه های دیگری که برای وزیرخارجه انگلیس ارسال می دارد می نویسد: طوری ماهرانه در قضیه دخالت کرده که شاه و وزراء و درباریان ایران را هم از این اقدام راضی کرده است تا به آن پایه که بعد از معاهده گلستان همگی ازوی تشکر کرده اند.(۱)

بررسی اجمالی پیمان گلستان

مواد عهدنامه نشان می دهد که به طور کامل به نفع دولت روسیه به امضاء رسیده و هیئت ایرانی امضاء کننده تحت تأثیر نصایح انگلیس وژست دوستانه این دولت امکان هیچ گونه پیشنهاد را نداشته‌اند. مواد عهدنامه بسیار مهم است گویا دولت روسیه آنچه را که به موجب این عهد نامه بدست آورده قانع نبوده وانتظار آن را داشته تا در فرصت مناسب رودارس را سرحد طبیعی متصرفات خود در قفقاز قراردهد. معاهده گلستان دارای یک مقدمه ویازده ماده است. در مقدمه طولانی از القاب وعناوین شاه وتزار ونمایندگان امضاء کننده با طول و تفصیل واحترامات بسیار یاد شده و تصریح کرده اند که الی الابد

---

(۱) سرگوراوزلی درنامه ۱۰ نوامبر ۱۸۱۳ به وزیر خارجه انگلیس چنین می نویسد: «اگر توهّم حاصل نمی شد که ممکن است تصور کنید مجاهدتهای من برای انعقاد پیمان صلح میان دولتین روس و ایران یک نوع تخطی از اختیارات وقدرت خود در مقابل دولت اخیر بود و یا اینکه از نفوذ خود در نزد شاه استفاده کرده ومنافع حقیقی ایران را فراموش کرده باشم علت نداشت که بابیان طرز رفتار وسیاست خود شما را تصدیع بدهم... همان موقع که آخرین نامه خودرا از اقامتگاه مراغه برای شما فرستادم تبریکاتی برای شاه به تهران نوشته که جواب آن را برای اطلاع شما با این نامه می فرستم. می خواهم شما را مطمئن سازم که نامه هائی ازوزراءواعیان دربار دریافت کرده‌ام که همگی تشکر و قدردانی خود را اظهار داشته اند. (به نامه ۳۰ اکتبر و ۱۰ نوامبر سرگوراوزلی به وزیر خارجه انگلیس که از اسناد انتشاریافته وزارت خارجه انگلیس است مراجعه شود.) به میزان مکر وحیله این سیاستمداران در ۱۸۰ سال قبل میتوانید از همین نامه ها پی ببرید و آن وقت مواظب باشید در هرکجا و هرمقام که هستید در مقابل اظهارات بیگانگان وقول وتعهدات آنها ساده‌اندیش وزود باور نباشید.

به عهدنامه وفادارند. به موجب ماده اول آن صلح دائم بین دو دولت برقرار می شود و برحسب مواد ۸ و ۹ و۱۰ روابط تجارتی مجدداً برقرار می گردد. در ماده ۹ از حقوق گمرکی و میزان آن صحبت شده و در ماده ۱۰ آزادی عمل تجار هر دو کشور عنوان گردید. مطابق ماده ٤ راهی برای دخالت همیشگی روسیه در ایران بازگذارده شده و دولت روسیه رسماً تعهد کرده در صورت لزوم به یکی از اولاد شاه که به عنوان ولیعهد معین می شود کمک کند و دربار ایران از جانب روس تقویت می شود. همین حمایت از ولیعهد و تقویت دربار وسایلی بود که همواره طریق مداخله را بازگذارد. مطابق ماده ۵ شرایط کشتیرانی بازرگانی دودولت رادردریای خزر مشخص ساخته و حق داشتن نیروی دریایی در این دریا منحصراً به روسیه داده شد. کشتی های روس مثل سابق مجازند به سواحل خزر آمدورفت نمایند ولنگراندازند. حق انحصاری برای نیروی دریایی روسیه وجودداشت و دیگران را از این حق محروم کرده بود. مواد مربوط به اراضی مهم و در عین حال مبهم بود. ماده۲ تصریح می کرد که قرارداد صلح بر اساس وضع حاضر منعقد خواهدشد. این بدان معنی بود که طرفین نواحی وایالاتی که درموقع امضای پیمان در اختیار دارند کماکان متصرف خواهند بود، یعنی آنچه را که روسیه بازور وتعدی و با کمک وسایل انگلیس به اشغال درآورد، وضع موجود تلقی می گردد.

ماده ۲ عهدنامه به حدی گنگ ومبهم و با عبارات نا مفهوم تنظیم شده که در همان تاریخ امضاء طرفین نمی توانستند به مفهوم درست آن پی ببرند. معاهده گلستان در ۷ شوال ۱۲۲۸(۱۳ اکتبر ۱۸۱۳) به امضاءرسید. نماینده ایران که حامل متن معاهده بود در ماه ذیحجه به تهران آمد. در تهران مباحثات بسیاری در اطراف قرارداد صورت گرفت ولی به قول جیمس موریه این مذاکره در اطراف مسائل بی اهمیت وجزئی مثل القاب وعناوین ومقدمه معاهده بود نه مواد اصلی. بهترین تفکر زمامداران آن روز را حاجی میرزا آقاسی ارائه داد که گفت ما چه احتیاجی به آب شوردریای خزرداریم که در مورد آن بحث کنیم. باهمین عهدنامه ایالات وشهرهای گرجستان، داغستان، باکو، دربند، شیروان، قراباغ، شکی، گنجه، موقان وقسمت علیای طالش به روسیه واگذار شد!!

کوشش برای استرداد ایالات از دست رفته

بعد از امضای پیمان گلستان زمامداران ایران متوجه شدند محصول ده سال جنگ

آنها با روسیه چه بوده و چگونه با امضای قرارداد صلح ولایات مهم وزرخیزی را از دست داده‌اند. فتحعلی شاه تصور می کرد با دوستی وملایمت با روسها و با کمک وحسن نیت انگلیسیها اراضی از دست رفته را باز پس گیرد. به همین جهت وقتی سفیر انگلیس بااتمام مأموریت عازم انگلیس بود فتحعلی شاه ازوی خواست که به منظور تأمین منافع ایران در دربارسن پطرزبورگ از طریق روسیه به انگلیس مراجعت نماید و میرزا ابوالحسن خان هم مأمور شد تا به سن پطرزبورگ برود و در خواست تجدید نظردرمعاهده رانسبت به اراضی از دست رفته نماید[۱] سرگوراوزلی در جمادی الثانی ۱۲۲۹ (مه ۱۸۱٤)ازراه تبریز به روسیه واردشد. وی بااحترامات بسیار از جانب تزار پذیرایی و به او عنوان خاصی داده شد چرا که در جریان معاهده گلستان نقش برجسته‌ای به نفع روسیه داشت، میرزا ابوالحسن خان بعد از سفیر انگلیس به روسیه وارد گردید و در این هنگام الکساندر اول به همراه قشون متحدین وارد پاریس شده ومدتی در پایتخت فرانسه اقامت داشت. سفیرایران مجبور شد تا بازگشت تزار به روسیه تأمل نماید.

در ۲۰ دسامبر ۱۸۱٤ میرزا ابوالحسن خان ایلچی به حضور تزار الکساندر اول رسید و در مورد تجدید نظر در معاهده و استرداد اراضی جواب منفی شنید اما میرزا ابوالحسن همچنان در روسیه ماند. درمارس ۱۸۱۵ ناپلئون از جزیره الب گریخت و به فرانسه بازگشت وخودرا درمقام سلطنت قرارداد. وحشتی در سران اروپا و از جمله روسیه پیدا شد و در این زمان تزار در مقابل تقاضای میرزا ابوالحسن خان قول داد که قسمتی از فتوحات روسیه را به ایران مسترد دارد. تزار تصور کرده بود باردیگر ناپلئون در رأس فرانسه ایجاد خطر خواهد کرد و احتمالاً با ایران متحد خواهدشد اما هنگامی که ناپلئون در جنگ واترلودر ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵ شکست خورد و به جزیره سنت هلن تبعید گردید رویه

---

(۱) میرزا ابو الحسن خان برای درخواست تجدید نظر در عهد نامه گلستان هدایائی هم از جانب فتحعلی شاه برای تزارروسیه داشت. از جمله ده هزار تومان وجه نقد، دو زنجیر فیل،ده اسب، صدطاقه شال کشمیر، ده رشته مروارید بی نظیر، چند دانه لعل بدخشان و یاقوت رمانی وشمشیرهای خراسانی وزریهای مفتول باف اصفهانی وقوطی های مرصع پادزهر وقالیهای هراتی (فارس نامه ناصری جلد۲ صفحه ۱۰۶) خوب توجه کنید فتحعلی شاه از طریق سرگوراوزلی ومیرزاابوالحسن خان استادان فراماسونری که خود درپیمان گلستان عامل مهمی بوده‌اند می خواست سرزمینهای از دست رفته را باز پس گیرد. شاه درچه خیال وتصور باطلی قرارداشت!!

روسیه در مقابل درخواست ایران عوض شد و به میرزا ابوالحسن خان فهماندند که دولت ایران نباید امید استرداد حتی یک وجب از اراضی از دست رفته را داشته باشد. و بعد از این جواب قطعی، میرزا ابوالحسن خان که این مسافرتهای طولانی را در پایتختهای اروپا برای عیاشی وخوشگذرانی داشت[1] عازم ایران شد. فتحعلی شاه از جانب روسیه مأیوس

(۱) میرزا ابوالحسن خان به بهانه های مختلف و با مقام وزارت خارجه ایران و یا سفارت به پایتخت کشورهای اروپایی می رفت. سوابق وحرکات وی نشان می دهد به مصالح ومنافع ایران علاقه ای نداشته. صرفنظر از مأموریتهای فرمایشی او بیشتر به خوشگذرانی اشتغال داشت. مجله راهنمای کتاب در شماره ۴ سال ۱۰ مقاله ای از حالرومیلرد که در مجله هنری آپولو بوده به فارسی ترجمه کرده که متضمن قسمتی از نظریات جیمز فریزر در ارتباط بامیرزا ابوالحسن خان ونقد برآن است که نویسنده کتاب «حقوق بگیران انگلیس» آن را منعکس نموده و از لحاظ ارائه سوابق این شخص که در مدت طولانی مقامات سیاسی کشور را متصدی بوده نقل می نمائیم «... میرزا ابوالحسن خان از اعقاب خاندانی منحط وپوسیده است که گاهی ساکن شیراز وزمانی مقیم اصفهان بوده اند. در جوانی وضع معیشت ونحوهٔ شغل او بسیار پست بود یعنی به قراری که معروف است خانواده اش او را در عنفوان شباب که بچه خوشگلی بوده است کاملاً بحال خودرها کرده بوده اند ومشتریان حسن وی در آن ایام بیشتر بزرگان شهر بوده اند که ابوالحسن حتی گاهی در لباس وآرایش دخترها برای آنها می رقصیده است. این مرد پس از مدتی حرفه رقاصی را رها کرده وارد کسب وتجارت شد و در این پیشه موفقیتی بهم رساند و به تدریج مقام واهمیتش به درجه ای رسید که موقعی که شاه دنبال کسی می گشت که او را برای سفارت وایلچی گری به انگلستان بفرستد و این مأموریت از آنجا که مقصد نهایی آن دربار یک پادشاه کافر خارجی بود در نظر امرا ورجال محترم ایران چنان ناخوش آیند وحتی خوفناک جلوه می کرد که هیچکدام از آنها حاضر به قبول آن نمی شدند۔پیشنهاد این مأموریت را به ابوالحسن خان کردند و او با در نظر گرفتن سود کلانی که از این رهگذر انتظار داشت فوراً آن را پذیرفت. معلوماتی که این شخص پس از این سفر درباره ملل خارجی وزبان ورسوم وآداب آنها کسب کرد اضافه براکراه رجال نامی کشور از پذیرفتن این گونه مأموریتها باعث شد که در آتیه هر وقت شاه ایران به فرستادن سفیری به فرنگستان نیازمند گردد دوباره به سراغ ابوالحسن خان برود و به همین دلیل ازوجود وی بارها برای مأموریت خارج استفاده شده است.

درمیان رجال عالی رتبه درباری کسی بی شأن تر وبی محترم تر از میرزا ابوالحسن وجود ندارد و باید گفت که انصافاً هم سزاوارتر از او برای این بی شأنی نمی توان پیداکرد. این مرد در تمام کارها ومعاملاتی که با مردم انجام می دهد به قدری پست ونادرست است که هیچ یک از هموطنانش تا آنجا که بتواند به وی نزدیک نمی شود و از معامله ومعاشرت با او اجتناب می ورزد. تقلبش چنان ضرب المثل است که کسی کلمه ای از حرفهایش را باور نمی کند. اخلاق رذل وعادات فسق آمیز ایام جوانی را حتی امروزهم که به نیمه راه حیات است کماکان یعنی تا آن درجه حفظ

←

....

کرده که چون نام این شخص برده می شود تمام رجال محترم درباری با تحقیر و اشمئزاز از او یاد می کنند. و تنها همین خصال وصفات وی نیست که این قدر سست ولکه دار است بلکه آداب وحرکاتش نیز دست کمی از صفاتش ندارد. درست است که ظاهری حق بجانب دارد و آن خنده هایی که از لبانش دور نمی شود او را در نظر شخصی که از باطنش بی خبر است مردی خوش مشرب نشان می دهد ولی تمام این افسونها که در معاشرت بکار می برد فقط در مورد کسانی است که تصمیم دارد آنها را اغفال ونسبت به خود معتقد کند. اما طرز تملق وخوش آیندگویی اوخشن است که هیچ، راه ورسم آن را هم رعایت نمی کند...

آنچه که سبب شده فریزر علیه خدمتگزار صدیق و وفادار انگلستان نظراتی ابراز دارد اطلاع از عشقبازیها و هوسرانیهای سفیر اعزامی فتحعلی شاه با بانوان عالی مقام و صاحب نام وعنوان پایتخت بریتانیا است میرزا ابوالحسن خان خود در سفرنامه اش «حیرت السفراء» شرحی درباره عشق وعلاقه اش به دختر لردکاسلری می نویسد. بدنبال اعترافی که میرزا می کند جیمز فریزر در این باره او را به باد انتقاد گرفته، درباره اش چنین می نویسد: او موقعی که به انگلستان آمد مقداری شالهای زربفت وطاقه های ترمه باخود همراه آورده بود که حالا در ایران پیوسته تفاخر می کند ومی گوید که باهدیه کردن آنها به زنان متشخص ودرجه اول انگلستان ازوصال آنها بهره مندگردیده است. از این هم پافراتر می گذارد وشریفه های انگلیسی را که بنابه ادعای خودش با آنها سروسر عاشقانه داشته است همه را آشکارا با اسم و رسم عنوان نام می برد. اضافه براین عده، شمارهٔ کثیری از زنهای غیر اشرافی انگلستان را که با آنها آشنا بوده است نام می برد ونامه هایی را که این خانمها برایش نوشته اند در ضیافتهای عمومی پیش هموطنانش می خواند تا بدین وسیله صحت اظهارات خود را بادلیل ومدرک مسجل سازد و اگر شنوندگان او گفته هایش را باور نمی کنند بیشتر از لحاظ معروفیتی است که این مرد به دروغ گویی وغلو در تظاهرات بی اساس دارد وگرنه طومار عصمت هموطنان لطیف ما در انگلستان بدبختانه آنچنان منزه نیست که این گونه اتهامات را خود بخود نقض کند. ونیز این مرد عکس مینیاتوریک بانوی انگلیسی را ـ که متأسفم بگویم از بانوان بسیار محترم و والا تبار انگلستان است ـ درمحافل انس وعشرت خود به هرمحرم و نامحرمی نشان می دهد که سهل است نام او را هم فاش می سازد. این مینیاتور را حتی به فتحعلی شاه هم نشان داده ومدعی شده است که صاحبه والا تبار آن ازمترس های وی در انگلستان بوده است. امیدوارم که کارهای آمیخته به حق شناسی این مرد وتلافی ناجوانمردانه ای که او از لطف ومحبت خانمهای کشورما می کند ـ گرچه اینان مسلماً از روی سادگی وغریب نوازی این همه لطف ومحبت به یک نفر خارجی نشان داده اند ـ برای همه آنها درسی عبرت بشد که درآتیه زیاد با بیگانگان گرم نگیرند و این نکته را همیشه بخاطر داشته باشند که اینگونه الطاف ومحبت ها موقعی که نثار یک نفر خارجی که از صفات وسیر حقیقی او بی خبرند بشود ممکن است به عنوان حربه ای برای لکه دار کردن نام نیک آنها به کار رود. در نظر این گونه بانوان والا تبار شاید کوچکترین اهمیتی نداشته باشد که در کشوری دور دست مثل ایران که سکنه آن متمدن نیستند مردم چگونه درباره آنها فکر می کنند. اما این گروه بی اعتنا باید در نظر داشته باشند که این گونه حرفهای وهن

←

گردید ولی راه دیگری را در نظر گرفت. جانشین ناپلئون در فرانسه لوئی ۱۸ بود و فتحعلی شاه فکر کرد میتواند با وساطت وی روسیه را وادار به نرمش سازد و به همین جهت در بهار ۱۸۱۶ یک نفر ارمنی به نام میرزا داود خان ضادوریان را که مسلط به زبان فرانسه بود به پاریس اعزام نمود اما لوئی هجده که خود دست نشانده متفقین جنگ بود نمی توانست در مقابل تزار روسیه چنین درخواستی را مطرح سازد. اساساً نماینده فتحعلی شاه را با این عنوان که استوار نامه ندارد نپذیرفت و به نامه فتحعلی شاه هم جواب نداد.

دولت روسیه متوجه بود که ایران از قرارداد گلستان و از دست دادن اراضی مهم شمال ناراضی است. درصدد برآمد به نحوی رضایت شاه ایران را جلب نماید و در عین حال قوای ایران راهم به خدمت خوددرآورد. بااین هدف در ژوئیه ۱۸۱۷ الکساندر یرمولوف فرمانده کل نیروهای قفقاز را به عنوان سفیر به ایران اعزام نمود. یرمولف به فتحعلی شاه پیشنهاد کرد که چون روسیه قصد حمله به عثمانی را دارد اگر ایران با روسیه متحد گردد می تواند قسمتی از اراضی عثمانی را متصرف شود. فتحعلی شاه که از روسها خاطره خوبی نداشت و از این گونه اتحادها نتیجه‌ای نگرفته بود با پیشنهاد مطروحه موافقت نکرد و وقتی نماینده روسیه پیشنهاد دوم را که اجازه عبور قوای روسیه از استراباد وخراسان برای سرکوبی ازبکان واستخدام معلمین روسی برای تعالیم ارتش ایران وایجاد نمایندگی بازرگانی در رشت بود مطرح ساخت، فتحعلی شاه استرداد اراضی از دست رفته را عنوان نمود واظهار داشت تا وقتی سرزمینهای اشغالی را پس ندهید با هیچ تقاضایی موافقت نمی شود، نماینده روسیه با عصبانیت اعلام نمود که سرزمینهایی که با نیروی سپاه روس بدست آمده به هیچ وجه مسترد نخواهد شد. یرمولوف با این خاطرات به روسیه بازگشت وگزارشات نامناسبی ازدربار ایران به

آمیز موقعی که در حضور هموطنان معدودشان که وزش باد تقدیر آنها را به این کشورها افکنده است مطرح می شود تاچه اندازه اسباب خجلت و ناراحتی آنها می گردد، زیرا به گوش خود می شنوند که پشت سر بانوان والا تبار انگلیسی که مردم عادی این همه شفته مصاحبت آنها هستند این گونه حرفها زده می شود.» حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص۳۹ - ۴۳.

بخشی از بی اعتباری برای کشورما وسیله چنین افرادی فراهم شده صرفنظر از وابستگی هائی که داشته‌اند افرادی مثل امیرکبیر که بایک مسافرت کوتاه هم کسب اعتبار وحیثیت برای کشور داشته‌اند اندک بوده است.

زمامداران روسیه داد و به دنبال آن تزار روسیه بیانیه ۱۶ ژانویه ۱۸۱۸را صادر کرد و طی آن اعلام نمود که عهدنامه گلستان امنیت را درسرحدات شرقی امپراطوری روسیه تأمین کرده ویک پیمان قطعی است.

فتحعلی شاه بعد از این اعلامیه دو اقدام در این رابطه داشت. اول اعزام نماینده‌ای به نام محب علی خان ساوه‌ای به دربار عثمانی نزد سلطان محمود دوم وافشای نقشه‌ای که تزار در مورد حمله به عثمانی داشت و پیشنهاد اقدام مشترک در صورت حمله به یکی از دو کشور ایران یا عثمانی که سلطان عثمانی به دلیل گرفتاری داخلی که در آن تاریخ داشت نتوانست پاسخ مطلوب به شاه ایران بدهد. اقدام دوم اعزام میرزا ابوالحسن خان به کشورهای اروپایی برای اعلام تجاوزات تزار به پادشاهان اروپا میرزا ابوالحسن خان شیرازی در این مأموریت با سلطان محمود دوم پادشاه عثمانی، فرانسوای اول امپراطور اطریش، لوئی هجده پادشاه فرانسه، پرنس آف ویلزنایب السلطنه انگلیس دیدار وتقاضای ایران وسوابق موضوع را بازگونمود. اما هیچ یک از این زمامداران عکس العمل مثبتی نشان ندادند. معلوم است کارمیرزا ابوالحسن خان با آن سوابقی که از لحاظ سیاسی و اخلاقی دارد نمی تواند مفید باشد، گویا فتحعلی شاه انتظار دریافت هدایایی از سران ممالک اروپا داشته نه اقدامی درجهت باز گرداندن نقاط از دست رفته.

نتایج معاهده گلستان دروضع داخلی ایران

جنگ ده ساله با روسیه همراه با خسارات بسیار برای ایران بود. تلفات سربازان ایرانی دقیق اعلام نشده ولی دویست هزار نفر تخمین زده‌اند. ساکنین مناطق جنگی طبعاً بیش از دیگر مردم صدمه دیدند وبعضاً از هستی ساقط شدند. جمع بسیاری به نقاط دیگر مهاجرت کردند وهستی وزندگی خودرا ترک گفتند. همه صدمات جنگ اگر منجر به پیروزی بود فراموش می شد و اصولاً قابل تحمل بود اما شکست وپذیرفتن شرایط روسیه متجاوز روحیه ایرانیان را به شدت تضعیف کرده بود. مشکلات مالی بیشتر و بیشتر نمود می کرد. شاه ودرباریان گرچه درعوالم دیگری سیر می کردند ولی بهرحال نمی توانستند از وضع خفت بار پیش آمده دور باشند. در پاره‌ای نقاط شورش رؤسای قبایل را باعث گردید. خزانه مملکت که مستقیماً مربوط به شاه بود به پایان رسیده بود وعباس میرزا هم چیزی در ذخیره نداشت، شاه وعباس میرزا جداگانه تدارک لشکر وقوا می دیدند و

هزینه ای جداهم متحمل می شدند. عایدت عباس میرزا همچون تمام ولیعهدهای دوره قاجار که بعد از او مرسوم شد از مالیات وعوارض وصولی از این ایالت بود. صحنه جنگ درنقاط شمالی و از جمله آذربایجان ونقصان درآمد مردم میزان مالیات را کاهش داده بود ومالیات وصولی نمی توانست هزینهٔ سنگین جنگ را کفایت نماید مخصوصاً از آن جهت که ایالات دیگر کشور به جنگ کمک نمی کردند و خرابیهای پیش آمده این ایالت هم بسیار زیاد بود. وبعد از پیمان صلح گلستان امکانات نبود تا با سرعت خرابیها ترمیم گردد. دولت مرکزی برنامه ای نداشت تا با کمک مردم وبا عایدات عمومی بازسازی را انجام دهد. در نقاط متصرفی روسیه مردمی بودند که نمی خواستند سلطه روسیه را بپذیرند و اینها به دیگر نقاط کشور آمده بودند و اسکان اینها باید انجام می گرفت. مالیات نقاط اشغال شده بدیهی است که دیگر قابل وصول نبود و در زمان جنگ هم معاف شده بودند و در حالی که عباس میرزا هزینه زیادی را باید از عهده برآید درآمدش به شدت کاهش یافته بود. در تبریز اللهیارخان آصف الدوله به جای دلجویی از مردم ستمدیده به تعدی واجحاف مبادرت ورزید و با سیاست سوئی که در پیش گرفت ناراضیان زیادی را بوجودآورد.

عشایر کشورهم که از صدمات جنگ مصون نبودند با خاتمه ذلت بارآن در نقاطی دست به شورش زدند. در نواحی دریای خزر و در خراسان قیامهائی علیه دولت ظاهر گردید. در ۱۲۲۸ (۱۸۱۳) ترکمن ها به تحریک حاجی یوسف نام شورش کردند، رؤسای ایلات خراسان در مدت قریب ده سال از ۱۲۲۸ تا ۱۲۳۹ (۱۸۱۳-۱۸۲۴) یاغی گری در پیش گرفتند. محمدولی میرزابرادر بزرگتر عباس میرزاحاکم خراسان نهایت بدرفتاری را با مردم داشت و برناراحتی مردم و عدم رضایت آنها میافزود وکار به آنجا رسید که مردم طی درخواستهایی از مرکز احضار او را خواستند. بعضی از رؤسای عشایر که ارتباط با تهران را مفید نمی دانستند از محمدرحیم خان حاکم خوارزم کمک خواستند و پیشنهاد کردند خراسان را اشغال نماید، ایل قرائی ورئیس آن اسحق خان قرائی با محمدولی میرزا سازش کردند وامکانی برای حاکم خوارزم باقی نماند. حاکم خیوه به دلیل خرابی اوضاع خراسان دست بکار شد و تا استراباد پیش آمد اما وضع محمد ولی پسرشاه را در حکومت خراسان مستحکم یافت ازوی تقاضای بخشش کرد ولی محمدولی نمی پذیرفت و او مجبور به فرارگردید. مدتی محمدزمان عزالدین لوی قاجار

حاکم بسطام با ناراضیان خراسان تماس گرفت و برای اقدام علیه حکومت خراسان سی هزار نفر ترکمانان را جمع کرد و دست به قیام زد اما خیلی زود دستگیر و به تهران اعزام شد. این نوع اغتشاشات مرتب ادامه داشت، وضع تجارت به دلیل این اغتشاشات سقوط کرد، بازرگانی بین چین و ایران که نیاز به راه امن داشت وده قرن ادامه داشت متوقف گردید. اسحاق خان قرائی رئیس ایل قرائی یکبار دیگر سر به طغیان گذاشت ومحمدولی وی را باحیله وتزویر دستگیر کرد و دستگیری او دیگر ایلات را به وحشت انداخت و بحرانی را باعث شد، و چون محمد ولی قادر به قلع وقمع آنها نبود به تهران فراخوانده شد وحسینعلی میرزا شجاع السلطنه به‌جای وی منصوب گردید وخراسان آرامش یافت وچون حاکم هرات علم طغیان برافراشته بود به محاصره هرات پرداخت وعلیه دیگر حکام افغان وارد اقدام شد.

نتایج معاهده گلستان در روابط خارجی ایران

چند ماه قبل ا زمعاهده گلستان همانطور که قبلاً دیدیم قراردادی دردوازده فصل با انگلیس منعقد شد که اسم آن را قرارداد مفصل گذاشتند وقراردادهای قبلی با انگلیس را تکمیل میکرد و قرارداد گلستان در شرایطی امضاء شد که انگلیس تعهدداشت در جنگ با ایران کمک کند اما تلاش عملی انگلیس ونماینده آن سرگوراوزلی در تحصیل قرارداد گلستان نشان داد که قول وتعهدات انگلستان قابل اتکاء واعتبار نیست. یکسال بعد از امضاء معاهده گلستان هانری الیس وجیمز موریه از طرف دولت متبوع خود مأموریت یافتند تا در قرارداد مفصل تجدید نظر نمایند. در ۱۲ ذیحجه ۱۲۲۹ (۲۵نوامبر ۱۸۱٤) معاهده تهران با یازده ماده بین انگلیس وایران امضاء شد، ظاهراً قرارداد همان مواد قرارداد مفصل را دارد ولی وقتی دقت شود تغییراتی ملاحظه می گردد که ناشی از آن است که انگلیس ا زنفوذ روسیه در ایران بیمناک شده وسعی دارد وضع خودرا مستحکمتر سازد. در فصل سوم این قرارداد آمده: «... خاک متعلقه به هریک از دولتین ایران و روس از قراریست که به اطلاع وکلای دولتین ایران وانگلیس و دولت روس بعد از این معین ومشخص گردد» و با این ترتیب برای انگلستان حقی بوجود آمد تا در روابط ایران و روسیه دخالت واطلاع داشته باشد. دولت ایران هم پس از امضای معاهده گلستان به مساعدتهای انگلستان چشم داشت اما انگلیس برای استرداد ولایات از دست رفته

ایران کاری انجام نداد و یا نتوانست مساعدتی بنماید.

برطبق معاهده گلستان مقرر شده بود مهندسین ونمایندگان معتمد دو طرف مأموریت یابند که پس از امضای پیمان صلح موارد مبهم ومتنازع فیه را در مسائل اراضی وسرحدی بارضایت طرفین خاتمه دهند و به اتکای همین پیش بینی ـ همان طور که قبلاً توضیح داده شد ـ الکساندر برمولف حاکم جدید گرجستان وفرمانده کل قوای قفقاز با عنوان سفیرفوق العاده در ۱۷ شعبان ۱۲۳۲ (۲ ژوئیه ۱۸۱۷) به تهران وارد شد وتقاضا داشت دولت ایران به تاخت وتاز ازبکان در خوارزم که به تجار روس صدمه وارد می آوردند خاتمه دهد. والا روسیه مجاز می باشد که در استراباد قوایی پیاده نماید و از آنجا از عملیات ازبکان جلوگیری کند به سفیر روسیه اطمینان داده شد بعد از پایان اغتشاشات هرات اقدام بنماید ولی برای پیاده کردن قوای روسیه از عهدنامه گلستان چنین چیزی پیش بینی نشده و نمی تواند موافقت نماید.

در مورد تقاضای دیگر روس در تأسیس نمایندگی تجارتی در رشت واعزام افسران روسی برای تعلیم ارتش ایران نیز مخالفت کرد ونماینده روسیه هم در مورد استرداد اراضی ایران حاضر به هیچ گونه ارفاق نگردید. برای تعیین سرحد طالش دولت ایران مسأله را به عباس میرزا واگذارکرد. بهرحال سفیر روس بدون موفقیت بازگشت وچندماه بعد یعنی در ۱۶ ژانویه ۱۸۱۸ تزار الکساندر به اطلاع مردم قفقاز رساند که پیمان گلستان قطعی است. در مذاکرات با نماینده روسیه دولت ایران اطلاع یافت که روسیه نقشه هایی علیه عثمانی دارد وبنابراین دولت ایران دراواخر شوال ۱۲۳۳ (اوایل سپتامبر ۱۸۱۷) محب علی خان حاکم ساوه را به اسلامبول نزد سلطان محمدروانه ساخت ودولت عثمانی را از تصمیمات روس برای حمله به آن کشور مطلع نمود. با این وجود عواملی در ایران برای ایجاد اختلاف با دولت عثمانی فعالیت داشتند. مازارو ویچ نایب سفارت روس در ایران در این مورد اقدام می نمود. اختلافات مذهبی زمینه مساعدی بود. احساسات غرور آمیز صدمه دیده عباس میرزاهم می بایست به وسیله ای ترمیم یابد و این جهت خوبی بود که ایران سرزمینهایی را از عثمانی اشغال نماید تاخاطرات جنگهای با روسیه فراموش گردد، کم کم بهانه بدست آمد. حاکم ارزروم از دوایل چادرنشین ایرانی که در خاک عثمانی اقامت کرده بودند حمایت کرد. جنگ با دولت عثمانی از ۱۲۳۶ تا ۱۲۳۸هـ (۱۸۲۱ تا ۱۸۲۳م) بطول انجامید و با پیروزی ایران و امضای معاهده

ارزروم خاتمه یافت[۱].

---

(۱) برای ملاحظه معاهده ا رزروم مراجعه شود به حلد دوم تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران سعید نفیسی ص ۲۰۵.

ین معاهده دارای ۷فصل (ماده) است. محصول کارمیرزاتقی خان فراهانی ومحمدامین ر ووف پاشا است که مدتی باهم به مذاکره پرداختند. دراین معاهده به اصل عدم مداخله در امور داخلی تأکید شده وتسهیلاتی برای اتباع دوکشور در امور تجارت وزیارت برقرارگردیده ومشکلاتی که قبلاً درمورد گمرک و درمورد مسائل حج وزیارت عتبات عالیات بوده برطرف شده است.

روابط با روسیه درفاصله دو جنگ

دولت روسیه تزاری با عهدنامه گلستان رضایتش جلب شده و به خواسته اش رسیده بود ولااقل برای مدتی کوتاه در اندیشه جنگ نبود و در بعضی موارد در اندیشه آن بوده که به اتکای همان پیمان گلستان و با استفاده از ابهام آن نقاط دیگری راهم به چنگ آورد و این کارراهم کرد. مسؤولین ایران از همان جلسه ای که پیمان گلستان امضاء شد تجدید نظر در مواد آن را می خواستند و پیوسته این امر را دنبال می کردند. سندی که در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) به امضای رتسچوف سپاردانی فرمانده لشکریان روسبه رسیده تصریح شده که پس از امضای عهدنامه گلستان سفیر ایران به روسیه می رود و با امپراطور روسیه در باب تغییر یا توجیه وتفسیر برخی از مواد گفتگو می نماید وهمان طور که گفته شد میرزا ابوالحسن معروف به ایلچی به سفارت روس می رود.

در ۱۹ ربیع الاول ۱۲۳۱(۲۰ ژانویه ۱۸۱۶) یادداشتی به کنت نسلرود وزیرخارجه روسیه می دهد و می نویسد: چون عهدنامه گلستان را به اختصار نوشته اند امیدوار است درسن پطرزبورگ عهدنامه مفصل تر وصریح تری بسته شود، امپراطور بزرگ روسیه از راه کرم به در خواست شاه ایران خان نشینهایی را که به روسیه واگذارشده است پس بدهد. ایران از سوی خود به عهده می گیرد که هزینه جنگ را بپردازد و اگر پس دادن ولایاتی که منتزع شده است ممکن نباشد وتنها با استرداد قسمتی از آنها رضایت دهند بازهم غرامت جنگی پرداخت می شود. پاسخ وزیرخارجه روسیه به سفیر ایران این بود که تنها گنجه را قوای روسیه به ضرب شمشیر تصرف کرده اند بقیه نواحی بامیل فرمانروایان محلی بوده مع الوصف «یرمولف» از جانب تزار الکساندر مأمور شد تا بررسی در مورد

مرزها بنماید ونظر بدهد. دستوری که به یرمولف داده شد این بود که باید مطمئن شود آیا ممکن خواهد بود درخان نشینهای طالش وقراباغ وسیله ای به دست آورد که دولت ایران راراضی کند وخط مرزی تازه ای رسم کند ودرمقابل آن مزایای دیگری بدست آورد.

گرفتن مزایا از ایران معلوم بود که پرداخت غرامت جنگی است وتزار می دانست اما مزایارا در دستور العمل به یرمولف ایروان ونخجوان می داند وخودش می نویسد: تردید نیست که مفید تر از همه آن خواهد بود که بجای نواحی که در آن سوی رودارس واقع شده است ولایات ایروان و نخجوان را گرفت ولی چون می دانم باچه لجاجتی همیشه دولت ایران هرگونه واگذاری را رد کرده است شک دارم که امروزهم بدان رضایت بدهد.

و بالاخره تزار مقصود وهدف دیگری را که رسیدن به آن آسانتر می شود به یرمولف پیشنهاد می کند و آن تأسیس تجارتخانه هایی درانزلی و استراباد است (که قبلاً هم کاترین دوم به آن نظر داشته) تزار این مراکز بازرگانی را مفید به تجارت حاجی طرخان می شناسد و می نویسد اگربتوانیداین کار را انجام بدهیدخدمت حقیقی انجام داده اید.

به طوری که ملاحظه می شود، روسیه انتظار شروع جنگ جدیدی را ندارد بلکه علاقه مند به نوعی مذاکره است. بعضی مورخین پیشنهاد تزاررا شگفت انگیز دانسته ومدعی اند چرا متصدیان امورسیاسی ایران درآن تاریخ به این پیشنهاد عمل نکرده اند. می گویند: قطعاً نواحی شمال رودارس که از دست ایران رفته بود خیلی مهمتر از تأسیس تجارت خانه در انزلی واستراباد بود. ایران این پیشنهاد را نپذیرفته گویا عباس میرزا از یرمولف عصبانی وناراحت بود وهرگونه پیشنهادی را خلاف مصالح کشور می شناخته و این مورد راهم ردکرده و درپدرهم تأثیر گذاشته که آن را قبول ننماید. عباس میرزا در صدد بود که به زور اسلحه وباجنگ نواحی از دست رفته را باز پس گیرد. وپیش از فکر مذاکره دراندیشه جنگی دیگر با روس بوده است. در مدت سیزده سال میان دو جنگ مکرر نمایندگان روسیه به ایران آمده اند و بیشتر مأموریت داشته اند که اوضاع ایران را از نزدیک تحت نظر داشته تا غافلگیر نشوند زیرا می دانستند پیمانی مثل گلستان، جنگ دیگری را لامحاله به دنبال دارد. از جمله کسانی که در این فاصله آمده اند «بخسوف گرحی» است که برای تهنیت صلح در ۱۲۲۹ آمده هدایائی آورد، وحسب دستور شاه، نصرالله خان نوری مهماندار او بوده است و یک قطعه نشان مرصع شیر خورشید که خاص دولت ایران بوده ویک قبضه شمشیر ویک رأس اسب به او اعطا گردید بعد از او سردار

روس بولکونیک یا ولانسح وزیر عسکر برای شکرانه عواطف شاه باهدایا آمده است همان طور که معلوم است اینان قبل از مسافرت میرزا ابوالحسن خان ایلچی به ایران آمده اند. یرمولف هم که از جانب تزار مأموریت سفارت داشت بامطالعاتی که در مورد وضع ایران کرد گزارش تهیه نمود که نتیجه آن این بود که: ایران با نظارت انگلیس در تدارک جنگ دیگری با روسیه است وعباس میرزا[۱] در این جهت تلاش دارد، سی دسته تشکیل داده و هر دسته هزار نفر وصدتوپ صحرایی دارد، کارخانه توپ ریزی بسیار خوبی درست کرده اند، یک کارخانه اسلحه سازی دارند، دژهایی به روش اروپایی می سازند، از معادن بهره برداری می کنند ومقداری بسیار سرب وآهن به دست آورده اند. وخلاصه اطلاعات زیادی از وضع ایران آن روز می دهد، و بالأخره چون عامل مقاوم را در مقابل روسیه عباس میرزا می شناسد توطئه ای را هم که در برابر آن طرح کرده می نویسد و آن رابطه پنهانی با محمدعلی میرزا برادر بزرگتر عباس میرزا است که به ولیعهدی انتخاب نشد ونسبت به برادر حسادت وکینه دارد.

یرمولف به محمدعلی میرزا پیشنهاد کرد که با حمایت روسیه در مقابل عباس میرزا به ایستد وهنگام مرگ فتحعلی شاه خودرا باولیعهد درگیر نماید. یرمولف گزارش میدهد که: به محمدعلی میرزا وعده کردم هرچه پیشرفت حوادث به من اجازه می دهد درباری او بکنم اورا آگاه کنم و درمیان خود مهری را نشان قراردادیم که به آن وسیله بتوانیم مکاتب یکدیگر را بشناسیم زیرا که ممکن نبود در این نامه ها هیچ اسم خاصی را ببریم تا این که جان محمدعلی میرزا و بسیاری از دیگران را به خطر نیندازیم.

خلاصهٔ نقشه یرمولف این بود: هنگام مرگ فتحعلی شاه ولایت ایروان از جانب قوای روس اشغال شود ولشکریان عباس میرزا در آن سمت مشغول گردند ومحمدعلی میرزا پادشاهی خودش را اعلام کند. این نقشه را یرمولف به وزیر خارجه روسیه کنت نسلرود گزارش می کند ولی پاسخی که به او می دهند لحن دیگری دارد؛ از جمله

---

(۱) عباس میرزا از جمله ولیعهدهایی است که با امپراطوران روسیه مکاتبه می کرده، علت آن هم تأثیری بوده که او نسبت به شاه داشته. در نامه ای عباس میرزا از الکساندر می خواهد که در تجدید حدود ایران که در عهد نامه گلستان مبهم مانده تجدید نظر کند. الکساندر در پاسخ وعده می دهد که یرمولف سفیر روسیه این مأموریت را انجام بدهدواین نامه توسط میرزا ابوالحسن سفیر ایران در روسیه برای عباس میرزا فرستاده می شود.

نسلرود به او مـی نویسد کـه: امپراطور روابط پنهانـی او را با محمـدعلی مـیرزا تصویب نـکرده و به او دستور داده نقشه هـای پـیش از وقت نکشد و باخـوش رویـی رفتار بکند، بکوشد خدماتـی بـکند و امتیازاتی بدهدو بفهماند تفکر ایران در دوستی با روسیه است. نسلرود همـواره دسـتورات صلحـجـو یانه به یـرمـولف می دهد و بالأخره یرمولف وقتـی نظر اولیای روسیه را با خشونـت و توطئه همراه نمـی بیند به نسلرود می نویسد: چون نظر من با اصول سیاست اعـلیحضرت امپراطور در مورد محمدعلی میرزا پسر بزرگترشاه متفاوت است از این پس جسارت نـخواهـم کرد. ولـی عـقـیـده خـودش را هـم کـتـمـان نـمـی نـمـاید ومی نویسد: نفوذ انگلیسیها در ایران همیشـه برتری خواهد داشت زیرا که نه تنها متکی بر عباس میـرزا اسـت بلکه مـتکی بر همـه وزرای شـاه است که مزدور انگلیسیها هسـتند. ومی نویسد: عباس میـرزا به هیچ وجه درفکر مـتمدن کردن کشور نیست وتشکیل سپاه را تنها وسیـله ای برای رسیدن به تاج وتخت می داند ومی خواهد ایالا تی را که روسیه گرفته است از دسـت ما دربیـاورد به دیـن وسیلـه حق خودرا برتاج وتـخت مسلم بکـند و به دین گونه بی هیـچ گونه دلیل پـذیرفتنی حـقوق مقدس ارشدیت را از میان ببرد؛ پس باید از دو وسیله یکی را برگزینند یا آنکه میل مردم را برآورد و به یاری طلاهای انگلستان که آنها را نیز در تشکـیـل سپاه بکـار مـی برد ولایاتی را که بـه تازگی از دست داده است بـه ایشان بازگرداند، یا آنـکه کاملاً تسلیم نیک خواهـی روسیه بشود و به نیروی حمایت روسیه و برخلاف میل مردم ناراضی قدرت خودرا از دست بدهد و او شق اول را اختیار خواهد کرد زیرا اگر تـغـیـیری بدهد تـنـها پایگـاهـی را که درنظر مردم دارد از دسـت خـواهد داد. از دربارسن پطرز بورگ به این گزارش یرمولف پاسخی داده نشده.

از مکاتبات یرمولف باوزارت خارجه روسیه چنین برمی آید، با وجود نظر تزار یرمولف روابط پنهانی بـامحمدعلـی میرزا را قطع نکـرده و اقدام محمدعلی میرزا در محاصره بغداد با نظر موافق روسیه ومخالفت شدید انگلیس انجام گرفته ومرگ ناگهانی محمدعلی میرزا درلشکـرگاه خـود در ۷ ربیع الـثانـی ۱۲۳۷ (اول ژانو یـه ۱۸۲۲) بی ارتبـاط با سیـاتـهای خارجی مورد بحث نبوده است.

اختلاف بین یـرمولف وعباس مـیرزا تا اعلان جنگ دوم با روسیه ادامه داشته است، در مدت ده سال یـرمولـف مرتب گزارشاتـی به دربار روسیه فـرسـتـاد و ایـن جـنـگ را پیش بینی کرده اما دربارتزاردر این زمیـنه ساکت مانـده اند وعقیده کـنت نسلرود را داشتند

وعمل یرمولف را تحریک آمیز میشمردند. آخرین گزارش یرمولف در زمان حیات الکساندر مربوط به ۸ ذی الحجه ۱۲۴۰ (۱۸۲۵) است که با شدت بیشتری در عقاید خودش اصرار می ورزد واجاره می خواهد لشکر ذخیره‌ای در قفقاز برای مقابله باسپاه ایران فراهم کند و بالحن توهین آمیزی از ایران یاد می کند ومی نویسد: می ترسم به من تهمت بزنند که باعث برهم زدن صلح خواهم شد و برای استرضای جاه طلبی شخصی خود تهیه جنگ می بینیم اگر جنگی دربگیرد بهتر این است فرمانده دیگری را به جای من بگمارند. اما پاسخ تزارهم همان است که قبلاً بوده. ومی گویند: دشوار است این نتیجه را بگیریم که ایشان خود را برای حمله قطعی آماده می کنند ومی خواهند به زور ایالاتی را که به ما واگذار کرده‌اند و جزو گرجستان شده است تصرف کنند، تا کنون دولت ایران چنین اقدام کورکورانه‌ای را آشکارا نکرده است. و بالأخره امپراطور باتوجه به نامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیرخارجه ایران و گزارشهای دیگر مأمورینی که به ایران رفته‌اند نتیجه می گیرد ومی نویسد: این دلایل را که باهم جمع کنیم سبب می شود که من نمی توانم این اندیشه را برای شاه تصور کنم که به روسیه تعرض کند و اگر عقیده به دوستی صادقانه با روسیه نداشته باشد لااقل معتقد به حفظ صلح است تزار بازهم به یرمولف دستور می دهد که به فکر صلح باشد و معلوم می گردد افکار وگزارش هایش در دربار تزار مؤثر واقع نشده است.

تحول در روابط با روسیه پس ازمرگ الکساندر اول

در ۱۲۴۱ (۱۸۲۵) با مرگ تزارالکساندر[۱] اول وجانشینی برادرش نیکلای اول دوره جدیدی در روابط با روسیه پیداشد. الکساندر اول با پیمان گلستان موجبی برای جنگ جدید نمی دید و همواره اطمینان داشت که ایران درمقام دشمنی جدی نیست و با وجود گزارشات یرمولف در نظر خود همچنان تا زمان مرگ باقی ماند ونخواست آغازگر

(۱) الکساندر اول، پاولوویچ در ۱۱۹۱ (۱۷۷۷م) به دنیاآمد و در ۱۲۱۶ (۱۸۰۱م) به سلطنت رسید وپس از ۲۴ سال امپراطوری در ۱۲۴۱ (۱۸۲۵م) اندکی قبل از جنگ دوم ایران و روس در گذشت وی یکی از امپراطوران مشهور روسیه است. در زمان وی وقایع مهمی برای روسیه وجهان پیش آمد که او هم نقش داشت. صعود وسقوط ناپلئون در زمان او صورت گرفت. جانشینان الکساندر تا سالها از توانایی او بهره‌مندشدند.

جنگ دیگری با ایران باشد. نیکلای اول در آغاز سلطنت سیاست برادر را در مورد ایران دنبال کرد. وی درهمان سال پرنس منشیکو را که ازهواخاهان پرسابقه دربار تزار بود به عنوان سفیر فوق العاده با هدایای گرانبها ونامه هایی (۱) به ایران اعزام نمود. منشیکو مأموریت داشت تا به دولت ایران اطلاع بدهد که روسیه مهیا است تا قسمتی از ناحیه طالش را به ایران مسترد دارد. یرمولف هم با استرداد باریکه ای از زمینهای جنوب لنکران موافقت داشت. منشیکو با این اهداف فتحعلی شاه را در سلطانیه ملاقات کرد. (۲) اما وضع در ایران به سرعت تغییر می یافت. تصور بسیاری این بود با تغییرتزار

---

(۱) نامه تزار نیکلای، اول را به عباس میرزا که وسیله منشیکو فرستاده، از جهت این که وضع نیکلا امپراطور جدید را در مقابل ایران نشان می دهد عیناً منعکس می نمایم: «با تأییدات خداوند متعال مانیکلای اول امپراطور وفرمانروای کل کشورهای روسیه وغیره... در ضمن اظهار احترامات اعلیحضرت امپراطوری خود به والاحضرت عباس میرزا ولیعهد وفرزند ارجمند برادر کیوان حشمت ونامدارما اعلیحضرت شاهنشاه وفرمانروای ایران اطلاع می دهم که خواست خداوند توانا بدان تعلق گرفت که به دوران گرانبهای امپراطور اعظم الکساندراول برادر کامکارما خاتمه دهد وما را بر تخت اجدادی کشورهای روسیه بنشاند. اینک مراتب را به اطلاع آن والاحضرت می رسانیم ویقین داریم که شما در این حادثه غم انگیز که باعث فقدان کسی شد که همواره با شما دوست بود باما شریکید برای ما نیز موجب کمال مسرت است اظهار کنیم که آن ولیعهد والاجاه ایران که فرمانفرمای ولایات همسایه روسیه است با همه قوای خود در استوار کردن پایه های اتحاد و نیک خواهی که خوشبختانه در میان دو دولت موجود است خواهد کوشید و بدین گونه حق خواهد داشت از دوستی ومهربانی او برخوردارگردد. در زمان ولیعهدی، اطلاعاتی به ما رسیده است که شما به کسب معلومات نظامی واصول کشور داری میل وافری آشکار می کنید. این خبرها موجبات کمال احترام را نسبت به ملکات فاضله آن والاحضرت درما فراهم کرده است و اکنون که بر تخت سلطنت نشسته ایم با کمال خرسندی موقع را غنیمت می شماریم و مترصدیم که وسایل لازم را برای رسیدن به این اندیشه های بزرگ در اختیار شما بگذاریم. ما ژنرال شاهزاده منشیکو که بانامه ای عازم حضور اعلیحضرت پدر تاجدار شماست وضمناً حامل این نامه به عنوان آن والاحضرت هست چگونگی دستورهای مارا که به فرمانده کل نیروهای گرجستان داده ایم به اطلاع شما خواهد رساند این دستورها حاکی از آن است که ... مقدسی که روسیه شعار خود قرارداده است درضمن رعایت شئون وحقوق مسلم ما هیچگاه موجبات نارضایتی همسایگان را فراهم نکند.

سنت پطرزبورگ ۳۱ میان روز ژانویه ۱۸۲۶ ونخستین سال سلطنت ما، نیکلای (تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران نفیسی، ص۱۲۲).

(۲) هدایت در روضة الصفای ناصری درقسمت مربوط به ورود منشیکو ورسیدن به حضور فتحعلی شاه

←

باید از فرصت استفاده کرد و روسیه را وادار به استرداد کلیه ایالات اشغالی نمود، عباس میرزا نایب السلطنه از تبریز به سلطانیه آمد تا ورود سفیر تاثیری در وضع شاه نگذارد. روحانیون نیز از جمله کسانی هستند که عهدنامه گلستان را بر خلاف مصالح ملت و دولت می دانند وعقیده دارند با جنگ دیگری باید حقوق از دست رفته ملت مسلمان را باز پس گرفت و مسئله جهاد در همین زمان مطرح می گردد واز جانب علما فتوا صادر می شود.

برای سفیر فوق العاده مهماندار تعیین می شود تا وی را تا تفلیس بدرقه نماید. ده روز پس از رفتن سفیر نخستین دسته از لشکریان از سلطانیه به میدان جنگ فرستاده وعباس میرزا هفده روز پس از آن رهسپار شد. اسناد روسیه نشان می دهد که مذاکرات منشیکو با اللهیارخان را جدی تلقی نکرده اند و آن را معطل کردن سفیر می دانسته اند.

تحولات سیاسی بین دو جنگ

جنگ اول با روسیه در ۲۹ شوال ۱۲۲۹ (۱۲اکتبر۱۸۱۳) با عهدنامه گلستان پایان

بعد از مقدمات می نویسد: سفیر مذکور در منزل جناب آصف الدوله اللهیارخان وزیر اعظم نزول گزید و در آن یکی دو روز کار بردربار شهریار کامکار جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام وجناب میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب که در آن سفر منشی الممالک بود... به دیدن سفیر مذکور آمدند.

سپهر می نویسد: سفیر گفت وقت آن است که کسی به خدمت امپراطور گسیل دارید تا او را تهنیت جلوس سلطنت گوید واز بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید. سخنان او راوقعی نگذاشتند... سفیر روس از گفت وشنود باکارداران دولت مأیوس شد وخواست تا مجتهدی را دیدار کند... مجتهدین گفتند در شریعت ما با کفار از در مهر وحقارت سخن گفتن گناهی بزرگ باشد... در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته فرمود اکنون کار موجب سد مبانی شریعت است وماهمواره قوام ملت را برصلاح دولت فضیلت نهاده‌ایم و او را رخصت انصراف داده یکهزار تومان زر مسکوک و بعضی از اشیاء دیگراورا عطا فرمود و به موجب فرمان میرزا اسماعیل منشی نایب السلطنه مهمانداری ومأمور گسیل وراه آذربایجان برداشت از پس او سهریار تاجدار یکباره دل برجهاد نهاد ونخستین شاهزاده اسماعیل میرزا را با تفنگ چیان استرابادی وهزار جربین وفندرسکی بمنقلای سپاه مأمور فرمود وایشان دوشنبه چهارم ذی‌الحجه از چمن سلطانیه راه آذربایجان برگرفته وجمعه هشتم محمدقلی خان پسرآصف الدوله با جماعت خواجه وندوعبدالملکی و ... واسماعیل میرزا بیرون شد ونایب السلطنت دوشنبه یازدهم طریق تبریز وتحریض مجاهدین پنجشنبه چهاردهم نشستند.

گرفت و جنگ دوم با روسیه پس از ۱۳ سال در روز ۱۰ذی الحجه ۱۲۴۱ (۱۶ ژوییه ۱۸۲۶) شروع شد. همان طور که دیدیم عهدنامه گلستان در شرایط ذلت باری به ایران تحمیل شد. جهت آن تأمین مطامع سیاسی ـ ارضی ـ اقتصادی روسیه تزاری بود. مصالح سیاسی دولت انگلیس درآن مقطع زمانی حمایت از روسیه بود. چنین عهدنامه ای نمی توانست مورد پذیرش مردم ایران قرارگیرد. ایالات وشهرهای گرجستان، داغستان، باکو، دربند، شروان، قراباغ شکی ،گنجه، موقان وقسمت علیای طالش پس ازقریب ده سال جنگ وتحمل خسارت سنگین به روسیه واگذار شده بود. مسئولین دولت از شاه وعباس میرزا ولیعهد ودیگران نمی توانستند به آن راضی باشند و بنابراین یکی ازمسائل عمده این سیزده سال استرداد ا یالات از دست رفته بود. راههای مختلفی از اعزام وپذیرش نماینده برای مذاکره، توسل به کشورهای دیگر مثل انگلیس وفرانسه واطریش برای وساطت پیموده شد اما راههای مسالمت آمیز مفید واقع نگردید.

می گویند: آغاز هرجنگی به واقع روزی است که جنگ قبلی پایان یافته و دولتی مجبور به پذیرش شرایط دولت فاتح گردیده است. این قاعده در مورد جنگهای روس وایران هم صادق بود. دربار فتحعلی شاه با وجود تمام بی خبری وناآگاهی نمی توانست سنگینی فضاحت ناشی ازپیمان گلستان را همواره به دوش داشته باشد و طبعاً تدارک جنگ دیگری را به صورت پنهانی می دیده است. اما روسها هم با اینکه ظاهراً مدعی استمرار صلح در سایه پیمان گلستان بودند ولی در مواردی درصدد برآمده بودند با سوء استفاده نقاطی را بیش ازآنچه در زمان انعقاد پیمان در اختیار داشته اند متصرف گردند وهمین اقدام آنها است که شروع جنگ دوم را باعث می گردند(۱) درفاصله همین دو

---

(۱) در اوایل جنگ دوم ایران و روسیه نامه ای میرزا ابوالقاسم قائم مقام به یکی از نمایندگان انگلیس نوشته و گوشه ای از وقایع بین دو جنگ وجریانات منجر به جنگ دوم را دربردارد که می تواند درحدی ما را به واقعیت هدایت نماید. عین آن را منعکس می کنم: «هو، بسم الله وبحمده قرارمصالحه دولتین ایران و روس بر استاتوسکواو پرزندم بوده یعنی آنچه در هنگام مصالحه به تصرف یکی از طرفین باشد دیگری را در آن سخن نباشد، بعد ازمصالحه به اندک فاصله عساکر روس از سمت طالش بقریه گرمی ومتعلقات آن که هنگام مصالحه در تصرف ایران بود آمدند و باتوپ وتفنگ تصرف کردند و بعد از چندگاه از طرف دیگر محال جلوندولوندویل وسفید دشت طالش را هم علی الغفله تصرف نمودند. از جانب دولت ایران به ردیشحوف که خود واسطه انعقاد مصالحه بود اظهار شد. مشارالیه ساعی بود که رفع کند وتعهدات لازمه

←

....

می نمود حتی مزارویچ فرستاده او در حضور شاهنشاه و ولیعهد بیرون از مقتضی محبت سخن ها گفت. میرزا ابوالحسن خان هم که به سفارت روس مأمور بود در سن پطرزبورغ با امپراطور و وزیر خارجه گفتگو کرد و به عهده یرمولف که به سفارت ایران آمد محول داشتند که در ورود به پایتخت دولت ایران رفع این تجاوزات را بکند مشارالیه به دفع الوقت گذراند ... امپراطوری ملاحظه می شد مدتی دولت ایران سخت گیری با او نکردند که حجت و تعهد نامه بگیرند و نظر به شفقت هایی که از شاهنشاه دید و اظهار ارادت و امتنانی که می نمود مطمئن بودند که رعایت رضای دولت ایران و نیکنامی دولت روس را در رفع این تجاوزات خواهد کرد اما مشارالیه بعد از مراجعت از دربار شاهنشاهی که خود به سرداری گرجستان وغیره منصوب شد رفع این تجاوزات را نکرده سهل است به فکر تجاوز تازه افتاد و در وقتی که سپاه ایران وعساکر آل عثمان در مقابل یکدیگر بودند و آتش جنگ وجدال در میانه اشتعال داشت هجومی ناگاه برمحال برکشاط قراباغ که قبل از مصالحه وهنگام مصالحه وسپرده شد بعد از مصالحه درتصرف ایران بود واحدی را در آن سخن نبود وصد کاغذ وحجت روس که دلیل بر همین مطلب است در دست هست آورد وتوپخانه وسالدات گذاشت. سهل است که محال دیگر راهم، که نام آن در اصل لغت قپان، بقاف وپای پارسی والف ونون ساکن وگ‌ف پارسی ساکن تلفظ می نمایند و چون عهدنامه گلستان بزبان روسی مرقوم ومطابق آن به پارسی ترجمه شده درعهدنامه لفظ کپنگ مرقوم است به ادعای اینکه این لفظ کپنگ بفتح نون است واسم رودخانهٔ مرزی کپنگ چیست می خواست ضبط کند وحال آنکه کپنگ جای اسم رودخانه مرزی نیست بلکه هیچ رودخانه در آن محالات به این اسم معروف نیست شاهزادهٔ ولیعهد ایشک آقاسی خود را به تفلیس فرستاد که سبب این مطلب را بپرسد و جواب بیاورد. یرمولف نه او را دید ونه نزد خود طلبید ونه حرفهایی که داشت شنید بل به نایب خود رجوع کرد که او را به وضعی، که با دوستی وخصوصیت دولتین نمی ساخت، بی جوابی درست روانه نمود و بعد ذالک در میانه شاهزاده ولیعهد و یرملوف رفت و آمد آدم و کاغذ شد و چندان که از طرف او حرفهای سخت و بهانه های ناصواب و جسارتهای بی ادبانه به عمل آمد از جانب خدام ولیعهد پاسداری صلح پادشاهان می شد و حوصله و تحمل به ظهور می آمد عاقبت قرار به این شد که؛ صورت ماجرا به عرض شاهنشاه برسد و به هرچه حکم بفرمایند از آن قرار عمل شود.

شاهنشاه ایران نیز میرزا صادق داروغه دفترخانه را به تفلیس فرستاد که حکم شاهی را بر یرمولف برساند و این گفتگو را قطع وفصل کند. میرزا صادق ومزرویچ، ایلچی روس، که باهم از سلطانیه، موقف اردوی شاهنشاهی، مرخص شدند، به تبریز آمدند، مزرویچ در تبریز به میرزا صادق گفت که: اگر تورازوری وجماقی، مثل اینکه من دارم، هست به تفلیس بیا و حرف بزن واگر نیست میا وهیچ مگو، خودش هم قبل از میرزا صادق روانه شد ومیرزاصادق که به عزم تفلیس می رفت هنوز به ایروان نرسیده بود که خبر ورود توپ وسالدات به قریه بالغلو وسایر قشلاقات گگچه دنگیز رسید، نایب یرمولف هم کاغذها به میرزا صادق نوشته عذر آورده بود که: چندی در رفتن تفلیس میرزا صادق تأخیر کند به این جهت اورا مدتی

←

....

در ایروان با فرمان وفرمایشات شاهانه معطل کردند، که نوع تخفیفی بود. بعد از آنکه به تفلیس رفت هم برمولف خودش نه او را خواست، نه فرمان شاه را که به اسم بوده گرفت نه خود گوشی به سخن‌های او وفرمایشات شاه داد و به این جهتها وغیر اینها منتهای استخفاف و بی احترامی به عمل آورد وکار میرزا صادق را به نایب خود رجوع کرد اوهم طوری خوش سوکی نکرده فرستاده معتمدشاه ایران را بی نیل به مقصود روانه نمود وصریحاً جواب داد که: توپ وسالدات را از گگچه که خاک ایران است بر نمی دارم.
این مطلب برخاطرات اولیای دولت ایران بسیار شاق وگران آمد وچون هربار خواستند به دولت روس و حضرت امپراطور اظهاری کنند برمولف گاهی اینجا مانع می شد وگاهی آنجا مغشوش می کرد لذا به کلی از آن طرف مأیوس شده لابد شدند که، به نوعی که از آن طرف درقید صلح و دوستی نیستندو بزورمحض راه می روند از این طرف هم در مقام تلافی برآمده احقاق حق نمایند. شاهزاده ولیعهد به این عزم حرکت کرده تا ایروان آمد در آنجا خبر قضیه نا گزیر امپراطور سابق رسید، دولت ایران شایسته ندید که همچه وقتی بنای ستیز وآویز بگذارد ومصلحت در این دید که دوستی وخصوصیت را در آن هنگام زیاده کنند ویکی از شاهزادگان را به تعزیت امپراطور سابق وتهنیت امپراطور جدید بفرستند. اظهاری هم ضمناً در این خصوصها بشود که مادهٔ نزاع سرحدها رفع شود و پایه دوستی دولتین محکمتر باشد در این بین خبر عزیمت منجشکوف به ایلچی گری رسید. دولت ایران به انتظار ورود او در فرستادن شاهزاده تأمل نمودند او که به سرحد مملکت رسید از یک طرف خودش بانامه وهدیه امپراطوری وارد حدود قراداغ شد و از طرف کینیاز با توپ وسالدات بر سر آب میرک آمد که ییلاقات محال آباران را تصرف کند شاهزاده ولیعهد، میرزا انبور گروکیل دولت روس را نزد منجکوف فرستاده، این خبر را به او داد، منجکوف پولکونیک بار تلسلانه را نزد نایب برمولف به تفلیس فرستاد که چاره مطلب را کند. لیکن به هیچ وجه اثری ظاهر نشده، فایده نکرد، تا منجیکوف خودش به تبریز آمد و درچمن سلطانیه شرفیاب حضور شاهنشاهی شد چند مجلس فی مابین او وامنای دولت ایران گفتگو اتفاق افتاد. خواهش دولت ایران این بود که: رفع تجاوزات شود منجکوف به عذر عدم اذن واختیار متعذرشد. یأس دولت ایران از این رهگذر به عمل آمد. تمامی خلق ار جا درآمدند که: حفظ آب وخاک مملکت خودرا، هر طور مقدور شود بکنند حتی علما و فضلا در حرکت آمدند و ازدحامی عام در اردوی همایون شاهنشاه شد. از ولایات اسلام هم که در دست روس بود و از سلوک برمولف به جان رسیده بودند عریضه ها و عجزها رسید و دولت ایران نظر به یاسی که موافق تفصیل فوق از رفع اذیت وهمسایگی عساکر روس بهر جهت از جهات، حاصل شده بود جای تحمل نماند و به حکم ضرورت در مقام احقاق حق خود برآمدند و بر هرکه اندک انصاف دهد واطلاع یابد ظاهر خواهد بود که ابتدا بدعهدی وعهد شکنی از عساکر روس بود، که بنای تجاوز را گذاشتند و خلاف شرط عهدنامه پادشاهان را به عمل آوردند معهذا باز در وقتی که منجیکوف از اردوی شاهنشاه مرخص می شد وزیر دولت ایران صریحاً به او گفت ونوشت که: هرگاه بعد از ورود پطرزبورگ مراتب را حالی دولت روس کنی ودرصددمنع سرحدداران خود از حرکات سابقه برآیند دولت ایران را جز صلح و سازش و خوش همسایگی منظور ومقصودی نیست.

←

جنگ است که دربار فتحعلی شاه احساس می کند کار وسایل ارتباط با دیگر کشورها واعزام نمایندگان و پذیرش سفرا به نحو مطلوبی نیست و باید وزارت خارجه مستقلی جدا از دربار وصدارت عظمی شروع بکار نماید. به همین جهت در آخر سال ۱۲۳۶ فرمان ایجاد وزارت خارجه صادر می شود[۱] و میرزا عبدالوهاب نشاط به تصدی آن منصوب می گردد[۲].

بالفعل هم سخت وخواهش دولت ایران همین است و راضی به جنگ وخون ریزی خلق الله نمی باشند همین که اطمینان حاصل کنند که مثل سابق رفتار نمی شود سرسرد که صلح ایستاده و برای خیر خواهی خاص وعام آماده اند والسلام».

(۱) قبلاً در ۱۲۲۱ وزارت رسائل تشکیل شد پس از ۱۵ سال تجربه عده کمبود آن را احراز کردند. در آخرین روزهای سال ۱۲۳۶ فرمانی از جانب ناصرالدین شاه در ایجاد وزارت خارجه به شرح ذیل صادر شد، به طوری که در این فرمان ملاحظه می شود امور آذربایجان و خراسان هم به وزارت خارجه واگذار شده «حکم والاشد که چون ملزوم رأی ملک آرا ومقتضی مناظم دولت ابد اقتضا افتاده که هریک از مهام معظمه دربار سلطنت را نظمی کلی باشد و در مناظم امور دولت دقایق دقت واهتمام معمول افتد واز آنجا که از مخصوصات مهام که زیاده اهتمام در آن لازم و در پیشگاه انظار جهانداری عمده مناظم می نماید امور متعلقه به ممالک بعید المسالک وثغور سرحدات خارج ممالک ومجاورت ومطاوحت با سفرا وایلچیان هر کشور و مرودت ومکاتبت با اعیان دولتهای دیگر و دیگر مهامی که به این اوضاع متعلق باشد است ولهذا در هذه السنه خجسته دلیل وما بعدها فدوی ارادت نصاب سلالة السادات الاطیاب مقرب الخاقان دولتخواه قدیمی معتمد الدولة العلیة العالیه میرزاعبدالوهاب را به انتظام مهمات وزارت خارجه مخصوص داشته که من بعد مشارالیه را از اموری که عایق اهتمام در مهام مزبور باشد فراغتی بوده از روی اطمینان خاطر وجمعیت خودش به لوازم مشاغل مزبوره یاسایه خدمات امتیاز واختصاصی ظاهر باشد ودر جمع وخلو اشتباهی و التباسی واقع نیاید بدین موجب تفصیل آن مرقوم می گردد که از روی دقت واهتمام تمام به لوازم خدمات مفصله اقدام نماید! مهمات مملکت آذربایجان وخراسان که هریک به ثغور ممالک خارج متصل است امور سفرا وایلچیان دول و ولایت خارجه عموماً وسرحدات وقرار ومدارکارهای متعلقه به آنها تحریر وفرمایش نامجات سلاطین و اعیان ممالک خارج از مملکت محروس تحریر وفرمایش ملفوفجاتی که بدفتر خانه مبارکه ومعاملات ولایتی رجوعی ندارد و تقدیم مهمات مرقومه را مخصوص خود داند. مقرر آنکه عالیجاه رخصت جایگاهان عزت و جلالت دستگاههان اخلاص وارادت آگاهان مقربی الخاقان مستوفیان عظام دیوان همایون حسب المقرر معمول داشته شرح فرمان مبارک را در دفاتر خود ثبت واز شوائد تغییره وتبدیل مصون دانسته در عهده شناسند شهر ذی الحجة الحرام ۱۲۳۶ (گوشه هایی از روابط خارجی ایران ۱۲۰۰-۱۲۸۰، اتحادیه، ص۱۸).

(۲) به شماره ۱۲ دوره ۲ نشریه وزارت خارجه سال ۱۳۳۹ مقاله به قلم محیط طباطبائی با عنوان «نخستین وزیرخارجه» مراجعه شود.

جنگهای سالهای ۱۲۳۶ ـ ۱۲۳۸ ایران وعثمانی

یکی از بزرگترین مصائب دنیای اسلام درقرون گذشته اختلاف مسلمین ورو در رو قرارگرفتن آنان وجنگ وکشتار بوده است و از آن جمله جنگهای ایران و عثمانی بارزترین نمونه این اختلاف بوده[۱] وکشورهای دیگر با علم به اینکه اتحاد مسلمین چه‌آثاری برای آنها خواهد داشت درصدد بر می آمدند با وسایل گوناگون زمینه اختلاف را بوجودآورند وآن را گسترش دهند. خون ریزی وکشتار را باعث گردند و خود بهره برداری نمایند.

از آغاز دوره صفویه تا هنگامی که ترکان عثمانی کم کم ناتوان شدند یعنی تاآغازدوره انقلاب مشروطیت ایران سالیان دراز روابط ایران وعثمانی، دو دولت اسلامی خصمانه بود، وگاهگاهی منجر به جنگ شده است. در اینجا به مناسبت زمانی که محدوده بحث ما است جنگهای ۱۲۳۶ ـ۱۲۳۸ را که روسیه تزاری در شکل گیری آن کوشش داشته مطالعه می کنیم.

درآغاز سال ۱۲۳۶ یکی از طوایف ایران که در رأس آنها قاسم آقا حیدرانلو قرارداشت با جمعی از افراد ایل سیبکی به خاک دولت عثمانی وارد شدند. این حرکت با تحریک سلیمان پاشاوالی بایزید صورت گرفت. مأمورین ایرانی می خواستند مانع این کوچ شوند فرمانده لشکر ترک دروان مداخله کرد تشویق مأمورین روس درعباس میرزا به مقابله مؤثر بود. در همان وقت صادق بیک نام که مورد تعقیب حکمران بغداد بود به لشکرگاه عباس میرزا درآذربایجان پناه آورد. والی ارزروم ازعباس میرزا تسلیم وی را خواست. عباس میرزا هم او وهمراهانش را به ارزروم فرستاد. حافظ محمدپاشا برخلاف قولی که داده بود همه مستردشدگان را کشت. همین واقعه موجب جنگ گردید. در پایان سال ۱۲۳۶ عباس میرزا بالشکریان خود از خوی وماکو به نواحی بایزید و ارزروم حمله کرد و در اطراف توبراق، قلعه، قوای عثمانی را شکست داد وآنها به ناچار درقلعه

---

(۱) یکی ازمباحثی که نیازبه تحقیق فراوان دارد و دانشجویان باید پی گیری نمایند همین مسائل اختلاف جهان اسلام است. ریشه های این نفاق واختلاف وجنگها در برخوردهای آن باید به دقت رسیدگی شود تا چه حد خودخواهی ها، انحرافات وبی توجهی به تعالیم اسلام موجب این نقاط ضعف شده وتاچه مقدار دیگران مؤثر بوده‌اند و مقدمات را تدارک دیده‌اند با توطئه و طرح نقشه وشایعه پراکنی وایجاد خصومت با ابزارخاص در این کاردخالت داشته‌اند.

پناه گرفتند. فرمانده بخشی از قوی ایران قلعه را محاصره کرد و با تلفات زیادی که به ترکان وارد ساخت قلعه را تسخیر کرد. دولت عثمانی در این اوقات به شدت گرفتار جنگهای مربوط به استقلال یونان بود وقسمت اعظم سپاهیانش در جبهه اروپا درگیر بودند ونتوانست سرحدات شرقی را تقویت کند. عباس میرزاهم خود را به بایزید رساند و بهلول پاشا حاکم آن سرزمین را وادار به تسلیم ساخت و میرزا ابوالقاسم قائم مقام به نام فتحعلی شاه در بایزید خطبه خواند. عباس میرزا سپس به شهر متازکرد در ارمنستان عثمانی حمله کرد و غنائم فراوان بدست آورد وتوپهای لشکرعثمانی را گرفت وراه ارزروم در اختیار سپاه ایران قرارگرفت. محمدزمان خان مأمور فتح حسن قلعه شد ولی به محاصره دشمن درآمد. عباس میرزا به یاری او شتافت و ترکان را شکست داد. در فاصله کوتاه نواحی دیگری از قلاع وسرزمینهای عثمانی به تصرف قوای عباس میرزا درآمد دولت عثمانی برای جلب رضایت عباس میرزا حاکم ارزروم که موجبات حمله را فراهم کرده بود عزل نمود. در اوایل سال ۱۲۳۷ همچنان پیشروی ایرانیان ادامه داشت. محمدعلی میرزا دولتشاه در حوالی شهرزور لشکریان عثمانی را تا کرکوک عقب نشاند و شهرسامرا را متصرف شد و به بغداد حمله کرد وسپاه داو ودپاشاحکمران بغدادرا محاصره نمود[۱] این محاصره هشت ماه بطول انجامید و با شفاعت یکی از روحانیون نزد عباس میرزا متوقف ماند و محمدعلی میرزا در همان زمان در لشکرگاه خود در کنار طاق کسری درگذشت[۲].

---

(۱) در جریان جنگهای باعثمانی در زمان مورد بحث دونامه مفصل از عباس میرزا به فتحعلی شاه وجود دارد وتوضیح داده که نهایت کوشش را داشته که بین دو دولت اسلام جنگ واقع نشود ولی اقدام مأمورین روسیه کار را به بن بست کشاندند که جائی برای صلح باقی نگذاشتند وجنگ را باعث شدند.

(۲) مرگ ناگهانی محمدعلی میرزا دولت شاه ۳۶ ساله در هنگام محاصره بغداد که در این محاصره انگلیس رضایت نداشته وسرهانری ویلاک کاردار انگلیس در تهران آن را مخالف مصالح بریتانیا می شناخته و حتی پیشنهاد کرده قسمتی از کمک مالی سالانه انگلیس را پیش پرداخت نماید مشروط براینکه ایران از اقدام به جنگ منصرف گردد مرگ محمدعلی میرزا مشکوک می نماید و اگر به وضع مرگ عباس میرزا در ۱۰ جمادی الاخر ۱۲۴۹ درسن ۴۸ سالگی در مشهد مراجعه شود درست در هنگامی صورت می گیرد که هرات در محاصره قوای ایران است وانگلیس از محاصره ناراضی است و آن را مخالف منافع ومصالح خود می داند وحتی کارگزاران انگلیس برای حمایت ازکامران میرزاحاکم هرات که به محاصره درآمده بود آمده اند ومحمد میرزا (که بعداً با عنوان محمدشاه جانشین فتحعلی شاه شد) و خسرومیرزا باسی وپنجهزار

←

دولت عثمانی با قوایی فراوان بفرماندهی محمدامین رؤوف پاشا درصدد باز پس گیری نقاط متصرفی ایران برآمد اما حسن خان قزوینی گروهی از سپاه ترک را در قارص شکست داد وجمعی را به اسارت گرفت. عباس میرزا در رمضان ۱۲۳۷ در جنگهای دیگری لشکریان عثمانی را شکست داد و مراکز جدیدی را متصرف وفقط تعداد کمی از قوای عثمانی توانستند به ارزروم بازگردند. عباس میرزا در دشت خالباز اردو زد تا اینکه محمدامین رؤوف پاشا فرمانده سپاه عثمانی پیشنهاد متارکه جنگ کرد و دولت ایران میرزا محمدعلی خان مستوفی آشتیانی ومیرزاتقی خان فراهانی را ـ که بعدها به نام امیرکبیر معروف گردید ـ به ارزروم فرستاد تا پیرامون صلح با زمامداران عثمانی به مذاکره پردازند. از طرفی فتحعلی شاه علاقه‌مند شد که دنبال اقدامات محمدعلی میرزا که به محاصره بغداد انجامیده بود گرفته شود وقوایی به این منظور از کردستان وکرمانشاه به سوی بغداد عزیمت کردند اما شیوع وبا نیمی از لشکریان را از پا درآورد و خود فتحعلی شاه هم به تهران بازگشت.

در اوایل سال ۱۲۳۸ مذاکرات صلح در تهران وارزروم شروع گردید و از جانب دولت عثمانی محمدامین رؤوف پاشا مأمور این کارشد وفتحعلی شاه شرایط صلح را به وسیله سفیر ایران در استانبول به اطلاع سلطان عثمانی رساند و از آن جمله پرداخت خراج سالیانه به ایران بود که ترکان نپذیرفتند. در ۱۹ذی قعده ۱۲۳۸ (۲۸ژوئیه ۱۸۲۳) معاهده‌ای در ارزروم به امضاء محمدامین رؤوف ومیرزاتقی خان فراهانی رسید وجنگهای دو سال فوق پایان داده شد. در این عهدنامه راه حل اختلافات آتی پیش بینی شده است.

تغییرات مهمی درمرزهای دو کشور صورت نگرفت و سرحدات ایران وعثمانی تقریباً همان حدود زمان نادرشاه (پیمان ۱۱۵۶ نادر وعثمانی) تثبیت گردید. دولت عثمانی متعهد شد با زوارایرانی در عتبات عالیات وحجاج ایرانی درمکه رفتار خوبی داشته باشد.[1] بعد از امضای عهدنامه سرهنگ ابوالقاسم خان هزارجریبی مأمور شد تا اسناد

تن نیرو به دستور پدر خود عباس میرزا تا تسلیم هرات بنا است شهر را در محاصره داشته باشند و انگلیس با تمام کوشش برای جلوگیری از محاصره مأیوس گردید. در چنین وضعی مرگ ناگهانی عباس میرزا مشکوک به نظر می آید خاصه اینکه درمان او را یک پزشک انگلیسی به عهده گرفته است. در طول تاریخ دویست ساله گذشته بارها به این قبیل موارد برخورد می کنیم که اجرای سیاست مرموز انگلیس به این نوع اشکال ختم می شود.

(۱) برای ملاحظه اصل عهد نامه ارزروم که در ۷ فصل (ماده) به امضاء رسیده به جلد دوم تاریخ

←

مصوب عهدنامه را به استانبول ببرد. درجریان جنگهای با عثمانی روسیه خود را موفق می دانست چراکه توانسته بود بعد از عهدنامه گلستان در نقطه دیگری ایران را مشغول جنگ نماید و درمقابل نماینده انگلیس سرهنری ویلاک که در آن زمان از عثمانی حمایت داشت و نمی خواست ایران حمله به خاک عثمانی نماید شروع به مداخله در امور ایران نمود کار را به جایی رساند که مداخلات او برای زمامداران قابل تحمل نبود و سرانجام در ۱۲۴۲ میرزا صالح شیرازی به عنوان مسافرت به اروپا رفت وقصد اصلی این بود که از دولت انگلیس احضار ویلاک خواسته شود دخالت انگلیس برای پایان دادن به جنگ ایران و عثمانی و پیمان صلح ارزروم برای ایران درست نقطه مقابل دخالت انگلیس برای پایان دادن جنگ ایران وروس وانعقاد پیمان گلستان بود. به موجب پیمان گلستان همه شهرهای ایران که به اشغال روسیه درآمده بود ضمیمه روسیه گردید اما در پیمان ارزروم تمام نقاط مورد تصرف ایران درخاک عثمانی به آن کشور بازگردانده شد، خیانت انگلیس نسبت به ایران در هر دو مورد در قالب دوستی و داشتن نوعی اتحاد انجام گرفته است.

علل مستقیم جنگ دوم ایران و روس

شکست مذاکرات در مورد حدود مرزی دو کشور جنگ دوم را سبب شد. همانطور که گفته شد در پیمان گلستان نکات مبهمی وجود داشت و این موارد مهمّ در تمام مدت بین دو جنگ حل ناشده باقی ماند. در سال ۱۲۳۳ مازارویچ [۱] نماینده روسیه به ایران آمد [۲] و بعد از توقف کوتاهی در تهران برای مذاکره با عباس میرزا که اختیارات تام در

اجتماعی وسیاسی معاصر ایران ص ۲۰۵ـ۲۰۷ مراجعه نمائید.

(۱) Mazarovitch

(۲) درسال ۱۲۳۲ چهارسال پس از امضای پیمان گلستان یرمولف به عنوان سفارت فوق العاده به ایران آمد. پس از دیدار عباس میرزا در آذربایجان در چمن سلطانیه فتحعلی شاه را ملاقات کرد. سپهر در ناسخ التواریخ وهدایت در روضة الصفای ناصری به نحوعجیب وغریبی این ملاقات را شرح وبسط داده اند وکیفیت کارآنها را می رساند قسمت عمده بحث آنها نسبت به تشریفات استقبال وهدایا وتحفی است که رد وبدل شده است و در مورد مقاصد سیاسی طرفین نتیجه ای حاصل نشده است. درسال بعدیعنی ۱۲۳۳ مازارویچ از طرف دولت روسیه با صوابدید یرمولف به ایران آمد. وی در خانه صدر اعظم اقامت کرد وپس

←

مورد مذاکرات داشت به تبریز رفت نماینده عباس میرزا برای تعیین نقاط مرزی به آنها پیوست نمایندگان طرفین در بازدید از مرز اشکالات جدید پیدا کردند. نمایندگان روس با تفسیر عهدنامه گلستان مدعی مناطقی شدند که به ایران تعلق داشت در زمان مذاکره برای تعیین سرحدات دولت روس در ناحیه گوگچه واقع در شمال دریاچه گوگچه و در سرحدات قره باغ مشغول تأسیس پاسگاه نظامی بود. در سال ۱۲۳۵ (۱۸۲۰) عباس میرزا مهندس میرزا مسعود را برای حل اختلافات مرزی به تفلیس فرستاد ژنرال یرمولف حاضر نشد هیچگونه تغییر در تفسیر عهدنامه گلستان قائل شود ومذاکرات را معوق گذاشت تا دولت روسیه دراروپا فراغت حاصل نماید.

تا زمان شروع جنگ ایران وعثمانی در ۱۲۳۶ هم مکرر عباس میرزا خواهان این تحدید حدود و تغییر مرز بود اما روسیه اقدامی نکرد. همین که ایران دچار جنگ با عثمانی گردید روسیه از فرصت استفاده کرد چندین نقطه جدید از اراضی ایران را هم اشغال و نواحی بالغ لووگونی وگوگچه را در سال ۱۲۴۰ متصرف شد. دولت ایران به این تجاوزات اعتراض نمودونمایندگان دوطرف به نقاط مرزی عزیمت ولی نتیجه ای حاصل نشد. مازارویچ نماینده دولت روسیه برای رفع اختلافات مرزی پیشنهادی داد که مورد پذیرش شاه وعباس میرزا قرارگرفت. اما یرمولف اعلام کرد اقدامات نماینده روسیه در تهران خارج از صلاحیت واختیارات او است. عباس میرزا، فتحعلی خان حاکم تبریز را در ۱۱جمادی الثانی ۱۲۴۰ (۱۸۲۵) به تفلیس فرستاد وموافقتنامه ای بین یرمولف ونماینده ایران امضاء شد که این موافقت نامه مورد تأیید ایران قرارنگرفت. در رجب ۱۲۴۰ (فوریه ۱۸۲۵) ملاقاتی بین یرمولف وعباس میرزا صورت گرفت و فتحعلی خان مجدداً به تفلیس اعزام شد تا مذاکرات ادامه یابد ونتیجه این مسافرت قرارداد جدیدی بود که برابر آن ناحیه گوگچه به دولت روسیه واگذار می شد درمقابل ناحیه قپان را روسیه به ایران واگذار می کرد در واقع طبق این قرارداد نه تنها چیزی به ایران داده نمی شد بلکه گوگچه هم که مربوط به ایران بود به روسیه واگذار می گردید وطبعاً این قرارداد مورد تأیید ایران قرارنگرفت.

ازملاقات با شاه و مبادله تحف وهدایا! به مذاکره باعباس میرزا حواله شد ونتیجه ای بهتر ازمسافرت یرمولف نداشت ومازارویچ دومین مسافرت را به عنوان سفیر در ۱۲۴۰ به ایران انجام داد درهمین سال چند نقطه ازشهرهای مرزی را برخلاف گلستان روسیه تصرف کرد.

در شوال ۱۲۴۰(مه ۱۸۲۵)مازارویچ به تهران آمد در مذاکرات مرزی هم حضور یافت حسن خان صاری اصلان برادر حسین خان ایروان که کارشناس موردو به نقاط مرزی آشنا بود دعوت شد ومعلوم گردید قرارداد تفلیس یک فریب بوده و لذا ایران رسماً آن را رد کرد. باوجود این برمولف به اتکاء قرارداد تفلیس قوائی برای اشغال گوگجه واخراج سکنه ایرانی آن مامور نمود. فتحعلی شاه یکی از درباریان ـبنام میرزاصادق مروزیـ را به همراه مازارویچ به روسیه اعزام داشت تا اعتراض ایران را به سمع مسؤولین روسیه برساند و در صورت لزوم با امپراطور ملاقات نماید اما نماینده روسیه در تبریز برمولف را ملاقات و دلیل مسافرت نماینده ایران را به اطلاع وی رساند. نتیجه این شد که زمامداران روسیه قبل از ورود نماینده ایران بالغ لوراهم تصرف کردند. ایلات ایرانی را اخراج ومساکنشان را خراب نمودند. میرزا صادق مروزی در ۱۰ ربیع الاول ۱۲۴۱ (۲۳ اکتبر ۱۸۲۵) از تبریز حرکت کرد و یکماه بعد وارد تفلیس شد واز جانب ژنرال ویلهنیف مأمور رسیدگی به اختلافات مرزی پذیرایی شد و مذاکرات دو طرف ادامه یافت تا اینکه در ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۴۱ به دلیل مرگ الکساندر اول تزار روسیه مذاکرات قطع شد و بعد از دوماه ژنرال ویلهنوف اطلاع داد که تصمیم با امپراطور جدید است ولذا نماینده ایران بدون اخذنتیجه تفلیس را به قصد تهران ترک گفت و در رمضان ۱۲۴۱ (مارس ۱۸۳۶) وارد تهران شد. ایران به دلیل عدم توجه زمامداران روس به وضع اختلافات واشغال مناطق جدید مصمم شد از طریق جنگ اراضی ازدست رفته راباز پس گیردومرگ تزار وشروع سلطنت نیکلای اول به زعم زمامداران ایران فرصت مناسبی برای اجرای تصمیم بود.

روابط با انگلیس درفاصله دو جنگ با روسیه

پس از آنکه سرگوراوزلی نقش مهم خود را در انعقاد پیمان گلستان ایفانمود و واسطه آن پیمان ننگین شداز راه روسیه به انگلیس بازگشت و پاداش خود را از روسیه و انگلیس دریافت کرد. در گزارشی که سرگوراوزلی به دولت متبوع خود انگلیس داد نوشت «حال که خطر ناپلئون برطرف شد وسرحدات هندوستان از تجاوز مصون ماند در این صورت باید ملت ایران را گذاشت در همین حال توحش و بربریت باقی بمانند «به جای سرگوراوزلی نمایندگی دولت انگلیس به عهده سرهنری ویلاک[1] واگذار شد. وی مدت ده سال از

(۱) ویلاک جزء صاحب منصبان انگلیس بود که در ۱۲۲۵ (۱۸۱۰ میلادی) همراه سرجان ملکم به

←

اواخر سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۵ در ایران مقیم بود. سیاست انگلیس در این دوره سیاست بی اعتنائی است. حساسیتی نسبت به ایران ندارد. ناپلئونی دیگر نیست تا خطر حمله به هند مطرح باشد روسیه هم با انگلیس همراه است و تصمیم به تجاوز به مستعمرات انگلیس را ندارد. سیاست فعال انگلیس متوجه آسیای مرکزی واز جمله افغانستان است. ویلوک عامل یک سیاست منفی در ایران است. اولین کارش این بود که صاحب منصبان انگلیس را از قشون ایران خارج نماید و به کشورشان بازگردند و بالأخره دراواخر همین دوره است که دولت انگلیس امور ایران را به حکومت انگلیس در هند واگذار می سازد.

دولت ایران در مقابل سعی دارد روابط نزدیکی با انگلیس داشته باشد وعلت سردی روابط راویلوک میدانند و سرانجام از دولت انگلیس درخواست می کنند که به دوره نمایندگی اش پایان دهند. بعد از احضار ویلوک از طرف حکومت هندوستان مسترجان مکدونالد به جای او منصوب می شود. تا سال ۱۲۴۸ (۱۸۳۳) روابط با انگلیس رونقی نداشت و در این سال به مکدونالد دستور داد تا با ایران نسبت به تجدید معاهده فراموش شده وارد مذاکره گردد وبالأخره در۱۲۵۳ (۱۸۳۷) به عقد قرارداد جدیدی باانگلیس منجر شد. مکدونالددرتمام دوره دوم جنگ با روسیه درایران فعالیت دارد وهم اوست که در انعقاد قراردادترکمن چای نقش مهمی را ایفاکرد و در محل خود از او یاد کرده ایم.

جنگ دوم ایران و روسیه تزاری ـ ذی الحجه ۱۲۴۱ الی شعبان ۱۲۴۳ (۱۸۲۶ الی ۱۸۲۸)

جنگهای دوم ایران و روس جمعاً یک سال ونیم طول کشید و سه مرحله کاملاً متمایز از لحاظ پیشرفت و شکست دارد.

مرحله اول وضع پیشروی قوای ایران حیرت انگیز است حملات یکی پس از دیگری موفقیت آمیز می باشد. غالباً قوایی که در جنگ شرکت دارند با دعوت علمای اسلامی

ایران آمد وجزءقشون ایران شده بود. بعد در سال ۱۸۱۴ همراه مسترالیس به عنوان منشی گری به ایران آمد و همراه او به لندن بازگشت تا اینکه در اواخر ۱۸۱۵ وزیرمختار انگلیس در ایران شد. محیط طباطبایی در بحث مربوط به تاریخچه اعزام محصل به اروپا ویلاک را چنین معرفی می کند: «مسترهنری ویلاک علاوه بر پستی مقامش غالباً موجب گله گذاری اولیای امور ایران بود. مردئ لئیم طبع وفرومایه‌بود که در اثر امساک وبدرفتاری خود رابطه دو مملکت را تیره ساخت».

و با عنوان جهاد عمل می کنند. عواطف واحساسات مذهبی مردم را به تکلیف درمقابل تجاوز روسهای کافروادار به حضور در صحنه ساخته و بنابراین هرمانعی را بی هیچ گونه انتظاری از بین بر می دارند تا وظیفه دینی خود را بهتر انجام داده باشند. تمام نواحی که بر طبق عهدنامه گلستان تسلیم روسیه شده بود از جانب قوای اسلامی ایران به تصرف در می آید. ماه ذی الحجه ۱۲۴۱ ومحرم ۱۲۴۲ زمان مرحله اول است.

مرحله دوم که تقریباً یازده ماه طول می کشد مرحله عقب نشینی شکست واعزام نماینده برای مذاکره وصلح است. دراوج پیروزی قوای ایران با آن روحیه برخاسته از جهاد، فتحعلی شاه به عباس میرزا دستورداد نماینده‌ای به سن پطرز بورگ اعزام شود. داوودخان نمایندهٔ عباس میرزا درمحرم ۱۲۴۲ (اوت ۱۸۲۶) مأموریت یافت تا علل اختلافات را به عرض امپراطور روس برساند و از دولت اطریش بخواهد که بین ایران وروس میانجیگری نماید. گویا فتحعلی شاه وعباس میرزا درزمان پیروزی دچارترس ووحشت شده بودند وانتظار حملات سختی را داشتند، گویا شخصیت مستقل وبارزاسلامی ایران را فراموش کردند وتسلیم مذاکرات ووساطت‌ها وخواسته های دیگران برای صلح شدند.

مرحله سوم مربوط به سال ۱۲۴۳ وشدت حملات روسیه برای از پادرآوردن ایران است. در این مرحله ایروان وتبریزهم سقوط می کند. روسیه تهدید می کند که تهران را هم اشغال می نماید. در ذیل این سه مرحله را با تفصیل بیشتر بررسی می کنیم.

مرحله اول جنگ ایران و روسیه

بعد ازپیمان گلستان مدتی بیش از ده سال فتحعلی شاه انتظار استرداد سرزمینهای از دست رفته را داشت و برای این منظور گاهی به انگلیس و فرانسه متوسل می شد که نتیجه‌ای هم نداشت. در داخل هم مواجه با آشوبهایی بود که ریشه خارجی داشت روسها هم باسوءاستفاده ازهمان پیمان ننگین به سرحدات ایران تجاوز می کردند. مردم مسلمان ایران از این وضع به شدت ناراحت بودند و چون شاه ودرباریان را عاجز دیدند به روحانیون متوسل شدند. آقا سید محمد طباطبایی از علمای بزرگ مقیم کربلا [1] بود،

---

(۱) آقا سید محمد طباطبایی اصفهانی معروف به سید محمد مجاهد فرزند ارشد آقا سید علی طباطبایی ←

وقتی وضع مردم وتسلط روسها را بر قسمت زیادی از سرزمینهای اسلامی شنید وادامه تجاوزات آنها را دریافت مصمم شد تا به تکلیف اسلامی عمل نماید.

سپهر در ناسخ التواریخ تحت عنوان وقایع سال ۱۲۴۱ مینویسد: «این هنگام پادشاه ایران در کیفر جماعت روسیه یک جهت شده چه از این پیش نقض عهد ایشان و درآمدن به قلعه بالغلوی ایروان به شرح رفت و هم در این مدت که در اراضی مسلمانان مسلط بودند از درازدستی بازنان بیگانه (مسلمانان) واخذ اموال مردم خودداری ننمودند این حدیث به دست بعضی از چاکران نایب السلطنه (عباس میرزا) که از مصالحه با روسیان دلنگران بودند گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او به کارداران درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاد. پادشاه ایران را در این امررأی برچگونه است! شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته به اندیشه جهاد شاد بوده ایم وخویشتن را از بهر ترویج دین ورونق شریعت نهاده‌ایم. جناب آقا سیدمحمد چون مکنون خاطر پادشاه را اضغاء فرمود بی توانی از عتبات کوچ داده راه دار الخلافة برگرفت و در عشر آخرشوال المکرم وارد تهران شد...».

مجتهد بزرگ (صاحب ریاض) ونوۀ دختری آقا محمد باقر اصفهانی معروف به وحید بهبهانی استاد فقهاء است. آقا سید محمد در کربلا متولد شد. در همانجا به تحصیل علوم اسلامی پرداخت. در سال ۱۲۱۶ که وهابی ها به کربلا هجوم آوردند به کرمانشاه بعد اصفهان رفت ومقیم شد. سیزده سال اقامت در اصفهان او را مرجع خاص و عام ساخت. غالب علمای اصفهان در درسش حاضر می شدند. پس از در گذشت پدرش در سال ۱۲۳۲ به کربلا بازگشت و مورد توجه عرب وعجم و در رأس شیعه آن روز قرارگرفت. کتب متعددی در اصول وفقه تألیف کرد. مسئله جهاد در جنگ ایران و روس با اقدام اومطرح گردید. وی باهجوم روسها به ایران برای دفاع مهیا شد و مردم را به جهاد دعوت نمود و شخصاً در جبهه حاضر شد و بسیاری از علمای دیگر نیز قیام کردند ویک حرکت اصیل اسلامی را پایه گذاشتند. این حرکت علیه قوای مهاجم روس به ملت اسلام بود. مردم ایران از دستگاه سلطنت فتحعلی شاه و دولتمردان او که در برابر قدرتهای بیگانه نمی توانستند ابراز قدرت نمایند مأیوس بودند. سیدشفیع جاپلقی از شاگردان سیدمحمد می نویسد: چون دولت روسیه به شهرهای مسلمانان مانند دربند وگنجه وشیروان و غیر اینها استیلا یافت مسلمین وضع خود را برای آنجناب نوشتند که کفار برشهرهای ما غلبه نموده و به ما امر می کنند که کودکان خود را برای تعلیم دین وشریعت آنها نزدمعلمین آنان بفرستیم ونسبت به قرآن ومساجد وسایر شعائر اسلام جسارت می ورزند از این رو آن جناب امر به جهاد نمود وسید استاد خود با جماعت بسیاری از علما و طلاب و متدینین بدان صوب رفت (به جلد اول نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، ص۵۶ وبعد مراجعه شود).

خلاصه اینکه آقا سید محمد مجتهد درس را تعطیل کرد. از عراق به ایران آمد دیگر علماءوفقها را دعوت کرد.(۱) و روز جمعه ۱۷ ذی القعده جمعی از علما از جمله آقا سید محمد طباطبائی مجتهد، حاجی ملاجعفر استرابادی، آقا سید نصرالله استرابادی، حاجی سید محمد تقی قزوینی وسید عزیزالله طالشی به محل تمرکز سپاه آمدند وروز بعد ملااحمدنراقی مجتهد، به اتفاق حاج ملا عبدالوهاب قزوینی وحاجی ملامحمد نراقی به آنها پیوستند. علماء به اتفاق فتوا دادند ومردم را به مقابله با روسها دعوت نمودند.

پس از شکست مذاکرات نماینده دولت روسیه قرارگاه سلطانیه را ترک کرد و عباس میرزا هم به سوی تبریز رفت تا جنگ را شروع نماید، جنگ بدون اعلان رسمی آغاز گردید. اولین اقدام عباس میرزا این بود که مردم نواحی اشغالی روسیه را تحریک به قیام واقدام نماید ویالا اقل آنها راهمهیای پذیرش نیروی ایران سازد به همین مناسبت اشخاصی را که قبلاً درنواحی اشغالی نفوذ وحاکمیت داشتند فراخوانده و آنها را با تعلیماتی به اوطانشان اعزام نمود از جمله این افراد اسکندرمیرزا نوهٔ هراکلیوس و برادر گرگین بود که قبلاً در مواردی درمقابل قوای روسیه مقاومت کرده بود. مصطفی خان شیروانی که در شیروان صاحب نفوذ بود ومحمدحسین خان شکی که قبلاً درشکی حکومت داشت این افراد توانستند با سوابقی که داشتند به قوای ایران هنگام حمله مساعدت کنند. برای عباس میرزا ضرورت داشت که به آن سوی رودارس برود وقلاع شوشی وقره باغ را که از لحاظ سوق الجیشی حائز اهمیت بود تصرف نماید. عباس میرزا ازطریق پل خدا آفرین به آن طرف رودارس رسید ولی فوراً قلعه شوشی را در اختیار نگرفت وچند روز وقت را به مذاکره بیهوده با ناراضیان صرف کرد وفرزند خود محمد میرزا را از بیراهه واز طریق

---

(۱) یکی از مسائلی که برای بیگانگان بسیار تعجب انگیز بوده نفوذ قابل توجه روحانیون در توده مردم است که گاهگاهی به آن اشاره نموده‌اند. وقتی انگلیس متوجه این نیروی عظیم مردمی درایران شد سعی نمودبه‌انحاء مختلف آن را از اثر بیندازندویلاک (Nillock) درجریان وحدت نظر مردم در جنگ با روسیه وچگونگی اطاعت آنها از روحانیون حضور داشته مشاهدات خودرا هنگام رسیدن آقا سید محمد مجاهد به سلطانیه چنین شرح می دهد: «مردم احساسات عظیمی ابراز کردند به سید نمی توانستند دسترسی یابند لیکن کجاوه او را می بوسیدند نردبانی را که ازآن به کجاوه عروج کرده بود می بوسیدند وخاک غبارزیر سم قاطر او را جمع می کردند».

(گزارش ۱۵ ژوئیه ۱۸۳۶ ویلاک، اسناد وزارت خارجه انگلیس ۲۷/۶ منقول درالگارد ص۱۳۸).

نخجوان برای تصرف قره باغ گسیل داشت. تأخیر در تصرف قلعه شوشی موجب شد که کلنل رویت جانشین مدداوف محافظین قلعه را با اعزام نیروی اضافی تقویت نماید. پس از مدتی عباس میرزا مصمم به تسخیر قلعه شوشی شد اما مدافعین مسلح قلعه آنقدر بودند که کار حمله را غیرممکن ساخته بود وعباس میرزا از این حیث کاری از پیش نبرد.

در مورد قره باغ با رسیدن قوای محمد میرزا مردم مسلمان محل علیه روسیه سر به شورش برداشتند. دویست نفر از روسها را کشتند و هفتصد وپنجاه نفر را به اسارت گرفتند عباس میرزا برای تقویت قوای محمدمیرزا در جبهه قره باغ نیرویی کمکی به فرماندهی اسماعیل میرزا اعزام داشت، اسماعیل میرزا در بین راه بانیرویی از سربازان روسی که بسمت شوشی درحرکت بودند برخوردنمود. قوای اسماعیل میرزا راه رابرنیروی روسیه بستند و آنها را وادار به تسلیم وتحویل اسلحه نمودند. در همان زمان که عباس میرزا از رودارس می گذشت در سواحل خلیج فارس بین قوای روس وایران جنگ در گرفت. میرحسن خان رئیس طایفه طالش با دولت ایران مخفیانه تماس گرفت و در نظر داشت با قوای ایران همکاری داشته باشد ونواحی طالش را بدون اشکال تسلیم کند. فرمانده قوای روس در لنکران از این رابطه پنهانی باخبر شد همسر میرحسن خان را به گروگان گرفتند و محبوس کردند و این عمل روسها موجب گردید که میرحسن خان وطایفه اش علناً در مقابل روسها قیام کردند و یک دسته از نیروی روسیه را که به سوی لنکران پیش می رفتند مورد حمله قراردادند وجنگ در طالش شروع شد. میرحسن خان از دولت ایران کمک خواست وخود نیز نیرویی فراهم ساخت. میرعباس خان پسر عموی میرحسن خان به دلیل رقابت از قوای روسیه کمک خواست. قوایی از ایران به کمک میرحسن خان وقوایی از روسیه به کمک میرعباس خان شتافتند. میرعباس خان تشخیص داد زمینه مناسبی ندارد ولنکران خواهی نخواهی تسلیم ایرانیان خواهد شد بنابر این به پسر عموی خود اعلام کرد حاضر به تسلیم لنکران است. بندرلنکران به محاصره قوای ایران درآمد. روسها در ۱۹ذی الحجه ۱۲۴۱ شبانه بندر را تخلیه کردند ومقداری از مهمات آنها به غنیمت قوای ایران درآمد، با تسلیم لنکران تمام نواحی طالش آزاد شد.

هنگامی که سپاه ایران به فرماندهی محمدمیرزا در جبهه قره باغ پیشروی داشتند نواحی گوگچه وبالغ لو از جانب لشکریان ایران مأمور تصرف ایروان اشغال گردید وسردار ایروان دستجات روسی مأمور این دوناحیه را مورد حمله قرارداد. روسها سر انجام

تسلیم شدند. تسلیم روسها در این محل مهم بود چرا که ژنرال سواردزامیدزوف این محل را به دلیل اینکه سرراه تفلیس است حفظ کرده بود و بعدازدست دادن آن ارتباط با تفلیس مرکز فرماندهی از بین رفت.

اماوضع گنجه به این شکل بود که ژنرال مدداوف فرمانده قوای روس در آنجا مستقر بود. وقتی لشکریان ایران به سوی شوشی می رفتند به او دستور داده شد که جمعی از اهالی را در قلعه گنجه به حفاظت گمارد و بعد قوای مستقر در گنجه را به کمک ژنرال سواردزامیدزوف اعزام دارد. این جابجایی موجب گردید اهالی داخله قلعه گنجه قیام نمایند و جمع زیادی از افراد روسی را به قتل رسانند. اهالی گنجه خود برشهر مسلط شدند و ازعباس میرزا استمداد خواستند. محمدمیرزا با پنجهزار سپاهی برای کمک به مردم به سوی گنجه حرکت نمود و پس از استقرار قوای ایران اغورلوخان از رؤسای قدیمی گنجه که در زمان اشغال روسیه متواری بود از طرف عباس میرزا به حکومت شهرگنجه منصوب گردید.

شیروان؛ مصطفی خان شیروانی ـهمان طور که قبلاً گفته شدـ به دستور عباس میرزا به شیروان رفت. مردم باوی همکاری کردند وعلیه روسها قیام نمودند و مهیای پذیرش قوای ایران شدند. در محرم ۱۲۴۲ شاهزاده شیخعلی میرزا از پسران فتحعلی شاه از رود کر گذشت و به جزیره سالیان که روسها آذوقه فراوانی تدارک دیده بودند دست یافت و آن را در اختیار گرفت و سپس به سوی شیروان به پیشروی پرداخت. شیروان در نتیجه مقاومت و قیام مردم و رسیدن قوای ایران از جانب نیروی روسیه تخلیه گردید و سربازان روسی به سوی تفلیس عقب نشینی کردند.

به طوری که ملاحظه می شود در این مرحله همان طور که جبهه های جنگ را داوطلبین شرکت در جهاد به توصیه علمای اسلام پرکرده اند در شهرها هم مردم مسلمان اقدام وقیام علیه روسها را فریضه می دانند و قبل از اینکه قوای اسلام برسد خود مردم شهر را در اختیار گرفته اند. قیام به تمام ایالات مسلمان نشین قفقاز سرایت کرد. همه مسلمانان روسهای کافر را مورد تعقیب وتهاجم قرار می دادند. روسها مجبور بودند مراکز خود را رها کنند و عقب نشینی نمایند. دربند و باکو از مراکز مستحکم روسها بود اما مردم مسلمان قیام کننده به سر پرستی سرخای لزگی وابراهیم خان باد کوبه ای روسها را در این دو شهر محاصره کردند و به پیروزی نائل گردیدند.

در محرم ۱۲٤۲ (اوت ۱۸۲٦) هنوز دوماه از نهضت اسلامی سراسری علیه روسها نگذشته بود که در همه جبهه‌ها پیروزی چشمگیری به سپاهیان ایران روی آورده بود واغلب نواحی که به موجب عهدنامه گلستان به روسها واگذار شده بود در تصرف مجاهدین اسلامی قرارداشت لشکریانی که از نقاط مختلف حرکت کرده بودند یک هدف داشتند و آن پیروزی اسلام بود و با یک خط زنجیری مستحکم به هم مربوط می‌شدند. در این تاریخ (اوایل ۱۲٤۲) قوای ایران می بایست قلعه شوشی را در اختیار گیرند وسپس به مقصد اصلی یعنی تفلیس که لشکریان روس به آنجا عقب نشینی کرده متوجه گردند. قلعه شوشی که از موقعیت سوق الجیشی با اهمیتی برخوردار بود در محاصره قوای ایران قرارداشت و می بایست با درهم کوبیدن قوای مدافع آن را در اختیار گیرند اما عباس میرزا راه دیگری را در پیش گرفت، به تصور اینکه زودتر به نتیجه می رسد. این راه مذاکره باکلنل رویت فرمانده روسی بود. رویت قول داد ظرف شش روز قلعه را تسلیم کند و برای تضمین این قرارگروگانهایی از طرف روسها در اختیار قوای ایران قرارگرفت. این دومین اشتباه عباس میرزا دراین مرحله از جنگ بود. در اشتباه اول تأخیر درفتح قلعه شوشی بود وزمان حساس اولیه را از دست داد تااینکه روسیه قوای زیادی در آن متمرکز ساخت واشتباه دوم مهلت دادن به فرمانده روسی بود زیرا به زودی مسلم گردید کلنل رویت برای وقت گذراندن ورسیدن قوا ودفاع سرسخت‌تر مهلت خواسته است و به هیج وجه خیال تسلیم شوشی را نداشته و این یک فریب بوده که کارگر افتاده و از همین نقطه صحنه جنگ عوض شد.

مرحله دوم جنگ ایران وروسیه صفر ۱۲٤۲ الی ذی الحجه ۱۲٤۲ (سپتامبر ۱۸۲٦ تا ژوئیه ۱۸۲۷)

پیشروی دوماهه سپاه ایران با عنوان جهاد و با پشتوانه مردمی، روسیه تزاری را به وحشت انداخت. ژنرال یرمولف که مراتب دستور عقب نشینی را داده بود. قوای پراکنده و از هم گسیخته روسیه را در تفلیس جمع کرد. روحیه سربازان روسیه ضعیف بود و در مقابل اعتقاد سربازان ایرانی که قبلاً شکست درمقابل روسیه بود بهبود یافت اما پاره‌ای از اقدامات باعث شد که آن همه پیشرفت وآن همه پیروزی سریع تغییر جهت دهد غروری که به قوای فاتح ایران دست داد آنها را از ادامه فعالیت بازداشت. عباس میرزا

ولیعهد در برابر اشغال قعله حساس وسوف الحبسی سوشی به فرمنده قوای روس مهلت داد و این اشتباه بزرگ تاریخی را مرتکب شد و بالاخره اعزام نمینده از جانب فتحعلی شاه به دربار ترار برای پیشنهاد صلح ار دیگر اشتباهات مهمی است که انجام گرفته و پیشروی وپیروزی وفتح ایران را متوقف وسپس راه شکست را پیموده است. در مقابل اشتباهات مسؤولین جنگ دراواخر محرم ۱۲۴۲ (۱۸۲۶) پنجاه هزار نفر از لشکریان روس در تفلیس متمرکز شدند و طرح یک حمله عمومی را ریختند. یک دسته ازقوای روس حدود چهارهزار نفر پیاده به همراه توپخانه وجمعی سوار به سوی دهکده شمیخور نزدیک گنجه رهسپار شدند. سپاهیانی با فرماندهی ژنرال مازورماداتو و در کنار رودحسن سونزدیک گنجه فرودآمدند. محمدمیرزا که گنجه را در اختیار داشت خودرا برای مقابله باقوای روس مهیاساخت ولی دشمن را کوچک فرض کرد درنتیجه در ۱۴صفر ۱۲۴۲ (سپتامبر ۱۸۲۶) شکست سختی که می توان آن را اولین شکست در جنگ این دوره به شمارآورد به قوای ایران وارد شد. امیرخان سردار، یکی ازفرماندهان ایرانی کشته شد. قوای شکست خورده به گنجه عقب نشینی کرد ونظرعلی خان مرندی که مأمور دفاع از قلعه بود تحت تأثیر جوحاکم درنتیجه شکست بدون پیش بینی لازم در مورد ذخیره و آذوقه ای که داشتند و با آتش زدن قلعه، قلعه را تخلیه کرد و ژنرال مدداوف شهر گنجه را اشغال نمود. نظرعلی خان مرندی به جرم این خیانت و با سهل انگاری به دستور عباس میرزا تیرباران شد اما بهرحال گنجه سقوط کرد وقوای دشمن برآن مسلط شدند. قوای عباس میرزا همچنان شوشی را درمحاصره داشتند وفتحعلی شاه برای تقویت، نیروی دیگری اعزام نمود.

قوای عباس میرزا در محاصره شوشی بیست هزار پیاده، ده هزار سوار و بیست عراده توپ بود ومی توانست به سادگی با این نیرو آن را فتح کند اما باقول وقراری که با فرمانده دشمن گذاشت در تصرف قلعه تأخیر کرد. درخلال این مدت قوای روس در شوشی از طریق جا سوسان با قوای گنجه ارتباط پیداکردند و متوجه شدند قوای ایران در گنجه شکست خورده و از طرف دیگر دسته ای از قوای روس از گنجه به سوی قلعه شوشی حرکت کرد. نفرات محاصره شده قلعه بااطلاع از قوای کمکی به قوای عباس میرزا حمله کردند و درنتیجه این حمله ناگهان اضطراب و وحشت دراردوگاه عباس میرزا پدیدآمد. جمعی از سربازان فرار اختیار کردند و بقیه ارتش بابی نظمی از رودارس گذشتند و

عقب نشینی کردند ودرجلگه اصلاندوز متوقف شدند. پس از شکست درگنجه این دومین حادثه به قوای عباس میرزا در شوشی وارد آمد.

بعد از این جریان در اول ربیع اولال ۱۲۴۲ (۸اکتبر ۱۸۲۶) جلسه ای در اهر، محل استقرار فتحعلی شاه تشکیل شد. در این جلسه افسران ارشد ارتش ایران، صدراعظم آصف الدوله، عباس میرزا ولیعهد حضور یافتند و بحث طولانی در اطراف جبهه های جنگ در گرفت و تصمیم بر این شد یک خط حفاظتی در کرانه رودارس در مقابل روسیه بوجودآورند. فتحعلی شاه بعد از این تصمیم به همراه وزیرمختار انگلیس به تهران بازگردید. در ربیع الثانی ۱۲۴۲ عباس میرزا متوجه شد که لشکریان روس تصمیم دارند در فصل زمستان در ناحیه آق اوغلان نزدیک رودارس بمانند به تبریز مراجعت کرد و شروع فصل زمستان عملیات جنگی را متوقف ساخت.

همراه با مرحله دوم جنگ مذاکرات صلح با دولت روسیه هم جریان داشت. داو ودخان به عنوان نماینده ولیعهد به مذاکرات صلح اعزام شد. وی از طریق قسطنطنیه در محرم ۱۲۴۲ عازم پایتخت روسیه شد. در قسطنطنیه بانماینده دولت اطریش هم ملاقات کرد و تقاضا نمود دولت اطریش بین ایران و روسیه برای پایان جنگ وساطت نماید. نامه ای به تاریخ اول ربیع الاول ۱۲۴۲ به صدراعظم اطریش نوشت وعلل اختلافات موجود را شرح داد بخصوص ازاشغال اراضی ایران برخلاف پیمان گلستان شکایت نمود. و برای مسافرت به روسیه داو ودخان از صدراعظم اطریش درخواست کرد که چون حافظ منافع روسیه هستند نماینده اطریش در قسطنطنیه گذرنامه صادرکنند و وسایل پیشرفت مأموریت او را در روسیه فراهم سازند اما با اینکه داو ودخان بیش ازیک ماه در قسطنطنیه معطل ماند به وی اجازه مسافرت به روسیه داده نشد. سرانجام داو ودخان نماینده ایران علت وموضوع مسافرت خودزا به اطلاع صدراعظم کنت نسلرود برساند تادستور اجازه ورود به روسیه را بدهد واین کارهم نتیجه ای نداد. در مدت اقامت داو ودخان در قسطنطنیه برای وی ممکن نشد به روسیه وارد گردد.ناچار به سوی سرحد لهستان حرکت کرد تا در آنجا منتظر پاسخ روسیه بماند. بالأخره «کنت نسلرود» در نامه ای به گراف پلن حاکم «عدسه» نوشت که به اطلاع داو ودخان برسانند جنگ در جبهه ایران وروس متوقف شده ومأموری از ایران برای مذاکره تعیین گردیده و مسؤولیت امور مربوط به جبهه ومذاکرات به فرمانده کل قوای قفقاز محول شده لذا حضور داو ودخان درسن پطرزبورگ

بدون فایده است وضرورتی ندارد وبااین جواب نماینده ایران در ۲۶ جمادی الاول ۱۲۴۲ (۲۶ دسامبر ۱۸۲۶) به ایران بازگشت.

میرزا محمدعلی برادرزاده میرزا ابوالحسن خان وزیرخارجه به عنوان نماینده ایران به هنگام متارکه جنگ زمستانی حسب اصرار سرجون مکدونالد وزیرمختار انگلیس از جانب فتحعلی شاه، به گرجستان رفته بود. میرزا محمدعلی حامل نامه هائی از طرف وزرای ایران به کنت نسلرود بود که تمایل زمامداران ایران را به برقراری صلح و دوستی نشان میداد، فتحعلی شاه برای اثبات حسن نیت خود دستور داد سیصد نفر از اسیران جنگی روس بهمراه میرزا محمدعلی اعزام و در سرحد تسلیم مقامات روسیه گردند. میرزامحمدعلی به همراه اسیران روس به سوی تفلیس حرکت کرد و در تفلیس بایرمولف ملاقات نمود ونامه های کنت نسلرود را به او داد و از مذاکراتش با ژنرال یرمولف نتیجه ای حاصل نشد. میرزا محمد علی به ژنرال دیبچ که از سن پطرز بورگ به تفلیس آمده بود رجوع کرد و سرانجام در شعبان ۱۲۴۲ (مارس ۱۸۲۷) شرایط ذیل را برای صلح به نماینده ایران پیشنهاد کردند.

۱ـ دولت ایران متارکه ۵ هفته ای جنگ را بپذیرد.

۲ـ تمام نواحی شمال ارس که روسیه به تصرف درآورده به دولت روس واگذار گردد.

۳ـ هفتصدهزارتومان خسارت جنگی از جانب ایران پرداخت شود.

میرزامحمدعلی اجازه نداشت در مورد چنین شرایطی وارد بحث شود ونمایندگان روسیه هم اعلام داشتند تا وقتی این شرایط پذیرفته نشود به هیچیک از نمایندگان ایران اجازه ورود به پایتخت روسیه داده نمی شود. میرزا محمدعلی هم مثل داودخان مأموریتش بدون اثرماند و در شعبان۱۲۴۲(مارس ۱۸۲۷) به ایران بازگشت اما چون سیصد نفر اسیر جنگی را تحویل داده بود به وی وعده دادند که عمل متقابل صورت خواهد گرفت و سیصد نفر از اسیران جنگی ایران آزادخواهند شد اما بعداً کنت نسلرود به وزیر خارجه ایران نوشت که دولت روسیه خود را ملزم به اقدام متقابل نمی بیند. ترتیب برخورد مقامات روسیه با نمایندگان ایران ونامه کنت نسلرودنشان داد روسیه در تدارک اقدامات مفصلتری علیه ایران است و با اتمام زمستان به تهاجم دست می زند. این پیش بینی درست بود زیرا اولاً در رمضان ۱۲۴۲ (آوریل ۱۸۲۷) ژنرال یرمولف عده زیادی از

افسران تحت فرماندهی او به سن پطرز بورگ احضار شدند وفرماندهی کل قوا به عهده ژنرال پاسکویچ واگذار شد. ثانیاً قوای امدادی مفصلی به گرجستان اعزام شد تا با نیروی متمرکزدرآن ناحیه به اقدامات جنگی علیه ایران سرعت بخشد ثالثاً آذوقه و مهمات قابل توجهی از بنادر دریای خزر و بنادر دریای سیاه به داخل قفقاز ارسال شد تا درحین جنگ کمبودی پیدانشود.

در بهار ۱۲٤۲ زنرال دبیج قلعه سردارآبادیروان را محاصره کرد وژنرال بنکندرف با قوای تحت فرماندهی به سمت اوچ کلیسا (اچمیادزن) پیشروی کرد و این شهر را اشغال نمود و به ساختن استحکامات پرداخت. و در ۸ شوال ۱۲٤۲ (۵ مه ۱۸۲۷) ایروان را هدف قرارداد و به سوی آن حرکت کرد و با تصرف دشت ایروان مقدمات اشغال شهر وقلعه ایروان فراهم شد. در ۲٤ شوال ۱۲٤۲ (۲٦ مه ۱۸۲۷) قوای قره باغ به فرماندهی ژنرال مدداوف مصمم گردید تا از پل خدا آفرین که نصف آن خراب شده بود بگذرد. حسین خان سردار با سواران تحت اختیار خود به اردوگاههای روس حمله می کرد ومصمم بود رابطه لشکریان روس باپشت جبهه آنان را قطع کند وقوای آنها بدون آذوقه ومهمات بمانند وروسها هم سواران او را مورد حمله قرارمی دادند. در اوایل ذی الحجه ۱۲٤۲ (ژوئن ۱۸۲۷) سواران روسی مأمور محاصره قلعه ایروان برای حمله به سواران حسین خان سردار از رود ارس گذشتند. حسن خان بااطلاع از حمله قوای روسیه به دامن کوههای آرارات رفت و موقع دفاعی مستحکمی برای نیروی خود درست کرد و به همین جهت توانست حمله قوای روسیه را دفع کند و آنها را مجبور به عقب نشینی سازد.

عبور قوای روس ازرودارس برای فتحعلی شاه که انتظار آن را نداشت تکان دهنده بود. برای اینکه بیشتر از وضع جنگ باخبر باشد به سوی سلطانیه حرکت نمود ودستور داد همه قوای ایرانی در چمن سلطانیه متمرکز گردند. قحطی آن سال مشکل تهیه آذوقه برای تبریز وتهران فراهم کرده بود. عباس میرزا قوای زبده و ورزیده ای فراهم کرد وستاد خود را بین خوی وعباس آباد درناحیه ای به نام چورس قرارداد. در اوایل ذی الحجه خبر رسید ژنرال پاسکویچ به سوی قلعه ایروان درحرکت است. بعد از اشغال دشت ایروان دستور تخریب قلعه ایروان را داد ولی مؤثر واقع نشد. از محاصره آن دست برداشت. پس از آن به سمت عباس آباد وقلعه مستحکم نخجوان روانه شد. حضور ژنرال روسی به نخجوان به دعوت احسان خان حاکم سابق نخجوان بود. در همین زمان که عباس میرزا

خطر را حدی تر شناخت درخوی مقر فتحعلی شاه جلسه‌ای تشکیل شد ومقرر گردید که نیروی آزاد ایران در محل ستاد عباس میرزا متمرکز شود واز آنجا تحت فرماندهی و حدی قلعه عباس آباد را نجات دهند. به همین جهت وقتی شاهزاده عبنقی میرزا پسر فتحعلی شاه حاکم قزوین بادوازده هزار سپاهی وارد خوی شد به سمت ستاد عباس میرزا در جورس حرکت کرد. آصف الدوله هم با سپاهیان خود به جورس رفت همینطور قوای حسین خان سردار بعد از پایان محاصره یروان به ستاد عباس میرزا پیوست. در حدود ۲۵ هزار نفر نیرو در محل ستاد عباس میرزا مجتمع شد ومهیای دفاع از قلعه عباس آباد شدند. این عده بااستفاده از دره‌های سمت راست رودخانه ارس پیشروی را شروع کرد ژنرال پاسکویچ برای مقابله با این سپاه دستورداد پنج هنگ پیاده و باکمک توپخانه وپلهای متحرک از رودارس عبورنماید. این دستور اجرا شد و سرانجام قوای روس در مقابل قوای عباس میرزا قرارگرفتند. عباس میرزا در قلب سپاه قرارداشت وهدایت قسمتی از سپاه را عهده دار بود. جناح راست لشکریان ایران را سواران آصف الدوله[۱] عهده دار

(۱) اللهیارخان آصف الدوله یکی از رجال زمان فتحعلی شاه است که مقامات بالای متعددی از حکومت تبریز وخراسان تا صدارت عظمای کشور را عهده دار شده است. وی فرزند محمدخان بیگلربیگی بود که از نزدیکان آغامحمدخان محسوب می شد و حتی گفته‌اند وقتی آغا محمد خان از رؤسای ایل قاجار برای سلطنت کمک خواست آنها محمدخان را شایسته سلطنت می دانستند ولی او بنفع آغامحمدخان از سلطنت صرفنظر کرد به همین مناسبت بعضی از اعقابش فامیل تاج بخش را انتخاب کرده‌اند. به هنگام قتل آغامحمدخان هم محمدخان قاجار دولو پدرآصف الدوله تهران را حفظ کرد تا تسلیم فتحعلی شاه نماید و به پاداش این خدمت فتحعلی شاه دخترش را به ازدواج رستم پسر محمدخان درآورد و با فوت رستم همان دختر را به ازدواج اللهیارخان پسر دیگر محمدخان درآورد و بادختر محمدخان (خواهر آصف الدوله) ازدواج نمود.

در سال ۱۲۳۹ با مرگ حاج محمدحسین خان صدروی را به مقام صدراعظمی رساند. درجنگ دوم ایران وروس هنگامی که پایگاه عباس آباد مورد تهاجم قوای روس بود با سوارانی شرکت نمود اما باحمله قوای دشمن مجبور به فرار ودر تبریز مخفی شد اما وقتی تبریز سقوط کرد و دستگیرگردیدو بعدازقراردادترکمن چای آزاد شد و باورود به تهران از مقام صدارت عظمی عزل گردید. میرزا ابوالقاسم قائم مقام قصیده‌ای درباب فرار او از میدان جنگ سروده که با این بیت شروع می شد.

بگریز به هنگام، که هنگام گریز است — رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

اللهیار خان آصف الدوله از سیاست انگلیس حمایت داشته تا آنجا که وزیر مختار انگلیس در گزارش ۱۲۶۵ به وزارت خارجه انگلیس می نویسد «...آصف الدوله خود وتمام افراد خانواده‌اش همیشه وکاملاً در

←

بودند که در دره تنگی مستقر شده بودند وجناح چپ قوارا نفرات حسین خان سردار به عهده داشتند. قوای حسین خان سردار چندین نوبت به قوای روسیه حمله کردند و آنها را عقب زدند و موقعیت خوبی برای دفاع و حمله داشتند وبر عکس وضع سواران آصف الدوله نامطلوب بود. دردره ای قرارگرفتند که قدرت مانور از آنها سلب شده بود و وقتی قوای روس به جناح راست نیروی عباس میرزا حمله کردند عکس العمل قوای آصف الدوله متناسب نبودوزیرآتش توپخانه متواری شدندوقوای آنها هرج ومرج سراسری را باعث گردید. در نتیجه این شکست قلعه محکم عباس آباد بدست دشمن سقوط کرد ودر ۲۷ ذی الحجه ۱۲٤۲ (۲۲ژوئیه ۱۸۲۷) عباس آباد وسیله احسان خان تسلیم پاسکویچ شد. شیخعلی خان برادر احسان خان به پیروی از برادرش شهر وقلعه اردوباد را تسلیم قوای دشمن کرد.

مرحله سوم جنگ ایران و روسیه

پیروزی قوای روس چشمگیر بود. شرایطی فراهم شد که مقاومت را بیهوده می نمود گویا آن صلابت واقتدار وایمان ارتش ایران که در مرحله اول تبلور داشت از بین رفته است اگر قوای روس پیشروی را ادامه می دادند می توانستند قرارگاه خوی مقر فتحعلی شاه را هم اشغال نمایند. پاسکویچ فرمانده روس بعد از فتح عباس آباد به پیشروی ادامه نداد و برای استراحت سربازان تا سرحد عقب نشینی کرد. میرزا صالح نماینده عباس میرزا مأمور شد تا با پاسکویچ به مذاکره بنشیند. عباس میرزا در این زمان احساس کرد ادامه جنگ بی فایده بلکه خطرناک است. میرزا صالح بعلاوه حامل نامه ای از سرجون مکدونالد سفیر انگلیس در تهران هم بود.

در مقاطع حساس سروکله نمایندگان انگلیس٭ ظاهر می شود تا از منافع نصیبی برگیرند و خودرا شریک معرکه سازند. مذاکرات میرزا صالح با پاسکویچ منفی بود اما گریبایدوف از جانب پاسکویچ برای ادامه مذاکره به ایران اعزام شد. شرایط پنجگانه ژنرال دبیج که قبلاً اعلام شده بود از جانب گریبایدوف مطرح گردیده‌عباس میرزا حاضر

اختیار دولت انگلستان بوده اند و اینان از خدمتگزاران صدیق ما می باشند. کارگزاران انگلیس بعد از ۱۲٤۳ که آصف الدوله از صدارت عظمی عزل شد سعی داشتند شاه را وادار کنند باردیگر مقام قبلی را بازیابد.

مراجعه شود به حقوق بگیران انگلیس در ایران نوشته اسماعیل رائین صفحات ۱۳۰ الی ۱٤۸.

نشد آن شرایط ظالمانه را مبنای مذاکره صلح قراردهد و بنابراین گریبایدوف بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد. در اوایل سال ۱۲۴۳ (ژوئیه ۱۸۲۸) فتوحاتی نصیب لشکریان عباس میرزا شد که اگر ادامه می یافت می توانست وضع جنگ را عوض نماید. عباس میرزا عملیات جنگی درطول جبهه از قره داغ تا طالش را به عهده فرماندهان مسؤول گذاشت و خود به اتفاق حسین خان سردار عزم ایروان شد. در ایروان پس از بررسی اوضاع وملاحظه شهر وقلعه برای محاصره شهر اوچ کلیسا (اچمیادزن) عزیمت کردند اما خبر یافتند که فرماندهی قوای روس از پادگان عابران کمک خواسته برای ممانعت از رسیدن قوای امدادی دشمن عباس میرزا با جمعی از لشکریان راه رابرنیروی امدادی بستند و در ده کیلومتری اوچ کلیسا درناحیه اشترک نیروی ژنرال کراکوفسکی را درهم شکستند. در این نبرد قوای عباس میرزا پنج هزار پیاده، پنج هزار سوار و۱۸ عراده توپ بود. با این پیروزی توپخانه ایران سپاه روس را در حین فرار زیرآتش گرفتند تلفات نبرد اشترک روسها از دوازده هزار نفر گذشت.

به دنبال این پیروزی پیشرفت قوای عباس میرزا ادامه یافت. در حوالی نخجوان در محلی به نام خنزیرک قوای اریستوف را هم به شکست رساندند. عباس میرزا نیاز به تجهیزات وآذوقه و وسایل ومهمات داشت ومی باید فتحعلی شاه کمک لازم را می کرد اما با اینکه عباس میرزا وضع حساس جنگ را به پدرش گزارش کرد وکمک مالی خواست فتحعلی شاه مضایقه کرد واصرار ولیعهد بی فایده شد. با این عمل صدمه شدیدی به جبهه وارد ساخت. فتحعلی شاه برای اینکه از صحنه عملیات دورباشد قرارگاه خودرا ترک و در ۱۲ ربیع الاول ۱۲۴۳ (۱۳اکتبر ۱۸۲۷) به تهران آمد. وضع مالی ولیعهد وخزانه او در تبریز بسیار بد بود، مالیاتها وصول نشده بود، مردم آذربایجان به دلیل جنگ نمی توانستند به تنهایی از عهده جنگ برآیند، درچنین شرایطی عباس میرزا بخش عظیمی از لشکریان را مرخص کرد اجرای این تصمیم پادگان شهر تبریز را ضعیف کرد. با تقلیل سربازان در ۹ ربیع الاول ۱۲۴۳ قلعه سردارآباد تخلیه شد و ایروان بدون مقاومت به تصرف روسها درآمد. با سقوط سردارآباد وعباس آباد شهر ایروان به محاصره قوای تازه نفس ژنرال پاسکویچ درآمد تنها ازنقاط شمالی رودارس ایروان باقی مانده بود که آنهم درمحاصره بود مدافعان ایروان ازآغازجنگ دوم ایران روس سرسختانه مقاومت کرده بودند اما این بار به دلیل ضعفی که ازمرکز فرماندهی ناشی بود و عدم علاقه ای که شاه

ابراز داشته بود. خستگی که در اثر طول جنگ بوجود آمده بود پس از ۸ روز جنگ خونین در ۱٤ ربیع الاول ۱۲٤۳ (۱۵ اکتبر ۱۸۲۷) بالاجبار ایروان به دست دشمن افتاد. جاسوسان داخلی گزارشات لازم را از وضع شاه،ولیعهد وجبهه به موقع می رساندند و روسها را در ادامه پیشروی تشویق می کردند. ژنرال پاسکویچ از نواقص کارسپاه ایران باهمان اطلاعات جاسوسی مطلع می شد. همان طور که قبلاً گفته شد:نظر علیخان مرندی بدلیل خیانت بدستور عباس میرزا تیرباران شد. نزدیکان او که از وضع خود مضطرب بودند ژنرال آریستوف را به اشغال شهر تبریز تشویق کردند. در این هنگام اللهیار خان آصف الدوله حاکم شهر تبریز بود ومردم تبریز از او واعمالش رضایت نداشتند. بد رفتاری او با مردمی‌که بارسنگین هزینه جنگ را به عهده داشتند بی مورد بود. آصف الدوله از هر اجحافی فروگذار نکرد. وقتی ژنرال آریستوف به سوی تبریز روانه شد آصف الدوله تصمیم به مقابله گرفت ولی اهالی تبریز باسابقه بدرفتاری وظلم وستم اوحاضر به همکاری با او نشدند ولذا نتوانست اقدام مؤثری در مقابل قوای روس انجام بدهد.[۱] اشخاص ناراضی ازحکومت و دولت،مردم را تحریک می‌کردند که در برابر دشمن مقاومت نکنند وحتی جمعی به پیشواز قوای روس رفتند وآنها را به شهر دعوت کردند. ژنرال آریستوف در سوم ربیع الثانی ۱۲٤۳ (۲٤اکتبر ۱۸۲۷) بدون مقاومت شهرتبریز را اشغال کرد.عباس میرزا در صدد بود با قوائی به تبریز حمله کند و شهر را نجات دهد اما با اخباری که از شهر بدست آورد به سلماس رفت و مقر فرماندهی را آنجا قرارداد و به جمع آوری قوامشغول شد. مردم‌تبریزکم کم متوجه عمق فاجعه شدند و فهمیدند سقوط تبریز

---

(۱) آصف الدوله از جمله حکمرانانی بود که تصور می کرد مردم بخاطر حکومت امثال او خلق شده‌اند و بنابر این بهر طریق و وسیله ای می شود از مردم استفاده کرد. او نمی دانست علاقه مردم به حکومت و حاکم وقتی است که در جهت خدمت به مردم و حمایت از آنها باشد نه اینکه مردم سپری باشند برای حفظ مقام حاکم ظالم. این نمونه وهزاران نمونه دیگر باید درسی تاریخی باشد برای آینده و در جهت روابط عادلانه حکومت ومردم و این ضابطه اصلی است که در اسلام هم به آن تأکید شده است. آصف الدوله در آن روز در دفاع از تبریز به جای اینکه نیروی حکومتی را مجهز نماید و مردم را به پشتیبانی وحمایت از آن نیرو تشویق نماید نیروی حکومتی را بجان مردم انداخت و دستور داد از میدانهای شهر گروهی از مردم رهگذر و بی گناه را بگیرند وگوش و بینی ببرند وکور کنند تا دیگر مردم حاضر شوند که اسلحه بدست بگیرند و از شهر دفاع کنند وتبریز بدست دشمن سقوط نکند.

تمام کشور و تمامیت کشور را تهدید می کند. کم کم از داخل شروع به مقاومت کردند. سربازان روسی را در کوچه های شهر به هلاکت می رساندند. حملات مردم به قوای دشمن اشغالگر زیاد شد و آنها را به ستوه آورد ژنرال پاسکویچ با شتاب به تبریز آمد تا مردم را آرام کند. دولت روسیه با سقوط تبریز تهدید می کرد که تهران را هم اشغال خواهد کرد.

مردم وایلات در سراسر کشور از اشغال قسمت عظیمی از کشور ناراضی بودند. از وضع حکومت واز خود سری فرزندان فتحعلی شاه واز اذیت وآزار واجحاف حکام درد بسیار دیده بودند. در این موقع درصدد برآمدند راه علاج مستقیمی به دست آورند مخصوصاً ایلات ورؤسای عشایر که نفوذ وقدرت خودرا از طرف شاه وفرزندانش از دست داده بودند خواهان مزایای سابق خود شدند. عدم همکاری با قوای شاه وعباس میرزا مخصوصاً درشهرهای آذربایجان از جمله خوی، قره باغ، مرند، مشکین، سراب، میانه وگرمرود، مراغه، خلخال زیاد بود. همه این شهرها به تصرف دشمن درآمد.

عباس میرزا مسؤول مستقیم جنگ در بن بست قرارگرفته بود. ابتدا فتحعلی خان[1] و بعد میرزا ابوالقاسم قائم مقام[2] را برای مذاکره صلح به مقر ژنرال پاسکویچ اعزام کرد.

---

(۱) پاسکویچ دریادداشتهایش در مورد ملاقات بافتحعلی خان فرستاده عباس میرزا می نویسد «چون درباره پول با او گفتگو کردم گفت تصرف شهر تبریز عباس میرزارا گرفتار وضع بسیاردشواری کرده است. تبریز که از دستش رفته همه آذربایجان را از دست داده است واین یگانه سرچشمه درآمد او بود و بی باری اعلیحضرت شاه ممکن نیست پولی را که ما می خواهیم بدهد. پاسکویچ می گوید به او گفتم: اینک که پایتخت آذربایجان در دست مست من پنج کرور بیشتر (روی همرفته ۱۵ کرور) می خواهم. پاسکویچ می نویسد: هنگامی که عباس میرزا را همه ترک کرده بودند و در سلماس منتظر پاسخ من بود ممکن بود او را گرفتار کنم اما مصمم نشدم که این رابطه را با دولت ایران قطع کنم. از ترس اینکه مبادا دیگر کسی نباشد که با او گفتگو کنم».

(۲) روز ۱۲ ربیع الثانی (۲نوامبر) میرزا ابوالقاسم قائم مقام پیشکار عباس میرزا بی خبر و بااختیار تام از ولیعهد برای مذاکره وارد تبریز شد. قائم مقام هم کاری از پیش نبرد پاسکویچ به او تکلیف کرد درهفت کیلومتری تبریز با «او برسکو» (Obre skov) رئیس دفتر سیاسی او گفتگو کند و در این سه موردقراری بگذارد:

۱ـ واگذاری ایروان در دوسوی رودارس ونخجوان چنان که ارس مرزمیان دو کشور باشد.

۲ـ واگذاری ناحیه طالش که در عهد نامه گلستان به روسیه واگذارشد واز آغاز این جنگ لشکریان

←

نتیجه اعزام نماینده این شد که عباس میرزا و پاسکویچ ملاقاتی در ۹ ربیع الثانی (۹ نوامبر) در دهخوارقان (آذرشهر) داشته باشند. این ملاقات بامذاکرات طولانی انجام گرفت. اللهیار خان آصف الدوله همراه عباس میرزا بود. شرایط سنگین پیشنهادی فرمانده کل قوای روس این بود که، اولاً رودارس سرحد دو کشور باشد ثانیاً دولت ایران ایالات مغان و طالش را به روسیه واگذارکند ثالثاً شهرهای ایروان ونخجوان را از آن روسیه بشناسد رابعاً ۱۵ کرور تومان غرامت جنگی پرداخت کند. شرایط پیشنهادی روسیه به فتحعلی شاه اطلاع داده شد شرایط سنگین بود. فتحعلی شاه نمی توانست آن را بپذیرد. از طرفی نمایندگان دولت عثمانی هم شاه را از پذیرفتن چنین شرایطی منع می کردند. فتحعلی شاه درصدد برآمد شخصاً قوائی تهیه کندوجنگ رادنبال نماید. درجمادی الثانی ۱۲۴۳ (ژانویه ۱۸۲۸) به سوی قزوین حرکت کرد. عباس میرزانظرفتحعلی شاه را نمی دانست میرزا ابوالقاسم قائم مقام راکه در جریان مذاکرات دهخوارقان حاضر بود، به اتفاق کلهنل دالقورسکی از جانب ژنرال پاسکویچ برای جلب رضایت فتحعلی شاه وامضای معاهده صلح به تهران فرستاد ولی چون فتحعلی شاه تهران را ترک گفته بود ملاقاتی دست نداد وکلنل دالقورسکی، پاسکویچ را از وضع تهران مطلع ساخت. با این ترتیب مذاکرات دهخوارقان بدون نتیجه پایان پذیرفت. ژنرال پاسکویچ به تبریز رفت و در آنجا به فرماندهان روس دستور داد عملیات جنگی را در تمام جبهه ها شروع نمایند وهدف نهایی اشغال تهران است ولشکریان روس با این دستور از تبریز تاقافلانکوه پیش رفتند قوای مأمور گیلان تاطالش را در تصرف گرفتند قوای دیگری اردبیل را اشغال کرد و مقبره وکتابخانه شیخ صفی اردبیلی را غارت نمود وآثار آن را به موزه سن پطرزبورگ بردند.

دولت انگلیس از پیشروی ارتش روس در خاک ایران به لحاظ خطری که متوجه هندوستان گردید متوحش شد ومکدونالد وزیر مختار انگلیس پیشنهاد صلح را دنبال نمود

ایران آن را تصرف کرده اند.

۳ـ پرداخت ۱۵ کرور تومان غرامت جنگی ومخارج لشکر کشی، ۵ کرور آن باید سه روز از تاریخ پیمان وده کرور آن ظرف دوماه وتا غرامت پرداخت نشده آذربایجان در تصرف سپاه روس است. پاسکویچ می نویسد: «دیروز از شاهزاده (ولیعهد) رضایت نامه ای درباره پیشنهادهایی که به قائم مقام کرده ام رسید. بدین گونه ملاقات ما در دهخوارقان ۲۴ ربیع الثانی خواهد بود.

و وساطت نماینده انگلیس تا به آنجا رسید که پذیرفت دویست هزارتومان از غرامت جنگی را انگلیس پرداخت کند اما دویست هزارتومان در مقابل ۱۵ کرور تومان مطالبه قابل توجه نبود. انگلیس در وضع بغرنجی قرارگرفت. از ایران درخواست نمود مواد ۳و۴ قرارداد ۱۲۲۸ (۱۸۱۳) را لغو شده اعلام نماید تا تعهداتی متوجه انگلیس نباشد. فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت. انگلیس با این ترتیب راهی برای نجات مستعمره خود (هند) پیدا کرد. نمایندگان روس پیشنهاد انگلیس را به لحاظ گرفتاری که دراروپا داشتند پذیرفتند. توافق بین فرمانده کل قوای روس ونماینده بریتانیای کبیر قبل از اینکه ایران موافقت نماید موضوع را پایان داد. دکترجان ماک نیل پزشک وعضو سفارت انگلیس به تهران آمد تا موافقت فتحعلی شاه را برای پیمان صلح بگیرد. فتحعلی شاه به پرداخت غرامت جنگ تسلیم شد و بناشد مذاکرات صلح درقریه ترکمن چای انجام گیرد ونمایندگان دو دولت با اختیار تام برای عقد پیمان صلح به آنجا روند، محصول این مذاکرات ونشست قرارداد ننگین ترکمن چای معروف است.

اجتماع ترکمن چای برای عقد پیمان صلح

سر انجام وساطت انگلیس مقدمات صلح ترکمن چای را فراهم ساخت همچنان که عهد نامه گلستان با این وساطت شکل گرفته بود. انتخاب ترکمن چای برای مذاکره وامضاء قرارداد اتفاقی نبود. روسها محل مناسبی را می خواستند انتخاب کنند: مناسب از جهت نزدیکی به شاهراه، مناسب از جهت نزدیکی به تهران با توجه به نقاطی که در اشغال داشتند، مناسب از جهت تدارکات وآذوقه و باتوجه به این جهات ترکمن چای میانه را برگزیدند ومناسب تشخیص دادند. اما عباس میرزا ومأمورین انگلیسی واسطه می خواستند محلی باشد بسیار دور از تهران. به هرحال نظر روسیه غالب شدوترکمن چای مورد قبول طرفین قرارگرفت.

روز سوم شعبان ۱۲۴۳(۱۹ فوریه) عباس میرزا ولیعهد، میرزاابوالحسن خان وزیر خارجه، منوچهرخان رئیس خواجه سرایان وخزانه دار وارد ترکمن چای شدند. ژنرال پاسکویچ وهمراهانش قبلاً به این منطقه وارد شده بودند پاسکویچ یک فوج نیزه دار سه گروهان خمپاره انداز ویک فوج از گرجستان را به ترکمن چای آورده بود. روسها در این مذاکرات اجازه ندادند بحثهای دهخوارقان تکرار شود. پاسکویچ استادانه مذاکرات را به

نفع روسیه هدایت می کرد. مباحث اصلی ترکمن چای بقرار ذیل بود:

۱ـ پرداخت غرامت جنگی: چون ایران شکست خورده بود وقوای روسیه حتی تبریز را هم اشغال کرده بودند ایران می بایست غرامت جنگی به روسیه پرداخت کند. ایران هم ادعائی در این مورد نداشت پذیرفته بود که باید پرداخت کننده غرامت باشد اما بحث نسبت به میزان وکیفیت پرداخت غرامت بود. قبلاً در اجتماع دهخوارقان، روسیه پیشنهاد پانزده کرور تومان را داشت و آن را یکی از شرایط مذاکرات صلح شناخته بود. در ترکمن چای به ده کرور تومان تقلیل یافت. این مبلغ معادل بیست میلیون روبل نقره بود. جزئیات پرداخت آن را به قرارداد جداگانه موکول ساختند که به موجب آن مقرر گردید هفت کرور (۱٤ میلیون روبل) پرداخت گردد تا آذربایجان تخلیه شود و در مقابل سه کرور بقیه نواحی خوی وارومیه[۱] در دست روسها به عنوان گروگان باقی بماند، نزدیک هفت کرور تومان با اشکال فراهم شد[۲] وعباس میرزا می خواست هرچه زودتر آذربایجان از قوای روسیه آزاد گردد ومسئله ای هم در کنار مذاکرات به طور غیر رسمی ادامه داشت و آن پرداخت مبلغی از غرامت به شاه ایران به عنوان هدیه بود[۳].

---

(۱) دلیل انتخاب خوی وارومیه از جانب روسیه به عنوان وثیقه این بود که اولاً دولت ایران در پرداخت بقیه غرامت شتاب نماید تا سرزمینهایش آزاد شوند ثانیاً وثیقه منطقه آباد وپرحاصلی بود ثالثاً، جمع زیادی از عیسویان در این دو منطقه سکونت داشتند و این فرصتی بود که احتمالاً این مناطق مدت زیادی در اشغال روسیه باقی بماند.

(۲) پنج کرور از هفت کرور باپایان مذاکرات به تبریز رسید، کرور ششم نزدیک به رسیدن بود ونیم کرور را می بایست انگلستان به حواله مکدونالد پرداخت کند وتنها نیم کرور آخر معطل مانده بود. عباس میرزا در خواست داشت اول آذربایجان تخلیه شود وبعد نیم کرور را پرداخت می کند وسرانجام ژنرال پاسکویچ موافقت کرد درمدت شش هفته پس از پرداخت ٦/٥ کرور (۱۳ میلیون روبل نقره) تخلیه شود.

(۳) پاسکویچ دریافت که پیشنهاد پرداخت مبلغ چهارصدهزار روبل به فتحعلی شاه به عنوان هدیه مطرح است یکی از کارگزاران ایران آن را به عنوان علامت احترام به شاه ایران از جانب پاسکویچ می شناخت. پاسکویچ دریادداشتهای خود نوشته است «خدارا شکر که توانسته ام صدهزار تومان را از دست ندهم باید آن را پول بازیافته ای بدانم زیرا اگر اصرار می کردند نمی توانستم برای این مبلغ ناچیز گفتگوها را باطل کنم. این مبلغ را به حق می توانم در این کشور صرف مهاجرت عیسویانی بکنم که خواستارند به قلمرو ما بروند» بالأخره وقتی وزیرخارجه ایران به اتفاق روزن نماینده روسیه رهسپار تهران می شود. در جلسه خدا حافظی به پاسکویچ اصرار می کند اگر ممکن باشد روزن پنج هزار دوکای تازه سکه ←

۲ـ مشخص کردن مرز دوکشور: نواحی که می بایست دراختیار روسیه باقی بماند و نواحیی که بـاید به ایران مسترد گردد. ولایت ایروان ونخجوان را می خواستند که جزوخاک روسیه باقی بماند ایران قبول کرد. روسها اصراری برباقی داشتن آذربایجان نداشتند و آن را موکول به پرداخت غرامت کردند. قسمتی را پس از پرداخت هفت کرور وقسمتی را پس از پرداخت سه کرور غرامت بـرای تعیین سرحد بین دو کشور ازقول شاه ایران نوشتند که ازطرف خود و از طرف وراث واخلاف خود واضحاً و علناً تصدیق می‌نمایند که ممالک و جزایری که مابین خط تحدیدی و تیرهٔ جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی این نواحی متعلق به دولت روسیه است. بنابراین علاوه از سرزمینهایی که به موجب پیمان گلستان روسیه در اختیار گرفته بود ومجدداً مالک شناخته شد نواحی وشهرهای ایران ونخجوان راهم صاحب شد.

۳ـ وضع دریای خزر: با اینکه دریای خزر دریای بین دو کشور بود برای روسیه امتیازات فوق العاده در استفاده از این دریا قائل شدند. اجتماع ترکمن چای حضور نظامی روسیه را در دریای خزر بطور انحصاری شناخت و نواحی شمال ایران دربرابر تعرضات احتمالی روسیه تزاری بلادفاع ماند.

٤ـتثبیت جانشینی فتحعلی شاه: چیزی که دربار ایران از اجتماع ترکمن چای به دست آورد این بود که روسیه عباس میرزا را به عنوان ولیعهد بشناسد و از او حمایت کند و این هم وسیله‌ای برای دخالت در امور داخلی ایران بود که هرزمان خواستند به استناد آن اعمال نمایند. این از امور داخلی یک کشور وحق مردم آن است که چه شخصی زمامدار باشد واداره امور را به عهده گیرد. حمایت دولت خارجی را در این امر به نحوی شرط قراردادن؛ یعنی حقی برای دخالت دولت بیگانه در امور داخلی قائل شدن.

۵ـ برقراری کاپیتولاسیون:[۱] اجتماع ترکمن چای زننده ترین کار را با قبول کاپیتولاسیون یا قضاوت کنسول انجام داد. معاهده تجارتی به همراه معاهده سیاسی

به شاه بدهد. آن را شاه خیلی می‌پسندد. پاسکویچ در این مورد نوشته سفیر انگلیس وچندتن از کارگزاران این سرنوشت عجیب او را به من گفته‌اند بهمین جهت نوترین دوکاهارا جمع کردم و دریک کیسه زر دوزی ریختم و به بارون روزن دادم که در جشن نوروز ۲۲ مارس به شاه بدهد.

(۱) بحث مربوط به کاپیتولاسیون وصور آن وسابقه تاریخی را در کتاب حقوق بین الملل خصوصی در ضمن مباحث مربوط به اتباع بیگانه ملاحظه نمایید.

منعقد شد و برای اتباع روسیه امتیـازات ومصونیتهایی قائل شدند. مهمترین فصول معاهده تجارتی ترکمن‌چای که امتیازاتی برخلاف حق برای اتباع روسیه مقرر داشته فصول ۵، ۷ و۸ می باشد.[۱]

---

(۱) فصل پنجم معاهـده تجارتی ترکمن چـای می گـوید: «چون موافق رسـوم جاریه مملکت ایـران اتباع خارجه بـا اشکال خانه ومغازه وامکنه وضع مال التجاره برای اجاره پیدا می نمایند لهذا اتباع روس علاوه برحق اجاره مجاز می باشند که خانه بـرای سکونت ومغـازه وامکنه برای وضع مال التجاره به حیطه ملکیت درآورند. کارگزاران دولت علیه ایران مأذون نیستند که عنفاً داخل خانه ومغازه وامکنه مزبوره شوند در صورت لـزوم باید با استیـذان وزیر مختار یاشارژدافر یا قنسول روس مراجعـه کنند ومشارالیـهـم در گمان یا یکی از اجزاء خود را مأمور خواهند کرد که درموقع معاینه خانه یامال التجاره حضور بهمرساند».

به طوری که ملاحظـه می شود به موجـب این فصل اولاً حق تمـلک اموال غیر منقول برای اتباع روسیه به طور یک جانبه مقرر شده بدون اینکه اتباع ایران چنین حقی در روسیه داشته باشند. ثانیاً حق تفتیش وبازدید مستقـل نسبـت به مـنزل وغیره از مأمـورین ومـقامات صلاحیـتدار ایرانی سلب شده و دراین موارد اذن سفیر وکاردار روسیه لازم است یعنی اگـر در منزل یک تبـعه روسیه جنایتی مثل قتل واقع شـود مأمورین ایران حق ورود وقتی دارند که قـنسول روس اجازه بدهد و ایـن نقص آشکار اصول جزائی یک کشورمستقـل است. این امتیازهم یک جانبه برای اتباع روسیه اسـت در ایران، و ایرانیان در روسیه چنین حقی ندارند.

فصل ۷ معاهده می گـوید: «تمام امورمتنازع فیها و مرافعاتی که مابین اتبـاع روس به وقوع می رسد موافق قوانین و رسوم دولت روسیـه فقط به رسیدگی و حکـم سفارت یا قنسولهـای اعلیحضرت امپراطور روس رجوع خواهد شد وهمچنین است اختلافات ودعـاوی واقعه مابین اتباع روس و اتباع مملکت دیگری در صورتی که طرفین به حـکومت مشارالیـهم تراضـی نمایند. اخـتلافات و مرافعـاتی که مـابین اتباع ایـران و روس به ظهور می رسد مراجعـه به مـحاکم شده، رسیـد گی وحـکم آن باید در حضور درگمان سفارت یا قنسولگری بـه عمل آید. به این قبیل دعاوی که بـروفق قانون عدالـت ختم شـده مجدداً رسیدگـی نمی شود و اگـر تـجدید رسیدگی لـزوماً اقتضانمود بـایـد بـه استحضار وزیر مـختـار یا شارژدافر یا قـنسـول روس و در حضـور درگمان سفارت قـنسولـگری دریکـی از دفتـرخانه هـای اعلیـحضرت شـاه ایران که در تـبریـز و در تهران مـنعقد است تـجدید رسیدگی به عـمل آمده و حـکم داده شود». در این فصل استقلال قضائی ایران نقض شده. به موجب آن کلیه دعاوی اتباع روس در ایران باید طبق قوانین روسیه و وسیله مأمورین روس رسیدگی شود یعنی در سرزمین ایران حاکمیـت دولت دیگری اعمال می گردد. مرافعات بین اتباع روس واتباع دیگر ممالک هم در صورت تـراضـی با سفارت روس وقوانـیـن روسیه است. مرافعـات بـین اتباع ایران و روسیـه در محاکم ایران اما با دخالـت مأموریـن روسی صورت می گیـرد که ایـن موارد هم خـلاف اصول قضائی وخلاف استـقلال کشور ومباین با اصل عدم دخالت در امور داخلی کشورها است و به صورت یکجانبه به ایران تحمیل گردیده است.

فصل هشـتم عهدنـامـه تجارتی می گـویـد: «چـون وزیر مختار وشارژدافـر وقـنسول حق قضـاوت درباره

←

امضای معاهده ترکمن‌چای صدمه زیادی به تجارت ایران که یکی از پایه‌های اصلی اقتصاد بود وارد ساخت استقلال قضایی ایران هم دچار اختلال شد. دول خارجی بعد از این قرارداد با ایران به عنوان دولت ضعیف و مغلوب معامله می کردند. آغاز دوره معاهدات تحمیلی ویکجانبه که انحطاط ایران را به همراه داشت با همین اجتماع ترکمن جای ومعاهدات آن بود. دولت ایران قبل از این معاهدات عایدی مهمی[1] از کالای

هموطنان خودرا دارند لهذا در صورتی که مابین اتباع روس قتل وجنایتی به وقوع رسید رسیدگی ومحاکمه آن راجع به مشار الیهم خواهد بود. اگر شخصی از اتباع روس با اتباع مملکت دیگری متهم به جنایتی گردید مورد هیچ گونه تعرض ومزاحمت نخواهد بود مگر در صورتی که شرکت او در جنایت مدلل وثابت شود و در این صورت ونیز در صورتی که تبعه روس شخصاً منسوب به مجرمیت شده باشد محاکم مملکتی بدون حضور مأموری از طرف سفارت یاقنسول روس نباید به مسئله جنایت رسیدگی کرده وحکم دهند و اگر در محل وقوع جنحه سفارت یا قنسولگری وجود ندارد کارگزاران آنجا مجرم را به محلی اعزام خواهند داد که در آنجا قنسول یا مأموری از طرف روسیه برقرارشده باشد حاکم وقاضی محل استشهاداتی را که علیه وله شخص مظنون است تحصیل کرده وامضاء می نماید و این دو قسم استشهاد که بدین ترتیب نوشته شده و به محل محاکمه فرستاده می شودسندونوشته معتبر محسوب خواهد شد مگر اینکه شخص مقصر خلاف وعدم صحت آن را به طور واضح ثابت نماید. پس از آنکه کماهو حقه تقصیر شخص مجرم به ثبوت رسیده و حکم صادر شد مومی الیه به وزیر مختار یا شارژدافر یاقنسول روس تسلیم خواهد شد که به روسیه فرستاده شده و در آنجا موافق قوانین سیاست شود».

این فصل نیز مانند فصل قبل حاکمیت ایران را نقض نموده است.

(۱) دولت ایران قبل از ترکمن چای در مرز از مال التجاره حقی دریافت نمی کرد، فقط دو نوع مالیات وصول می شد یکی به نام دروازه بانی هنگام ورود کالا به شهر بدون توجه به اینکه مبدأ کالا کجاست؛ و دیگری به نام عوارض راهداری در سر راه وگذر پلها. در این مورد توجه نبود که کالا از کجا آمده و به کجا می رود. بنابراین از کالای وارداتی، صادراتی، ترانزیتی وصول می گردید و درآمد مهمی برای دولت داشت وطبعاً چنین پرداخت عوارض از رقابت مال التجاره روس در جنوب واجناس انگلیسی در شمال جلوگیری می نمود. با معاهده گلستان نسبت به کالای روسیه فقط در مرز ۵ درصد قیمت کالا به عنوان عوارض گمرکی وصول می شد. در قرارداد تجارتی ترکمن چای با تصریح تأیید شد که صدی پنج را فقط یکدفعه در موقع ورود یا خروج دریافت شده وعلاوه برآن هیچ حقوق گمرکی مطالبه نشود این تصریح اخذ هرگونه مالیاتی را در داخل کشور از این کالا غیر مجاز ساخت و در نتیجه به تجارت روسیه رونق داد ولطمه زیادی به تجارت انگلیس وارد ساخت و ۵ سال طول کشید تا انگلیس هم همین امتیاز را در ۱۲۵۲ بدست آورد ودیگر دول هم کم کم امتیاز آن را به دست آوردند وعایدات ایران به شدت پایین آمد. دولت روسیه با اتخاذ تدابیری نسبت به کالای ایران که به طور ترانزیت از روسیه به اروپا می رفت راههای دیگر عبور

←

وارداتی به صورت مالیات وعوارض داشت که با قرارداد مذکور از دست رفت.

معاهدات ترکمن چای

در ترکمن چای دو عهدنامه ننگین به امضاء رسیده است: یکی به نام عهدنامه ترکمن چای که بیشترجهات سیاسی رادربرداردوشامل ۱۶ فصل می باشد، و دیگری عهدنامه تجارتی ترکمن چای که متضمن ۹ فصل و بیشتر در ارتباط با مسائل اقتصادی است. تاریخ هر دو عهدنامه ۵ شعبان ۱۲۴۳ (۲۳فوریه ۱۸۲۸) می باشد.[۱]

با توجه به تاریخی که نمایندگان دو دولت به قریه ترکمن چای وارد شدند وتاریخ امضای این معاهدات معلوم است که هرچه از جانب دولت روسیه دیکته شده ایران پذیرفته واجبار به پذیرش داشته است. امتیازاتی که در این عهدنامه به دولت غالب روسیه داده شد بر اساس اصل کاملة الوداد بعداً به دیگر دولتهای اروپا هم داده شد و سبب گردید بیش از یک قرن استقلال قضائی ایران متزلزل واتباع بیگانه برخلاف حق، امتیازات فوق العاده ای در برابر اتباع ایران داشته باشند.

مقدمه عهدنامه: معاهده ترکمن چای مثل پیمان گلستان دارای مقدمه ایست دائر بر میل دوپادشاه به خاتمه جنگ و برقراری روابط حسن همجواری وتعیین امضاء کنندگان عهدنامه. مقدمه می گوید: «به نام خداوند متعال؛ چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران واعلیحضرت قوی شوکت معظم نامدار امپراطور وصاحب اختیار کل ممالک روسیه بالسویه واز صمیم قلب مایل هستند که برصدمات محاربه که مخالف میل طرفین است نهایتی داده و مجدداً روابط قدیمه حسن همجواری ومودت را مابین مملکتین به وسیله

کالای ایران را متوقف ساخت و درنتیجه در اواسط قرن ۱۹ با تسلطی که بر تجارت ایران عملاً پیداکرده بود هرنوع تصمیمی را می توانست علیه ایران اتخاذ نماید و به آن وسیله لطمه شدیدی وارد سازد.

(۱) در تاریخ تنظیم عهدنامه ها زبان دیپلماتهای اروپا زبان فرانسه بود و این عهدنامه هم به فرانسه نوشته شد. ترجمه عهدنامه ها از فرانسه به فارسی در آن زمان بوسیله میرزا مسعود انصاری انجام گرفت که از افراد نادر فرانسه دان ایران بود ومدتی هم عهده دار وزارت خارجه ایران گردید و در بسیاری از مذاکرات سیاسی شرکت داشت. برای شناختن وی به جلد اول کتاب «زندگانی من» و «نگاهی به تاریخ معاصر ایران وجهان» عبدالحسین مسعودانصاری و به کتاب «حقوق بگیران انگلیس» اسماعیل رائین مراجعه شود این‌دو کتاب دوچهره‌کاملاً متضاد ا زمیرزا مسعود ارائه می دهند.

صلحی که فی حد ذاته متضمن اساس امتداد. دافع مبانی اختلافات و برودت آتیه بوده باشد بر پایه و سـ یی محکم واستوار دارند لهذا وزرای مختار خود که برای این امر سودمندانه مأمور هستند از این قرار معین داشتند: از طرف اعلیحضرت امپراطور کل روسیه ژان یاسکیه ویچ آجودان ژنرال وسرست یده نظام فرمانده اردوی قفقاز کفیل امور غیر نظامی گرجستان وحاجی ترخان وقفقاز به رئیس قوه مجریه دریای خزر دارای نشان الکساندر نوسکی مکلل به الماس ونشان سنت آن از درجه اول مکلل به الماس وسن ولادیمیر ازدرجه اول وسن ژرژ از درجه دوم و دو شمشیر افتخاری که یکی مرصع و دیگری طلا که روی آن این طور نوشته شد «برای شجاعت» ودارای نشان عقاب قرمز از درجه اول ونشان هلال عثمانی وغیره والکساندر ابروسکوف کنسیه دتا و پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور دارای نشان ولادیمیر از درجه سوم وسن واستانیسلاس لهستان از درجه دوم سن ژان بیت المقدس و از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا وزرای مختار طرفین پس از آنکه در ترکمن چای اجلال کرده واختیار نامه های خودرا مبادله وآن را موافق قاعده مرتب به ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را برقرار ومنعقد داشتند».

چنان که از مقدمه عهدنامه ترکمن چای بر می آید بین دو طرف امضاء کننده تعادلی نیست تمام القاب وعظمت مال دولت روسیه ونمایندگان آن است، طرف دیگر به صورت ساده و بدون ذکر القاب ونشان وغیره آمده وا ز همین مقدمه جهت تسلط و برتری ونحوه اصول بعدی روشن است، در حالی که معمولاً در پیمانهای بین دولتها احترامات برای طرفین به یک ترتیب منظور می گردد وکلمات طوری به کار می رود که دال بر برتری یک طرف نباشد. مقدمه فوق به خوبی نشان می دهد که ایران در جنگ شکست خورده ومفاد عهدنامه به این دولت تحمیل می گردد.

فصل اول عهدنامه می گوید: «از امروز به بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران واعلیحضرت امپراطور روسیه ونیز مابین ممالک ووراث واخلاف واتباع اعلیحضرتین صلح و وداد ومودت برقرارخواهدبود.» این فصل خبر از آن می دهد که جنگ پایان یافته وزمان صلح پدید آمده است و این صلح نه تنها بین دو شاه است بلکه بین جانشینان آنها هم هست و اتباع هم مکلفند از این صلح تبعیت کنند.

فصل دوم عهدنامه ترکمن چای می گوید: «چون مخاصمه طرفین معظمتین که به

سعادت امپراطور به اختتام رسید تعهدات عهدنامه گلستان را باطل می دارد لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران واعلیحضرت امپراطور کل روسیه چنین صلاح دیدند که به جای عهدنامه مزبور مواد وشرایط ذیل را که مبنی بر ازدیاد واستحکام روابط آتیه مودت وصلح مابین روسیه وایران است برقرار نمایند».

در فصل دوم به دلیل پیروزی که امپراطور به دست آورده دیگر عهدنامه گلستان کافی برتأمین نظریات روسیه نبوده بطلان آن را اعلام وتعهدات بیشتر را در این عهدنامه به جای آن برقرار می نمایند. بنابراین بعد از قرارداد ترکمن چای دیگر قرارداد گلستان قابل استناد در روابط دو کشور نیست.

فصل سوم می گوید: «اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود واخلاف ووراث خود خانات ایروان را که در دو طرف رودارس واقع است و نیز خانات نخجوان را به ملکیت مطلقه به دولت روس واگذار می کنند، بناء علی هذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می شوند که دفاتر واسنادی که راجع به حکومت واداره خانات فوق الذکر است ـمنتهی در ظرف شش ماه از امضای این عهدنامهـ به مأمورین روس تسلیم نمایند».

تمام فصل سوم مربوط به تعهدات شاه ایران است، مربوط به واگذاری شهرهای ایروان ونخجوان به روسیه می باشد شهرهایی که آن همه دلاوری و شجاعت در جریان جنگ نشان دادند و آن همه صحنه های خونین وپر زدو خورد داشت، اینک آرام وضمن پیمان صلح رسماً به ملکیت روسیه درمی آید. پذیرش این اصل، پذیرفتن نهایت ذلت وخواری ودرماندگی است. شاه وولیعهد واللهیار خان آصف الدوله و دیگر دست اندرکاران این عهدنامه می بایست بمیرند، از کشور فرارکنند، به قتل برسند، از مسؤولیت زمامداری کنار روند ولی تن به این ننگ ندهند. در واقع سند خیانت، بی لیاقتی و عدم صلاحیت وبی اعتباری خودرا امضاء کرده اند. مردم ایران نمی بایست درمقابل چنین خیانت آشکاری آرام باشند و پاداش تجاوزات همسایه متعدی شمالی را به خاطر بر قراری صلح با چنین بخششهایی بدهند. کسی چه می داند نسبت به مردم مسلمان مقاوم ایروان و نخجوان بعد از امضای چنین معاهده‌ای روسها چه کرده اند و تجاوزات و تعدیات آنها به چه نحو ادامه داشته است. در تاریخ بعد از ترکمن چای با یک کلمه ننگین از موضوع گذشته اند ومردم بعد از قرارداد ندانسته اند که چه برسر آنها آمده است تا برای دفاع از حقوق ضایع شده قیام کنند.

فصل چهارم عهدنامه می گوید: «دولتین معاهدتین قبول نمودند که خط سرحدی مابین دولتین از این قرار ترسیم شود: این خط از نقطه سرحد دولت عثمانی که به خط مستقیم نزدیکترین راه به قله کوه آغری کوچک است شروع شده به قله مزبور رسیده واز آنجا به سرچشمه رود قراسوی سفلی که از دمنه جنوبی آغری کوچک جاری است فرود می آید پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود الی محل التقای آن با رودارس که محاذی شرور است طی نموده ورودارس را متابعت نموده وبه قلعه عباس آباد می رسد از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاج یعنی سه ورست ونیم روسی بوده باشد به تمام جهات کشیده خواهد شد وتمام اراضی که در حدود این خط واقع می شود منحصر به دولت روس بوده و در ظرف دوماه از تاریخ امروز به طور دقت تخطیط خواهد شد ازمحلی که طرف شرقی این خط متصل به رودارس می شود...» این فصل مفصل و جنبه فنی دارد. مرز بین ایران و روس را به نحوی مشخص می کند که مناطق اشغالی ارتش روسیه در تصرف آن دولت باقی بماند و در عین حال رودارس در قسمت مهمی مرز دو کشور باشد. معلوم است جزئیات این فصل بنابر خواست همان نمایندگان روسیه بوده که نیاز به تفصیل داشته اند.

فصل پنجم ترکمن چای می گوید: «اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که نسبت به اعلیحضرت امپراطورکل روسیه دارند به موجب همین فصل از طرف خود وار طرف وراث واخلاف خود واضحاً تصدیق می نمایند که ممالک وجزایری که مابین خط تحدیدی فصل اخیر وتیزه جبال قفقاز ودریای خزر است وهمچنین اهالی بدوی وغیر این نواحی متعلق به دولت روسیه می باشد.

فصل پنجم نیز از جمله فصولی است که باید دست نماینده ایران می شکست و آن را امضاء نمی کرد. درفصل پنجم شاه همه آنچه را که درفصل چهارم به صورت فنی ترسیم کرده یکجا و خلاصه کلام به دولت روس واگذار می کند. به نقشه جغرافیا مراجعه نمایید اسامی شهرها ودهات آن روز را با اسامی امروز آن تطبیق بدهید و بعد متوجه خواهیدشد «ممالک وجزایری که مابین خط تحدیدی فصل اخیر وتیزه جبال قفقاز و دریای خزر است» به چه معنی است؛ به معنی از دست دادن صدها روستا و ده ها شهر و میلیونها نفر مردم ایران است که به روسیه متجاوز بخشیده شده اند.

فصل پنجم مکمل فصل چهارم عهدنامه است و ما فقط قسمتی از فصل چهارم را

آوردیم. به عهده محققین علاقه مند است که دقیقاً فصل چهارم و پنجم عهدنامه را با محل تطبیق دهند و خیانت بزرگ صورت گرفته را آشکار سازند و بدانند اعلیحضرت شاه ایران دوستی خالصانه را نسبت به اعلیحضرت امپراطور روس باچه قیمتی به اثبات رسانده اند.

فصل ششم می گوید: «محض تلافی مصارف کثیره که از این جنگ بین الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و درعوض خسارات وضررهایی که بدین جهت به اتباع روس رسیده است اعلیحضرت شاه ایران متعهد می شوند که وجه خسارت را تأدیه کرده مصارف وضررهای مزبور را جبران نمایند. طرفین این وجه خسارت را به ده کرور تومان رایج یا بیست میلیون مناط نقره معین کرده مقرر می دارند که ترتیب اقساط وتضمین تأدیه آن در قرارداد مخصوصی مرتب شود. اعتبار واستحکام قرارداد مزبور به حدی خواهد بود که کأنه لفظ به لفظ در همین عهدنامه درج شده باشد».

خوب دقت کنید در این فصل فقط وفقط خسارت روسیه واتباع روسیه مطرح است. ایران وارد کننده خسارات است. ایران متعهداست که جبران کند. قوای روسیه اصلاً به کسی خسارت وارد نکرده اند یاحق داشته اند خسارت وارد سازند یا از مسؤولیت مبرا هستند. این ایران است که چون شکست خورده باید از عهده خسارات برآید. ده کرور تومان مبلغ فوق العاده زیادی در آن روز بود. تمام خزانه عباس میرزا و خزانه شاه و مالیاتی که در آن زمان جمع کردند به اضافه مبالغی که از انگلیس دریافت داشتند[۱]

---

(۱) سرجان مکدونالد(Sir John Macdonald) درتمام دوره جنگ دوم به عنوان نماینده انگلیس در ایران بود وهم او واسطه صلح شد. وقتی بنابر پرداخت غرامت شد فتحعلی شاه وحشت داشت که مبادا روسها پول را بگیرند و جنگ را هم ادامه دهند به فتحعلی شاه گفته بودند «بیچاره روسهاتاتبریزآمده اند ودراین جنگ و ستیز متحمل ضررمالی و جانی شده اند حال دیگر قادر به مراجعت روسیه نمی باشند. شهریار ایران تفضلاً مبلغی به آنها خرجی راه بدهد که به اوطان خویش مراجعت کنند!» مکدونالد وزیر مختار انگلیس به شاه اطمینان داد که روسها با گرفتن غرامت آذربایجان را تخلیه می نمایند... دولت ایران نسبت به انگلیس ادعا داشت که برطبق قرارداد ۱۸۱٤ می بایست قشونی مسلح به کمک ایران بفرستد و یا سالیانه تاخاتمه جنگ دویست هزار تومان به ایران بپردازد انگلیس در پی فرصت بود تا مواد ۳ و٤ از معاهده ۱۸۱٤ را که به موجب آن چنین تعهداتی را داشت از بین ببرد و از گرفتاری همین زمان ایران استفاده کرد. مکدونالد حاضر شد از مضیقه مالی ایران به هنگام پرداخت غرامت به روسیه استفاده کند و با پرداخت دویست هزار تومان مواد ۳ و ٤ معاهده ۱۸۱٤ را برای همیشه بی اعتبار سازد. با اینکه هیچوقت انگلستان

←

فقط شش ونیم کرور شد که توانستند بعد از امضاء عهدنامه پرداخت کنند. شاید اگر تمام ایران به اشغال روسیه در می آمد ومردم مسلمان ایران همان طور که در آغاز جنگ عمل کردند مستقیماً رو بروی سربازان روسی قرارمی گرفتند به مراتب بهتر از این فصول عهدنامه بود. شهرهای آباد ایران و مردم آن را بخشیده اند تازیادی ده کرور تومان هم پاداش تجاوزات را داده اند. می دانید این ده کرور را به چه وسیله ای به دست آورده اند؟ می دانند برای تحصیل هرتومان آن چه افرادی را به چوب بسته اند وچه زجر وشکنجه ای به مردم وارد ساخته اند؟ در آن روز درآمد شاه و ولیعهد منحصراً از مالیات وباج وخراج بود نه از معادنی مثل نفت. محصول کار افراد مستضعف جامعه جمع شده ویکجا به روسهای متجاوز برای تحکیم دوستی آنچنانی پرداخت شده است. این است مفهوم فصل ششم.

فصل هفتم: معاهده ترکمن چای می گوید: «چون اعلیحضرت شاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه محض اینکه نیات دوستانه خودرا مکشوف ومیلی را که در مساعدت به استحکام این نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند متعهد می شوند که از امروز شخص حضرت عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت سلطنت سلطان حقه این مملکت بدانند» یکبار دیگر این فصل را بخوانید این فصل هم پاداش شاه و ولیعهد از جانب روسیه است

پای بند قرارداد و تعهدات خود نبود با این حال میل نداشت این سند به اعتبار خود باقی باشد و به این جهت با گرفتن اسنادی از ولیعهد وشاه ایران تعهدات خودرا تمام شده معرفی نمود.

نامه عباس میرزا در شعبان ۱۲۴۳ (مارس ۱۸۲۸) به این شرح است «جناب کلنل مکدونالد وزیر مختار دولت شاهنشاهی انگلستان مقیم دربار شاهنشاهی ما عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد دولت شاهنشاهی که در کلیه امور راجع به مسائل خارجی این مملکت با سایر ممالک از طرف پدرتاجدار خوددارای اختیار کلی می باشیم، اینک به موجب این سند تعهد می کنم که هرگاه دولت شاهنشاهی انگلستان مبلغ دویست هزارتومان با ما مساعدت وکارسازی نماید تا اینکه بتوانیم غرامت حاصله از جنگ اخیر را با دولت روس بپردازیم از مواد ۳ و ٤ عهدنامه نوامبر۱۸۱٤ خود با دولت بهیه انگلیس که به نمایندگی مسترالیس منعقد شده صرفنظر خواهیم نمود وآن دوماده را همیشه نقض وباطل خواهیم داشت وتعهد می کنیم که رضایت پدر تاجدار خودرا هم در این باب جلب کنیم. مهر نایب السلطنه عباس میرزا ومهرقائم مقام به تاریخ شعبان ۱۲۴۳ مطابق مارس ۱۸۲۸.

برای اینکه معاهده دوجانبه باشد هرطرف تعهداتی درمقابل تعهدات طرف دیگر داشته باشد. این فصل هم تعهدات روسیه را بیان می کند. تعهد روسیه چیست؟ تعهد به دخالت در اموداخلی ایران. تعهد به حمایت از ولیعهد در مقابل مدعیان دیگر سلطنت، تعهد به تحت نظر داشتن ولیعهد، تعهد به مهیا ساختن ولیعهد برای سلطنت.

در فصل چهارم قرارداد گلستان هم یک چنین تعهدی از جانب دولت روسیه شده بود اما این بار موضوع کاملتر شد وصریحاً از عباس میرزا اسم برده اند گویا مردم ایران هرگز چنین وجودهای نازنین مثل فتحعلی شاه وعباس میرزا را پیدا نمی کنند. برای حفظ نسل آنها باید یک دولت خارجی به حمایت برخیزد.

همین فصل هفتم بود که سلسله قاجار را تا سقوط تزارها نگهداشت و هرجا قیام ملت ومسئله تزلزل شاه بود دخالت روسها ظاهر می شد. این فصل که وسیلهٔ مهمی برای دخالت در امور داخلی کشور که از وظایف اصلی وانحصاری مردم هرکشور است به بیگانه داده شده.این فصل به شاه و ولیعهد امید باقی ماندن وسلطنت کردن داده است. این فصل بهای خیانتی است که مرتکب شده اند، در همین عهدنامه می بینیم سرداران شجاع نخجوان وایروان را ازدارائی وحقوق اصلی خودشان به دلیل اینکه در جنگ جداً وشدیداً مقاومت داشته اند محروم کرده اند و در همین حال ولیعهد را در سایه حمایت گرفته اند. اساساً بی پایه بودن سلطنت از همین جا پیداست که شخصی بی حساب وکتاب بدون لیاقت ودرایت و بدون خواست مردم اداره کننده یک مملکت می شود.(۱)

---

(۱) مسئله ولایتعهدی: یکی از خصائص رژیمهای سلطنتی موروثی بودن است. مقام سلطنت به وراثت به شخصی منتقل می شود. مسئله شرایط وصلاحیت مطرح نیست فرزندی که پدرش شاه بوده باید شاه بشود وبرحسب اراده بنیانگزار یا بعدها به موجب قانون اساسی فرزند ارشد یا فرزند ذکور ارشد و یا فرزند ذکور ارشدی که مادرش هم از همان طایفه بوده باید وارث سلطنت گردد. آغامحمدخان به قتل رسید در حالی که فرزند نداشت ولی فکر وراثت سلطنت را نموده بود. باباخان فرزند برادر مقتولش را به مقام ولایتعهدی معرفی کرد وتوصیه کرد نسلاً بعد نسل تا قیام قیامت در خانواده‌اش باقی بماند. دیدیم باباخان باعنوان فتحعلی شاه باوجود همه مدعیان سلطنت این مقام را در اختیار گرفت.

فتحعلی شاه خانواده استثنائی داشت شاید در طول تاریخ یالا اقل در تاریخ ایران کسی مثل او یافت نشود که آن تعداد زن و فرزند داشته باشد. یکی از مورخین از ۱۵۸ زن او با اسم ورسم نام می برد و تعداد فرزندان ونوه هایش رادرزمان حیات او بیش از دو هزار نفر می داند و از دویست وشصت پسر ودختر بی واسطه او نام می برد. بسیاری از فرزندان فتحعلی شاه در زمان حیاتش مردند. مورخ دیگری فرزند وفرزند زادگانش

←

....

را به هنگام مرگ همنصدوهشتد و شش نفر نوشته است. تعداد زیادی از پسران او داوطلب ولایتعهدی بودند ویامقاماتی از مملکت را می خواستند که به دیگران داده شده بود و این خود از دشواریهای اولیه فتحعلی شاه بود. ولیعهد او که آغامحمدخان هم او را دیده و برای ولایتعهدی تأیید کرده عباس میرزا بود که در ۱۲۰۳ در قصبه نوا نزدیک دماوند متولد شده، و مادرش دختر فتحعلی خان قاجار دولو برادرخان محمد خان بود. در سال تولد عباس میرزا (۱۲۰۳) فتحعلی شاه با ۱۸ سال سن صاحب سه نفر فرزند پسر دیگرهم شده بود به نام محمدعلی میرزا دولتشاه، محمدقلی میرزا ملک آرا ومحمدولی میرزا، واتفاقاً محمدعلی میرزا هفت ماه زودتر از عباس میرزا متولد شده بود ولی چون مادرش از طایفه قاجار نبود به عنوان ولیعهد معرفی نشد. گویا وصیت آغامحمدخان این بوده که ولیعهد ایران همواره از پدر و مادر قاجار باشد تاهمه طوایف قاجار پشتیبان سلطنت این خاندان باشند و با این سابقه فتحعلی شاه در دومین سال سلطنت عباس میرزا را که ده سال داشت رسماً به عنوان ولیعهد معرفی کرد وهنگامی که در جنگ اول ایران و روس در ۱۲۱۹ از جانب پدر فرماندهی یافت و به آذربایجان رفت ۱۶ سال داشت. وشما توجه کنید که چه سوابق نا مطلوبی در مملکت مابوده، سرنوشت یک جنگ با آن عظمت را به یک نوجوان ۱۶ ساله می سپارند. درست است که بتنهائی تصمیم نمی گرفته ومشاور داشته ومطالب را به او تلقین می کرده‌اند ولی آیا این عقلائی است کاری که بسیاری از تجربه‌ها وصلاحیتها را لازم دارد با معیار وراثت واگذار گردد وحتی شرط سن را هم نادیده انگارند.

قابل توجه اینکه برطبق آنچه که در تاریخ آمده عباس میرزا از شایسته ترین افراد قاجار شناخته شده است ولی به فرض اینکه چنین باشد وراثت معیار درستی برای اشغال مقامات نیست. یکی از عوامل اختلاف وتشتت دربار فتحعلی شاه ونفوذ بیگانگان در امور داخلی همین مسئله شاهزاده گان مدعی سلطنت بود. بر سر جانشینی شاه کشمکش بود. محمدعلی میرزا، حسین علی میرزا، ظل السلطان وعباس میرزا از جمله فرزند فتحعلی شاه بودند که آشکارا خودرا برای ولیعهدی صالح می شناختند.

مکدونالد نماینده انگلیس به دولت هند می نویسد: «محبت برادرانه ای بین شاهزادگان وجود ندارد، مبهم بودن آتیه وراثت سلطنت چاره‌ای برای این شاهزادگان جز تلاش برای رسیدن به تاج وتخت نمی گذارد زیرا در غیر این صورت ممکن است جان خود را از دست بدهند. شاه نیز با تحریک رقابت آنان سعی می کند موازنه ای میان پسرانش برقرار سازد».

محمدعلی میرزا سعی می کرد باانگلیسیها توسط نماینده آنها در بغداد ارتباط داشته باشد. حسین علی میرزا مکرر در صدد برآمد که کمک حکومت هند را جلب نماید. عباس میرزا با فرانسویها وروسها وانگلیسیها به همین منظور روابطی داشت. ظل السلطان توسط میرزا ابوالحسن خان سعی کرد باانگلیسیها روابطی برقرار کند. اختلاف بین دوشاهزاده حسین علی میرزا که مسؤول امور فارس بود با عباس میرزا که مسؤولیت دفاع از آذربایجان را داشت زیاد بود از ارتباط یکی با روسیه و دیگری با انگلیس صحبت می شد. به دلیل موقعیت شیراز حسین علی میرزا اولین شاهزاده‌ای بود که با فرستادگان خارجی که از جنوب وارد

←

فصل هشتم می گوید: «سفاین تجارتی روس مثل سابق حق خواهند داشت که به طور آزاد در دریای خزر ودر امتداد سواحل آن سیر کرده و به کناره‌های آن فرودآیند و در موقع شکست وغرق در ایران معاونت وامداد خواهند یافت. وسفاین تجارتی ایران هم حق خواهند داشت که به قرار سابق دربحر خزر سیر نموده و به سواحل روس بروند و در صورت غرق وشکست هم به آنها کمک وامداد خواهد شد. اما درباب کشتی های جنگی چون آنهایی که بیرق نظامی روس دارند ازقدیم الایام بالانفراد حق سیر دربحر خزر را داشته اند، حال بدین سبب این امتیاز به همان کشتیها خواهد بود به طوری که به غیر از دولت روسیه دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد».

این فصل: نیز مثل فصول سابق یکجانبه وکلاً به نفع روسیه است. در وهله اول به نظر می رسد قسمت اول در مورد کشتیرانی تجارتی وضع یکسانی برای ایران وروس قائل گردیده ولی بادقت ملاحظه می شود تفاوت زیادی وجوددارد. آزادی که برای کشتی های تجارت روس قائل شده اند در مورد ایران نیست، در قسمت دوم فصل مزبور ایران را ازیک حق مسلم و تاریخی محروم ساخته و آن را منحصراً از حقوق روسیه شناخته است. با قسمت اخیر فصل هشتم دولت ایران تسلط کامل روسیه تزاری را در دریای خزر من غیر حق پذیرفته و نشانه قدرت واعتبار ایران را در این دریا به کلی از بین برده ونواحی تمام ایران در مقابل تعرضات وتجاوزات روسیه بدون دفاع مانده است. این فصل به روسیه حق می دهد منحصراً کشتی جنگی در دریای خزر و در همه نقاط آن داشته باشد

ایران می شدند برخورد می کرد چنانچه وقتی ملکم در سفر دوم به ایران آمد و سفیر فرانسه گاردان هنوز در تهران بود حسین علی میرزا مأمور مذاکره با او گردید اما نتوانست نظر ملکم را جلب نماید چون ملکم می خواست مثل رقیبش گاردان باشاه مذاکره نماید ولذا ملکم بدون اینکه اعتبارنامه اش را تسلیم نماید ایران راترک کرد.

در سال ۱۸۲۲ میلادی حسین علی میرزا قراردادی را بانماینده انگلیس، بروس امضاء کرد و درآن حقوق ایران در بحرین شناخته شد. این قرارداد مورد قبول حکومت هند قرارنگرفت. فتحعلی شاه هم آن را تأیید نکرد، چون از او اجازه گرفته نشده بود. با این وجود در مسائل خلیج فارس حسین علی میرزا مستقلاً تصمیم می گرفت هنگامی که ویلوک از شاه اجازه تصرف قشم را خواست به او گفته شد که شاه بدون مشورت باحضرت والا تصمیمی نخواهد گرفت.

وقید گردیده هیچ دولت دیگری نمی تواند بدین جنگی در این دریا داشته باشد. ومعلوم است که منظور از هیچ دولت دیگری فقط ایران است زیرا دولت دیگری به دریای خزر راهی ندارد. این ایران است که بدون اسم ایران و با عنوان هیچ دولت دیگری محرومیت وممنوعیت را به آن تحمیل کرده اند. در تنظیم این فصل هم آشکارا حقوق ایران تضییع شده وخیانت غیر قابل انکاری صورت گرفته است واز همان ابتدا از جانب مردم ایران غیر قابل قبول و بی اعتبار بوده است.

فصل نهم می گوید: «چون مکنون خاطر شاه ایران وامپراطور کل روسیه در استحکام روابطی که به میمنت مجدداً بین آنها استقرار یافته این است که سعی وکوشش دائمی نمایند مقرر مینمایند که سفراء کبار و وزراء مختار وشارژدافرهایی که خواه برای انجام مأموریت موقتی وخواه به جهت اقامت دائمی به دربار یکدیگر فرستاده می شوند به فراخور مقام خود وموافق شأن وحیثیت طرفین ومطابق مودت واتحادبین الدولتین و نیز بر حسب عادات مملکتی مورد اعزاز واحترام شوند علیهذا در باب تشریفاتی که بایداز طرفین ملحوظ ومنظور شود دستور العمل مخصوص مقرر خواهد شد».

در واقع این فصل هم بخاطر تشریفاتی بوده که زمامداران روسیه آن را لازم داشتند و معتقد بودند باید سفرایشان در خارج بااحترام لازم آمد ورفت داشته باشند، صورت مجلس تشریفات سفیران درچهارچوب همین فصل در ترکمن چای تنظیم و به امضای طرفین رسیده است. [1] ملاحظه آن نشان می دهد که استفاده کننده از آن نمایندگان روس

---

(۱) متن صورت مجلس تشریفات سفیران که در فصل نهم وعده داده شده چنین است «چون نمایندگان روسیه وایران برای ترتیب تشریفات مناسب در پذیرایی سفیران کبیر و وزیران مختار وکاردارانی که ممکن است از دو سوی در هر دو دربار نماینده شوند بنابر ماده نهم عهدنامه اساسی مورخ امروز گرد آمدند باموافقت کامل آنچه را که پس از این خواهد آمد مقرر داشتند!

همین که وزیر ایران از ورود سفیر کبیر روسیه به تفلیس آگاه شد بی آن که وقت تلف شود کسی را که پایه او برابر با مقام سفیر کبیر باشد برخواهد گزید و او را بهمرر برای برخورد باوی خواهد فرستاد. وزیر ایران نیز از رهسپار شدن مهماندار نا کسی که برای همراهی با سفیر کبیر برگزیده شده است فرماندهی کل گرجستان را آگاه خواهد کرد و روز ورود احتمالی او را به مرز معین خواهد ساخت. سفیر کبیر به نوبه خود دقت خواهد کرد سفر خود را چنان تنظیم کند که بتواند تقریباً باوی به آنجا برسد. از همان دم که مهماندار به سفیر کبیر برخورد مسؤول تندرستی شخص جناب او و احتراماتی که سزاوار اوست خواهد بود. در هر منزل استقبال باهیئتی مرکب از رئیس یا شخص اول محل واعیان وهمراهان متناسب از سفیر کبیر

←

....

پذیرائی خواهد کرد. اگر سفیر کبیر در حاکم نشین ایالتی درنگ کند فرماندار یا حاکم برای تبریک به جناب او در رأس نمایندگان جا خواهد گرفت وتا خانه ای که برایش آماده شده است همراه او خواهد بود. اگر سفیر کبیر در شهری درنگ می کند که حکمران آن یکی از پسران شاه است شاهزاده حکمران شهر، وزیر خودرا برای برخورد با سفیر کبیر وتبریک گفتن به اوخواهدفرستاد. اگر جناب او از شاهزاده دیدن کند سفیر کبیر وهمه کسانی را که عضو سفارتند دعوت خواهد کرد بنشینند و برای جناب اوصندلی خواهند آورد.

در هرجا که لشکریان در سر راه جناب او باشند مسلح خواهند بود و تمام احترامات نظامی را معمول خواهند کرد.

میهماندار مراقب خواهد بود به موقع، ورود سفیر کبیر را در آینده به وزیر ایران آگاهی دهد تاوی بتواند تهیه لوازم را برای ورود وپذیرایی محترمانه ببیند.

هنگامی که سفیر کبیر به آخرین منزل پیش از پایتخت که اعلیحضرت شاه در آنجا است می رسد یکی ازاشخاص برجسته به نام مخدوم بلندپایه اش از او پذیرائی خواهد کرد. در نیمه راه پایتخت یا اردوگاه هیئت بزرگی از نمایندگان شاه به راهنمایی یکی از کارگزاران مهم دربار با جناب او دیدار خواهند کرد. پادگان شهریا اردوگاه به جناب او سلام خواهد داد واحترامات نظامی را که شایسته اوست به او خواهد کرد ورئیس نمایندگان شاه همانده سفیر کبیر را به خانه ای که برایش آماده کرده اند خواهد برد وجناب او در آنجا پاسبانان تشریفاتی خواهد داشت. فردای روز ورود وزیرشاه وکارگزاران مهم دربار از جانب او دیدار خواهند کرد. پس فردا اعلیحضرت شاه بار رسمی به او خواهد داد ورئیس کل تشریفات خواهد آمد او را از ساعت مقرر و اینکه همه چیز برای پذیرایی وی آماده است آگاه خواهدکرد سپس سفیر کبیر بترتیب زیر رهسپار خواهد شد:

فراشان شاه در رأس دسته خواهند بود. به دنبال ایشان یک قسمت از پاسبانان با فراشان سفیر کبیر جناب او سوار بر اسب تشریفاتی که شاه فرستاده یا اسب شخصی او، پیشاپیش او ویکی از امیر آخوران شاه که در سمت راست‌وی کارمندان سفارت و در سمت چپ اورئیس تشریفات و در دوسوی شاطران شاه باشند، بلافاصله پس از آن یک دسته پاسبانان سفیرکبیر یا فراشان‌وی، وفراشان شاه در پایان دسته خواهند بود. سپاهیانی که درمحوطه کاخ یا اردوگاه شاهی تا محوطه داخلی یا سراپرده (محوطه چادرشاهی) جا گرفته اند به سفیر کبیر سلام خواهند داد. رئیس تشریفات که پیشاپیش جناب اوست مراقب خواهد بود همه کسانی که در سرراه او هستند ایستاده باشند. سفیر کبیر درمدخل محوطه داخلی یا سراپرده پیاده خواهد شد و او را به جایگاه نخست وزیر یا چادر سپهسالار (فرمانده کل) خواهند برد و در آنجا جناب او چند لحظه تا بیرون آمدن شاه درنگ خواهدکرد. آنگاه سفیر کبیر با همراهان که پیشاپیش او و رئیس کل تشریفات باشد وارد محوطه داخلی یا سراپرده خواهد شد. پاسبانان یافراشان او در محوطه خارجی خواهند ماند، چون رئیس کل تشریفات ورود سفیر کبیر را به اعلیحضرت اطلاع دهدوی را از جانب شاه دعوت خواهد کرد که وارد

←

بوده اند نه ایران هرچه گفته اند در مورد سفرای روسیه است و در آخر یک جمله هم برای ایران ذکر کرده اند و با قید عبارت «با رعایت تناسب عاداتی که در دو کشور رایج است» فاصله عظیمی بین نمایندگان ایران در روسیه ونمایندگان روسیه در ایران قرارداده اند.

فصل دهم عهدنامه می گوید: «چون شاه ایران و امپراطور روسیه استقرار وتوسعه روابط تجارتی مابین دو دولت را از نخستین فواید اعاده صلح می دانند صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع به حفظ تجارت وامنیت اتباع دولتین است دریک مقاوله نامه علیحده به طور مرضی الطرفین نگارش یابد و این مقاوله نامه که مابین وزرای مختار طرفین انعقاد وبه این عهدنامه انضمام خواهد یافت مثل این است که جزو متمم همین عهدنامه صلح است. پادشاه ایران به دولت روس حق می دهد که کمافی السابق هرجا که به جهت حفظ منافع تجارتی لازم باشد به آنجا کنسول ووکیل تجارتی بفرستند ومتعهد می شوند که

جایگاه یا چادر شود و جبه او را با همه همراهانش در آنجا خواهند پذیرفت. اما در هیچ مورد نه از سفیر کبیر ونه از کسانی که جزوهمراهانش هستند نخواهند خواست که هیچ تغییری در تن پوشی که پوشیده اند بدهند. با این همه جناب او وهمراهانش مراقب خواهند بود گالش پوشیده باشند و پیش از دخول به جایگاه یاچادر آن را در بیاورند پس از آنکه سفیر کبیر نطق خود را کرد اعلیحضرت از او خواهد خواست که بنشیند ویک صندلی به جناب او خواهند داد همین که گفتگو به پایان رسید سفیرکبیر به همان ترتیب که آمده بود باز خواهد گشت بی آنکه در هرحال وارد جایگاه نخست وزیر وچادر سپهسالار بشود. پس از این بار باشکوه سفیر کبیر بازدید از کسانی که دیدن کرده اند خواهد کرد. این تشریفات برای پذیرفتن وزیر مختار یا کاردار روسیه نیز همان خواهد بود به جز آنکه کارمندانی که برای دیدار شان می فرستند از درجه پائین تر خواهند بود، شماره همراهانشان کمتر خواهد بود وهمه پادگان برای ایشان بیرون نخواهد آمد. لشکریانی که جزو پاسبانان تشریفاتی هستند تنها به ایشان سلام خواهند داد. نخست وزیر، اعلیحضرت شاه نخستین دیدن را از ایشان نخواهد کرد اما حتماً فردای آن روز به دیدن خواهد رفت. اگر سفیر کبیر، وزیرمختار یا کاردار روسیه برندهٔ نامه ای از پادشاه خود باشند اعلیحضرت شاه ایران بدست خود آن را خواهد گرفت.

همین تشریفات را روسیه درباره سفیران کبیر، وزیران مختاریا کارداران ایران که به مأموریت به دربار سن پطرزبورگ خواهند آمد رعایت خواهند کرد در هر حال با رعایت متناسب عاداتی که در دو کشور رایج است.

این صورت مجلس که در دو نسخه فراهم شد امضاء نمایندگان دو دولت را دارد و مهرهای رسمی خود را به آن زده اند همان اعتبار وارزشی را دارد که اگر کلمه به کلمه درعهدنامه اساسی امروز درج شده بود در ده ترکمن چای روز دهم فوریه سال ۱۸۲۸ و ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری نوشته شد. (وزارت خارجه ایران ـ عهدنامه جات دوره فتحعلی شاه ورسایل دولت علیه سنه ۱۲۲۳ الی ۱۲۳۹ نمره ۳ خطی).

این قنسول و وکلای تجارتی را که من تبع هریک زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت واقدامات وامتیازاتی که لازمه سمت رسمی آنها است بهره مند سازند. اعلیحضرت امپراطور روسیه هم وعده می دهد که رفتار به مثل را در ماده قنسول و وکلای تجارتی اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد. در صورت شکایت حقه دولت ایران از یکی از مأمورین یاقنسولهای روس وزیر مختار یاشارژدافری که در دربار دولت علیه ایران اقامت و به این اشخاص ریاست بلافاصله دارد مشارالیه را از مأموریت خود خلع کرده وموقتاً کفالت کار او را به هر کس صلاح بداند واگذار خواهد کرد».

این فصل گرچه در ارتباط با امور بازرگانی طرفین تنظیم شده ولی دقت در مفاد آن به خوبی حاکی است که مسئله، مسئله تجارت روسیه وگسترش آن در ایران واستفاده از امکانات وسیع برای قنسولهای آن کشور است. تفصیل مسئله تجارت در قرارداد دیگری که در همان روز امضاء شده ودارای ۹ فصل است آمده و در اینجا تعهداتی را به دوش دولت ایران گذاشته اند. در مقابل برای کنسولهای ایران دولت روس وعده مساعدت داده است. عبارات به خوبی تفوق و برتری روسیه در امر تجارت وحفظ مصالح ومنافع آن کشور را بخوبی می رساند ویک سلسله حقوقی به دولت روسیه داده می شود که در مورد ایران بحثی از آن نیست. در همین عهدنامه تجارتی ضمیمه (فصول ۵ و٦ و٧ و٨) در واقع رژیم کاپیتولاسیون استقرار می یابد اتباع روسیه امتیازات ومصونیتهایی از لحاظ حقوق و عوارض گمرکی، از حیث دعاوی حقوقی، از جهت تعقیب جزایی پیدا می نمایند.

فصل یازدهم عهد نامه می گوید: «پس از حصول صلح به امور ودعاوی اتباع طرفین که به واسطه وقوع جنگ در عهده تعویق مانده مراجعه شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتی که اتباع طرفین از یکدیگر و یا از خزانه طرفین دارند به التیام عاجلاً تأدیه خواهد شد».

در این فصل ظاهراً امتیازی به روسیه داده نشده ولی اگر توجه شود که اجرای آن به مسئله کاپیتولاسیون برخورد می کند و اتباع روسیه در ایران صاحب امتیازند و اتباع ایران در روسیه هیچگونه امتیازی ندارند روشن است که عواقب زیان بار این فصل در فصول دیگر آمده و آن طور نیست که در تنظیم آن رعایت عدالت را کرده باشند.

فصل دوازدهم می گوید: «طرفین نظر به منافع اتباع خود متفق الرأی شدند که برای اشخاصی که در دو طرف رودارس دارای اموال غیر منقوله هستند مهلتی سه ساله

قراردهند که موصی الیهم بتوانند آن را به طور دلخواه به مبایعه ومعاوضه برسانند ولی اعلیحضرت امپراطور روسیه تأکیدی که این شرط راجع به خود اوست حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن خان وکریم خان حاکم سابق نخجوان را ازانتفاع مدلول شرط مزبوره مستثنی می دارد».

زیانی که متوجه اتباع ایران از این فصل می شود قابل توصیف نیست ایرانیانی که نمی خواهند تابع روسیه باشند و سرزمینشان با تجاوز ضمیمه روسیه گردیده سه سال مهلت دارند اموال غیر منقولشان را بفروشند و آواره شوند. وظالمانه تر اینکه سه نفر از سرداران رشید ایران که دلاورانه درمقابل تجاوزات روس استقامت کرده ومردم را به مقاومت کشانده اند از این حق هم محرومند و اعلیحضرت امپراطور روسیه آنها را از تمام اموال و حقوقشان به موجب همین معاهده ننگین محروم می شناسد.

این سندی است که نمایندگان ایران امضاء کرده اند و پاداش فداکارانی که جان در طبق اخلاص گذاشته و رسالت تاریخی خود را به انجام رسانده اند این چنین داده اند. سرنوشت آنها را واموال ودارایی شان را به لحاظ خدمتی که به میهن وکشور خود نموده اند در اختیار امپراطور روس گذاشته اند.

فصل سیزدهم مربوط به مبادله اسرا است که مستقیماً امتیاز خاصی برای روسیه عنوان نشده شاید اسرای روسیه در ایران رقم زیادتری را تشکیل می داده که به این شکل تنظیم شده است و به رعایت اختصار از آوردن متن فصل هم خودداری گردید.

فصل چهاردهم می گوید: «دولتین، اخراج فراریها وترانس فوژهایی (کسی که از اردوئی به اردوی خصم رفته باشد) را که قبل از جنگها یا درمدت آن به تحت اطاعت وحکومت طرفین آمده باشند مطالبه نخواهند کرد. ولی چون مناسبات خفیه بعضی از ترانس فوژها با تابعین وهموطنان سابق موجب حصول نتایج مضره می شود لهذا محض دفع وجلوگیری این نتایج دولت علیه ایران متعهد می شود که درمتصرفات خود که مابین حدود ذیل واقع است حضور وتوقف اشخاصی که الحال یابعدها به اسم مشخص خواهند شد روا ندارد. ومقصود از حدود ازیکطرف رودارس واز طرف دیگر خطی است که بواسطه رود جهریق ودریاچه ارومی وررود جقتو ورود قزل اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم می شود. امپراطور روسیه نیز وعده می دهد که در خانات قراباغ ونخجوان و درقسمت خانات ایروان که درسمت راست ارس واقع است ترانس فوژهای

ایرانی نگذارد توطن وسکنی نمایند. ولیکن مقرر است که این ماده صورت لزوم نخواهد یافت مگر درباره اشخاصی که طرف رجوع عامه یادارای بعضی مقامات دیگر هستند از قبیل خوانین وبیکها ورؤسای روحانی یعنی ملاها که با عمال شخصی و تحریک ومناسبات خفیه ایشان باعث سوء اثر درباره هموطنان وتابعین قدیم آنها می شود. واما در خصوص نفوس عامه مملکتین که درهرجایی که آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص درحیطه حکومت واقتدار آن درآمده اند صلاح داند توطن وسکنی نمایند».

به این فصل درست دقت کنید از جانب ایران تعهد واز جانب روسیه قول داده شده وفاصله بین تعهد وقول معلوم است. منظور از این فصل دفع خطراتی است که برای روسیه از جانب شخصیتهای متنفذ ممکن است پیش آید. زمامداران روسیه از الحاق سرزمینهای اسلامی به روسیه وحشت داشتند. می دانستند مردم این سرزمینها قیام خواهند کرد واشخاصی رهبری این قیامها را عهده دار خواهند شد که صاحب نفوذ بین مردم هستند از این جهت درآخر این فصل قید شده «خانها و بیکها ورؤسای روحانی یعنی ملاها که باعث تحریک مردم می شوند باید از سرزمینهای معینی دورشوند».

خلاصه مطلب این است درآغاز و در جریان جنگ با روسیه مجتهدین به نام ایران مردم را با تکلیف دینی به صحنه نبرد بردند. دفاع اسلام وامت اسلامی را برای آنها تشریح کردند وخط تسلط اجانب وکفار را به بهترین وجه در مساجد و منابر عنوان نمودند. روسیه این را خطر می شناخت که بعد از الحاق سرزمینهای اسلامی بازهم مسئله جهاد مطرح گردد و بازهم مجتهدین وروحانیون مردم را دعوت به قیام نمایند ونهضتی را اوج دهند و روسیه را در بن بست قراردهند. نکته اصلی این فصل همین مسئله است و دولت ایران را متعهد می کند چنین افرادی را که روسیه اسامی آنها را خواهد داد از حوزه معین دور سازد.

فصل پانزدهم می گوید: «چون قصد سلیم ونیت خیر عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این است که ممالک خودرا مرفه الحال واتباع دولت علّیه را از تشیدمصائب و صدمات حاصله این جنگ که به سلم وسعادت ختم شده است مصون ومحفوظ دارد لهذا درباره تمام اهالی وکارگذاران آذربایجان عفوی کامل ورحمتی شامل مبذول می دارند به طوری که هیچ یک از این اشخاص چه به جهت عقاید ونیات وچه از حیث رفتار وکرداری که درموقع جنگ یا درمدت تصرف ایالت مزبوره از ایشان به ظهور رسیده مورد

تعرض واذیت واقع نخواهدشد. وعلاوه بر این از امروز مهلتی یک ساله به آنها داده می شود تا اینکه به طور آزادی از ممالک ایران با کسان خود به ممالک روسیه بروند و اموال منقوله خودرا به خارج حمل نموده و بفروش برسانند بدون اینکه دولت علّیه ایران یا کارگزاران محلی اندک ممانعتی نموده و از اموال اشیایی که فروخته یا به خارج حمل می شود حقوق ومرسومی دریافت یا تکلیفی در مورد آن بگذارند اما در باب اموال غیر منقول به مومی الیهم پنج ساله مهلت داده می شود که اموال مزبوره را بفروش برسانند یا به طور دلخواه انتقال وانتزاع نمایند. کسانی که در این مدت یک ساله مجرم به جنحه وجنایت ومستوجب ساست معموله دیوانخانه شوند از این عفو مستثنی خواهند بود».

این فصل هم به طورواضح وآشکار علیه ایران وعلیه مردم ایران وعلیه آزادی و استقلال ایران تنظیم شده. خلاصه این اصل مربوط به آذربایجان ایران واهالی آن است و در درجه اول دخالت مستقیم روسیه را در امور داخلی ایران نشان می دهد. دولت ایران باید همه کسانی که با روسیه همکاری کرده موجبات اشغال آذربایجان را فراهم نمودند، آنهایی که جاسوس روس بوده اند، آنها یی که به کشور وهموطنان خود خیانت کرده اند همه را مورد عفو قراردهد وهیچگونه مجازاتی درباره آنها اعمال ننماید. وبعلاوه دولت ایران برای چنین کسانی یک سال مهلت تعیین کند که بدون هیچگونه ممانعتی بادارائی واموال منقول خود به روسیه بروند و برای فروش اموال غیر منقول مهلت پنج ساله داشته باشند به این ترتیب در این پیمان رسماً وعلناً از کسانی که خیانتکار و وطن فروش بوده اند حمایت می شود واز جهات مختلف مورد تشویق وتقدیر هم قرار می گیرند.

فصل شانزدهم می گوید: «وزرای مختار طرفین به مجرد امضای این عهدنامه صلح عاجلاً به تمام نقاط اعلام واحکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلا تأخیر ترک نمایند».

این عهدنامه که به نسختین و به یک مدلول نوشته شده و به امضاء ومهر وزرای مختار طرفین رسیده است به تصویب وتصدیق شاهنشاه ایران واعلیحضرت امپراطور کل روسیه خواهد رسید وتصدیق نامجات معتبره که دارای امضاء ایشان بوده باشد در ظرف چهارماه و در صورت امکان زودتر توسط وزرای مختار طرفین مبادله خواهدشد.

به تاریخ دهم فوریه سال خجسته فال ۱۸۲۸ مطابق ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری در ترکمن چای تحریرشد.

حادثه گریبایدوف وسفارت روس

در سال بعد از امضای قرارداد ترکمن چای حادثه ای در تهران پیش آمد که مورد بحث بسیار قرارگرفت و از جهات مختلف قابل مطالعه است قتل گریبایدوف سفیر روسیه تزاری و ۳۸ نفر از اتباع همراه او واعضای سفارت به وسیله تهاجم مردم تهران یکی از حوادث نادر آن دوره است.

الکساندر سیر گییویچ گریبایدوف [۱] از مأمورین وزارت خارجه روسیه بود که در مذاکرات ترکمن چای شرکت داشت و او بیشتر اصرار می ورزید تا غرامت دریافت نشود، روسیه دست از جنگ نکشد و آذربایجان اشغال شده را همچنان دراختیار داشته باشد. بعد از امضای عهدنامه او از جانب پاسکویچ مأمور شد تا نسخه اصلی معاهده را به سن پطرزبورگ ببردو به امضاء امپراطور برساند. امپراطور به توصیه پاسکویچ او را مورد تقدیر قرارداد و مبلغی به عنوان انعام به او پرداخت. امپراطور روسیه از نفرت ایرانیان وعصبانیت آنها نسبت به دولت وملت روس آگاه بود و می دانست که قرارداد ترکمن چای وشرایط سنگین آن برای مردم ایران قابل تحمل نیست بنابراین سعی کرد به نحوی از شاه ودربارودولتمردان ایران استمالت ودلجویی به عمل آید تا از گرایش وتمایل ایرانیها به انگلستان کاسته شود.

در اجرای این امر پاسکویچ خواهر زاده اش گریبایدوف را به عنوان سفیر به همراه هیئتی [۲] روانه ایران کرد. وچون نخستین سفیر امپراطوری در دربار ایران بود با جلال

---

(۱)(Sergueie Vitch) وی در ۱۲۰۹ (۱۷۹۵) درمسکومتولد شد. در ۱۸۱۲ ترک تحصیل کرد. پس از ٤ سال خدمت نظام در ۱۸۱۷ وارد خدمت وزارت خارجه شد. در ۱۸۲۳ نمایشنامه کمدی «ذوق بسیار بدبختی است» را نوشت و به عنوان یکی از شاهکارهای زبان روسی محسوب شد وگریبایدوف به اوج شهرت رسید. وی در ۱۸۲٦ پس از رفع اتهامی که موجب زندانی شدن او بود به مأموریت سیاسی گرجستان رفت و دخترجوانی از گرجیها را به همسری اختیار کرد. حضور او در تفلیس مصادف بود با فرماندهی ارتش پاسکویچ درقفقاز. پاسکویچ نسبت به خواهر زاده خود گریبایدوف علاقه بسیار داشت و در مراحل جنگ او را با خود داشت.

(۲) از جمله همراهان گریبایدوف مالزوف (Malzof) دبیر اول سفارت. وآدلونگ (Adelurg) دبیر دوم، بودند.

وشکوه وتشریفات واحترامات بسیار به ایران عزام گردید و هدایای بسیار وگرانبهایی به همراه داشت تابه شاه وولیعهد ودیگر درباریان بدهد. بارسیدن خبر ورود گریبایدوف به مرز، عباس میرزا نظرعلی خان قسر رومی را که ازاعیان آذربایجان بود به عنوان میهماندار تعیین و به مرز جلفا فرستاد. سفیر با احترامات فوق العاده در آغاز سال ۱۲۴۴ (اواسط ۱۸۲۸) به تبریز وارد شد. گریبایدوف در آغاز، یکی از اعضای سفارت را به عنوان کنسول مأمور رشت ساخت. این اقدام اولین اختلاف سفارت و دولت ایران را فراهم نمود زیرا حاکی از خودسری در عمل وی بود. در سر راه تهران در قزوین توقف کرد. دراین شهر جمعی اسیر بودند. درصددبرآمده بودبدون مذاکره با مقامات ایرانی آنها را به ارمنستان وگرجستان بازگرداند. مردمی که درقضیه ذی نفع بودند می خواستند آسیبی به او وارد سازند که کارگزاران ایران زودتر او را به تهران هدایت کردند و رفتار سفیر وهمراهانش در بین راه بسیار زننده توصیف شده [1] وی در پنجم رجب ۱۲۴۴ (۱۸۲۸) وارد تهران شد. [2] خشونت مأمورین همراه وی فوق العاده بود. گویا می خواستند نشان بدهند که نماینده کشور غالب در جنگ هستند. در بازار ومعابر با

---

(۱) منشی میهماندار گریبایدوف در خصوص حرکت زشت اطرافیان سفیر چنین نوشته است: ...سفیر روس برای غذای روزانه خود وهمراهانش یک گاو ویک گوساله وسی مرغ ودویست وپنجاه تخم مرغ وپنجاه کیلو برنج و۱۵ کیلو کره و ۱۸ کیلوماست و ۶ کیلو پنیر و ۱۲ کیلوقند و۱/۵ کیلو ادویه و ۱۲۰ کیلونان و ۲ کیلو مغز بادام و ۹ کیلو پیاز و ۹ کیلو شمع و ۵ کیلو شیر و سیصد لیتر مشروبات مختلف و ۱۸۰۰ کیلوکاه برای علیق اسبها تقاضا می کرد. ارزش تمام این اجناس ۶۰ تومان بالغ می شد. البته این مقدار جنس خیلی بیش از حد مصرف روزانه بود واغلب آنها در دهات پیدا نمی شد. رستم بیک رئیس پیشخدمت ها بهای اجناس نایاب وموادی را که اضافه بر مصرف غذای روزانه بود پولهای آن به ۱۰ تا ۱۵ تومان می رسید بعداً ازمردم دریافت می داشت. دریکی از دهات مسیر راه رستم بیک از این بابت ۱۵ تومان مطالبه کرد پیرمردی به هزار زحمت ومشقت توانست هفت تومان تهیه کند. رستم بیک که از این عمل ناراضی وغضبناک بود ضربه ای بسر پیرمرد وارد آورد. این رفتار رستم بیک نزدیک بود شورش وانقلابی برپا کند... (تاریخ سیاسی ودیپلماسی ایران، علی اکبر بینا، ص۲۵۰).

(۲) میرزا محمد علیخان کلبانی پیشکار ظل السلطان (پسر فتحعلی شاه) ومحمدولی خان قاسملوی افشار از جانب دربار مأمور استقبال از سفیر شدند. محمدخان فرمانده سواران افشار هم به عنوان میهماندار او تعیین گردید. روز پس از ورود، میرزا ابوالحسن خان تیرانداز وزیرخارجه وعلیخان دولوایلخانی قاجار ومیرزا فضل الله مازندرانی مستوفی ورئیس تشریفات دربار درمحل اقامت سفیر به او تبریک ورود گفتند.

حالت مستی به مردم اهانت می کردند. گریبایدوف در رسیدن به حضور شاه اجازه نداد تشریفات درباری ایران رعایت گردد.

از موضوعاتی که سفیر پس از ورود به تهران دنبال کرد مسئله استرداد فراریان قفقازی وگرجی به روسیه بود. جمعی اصرار سفیر در این موضوع را نتیجه تلقین ارامنه همراه او می دانند[۱] برطبق فصل ۱۳ قرارداد ترکمن چای ظرف ۱٤ماه می بایست اسراء مسترد گردند وشرایط وضوابطی درفصول ۱٤ و۱۵ برای پناهندگان مقرر گردیده بود و این مسائل گرفتاریهای زیادی را عملاً پیش آورده بود.[۲] در آن زمان بسیاری از اهالی گرجستان در ایران به سر میبردند اینان اسلام آورده و به ازدواج مردان ایرانی درآمده بودند وبعضی از این زنان در خانه رجال ایران زندگی می کردند. گریبایدوف برای بازگرداندن این زنان اصرار و پافشاری کرد.[۳] جهانگیر میرزا مؤلف «تاریخ نو» در اقدام گریبایدوف در رابطه با گرجیهای مقیم تهران چنین می نویسد:

---

(۱) دوره ۳ مجلد وزارت امورخارجه شماره ۳.

(۲) چنان که مجبور شدند ۱٦ سال بعد یعنی در ۱۲٦۰ (۱۸٤٤) در همین زمینه قراردادی را امضاء نمایند که مشکلات اجرائی را از بین ببرند.

(۳) در این خصوص گریبایدوف نامه‌ای به این شرح به وزیرخارجه می نویسد «دوست مهربان من بعداز مرحمتهای بی پایان که اعلیحضرت قدر قدرت قبله عالم وعالمیان به کمترین فرمودند وتأکید بلیغ در ردکردن اسراء مقرر داشتند معهذا الی حال اسیری نرسیده خصوصاً ضعیفه که درخانه ملاباشی است که خویش معظم الیه به نواب نایب السلطنه عرض کرد و به نواب نایب السلطنه تعیین ومشخص گشته ومعلوم شد که ضعیفه در آنجا است وحکم فرمودند بگیرند رد نمایند، هنوزهم معوق مانده بباید محبت فرموده مقرر دارند که امروز ضعیفه را درخانه ملاباشی گرفته بیاورند وسایر اسراء را به طوری که اظهار شد محبت نمایند و قبله عالم درباب رفتن نایب السلطنه به پطر اظهار فرموده بنده عرض کردم تاخیری از اعلیحضرت قدر قدرت امپراطور اعظم نرسد نمی شود وقبله عالم فرمودند که نایب السلطنه به تفلیس برود تازمانی که امپراطور به پطر برسد نایب السلطنه هم رسیده باشد ولیکن کاغذی که من به ژنرال انشف بحسب الخواهش نواب نایب السلطنه نوشته ام تا جواب رسد صلاح رفتن نیست وامروز هم از ژنرال پاسکویچ کاغذی رسیده که آنچه صالداتی که قرار می نمایند وبه آذربایجان می آیند ورد نمی کنند این طریقه خلاف دوستی دولتین ورأی عالم آرای شاهنشاه اعظم است. از آن دوست توقع دارم که به قبله عالم عرض واز سرکار قدر آثار حکم محکم شده که همگی را رد نموده بعد از این ترک طورهارا نمایند زیاده چه اطناب رود» (نقل از کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران ص ۱٦٦).

«بنـا گذاشت که با تـجـار دارالـخلافه به بهـانـه اینکه گرجستـانـی درخانه شماست بدرفتاری نماید و بـدون اذن واستحضار امنای دولت ایران کسان خود را از ارامنه و روسیه به خـانه های مسلمـانان می فـرستـاد و ایشان خود سـر داخل خـانه های مردم شده اظـهار می داشتند که باید نمایندگان با جمیع اثاثیه آن خانه را دیده اگر زن از گرجستان باشد به خانه ایلچی برده تا ایلچی بالمشافهه تحقیق رضا وعدم رضا درماندن یا نماندن او در مملکت ایران نماید ومکرر این حرکت از گریبایدوف صادر شد واز اثاثیهٔ اهل اسلام به این نحوها به خانه خود برده شبها نگاهداری می کرد».

در ادامه حرکت نا مـناسب گریبـایدوف میرزا یعـقوب از ارامنه گرجستان در سفارت روس متحصن شد و اختلاف دولت وگریبایدوف را حادتر ساخت [۱].

وی برای استرداد زنـان گـرجی وارمنی بـاتـحریک آغا یعـقوب پی گیری کـرد. زنان گرجی در خانه آصف الدوله برادرزن فتحعلی شاه ودائی عباس میرزا بیشتر مورد نظر بود. آصف الدوله به طرفداری از سیاست انگلیسیها شهرت داشت. دخالت انگلیس را در این قضیه طـلب نمود [۲] امـا از آنها کـاری ساخته نـبود. کم کـم موضوع از بعـد مذهبی مورد

---

(۱) آغا یعقوب یـا مـیـرزا یعقوب یکی از خواجه های حرمسرای شاه بود. سـمـت ناظر خرید حرمخـانه شاهی را داشت در زمان جنگهای اول با روسیه بیش از بیست سال قبل اسیر شده و به تهران آورده شده بود. در حسابهای حرمخانه پنجاه هزارتومان کسری داشت واقدامات گریبایدوف به او فرصت داد که به تحصن سفارت برود و اطلاعـاتی از حرمسرا وزنان گـرجی به گریبایدوف داد. از جمله اسامی دو نفر از زنان ارمنی که درخانه اللهیارخان آصف الدوله بودند. آغا یعقوب وقتی حامی چون گریبایدوف پیداکرد علناً به مقامات ایرانی فحاشی می کرد ومخصوصاً به دین اسلام اهانت بسیار داشت. وزیرخارجه ایران استرداد آغا یعقوب را برای محاکمه می خواست ورسماً نوشت با رفتن آغا یعقوب از ایران مخالفتی نیست ولی باید قبلاً درمحکمه حاکم شرع تهران با حضور نمایـنده روس محاکـمه شود وپس ازتفریغ حساب ورد مطـالبات کسی را با او کاری نیست. گریبایدوف پاسخ داد محاکمه در تبریز با حضور کنسول روس باشد. در چهارم شعبان ۱۲۴۴ نامه هایی در همین خصوص بین گریبایدوف ووزیر خارجه ردوبدل شد هردو طرف به فصول عهدنامه استناد می کردند.

(۲) سفـیـر انگـلـیس در هـمـیـن تـاریخ گـزارشـی به وزارت خـارجه انگـلیس داده و مـی نـویسد: «... گـریـبایدوف غرور وخودخـواهـی فوق العاده دارداوچون در سال ۱۸۱۹ مـأمور بازگرداندن ۱۵۸ نفر از اسراء وفراریان روسیـه از ایران بوده اکنون کـه باردیگر با داشـتن مقام بالا تـری به این کشور آمده سعـی دارد باردیگر باقیـمانده مهاجرین فـراریان و اسراء را به روسیه برگرداند. سفیر جدیـد روسیه حتی از اعزام مأموران

←

توجه قرارگرفت و وقتی مردم به اقدام جمعی دعوت شدند که زنان گرجی مسلمان را به سفارت برده و درآنجا نگهداشته اند، حاج میرزا مسیح چندین مرتبه به سفیر روس پیغام داد[۱] ولی سفیر اعتنا نکرد. بی توجهی سفارت به پیام عالم روحانی واصرار برنگهداشتن زنان مسلمان تعطیل عمومی را باعث شد[۲] روزچهارشنبه ۶ شعبان ۱۲۴۴

روسی به خانه ها و حرمسراهای درباریان قاجاریه نیز ابائی ندارد وفشار فوق العاده ای که او برای بازگردانیدن دوکنیز گرجی از خانه آصف الدوله می آورد سبب شده که او ازما کمک بخواهد گرچه آصف الدوله همیشه جانب مارا درهمه امور حفظ می کند لیکن متأسفانه در این امرما نمی توانیم به او کمکی بنمائیم».

درگزارشی دیگر وزیرمختار انگلیس در مورد آصف الدوله نوشته: آصف الدوله خود وتمام افراد خانواده اش همیشه وکاملاً دراختیار دولت انگلستان بوده‌اند. من منتظر فرصتم که در یک ملاقات خصوصی شاه را وادارکنم به او مقام وزارت اعطا نماید. این خود خدمتی به استقلال ایران خواهد بود (اسناد انتشار یافته وزارت خارجه انگلیس).

(۱) جهانگیر میرزا مؤلف «تاریخ نو» در رابطه با این مسئله می نویسد: «...آصف الدوله به فکر چاره افتاد و به علمای اسلام که دردارالخلافه بودند اظهار تظلم کرد و در دولت سرای افضل الفضلاء مجتهد العصر والزمان حاجی میرزامسیح-رحمت الله علیه- جمع آمده زبان به تظلم وتشکی گشود و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دلتنگی نمود. حاجی میرزامسیح-رحمت الله علیه-نظربه تکلیف مسلمانی کسی به نزد ایلچی مزبور فرستاده طلب اثاثیه اهل اسلام را که برده بود نمود. ایلچی در جواب سخنان درشت گفت و فرستاده مجتهدالعصر والزمان را خائباً وخاسراً معاودت داد واهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده محلات ومحالات را خبر کردند و جمیع کسبه ورعایا ازرن و مرد اسلحه پوشیدند واکثر نوکرباب دولتی نیز به جهت اسلام ترک آمدن به ارگ مبارکه را کرده در دولت سرای مجتهدالعصر والزمان جمع شدند ومیرزا مجتهد را از دولت سرای خود به مسجد جامع برده دروب اسواق وخانات را بسته به مسجد جامع مجتمع گشتند وکثرت وغوغای عظیم ازعام وخواص در مسجد پیدا آمد».

(۲) مؤلف «تاریخ سیاسی و دیپلماسی از گماتا تا ترکمن چای» در این مورد می نویسد «درنتیجه احساسات مذهبی نیز برضد مأمورین دولت علیه که بی همه توهین وخفت درباره ملت مغلوب روا می داشت اضافه گردید. علماء مجتهدین در روز دوم شعبان ۱۲۴۴ (۷فوریه ۱۸۲۹) به رهبری میرزا مسیح مجتهد در مسجد اجتماع کردند واعلام داشتند که اجحافات و قدامات خلاف رویه مأمورین سفارت روس مردم را به ستوه آورده است. اجتماع کنندگان تصمیم گرفتند هیئتی به نمایندگی مردم نزد شاهزاده علی شاه حاکم تهران بفرستند و به وی اطلاع دهند اگر سفیر روس میرزا یعقوب و دو نفر زن را تسلیم مقامات ایرانی نکند مردم مستقیماً اقدام کرده و آنان را از سفارت خارج خواهند کرد. حاکم تهران تقاضاهای هیئت اعزامی را به اطلاع سفارت روس رساند ولی گریبایدوف حاضر نشد مطلقاً این تقاضاها را اجابت کند.

←

(۱۱فوریه ۱۸۲۹) مردم تهران از هرسوی به طرف سفارت روس حرکت کردند تا زنان نگهداشته شده را که دولت نتوانسته اقدام کند آزاد نمایند. در زدوخوردی که بین مردم وقزاقان مستحفظ سفارت روی داد به واسطه شلیک گلوله یکی از مستحفظین پسر بچه چهارده ساله ای که سن جمعیت بود کشته شد به کشته شدن این طفل بر هیجانات مردم ومهاجمین فزوده شدمردم کشته را به مسجد بردند وتوده های مردم از مساجد تهران به حرکت درآمد. نزدیک سی هزار نفر به سفارت حمله بردند و آن را در محاصره گرفتند. خبر هجوم مردم به فتحعلی شاه رسید. علی شاه ظل السلطان فرزند شاه که حاکم تهران بود مأمور شد از وقوع هرحادثه ای جلوگیری کندچندهزارکشیک چی دولتخانه و مستحفظین ارگ وسربازان شاهی در صدد پراکنده ساختن مردم برآمدند ولی مردم با آنها نیز به مقابله برخاستند[۱] گریبایدوف بحران را شدید ووضع را خطرناک دید. تازه از خواب بیدار شده بود دستور داد میرزا یعقوب وزنها را از سفارت خارج کنند. مردم زنها را به خانه حاجی میرزا مسیح مجتهد فرستادند ومیرزا یعقوب را هجوم عمومی در چند لحظه از بین برد. سیل خروشان جمعیت عصبانی باوجود دفاع شدید سفارت و سنگر بندی در پشت بام وشلیک مرتباً گلوله و دخالت مأمورین شاهی سرانجام مردم، سفارت را درهم کوبیدند وگریبایدوف وهمه همراهان واعضای سفارت در این تهاجم عمومی کشته شدند تنها یک نفر منشی سفارت به نام مالتسوف[۲] توانست از این حادثه جان سالم بدر برد.

وقتی اجتماع کنندگان در مسجد از بی اعتنایی سفیر روس اطلاع یافتند سیل جمعیت خشمگین وناراضی ومتعصب به تهییج وتشویق میرزا مسیح به سمت سفارت روانه گشت...».

(۱) مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد: «ولی مردم با آنها سخن به خشونت کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست بازداریم اینک این تیغهای آخته را از بهر دشمنان دین افراخته ایم. اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم ونخست این تیغ ها رابرشما برانیم». ومؤلف روضة الصفا می نویسد «مردم گفتند اگر دولت به خلاف رأی ما فرمان دهد جبراً از پادشاه روی برتابیم و با او نیز مرافعه کنیم». مؤلف تاریخ سیاسی ودیپلماسی ایران می نویسد «در آن روز زنان فریاد می کردند و به فرزندان فتحعلی شاه می گفتند بروید زنان خود را تسلیم روسها کنید چنین رفتاری لایق ریشی است که پدر شما هر روز با آب گلاب آن را معطر می کند.

Maltsoff (۲)

پس از این واقعه فتحعلی شاه و دربار او به شدت وحشت زده ومضطرب گردیدند. احتمال شروع جنگ سومی را با روسیه می دادند که ناخواسته پیش می آمد. سفارت انگلیس پس ازوقوع حادثه ضمن اهانت بسیار اعتراض نمود (۱).

---

(۱) بعضی کوشش کرده اند تا در حادثه تهاجم به سفارت روسیه وقتل گریبایدوف وهمراهانش برای انگلستان وعمالش نقش مؤثری قائل باشند. و بعضی پا را فراتر نهاده تمام جریان را ناشی از سیاست انگلیس و مردم را آلت دست آن سیاست معرفی کرده‌اند. ما می گوییم آنها که در این راه قدم گذاشته و قلم زده‌اند عالماً عامداً و یا ناخود آگاه در جهت تضعیف نقطه وحدت مردم، وکم بهادادن به مقاصد معنوی امت اسلامی بوده‌اند. در این قضیه سفیر انگلیس صریحاً نوشته در حمایت آصف الدوله کاری از دستش ساخته نیست و پس از واقعه قتل هم طی نامه توهین آمیزی عمل را محکوم می کند. از طرف دیگر می بینیم روحانی برجسته ای در مقام یک تکلیف دینی ابتدا نصیحت سپس توصیه می کند و بعد که موضوع را در بن بست می بیندمردم را به قیام واقدام دعوت می کند. مساجد مرکز حرکت مردم می شوند همه اسنادی که نزدیک به زمان واقعه جریان را ثبت کرده اند شعارهای اسلامی مردمی مردم را هم ثبت نموده اند. در اینجا ما متن نامه وزیر مختار انگلیس خطاب به وزیر خارجه ایران را در رابطه با قتل سفیرروس منعکس مینماییم تا موضوع بیشتر روشن گردد.

«باحیرت واستکراه تمام خبرقتل منکر بیرحمانه ایلچی دولت علیه روس وهمراهان و متعلقان او از جانب مرحمت جوانب نواب مستطاب نایب السلطنه به من رسید در تواریخ کل دول و در تمامی عالم از بدوعالم الی حال چنین واقعه وحادثه ای واقع نشده و اتفاق نیفتاده است و تمام دولتهایی که بی ادب ترین واخبث ترین کل دول عالم می باشند همیشه برخود لازم داشته اند ودارند حفظ وحراست واحترام وعزت ایلچیان و فرستادگانی را که از جانب دولتی بدولت ومملکت ایشان وارد می شدند. حتی اینکه در بین جنگ ومنازعه این قاعده کلیه را رعایت وهرگز تجاوز وتخلف جایز نداشته اند اما در اینجا در بین دوستی ومصالحه در پایتخت پادشاه در محلی که صدای شورش وهنگامه وغوغا بگوش رجال وکسان ومنتسبین او می رسید وفریاد بیچارگان را میشنیدند همه فرستادگان دولت به قتل رسیدند در پیش نظر اولیای دولت که موافق قانون دوستی دولتین آن بود و واجب بود که ایشان را محافظت ومحارست نمایند. اطمینان وخاطر جمعی بالمره از میان رفت وهیچکس نمی تواند بگوید که فرستاده هیچ دولتی می تواند در ایران خاطر جمع وآرام نیستند یا آن است که دولت نمی خواهد محافظت وحراست نموده باشد یا اینکه درقوه دولت نیست. اما اگر این دولت آبرو واستقلال خودرا می خواهد باید به هر وضع که بتواند خودرا از این بدنامی وبی اعتباری مستخلص سازد این کفایت نمی کند که بگوید که ماراضی به این مقدمه نبوده‌ایم. باید تلافی وپاداش کلی به عمل بیاورند وکسانی‌که محرک این قتل عظیم شده اند وعامل این عمل بوده اند به دست دولت بهیه روس بدهند هرکس که باشد وهر منصب که داشته باشد وهیچ عذر وواسطه وپناهی از برای این کسان اصلاً ومطلقاً نباید باشد. هرگاه دولت ایران اندک اهمال وتغافل جایز دارد در این خصوص مشخص و

←

موضوع را فوراً به اطلاع عباس میرزا که درتبریز بود رساندند تاچاره کار را بنماید. عباس میرزا تصمیم گرفت چاره کار را از پاسکویچ فرمانده کل قفقاز بخواهند و به این ترتیب همدردی وناراحتی کامل خود ودولت ایران را از حادثه نشان داده باشند، به این مناسبت میرزا مسعود مستوفی را به اتفاق میرزا صالح شیرازی به تفلیس اعزام نمود[۱] و با

واضح است که به این مقدمه راضی بوده‌اند و اگر نمی توانند اثبات نمایند که در این مقدمه دخیل نبوده‌اند کل دولتهای عالم به دولت ایران دشمن خواهند بود.

پس اینجانب از اولیای دولت ایران خصوصاً از آنجناب حسین شهادت واقرار واعتراف می خواهم که دولت خودم بداند که شایسته و پاداش دراین باب چه چیز است که به عمل آورند وتشخیص بدهند که بعد از این صلاح است که با دولت ایران دوستی را بطریق سابق برقرار دارند یاخیر؟

اینجانب امیدکلی دارد و می خواهد که قبول کند و بداند که دولت ایران می تواند اینگونه شهادت را به آسانی بدهد اگرچه از این راه تعجب وتحیر دارد که تاحال هیچیک از گناهکاران ومرتکبین را نه به قتل رسانیده‌اند ونه محبوس کرده‌اند. عالیجاه کاپیتان مکدونالد را به این خصوص فرستادیم که اسامی دولت ایران نوشته و استشهادی که دارند در این باب به مشارالیه بدهند و امیدوارم که برمن لازم نشود که ترک مصاحبت وآمد ورفت با اولیای این دولت کرده باشم. به کاپیتان مکدونالدهم حکم شد که یک نفر صاحب منصب روس وشش نفر دیگر را که باقی مانده‌اند بدارالسلطنه تبریز برساند که تشویش وظلمی بامن باقی که مانده‌اند ندهند. بر من لازم است که بگویم که اگر موئی از سر آنهائی که باقی مانده‌اند عیب نماید فوراً به تمامی کسان انگلیس که در ایران می باشد حکم خواهم کرد وکلاً ازا یران بیرون‌خواهیم رفت افسوس که لازم شد که این موضوع را بنویسم اما دولت ایران کار خود را بجائی رسانده که اگرواضح وبی پرده اظهار نکنم تصور می کنند که درقید این مطلب نیستم. (تحریراً فی شهر شعبان ۱۲۴۴).

(۱) متن نامه عباس میرزا به امپراطور نیکلای اول بهترین نمایانگر برداشت ولیعهد از حادثه در رابطه با روسیه است وما عیناً آن را از کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس» محمود محمود که او نیز از سفرنامه میرزا مصطفی نقل کرده منعکس می نمایم:

«خداوندی را ستایش کنیم که دانندهٔ نهان است ودارنده جهان وبخشاینده گناهان و قدرت بخش پادشاهان و از آن پس درود پاک به روان تابناک پیغمبران وپیشوایان و راهنمایان فرستیم که دانای راز خدایند وشفیعان روز جزا. وبعد بر رأی والای اعلیحضرت آسمان رفعت، شهریار خجسته اوصاف با عدل وانصاف، سلطان ملک ستان ودارای ملک بخشای، عم اعظم تاجدار امپراطور ستوده طور پسندیده کردار، پادشاه ذی جاه تمامی ممالک روسیه که نامش درجهان نیکوست ولطفش از هرجهت دلجو وقهرش ویرانی هرخانه ومهرش آبادانی هرویرانه مکشوف ومعروض می داریم که هرچند از حوادث زمانی وقضایای آسمانی شرمندگی وخجلت دولت ایران زیاده از شرح وبیان است ولیکن رأفت پادشاهانه وعاطفت ملوکانه آن اعلیحضرت را زیادتر از آن دانسته به آن استظهار و اطمینان عرض وحالی می کنیم که درسال گذشته

←

ارسال دونامه یکی برای امپراطور نیکلای اول (۱) و دیگری برای ژنرال پاسکویچ. از

دولت ایران دوستی دولت بهیه روسیه را به جان ودل خریدار شده در راه تحصیل آن از رنج تن و بذل مال دریغ نکرده چندان کوشید که به فضل خدا ولطف امپراطور کشور گشا آن مقصود عمده و مطلوب کلی را دریافت نمود. امسال نیز برای استحکام همین دوستی وانتظام بعضی از مهام این مملکت این اخلاص کیش خود عازم بود که پدیدار فرخنده آثار آن اعلیحضرت فایض شود و در این بین از عجایب روزگار فقدایلچی آن دولت به وضعی روی داد که نه این گونه واقعیت تاامروزدراین مملکت دیده و شنیده شده بود ونه صورت این احوال به وهم وخیال می گنجد که قبل از وقوع آن چاره وتدبری تو ن کرد.

بلی امری بی خبر وناگاه حادث شده وچندان فرصت ومجال نشد که به دفع آن بلا و رفع آن قضا وتدبیر آن فتنه و درمان آن درد توان پرداخت. خدای عالم که به هر رازنهان عالم است گواهی دارد که این اخلاصمند از درون دل راضی برآن بود که خود با تمامی اخوان واخلاف در امثال این فتنه وبلا به اتلاف برسد وبدنامی چنین برای این دولت نماند. وهمچنین همگی اولیای این دولت وایمان ومعارف این مملکت امروز از این واقعه هایله درعزا و ماتم اند وشاهنشاه والاجاه ممالک ایران درمعرض مزار اندیشه وغم می باشند واین معنی آشکار ومعلوم است که دولت ایران رنج وزحمتها وخسارتهای پارساله را ضایع نمی خواست بکند و این صداقت کیش که با آن شوق وخرمی عازم دیدار آن اعلیحضرت بود هرگز راضی نمی شد که با این سرافکندگی وشرمساری عازم شود واهل ایران صغیر وکبیر وعالی ودانی بالتمام تلخی خصومت وشیرینی محبت آن دولت را چند بار چشیده و آزموده اند، ممکن نبود که خوشی را به ناخوشی عوض وامنیت را به انقلاب مبدل نمایند. بذات پاک خدای جهان وتاج وتخت میمون پادشاهان سوگند که این کار زشت وکردار بد بجز فتنه جهال وشورش عوام هیچ مأخذ ومنشأ نداشته غالباً در شهرهای بی نظام امثال این شورش وغوغا از عوام نادان بر پا می شود خصوصاً در اسلامبول که پایتخت دولت عثمانی است. مکرر اتفاق افتاده ولیکن تاپار سال هرگز در ممالک محرومه این دولت دیده نشده بود.

پار سال که از صدمات عساکر روسیه مجال پرداختن باموردیگر محال بود در بعضی از شهرهای ایران نیز این گونه شورش وبی نطمی اتفاق افتاد ووقت اقتضاء نمی کرد که دولت به تنبیه آنها اقدام کند تا امسال به دارالخلافه سرایت نمود. اما دولت علیه ایران بالفعل در صدد تنبیه وسیاست جهال ومفسدین وانتقام این حادثه اتفاقیه می باشد. این اخلاصمند بعد از فضل خدا به توجه آن عم اکرم تاجدار بی نظامیهای این مملکت با نظام شود دیگر امر و اختیار با آن اعلیحضرت است و برای چاره این کار که بالفعل حادث شده بهتر آن است که حواله به اقتضای رأی والای امپراطوری شود. توقع و در خواست این مخلص صداقتمند از آن حضرت ارجمند این است که هرنوع فرمایش در این باب دارند به این اخلاص کیش فرمایند تا دولت ایران انشاء الله از زیر بار این خجلت برآید واین صداقتمند باکمال امیدواری واستظهار به خدمت آن پادشاه ذی جاه شتابد و العاقبة بالعافیة.

(۱) همراه این هیئت که در ۱۸ شعبان ۱۲٤٤ به تفلیس عزیمت نموده میرزا مصطفی عنوان منشی را ←

پاسکویچ خواست، وقوع واقعه را ارائه نماید و فرض کند که این واقعه در روسیه اتفاق افتاده است. دولت روسیه در این تاریخ در بالکان با عثمانی در مبارزه بود ونمی خواست درگیری جدیدی در ایران پیدا نماید ولذا پاسکویچ در ملاقات با میرزا مسعود اعزام یکی از شاهزادگان درجه اول را به پطرزبورگ برای عذر خواهی کافی دانست.

در ذی القعده همان سال خسرومیرزا پسرعباس میرزا نایب السلطنه برای انجام این مأموریت انتخاب شد و در رأس هیئتی به سوی تفلیس حرکت نمود و در اواسط صفر ۱۲٤۵ وارد سن پطرزبورگ شد.[۱] و در ۲۲ صفر دریک بارعام که امپراطور داشت وباتشریفات مفصل که از رسوم دربار امپراطور روسیه بود (و در این مورد بخاطر این که عذر خواهی را بیشتر جلوه دهند بر تفصیل افزوده اند) خسرومیرزا به حضور امپراطور رسید، مراتب عذر خواهی را که قبلاً تهیه شده بود قرائت و جواب را دریافت داشت و مورد محبت قرارگرفت. از مکاتباتی که شده چنین بر می آید که پذیرایی از خسرومیرزا به گرمی انجام گرفته و بیش از انتظار دربار و کار گزاران ایران بوده. قائم مقام در نامه ای

داشته وتمام جزئیات مسافرت را از ابتدا تا انتها در ٦ فصل نگاشته است. میرزا مصطفی نتیجه این مسافرت را که ملاقات با پاسکویچ ودادن نامه ولیعهد به وی بوده چنین می نویسد: «شب درخانه غراف پاسکویچ (دائی همان گریبایدوف) مجلس بال ترتیب داده بودند. وقتی که غراف رسید من به ملاحظه ادب برخاسته تعظیم کردم. غراف دست خود را روی دوش من گذاشت وگفت بنشین وامشب در این مجلس خوش بگذران ولیکن فردامن زحمتی به شما خواهم داد. فردای آن شب کالسگه فرستاده، میرزا مسعود ومرا احضار نمود چون به منزل او رفتیم به میرزا مسعود گفت من چنین صلاح می دانم که میرزا مصطفی چاپاری به تبریز برود وپیغام را که زیاده از دوسه کلمه نیست به نواب نایب السلطنه برساند، جواب گرفته مراجعت نماید.

(۱) اعضای هیئت عبارت بودند از: محمدخان امیرنظام، محمدحسین خان ایشک آقاسی باشی، میرزا بابا حکیم باشی ومیرزاتقی خان فراهانی و در تفلیس میرزا مسعود ومیرزا صالح شیرازی که قبلاً اعزام شده بودند به هیئت پیوستند. از جمله افراد دیگری که جزوهیئت نام برده شده محمدخان معروف به فاضل خان گروسی شاعر ونویسنده آن زمان است که در راه قفقاز به پوشکین شاعر روسیه برخورد می کند که با ارتش پاسکویچ به میدان جنگ با عثمانی می رفته و منظومه ای در برخورد خود با فاضل سروده است. شاهزاده خسرومیرزا وهیئت حدود سه ماه در پطرز بورگ میهمان دولت روس بودند و روزانه به میهمانیهای بزرگ دعوت می شدند. میرزا مصطفی سفرنامه جالبی با تمام جزئیات ووضع سیاسی اجتماعی ومؤسسات روسیه آن زمان تنظیم کرده است. بعضی از مؤلفین که از این سفرنامه یادکرده و قسمتی از آن را نقل نموده اند از این که به طبع نرسیده اظهار تأسف نموده اند.

که از آذربایجان به اللهیارخان صدراعظم می‌نویسد برای پذیرائی از جانشین گریبایدوف چنین نوشته است «نواب خسرومیرزارابا وصف آن رفتار که به گریبایدوف شد نوعی اعزاز نمودند که به هیچ شاهزاده فرنگستان نشده بود تلافی آن را ان شاءالله تعالی شما به این ایلچی که آمده است بفرمایید»(۱).

سیاست ایران پس از فراغت از جنگهای با روسیه ومسئله هرات

دولت روسیه بعد از تحمیل قرارداد ترکمن چای تصمیم داشت وضع آرامی با ایران داشته باشد و دیدیم در قضیه گریبایدوف به همین ترتیب عمل کرد. نظر روسیه متوجه سرزمینهای عثمانی بود. تصرف استانبول را مورد نظر داشت. سیاست انگلیس با تغییر سیاست روسیه عوض شد. انگلیس نمی خواست روسیه سرزمینهای عثمانی را به تصرف آورد ودر حوزه‌ای که منافع اوست قدرت دیگری ظاهر گردد و در مورد ایران سیاست ملایم قبلی را به خشونت تبدیل ساخت. رسیدن روسیه به کنار رود ارس، تحبیب دولت ایران، پیشرفت قشون روس در خاک عثمانی انگلیسیهارا متوجه خطر روس ساخت؛ بعلاوه ایران از جنگ روسیه فراغت پیداکرده بود. ایران سوابق فرهنگی طولانی درهند و اطراف آن داشت ومی‌توانست بالقوه برای منافع انگلیس خطر محسوب شود ولذا باید ایران را به مسئله‌ای دیگر مبتلا سازند تا بیشتر تضعیف گردد. اولیاء امور ایران درصدد بودند به نقاط دیگر ایران برسند وبه خودسری که در دوران جنگ با روسیه دربسیاری از نقاط کشور پیش آمده بود پایان بخشند(۲) عباس میرزا از جنب شاه به تهران فراخوانده شد و مأمور شد تا کرمان ویزد را امنیت بخشد وبعد به خراسان برود و سرحد ایران تا رود سند را امن نماید. برای انگلیسیها توسعه حدود ایران تارود سند که نادرمعین کرده بود به لحاظ همان هدف اصلی که حفظ هند باشد نامطلوب تشخیص داده شد.

عباس میرزا پس از تنظیم امور کرمان و یزد و سرکوبی امراء یاغی عازم خراسان

---

(۱) منشآت قائم مقام، صفحه ۱۲۳.

(۲) در سال ۱۲٤۲هـ (۱۸۲٦م) هنگامی که دولت ایران گرفتار جنگ با دولت روس بود محمد قاسم خان دربم طغیان کرد ولی محمدولی میرزا برادرعباس میرزا با قوایی که در اختیار داشت درهمان موقع او را سرکوب کرد ولی هنوز بحران موجود بود.

شد[1] تا قسمت دوم مأموریت را انجام دهد. در این تاریخ مسئله هرات مطرح بود. هرات جزئی از خراسان ایران بود. حکام هرات از جانب زمامداران ایران معین ومنصوب می شدند ولی با سیاستی که انگلیس در پیش گرفت برای مدت طولانی از مسائل بغرنج ایران شد. در زمان فتحعلی شاه (سال ۱۲۴۹هـ)، محمدشاه (سال ۱۲۵۷) و ناصرالدین شاه (سال ۱۲۷۳هـ) دولت ایران مجبور گردید به هرات لشکر کشی کند و در هر سه بار با دخالت مستقیم انگلیس مواجه شود. دولت انگلیس متوجه بود که اگر ایران در حوزه خراسان قوی باشد به سهولت می تواند هندوکش را دور بزند و به جنوب قندهار یا کشمیر دسترسی پیدا کند. بنابراین تصمیم گرفت به هر قیمتی که شده افغانستان را حائل ایران و هند سازد.

در مباحث مربوط به اوایل سلطنت فتحعلی شاه گفتیم که زمان شاه به دلیل قیام علیه انگلیس مغضوب شد ونا خود آگاه وسیله قوای فتحعلی شاه از حکومت افغانستان کنارزده شد و برادرش محمودشاه که از جانب فتحعلی شاه حاکم هرات بود جای او را گرفت وبعد از چندی برادر دیگر، معروف به شاه شجاع محمود شاه را بر کنار ساخت و مدتی بین این دو برادر کشمکش بود تا این که در ۱۲۲۴هـ محمود برهرات وقندهار مسلط شد و با قتل فاتح خان موجب طغیان برادر او دوستمحمد شد. دوستمحمدخان بر افغانستان مسلط شد و فقط هرات در اختیار محمودشاه باقی ماند و برآن حکومت داشت.[2] بطور کلی محمود با حمایت ایران بر قسمت غربی افغانستان فرمانروایی

---

(۱) در ۵ رجب ۱۲۴۷ (۱۰ دسامبر ۱۸۳۱) عباس میرزا طغیان رضاقلی خان را در قلعه سلطان میدان بین سبزوار ونیشابور از بین برد و آنجا را در تصرف گرفت. سپس در مدت ۶ ماه (از شعبان ۱۲۴۷) تابستان وپائیز آن سال در شهرهای تربت حیدریه، سرخس، خبوشان وترشیز امنیت برقرار ساخت.

(۲) در اثر پیروزی شاه شجاع (شجاع الملک) محمود شاه امیر افغانستان گرفتار زندان شد. رئیس طایفه بارکزایی، فاتح خان، او را از زندان فرارداد و با کمک همان طایفه بر شجاع الملک غالب آمد و او را تبعید نمود وفاتح خان هم وزیر او گردید. در این وقت حاکم هرات به نام فیروز میرزا مطیع ایران شده بود. محمدشاه فاتح خان را مأمور کرد تا او را تبعید نماید و عمل فاتح خان منجر به دستگیری و اعزام فیروز میرزا به کابل شد. خوانین خراسان که قدرت نمائی محمدشاه را دیدند به تصور اینکه محیط آماده قیام است سر به طغیان برداشتند و خان خبوه به خراسان حمله کرد. فتحعلی شاه، حسن علی میرزا فرمانفرما والی خراسان را مأمور فتح هرات کرد و شخصاً نیز در رأس نیروئی عازم منطقه برای کمک به فرمانفرما شد. محمودشاه که اقدام دولت ایران را جدی دید از ترس اینکه افغانستان به دست سپاه ایران نیفتد اعلام اطاعت کرد وحوادث

←

می‌نمود. بعد از چندی کامران میرزا پسر محمود شاه به قدرت رسید و در مقابل ایران طغیان کرد ومسئله هرات بحران زمان بحث ماپیش آمد وعباس میرزا مأمور یکسره کردن کار او بود ومی بایست کامران میرزا را سرکوب نماید وهرات را به وضع دیگر ولایات با حاکمی مطیع مرکز درآورد. عباس میرزا در مشهد فرزند خود محمد میرزا را مأمور فتح هرات کرد وخسرو میرزا فرزند دیگر خودرا همراه او فرستاد. سپاه ایران که بیش از سی وپنجهزار نفر بودند شهر هرات را محاصره کردند. کامران میرزا شکست خورد و از کارگزاران انگلیس درهند کمک خواست وآنها نیرویی به میدان جنگ فرستادند. درچنین وضع وشرایطی عباس میرزا در ۱۰ جمادی الاخر ۱۲۴۹ درحالی که یک پزشک انگلیسی او را درمان می کرد در گذشت.[۱] و فرزندان او دست از محاصره هرات برداشتند. با این ترتیب انگلیس در شرق ایران ضربه مهمی به حاکمیت و استقلال ایران واردساخت. درعین این که سپاه ایران ازمحاصره هرات دست کشید وکامران میرزا به مجازات نرسید موضوع در حدی فیصله یافت به این شکل که میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر محمد میرزا پیمان صلحی با کامران میرزا منعقد ساخت که بر طبق آن امیر هرات کماکان در حکمرانی هرات باقی ماند ولی متعهد شد هر سال ۱۵ هزار تومان نقد و پنجاه طاقه شال کشمیری به دربار ایران تسلیم کند وسکه به نام شاه ایران ضرب نماید.

***

هرات را ناشی از عمل فاتح خان شناخت و او را به عنوان مجازات کور کرد وخود را از انتقام فتحعلی شاه رهانید اما دوست محمد خان بارکزائی برادر فاتح خان به عنوان انتقام ازمحمود شاه قیام کرد وپس از هشت ماه جنگ خونین محمودشاه را شکست داد وخود سلطنت افغانستان را به دست آورد. محمود شاه به هرات پناهنده شد و امارت مستقل هرات را به وجود آورد وبا مرگ او در ۱۲۴۵هـ (۱۸۲۹م) پسرش کامران میرزا امیر هرات شد.

(۱) عباس میرزا یک روز قبل ازمرگ، قائم مقام را احضار کرد و از او قول گرفت در صورت مرگش محمدمیرزا را کمک کرده، وی را بسلطنت برساند. فوت ولیعهد پایان همکاری چندین ساله وی باقائم مقام بود وبرای قائم مقام هم ازجهت شخصی وهم از لحاظ سیاسی ناگوار بود و در منشآت او درباره واقعه مرگ عباس میرزا چنین آمده:«در این واقعه هایله که خاک بر سر من و ایران شد تلف خواهم شد... دریغ و درد که آسمان نخواست ایران نظام گیرد و دولت و دین انتظام پذیرد» (گوشه‌ای از روابط خارجی ایران، اتحادیه، ص۲۵۸).

ارزیابی جدید از قضیه گریبایدوف

در صفحات قبل به نقل از کتب تاریخی و نظریات مورخین واقعه گریبایدوف را توضیح دادیم وگفتیم بعد از عهدنامه ننگین ترکمن چای وزیر مختار جدید روسیه در صدد بود با خشونت و به شیوه دول غالب وآن طور که خود از مفاد عهدنامه می فهمید و با تحقیر امت اسلامی آن را به مورد اجرا گذارد. عمل وی وکارگزارانش به جایی رسید که علناً ورسماً اعمال رویه‌ای خلاف اصول مسلم اسلام را در سرزمین اسلامی ایران طلب می کرد وانتظار داشت مردم به عنوان اینکه شکست خورده‌اند در مقابل آن سر فرودآورند وسکوت کنند وهمان طور که زمامداران تن به ذلت داده‌اند مردم هم تظاهری از آن زمینه های اسلامی نداشته باشند. گریبایدوف از آن روسهای مغروری بود که اساساً شناختی از اسلام وموازین آن نداشت والا هرگز با آن روحیه به ایران نمی آمد. تماس وی قبلاً در جریان ترکمن چای باکسانی بود که در جریان جنگ هم از اصول اسلام انحراف داشتند و حفظ مقام و موقعیت سیاسی و یا سلطنت نسلاً بعد نسل آنها را به سطحی از درک معنوی بالا تر از گریبایدوف قرارنداده بود. به این جهت گریبایدوف درجامعه‌ای وارد شده بود که در آن عواقب جنگ را می دید و بنابراین چنان رفتاری را درپیش گرفت و تذکر و اخطار روحانیون و علماء اسلامی مؤثر واقع نشد و کارلجاجت را بی توجه به مبانی فکری و اندیشه والای اسلامی موجود همچنان ادامه داد. این وضع پس از دو نوبت جنگ با روسیه و جدائی ۱۷ شهر پرارزش از ایران بسیار گران بود.

ملاحظه دقیق جریانات جنگ با روسیه واقدامات فتحعلی شاه وعباس میرزا وایادی آنها مثل میرزا ابوالحسن خان ایلچی ـفراما سونری معروفـ ودخالتهای انگلیس واطاعت کور کورانه مسؤولین ایرانی همه وهمه انحراف از تعالیم اسلام بود وناچار شکستها را می بایست به دنبال داشته باشد. شکستی که در واقع نتیجه تعاون بر ظلم و ستم وبی اعتنائی به تعالیم اسلام و حقوق مسلمین در سرزمین اسلام بود که در شکل معاهدات صلح گلستان وترکمن چای درآمد و اگر رهبری وقدرت جنگی در اختیار اشخاصی بود که عزت اسلام را می شناختند ونیروی عظیم ملت را در اطراف همان اهداف اسلامی به چرخش در می آوردند و روحیه جهادی دوماه محرم و صفر زمان آغاز جنگ دوم را درهم نمی شکستند وشرایط تسلیم پذیری وناتوانی را مطرح نمی ساختند قطعاً چنان محصولی

بدست نمی آمد. بعضی از سرزمینهای جداشده از ایران تاسالهای متمادی از روسیه تزاری تمکین نداشتند و در چنگال تزارهای خون آشام دست و پا می زدند. مجاهدات مسلمانان قفقاز در جهت استخلاص در این دوره معروف است. بنابراین عاملی که بطور کامل فقدان آن در آن زمان احساس می شود این است که در رأس قدرت حاکمیت به جای عقل وعلم واندیشه وتقوی وعدالت که وحدت اسلامی را فراهم نماید و باهمان قدرت اهداف را پیاده سازد مقام پرستانی حضور داشتند که جز ادامه حکومت وحفظ تاج و تخت واداره حرمسرای آنچنانی مصالح مردم وکشور وجامعه اسلامی را نمی دیدند و از فداکاری وایثارگری مردم مسلمان و نظریات پیشوایان مذهبی که با استحکام تمام ابراز می شد نمی توانستند به موقع استفاده کنند و آن را ضایع می کردند و باید هم این طور می شد. آنانکه خود صلاحیت ندارند چگونه می توانند نیروی صالحی را بکار گیرند. در نتیجه اینان انتظار داشتند در تجاوزارت بعد از پایان جنگ عمال روسیه مردم سکوت نمایند و برای اولیاء غافل امور مزاحمت فراهم نسازند. اما این رویه در سرزمین ایران ممکن نبود. سکوت یعنی اعلام مرگ امت اسلامی و در سرزمینی که بیش از هزار سال فکر اسلامی ریشه دوانده و به صورت مرئی و نامرئی پرورش یافته، در سرزمینی که محرم هرسال را با یاد قیام امام حسین(ع) شروع می نماید و شهادت او را تجسم حیات اسلام می شناسند و فریاد «هیهات منّاالذّلة» او را به شکل ضربه‌ای هشدار دهنده در گوش دارند نمی شود در مقابل آن همه ظلم و تعدی و انحراف بدون عکس العمل بمانند.

ما احساس می کنیم و بررسی دلایل نشان می دهد رویه گریبایدوف و همراهانش پس از ترکمن چای راه جدیدی در جهت سیاست کلی تزاران روسیه و بالاخص طرح پطر معروف بود ودنبال طرق سهلتر برای تحقق اهداف خود می گشتند و تنها عاملی که می توانست آنها را مأیوس سازد همان روحیه اسلامی بود. در جریان جنگهاهم همین عامل می توانست هرگونه قدرت تحرک را از آنها سلب کند مشروط بر آن که یکپارچگی حفظ شود و مرکزیت و محور این وحدت در اختیار اسلام شناسی با تقوی وعادل قرارگیرد که در تمام ابعاد معیارهای اسلامی را رعایت نماید. قیام مردم با حمایت روحانیون وبروز واقعه اوایل شعبان آن سال سفارت روسیه در سطح جامعه وتوده مردم ونه هیئت حاکمه که نمی توانستند در این زمان با مردم همراه وهمگام باشند درس بزرگی به روسیه ودیگر همسایگان ایران داد. در محاصره سفارت روسیه همه اعضای سفارت و از جمله

گریبایدوف به قتل رسیدند وده‌ها نفر از مردم گمنام ولی عاشق آرمانهای اسلامی به شهادت نائل شدند. قوای دولتی که خواهان دربند داشتن مردم بودند با وجود مداخله کاری ازپیش نبردند و فقط با فرستادن نماینده ونوشتن نامه عاجزانه از مقامات روسی عذر خواهی کردند ومردم آگاه ومتعهد به اسلام را ناآگاه وجاهل ومتعصب معرفی کردند. تزار نیکلای دوم و دیگر سردمداران روسیه تزاری معنی وحدت اسلامی ملت ایران را در مقابل بیگانه زورگو وهیئت حاکمه غیر صالح درک کردند. نمایندگان اعزامی شاه به دربار تزار به جبران همدردی پاداش هم دریافت داشتند.

این واقعه یکی از بارزترین نمودارهای جدائی ملت ایران وهیئت حاکم غیر صالح در اوایل دوران قاجار است و این جدائی در تمام ادوار شاهنشاهی وجود داشته است. از قیام عمومی شعبان ۱۲۴۴هـ که ضد بیگانه بود به دلیل جدایی هیئت حاکم از ملت بهره برداری درست نشد و چون قدرت حاکم در اختیار ملت نبود از آثار آن جلوگیری شد ولی به عنوان یک نقطه درخشان باقی ماند، غالب کسانی که از این واقعه یاد کرده‌اند بدون تأمل و بدون ملاحظه شرایط و اوضاع واحوال و بدون درک آمال و افکار و مقاصد امت اسلامی آن را محکوم نموده‌اند و زشتی آن را مورد توصیف قرارداده‌اند بعضی پارا فراتر نهاده و برای گریبایدوف که شاعر و نویسنده هم بوده دل سوخته‌اند و دسته‌ای از اینکه زن زیبای جوانش را گذاشته و به این مسافرت شوم آمده اشک ریخته‌اند. گروهی انگلیس را مقصر اصلی شناخته وبه سیاست این کشور در این قضیه ایراد گرفته ویا اعتراض نموده‌اند. بعضی مردم تهران آن روز را جاهل و نادان شناخته‌اند و از چنان اقدامی اظهار شرم وخجالت نموده‌اند وبعضی دولت را ناتوان وعاجز برای حفظ امنیت معرفی کرده اند وبالأخره اکثر صاحب نظران فوق روحانیون را مورد حمله قرارداده ومتعصب ونا آگاه دانسته‌اند. کسانی هم چندین عامل را مؤثر در جریان شناخته وبه هرحال راه انتقاد را در پیش گرفته‌اند. اما وقتی موضوع با توجه به همه ابعادش رسیدگی گردد و از سطح یک فرد و چند شخص خارج شود واوضاع واحوال عمومی آن زمان مجسم گردد مسئله بصورت دیگری ظاهر می‌شود. چنانچه سی سال سلطنت فتحعلی شاه توأم با دوازده سال جنگهای با روسیه وخسارات عظیم جانی ومالی وپیمانهای گلستان وترکمن چای مرور می شده،وقتی اهداف روسیه از جنگ وشروع تجاوزدرجنگ اول ومقاصد مجاهدین ایرانی که داوطلبانه و بر حسب فتوای مراجع روحانی وبه دلیل تکلیف شرعی به میدانهای نبرد

سرازیر شدند ـ مخصوصاً در جنگ دوم که از شهادت استقبال می کردند ـ پیش چشم مجسم می گشت و توجه می شد که گروهی خودخواه و سلطنت طلب اهداف متعالی اسلام و حقوق ملت و مقاصد اصلی را فدای سلطنت نسلاً بعد نسل خود ساختند و تسلیم میز مذاکره و پیمان آن چنانی صلح شدند، وقتی نظارت بر اجرای معاهدات ظالمانه وتحمیلی بعهده اشخاصی مثل گریبایدوف گذاشته شد که حتی به خانواده های مسلمین وزندگی عادی آنها هم قصد تجاوز داشتند و دولت ودولتمردان وکارگزاران و مأمورین با درجات بالا و پائین و از صدر تا ذیل این وضع ذلت بار را تثبیت شده می دانستند و کار به آنجا رسید که شاه مجبور گردید در مورد زنهای خانواده‌ای تسلیم نظر سفارت روس شود وحکم کرد که آنها را برای تحقیق به سفارت تحویل بدهند و می خواست بهر شکل نظر سفارت روس تأمین گردد با این شرایط برای مردم چه راهی جز قیام باقی می ماند؟ و برای روحانی برجسته آن روز تهران چه تکلیفی بالا تر از آگاه ساختن مردم به مسائل روز و کشیدن آنها به صحنه وایستادن دربرابر ظلم وتعدی است؟

اگر همه جوانب قضیه بررسی شود وارزیابی مجددی از عوامل کوچک و بزرگ سازنده قضیه صورت گیرد مسلم می گردد که حرکت مردم تهران در ٦ شعبان ١٢٤٤ اولین قیام عمومی ملت مسلمان ایران درقرون معاصر علیه تجاوزات بیگانه و استبداد داخلی است. یک حرکت مستقل کامل، یک نهضت جوشیده از آرمان مقدس توده های مردم، یک قیام با پایگاه اسلامی با آغازی از مسجد و محراب. مسئله در تاریخ تحریف شده و از جایگاه اصلی به یک سلسله مسائل احساساتی کشیده شده. مسئله اصلی مقابله با چند مأمور سیاسی نبود، مسئله خراب کردن یک ساختمان وکشتن چند نفر آدم باگناه وبیگانه نبود، موضوع آصف الدوله وحمایت انگلیس و چند زن گرجی وآنچه مشابه آن طرح شده نبود که بتواند صد هزار نفر مردم را جمع کند و قیام را تحقّق بخشد اینها همه مقدمات قضیه بود. مسئله اصلی بقای اسلام و کشور و اعتبار و حیثیت جامعه اسلامی مطرح شده بود. اگر چنین قیامی صورت نمی گرفت نمی توانستیم مردم آن دوره را صاحب عزت اسلامی و صاحب کرامت و آزادگی بدانیم و شاید استقلال ظاهری ایران تا زمان ما حفظ نمی شد.

متأسفانه تاکنون نویسنده های کتب تاریخی از این واقعه با عظمت، سطحی گذشته اند و درسی که بایداز این نمود حیات وزندگی به نسلهای بعد بدهند

غفلت کرده‌اند. به جای اینکه آن را یک نور افکن بشناسند و به جای اینکه از آن به نام یک نقطه اوج یاد کنند و به جای آنکه از پیشگامان آن تجلیل نمایند با کلمه تأسف برهمه آن خروشهای پیام دهنده سر پوش گذاشته‌اند. این قیام بزرگ ناشی از وحدت معنوی با پایه‌های پر استقامت ایمان به خدا است که هرچند گاه در لحظات حساس در این سرزمین پیدا شده است. این قیام شصت سال بر نهضت تنباکو مقدم است وقطعاً الهام بخش آن بوده است. این قیام هشتاد سال قبل از انقلاب مشروطیت صورت گرفته و نزدیک یکصدوبیست سال با نهضت ملی ویکصدوپنجاه سال با انقلاب اسلامی فاصله دارد و ثمره وحدتی است که در آن روز مردم تحت لوای اسلام پیداکردند و بارهبری مردی روحانی مجاهد به ثمر رساندند. این قیام کار یک روزودو روز نبود اگر جریانات دوران آغامحمدخان وفتحعلی شاه را به دقت ملاحظه کنیم ومخصوصاً اگر اقدام پیشوایان اسلامی را در جریان جنگهای با روسیه مجدداً شناسائی کنیم وتلاش شخصیتهای روحانی چون سید محمد مجاهد وعلمای بزرگی مثل ملا احمد نراقی ومجتهدان دیگری که از مفاخر اسلامی هستند در دوران انقلاب اسلامی ارزشیابی نماییم متوجه خواهیم شد که میرزا مسیح مجتهد تهرانی که در قیام شعبان در مقابل روسیه وتهاجماتشان عکس العمل نشان داد صرفاً یک تکلیف سنجیده وصحیح اسلامی را به معرض بروزگذاشت و اگر مداومت می‌یافت واگر قدرت حاکمیت هم در اختیار تقوی وعلم وعقل قرارمی گرفت وحکومت اسلامی پیاده می‌شد دوقرن ذلت وخواری وجود نمی‌داشت.

به قدرت تحقق وحدت اسلامی و دست آوردهای آن در دنیای امروز بیندیشید بهترین ومناسبترین زمان برای پیاده ساختن آنچه پیامبرعظیم‌الشأن اسلام به خاطر آن مبعوث گردید فراهم است تکلیف اسلامیان چیست؟ به سوی آن باید باشتاب حرکت کرد.

***

دوران تثبیت قاجاریه و دادن امتیازات به بیگانگان

معرفی دوره: با شروع سلطنت سومین شاه قاجار[۱] این سلسله وضع تثبیت شده‌ای پیداکرد گویا از حقوق مسلم این طایفه داشتن سلطنت موروثی بود. قبل از محمدشاه یعنی در زمان آغامحمد خان وفتحعلی شاه انتظار بسیاری از ایلات و عشایر این بود که شخصی از خاندان سلاطین قبلی مثل صفویه، زندیه وافشاریه زمام امور را به دست گیرد، ولی ۳۷ سال شاهی فتحعلی شاه وبعدهم آمدن نوه‌اش وتضمین سلطنت به صورت موروثی این طایفه درقراردادهای گلستان وترکمن‌چای وپشت سرگذاشتن جنگهای

---

(۱) فتحعلی شاه ازتهران به)اصفهان رفته بود تا مالیات عقب افتاده ناحیه وهمچنین مالیات سی سال فرمانفرمایی فرزندش حسینعلی میرزا را در فارس وصول کند. با رسیدن به اصفهان حسینعلی میرزا را از شیراز احضار کرد تا در سفر فارس در رکاب او باشد و در واقع می خواست با زندانی کردن فرزندش مالیات را وصول کند، اما حسینعلی میرزا وصیت‌نامه‌ای نوشت وانگلیسیها را حامی فرزندانس شناخت ومهیای قیام علیه پدرش شد. ناگهان‌فتحعلی شاه در ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۵۰ (۲۳ اکتبر ۱۸۳٤) در سن ٦۸ سالگی در اصفهان در گذشت ومحمد شاه در ۳۱ ژانویه ۱۸۳۵ در تهران به جای او تا جگذاری کرد. با این توضیح که بعد از مرگ عباس میرزا در مورد ولیعهد جدید اختلاف بود دسته‌ای ظل السلطان‌پسر فتحعلی شاه وجمعی محمد میرزا فرزند عباس میرزا را نامزد ولیعهدی نمودند و می رفت که اختلاف شدت یابد که در۱۲٤۹ (مه۱۸۳٤) ژنرال آریستوف به عنوان سفیر فوق العاده تزار روسیه وارد تهران شد، ظاهراً ورود او به مناسبت تسلیت فوت عباس میرزا ولیعهد به شاه بود اما در واقع می خواست‌در تعیین‌ولیعهد برطبق معاهده‌ترکمن چای دخالت نماید وسرانجام صراحتاً اعلام داشت که باید فرمان ولیعهدی محمدمیرزا صادر گردد؛ زیرا روسیه سلطنت درخانواده عباس میرزا را تضمین کرده بعد از این جریان بود که محمدمیرزا به اتفاق فرزندش میرزا ابوالقاسم قائم مقام از خراسان به تهران آمد وفرمان ولیعهدی را دریافت داشت و به تبریز اعزام شد.

طولانی و بازهم باقی ماندن سلطنت در این خاندان باعث شد مردم ما دیگر امیدی به آن نداشته باشند که دست این جماعت از تسلط بر کشور کوتاه گردد، به خصوص وقتی می دیدند که در سراسر مملکت فرزندان ونوه های شاه و ولیعهد، هریک منطقه ای را در اختیار گرفته اند و این حکومت وسطه را از اصلی ترین حقوق خود می شناسند.

چهارده سال سلطنت محمدشاه و پس از آن ۵۰ سال استبداد ناصرالدین شاه معرف این تثبیتی است که از آن نام بردیم. وهم ناظر دادن امتیازاتی به بیگانگان هستیم که این موضوع از جانب انگلیس و روسیه به عنوان یک مسابقه در تاریخ ثبت شده است. در این دوره بازهم ایران نواحیی در شرق وجنوب شرقی از دست می دهد که اکنون قسمتی از افغانستان و پاکستان را تشکیل می دهد. اعتبار وحیثیت ایران در نتیجه عواقب پیمانهای فوق الذکر وهم نفوذ رو به افزایش انگلیس و روسیه کاهش می یابد، مخصوصاً در دوره ناصرالدین شاه امتیازات زیادی به بیگانگان داده می شود وسبب افزایش قدرت آنها را در سرزمین ایران فراهم می سازد.

محمدشاه ومدعیان سلطنت

محمد میرزا از بین صدها فرزند ونوه فتحعلی شاه وپدرش عباس میرزا تقریبا ناگهانی و با یک مدت کوتاه چندماه ولیعهدی به شاهی دست یافت[1]. پدرش عباس میرزا

---

(۱) ظاهراً میل شاه به تعیین محمدمیرزا بود وحتی به ظل السلطان که یکی از مدعیان سرسخت سلطنت بود تذکر داده بود که اگر چنانچه یکی از پسرانش را به ولیعهدی انتخاب کند سایر شاهزادگان قبول نخواهند کرد ولی دربارهٔ محمد میرزا می تواند بگوید که آن را از پدرش به ارث برده است (نامه شماره ۵۶ از منشات قائم مقام).

تا زمانی که فتحعلی شاه زنده بود مخالفت شاهزادگان اهمیت زیاد نداشت وشاه به وسائل مختلف آنها را وادار کرده بود که ولایتعهدی محمدمیرزا را قبول کنند. شاه از این بابت ظل السلطان را نا امید کرده، به او پیغام داده بود که «تونه آدم داری ونه خودت دماغ کار، بی جهت اوقاتت را بر خودت وبرشاه تلخ مکن، از این گذشته اگر شاه تو را ولیعهد کند شاهزادگانی که از تو بزرگتر هستند همگی از شاه میرنجند اما اگر محمد میرزا را ولیعهد کند هیچ کس به شاه بحث ندارد ونمی رنجد به جهت اینکه پدرش ولیعهد بود به ارث به او رسیده، شاهزادگان را به هیچ وجه من الوجوه بحثی وگفتگویی با شاه نخواهد بود، اگرشاه محمدمیرزارا ولیعهد کند می تواند ازعهده این کار برآید، به چندین جهات: اول این که مثل قائم مقام وزیری کارگزاردارد، دوم این که سربازونوکرآماده وموجوددارد، سیم این که دولتهای خارجه هم اورامی خواهند(ازنامه شماره ۷۸ قائم مقام).

نزدیک چهل سال به طور رسمی وغیر رسمی عنوان ولیعهد را داشت وتا رسیدن مرگ از این عنوان خارج نشد و در آرزوی سلطنت باقی ماند اما همه شرایط ولیعهدی و بعد سلطنت برای محمدمیرزافرزندش مهیا شد ودرفاصله ای کمتر ازیک سال بعد ازعباس میرزا هم ولیعهد گردید و هم به دنبال آن به مقام پادشاهی رسید[۱] غالب شاهزادگان قاجار با سلطنت او موافق نبودند اما حمایت علنی گراف سیمونیچ وزیر مختار روسیه وعدم مقاومت نهایی سرجان کمبل وزیرمختار انگلیس[۲] او را در رسیدن به شاهی موفق

---

(۱) همان طور که قبلاً توضیح داده شد محمد میرزا به دنبال مرگ عباس میرزا به عنوان ولعهد معین شده بود. محمدمیرزا در تبریز خبر مرگ فتحعلی شاه را دریافت داشت، برادرش فریدون میرزا را نایب الایاله لقب داد ومحمدخان امیرنظام زنگنه را به پیشکاری او معین نمود تا آذربایجان را اداره نماید وخود عازم تهران شد. قائم مقام وقتی شنید که حاجی میرزا آقاسی هم در رکاب شاه عازم پایتخت است از محمدشاه تقاضا کرد از این عمل صرفنظر نماید وحاجی در تبریز بماند اما در این مورد شاه ترتیب اثر نداد چون محمد میرزا به حاجی میرزا آقسی بیش از میرزا ابوالقسم قائم مقام علاقه داشت. قائم مقام می دانست که تمام افرادی که در ارتباط با محمد میرزا بوده اند از جمله محمد علی مستوفی و برادرش میرزا حسن ومیرزا نصرالله اردبیلی وحاج زین العابدین شیروانی و از همه بیشتر حاج میرزا آقاسی از او بد گفته اند ومحمدشاه را نسبت به او بدبین ساخته اند. قائم مقام مخالف آغاز جنگ دوم ایران و روس در سال ۱۲۴۲ بود و اتهام نزدیکی با سیاست روس را داشت و به همین جهت به مشهد تبعید شده بود و بعد از خاتمه جنگ که به شکست ایران منجر شد مجدداً قائم مقام مورد محبت قرارگرفت. عباس میرزا قبل از مرگ سفارش محمد میرزا را به قائم مقام نمود و قائم مقام علی رغم میل باطنی خود را به حمایت از محمد شاه مکلف می دانست ومحمد میرزا حاجی میرزا آقاسی را مرشد خود می شناخت و بدون مشورت او قدم در هیچ کاری نمی گذاشت پیشگوئی حاجی را امری مسلم می دانست زیرا سلطنت او را پیش بینی کرده بود. نام سومین پسر خود را برای احیاء پیشوا حاجی عبدالصمد میرزا گذاشت. در بیماری نقرسی که داشت می گفت حاجی نمی خواهد معالجه شود برای اینکه این زحمتها را در دنیا بکشم ودر آخرت بهتر بروم.

(۲) از کتب نویسندگان انگلیس چنین بر می آید که سیاست روسیه و انگلیس در آن تاریخ نسبت به ایران در تضاد شدید بود. سیاستمداران انگلیس نسبت به محمدشاه ومخصوصاً میرزا ابوالقاسم قائم مقام خوشبین نبودند و قائم مقام را عامل سیاست روسیه می دانستند وهم اورا محرک جنگ اول هرات می شناختند. سر پرسی سایکس می نویسد: محمدشاه به کلی تحت نفوذ روسها بود و با ملاحظه اقدامات او در دوره زمامداری این موضوع ثابت و مسلم گردید (تاریخ ایران تالیف سر پرسی سایکس، ترجمه فخرداعی ج۲، ص ۴۷۴) و گرانت واتسون می گوید «قائم مقام همیشه اوقات بانظر وزیر مختار انگلیس مخالفت می کرد (تاریخ قاجار نوشته واتسون، ترجمه عباسقلی آذری، ص۲۰۰).

ساخت مخصوصا از آن جهت که وزرای مختار انگلیس و روسیه از تبریز تا تهران شاه را همراهی کردند. در این اوقات افراد قشون سه سال حقوق نگرفته بودند مسئلهٔ غرامت دولت روس از جمله مشکلات مهم بود، قائم مقام سعی کرد مدعیان سلطنت را از میان بردارد، مخارج دربار را کم کند و از پرداخت به شاهزادگان بکاهد ونظم وترتیبی در استیفای مالیات آذربایجان بدهد. وی اداره مالیه را به شش قسمت تقسیم کرد تا جمع آوری مالیات وخراج و یرانی راتنظیم گرداند.

اولین مدعی محمدشاه، ظل السلطان دهمین فرزند ذکور فتحعلی شاه، چهل ساله حاکم تهران بود که خود را مهیای سلطنت ساخته بود. شاهزاده علی خان (ظل السلطان) با حمایت چند نفر از برادران با عنوان علی شاه سلطنت خود را در تهران اعلام داشت [1] وی سربازانی تدارک دید و برای جنگ با محمد میرزا که از تبریز حرکت کرده بود آماده شد. [2] سپاهیان علی شاه در نزدیکی قزوین از لشکریان محمدشاه که حمایت شدید مأمورین تزار را داشتند [3]، شکست خوردند و وی مجبور شد پس از نود روز سلطنت تسلیم محمدشاه گردد. علی خان بعد از آن ساکن بغداد شد و تحت حمایت دولت انگلیس درآمد و در مواقع لزوم محمدشاه را مورد تهدید قرار می داد ومدعی تاج وتخت می شد [4] در طول

(۱) میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی که به عامل سیاست انگلیس معروف بود از ظل السلطان برای احرازمقام سلطنت حمایت داشت وحاج فرهاد میرزامعتمدالدوله او را محرک اصلی ظل السلطان در مخالفت با محمدشاه می داند (مکارم الاثار، ج۲، ص۳۶۹).

(۲) بعضی از رجال دربار فتحعلی شاه عقیده داشتند سلطنت ظل السلطان غیرقانونی ومغایر با وصیت فتحعلی شاه می باشد وممکن است دول خارجی او را به رسمیت نشناسند. جمعی هم تردید داشتند که جانب کدامیک، محمدمیرزا یاظل السلطان، را بگیرند. میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه اظهار می داشت جواب دول خارجی به عهده من باشد. وی طوماری تهیه کرده بود که ـ دراروپا برسم است. وصیتنامه شاه سابق در مورد ولیعهد را کنار می گذارند و نظر مردم را رعایت می کنند. بسیاری از شاهزادگان و بزرگان تهران این طومار را امضاء کردند که با سلطنت ولیعهد موافق نیستند وظل السلطان را شاه می شناسند. میرزا ابوالحسن خان چون به هدف نزدیک نشد از ترس جان به حضرت عبدالعظیم پناهنده شد وتا قائم مقام برسر کار بود از بست خارج نشد.

(۳) سفیر روسیه ومأمورین ترار وقتی مقاومت ظل السلطان را در مقابل محمدشاه دیدند علیه مدعیان محمدشاه وارد عمل شدند سفیر روسیه به همکار انگلیسی خود صریحاً اظهار داشت که با توسل به قوه قهریه محمدشاه را به تخت می نشاند (تاریخ قاجار، تألیف واتسون، ص۱۹۳). (٤) سفرنامه اوژن فلاندن، ص۱۲۱.

سلطنت محمدشاه بغداد مرکزی از شاهزادگان ورجال ایرانی مخالف حکومت ایران بود وسیاستمداران انگلیس برای در اختیار داشتن ایران به شکل عامل تهدیدی از آنها استفاده می کردند.

دومین دسته از مدعیان محمدشاه برادران او به نام جهانگیر میرزا و خسرو میرزا بودند که حاضر به تمکین از شاه جدید نبودند. اقدامات این دو نفر به جایی نرسید و سر انجام در اردبیل دستگیر وهر دو کور شدند.

سومین مزاحمین سلطنت محمدشاه دونفرازفرزندان فتحعلی شاه بودند که در اصفهان و فارس سر به طغیان برداشتند. شجاع السلطنه در اصفهان و حسینعلی میرزا فرمانفرما (۱) در فارس علیه محمدشاه قیام کردند. حسین علی خود را حسین علی شاه قاجار نامید و به نام خود سکه زد و فرزندش رضاقلی میرزا را ولیعهد ساخت ولی بالأخره هر دو دستگیر شدند و در سرکوبی آنها منوچهر خان معتمد الدوله نقش مهمی داشت.

چهارمین دسته مخالفین شاه سه نفر از فرزندان حسین علی میرزا فرمانفرما به نام رضاقلی میرزا نجفقلی میرزا وتیمور میرزا بودند که دنبال شورش پدر خود را گرفتند وچون در ایران پیشرفتی نداشتند به سرزمین عثمانی رفتند وسپس عازم اروپا شدند. دولت انگلیس در جهت سیاست خود از آنها استفاده می کرد(۲)، ومحمد شاه را مورد تهدید قرار می داد

---

(۱) حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم فارس از سر سخت ترین دشمنان محمد میرزا بود. و چندین بار به دولت انگلیس نامه نوشته سعی کرده بود که ارتباطی با آن دولت برقرار کند ولی هربار جواب رد به او داده بودند. در همین زمان یک نفر نزد شاه فرستاده پیام داده بود که امنای دولت شاه به من نوشته اند که شاه ولیعهدی را به تو مرحمت فرموده تو پیش کشی در این باب بفرست من آمده‌ام ببینم شاه جقدر پیش کش می خواهد، ماهی چهل هزار تومان پیش کش می دهیم، شاه بسیار بسیار متغیّر گردید. فرموده بود که کدام یک از امنای دولت نوشته که دست او را قطع کنم (از نامه شماره ۸۶ قائم مقام) پس از فوت فتحعلی شاه مخالفت حسینعلی میرزا بالا تر گرفت ولی به جنگ داخلی نرسید و به دستگیری وی منجر گردید.

(۲) فرزندان حسینعلی میرزا با کمک کنسول انگلیس موفق شدند از راه بوشهر وبصره به بغداد بروند. شاهزادگان فراری به دولت انگلیس پناه بردند. نامه ای به پاد شاه انگلیس ولردپالمرستون نخست وزیر وقت انگلیس نوشتند وتقاضای پناهندگی سیاسی کردند. نامه ایشان وسیله خواجه اسعدباشی مترجمی که کنسول انگلیس درشیراز همراه آنان اعزام داشته بود به انگلیس فرستاده شد. دولت انگلیس تقاضای پناهندگی آنان را پذیرفت وایشان روانه انگلیس شدند و با تجلیل واحترام در لندن از آنها استقبال شد، حتی نخست وزیر انگلیس پالمرستون وسفرای انگلیس در ایران به دیدن آنها رفتند، بعداً جمعی از وزراء ←

. . . .

وشاهزادگان انگلیس آنها را ملاقات نمودند و مذاکرات سیاسی با آنها انجام گرفت. شاهزادگان فراری به دیدار ملکه انگلیس رفتند. در عین حال در مجامع رسمی حضور می یافتند. مهماندار سه شاهزاده جیمز فریزر بود که سالها در ایران به سر برده و زبان و رسوم فارسی را می دانست. فریزر آنها را به دربار و پارلمان، کارخانجات، راه آهن، باغ وحش، کارخانجات کشتی سازی، ضرابخانه، بانک و بالاخره مجمع فراماسونری می برد وگردش می داد. بعدها جمع دیگری از شاهزادگان به آنها ملحق شدند.

یکی از اهداف اعزام میرزا حسین خان آجودان باشی به کشورهای اروپائی همین بود که حمایت انگلیس را از این شاهزادگان وتوطئه آنها را توضیح دهد والبته اقدامات وی مؤثر واقع نشد وهنگامی که میرزا حسین خان لندن را ترک گفت شاهزادگان هم به اتفاق فریزر به بغداد فرستاده شدند و هریک از آنها سالی دو هزار لیره مواجب می گرفت. محمدشاه برای پایان دادن به تحریکات انگلیسیها وبرگرداندن شاهزادگان چندین بار اطرافیان واقوام خود را به بغداد فرستاد و از آنها خواست به ایران برگردند، وبا تصرف همه املاک ودارائیشان مشغول زندگی شوند ولی عوامل انگلیس مانع مراجعت آنها بودند و می گفتند در صورت برگشت به قتل می رسند تا محمدشاه زنده بود شاهزادگان فراری مرکز تحریک بودند و از حمایت انگلیس استفاده می کردند.

از جمله مراکزی که شاهزادگان در لندن دیدن کردند سازمان فراماسونی است رضاقلی میرزا در این مورد چنین نوشته «... یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۵۳ این جانب واخوان ومیرزا ابراهیم شیرازی وخواجه اسعد ترجمان سه ساعت به غروب مانده به مجمع فرمیسیان درآمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار علوم آن فن شریف با بهره گشته، اگرچه قواعد ورسومات آن محل عظیم را آدمی خود باید رفته باشد ودیده باشد ولیکن آنچه برما مشخص ومعلوم شد چنانچه آدمی رعایت آن قواعد ورسومات را نماید منافع بسیار از دین ودنیا حاصل خواهد نمود و دوچیز لازم فرامین است یکی آنکه باید لااقل بیست و دو ساله باشد و دیگر آنکه بنده نباشد و آزاد باشد وپدرش نیز آزاد باشد وزن را درخانه فرامیسان نمی گذارند که داخل شود. و چهار مرتبه از برای فرامین مرتب ومعین است مرتبه اول بادویم فاصله اش اقلاً یک ماه باشد وهمچنین دویم را باسیم نیز باید یک ماه فاصله باشد و از مرحله سوم الی چهارم باید یک سال ونیم صبر نمود و هریک از مراحل که به جهت آدمی حاصل می شود نوشته ونشانی به او می دهند که فلان کس فلان مرتبه را دریافت نمود ورئیس آن طایفه که مرشد کامل باشد پای آن محضر را مهر نموده با جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر می نمایند. و در این اوان مرشد ورئیس طایفه برادر پادشاه است که عمر او به هشتاد سال رسیده وبزرگترین فرامیسن عالم است.وفرامیسن به معنی بانی امری است که آزاده باشد چه لفظ «فر» به معنی آزاد و«میسن» به معنای بنیاد است وهرکس را که مراتب اربعه فریمیسن حاصل شود وآن کس که مرتبه اش فوق مرتبه مخاطب باشد از مرتبه خود به او سخن نمی تواند گفت مگر این که از مرتبه مخاطب دیده است در همان مرتبه گفتگو کند زیاده از آن نمی توانند سخن گفت. باری حمد خدای را که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید و این عقده که سالها بردل بود که آیا چه چیز وچه اثر در مجمع فرامیسان باشد از

←

وچند مورد اعتراض محمد شاه هم در خصوص فعالیت آنها به نتیجه ای نرسید.

پنجمین گروه معترض به سلطنت محمدشاه جمعی از خوانین ورؤسای ایلات و عشایر بودند که آشوبهایی را باعث شدند. قائم مقام در جهت خاموش کردن این نقاط مقاومت وکوشش بسیار داشت وموفقیت زیادی هم به دست آورد. شروع کار محمدشاه مدیون تدبیر وفعالیت میرزا ابوالقاسم قائم مقام است، به خصوص وضع بدمالی برمشکلات افزوده بود. قبل از مرگ فتحعلی شاه موعد پرداخت یک کرور باقیمانده غرامت جنگ روسیه[۱] بود که در این زمان می بایست پرداخت شود. پیش از آمدن به تهران قائم مقام اشخاصی را در پایتخت گماشته بود تا به قول او تا به کشف اسرار وحفظ اخبار بپردازند[۲]. و وی را ازجریان امورسیاسی ودسته بندی های درباروافکارعمومی مطلع سازند.

توافق انگلیس و روسیه برای حفظ استقلال وتمامیت ارضی ایران

قبلا دیدیم سیاست روسیه این بود که در عثمانی و ایران نفوذ یابد و بعد از عهدنامه

برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردید. (مراجعه شود به تاریخ قاجار یا سفرنامه رضا قلی میرزا، ص۴۸۶ وبه رموزالسیاحه نسخه خطی کتابخانه ملی).

(۱) مسئله پرداخت یک کرور باقی مانده غرامت به روسها یکی از مسائل مشکل بود. آنها رسماً تذکر داده بودند که به هیچ وجه از دریافت آن صرفنظر نمی کنند. فتحعلی شاه از این موضوع پریشان خاطر بود. حاضر بود ولیعهدی را به شاهزاده‌ای که تقبل پرداخت این مبلغ را نماید تعویض کند. میرزا ابوالحسن خان وزیرخارجه که در این زمان باظل السلطان همکاری می کرد به فتحعلی شاه پیشنهاد کرده بود که به روسیه رفته آن دولت را متقاعد کند که باولیعهدی ظل السلطان موافقت نمایند و مطالبه این مبلغ را عقب بیندازند شاه هم این موضوع را قبول می کند ولی نماینده سفیر روس در تهران به شاه پیام می فرستد که دولت روسیه توقع دارد که شاه محمد میرزا را ولیعهد کند وقائم مقام را وزیر واگر شاه دیگری را تعیین کند توقع گذشت از ما نداشته باشد. سفیر روس اضافه کرده بود که «هرگاه شاه در باب تعیین ولیعهد موافق خواهش ما رفتارکند گمان کلی داریم که دولت ما به ولیعهد گذشت کند نه به شاه (از نامه شماره ۶۹ قائم مقام) بالأخره قائم مقام ومحمد میرزا رسماً پرداخت این مبلغ را تعهد می کنند.

(۲) در اسناد منتشر شده گزارشاتی به این شکل به قائم مقام داده شد «ظل وامین بسیار رفیقند ظل به شدت ایستادگی دارد که ولیعهد شود. شاهزادهای تهران بااورفیق اند. آصف از ترس ظاهراً با او رفیق است اما با طناً نیست. امین ظاهراً رفیق است باطناً دشمن. امین با شما بسیار دوست است لیکن آصف از همه جا وهمه کس دستش بریده شده. بسیاری سعی دارند که شما با او رفیق باشید.» (منشآت قائم مقام، نامه شماره ۷۱).

ترکمن چای و تحمیلاتی که به ایران کرده بود سعی داشت مدتی را با آرامش بگذراند و در قضیه گریبایدوف با درک موقعیت و احساسات اسلامی عمومی راه خشونت در پیش نگرفت و در ماههای آخر عمر فتحعلی شاه برای شناسایی محمدمیرزا ولیعهد جدید (بامرگ عباس میرزا) شاه را کمک کرد و وعده مساعدت بعدی را هم داد. انگلستان نمی خواست روسیه چنین وضع مساعدی را در ایران داشته باشد و برای اینکه خود را حامی ایران معرفی کند یک قدم بالاتر را پیشنهاد کرد یعنی تضمین استقلال وتمامیت ارضی ایران ازجانب روسیه وانگلیس. با این پیشنهاد انگلستان دو هدف داشت: اولاً رضایت وخشنودی شاه ایران را جلب نماید، ثانیاً با این تضمین راه دست اندازی آینده روسیه را سد نماید. بر این اساس در سال ۱۲۵۰ هـ.ق (سپتامبر ۱۸۳۴) وزیر خارجه انگلستان لردپالمرستون[۱] به دستوراتی خطاب به بلای[۲] سفیرانگلیس در روسیه به شرح ذیل صادر می نماید:

«با اعلام وصول نامه مورخ ششم اوت شما درموردامورایران وافغانستان لازم است به شما ابلاغ نمایم که با به دست آوردن فرصت مناسب رضایت دولت پادشاهی انگلستان نسبت به تصمیم شاه ایران مبنی بر انتصاب محمدمیرزا به ولایتعهدی ایران به دولت امپراطوری روسیه اعلام دارید و این موضوع امیدواری ایجاد می نماید که در صورت فوت پادشاه ایران جنگ داخلی در آن کشور روی ندهد لازم است این مطلب را نیز علاوه نمایید که دولت پادشاهی انگلستان بسیار خرسند خواهد بود از اینکه دولتین روسیه و انگلستان در امور مربوط به ایران اتفاق نظر داشته و باکمال محبت ویگانگی نه تنها در مسائل داخلی بلکه در مورد حفظ استقلال و تمامیت ارضی این کشور نیز توافق حاصل نمایند. دولت پادشاهی انگلستان با اعلام اینکه از همکاری با دولت امپراطوری روسیه کمال مسرت را دارد تعلیمات لازم به نماینده خود در تهران داده است که به طور خصوصی با نماینده دولت امپراطوری روسیه تماس حاصل نموده برای اجرای نظریات مشترک دولتین وتعقیب این منظور مذاکرات لازم را انجام دهد».

سفیر انگلیس پس از دریافت دستور العمل فوق باوزارت خارجه روسیه تزاری تماس گرفت و نظر دولت متبوع خود را عنوان نمود روسیه هم با آن موافقت نمود، زیرا پیشنهاد

---

(۱) Palmerston

(۲) Bligh

با سیاست روسیه تطبیق داشت و در آن زمان آرامش در روابط باایران را می خواست تا وجهه جدیدی با رضایت ایران پیدا نماید وسوابق خصومتها فعلاً فراموش شود. این توافق بدون اینکه پیمانی وقراردادی منعقد شود صورت پذیرفت وراه هموازی برای جلوس محمد شاه به سلطنت پیش آورد با وجوداین که دودولت تمامیت ارضی واستقلال ایران را متفقاً تضمین کردند مع الوصف هرکدام در درجه اول مقاصد ومنافع کشور خود را مدنظر داشتند. به دنبال این جریان فرمانفرمای انگلیس درهند مقداری اسلحه ومهمات برای محمدشاه ارسال داشت ویک هیئت مستشارنظامی مرکب از دوازده نفر افسر انگلیس که در هریک از صنوف نظامی تخصص داشتند با ریاست میجردارسی تاد[۱] برای تعلیم ارتش ایران به تهران فرستاد ولی با سابقه ای که انگلیسیها داشتند ایرانیان با احتیاط با آنها رفتار می کردند ونسبت به آنها سوء ظن داشتند.

اهداف ومقاصد انگلیس و روسیه در آغاز سلطنت محمدشاه

معلوم است هیچ یک از دو دولت مصالح ومنافع واقعی ایران را در اقدامات خود ملحوظ نمی داشتند. دولت انگلیس می خواست ایران را به صورت سد محکمی در مقابل نفوذ روسیه به سوی هند داشته باشد وهمین نظر را در مورد افغانستان داشت. انگلیس قصد داشت ایران را کاملاًمتمایل به خود نماید وافغانستان را در اختیار گیرد تا از جانب هند آسوده باشد. بعلاوه انگلستان در مقایسه با روسیه که منافع ومزایایی به موجب قرارداد ترکمن چای بدست آورده بود خود را مغبون می دانست و باید به نحوی جبران این فاصله رابنماید.

دولت روسیه با وجود داشتن امتیازات ترکمن چای وعلاقه به آرامش در روابط با ایران از سیاست اصلی وتحقق اهداف اولیه غافل نبود، می خواست تجارت ایران را به خود اختصاص دهد، می خواست ایران را در شکل پایگاهی اختصاصی برای تسلط آینده بر افغانستان وهند و رسیدن به آبهای آزاد خلیج فارس در اختیار داشته باشد. معلوم است اهداف دو کشور روسیه و انگلیس قابل جمع نبود و رقابت شدیدی بین آن دو به وجود آمد. و هریک سعی داشت مانع نفوذ دیگری باشد.

---

(۱) Darcytodd

در آغاز این دوره تفوق چشمگیری با روسیه بود، زیرا محمدشاه وقائم مقام وزیرش تمایلی به انگلیس نداشتند وسیاست مکارانه و مزورانه انگلستان را در جریان جنگهای با روسیه وهم در ارتباط با حوادث افغانستان به یاد داشتند و طبیعتاً به سفیر انگلیس در ایران هم با همین سابقه نگاه می کردند و احترامات خاصی که برای سفیر روسیه در ایران قائل بودند موجب شد انگلستان عکس العمل نشان دهد وسیاست اعمال فشار وخشونت نسبت به ایران را درپیش گیرد. در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی هرات جزو ایران بود، پس از انقراض صفویه مدت کوتاهی مستقل شد تا این که نادرشاه آن را تصرف نمود و بعد از او در اختیار احمدشاه ابدالی قرار گرفت وپس از او پسرش تیمورشاه و نوه‌اش زمان شاه به حکومت رسیدند. در زمان محمدشاه هرات در اختیار محمود برادر زمان شاه و سپس پسرش کامران میرزا افتاد کابل وقندهار به ترتیب در دست دوست محمد خان وکهندل خان بود که به خاطر قتل برادرشان فتح خان به دستور حکمران هرات شاه محمد از دشمنان سر سخت فرزندوی کامران بودند، دوست محمد حاضر بود از ایران یا روسیه در خواست کمک کند و درمقابل برهرات مسلط شود. کهندل خان هم حاضر به همکاری با ایران شد ولی ایران نه پول داشت که برای دوست محمد خان بفرستد ونه قدرت کافی که در کشمکش امرای افغان نقش مؤثری ایفا نماید. ادعای ایران برهرات برمبنای دلایل تاریخی قرارداشت برای اثبات این امر به نقشه‌های قدیمی استناد می کرد ومی گفت ازقدیم جزو خراسان بوده است.

عزل وقتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام

تاکنون نام میرزا ابوالقاسم قائم مقام را به کرات برده‌ایم. وی از جمله کسانی است که آلودگی بسیاری از رجال دوره قاجار را پیدا نکرده است هم شاعر بود وهم نویسنده قائم مقام اولین صدراعظم محمدشاه ومیزان نفوذش درشاه به اندازه‌ای بود که تمام امور کشور را در اختیار گرفت. محمدشاه بدون اطلاع اوحتی باکسی ملاقات نداشت. قائم مقام توانست قسمتی ازمشکلات روز را برطرف سازد و درجهت استقلال کشور قدمهایی بردارد. به جای میرزا ابوالحسن خان شیرازی، میرزا علی خان قائم مقام پسر خود را از رمضان ۱۲۵۰ تا صفر ۱۲۵۱ رسماً متصدی وزارت ساخت. جمعی از شاهزادگان ورجال درباری که منافعشان به خطر افتاده بود درضدیت باقائم مقام فعال

شدند[۱] دولت انگلیس هم از تصمیمات قائم مقام راضی نبود و احساس می کرد باسیاست آن کشور دشمنی دارد و بنابر این در مقام تحریک و توطئه علیه قائم مقام برآمد وبالأخره کار به آنجا رسید که به محمدشاه جوان بی اطلاع تلقین کردند که فعالیت قائم مقام به زیان اوست وسلطنت او را بی اثر ساخته وخیال عزل شاه واشغال مقام سلطنت را دارد و با این دسائس محمدشاه را وادار ساختند میرزا ابوالقاسم قائم مقام را از صدارت عظمیٰ برکنار ودستور قتل او را در ۱۲۵۱ هـ‍ق (۲۶ ژوئن ۱۸۴۵) صادر نماید.[۲].

---

(۱) قائم مقام زمام امور کشور را به انحصار خود در آورد. سیاست انگلیس در جهت جلب او توفیق حاصل نکرد. قائم مقام بنابر عادتی که داشت نظر محمدشاه را کمتر تأمین می نمود واگر حکمی وفرمانی از جانب شاه صادر می شد وآن را به صلاح دولت نمی دانست و باطبع خود موافق نمی دید بر خلاف آن عمل می کرد و حکم می داد و بر عصبانیت شاه می افزود حنانچه وقتی شاه معادل بیست تومان زر به مردی باغبان عطا کرد قائم مقام فرستاد آن زر را پس گرفت چنین وضعی با مزاج شاه مستبد سازگار نبود وشاه بامیرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی ومحمدحسین خان زنگنه موضوع را مطرح ساخت وحاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خود می دانست در جریان گذاشت وحاجی هم که کینه قائم مقام را دردل داشت فرصت را مناسب دیدوهمه مشاورین، محمدشاه را به قتل قائم مقام تشویق نمودند.

(۲) نویسنده کتاب حقوق بیگران انگلیس در ایران معتقد است میرزا ابوالقاسم قائم مقام شخصیتی است که در راه راستی وحقیقت گام برداشته وحتی از بذل جان خویش دریغ نورزیده. در زمانی که در تبریز پیشکار عباس میرزا بوده انگلیسیها سعی داشتند او را با پرداخت پول و هدایای گوناگون مطیع خودسازند ولی قائم مقام هیچگاه تسلیم نشده جیمز موریه نویسنده کتاب حاجی بابا، با نفرت وعصبانیت از اویادکرده و به دلیل عدم پذیرش هدایای بریتانیا او را مردی خود خواه ودشمن انگلیس معرفی کرده است.

جیمزموریه در گزارش خود می نویسد «از جمله هدایایی که برای درباریان وصاحبان مقام در تبریز برده بودم چند هدیه ارزنده نیز برای قائم مقام پیشکار عباس مرزاولیعهد ایران بردم. هدایا را در حالی که نوکرانم حمل می کردند به خانه میرزا بردم. او پس از دیدن هدایا وتعریف وتمجید فراوانی که از آنها کرد گفت: من از شما خواهش می کنم صمیمانه ترین تشکراتم را به مناسبت ارسال این همه هدایای گرانبها و پرارزش قبول کنیدوازدولت متبوع خودتان بخاطراینکه مراموردلطف قرارداده اند تشکرنمایید لیکن می خواهم از شما خواهش کنم که این هدایای گرانبها را به خود عباس میرزا تقدیم کنید تـ نتیجتاً نسبت به شما نظر مساعدتری داشته باشد».

جیمز موریه اضافه می کند« هر چه بیشتر اصرار کردم انکـ راوشدیدترشدتاجایکه با عصبانیت خانه او را ترک کردم».

←

. . . .

سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در ایران سپس در گزارشی که برای وزیر خارجه انگلیس فرستاد درباره عدم قبول رشوه می نویسد «یک نفر در ایران هست که با پول نمی شود او را خرید و آن قائم مقام است (اسناد وزارت خارجه انگلیس، ج ۳۵-۶۰، گزارش مورخ ۶ دسامبر ۱۸۳٤).

اگر بادقت اسناد تاریخی وگزارش مأمورین انگلیسی ومذاکرات وتصمیمات قائم مقام بررسی شود ملاحظه می گردد که در هجوم سیاستهای استعماری سرنوشت شخصی که مستقل بیندیشد و تسلیم قدرت متجاوز نباشد و سرسختانه از میهن ومردم دفاع نماید چیست. قائم مقام اگر تسلیم می شد و دنبال اخذ وجه وگرفتن هدیه و جمع آوری مال و به فکر ادامه زمامداری و قدرت بود در طرف یک سال از جلوس محمدشاه با آن توطئه سیاست انگلیس مواجه نمی گردید. سرجان کمبل به عنوان یک نماینده تام الاختیار انگلیس از خریدن قائم مقام تا قتل او پیش رفت. سرجان کمبل در ۱۶ مه ۱۸۳۵ ملاقاتی با قائم مقام دارد ومتعاقب این ملاقات گزارشی به دولت انگلیس وحکومت هندوستان می دهد ومی نویسد: «به او گفتم از بس که خواهش والتماس کردم و به فرجام کار تهدید نموده خسته شده ام، دیگر چیزی نمی توانم بگویم اما قلب من برای نیک بختی شاه ومملکت می سوزد» کمبل اضافه می نماید «احساسات عموم هم به اندازه‌ای علیه قائم مقام برانگیخته شده که هرکس و در هرکجا که باشد می گوید من آرزوی کشتن او را دارم...».

نماینده انگلیس ماه ها قبل از قول مردم مسئله قتل قائم مقام را در گزارشات خود مطرح می سازد وخط سیر خود را مشخص می نماید و برای ادامه کار بودجه طلب می کند و محافل مورد اعتماد مردم را در جهت تبلیغ علیه قائم مقام به وضع مرموزی مطرح می سازد و بالاخره عوامل کمبل شهرت دادند که قائم مقام در ۱۹ ژوئن قصد داشته محمد شاه را بکشد و دیگری را به تخت سلطنت بنشانند. در نتیجه این شهرت شاه قائم مقام را عزل کرد.

کمبل در گزارش روز بعد خود چنین نوشته «بامداد امروز سوار اسب شده به شهر رفتم، در راه کسی را دیدم که فرستاده بودند مرا از دستگیری قائم مقام وپسران واعوان او که به امر اعلیحضرت صورت گرفته بود آگاه گرداند، یکسره به کاخ سلطنتی رفتم ولی به ملاقات شاه کامیاب نشدم چه با منشیان ومستوفیان دربار خلوت کرده بود. سواره از وسط شهر گذشتم خیابانها را بیشتر از آنچه تا حال دیده بودم جمعیت فرا گرفته بود... چون به سفارت رسیدم دیدم چندین نفر انتظار بازگشت مرا دارند تا مبارکباد وتهنیت بگویند، از آن جمله بودند بعضی خویشاوندان شاه، رئیس دیوان خانه (میرزا ابوالحسن خان ایلچی) وچندتن از ریش سفیدان شهر احساسات آنان،«چنان بود که همگی تمنا داشتند از اعلیحضرت استدعا کنم هرآینه شهرت راست باشد. ولی قائم مقام هنوز معدوم نشده باشد او را بکشند وجسدش را در میدان عمومی آویزان کنند چه او بقدری آدم بزه کاری است که اگر زنده نماند همه کس را خواهد فریفت واز نو زمام قدرت را بدست خواهد گرفت».

پس از عزل قائم مقام وزیر مختار انگلیس یکه تاز میدان سیاست ایران شد. در خاطرات ۲۱ ژوئن

←

با قتل قائم مقام از لحاظ روابط خارجی نفوذ سیاست انگلیس و روسیه در ایران افزایش گرفت. گراف سیمونیچ که طرف مشورت محمدشاه شده بود سعی داشت توجه

۱۸۳۵ خود می نویسد «... بعد از ظهر امروز به دربار رفتم پس از سه ساعت صحبت با مأمورین درباری ـ که تازه گماشته شده بودند ـ حضورشاه رسیدم، سخت از اوضاع فارس صحبت کردم سپس موضوعی را که تازه اتفاق افتاده بود به میان کشیدم، اعلیحضرت گفت: اتخاذ چنین تصمیمی ضرورت حتمی داشت... «به اعلیحضرت گفتم... یک نکته است که مردم خیلی به آن علاقه مندند وآن این است که می خواهند بدانند فرجام کارقائم مقام چیست؟ آیابه کلی از کار وقدرت برکنار شده یاخیر؟ زیرا فراموش نمی کنند که درزمان مرحوم عباس میرزا چندین بار قائم مقام معزول شد اما هر بار با خدعه توانست زمام کار را از نو بدست گیرد و از آنجا که چنین خاطره‌ای هنوز باقی است می ترسم کسانی که اینک از جانب اعلیحضرت به خدمت گماشته شده‌اند از اینکه مبادا روزی قائم مقام باز به قدرت وحکومت برسد در انجام امور مجاهدت نکنند... وظیفه خود می دانم بعرض برسانم که تمام امید مردم به شخص شاهنشاه است ومن به عنوان خیرخواه ایران صمیمانه آرزومندم که دیگر اعلیحضرت نگذارند زمام حکومت از دستشان خارج شود و نظرم این است که درتعیین صدراعظم شتاب نفرمایند بلکه امور را به دست مستوفیان ومنشیانی که هرکدام متصدی شعبه ای از اموریاشند بسپارند. با این تدبیر هرکدام از آنان بردیگری همچشمی ورقابت خواهد کرد واموری که بر اثر سستی قائم مقام تابه حال در بوته اجمال مانده است انجام خواهد پذیرفت اعلیحضرت گفت: عقیدهٔ من نیز همین است وهمین شیوه را پیش خواهم گرفت... قائم مقام دیگر هرگز به قدرت نخواهد رسید برای همیشه از غرور اوخلاص شدیم ودیگر نمی تواند به کسی آزار برساند... شما دستور دهید فوراً چادرتان را همین جا بزنند ببینید کارها برچه روال خواهد گذشت ان شاءالله راضی خواهید بود...».

می دانیم بعد از معاهده ترکمن چای انگلیس برای انعقاد معاهده‌ای نظیر ترکمن چای فعالیت می کرد وامتیازات روسها را می خواست. همیشه قائم مقام مخالفت می کرد و می گفت «روسها در ترکمن چای بزور آن قرارداد را با ما بستند شما به چه جهت طالب چنین قرارداد ننگینی با ایران هستید؟» البته بعد از قائم مقام شرایط فراهم شد. وامتیازات رابه دست آوردند. سقوط قائم مقام، دستگیری وقتل او همه به تحریک وزیرمختار انگلیس کمبل صورت گرفته و گزارشات وی دلالت کافی براین امر دارد. کمبل از آوریل ۱۸۳٤ تا نوامبر ۱۸۳۵ (۱۲۴۹-۱۲۵۱) از طرف حکومت انگلیس هند در ایران وزیرمختار بود.وی زبان فارسی را هنگامی که جزو افسران انگلیس برای تعلیم امور نظامی به ایران آمده آموخته بود. قائم مقام بنابرتجربه با تعیین مأموران سیاسی از جانب حکومت هند و از جمله کمبل به دلیل روحیه استعماری مخالف بود ومی گفت نماینده انگلیس با یستی از لندن اعزام شود. کمبل وعوامل ایرانی به کنار زدن قائم مقام ازصدارت قناعت نکردند وموجبات قتل وی را هم فراهم ساختند. قائم مقام در شب شنبه آخرصفر ۱۲۵۱ در باغ نگارستان به دستورشاه وبه وسیله دژخیمان خفه گردید و چند تن ازشاهزادگان طرفدار او را هم درقلعه اردبیل زندانی کردند.

شاه را به هرات و پایان دادن آن کار معطوف دارند. حاج میرزا آقاسی [۱] معلم ومراد محمد شاه از میان داوطلبین بسیاری که برای صدارت مهیا بودند [۲] به این مقام منصوب

---

(۱) حاج میرزا آقاسی فرزند میرزا مسلم از طایفه بیات ایروان می باشد. اسم خودش میرزا عباس بوده که به دلیل همنامی باجدش به آن معروف نشده و او را آقاسی گفته‌اند و در ۱۱۹۸ متولد و به اتفاق پدرش به عتبات عالیات رفت و در کربلا در محضر ملا عبدالصمد همدانی ملقب به فخرالدین تحصیل کرد وهم دختر او را به زوجیت گرفت. ملاعبدالصمد در طریق تصوف قرارداشت و دراستیلای وهابیهای سعودی روز عید غدیر ۱۲۱۶ قمری در کربلا به قتل رسید وحاج میرزا آقاسی بنابر وصیت او به ایران بازگشت ودر لباس درویشی به آذربایجان رفت و تصادفا با میرزا بزرگ قائم مقام ملاقات کرد و از لباس درویشی به لباس ملائی درآمد و به تربیت میرزا موسی فرزند قائم مقام مأمورشد. با مرگ میرزای بزرگ دو فرزندش میرزا ابوالقاسم ومیرزا موسی که از مادر جدا بودند برای احراز مقام پدر تلاش کردند. حاجی میرزا آقاسی از میرزا موسی حمایت داشت ولی میرزا ابوالقاسم بر برادر غالب آمد و به وزارت عباس میرزا منصوب گردید و به تلافی سعایتهای حاجی میرزا آقاسی او را در پرداخت مطالبات دولت درفشار گذاشت. حاجی میرزا آقاسی برای نجات از تعقیب مأمورین مالیاتی به خوی رفت و به امیر آنجا که دائی عباس میرزا بود پناهنده شد. حاجی میرزا در ۱۲٤۰ برای تدریس فرزندان عباس میرزا در نظر گرفته شد و به تدریج اغلب پسرهای عباس میرزا را تعلیم می داد وکارش در دربار بالا گرفت و از عزب نساء دختر بیوه فتحعلی شاه خواستگاری کرد و او را به زوجیت درآورد. همین که محمدشاه شغل صدارت را به او پیشنهاد کرد به عنوان اینکه شاه ولیّ امرالله است ونباید تعلل نماید این مقام را پذیرفت وگفت تا دیگری برای این کار تعیین شود به آن اشتغال دارد و مایل نیست کسی او را صدراعظم خطاب کند و در طول مدت صدارت مردم او را شخص اول مملکت می خواندند.

(۲) اللهیار آصف الدوله به قصد احراز مقام صدارت از خراسان به تهران آمد. میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه باهمین هدف صدارت تبریز را رها کرد و به سوی تهران روان شد. میرزا آغاخان نوری وزیر لشکر ومیرزانصرالله صدرالممالک اردبیلی ومیرزا نقی علی آبادی ومیرزا موسی نایب رشتی از جمله کسانی بودند که برای صدارت نامبرده می شدند ولی با انتصاب حاجی میرزا آقاسی همه داوطلبین مأیوس شدند. اللهیارخان آصف الدوله مورد حمایت انگلیسیها بود ولی روسها به او نظر خوبی نداشتند. فعالیت وزیر مختار روس برای روی کارآوردن میرزا محمدخان امیرنظام هم به دلیل مخالفت وزیرمختار انگلیس پیشرفت نکرد. یکی ازمأمورین انگلیسی به نام استیوارت در سفرنامه خود که مربوط به همان زمان است داستانی را به این شرح نقل می کند:

«امیر نظام زنگنه پس ازورود به تهران شبی هشت نمایندگان انگلیس وروس را به ضیافت عظیمی دعوت کرد و در این میهمانی مجلل میرزا مسعود گرمرودی وزیرخارجه ومیرزاابوالحسن خان شیرازی وزیرخارجه سابق نیز حضور داشتند. موقعی که الیس وزیر مختار انگلیس جام خود را به سلامتی شاه ایران

←

شد ومیرزا حسن به ریاست اداره استیفاء (وزارت دارائی امروز) معین گردید.[۱] ومیرزا مسعود گرمرودی هم مقام وزارت خارجه را یافت[۲].

برداشت امیرنظام در نوشیدن جام خود به سلامتی پادشاهان متبوع سمونیچ والیس نام نیکلا امپراطور روس را مقدم برنام شاه انگلیس ذکر کرد. این امر به وزیرمختار انگلیس بسیار گران آمد و به امیرنظام گفت ای کاش جناب عالی لندن را هم مثل سن پطرز بورگ دیده بودید، وچون امیرنظام پیوسته از عجایب و اوضاع محیرالعقول روسیه فقط با دوستان خود صحبت بدارید وفردای آن روز شرحی به امیرنظام ومیرزا مسعود نوشت وآنها را مورد ملامت قرارداد... سفرای انگلیس و روس متوجه شدند نظرشاه با حاج میرزا آقاسی است ناگزیر با صدارت وی توافق کردند.

(۱) میرزا حسن مستوفی، پدرش میرزا کاظم در زمان آغا خان شغل مهمی داشت و در دستگاه عباس میرزا مستوفی بود. حاجی میرزا آقاسی از شاه خواست که عبدالله خان امین الدوله را که از ترس قائم مقام دربیدآباد اصفهان درمنزل حاج سید محمد باقر شفتی مجتهد متحصن شده به این مقام منصوب نماید، اما محمد شاه گفت میرزا حسن یک شب در خراسان ما را مهمان کرده واستحقاق مستوفی المالکی را دارد. نویسنده تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجار در جلد اول صفحات ۵۲ و ۵۳ داستان مهمانی محمدشاه را چنین نقل می کند:

«محمدشاه وقتی قبل از سلطنتش به محاصره هرات رفته بود میرزا حسن مستوفی پسر میرزا کاظم پسر آقا محسن آشتیانی با اردوی او همراه بوده است درموقعی که شاهزاده محمود وجمعی از خوانین هرات برای مذاکره تسلیم به اردو می آیند تا نزدیکی عصر مذاکره ختم نمی شود، محمد میرزا به فکر می افتد که شب آنها را نگهدارد تا همان شب اگر نه فردا صبح شاید کار به نتیجه برسد برای این مقصود به قائم مقام می نویسد یا پیغام می دهد که تهیه برای نگهداشتن آنها ببیند. قائم مقام جواب می دهد تدارک لوازم پذیرائی آنها زحمت دارد مرخص شان کنند بروند و فردا بیایند. شاهزاده از این جواب که اگرچه محرمانه ولی سربالا بوده مکدر می شود ولی چیزی بروی خود نمی آورد و صحبت را باخانهای هرات امتداد می دهد میرزا حسن مستوفی که حاضر بوده موضوع را به تفرس درک می کند وفوراً از چادر بیرون می آید و به پیشکار خود دستور تدارک پذیرایی خانها را می دهد. کم کم شب نزدیک می شود و خوانین هرات اظهار می کنند ما را مرخص کنید برویم فردا صبح برای ختم مذاکره ... میرزا حسن با اشاره چشم حاضر بودن وسیله پذیرائی را به شاهزاده حالی می کند. شاهزاده همین که از تهیه شدن وسائل پذیرائی مطمئن می شود طوری مجلس را اداره می کند و درآخرکار آنها را برای شب نگاه می دارد که گویی این پذیرایی بی سابقه بوده است ومایه آبرومندی دستگاه شاهزاده می شود. این بود وقتی که حاجی گفت خیلی ها بر میرزا حسن برای آن مقام مقدمند شاه گفت همین طور است ولی میرزا حسن یک شب درپشت دیوار هرات آبروی مرا حفظ کرده است می خواهم آبرومندش کنم وحق خدمت او را ادا نمایم».

(۲) میرزا مسعود گرمرودی از منشیان دستگاه میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه بود که زبان فرانسه را نزد ←

جهات تصمیم محمدشاه در حمله به هرات

همان طور که در مباحث قبل دیدیم محمدمیرزا در سال ۱۲۴۹ از جانب پدرش عباس میرزا مأموریت یافت تا قسمتهای غربی افغانستان را تصرف نماید[۱] و حکام

منعین مسیحی مقیم تبریز آموخته بود ودر بعضی مأموریتها هم شرکت کرده بود. وی در ۱۲۵۱ پس از احراز مقام وزارت خارجه با ضیاء السلطنه دختر فتحعلی شاه ازدواج نمود. ضیاء السلطنه تا ۳۷ سالگی که پدرش زنده بود ازدواج نکرد و بسیاری از امور داخلی پدر را اداره می کرد. نویسنده تاریخ عضدی می نویسد: هنگامی که حاجی میرزا آقاسی ومیر مهدی امام جمعه به منظور اجرای عقد حاضر شدند ضیاء السلطنه از پشت پرده با دو نفر صحبت و احوالپرسی کرد و برای اینکه به حاجی گوشزد کرده باشد که چرا مجلس بدون حضور میرزا نصرالله رئیس تشکیل گردیده به حاجی صدر اعظم گفت چون شما دم از عرفان می زنید و از طرف میرزا مسعود وکالت دارید وکیل من هم باید میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی باشد که سالک طریقت است. (به زندگانی حاج میرزا آقاسی، نوشته حسین سعادت نوری، ص۴۴ مراجعه شود.)

بنا به گفته ماک نیل میرزا مسعود از فاضل ترین سیاستمداران آن روز بود مخصوصاً چون به روسیه سفر کرده بود اطلاعاتی از ممالک خارج داشت. در طی واقعه هرات از خدمت معزول شد و پسرش میرزا علی که جوانی ۱۶ ساله بود به مقام نیابت وزیر خارجه قراردادند میرزا علی باخارجیها مکاتبه می نمود ولی، در واقع نقش منشی را داشت نه یک وزیر. ماک نیل درنامه خصوصی به لرد وکلندنوشته که چون میرزا مسعود از هواداران روسیه بود او را از میان برداشته. و در نامه ای پالمرستون نوشته که شاه برای دلجویی از روسها پسر میرزا مسعود را به نیابت وزارت خارجه منصوب کرده است.

(۱) دونامه خصوصی از محمد میرزا در زمان محاصره اول هرات به قائم مقام نوشته شده که نشان علاقه وافر او به هرات است وی می نویسد: «جناب قائم مقام... باز اظهار پریشانی از برف وسرما نموده بودید اشهد بالله در اینجا بسیار خوشتر می گذرد و خاطر جمع دارید از این گذشته من پسر فرمانفرما نیستم که منتهای سفرم رکن آباد ومصلی باشد و همچنین در زیر دست ظل السلطان تربیت نیافتم که از شمیران وشاه عبدالعظیم نگذشته باشم. الحمدلله رب العالمین جه سره، پدری داشتم که خواب استراحت را در ممالک ومعارک می نمود. امیدوارم که اگر به همه فضائل محمود آن بزرگوار متصف نشوم با سعی ومجاهده بعضی را تحصیل کنم. شما را به روح نایب السلطنه که دیگر غمخواری مرا در این خصوصها نکنید» (آرشیووزارت امورخارجه ایران، مجلد ۶۲۰۴شماره۴۴).

در نامه دیگر محمدمیرزا به قائم مقام می نویسد: «جناب قائم مقام! مکرر احوالات نوشته شده اما به این خیال که شاید قاصد را گرفته باشند باز می نویسم هرقدر زودتر بیایید دیر است، همه روزه هزار آدم می برند واحدی در فکر تلافی نیست. الله، الله کمال نظم را باید قشون داشته باشد، خاطر جمع دارند که بحمدالله تعالی عنقریب فتح هرات خواهد شد وقالب گور برسرآئیم مردن برایم بهتر است از نگرفتن هرات

←

سرکش آن حدود را سرکوب کند اقدام وی با مرگ عباس میرزا نا تمام ماند و از محاصره هرات دست کشید ومعاهده‌ای قائم مقام از طرف ایران باکامران میرزا منعقدساخت واو همچنان امیرهرات باقی ماند. در این زمان دوست محمدخان در کابل وکهندل خان در قندهار حکمروایی داشتند و در هرات گرچه کامران میرزا حکومت داشت ولی عملاً تمام امور را یارمحمد خان وزیر او در اختیار گرفته بود. به مناسبت پیمانی که در فوق به آن اشاره کردیم روابط کامران میرزا با دولت ایران نزدیکتر از دوامیر دیگر بود گرچه گاه گاهی دم از استقلال میزد اما با اندک تهدیدی از جانب ایران خراج پرداخت می کرد و خطبه به نام شاه می خواند و در ضرب سکه نام ایران را قرار می داد و بازهم به امارت باقی می ماند.

در زمان مورد بحث ما، کامران میرزا امیرهرات خراج سالیانه را پرداخت نکرد، سیستان را به قلمرو خود ضمیمه ساخت‌و از تخریب استحکامات غوریان سرباز زد. محمدشاه در ۱۸۳۶ کامران میرزا را به تهران احضار نمود ولی او از آمدن استنکاف کرد. دولت روسیه کوشش داشت توجه شاه را به نواحی غربی افغانستان که قبلاً جزو ایران بود معطوف دارد. سفیر روسیه کنت گرافت سیمونیچ [1] در اجرای همین سیاست عمل می کرد. نظر دولت روسیه این بود که اولاً ایران با تصرف نواحی جدید، قفقاز را فراموش کند ثانیاً روسیه در پیروزیهای آینده پیشنهاد دهنده باشد وکینه وعداوت گذشته از بین برود. ثالثاً دولت انگلیس را سرگرم درگیریهای افغانستان سازدوازمسائل اروپا بازدارد. رابعاً بانفوذی که روسیه در ایران دارد موفقیتهای ایران موفقیت ضمنی برای روسیه هم محسوب می شود.

عکس العمل انگلیس درمقابل سیاست آزاد سازی شرق ایران :

دولت انگلیس متوجه بود که سفیر روسیه نفوذ زیادی در محمدشاه دارد و می دانست که نظر شاه ایران پی گیری اقدامات گذشته در سرکوبی امرای هرات وکابل وقندهار است و از دور مراقب اوضاع بود و برای خنثی نمودن نقشه‌های مطروحه از هیچ اقدامی

(آرشیو وزارت امورخارجهٔ ایران، مجلد ۲۲۰۴ شماره ۵۷).

(۱) Simonitch

فروگذار نبود، از جمله اقدامات:

۱- بازداشتن ایران از مداخله در امور افغانستان از طریق نمایندگان سیاسی انگلیس؛ به این معنی که ماک نایل وزیرمختار انگلیس دردربار محمدشاه مکرر به شاه یادآوری می کرد که ایران نباید به امور افغانستان مداخله نماید. وسرهانری الیس[۱] سفیر فوق العاده این کشور برای تبریک جلوس محمد شاه هم همین توصیه را داشت ورسماً از محمد شاه خواست که از حمله به هرات خودداری نماید.

۲- تقویت بنیه دفاعی افغانستان و این امر به عهده فرمانفرمای هند گذاشته شده بود؛ به این شکل که لردا وکلند مأمورینی به افغانستان اعزام نمود تا امرای افغانستان را به پایداری در مقابل ایران ونقض عهد و پیمان دعوت نماید وضمناً نیروی آنها را ارزیابی کند، و در این رابطه دوستمحمد خان بارگزائی امیر کابل وکهندل خان امیرقندهار را به یاری کامران میرزا دعوت کردند، به طوری که خواهیم دید از آن نتیجه ای حاصل نشد.

۳- ازطریق دولت روسیه؛ به این معنی که انگلیس از دولت روسیه در خصوص دلیل تحریک ایران توضیح خواست وکنت نسلرود[۲] وزیر امورخارجه روسیه موضوع را تکذیب کرد واعلام نمود دولت روسیه در این خصوص نظری ندارد.

۴- ایجاد اغتشاش در داخل ایران؛ انگلیسیها از هر راهی برای رسیدن به مقصود استفاده می کردند ایجاد بی نظمی واختلاف هم بهترین راه بود.

شرائطی که دولت ایران را به اجرای تصمیم محاصره وادار ساخت

ایران بین دو سیاست قرارگرفته بود تحریک روسیه در اقدام به تهاجم به هرات وهشدار انگلیس درعدم اقدام. در اواخر سال ۱۸۳۷م محمدشاه دلایل ویا به عبارت درست تر بهانه هایی برای اقدام هرچه سریعتر بدست آورد که عبارت بود از:

۱- تعلیل امیر هرات درپرداخت خراج معمول و اصرار بر این تعلل وامتناع از رفتن به تهران به هنگامی که از جانب شاه ایران در ۱۸۳۶م احضار شده بود و بد رفتاری که نسبت به شیعیان شده بود.[۳]

---

(۱) Sir Henry Ellis　　(۲) Nesselvode

(۳) سرهانری الیس سفیر انگلیس در ایران پیش بینی کرده بود که رفتار ظالمانه کامران میرزا حاکم

←

۲ـ فروش عده ای از ایرانیان از جانب افغانها در بازارهای مرو و خیوه به صورت برده و اسیر. توضیح این که در تهاجماتی که ترکمنها و ازبکها از ناحیه شمال شرقی داشتند ایرانیان را به اسارت می گرفتند و برای فروش می بردند و این کار به افغانها هم سرایت کرده بود ولازم بود که ایران با حمله به افغانستان عاملین این نوع تهاجمات و تجارت را مجازات نماید.

۳ـ بعضی از یاغیان وحکام شکست خورده ایران به هرات رفته و با کمک مادی و معنوی حاکم آن ایالت و دیگر حکام افغانستان دست به تحریک علیه ایران می زدند واحتمالاً تهاجماتی را باعث می شدند.

این جهات فردی برای دولت ایران و جود داشت، روسیه هم نه تنها موافق حمله بود بلکه تشویق هم داشت[۱] تنها عامل مخالف، انگلستان بود.

دولت ایران به استناد فصل نهم معاهده تهران ۱۲۲۹ قمری (۱۸۱٤م) که با انگلیس منعقد کرده بود انتظار داشت انگلستان در رابطه ایران وافغانستان بیطرف بماند و مداخله ای نکند این تعهد انگلیس بود و این تعهد هنوز باغبار خود باقی بود ومی بایست به آن عمل نماید. و انتظار ایران بر حق بود. اما انگلیس که تنها منافعش را می دید به این استدلال توجهی نداشت و وقتی زمینه اقدام ایران را مساعد دید در مخالفت جدی ترشد و دست به اقدامات عملی زد، لرد اوکلند فرمانروای هند الکساندر بورنس[۲] را به

هرات و وزیر او یار محمد خان در هرات نسبت به شیعیان آن شهر دولت ایران را تحریک به تلافی خواهد کرد واضافه کرده بود که ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم که رفتار یک شاه جوان و بدون اغراق شجاع محتاطانه باشد به خصوص که در این مورد احساسات وی بعنوان یک شاه و یک انسان عمیقاً تحت تأثر قرارگرفته است. (Ellis To PalmersonApril 17 th 1899 F.O. 539)

(۱) سر پرسی سایکس می گوید «در سواحل نوا (رود خانه ای که از شهر لنین گراد می گذرد) به این فکر افتاده بود که هرگاه ایران شهر هرات را متصرف شود بعدها با کمال سهولت قندهار وکابل را مسخر می کند در این صورت دولت روسیه بلامانع نفوذ خود را سرتاسر افغانستان مستقر خواهد ساخت. بسط ونفوذ روسیه در افغانستان باعث می شود که دولت انگلیس در سایر نقاط به انجام تقاضاهای روسیه تن دردهد. از طرفی اگر مأمورین انگلستان از اقدامات قانونی ومنصفانه ایران نسبت به تسخیر هرات جلوگیری به عمل آورند دولت اخیرالذکر ناگزیر خودرا از هرجهتی به دامان روسیه می اندازد و به هرحال قشون کشی ایران به هرات از همه جهت به نفع روسیه تمام خواهد شد (تاریخ ایران، تألیف سر پرسی سایکس، جلد دوم).

(۲) Burnes

افغانستان اعزام نمود تا دوستمحمدخان امیر کابل را بر خلاف قرارداد فوق الذکر اتحاد با انگلیس وامیر پنجاب وسند که دست نشانده انگلیس بود دعوت نماید. بورنس مقدمات اتحاد دو برادر رقیب (دوستمحمدخان وکهندل خان) امرای کابل وقندهار رابه نفع انگلیس فراهم ساخت. اما انگلیس در مورد دوستمحمدخان نظرات مختلفی داشت.

سرجان مک نیل وزیر مختار انگلیس در تهران معتقد بود که دولت انگلیس باید از دوستمحمدخان امیر کابل حمایت کند تا بر سراسر افغانستان مسلط شود وسروکار انگلیس فقط با او باشد وفقط در این صورت است که سنگر محکم و قابل اطمینانی در مقابل هندوستان بوجود می آید. اما لرد اوکلند این نظر را درست نمی دانست و به دلیل سوء ظنی که نسبت به دوستمحمدخان داشت بورنس را احضار کرد وجهت اقدامات را علیه دوستمحمدخان پایه گذاشت. دوستمحمدخان از همین جا کینه انگلیس را به دل گرفت و به ایران نزدیک شد دولت روسیه هم به دلیل همان رقابت با انگلیس بیکار نبود، نمایندگانی به افغانستان اعزام مینمود واز جمله اعزام ویکوویچ به قندهار وکابل بود اما نتیجه کارش محصولی برای روسیه نداشت.

انگلستان وقتی تدابیرش را برای جلوگیری ایران از حمله هرات بی اثر دید در مقام آن شد تا عملاً دفاع از هرات را به عهده گیرد و به این منظور جمعی نظامی را برای تدارکات وپیش بینی تجهیزات به هرات اعزام نمود. الدرد پاتینجر[(۱)] مأمور شد تا قلعه وبرج وباروی هرات را عهده دار شود در همین احوال حاکم هرات هم با پشت گرمی انگلیس مزاحمتهایی را در منطقه سیستان ایران فراهم ساخت وعده ای از طرفداران ایران به دستور کامران میرزا و یار محمدخان مورد قتل وضرب وجرح قرارگرفتند. همه این عوامل موجبات حرکت قشون ایران را به سوی هرات فراهم نمود.

محاصره دوم هرات واقدامات انگلیس در رفع آن

سپاه ایران در شرایطی که توضیح داده شد به سوی هرات عزیمت کرد (۱۹ ربیع الثانی ۱۲۵۳) و بدون اینکه جنگی صورت گیرد به هرات رسید[(۲)] وچون امکان ورود به

---

(۱) Elderedpottinger

(۲) بعضی از نزدیکان محمدشاه پیش بینی خوبی نسبت به این حمله نداشتند وسعی می کردند شاه را ←

شهر نبود آن را محاصره نمود[۱] مدافعین شهر از قبل در برج و بارو وقلعه مهیا شده بودند وهدایت مقاومت باپاتینجر افسر انگلیسی بود. محمدشاه خود فرماندهی سپاه را عهده دار بود و در محاصره شرکت داشت. وزیر مختار روسیه کنت سیمونیچ هم عازم محل شد و به اردوی شاه‌پیوست تا جریان را ناظر باشد واحتمالاً به دولت متبوع خود گزارش نماید. وزیر مختار انگلیس مک نایل هم که برای انصراف محمدشاه کوشش بسیار کرده بود ونتیجه نگرفته بود به اردوشاه واردشد واقدامات قبل خود را دنبال نمود و در ملاقات با شاه مجدداً خواست که محمدشاه از محاصره دست بردارد وادامه محاصره را مخالف دوستی با انگلیس شناخت اما چون شاه را مصمم دید و از راه مذاکره نتیجه ای نگرفت، به اقدامات عملی در جهت کمک به مدافعین هرات دست زد. وزیر مختار انگلیس از استدارت[۲] وسرگردتاد[۳] افسر همکار سفارت استفاده نمود به این شکل که «تاد» به

از رفتن به هرات بازدارند. اللهیار خان آصف الدوله که سال قبل به بهانه شیوع وبا در خراسان مانع عزیمت شاه شده بود بنابر نظر مؤلف کتاب جنگ ایران وانگلیس- بازهم با اشاره سیمرغ کوشش کرد تا شاه را از حرکت به سوی هرات ممانعت کند. وی به عنوان خیر خواهی ودلسوزی اظهار داشت که سلطنت شاهنشاه را هنوز نضج وقوامی که لازم است حاصل نگردیده و برخی از شاهزادگان را کماکان سودای سلطنت در سر است و بیم آن می رود که شاه از مرکز مملکت به نقطه دور دستی عزیمت کند ومدتی در حوالی هرات رحل اقامت بیفکند امنیت سایر نقاط مملکت مختل وآشفتگی وآشوب جایگزین نظم وآرامش شود. شاه به اظهارات خان دانی ترتیب اثر نداد و از اجرای تصمیم خود منصرف نگردید زیرا روسها او را از حمایت وپشتیبانی خود مطمئن ساخته ودر ضمن خاطر نشان کرده بودند که هرگاه انجام این امر به تعویق بیفتد بعدها با چندین برابر قشون فعلی نیز تسخیر هرات امکان پذیر نخواهد بود».

(۱) سپاهیان ایران اطراف قلعه غوریان خیمه وخرگاه بر افراشتند و میان قشون شاه ولشکریان افغانی که به سرکردگی شیر محمدخان برادر یار محمدخان حفاظت قلعه را به عهده داشتند پیکار خونینی در گرفت و چون مقاومت مدافعان افغانی ده روز به طول انجامید حاج میرزا آقاسی پیشنهاد کرد شاه آنجا را ترک ومعجلاً به سمت هرات عزیمت نماید اما میرزا آغاخان وزیر لشکربا این نظر مخالف بود ومی گفت اجرای پیشهاد حاجی و پیشروی به سمت هرات قبل از یکسره کردن غوریان جز به محاصره افتادن قشون ایران بین قوای دشمن نتیجه ای ندارد، مضافا به اینکه ارتباط اردو با خراسان قطع می شود. سرداران قشون فکروزیر لشکر را تأیید کردند و تسخیر غوریان را قبل از هرات لازم دیدند و سر انجام پس از یک هفته غوریان سقوط کرد وشیر محمد مدافع غوریان در حالی که شمشیر به گردن آویخته وکفن بر تن کرده بود نزدشاه برده شد وبه شفاعت حاجی صدراعظم مشمول عفو گردید.

(۲) Stedrt

(۳) Magar tadd

هرات رفت (در همان حالی که هرات در محاصره بود) و روحیه مدافعین را تقویت نمود و پاتنجر و زعمای هرات را مطمئن ساخت که با وساطت انگلیس محاصره پایان خواهد یافت. در بازگشت او مک نایل وزیر مختار انگلیس باشاه ملاقات کرد و وساطت انگلیس را پیشنهاد نمود. بعلاوه یادآورد شد که حاضر است شخصاً به هرات رود وکامران میرزا و یارمحمد را وادار به اطاعت از شاه سازد. این فکر را شاه پسندید و مهدی خان ـ یکی ازفرماندهان سپاه را ـ بایک اسکورت نظامی به همراه مک نایل به هرات اعزام نمود اما مک نایل ضمن ملاقات با سران هرات به عوض اینکه آنان را به اطاعت از شاه وادار سازد و یا در این خصوص مطلبی عنوان نماید آنها را به پایداری تشویق نمود و به کمک آینده انگلستان امیدوار ساخت، ودرباز گشت مهدی خان جریان ملاقات مک نایل را به محمدشاه گزارش کرد وملاقاتهای محرمانه تا دو استدارات با پاتنجر و تعلیماتی که ردوبدل می شدمخصوصاً اطلاعات واخباری که وسیله ایادی نماینده انگلیس به مدافعین هرات داده می شد محمدشاه را به شدت عصبانی ساخت و دستور داد آمدوشد مأمورین انگلیس به داخل هرات کنترل شود. یکی از این عوامل دستگیر وچند ساعت توقیف شد ونزد او اسنادی کشف شد که نشان می داد وزیر مختار انگلیس اطلاعات اردوی شاه را به افسران انگلیس مدافع هرات می داده اما به جای عذر خواهی وزیر مختار انگلیس باعث شکایت وگله او شد. مک نایل طی گزارشاتی که به وزارت خارجه انگلیس می داد لزوم مداخله جدی وسریع کشور متبوع خود را متذکر می شد و ماژورتاد را به هندوستان فرستاد و از لرد اوکلند خواست کمکهای فوری به مدافعین هرات بنماید.

محمدشاه تصور می کرد این اقدامات مک نایل خود سرانه و بدون اطلاع انگلیس است و درصدد برآمد با اعزام سفیر به انگلستان برای تبریک جلوس ویکتوریا به سلطنت، تعویض مک نایل را درخواست کند ومیرزا حسین خان آجودان باشی برای این مأموریت درنظر گرفته شد، اما قبل از اینکه این سفیر اعزام شود مک نایل درصدد بهانه جویی برآمد وچون نمی توانست حمله به هرات را که یک مسئله داخلی ایران بود، رسماً مطرح نماید مسائل جزئی که قابل عنوان نبود طی نامه ای به شرح ذیل اعلام داشت و اجرای آن را از دولت تقاضا نمود:

۱ـ برکناری حاجی خان سرتیپ که دستور توقیف چاپار انگلیس را داده است و برای

جلوگیری از پیش آمد مشابه دولت ایران به تمام حکام وعمال خود ابلاغ نماید که در آینده به هیچ وجه متعرض فرستادگان انگلیس نشوند و در خصوص این مورد هم صدراعظم رسماً از سفیر انگلیس معذرت بخواهد.

۲ـ عزل حاکم بوشهر به لحاظ بی احترامی به نماینده دولت انگلیس.

۳ـ تعهد دولت ایران به انعقاد معاهده تجاری ظرف سه ماه با انگلستان تأخیر در این معاهده خلاف رویه دوستی دو کشور محسوب می شود.

مک نایل ضمن اخطار فوق تذکر داده بود که چنانچه ایران تقاضاها را نپذیرد ملکه انگلستان سفیر ایران را که جهت تبریک می رود نخواهد پذیرفت. پاسخ ایران به اعتراضات وزیرمختار این بود که ازجانب ایران اقدامی خلاف دوستی با انگلیس انجام نگرفته ومسائل مطرح شده درنامه سفیر که جزئی است با رضایت طرفین حل وفصل خواهد شد. مک نایل پاسخ دولت ایران را قانع کننده ندانست و با تعرض از اردوی ایران خارج و از طریق مشهدعازم تهران شد. در بین راه دستور جدید دولت انگلیس را دریافت داشت. دستور این بود که به دولت ایران اخطارکنید تا دست از محاصره هرات بردارد والا دولت انگلیس واردجنگ با ایران خواهد شد. مقارن این احوال کشتیهای جنگی انگلیس وارد خلیج فارس شد. پس از تصرف جزیره خارک سایر جزایر و بنادر ایران را مورد تهدید قراردادند[1] ناوگان انگلیس مرکب از پنج فروند کشتی جنگی به فرماندهی دریادار

---

(۱) فریدون میرزا فرمانفرما برادر محمدشاه حکومت فارس را به عهده داشت. با هجوم انگلیسیها به جزیره خارک نامه مفصلی به حاجی میرزا آقاسی می نویسد وپیشنهاد می کند که درمقابل قوای دشمن مقابله شود. حاجی میرزا آقاسی جواب مساعدی نمی دهد ومأمورین دولت انگلیس شروع به ناسازگاری و ایجاد اشکال برای فریدون میرزا می نمایند. بخشی ازنامه چنین است: «جناب حاجی ـسمه الله تعالی ـ دربارهٔ جزیره خارک واحتلال انگلیس وتفصیل حالات بعد از این که انگلیس وارد خارک شد هروقت که سؤال از بالیوز متوقف بوشهر اتفاق افتاد به نوشته وگفته می نوشت ومی گفت که چون هوای ما سعید بد است از شاه جم جاه وزیر مختار اذن گرفته که چندین سپاهی که سالدات هند می باشد در جزیره خارک توقف کنند چون فصل تابستان بود این حرف چیزی نبوده حالا که استفسار می شود می گوید وزیر مختار هروقت بنویسد می روم ولیکن مصالح بنائی با کشتی می آورند که در خارک قلعه و برج بسازند و تاکنون که ۱۸ شوال است قلعه خارک در تصرف شیخ نصر است اما مواجب خوار دولت انگلیس شد. وششصد تومان برای او قرارداده اند که هر ساله برسد و درخارک زیاده از ۶۲۰ نفر سپاهی نیست وهیچ قابل نیستند لیکن در دریا کشتیها دارند. وآدم و اسباب و استعداد می آورند اگر فکر خارک را بزودی نفرمائید پس از این امر بنادر بسیار ←

سرفرد ریک میتلند در اطراف جزیره خارک متمرکز شدند. روسیه دولت انگلیس را مهیای جنگ برای حفظ منافع خود در افغانستان دید با کمال احتیاط خودرا از جریان دور

مشکل می شود چرا که خارک دخلی به سر حرامیه ندارد و این جزیره صرفنظر از خوبی هوا و زمین گرمی بسیار محکم جائی است به این معنی که سه طرف جزیره کمره است که بدان از دریا تردد نیست مگر راه عبور از یک طرف است وآن هم سنگلاخ است وکوه که جهاز وکشتی بزرگ از ده فرسخی آن می تواند دید و از این نزدیکتر محال است بیاید به جهت شکستن کشتی می ترسد نزدیک نمی آید...

دیگر در کنار جزیره خارک غوص مروارید هم شده شیخ عبد الرسول مروارید بیرون آورده بود ان شاء الله امر خارک بگذرد می توان امر غوصی را رواج داد. خلاصه اگر از جزیره خارک بگذرند یک وقتی می شود که از بندر بوشهر و یا از سایر بنادر حضرات انگلیسیها به خشکی بیرون می آیند و همین که در خشکی راه پیدا کردند مأمن می سازند اهل فارس را به دادن پول ونگرفتن مالیات تطمیع می کنند و در این که فارس سالها است با اینها راه دارند و پولشان کلاً در پیش نوکر انگلیسی است حرفی نیست لامحاله به قاعده اینکه اهل ایران را متداول است با فرنگی مع می شوند یا سکوت از این کار می کنند عاقبت داستان هندوستان بر پا میشود...

خلاصه اگر بخواهند امر بنادر مضبوط شود اولاً دو فوج خوب با نظم که از عهده سرکرده و صاحب منصبانش توان برآمد تعیین کنند که بزرگان مملکت ومتمردین هراس بر می دارند و درست خدمت می نمایند همین که ولایت مضبوط شد از جایی که صدایی در نیاید خود بخود مشایخ بنادر نظم می گیرند ولیکن در بندر بوشهر لامحاله دویست نفر سرباز قدیمی باید باشد و من اینجا به هیچ وجه قشون ندارم اسمشان سرباز است رسم ندارند آمدن سرباز از طرف دولت برای نظام مملکت واجب ولازم است اگر بخواهید امر بنادر مضبوط شود کشتی جنگی لازم است کل دولتها کشتی جنگی دارند. پارسال که سه کشتی خوب می فروختند به شما نوشتم جوابهای غریب نوشتید که من سکوت کردم. امسال که یک کشتی بسیار خوب که ۲۴ فوت داشت به هشت هزار تومان می فروختند به شما نوشتم جواب نیامد. به حرف امر دریا و بندر مضبوط نمی شود باید ایستادگی کرد وپول خرج نمود و به خادم مرحمت وبه خائن سیاست فرمود تا امر مضبوط شود والا با حرف زدن وپیش نرفتن حاصلی ندارد.

شما اگر رأیتان تخلیه جزیره خارک است اول با وزیر مختار انگلیس حرف بزنید اگر قرارشد به خوشی تخلیه کنند بسیار خوب والا صریح بنویسید ومرا در این کار مختار کنید وقدری قشون بدهید ولا اقل دویست هزار تومان خرج کرایه وکشتی وتفاوت تسعیر غله بکنید آنوقت ببینید من به چه سهولت بعد از فضل خدا و طالع سرکار اقدس این خدمت را به انجام می رسانم... والسلام.

نامه فریدون میرزا از صحفه ۲۹۷ و بعد کتاب زندگی حاج میرزا آقاسی نقل شد تا ازعبارات آن به وضع آن روز ایران پی ببرید و درمقابل نفوذ خارجی می بایست باتدبیر واراده و با زور وقدرت وبه اتکای وسایل مناسب ایستادگی کرد غفلت بهر شکل ودرهرزمان عواقب وخیمی را به دنبال دارد.

ساخت وتعرض وتجاوز قوای بریتانیا باعث شد که اهالی بوشهر در صدد دفاع برآیند و به طوری که نویسنده فارسنامه ناصری می گوید شیخ حسن آل عصفور وشیخ سلطان برادر زاده او و باقر خان تنگستانی به کمک ومعاضدت اهالی محل سربازان خارجی را از شهر اخراج کردند در این زدوخورد جمعی از طرفین به قتل رسیدند وانگلیسیها از بوشهر خارج و به جزیره خارک رفتند[۱].

در مورد محاصره هرات قابل ذکر است که ایراداتی به حاجی میرزا آقاسی وارد کرده‌اند که اشتباه او در طرز محاصره شهر بود که ناشی از خود سری وبی اطلاعی او می دانند که به ضرر ایران تمام شد. بنابر گزارش مورخین حاجی با وجود مخالفت افسران قشون سه دروازه شهر را محصور ودو دروازه دیگر را آزاد گذارده بود تا به قول او «یک سوی شهر گشوده است و راه فرار گشاده است. چون لختی سختی ببینند شهر را بگذارند و راه فرار بردارند». و با این ترتیب امید داشت که هرات تسلیم شود. یکی از نویسندگان نوشته: این اقدام عجیب به دلیل آن بود که می خواست محاصره به طول انجامد تا نتیجه معاهداتی که امید داشت با امرای افغانستان منعقد کند به چشم ببیند ولی همین امر باعث عدم موفقیت شد چون اگر هرات را بدون اتلاف وقت گرفته بودند امکان داشت انگلیسیها چنان شرایط سختی را نتوانند تحمیل کنند پس از ده ماه حاجی قبول کرد که همه دروازه‌ها شهر را محصور کنند به طوری که زندگی بر هراتی ها سخت شد ولی تا آن وقت پاتینجر توانسته بود حصارهای شهر را ترمیم کند ومقاومت تشدید گردد.

نتیجه کار محاصره هرات: روسیه که در تحریک ایران به لشکرکشی به افغانستان محرک ایران بود ومحمدشاه تصور می کرد عملاً به نوعی حمایت می نماید در زمان تهدید انگلیس وشروع به اشغال جزایر ایران هیچگونه اقدامی انجام نداد: روسیه نخواست به خاطر ایران خودرا با انگلیس طرف سازد و وارد معرکه ونزاع شود. محمدشاه از جانب روس مأیوس وخودرا در مقابل انگلیس کاملاً تنها دید. طول مدت محاصره هم او را رنجور و بیمار وخسته ساخته بود، دفاع از هرات هم با حمایت انگلیس ادامه داشت. مجموع این شرایط محمدشاه را برآن داشت که دست از محاصره هرات بردارد. باصدور

---

(۱) فارسنامه ناصری، گفتار اول، ص ۲۹۵.

اعلامیه ای [۱] خطاب به نظامیانش محل را ترک گفت و اقدام علیه هرات را به زمان دیگری گذاشت و در ۱۶ شعبان ۱۲۵۴ به تهران مراجعت نمود. محاصره دوم هرات ده ماه بطول انجامید وزرای مختار انگلیس و روس در تمام این مدت با دو هدف متضاد در اردوی شاه بودند وهمان طور که در فرازهای قبل دیدیم دولت انگلیس با توسل به زور واعزام قوا به افغانستان و با اعزام کشتی جنگی به خلیج فارس واعمال تهدید با دخالتهای ناروای وزیر مختار خود ایران را از حق مسلم حاکمیت در هرات وقندهار محروم ساخت. شاه در ۱۶ شعبان ۱۲۵۴ به تهران رسید وتمام مدت سفر ومحاصره ۱۶ ماه طول کشید [۲].

---

(۱) در این اعلامیه محمدشاه به سوابق موضوع هرات می پردازد ومأموریتی را که قبلاً از جانب جدش فتحعلی شاه وپدرش عباس میرزا در سرکوبی یاغیان هرات داشته یـ دآوری می نماید ومی گوید: کامران میرزا متعهد شده بود دست از اقدامات خلاف بردارد و مطیع باشد اما عصیات بی رویه خود را ادامه داد وجداناً خود را مسؤول سرنوشت فجیع ایرانیان که به اسارت درآمده بد می دانست و در صدد خاتمه دادن به این خود سریها برآمده است انگلستان به موجب قراردادهای موجود نمی بایستی مداخله نماید اما بر خلاف عهد به کمک یاغیان شتافت و بهمین جهت صلاح دیده شد محاصره خاتمه داده شود ولی از خیال استرداد اسرا و جلوگیری از عملیات ناپسند افغانها منصرف نیست. و در خاتمه می افزاید: «شما از همه قشونهای دول خارجه پایدارتر به زحمت و غیور ودینداری و پاس آبروی دولت به کارتر می باشید و هرچه دارم برای شما می خواهیم نه دربند خانه و اطاقهای با زینت ولذت وخوشگذرانی هستم همین قدر از خدا طالبم اذیتهایی که از همسایگان ازبک وسایر ترکمانان به خراسان رسید پس بگیرم وذلت به هیچ کس نکنم، این منتهای لذت من است همانا شما برادران دینی و غیور من هستید».

(۲) مک نایل، کلنل استودارت را برای رساندن پیام مجدد روانه اردوی شاه کرده بود استودارت احساس کرد شاه از عاقبت عمل خود نگران شده وخبر اشغال خارک واغتشاش در بعضی نقاط ایران را شنیده بود البته اغتشاش شهرها مربوط به تعدیات حکام ، سنگینی مالیات دولت، رقابت بین مدعیان سلطنت، مسائل مذهبی ورجحان اقلیتهای غیر فارس زبان بود. حمله به هرات به قتل عده زیادی از افسران ایرانی منجر شده بود که از جانب امرای کابل وقندهار (دوستمحمدخان وکهندل خان) بر خلاف انتظار کمک نرسیده بود (قنبر علی خان سفیر ایران به قندهار رفته بود با انعقاد قرارداد تا با امرای افغانستان آنها را به حمایت آورد وانگلیسیها گویا موانعی برای او ایجاد کرده بودند) همه این جهات واتمام حجت استودارت محمدشاه را مصمم در ترک محاصره ساخت حاجی میرزا آقاسی با این تصمیم مخالفت نمود ولی شاه به آن اعتنایی نکرد. با آمدن به تهران فرمانی خطاب به فرهاد میرزا حاکم تهران صادر کرد و در مساجد خوانده شد و از جمله نوشت «چون به خواست خداوند واقبال بلند شاه مرزهای شرقی ایران به طور رضایتبخش انتظام

←

روابط با روسیه در زمان محاصره هرات

انتظار محمدشاه در حمله به هرات مساعدت روسیه بود ولی روسیه در این جهت گامی برنداشت: فقط سیاست خشونت سابق را به ملایمت ودوستی تبدیل کرد وتا به آنجا پیش رفت که در نیمه دوم سال ۱۲۵۳قمری (۱۸۳۷م) نیکلای اول تزار روسیه مسافرتی به قفقاز نمود. در این مسافرت برای ملاقات شاه ایران اظهار اشتیاق کرد وچون گرفتاری محمدشاه در رابطه باهرات امکان مسافرت او به روسیه نبود ناصرالدین میرزا ولیعهد را که در حدود ۶سال سن داشت به این مأموریت فرستاد. ولیعهد طفل خرد سالی بود که نیاز به سر پرستی داشت میرزاتقی خان فراهانی ـ که بعدها عنوان امیر کبیر را پیداکرد ـ در این مسافرت ولیعهد را همراهی کرد ولیاقت خود را ابراز داشت. این دیدار در حوالی ایروان انجام گرفت. نیکلا تزار روسیه که مشغول جلب قلوب مردم قفقاز بود با ولیعهد ایران هم ملاطفت بسیار کرد. واظهار نزد یکی با ایران وسیاست محمدشاه در تصرف هرات نمود. خبر این ملاقات وقتی به محمدشاه رسید او را دلگرم و در محاصره هرات بیشتر راسخ ساخته بود.(۱)

داده شد مراجعت می کنم».

احساسات مذهبی درجنگ هرات نقش مهمی داشت... محمدشاه از علماء و روحانیون کمک خواسته بود، در خواست کرده بود که فتوای جهاد صادر کنند و شیعیان هرات را از مظالم حکام نجات بدهند. یارمحمدخان هم از مراجع سنی ها در خواست کمک می کرد در حالی که در همین فرمان دوستمحمدخان به نام اسلام از شاه ایران کمک می خواست وزمانی که انگلیسیها به افغانستان حمله کردند همه امرای افغان به نام اسلام علیه کفار به دولت ایران متوسل شدند. در ایران اکثر علماء با عقاید مذهبی وصوفی گری محمدشاه وحاجی میرزا آقاسی نظر مساعدی نداشتند پس از مراجعت شاه تهاجم ترکمانان به خراسان ادامه یافت وباردیگر هرات مانند سابق با آنها همکاری نداشت؛ ادعای حاکمیت ایران بر هرات باقی ماند.

(۱) هامیلتون (Hamilton) ازعمال وزارت خارجه انگلیس در کتاب مسائل خاورمیانه می نویسد: «در این تاریخ انگلیسیها چنین تصور می نمودند که دولت روسیه رشته ای به گردن صدراعظم ایران انداخته، به هرجا که میل دارند او را هدایت می کنند و به وسیله او در تمام امور داخلی ایران دخالت می نمایند از آنجایی که صدر اعظم ایران در دست آنهاست به دستور ایشان اشخاص به مشاغل دولت نامزد وبرقرار می شوند روسها هستند که همه را پناه داده مجرمین را حفظ می کند.حاکم آذربایجان تحت الحمایه آنها است، به ایالت خراسان چشم طمع دوخته اند وتمام همّ خود را صرف توسعه نفوذشان در نواحی

←

روابط ایران و روسیه به ظاهر دوستانه بود. دولت ایران از روسیه می ترسد و به قول یکی از نویسندگان «محمدشاه معتقد بود که جلو قدرت ونفوذ روسیه را نمی توان گرفت» مکنیل در ۱۸۳۵م به انگلیس رفت و با سمت وزیر مختاری برگشت. وی می نویسد «در فاصله مسافرتش نفوذ روسیه در ایران ... یافته و همه جا بطور واضح این نفوذ بچشم میخورد اما بیشتر در محافل دولتی روسیه نفوذ دارد» هنری الیس مرتبا به دولت خود گزارش داده روسها ایرانیان را به تصرف هرات تشویق می کنند و همه گونه قول کمک وهمراهی را به آنها می دهند. بعد از جریان هرات سیمونیچ به روسیه احضار شد و به جای وسفیر دیگری به نام دوهایل اعزام گردید. دولت انگلیس تغییر خط مشی را موفقیت سیاسی خود می دانست. پالمرستون درنامه ای نوشته است ما درباره سیمونیچ روسها را شکست دادیم.

اعزام میرزاحسین آجودان باشی به لندن

در همان حالی که هرات در محاصره محمدشاه بود نماینده انگلیس مک نایل در امور ایران مداخله داشت ومدافعین هرات رااوسایلی به مقاومت تشویق می نمود. میرزا حسین خان آجودان باشی به لندن اعزام شد تاضمن تبریک جلوس سلطنت ملکه ویکتوریا[1] از سفیر انگلیس شکایت کند وتعویض او را بخواهد. مک نایل قبل از اینکه سفیر ایران برود از جریان اطلاع حاصل کرد و تهران را ترک گفت وتصمیم داشت دولت متبوع خود را وادار سازد که سفیر ایران را نپذیرد و یا مأموریت او را بلا اثر گذارد، مک نایل در جراید لندن مقالاتی علیه ایران انتشار داد تا افکار عمومی را علیه ایران آماده سازد. میرزا حسین خان هم در ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۵۴ از راه تبریز عازم اروپا شد ومأموریت داشت در طول راه با اولیاء دولت عثمانی وامپراطوری اطریش و دولت فرانسه تماس بگیرد و

شرقی بحر خزر می نمایند. دولت ایران به روسها اجازه داده است که در رشت قنسول داشته باشند و نماینده تجاری آنها در تمام نقاط ایران برقرار شود. تمام اقدامات علیه نفوذ دولت انگلیس است وفعلاً مشغول می باشند منافع دولت انگلیس را درآسیای مرکزی تهدید کنند وطوائف افغانستان را علیه انگلیس بشورانند(
(Problem of The middle East Hamilton P.74

(۱) سلطنت ویکتوریا تا ۱۹۰۱ در انگلیس ادامه یافت. وی بامرگ ویلیام چهارم به سلطنت رسید.

مقاصد واهداف ایران را به آنها متذکر شود.

میرزا حسین خان درقسطنطنه با سلطان عثمانی (محمود دوم) ملاقات کرد و مورد استقبال و پذیرایی قرارگرفت اما پیامی را از مترجم سفیر انگلیس در قسطنطنیه دریافت داشت دائر بر این که دولت انگلیس وی را نخواهد پذیرفت وچون خواست شخصاً با سفیر ملاقات نماید. سفیر انگلیس از این ملاقات سرباز زد و اعلام داشت اختیاری برای مذاکره باوی ندارد تا چنین ملاقاتی صورت گیرد. آجودان باشی به اطریش رفت و در وین نیز مورد استقبال وپذیرائی گرم قرارگرفت وبامترنیخ صدر اعظم اطریش ملاقات ومقاصد دولت ایران را بازگو کرد، ومترنیخ قول داد که نظر خود را به انگلستان اطلاع دهد. مترنیخ تذکاریه‌ای از جانب ایران جهت لردپالمرستون فرستاد و پیشنهاد کرد که خودش واسطه ارتباط ایران وانگلیس شود تا اختلافات بر طرف گردد. پالمرستون تذکاریه آجودان باشی را پس‌فرستاد و از صدر اعظم اطریش معذرت خواست. در پنجاه روزی که آجودان باشی در وین توقف داشت امپراطور اطریش را هم ملاقات کرد. ضمناً نماینده انگلیس در اطریش را هم دید و پیغام دولت انگلیس را دائر بر این که مسافرتش به انگلستان بی فایده است دریافت داشت.

آجودان باشی در ادامه مسافرت درمحرم ۱۲۵۵هـ‌ق به فرانسه رفت. لوی فیلیپ،[۱] شاه فرانسه را ملاقات ونامه شاه را به وی تسلیم نمود و در آخرین مرحله مسافرت وارد لندن شد. درپایتخت انگلیس مورد استقبال وپذیرایی رسمی قرارنگرفت، ناچار در هتلی اقامت کرد و ازچند نفر از افراد انگلیس که سابقاً مأموریتهایی در ایران داشتند مثل الیس و سرگور اوزلی راهنمائی خواست وپس ازمدتی معطلی نامه‌ای به لردپالمرستون وزیر خارجه انگلیس نوشت واعلام داشت که از جانب شاه ایران حامل نامه وهدایائی برای ملکه انگلیس است ومأموریت دیگری هم دارد که باید با تماس با وزارت خارجه انجام دهد[۲] لرد پالمرستون قرارملاقاتی با آجودان باشی گذاشت و در این ملاقات دولت ایران را متهم بر عهد شکنی نمود و از نفوذ روسیه در ایران اظهارعدم

---

(۱) از ۱۸۳۰ الی ۱۸۴۸ در فرانسه سلطنت داشت.

(۲) مراجعه شود به جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس،محمود محمود، صفحه ۴۱۳ به بعد.

رضایت داشت و تصریح کرد که همه اقدامات مک نایل به دستور دولت انگلیس انجام گرفته وتعویض او بی مورد است وما دامی که دولت ایران تقاضاهای انگلیس را تأمین نکند سفارت آجودان باشی در دربار انگلیس قابل پذیرفتن نیست.

میرزا حسین خان آجودان باشی وقتی وضع را چنین دید به راهنمایی عده‌ای که با او تماس داشتند در صدد برآمد ذهن رجال انگلستان وافکار عمومی را نسبت به حقانیت ایران جلب نماید. نتیجه این شد که در مجلس عوام سؤالی از لردپالمرستون وزیرخارجه مطرح گردید، وزیرخارجه انگلیس جواب کاملی ند د. موضوع مسکوت ماندولی آجودان باشی روزنه امیدی پیداکرد ومجدداً دونامه به لردپالمرستون نوشت (۱) وتوضیح داد با عدم پذیرش سفیر ایران و فرا خواندن سفیر انگلیس از تهران موضوع تیره گی رابطه همچنان باقی خواهد ماند در حالی که ممکن است با مذاکره وتبادل نظر نتایج مطلوبی به دست آید. آجودان باشی چون پاسخی دریافت نداشت در صدد برآمدلندن را به سوی تهران ترک کند. در این هنگام پیغامی دریافت نمود که چندروزی صبر نمایید و به دنبال آن پاسخی دریافت داشت که مطلب جدیدی نداشت و فقط وقت ملاقاتی داده شده بود. آجودان باشی در این ملاقات آخری با وزیرخارجه انگلیس متوجه بهانه‌های بیشتر انگلیس شد و پس از ۴۱ روز اقامت در لندن از طریق فرانسه وعثمانی به ایران بازگشت.

آجودان باشی در فرانسه با اولیاء فرانسه تماس گرفت و آنها برای روابط بیشتر با ایران هیئتی را که چند افسر جزو آن بود به ریاست کنت دوسرسی (۲) مأمور ایران نمودند و آجودان باشی هم مقداری اسلحه از فرانسه خرید.

مذاکره آجودان باشی باپالمرستون: گفتیم آجودان باشی در روزهای آخر اقامت در لندن ملاقاتی باپالمرستون وزیر خارجه انگلیس داشت که هم مسئله هرات مطرح بود وهم اعتراضات وشکایات دیگری که قبلاً هم سفیر انگلیس مطرح کرده بود و برای روشن شدن مواضع طرفین پاره‌ای ازاین مباحث رادراینجا منعکس می کنیم.

۱ـ اعتراض اصلی دولت انگلیس این بود که ایران به تحریک روسیه به هرات حمله

---

(۱) برای ملاحظه اصل نامه مراجعه شود به صفحه ۴۱۸؛ جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، محمود محمود.

(۲) Conte De Sorcy

و آن سرزمین را محاصره کرده. پاسخ آجودان باشی این بود که قبلاً انگلیس همین اعتراض را به روسیه کرده و دولت روسیه عدم دخالت خود را اعلام داشته و انگلیس هم آن را پذیرفته با این وصف چگونه این موضوع قابل طرح است وچرا اعلام عدم مداخله روسیه از جانب ایران در مسئله قابل پذیرش نیست.

۲ـ لرد پالمرستون مدعی بود دولت ایران برای سفیرروس احترامات فوق العاده قائل است و در مورد سفیر انگلیس آن طور رعایت نشده وتبعضی است که بین دو دولت روس وانگلیس از جانب ایران به عمل آمده است. پاسخ آجودان باشی این بود که ممکن است به دلیل وضع خاص کنت سیمونیچ که از ابتدا با عنوان سفیر اعزام شده با وضع مک نایل که قبلا سمت پزشک سفارت را داشته تفاوتی پیش آمده ولی دولت ایران سعی دارد اصولاً بین سفرا تبعیض نباشد.

معلوم است این اعتراضات ناشی از همان رقابت دو سیاست انگلیس و روس از اوایل قرن ۱۹ می باشد و انگلیس نمی تواند نفوذ بیشتر روسیه را در ایران ناظر باشد.

۳ـ لرد پالمرستون وزیرخارجه انگلیس اصرار می ورزید که دولت ایران باید از محاصره هرات منصرف شود ونقاطی را که مثل قلعه غوریان به امیر هرات تعلق داشته و هنگام محاصره اشغال شده به وی مسترد دارد. پاسخ آجودان باشی این بود که شاه ایران دست از محاصره کشیده و مراجعت نمود وقلعه غوریان ونظائر آن را انگلیس قبلا ملک ایران شناخته ومعلوم نیست طرح این مسائل برای چیست.

٤ـ وزیرخارجه انگلیس مجددا اهانت حاکم بوشهر به نماینده انگلیس را مطرح ساخت وآجودان باشی پاسخ داد دولت انگلیس این اعتراض را قبلاً مطرح نموده و دولت شیخ نصر حاکم بوشهر را عزل نمود ولی بعداً همین حاکم معزول که عملش مورد اعتراض است تحت حمایت انگلیس قرارگرفته و از آن دولت حقوق ومستمری دریافت می دارد آیا چنین شکایت و ایرادی با این وصف قابل طرح است.

۵ـ پالمرستون مدعی بود که دولت ایران از انعقاد قرارداد تجارتی با انگلیس مسامحه می نماید وپاسخ آجودان باشی این بود شاه ایران دستور انعقاد پیمان را صادر نموده ولی سفیر انگلیس بابهانه جویی این امر را به عهده تعویق گذاشته و تقصیری متوجه ایران نیست.

٦ـ در مورد توقیف چاپار انگلیس پالمرستون تکرار موضوع نمود ومدعی بود آن طور که

باید از جانب ایران موضوع جبران شده است. پاسخ سفیر ایران این بود که چاپارانگلیس حامل اخبار اردوی شاه برای دشمنان بود که دستگیری وچند ساعت توقیف شد. در هر کشوری جاسوس مستحق اعدام است در حالی که دولت ایران از وی دلجویی نموده و او را آزاد ساخته و دولت ایران معذرت خواهی هم کرده است. دیگر چه موردی را باید جبران نماید، چند سال قبل سفیر ایران میرزا حسین در قلمرو حاکمیت انگلیس به قتل رسید و با عذرخواهی مختصری ایران قناعت کرد و سفیر دیگری را اعزام داشت کدامیک از دو مورد مهمتر است قتل سفیر یا توقیف چاپار.

در مقابل اعتراضات انگلستان سفیرایران هم مواردی از عهد شکنیهای انگلیس را مطرح ساخت، از آن جمله دولت انگلیس به موجب ماده‌ای از معاهدات متعهد بود که در کشمکش ایران وامرای افغانستان مداخله نداشته باشد و حال آنکه به نحو بارزی خلاف آن را عمل می‌نماید وریشه همه اختلافات موجود همان مداخله در موضوع هرات است. آجودان باشی عدم پرداخت وجوهی را که دولت انگلیس تعهد نموده بود نیز مطرح ساخت. آجودان باشی مدعی بود سه نفر از شاهزادگان مقصر ویاغی فرارکرده و به انگلیس آمده‌اند، بر طبق عهدنامه‌ها می‌بایست از ورود آنها به انگلیس جلوگیری نمایند و در صورت عدم اطاعت آنها را تحویل دولت ایران بدهند در حالی که از آنها در انگلیس پذیرایی شده، مکرر به حضور ملکه انگلیس برده جا ومکان ومهماندار برایشان در نظر گرفته‌اند. آجودان باشی می گفت در حالی که نمایندگان انگلیس در ایران مقیم وتوقف داشتند بدون توجه به وضع دوستی به سواحل جنوبی ایران کشتی جنگی فرستاده جزیره خارک را ناگهانی متصرف شده‌اند از این حرکت نه تنها خلاف معاهدات است بلکه مخالف ضابطه جمیع ملل وخلاف مذهب ومغایر قوانین وقواعد دولتهای کل عالم است. دولت انگلیس تفنگهایی را که ایران از تجار انگلیسی خریده وبرطبق قرارداد با آنان پول آن هم پرداخت شده نگهداشته وبه ایران فرستاده نشده است. ولی البته پالمرستون خود را موظف به پاسخ نمی دانست وپاسخی هم نداشت جز اینکه سیاست تجاوز کارانه‌ای را در پیش گرفته وضعف حاکمان موجود ایران این امکان را به آنها داده است.(۱)

---

(۱) برای ملاحظه مشروح اشکالات وایرادات پالمرستون وآجودان باشی وپاسخ مقام آن به سفرنامه ←

البته در همین احوال در مجلس عوام انگلیس ۱۸ نفر از نمایندگان، پالمرستون را مورد ایراد قراردادند که با حمایت بی مورد از مک نایل گرفتاری فراهم نموده است و پاسخ پالمرستون این بود که ایران قصد داشت سفیر انگلیس را از انجام وظایفش باز دارد و تحت تأثیر قراردهد و دست نشانده خود سازد و این کار را قبلاً در مورد سفیر دیگر انگلیس هانری ولوک انجام داده است. هانری ولوک در اثر تقاضای ایران تعویض شده و اگر باز هم تقاضای ایران پذیرفته می شد سفرای انگلیس قادر به انجام کار نبودند.(۱)

در مدت توقف آجودان باشی در انگلیس مقالاتی از جانب مک نایل در جراید لندن

میرزا عبدالفتاح گرمرودی منشی آجودان باشی و به فصل بیست ودوم تاریخ روابط سیاسی انگلیس وایران، محمود محمود مراجعه شود.

(۱) میرزا عبدالفتاح گرمرودی می نویسد: «بعد از آنکه کیفیت رفتار ناپسند مکنیل را اجودان باشی به اکثر بزرگان پارلمان مدلل ومحقق نمود هجده نفر از آنها یکدفعه برخاسته به جناب لردپالمرستون بحث کردند و گفتند که از تحریرات وتقریرات حسین خان به ما یقین ومعلوم شده است که این نوع نامهربانی ونقار فیمابین دولت انگلیس و ایران از نادانی و بدرفتاری مسترمکنیل رویداده است وجناب شما محض به خیال اینکه او را از خود منتخب کرده. و به سفارت ایران فرستاده بودید اغماض وچشم پوشی از کرده‌های او کرده وعلاوه نشان وحمایل بر مراتب او افزودید.

جواب داده بود که: برمن هم واضح ومبرهن شده است که مسترمکنیل در آنجا رفتار خوب نکرده است لیکن البته در خاطر ارباب مشورت و کرسی نشینان پارلمان هست که در ایام سلطنت فتحعلی شاه مغفور میرزا صالح، ایلچی آن دولت به این ولایت آمده شکایت از رفتار مستروبلاک نموده وامنای دولت انگلیس مشار الیه را به همان سبب معزول وایلچی دیگر منصوب ومأمور نمودند، در حقیقت از آن وقت تا به حال سفرای ما در دولت ایران بی عزم وهمیشه با احتیاط راه می رفتند که مبادا به سبب شکایت دولت ایران معزول شوند حالا اگر مستر مکنیل را نیز بخواهش امنای ایران مقصر ومغضوب نمایم لامحاله بعد از این هرایلچی که از این دولت به دولت ایران مأمور شود در همه حال ملاحظه رضای امنای دولت ایران را کرده وبلکه درحقیقت نوکر آنها می شود وانصافاً در این صورت حق به جانب آن ایلچی خواهد بود. بعضی از ارباب مشورتخانه که دوستان او بودند تصدیق نمودند و بعضی که بطرف ضد او بودند انکار کردند که این خیال محض بی انصافی واز راه حمایت مستر مک نایل است و بلکه در باطن حمایت خود را می کنی به علت این که او را تو مأمور کردی و آدم کوچک را رتبه بزرگ تو دادی می بایستی ایلچی ایران آدم نجیب واز بزرگان نظام باشد نه مکنیل که آن همه مفاسد از مأموریت او بیرون آمد تاحال هرچه در دوستی ایران خرج کردیم به هدر رفت بعد از آن باید در مقابل آن اخراجات کشیده افغانستان را مضبوط کنیم که ابداً آن ولایت بی نظام منظم نشده آرام نخواهد گرفت.»

منتشر شد که علیه ایران بود ومیرزا حسین خان هم با کمک آشنایان انگلیسی به آنها پاسخ داد ومشاجرات قلمی ادامه یافت وهنگامی که آجودان باشی لندن را ترک می گفت از جانب پالمرستون به یک مهمانی دعوت شد که مک نایل هم دعوت شده بود اما سفیر ایران معذرت خواست(۱) وانگلیس را ترک کرد.

بهبود روابط ایران وانگلیس پس از رفع محاصره هرات

روابط ایران وانگلیس ـهمان طور که دیدیم ـ در نوامبر ۱۸۳۸ قطع بود و دولت انگلیس از جهات مختلف ایران را تحت فشار قرارداده بود که دست از محاصره هرات بردارد. دولت روسیه در حمله به هرات محمدشاه را تشویق کرده بود ولی با این که در اوج قدرت بود عملاً کمکی نکرد وقدمی جدی در جلوگیری از مداخله انگلیس هم بر نداشت، فقط با یک مانور سیاسی، انگلیس را وادار کرد که رسماً بپذیرد که روسیه در

(۱) در تمام مدت مسافرت میرزا حسین خان آجودان باشی منشی او به نام میرزا عبدالفتاح گرمرودی او را همراهی می کرد وتمام جزئیات سفر وملاقاتهای انجام شده را به رشته تحریر درآورده و به عنوان سفرنامه باقی گذاشته است. برابر نوشته میرزا عبدالفتاح گرمرودی در سفرنامه: «یک شب جناب لرد پالمرستون مهمانی بزرگی کرده خودشفا ها از آجودان باشی وبنده درگاه وعده خواست وگفت مسترمک نایل هم امشب خواهد بود. آجودان باشی وعده دادند لیکن بعد از ساعتی رقعه ای بانهایت ادب ومهربانی از منزل به جناب ایشان نوشته فرستادند به این مضمون «چون ملازمان بالمشافهه وعده خواستند بنده از راه ادب نخواستم خلاف خواهش شما را به عمل آورم اما حالا که ملاحظه می کنم برای من بسیار مشکل است که بامستر مک نایل دریک مجلس نشسته شام بخورم هرگاه به آن جناب تا بحال حرکات او مشتبه است به مخلص مشتبه نشده در حقیقت ونفس الأمر او را مقصر وخائن دو دولت می دانم معهذا مستدعی هستم که بنده را از این التفات ومهمانی معاف دارید».

جواب نوشته بود که من میهمانی را برای شما کرده و اگر در اول عذر می آوردید آمدن مک نایل را موقوف می داشتم».

در مورد میرزا حسین خان آجودان باشی شیل می نویسد: «حسین خان از فامیل محترمی است وارتقاء خود را در ارتش مدیون میجرهارت می باشد شاه او را دوست دارد ولی او دارای هیچگونه نفوذی نیست بنابراین نمی تواند برخلاف نظرشاه وحاجی قدمی بردارد. حسین خان نتوانست در شرایط انگلیس نسبت به ایران تغییری بدهد، مجبور شد خواسته آنها را به ایران منتقل کند معروف است که در بازگشت حسین خان را تنبیه نمودند و او را در بازار فلک کردند و اتسن معتقد است تنبیه او به دلیل عدم موفقیت در لندن بوده است.

مسئلهٔ هرات سوء نیتی نداشته و مداخله ای نکرده است. با این توضیح که کنت نسلرود وزیرخارجه روسیه به سفیر آن دولت درلندن کنت پوزودی بورگو دستورداد قراردادی راکه در ۱۸۳٤م بین انگلیس وروسیه در خصوص ایران داشته اند به لردپالمرستون یادآور شود(۱) و بخواهد همان قراررا اکنون حفظ نمایند تا آرامش وامنیت در ایران محفوظ باشد. ضمناً دولت روسیه اظهار امیدواری می کرد که هرچه زودتر روابط حسنه بین انگلیس و ایران مجدداً برقرارگردد. هدف روسیه ا زاین توصیه این بود که به انگلستان بفهماند اولا درلشکر کشی به هرات روسیه نظر خاصی نداشته وثانیاً حاضر است کلیهٔ مسائل مربوط به ایران را با توافق انگلیس حل وفصل نماید و از اقدام یکجانبه خودداری کند.

سفیر روسیه دستور فوق را انجام داد و وزیرخارجه انگلیس که نمی خواست سوء

---

(۱) متن نامه کنت نسلرود وزیر خارجه روسیه به سفیر روس در لندن که در ۱۱ نوامبر ۳۸ تسلیم وزیر خارجه انگلیس شده و پاسخ پالمرستون وزیر خارجه انگلیس به دولت روسیه:

پطرزبورگ ـ اول نوامبر ۱۸۳۸، البته بدون فایده نخواهد بود که مندرجات مکتوب مورخ ۱۸۳٤ لرد پالمرستون را خطاب به وزیر مختار دولت انگلیس مقیم پطرزبورگ در این تاریخ مجدداً به نظر لرد پالمرستون برسانند و در آن تاریخ وزیر مختار انگلیس دستور داشت مکتوب فوق الذکر را به وزارت خارجه دولت امپراطوری روس ارسال دارد. جناب عالی سواد مکتوب لرد پالمرستون را جوفا ملاحظه می نمائید و به لردپا لمرستون خاطر نشان خواهید نمود همان احساسات که ما را در سال ۱۸۳٤ به این امر راهنمایی نمود وما را وادار کرد که برای انعقاد یک قرارداد دوستانه بین خود نسبت به مملکت ایران موافقت نماییم همان نیز امروزه اساس این اقدام فعلی می باشد و ایمان کامل حاصل است که ما را به نتایج رضایت بخشی سوق خواهد داد. در این مسئله تردیدی نیست که ایجاد روابط معنوی مجدداً بین نمایندگان دولت انگلیس ودولت روس در تهران به عهده دولت انگلیس است، یقین است این روابط معنوی را دولتین ـ همان نظریات موافق که در سال ۱۸۳٤ قلباً دارا بودند ایجاد خواهند نمود و باید در خاطر داشت که نتیجه همان نظریات موافق سال ۱۸۳٤ بود که سبب شد امنیت وآسایش داخلی مملکت ایران استحکام پیداکند و به حال آن مملکت مفید باشد. خاتمه

پاسخ: مراسله کنت نسلرود را جناب عالی برای اینجانب فرستاده بودید، متضمن نکاتی است که قضایا را کاملاً روشن می نماید. دولت اعلیحضرت ملکه انگلستان با آنها موافقت تام دارد واظهار می کند به موجب این اظهارات دولت امپراطوری روس دارای هیچ نوع سوءظن ویا دشمنی نسبت به منافع بریتانیای کبیر در هندوستان نمی باشد و سیاست آن دولت نیز راجع به ایران مثل سابق لایتغیر است و درست دنباله همان سیاستی است که در سال ۱۸۳٤ بین دولتین موافقت حاصل شده است بنابراین دولت انگلستان این اظهارات را رضایتبخش می داند(The middle Eastern Mestion by Valention chirol p.439).

تفاهمی با روسیه داشته باشد نامه‌ای به سفیر روسیه نوشت واعلام نمود که با نظر دولت روسیه توافق کامل دارد وتصدیق می کند که دولت روسیه هیچ گونه سوء نیتی نسبت به منافع انگلستان درهندوستان نداشته واصول توافق ۱۸۳٤ را رعایت نموده است. با این وجود انگلیس ایران را متهم می کرد که وسیله تحریک روسیه سده. چگونه ممکن است محرک مقصر نباشد ولی تحریک شده مقصر شناخته شود! در چنین اوضاع واحوالی محمدشاه دست از محاصره هرات برداشت و متوجه بود که این انگلیسیها هستند که او را به این بن بست کشانده‌اند. حاج میرزا آقاسی که در این زمان صدارت عظمای محمدشاه را عهده دار بود ازمداخله انگلیسیها در امور به این نتیجه رسیده بود که اگر بخواهد در مقام وموقعیتش باقی بماند باید همکاری با سیاست انگلیس را رعایت نماید، زیرا گزارش آجودان باشی دلالت داشت که انگلیس هرگونه مانعی را از سر راه بر می دارد تا به مقاصدش برسد. بنابراین، مقامات ایران از شاه تا صدراعظم در مقابل انگلبس روش تسلیم پیداکردند، دیگر قائم مقام نبود تا بخواهد سرسختی در برابر انگلیس نشان بدهد؛ قضیه محاصره هرات هم پایان گرفته بود. از طرفی انگلیس هم با پیشرفتی که با خشونت حاصل نمود بهتر دانست برای ادامه کار و کسب امتیازات از طریق ملایمت و دوستی نتایجی را بدست آورد. دلیل این تشخیص و تغییر سیاست از خشونت به ملایمت به این شرح است:

۱- برای این که نفوذ کامل در افغانستان پیدا نماید وآن را به شکل سد محکمی در برابر هندوستان قراربدهد محتاج دوره‌ای آرامش با ایران بود تا ایران مزاحمت از این حیث فراهم ننماید.

۲- نفوذ روز افزون روسیه در ایران بعد از ترکمن چای انگلیس را به وحشت انداخته بود وتصور می کرد اگر سیاست همکاری روس وانگلیس تغییر ماهیت بدهد روسیه می تواند با نفوذی که در ایران پیداکرده خطرجدی برای هندوستان انگلیس باشد، ولذا لازم است با سیاست تحبیب ودوستی، ایران را جذب نماید ونفوذش را گسترش بدهد.

۳- دولت روسیه با پیمان ترکمن چای امتیازات زیادی در ایران به دست آورده بود، انگلیسیها از آن محروم بودند، می ترسید تمام بازارهای ایران در انحصار روسیه قرارگیرد ولذاانگلیس مایل بود که پیمان تجارتی با ایران منعقد سازد وهمان مزایای روسیه را تحصیل کند ودراین زمان که دولت ایران مرعوب شده بود مهمترین فرصت برای بدست

آوردن آن امتیازات بوده وچنانچه خواهیم دید سرجان مک نایل وزیرمختار انگلیس که با عدم رضایت وقهر ایران را ترک گفته بود باتشریفات واستقبال به ایران بازگشت و این بار برخلاف سابق راه ملایمت ودوستی رادر پیش گرفت و سر انجام به عقد قرارداد نایل شد.

٤ـ هرچند که در این زمان دولت فرانسه نفوذ زیادی درایران نداشت ولی برقراری روابط مجدد ایران وفرانسه خود بخود انگلیس را که رقیب همیشگی فرانسه بود به فکر چاره انداخته بود تا قبلاً اقدامات لازم را معمول نماید و مثل زمان اقامت ژنرال گاردان وضع مشکلی برای انگلیس پیش نیآید و از این حیث هم ایجاب می کرد سیاست جذب ونرمش پیش گرفته شود.

پیمان تجارتی انگلیس و ایران

با اینکه انگلیس تا سال ۱۲۵۵ (۱۸٤۱م) موفق به انعقادپیمان تجارتی با ایران به وضعی که می خواست واصرار داشت نشده بود مع الوصف دو فرمان از محمدشاه گرفته بود که او را جهت رسیدن به هدفش یاری می کرد:

۱ـ فرمان سال ۱۸۳۶، قبل از قطع رابطه که به موجب آن مقرر شد از امتعه انگلیس مانند امتعه تجار روسی گمرک دریافت شود.

۲ـ فرمان سال ۱۲۵٤ (۱۸۳۹م) که به موجب آن کارکنان و مستخدمین ایرانی و خارجی سفارت انگلیس وکنسولگریهای آن دولت و بستگان نامبردگان از مصونیت برخوردار بوده وهمان رفتاری که با دول کاملة الوداد معمول است نسبت به آنها معمول گردد و با این ترتیب انگلیس قسمتی از امتیازات ترکمن چای روسیه را به دست آورد.

پیمان تجاری سال ۱۲۵۵قمری (۱۸٤۱م) مرکب از یک مقدمه طولانی ودو فصل است و از جانب ایران وزیر امورخارجه میرزا ابوالحسن خان شیرازی و از جانب انگلیس مک نایل امضاء کرده بودند. در مقدمه پیمان از مراتب دوستی ویگانگی دولتین وفوائدی که اتباع آنها از این دوستی ومعاهده بازرگانی دارند بحث شده ونمایندگان طرفین معین گردیده اند.

به موجب فصل اول پیمان تجار اتباع هریک از طرفین می توانند امتعه ومال التجاره خود را به کشور دیگر برده بفروشند یا معاوضه نمایند وجهت امتعه ای که به این ترتیب

صادر یا وارد می کنند فقط یک مرتبه به ترتیبی که در مورد تجار واتباع دولتهای کاملة الوداد عمل می شود حقوق و عوارض گمرکی بپردازند وغیر از این، وجهی از آنان دریافت نشود. ضمنا تجار واتباع هریک از طرفین ومنسوبین ومتعلقان آنها در کشور دیگر از حمایت واحترامی که در مورد اتباع دولتهای کاملة الوداد معمول است برخوردار خواهند شد.

به موجب فصل دوم این پیمان برای سر پرستی تجار هریک در کشور دیگر مقام مسؤول تعیین گردیده وتوافق شده که دولت انگلیس اشخاصی را به عنوان وکیل التجاره در تهران وتبریز معین نماید و وکیل التجاره مقیم تبریز از مزایای ژنرال کنسولی برخوردار شود وکنسولی از جانب دولت انگلیس در بوشهر مقیم شود. همچنین دولت ایران دونفر وکیل التجاره داشته باشد یکی مقیم لندن ودیگری مقیم بمبئی وازهمان مزایای وکیل التجاره انگلیس مقیم ایران برخوردار شود. به این ترتیب پیمان بسیار مجمل ومختصر بود، فقط دوماده داشت ومزایای دول کاملة الوداد را به نمایندگان انگلیس متصل می کرد و انگلیس به تدریج نفوذ بازرگانی واقتصادی خودش را در ایران توسعه داد. معلوم است نمایندگان ایران مقیم لندن و بمبئی دروضعی نبودند که صاحب امتیاز به حساب آیند.

ترتیب گسترش نفوذ انگلستان در افغانستان

بعد از محاصره هرات راه نفوذ انگلیس هموار شد. نظر انگلیس این بود که امرای افغان را بطور کامل مطیع خود سازد و آنها را از هرگونه رابطه ونزدیکی با ایران منع نماید و در اجرای این برنامه لازم بود تغییر و تبدیلی در امرای افغانستان داده شود واشخاص مورد اعتماد و اطمینان انگلیس در مصدر امور قرارگیرند. در این تاریخ دوستمحمدخان امیر کابل وکهندل خان امیر قندهار وکامران میرزا حاکم هرات بود که با کمک وزیرش یار محمدخان امور را اداره می کرد. دو نفر اول مورد اعتماد انگلیس نبودند زیرا با روسیه قول وقرارهایی گذارده وبا ایران هم روابط نزدیکی داشتند و بنابراین باید عوض می شدند. دو نفر دوم گرچه باکمک انگلیس مسلط شده بودند اما درجهت تأمین نظر انگلیس می بایست تأمین لازم وکافی بدهند به نحوی که همواره مجری صدیق سیاست انگلیس باشند و از آن عدول ننمایند.

۱ـ تغییر امرای کابل وقندهار ومستقر ساختن شاه شجاع: همان طور که قبلاً

گفتیم بین مک نایل ولرداوکلند فرمانفرمای هند در مورد دوستمحمدخان اختلاف نظر بود. مک نایل معتقد بود که ممکن است دوستمحمد را جذب کرد و به دست او مقاصد را عملی ساخت ولی لرداوکلند معتقد بود به دوستمحمدخان اعتمادی نیست و باید تغیير پیدا کند وشاه شجاع برادرزمان شاه ومحمود شاه سابقه کامل وفاداری به انگلیس دارد واین مسئله را ثابت کرده وجیره خوار حکومت هندوستان هست. واین نظر سرانجام غالب آمد و فرمانده کل هندوستان مصمم گردید اتحاد سه گانه‌ای بین انگلیس، امیر پنجاب وشاه شجاع منعقد شود تاشخص اخیرالذکر با کمک سربازان امیرپنجاب ومساعدت مادی ومعنوی دولت انگلستان به افغانستان رفته زمام امور را بدست گیرد. درجهت تحقق این امر سرویلیام ماکنوتن را که در امور افغانستان بصیرت داشت مأمور نمود ویلیام ماکنوتن درژوئن ۱۸۳۸ با رنجیت سینگ امیرپنجاب توافق نمود که قوایی در اختیار شاه شجاع قراربدهد تا به قندهار وکابل حمله نماید وجمعی سربازهم از طرف امیر پنجاب وحکومت هند تجهیز شده در حدود سند مهیا باشند تا در صورت ضرورت مداخله نمایند. شاه شجاع هم تمام شرایط ماکنوتن را پذیرفت، تنها تقاضایی که داشت که سلطنت افغانستان پس از او به اولادش برسد ودولت انگلیس وحکومت هند برای دست یابی بر تمام افغانستان ونواحی اطراف مثل سیستان و بلوچستان او را یاری نماید.

برای شروع کار ومهیا ساختن زمینه بعد از رفع محاصره هرات در اول اکتبر ۱۸۳۸ فرمانفرمای کل هندوستان اعلامیه مفصلی منتشر ساخت و متذکر شد عمل ایران در محاصره هرات بر خلاف حق وعدالت بود و امرای کابل وقندهار می بایست علیه متجاوز وارد عمل گردند نه تنها در این مورد اقدامی نکردند بلکه موجبات پیشرفت نقشه ایران را برای تصرف سراسر افغانستان وقسمتی از هندوستان و رسیدن به رود سند فراهم ساختند. حکومت هندوستان کاپیتان بورنس را برای مذاکره با دوستمحمدخان به افغانستان اعزام نمود ولی به توضیحات‌وی توجهی نکردند، بلکه به متصرفات دوست با وفای ماماهاراجه رنجیت سینگ هم دست اندازی نمودند وبهمین لحاظ تکالیفی به عهده حکومت هندوستان واگذار شده و این وظایف ایجاب می کند که درمقام عمل برآییم وطبیعی است توجه حکومت هند به اهمیت مقام شجاع الملک وتقاضای بحق او جلب شود، زیرا این شخص به هنگام زمامداری افغانستان ریاست صمیمیت وهمکاری را با دولت انگلیس داشت و از زمان خروج افغانستان از تصرفش میهمان ما در هند بوده واکنون هم

آماده است صلح وآرامش را به افغانستان باز گرداند.

با این شکل اتحاد سه جامعه فوق الذکر برقرارشد. اتحادی که جنبه تجاوزکارانه داشت با این مقدمات جهت دفاعی به آن دادند یعنی دفاع از افغانستان وحقوق از دست رفته شجاع الملک. حمله شاه شجاع بسوی افغانستان برای بدست آوردن تاج وتخت با سهولت کامل انجام یافت. هیچ یک از امرای افغان قدرت مقاومت در مقابل قوای عظیمی که فراهم شده بود نداشتند. شهرهای غزنه[۱]، قندهار، کابل[۲] یکی پس از دیگری علی رغم تمایل مردم مسلمان آن منطقه سقوط کرد وشجاع الملک در ۱۸۳۹

(۱) جان ویلیام کی جریان تصرف غزنه را چنین می نویسد: «هنگامی که هیئت تجارتی سر الکساندر بورنس به افغانستان آمد در غزنه با برادر زاده امیر دوستمحمد خان آشنایی پیدا نمود. این شخص موسوم به امیر عبدالرشید خان می باشد. در این موقع که قشون انگلیس به نزدیکی غزنه می رسد یک کاغذ محرمانه به او نوشته فرستادند و از دیدن قشون انگلیس او را خبر دادند همین که قشون انگلیس به دیوار شهر نزدیک می شد عبدالرشیدخان به اردوی انگلیسیها ملحق شد، نماینده سیاسی دولت انگلیس سرویلیام مکنوتن که سفیر و مستشار شاه شجاع الملک بود او را به لردکین فرمانده کل قشون معرفی نمود. اطلاعاتی را که این شخص به مهندس نظامی ماژور تامسون داد فوق العاده مفید و خیلی به موقع بود مخصوصاً اطلاعات او در باب استحکامات غزنه بسیار ذی قیمت و لازم بود. در موقع ملاحظات و بررسیهای استحکامات نظامی اطراف غزنه عبدالرشید خان همراه مهندس نظامی بود واین آدم درست همان کسی بود که انگلیسیها به وجود او در این موقع محتاج بودند و او به آنها راهنمایی کرد که چگونه غزنه را تصرف کنند. (مراجعه شود به تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس، محمود محمود، ص۴۴۸).

۲ـ جان ویلیام کی نویسنده تاریخ جنگهای افغانستان در مورد چگونگی تصرف کابل می نویسد «در ششم ماه اوت ۱۸۳۹ در تحت تأثیر صدای کیسه های پول و درخشیدن برق سر نیزه های بریتانیای کبیر شاه شجاع الملک در میان لباس زردوزی جواهر نشان در حالی که سوار اسب سفید شده بود وارد قصر بالاحصار گردید و بدون این مساعدتها بر جسته دولت انگلیس ممکن نبود شاه شجاع الملک بتواند خود را به پادشاهی افغانستان برساند. در رکاب شاه سرویلیام مکنوتن، و سرالکساندر بورنس روان بودند تا آن عروسک را به سلطنت افغانستان برسانند و سکنه کابل که به تماشا آمده بودند به فرنگیهای اطراف شاه بیشتر توجه داشتند تا به خود شاه، چون که همه می دانستند این دولت انگلیس است که او را به افغانستان آورده، روی تخت می نشاند. در حقیقت این تشریفات ورود در نظر مردم مانند یک تشییع جنازه می نمود وهیچ به تشریفات ورود یک شاه به پایتخت شباهت نداشت. شاه شجاع الملک را به جای خودش نشاندیم ویک قشون ساخلوی در مملکت افغانستان بر قرار نمودیم انقلاب بزرگی در افغانستان وجودآوردیم، سلسله درانی را مجدداً به پادشاهی رساندیم (مدرک فوق، ص۴۴۹).

مـانـند سـلطـان فاتـحی وارد کـابل شد. دوسـتمـحمدخـان پس از برکـنـاری و سقـوط به هندوستان برده شد وآنـجا اقامت کرد و کهندل خان و برادرانش هم پس از مـقـاومـتـهایـی سرانجام به دولت ایران پنـاهنده شدند ونقشه انگلیس بطور دقیق وکاری در مورد سلطنت شاه شجاع به اجرا درآمد، اما کـلیه امور افغانستـان وسیله مشاورین انگلیسی شاه شجاع که در رأس آنهـا مـاکنوتـن وبـورنس قرار داشـتند انجـام مـی گـرفـت. بعداً خـواهـیم گفـت این سیاست به مـقاومت مردم افغـانستان برخورد نـمود وقیام مردم بـاعث شکست آن سیـاست شد.

۲ـ نـفوذ انگـلیس در هرات: سـال ۱۸۳۹م دولت انگلسـتان در مقـابل هرات وضع جـدیدی پـیداکـرد. یارمـحـمدخـان که عمـلاً قدرت را در اختـیار داشـت بعد از رفع خطر سپاهـیـان ایـران کوشش کرد از مداخـلات پـاتنجر وسـایـر افسران انگلیس در امور هرات جلوگیری نـماید. این افسران انگلیس با اتمام محاصره خودرا ناجی هرات می شناختند و می خواستند تصمیم گیر اصلی باشند.

بعد از فراغت انگلیس از کار کابل و قندهار و استقرار شاه شجاع ماژور دارسی تاد را بـه هـرات اعـزام نمود تا ایـن ایـالـت را هـم به اطاعت از سـیـاسـت انگلیس وادار سازد. یارمحمدخان حاضر نبود یکباره تسلیم سیاست انگلیس بشود و سیاست خاصی را در پیش گرفتـه بود و به عناوین مختلف از انگـلیس پول مـی گرفت و در مقـابل وعده مـی داد که توقعات آنها را برآورد. دارسـی تاد موفق شد دو پـیمـان مورخ ۹ ژوئیه و ۱۳ اوت ۱۸۳۹ را با حکومت هرات امضاء نماید.

مواد عمـده پـیمـان ۹ ژوئیـه ۱۸۳۹ ماژور دارسـی تاد به نـمایـندگی ازفرمانفرمای کل هندوستان ونجیب الله خان از طرف حکومت هرات به این شرح است:

۱ـ فرمانفرمـای کل هند یار محمدخان را رسماً به وزارت هرات شناخته و او را واسط حکومت هرات ودولت انگلستان می داند

۲ـ وجوهی که دولت انگلیس به حکومت هرات می پردازد تسلیم یار محمد خان شده و با نظارت نماینده انگلیس به مصرف برسد.

۳ـ یار محمد خان موظـف است تصمیمات مهم را با مشورت واطلاع نماینده انگلیس اتخاذ نماید و نماینده مزبورهم در امور داخلی هرات مداخله ننماید.

٤ـ نماینده دولـت انگلیس متـعهد می شود بـدون موافقت یارمـحمد خان هرگز بیش از

یک صد نفر نوکر و مستخدم افغانی نداشته باشد.

۵- امارت هرات در خاندان کامران میرزا و وزارت در خاندان یار محمد موروثی باشد.

موارد عمده پیمان ۱۳ اوت ۱۸۳۹ که در ۱٦ مارس ۱۸٤۰ به تأیید فرمانفرمای کل هند رسید به شرح زیر است، این مواد بیشتر تکلیف کامران میرزا را معین می سازد:

۱- صلح دائمی بین انگلیس وکامران میرزا حکمران هرات وجانشینانش برقرار خواهد بود.

۲- دولت انگلیس کامران میرزا را به رسمیت شناخت وتعهد کرد در امور داخلی هرات مداخله ننماید.

۳- نماینده سیاسی از طرف انگلیس مقیم هرات ونماینده‌ای از کامران میرزا در دربار انگلیس مستقر خواهد بود.

٤- دولت انگلیس جهت حفظ ودفاع قلمرو هرات پول وافسر واسلحه و مهمات از هر قبیل به کامران میرزا می دهد.

۵- کامران میرزا تعهد می کند که با هر گونه دزدی وزوروجبرواسیر گرفتن به منظور فروش مبارزه نماید واگر چنین اشخاصی در قلمرو حکومت او باشند با تمام و سایل موجود سعی در آزادی آنان نماید.

٦- کامران میرزا تعهد کرد با انگلیس و شاه شجاع برای جلوگیری از خارجیها همکاری نماید و بدون اطلاع انگلیس وشاه شجاع باهیچ دولت خارجی اتحاد نداشته باشد.

۷- کامران میرزا قبول کرد اختلاف بین او وشاه شجاع در مورد سرحدات باوساطت وتصمیم گیری انگلیس پایان یابد.

۸- کامران میرزا تعهد نمود بدون اطلاع نماینده سیاسی انگلیس ازمکاتبه ومراوده با دولت خارجی احترازنماید.

۹- کامران میرزا تعهد کرد هیچ بیگانه‌ای اهل اروپا به جز اتباع انگلستان ووابستگان این دولت به خدمت نپذیرد و اجازه ندهد کسی از این اقوام در خاک هرات اقامت کند.

۱۰- کامران میرزا موانع تجارت را از بین بردارد وتسهیلات لازم را فراهم سازد. و در

این پیمان تصریح شده بود که همین تعهدات را جانشینان کامران میرزا خواهند داشت.

انگلیس می خواست با دو پیمان فوق کامران میرزا و یار محمدخان را وسیله وآلت دست استعماری خود گرداند، اما با تمام تلاشی که مأمورین انگلیس کردند و بخششهای مالی فراوان که انجام گرفت نتیجه عکس گرفته شد و به شرحی که خواهیم دید تمایل حکمرانان هرات به ایران بیشتر گردید.

بازگشت هرات به سوی ایران

هرات جزو خاک ایران بود. حاکم آنجا از جانب دولت ایران انتخاب می شد اما سیاست انگلیس با توطئه ونقشه خاص آن را به وضعی انداخت که دیدیم تعهداتی از کامران میرزا گرفت و در واقع دستگاه حاکمه هرات عامل بلا اراده‌ای از انگلیس شد. همین شدت تسلیم و بیچارگی، مردم مسلمان افغانستان را بیدار ساخت(۱) و دولتمردان را تحت فشار قراردادند. یارمحمدخان را به این اندیشه برد که انگلیس تنها منافع خود را در نظر دارد و در موارد حساس حتی از مساعدت هم خودداری می کنند او به خواسته

---

(۱) مردم قندهار و هرات و دیگر مناطق شرق ایران مسلمان بودند و هرگز رضایت نمی دادند که سرزمین آنها تحت اختیار انگلیسیها درآید. این مطلب را مورخین وحتی خود نویسندگان انگلیسی که نظر مناسبی با اسلام ونیروی مذهبی مردم ندارند چنین منعکس کرده‌اند: «در این تاریخ در میان ملت افغانستان حب دیانت اسلام بدرجه کمال بود، ملت افغانستان به انگلیسیها با نظر غیظ وغضب نگاه می کردند و آنها را کافر می دانستند ومراوده با آنها را گناه عظیم می شمردند و با اینکه پادشاه ایران وملت ایران شیعه بودند با اینحال آنها را به انگلیسیها ترجیح می دادند و حاضر بودند اطاعت پادشاه ایران را بدون بذل زروسیم قبول نمایند ولی حاضر نبودند به استیلای انگلیسیها راضی شوند در صورتی که از دادن پول هیچ مضایقه نداشتند. با اینکه هرات با پول دولت انگلیس در مقابل قشون ایران مقاومت نمود و به کمک صاحب منصب توپخانه انگلیس ده‌ماه از حملات قشون ایران دفاع کرد، با اینحال هنوز صدای شیپور پادشاه ایران شنیده می شد که کامران پادشاه هرات ویارمحمدخان بنای مخالفت را با دولت انگلیس گذاشتند وفهمیدند که چه گناه کبیره‌ای را مرتکب شده‌اند که به کمک کفار دست پادشاه اسلام را از مملکت مسلمین کوتاه نمودند و چندروزی طول نکشید حکومت هرات پشیمان شد آرزومند بود پادشاه ایران مراجعت کند ولی دولت انگلیس در این هنگام دولت ایران را طوری ذلیل و بیچاره کرده بود که نتواند برخلاف میل دولت انگلیس اقدامی بکند (به تاریخ جنگهای افغانستان، تألیف جان ویلیام کی، جلد اول صفحه ۴۴۹، و به تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس، محمود محمود جلد دوم صفحه ٤٤٨ مراجعه شود).

مردم توجه نمود و سرنوشت دوستمحمدخان را بررسی کرد واطمینان یافت دوستی با انگلیس ناپایدار است و بایستی چاره‌ای اندیشد که از دامی که گرفتار شده خلاص گردد.[1] یار محمدخان در صدد برآمد که با دولت ایران نزدیک گردد و از رو به گذشته اظهار ندامت کرد. در ۱۲۵۷ هیئتی را به مشهد فرستاد ونقطه اتکاء را در ایران جستجو کرد و کامران میرزا هم از روش وزیر خود یار محمد خان تبعیت نمود. با این ترتیب یار محمدخان باب مکاتبه را با آصف الدوله والی خراسان مفتوح نمود. رونوشتی از پیمانهای باانگلیس را برای دولت ایران فرستاد و از امضای آن ابراز تأسف کرد وآن را ناشی از اجبار واکراه شناخت. بالأخره یارمحمد خان نامه ای از جانب خود و از طرف کامران میرزا به محمد شاه نوشت و اعلام اطاعت و کوچکی نمود و با این عبارات خطای خود را در پیوستگی به انگلیس اعتراف نمود: «ما چاکران آستان شاهنشاه اسلام پناه اینکه انگلیسیها را به این مملکت راه دادیم فقط از راه احتیاج بود در واقع ما به پول آنها محتاج بودیم وقلوب ماهمیشه متمایل به پاد شاه اسلام پناه است».

نمایندگان انگلیس در هرات متوجه تمایل کامران میرزا و یارمحمد خان به ایران

---

(۱) ماژور تاد مأمور انگلیس که به هرات رفته بود تا یار محمدخان را با سیاست انگلیس آشنا وهماهنگ سازد و در عین حال متوجه شود که چرا تمایل به ایران دارد می نویسد «حضور انگلیسیها، در هرات جزء نعمات الهی باید محسوب شود چه دستگیری زیادی از ضعفا وفقرا می نمودند، فقط چیزی که انجام آن ممکن نشد همراه نمودن یارمحمدخان وزیر هرات بود که به هیچ وجه به اقوال انگلیسیها اعتماد نمی کرد وباید گفت که در تاریخ شیطنت بشر شیطنت آمیز تر از اعمال او نظیر نتوان پیداکرد و غیر ممکن بود که بتوان در وجود او نفوذ پیداکرد ولیکن نشد او را به وسیله احسان ممنون کرد یا اینکه او را نسبت به انگلیسیها وفادار نمود. ادوارد لدویچ میتفورد (Edward ladwich Miteord) که یکی از مستخدمین کشوری انگلیس بود بعد از مراجعت محمدشاه از محاصره هرات به طور ناشناس به ایران وافغانستان سفر کرد. وی در جلد دوم سفرنامه خود در باب یار محمدخان می نویسد: «در این هیچ تردید نیست که یار محمدخان خیلی با هوش وفهیم می باشد ومسلم است که همین هوش وفهم او، او را نسبت به منافع ما دشمن خطرناک نموده است. این شخص از عملیات ما در هندوستان مطلع است ومی داند ما در آنجا چه می کنیم وفهمیده است که نتیجه دوستی وحمایت ما به طور کلی اشغال وتصرف است از آنجا که می ترسد مبادا نفوذ واقتداری که به دست آورده است از دست بدهد حاضر است به هر وسیله ای که ممکن است متوسل شود ولو این که هرات را مجدداً به دولت ایران تسلیم کند، برای این که از ما جلوگیری نماید ونگذارد ما به هرات دست پیداکنیم.

شدند، در صدد بودند آنها را دستگیر و هرات را ضمیمه قلمرو شاه شجاع نمایند، اما لرداوکلند با این اقدام موافقت نکرد و اصرار داشت یارمحمد خان را به طرف انگلیس جذب کند ولی در این امر موفق نشد وزحمات نمایندگان انگلیس در هرات بلا اثر ماند وانضمام غوریان به افغانستان که خواست انگلیس بود عملی نشد(۱) در سال ۱۸٤۲ یارمحمد از هرج ومرجی که در افغانستان پیدا شد استفاده کرد وکامران میرزا را دستگیر ومقتول کرد وخود رسماً جای او را گرفت وچون در این موقع سرداران افغانی با قیام مردم مسلمان افغانستان انگلیسیها را سرکوب نمودند. ونظامیان آنها را اخراج کرد وزمام امور را به دست گرفته بودند(۲) یارمحمد نسبت به دولت ایران اظهار اطاعت نمود وسکه به نام

---

(۱) دولت انگلیس اصرار داشت که قلعه غوریان به تصرف حکومت هرات درآید وتأکید داشت که یار محمدخان غوریان را از دست ایرانیان خارج سازد. یارمحمد عذر می آورد که پول لشکرکشی را ندارد انگلیسیها دولک روپیه (دویست هزار روپیه) مخصوصاً برای تصرف غوریان به او پرداختند یار محمدپول را گرفت و تسلیحات لازم برای حمله به غوریان را فراهم کرد، اما پنهانی به قلعه بانان ایرانی غوریان پیغام داد که محکم قلعه را نگهداری کنند وترسی نداشته باشند تمام افغانستان متعلق به ایران است و اگر چه انگلیسیها اصرار دارند آنجا را تصرف کنیم ولی چنین اقدامی نخواهم کرد. عامل مهم و تعیین کننده در رفتار یار محمد خان در نزدیکی به ایران مذهب عموم مردم افغانستان بود. انگلیسیها در این تاریخ کوشش بسیار کردند که اختلافات مذهبی را در نواحی مختلف افغانستان توسعه بخشند و مردم را به جان هم اندازند. آنان کوشش داشتند به شکلی و ترتیبی به مراکز روحانی راه پیدا نمایند زیرا می دانستند مرکزیت مردم مسلمان با علمای روحانی است و باید این مرکز شکسته شود.

(۲) قیام مردم مسلمان افغانستان علیه استعمار انگلیس درست در زمانی ظاهر شد که انگلیسیها تمام خاک افغانستان را اشغال نظامی کرده عامل خود را به نام شاه شجاع در سلطنت گذاشتند و از هرحیث مطمئن بودند که نقصی در کار ندارند. ما این قیام را که منجر به نابودی هزارها انگلیسی متجاوز شد و افغانستان را از حلقوم انگلستان خارج ساخت و محور اصلی همبستگی اسلامی بود به طور کلی مرور می نماییم. شاه شجاع سر سپرده در مقام سلطنت جمعی از مردان سیاسی انگلیس در واقع زمام امور لشکری وکشوری را عهده دار شدند. قصد انگلیسیها این نبود که شاه شجاع را برای همیشه پادشاه بشناسند بلکه وسیله ای برای تسلط انگلیس بود. قشون بریتانیا تمام نقاط مهم افغانستان را اشغال نمود. مردم افغانستان با بغض وکینه ناظر سیطره استعمار انگلیس بودند. دوستمحمدخان برکنار شده از کابل دنبال دوستانی می گشت تا به کمک آنها وضع سابق را بازیابد. یارمحمد در هرات می کوشید تا افغانها را علیه انگلیسیها بشوراند. سیکها در پنجاب از رفتار انگلیسیها عدم رضایت پیدا کردند. امیر بخارا نماینده انگلیس را حبس کرد و با دوستمحمد خان باب مکاتبه را مفتوح کرد. دوستمحمد به بخارا رفت اما انگلیس با امیر بخارا به

←

....
....

یکباره نزدیک شد و دوستمحمد خان را حبس کردند. با حمایت دولت ایران توانست فرار کند و چند هزار مردجنگی تدارک دید. انگلیسیها در کابل قشونی با فرماندهی صالح محمد برای دستگیری دوستمحمد اعزام داشتند این قشون اعزامی به دوستمحمد ملحق شد. علیه انگلیسیها اعلان جهاد شد. در جنگ ۱۸ سپتامبر ۱۸۴۰ دوستمحمد شکست خورد اما جان سالم بدر برد. وی در افغانستان ونواحی مجاور طرفدار بسیار پیداکرد. انگلیسیها با بسیاری از سرداران قرارداد بستند که به دوستمحمد کمک نکنند و به علت محدودیت و محاصره بعد از جنگهای طولانی تسلیم شد (نوامبر ۱۸۴۰) و با مستحفظ به هند اعزام شد. شاه شجاع و انگلیسیها تصور کردند غائله خاتمه یافت اما یار محمد خان در هرات وسیکها در پنجاب خاموش نشدند.

در آغاز سال ۱۸۴۱ اختر خان یکی از سرداران درانی عَلَم مخالفت برداشت. یار محمدخان به او خبرداد که از وی حمایت می نماید و به او اطلاع داد که از مشهد دو هزار قشون عازم می باشد و خود اوهم ملحق خواهد شد. یار محمد خان چنان رفتار کرد که ماژور دارسی تاد دستگاه خود را جمع کرد و از هرات خارج شد. نماینده سیاسی انگلیس که در کابل بود اصرار داشت که باید با قوای نظامی یار محمد خان را مطیع کنند اما لرداوکلند معتقد بود باید او را جذب کرد. بعد از رفع حادثه دوستمحمد خان انگلیسیهای افغانستان مشغول اقداماتی برای دستگیری اخترخان بودند. در سال ۱۸۴۱ بعد از حدود دو سه سال تسلطی که از طریق شاه شجاع انگلیسیها پیداکرده بودند عدم رضایت در عموم طبقات ظاهر شده بود. تنفر شدیدی نسبت به شاه شجاع ومأمورین انگلیس نشان داده می شد. رؤسای طوائف مشغول تهیه وسایل جنگ می شدند. نگهداشتن شاه شجاع مستلزم مخارج زیادی بود که از طریق حکومت انگلیس هند تهیه می شد. و این فکر در هندهم پیدا شده بود که تاچه زمانی باید چنین هزینه ای پرداخت کرد. خصوصاً مقرری که به بسیاری متنفذین باید داده شود تا سکوت نمایند.

ویلیام کی کتابی در دو جلد به عنوان «تاریخ جنگهای افغانستان» تألیف کرده وجزئیات حوادث را شرح داده و با وجود این که انگلیسی است و طبعاً مصالح انگلیس را در نوشتن در پیش گرفته مع الوصف از منابع مهم قابل استفاده این دوره هست. وی می نویسد: در نوامبر سال ۱۸۴۱ تمام طبقات ملت افغانستان برضد انگلیسیها متحد شده بودند در دوم نوامبر با هیجان بسیار به محل سکونت الکساندر بورنس هجوم بردند او و برادرش را به قتل رساندند وخانه اش را آتش زدند. وی معاون نماینده سیاسی انگلیس بود و در شهر اقامت داشت. شورش وغوغا در کابل بالا گرفت و کابل یکپارچه انقلاب شد. از روستاها مردم سرازیر شهر شدند. شاه شجاع وعوامل انگلیس از جمله نماینده سیاسی انگلیس را به محاصره گرفتند با اینکه قوای نظامی زیادی در اختیار داشتند با این حال ازدحام و شورش آنچنان عظیم بود که توانایی برابری با مردم را نداشتند. همه شهر و اطراف به تصرف مردم درآمد. سرداران و رؤسای طوایف به شورشیان ملحق شدند تمام انبارهای آذوقه انگلیسیها گشوده شد و به تصرف شورشیان درآمد. در ششم نوامبر فرمانده کل قوای انگلیس در افغانستان به نماینده انگلیس پیشنهاد کرد با انقلابیون از در صلح درآیند. نماینده سیاسی معتقد بود اگر به

←

. . . .

زور قوای نظامی نمی شود کاری کرد با پول به رؤسای طوائف باید وضع را عوض کرد. سرویلیام مکنوتن نماینده سیاسی بااینکه به کمک عوامل جزء مشغول وعده وپرداخت شد ولی نتیجه ای نگرفت. شایع شد محمد اکبر خان فرزند دوستمحمد خان عازم کابل است وخطر برای انگلیسیها بیشتر شد ومطمئن شدند انقلاب را با پول نمی شود آرام کرد. کوشیدند تا به کمک عوامل، جنگ شیعه وسنی را به وجود آوردند، شایعاتی بین شیعه وسنی به صور مختلف پراکندند از جمله این که اگر سنی ها پیروز شوند محله شیعیان را غارت می کنند، یک نفر را باقی نمی گذارند و همین طور بین سنّیها تبلیغ کردند. مقادیری پول تحت همین عنوان مخفیانه می دادند تا خطر شیعه برای سنیها وخطر سنیها برای شیعیان تبلیغ شود.

ویلیام کی خیلی خوب این مطلب را منعکس کرده است وی می نویسد: «به رؤسای قرلباش سرپن جان و نایب شریف وسایر بزرگان انها تأکید کرده و آنها را تشویق کن که علیه شورشیان اقدام کنند شما می توانید یک لک روپیه به شیرین خان وعده دهید که تمام شیعه ها را علیه شورشیان مسلح کرده به آنها حمله نماید وآنها را به قتل رساند واکنون بهترین موقعی استکه می توان از شیعه ها استفاده کرد به آنها خاطر نشان کن که هرگاه در این موقع سنی ها غلبه کنند محله شیعیان را غارت خواهند نمود هر قدر ممکن است به آنها وعده کن و به من اطلاع بده به رؤسای آنها بگونمایندگان امین پیش نماینده سیاسی انگلیس بفرستند وشما جدیت کنید تا در میان شورشیان نفاق اندازید و به هر کاری که اقدام می کنید فوری مرا مطلع سازید... به هریک از سران ورؤساء شورشیان ده هزار روپیه خواهیم داد».

«ویلیام کی در جلد دوم تاریخ جنگهای افغانستان می افزاید: از این تاریخ به بعد سختی ومشکلات انگلیسیها روز بروز زیاد تر گردید وهر روزیک بدبختی دیگر ویک اشتباه تازه و یک مشکلات جدید برای انگلیسیها روی می داد تمام صاحب منصبان مأیوس و از اوضاع ناراضی وخسته و فرسوده شده بودند وقشون، شجاعت ورشادت خودرا به کلی از دست داد مثل این که طبیعت و روزگار با آنها ضدیت ودشمنی می نمود».

تمام افغانستان یک پارچه قیام بود. سرویلیام مکنوتن سعی داشت قشونی که اطراف بودند به کمک بطلبد. نامه ملتمسانه وی را به یکی از سران سپاه عینا نقل می کنیم: «جهارم نوامبر ۱۸۴۱ عریزمن مک گریگورتا حال قریب یکی دو چنین مکتوب برای شما نوشته ام اگر تا حال حرکت نکرده اید برسیدن این مکتوب فوری با قشون ابواب جمعی خود حرکت کرده وخود تان را به کابل برسانید با نهایت التماس خواهش وتمنا می کنم، خود تان را به ما برسانید اوضاع ما بسیار خطرناک می باشد و با کمک نظامی شما ممکن است وضع ما اصلاح شود هرگاه به زندگی ما علاقه دارید عجله کنید که جان ما و شرافت وطنتان را حفظ کنید، ما فعلاً در محاصره هستیم و اگر خودما دو مرتبه حمله نمی کردیم تا حال به کلی معدوم شده بودیم. ما فقط ده روز دیگر آذوقه داریم اگر شما برسید ممکن است تابه اطراف دست پیداکرده وآذوقه پیدا کنیم».

به عبارات نامه سرویلیام مکنوتن که چند ماه قبل از آن تسلط کامل بر افغانستان را داشت مرور کنید ارزش قیام عمومی مردم افغانستان را در برابر استعمار انگلیس ارزیابی کنید. تا ۲۴ نوامبر توانستند خود شاه

←

. . . .

را از حمله افغانها حفظ کند وکار بعد از آن به مراتب مشکلتر شد فرمانده کل قشون انگلیس به مکنوتن می نویسد: «دفاع وجنگ ما دیگر مفید نیست و ما نمی توانیم خودمان را در افغانستان حفظ کنیم». قوای انقلابی روز بروز زیادتر می شد. مکنوتن تنها چاره را مذاکره با انقلابیون دید و در این مذاکره رفتار نمایندگان انقلابیون خیلی سخت بود و برای نمایندگان انگلیس به شدت ناگوار بود وسر انجام طرف مذاکره خود مکنوتن شد. سلطان محمدخان به نمایندگان افغانها می گفت چون انگلیس مغلوب شده شرایط صلح را ما باید تعیین کنیم و در وهله اول تمام قشون انگلیس بدون قید وشرط باید تسلیم شوند وتمام اسلحه خود شان را باید تحویل دهند ملاقات بدون اخذ نتیجه بود. روحیه قشون انگلیس کاملا متزلزل بود. در مقابل، افغانها جسور وقدرتمند شده بودند. محمد اکبر خان فرزند دوست محمدخان به نیروی انقلابی مردم ضمیمه می شود و او را به ریاست انتخاب می کنند وانگلیسیها با رفتار ظالمانه ای که با پدر وخانواده او کرده بودند وضع خود را وخیم تر یافتند. آذوقه انگلیسیها تمام شده بود. جرأت نداشتند از اردوگاه خارج شوند مکنوتن در آخرین لحظات شرایط صلحی در ۱۸ ماده ارائه کرد. خلاصه اش این بود که به قوای انگلیس فرصت داده شود محترمانه فرارکنند و در این فرار اذیت وآزاری نبینند وشاه شجاع را هم همراه خود ببرند ویا به هرترتیب دیگر انقلابیون با او رفتارکنند. به دنبال ارائه این شرایط که در واقع تسلیم بود چندین قلعه از اردوگاه انگلیسیها به تصرف انقلابیون درآمد و در مقابل، اندکی آذوقه به آنها دادند.

نویسنده تاریخ جنگهای افغانستان می افزاید: در شرایطی قوا و مأمورین انگلیس دچار شده بودند که سرما شدید شده و برف می آمد و گویا خداوند بر این سیاست ظالمانه ما لعنت می فرستاد. روز ۲۳ دسامبر قرار بود قشون انگلیس از کابل حرکت کند نماینده سیاسی انگلیس مقدار زیادی پول بین سرداران تقسیم کرد به این امید که قشون سالم از مهلکه بگذرد وافغانها بر شرایط وتقاضای خود مرتب می افزودند وبالأخره به دنبال مذاکراتی که میبایست بین اکبر خان ومکنوتن انجام شود مشاجره ای صورت گرفت مکنوتن با تپانچهٔ اکبرخان کشته شد وعده ای از همراهان او به قتل رسیدند ویا حبس شدند و به قوای انگلیس پیشنهاد شد که با تمام اسلحه وتجهیزات تسلیم گردند. در اول ژانویه ۱۸۴۲ قراردادی به انگلیسیها تحمیل گردید که ذلت بارترین وضع را برای انگلیس نشان می داد. به موجب آن می بایست با ترک سلاح وتجهیزات از همه نقاط افغانستان خارج گردید. تعدادی از نفرات اصلی آنها گروگان باشند تا دوستمحمد از هندوستان بازگردد. ذیل قرارداد نوشتند این است مواد وشرایط ما پیروان دین اسلام که با نمایندگان انگلیس منعقد نمودیم و برخلاف این مواد رفتار نمی شود به تاریخ ذی القعده یکهزارودویست وپنجاه وهفت هجری.

پایان این جریان شگفت انگیز را هم از همان نویسنده تاریخ جنگهای افغانستان یعنی جان ویلیام کی نقل، می نماییم تا احساسات او را هم در آن اوضاع واحوال دیده باشیم، وی می گوید: «این بود شرایطی که به موجب آن صاحب منصبان انگلیس حاضر شدند افغانستان را از قشون انگلیس تخلیه کنند و تمام این مدت هیچ پیش آمدی ناگوارتر ودردناکتر وغم انگیز تر از مذاکرات وقبول شرایط این معاهده برای صاحب منصبان انگلیس نبوده است. در این هنگام وضع ورفتار دشمن خیلی متکبرانه وآمرانه وتوهین آور بود

←

محمدشاه زدو به نام او خطبه خواند و از جانب محمدشاه ملقب به ظهیر الدوله شد و با این ترتیب مسئله هرات برای ایران حل گردید. در این تاریخ حکومت انگلیس هند ازوضعی که پیش آمده بود احساس خطر زیاد می کرد، زیرا محیط مساعد بود که قیام به هندگسترش یابد ودولت ایران هم مردم افغانستان را در این مقابله با انگلیس حمایت کند. بعضی از زمامداران انگلیس به این مسئله بعدها اشاره کرده اند.(۱)

در حالی که گفتار ورفتار مردان سیاسی وصاحب منصبان انگلیس با تفویض صرف واطاعت وهن آور توأم بوده واین نوع پیشامدها خیلی نادر است که انگلیسیها خود شان را تسلیم رحم ومروت یک دشمن ظالم وجبار کنند به خصوص وقتی که ما مشاهده می کنیم صاحب منصبان ما از سرداران افغانی درخواست و به آنها التماس می کنند که ضعیف را با فشار وزجر وشکنجه خود رد نکنید. شرح این داستان بسیار حزن انگیز واندوه آور است با این که سرداران افغانی یک چنین قراردادی را امضاء نموده بودند وانگلیسیها داشتند مراجعت می کردند از گوشه وکنار به گوش صاحب منصبان انگلیس می رسید که افغانها نسبت به قرارداد خودشان با وفا نیستند و به محض اینکه انگلیسیها حرکت کنند در راه به آنها حمله خواهند نمود و آنها را عموماً خواهند کشت وفقط زنهای انگلیس را از آنهاجداکرده نگاه خواهند داشت تاخانواده امردوستمحمدخان به سلامت به افغانستان برسد، ومحمد اکبر خان قسم خورده بود که تمام افراد اردورا به غیراز زنان واطفال خواهند کشت وفقط یک نفر را اجازه خواهد داد که به جلال آباد رسیده وداستان این وقایع را برای آنها شرح دهد.

در ششم ژانویه ۱۸٤۲ شانزده هزار نفر قشون انگلیس همانند اسیران و با ذلت تمام از کابل حرکت نمود. همان طور که قبلاً به انگلیسیها خبر رسیده بود تمام آنها قبل از رسیدن به جلال آباد به قتل رسیدند و فقط یک نفر دکتر موسوم به برایدن در حالی که زخمی بود خود را در ۱۳ ژانویه به جلال آباد رسانید و داستان زوال قشون کابل را حکایت کرد. افغانستان با این شکل در آن سال از پیش قراولان استعمار رهایی یافت.

در اینجا لازم است بدون توضیح چند سطر از مقدمه تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس را که شروع ارتباط دو کشور را ارائه می دهد بیاورم: «روابط تاریخی بین ایران وانگلیس از دیر زمانی شروع شده که ابتدای آن از نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی مطابق اواخر قرن هفتم هجری است. در آن ایام ایران در تحت لوای امرای مغول بوده وارغون شاه نواده هلاکوخان در آن حکومت می کرد وادوارد اول نیز پادشاه انگلستان بود که عالم مسیحیت از جنگهای دویست ساله خود با ممالک اسلامی برای آزادی اورشلیم خسته وفرسوده شده اینک مایل بود با سلاطین مغول از در دوستی درآید شاید بتواند با دست آنها زوال دول اسلامی را فراهم آورد. ادوارد دوم پادشاه انگلستان درنامه ای که به الجایتو می نویسد او را دعوت می کند که تمام سعی وکوشش خود را اعمال کند تا اینکه پیروان منفور پیغمبر اسلام ریشه کن شود».

(۱) لرد کرزن در جلد دوم کتاب خود در رابطه با ایران، سال ۱۸۳۷ را یکی از سالهای خطرناک برای ←

نویسنده تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درخصوص مورد چنین نتیجه می گیرد: «خلاصه، انگلیسیهای افغانستان نتوانستند به یارمحمد خان فائق آیند، حب وطنی او وعلاقه به دین اجدادی وفهمیدن حقیقت وباطن سیاست انگلیس او را مانع شد از اینکه بتواند خودرا حاضر نموده به وعده و وعیدهای انگلیسیها که بدون حد واندازه درباره او حاضر بودند انجام بدهند مفتون شود وبالأخره هم ازآنها برید وبه کلی قطع روابط کرد ونمایندگان سیاسی ونظامی آنها را از هرات بیرون نمود. بدبختانه باید اعتراف نمود که دولت ایران وپاد شاه وقت به تقاضای اولیای هرات وقعی ننهادند واین ایام چشم شاه و درباریان از انگلیسیها ترسیده بود که پس ازمراجعت از هرات دیگر این جرأت را هم نشان ندادند که به عقب سرخود نگاه کنند وبدانند پشت سر آنها در افغانستان چه خبر است وانگلیسیها با افغانها چه معامله نمودند وافغانها چگونه جلو آنها درآمدند، با این همه اصرار یارمحمد خان در هرات و آمدن سرداران و برادران دوستمحمد خان به ایران برای تقاضای مساعدت ازآن دولت والتماس نمودن آنها که شهریار ایران باردیگر متوجه افغانستان بشود در مقابل تمام اینها دربار ایران در این زمان کاملاً کر وکور ولال بود، هرگاه به طرف افغانستان متوجه بودند می دیدند افغانها چه معامله با انگلیسیها کردند... قشون کشی به افغانستان به موجب اعلامیه فرمانفرمای کل هندوستان برای جلوگیری از ظلم وتعدیات دولت وملت ایران بودکه نسبت به مملکت افغانستان اعمال می کردند در حقیقت این بهانه ای بود که حکومت هندوستان آن را وسیله قرارداده در این تاریخ به افغانستان قشون فرستاد ولی نیت باطنی ازاعزام این قوا به افغانستان اشغال نظامی آن مملکت بود و حکومت هند انگلیس وحشت فوق العاده داشت که مبادا خطراتی متوجه هندوستان شود»[۱]

تصرفات هند از جانب ایران می شناسد وهمین جریان را در نظر دارد. وی می گوید در سالهای ۱۸۳۳، ۱۸۳۷، ۱۸۵۶، خطر ایران برای هندوستان خیلی زیاد بود.

(۱) مراجعه شود به جلد دوم کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس ص ۴۵۷.

روابط سیاسی ایران با سایر دول

منظور از سایر دول، دولی غیر از روسیه وانگلیس است و در اینجا بخصوص از روابط با فرانسه بلژیک واسپانی و دولت عثمانی توضیحاتی خواهیم داشت:

۱ـ روابط ایران با فرانسه:

قبلا بحثهای مفصلی در مورد روابط با فرانسه به هنگام حکومت ناپلئون داشتیم. پس از خروج ژنرال گاردان وهیئت او در ۱۲۲۵ق (۱۸۰۹م) فرانسه توجهی به ایران نداشت، زیرا منافع سیاسی فوری برای آن کشور متصور نبود. با شکست ناپلئون در واترلو این روابط کاملاً به حالت توقف درآمد. مسافرت میرزا ابوالحسن خان ایلچی به اروپا که در سال ۱۲۳۳ قمری (۱۸۱۷) انجام گرفت به این روابط رونق نداد وحتی لوئی هجدهم پادشاه فرانسه به عذر کسالت سفیر ایران را نپذیرفت و پس از آن هم تا سال ۱۲٤۶ قمری (۱۸۳۰) که بوربنها در فرانسه سلطنت داشتند هرگز دولت فرانسه توجه زیادی به ایران ننمود. در جریان محاصره هرات آجودان باشی از جملهٔ مأموریت داشت به پاریس برود ونظر موافق آن دولت را نسبت به ایران جلب نماید. وی قبل از ورود به لندن از پاریس دیدن کرد وچند روزی در فرانسه توقف داشت وبالوئی فیلیپ پادشاه فرانسه ملاقات وهدایا ونامه های شاه را به وی تسلیم نمود در مدت توقف در فرانسه ژوانن که فارسی می دانست و با هیئت گاردان به ایران آمده بود مأموریت مهمانداری او را داشت و دربازگشت از انگلیس هم وی با چند روز اقامت درفرانسه و استخدام چند افسر برای تعلیم سربازان ایران وخریداری مقداری اسلحه موضوع ایران را مطرح ساخت و

در این هنگام رابطه انگلیس و فرانسه در خصوص مسئل شرق و کشمکش بین مصر و عثمانی تیره شده بود. دولت انگلیس محمد علی پاشارا به شدت مورد فشار وخشونت قرارداده بود در حالی که فرانسه از او حمایت داشت و دولت فرانسه در صدد برآمد با نزدیکی باایران نفوذ جدیدی در شرق پیدا نماید واحتمالاً درمقابل انگلیس مقاومت کند، و بر این اساس لوئی فیلیپ تصمیم گرفت سفیری به ایران اعزام نماید وکنت دو سرسی وزیر مختار جدید فرانسه را سی سال پس از هیئت گاردان در رأس هیئتی در ۱۲۵۶ (آوریل ۱۸٤۰) به ایران فرستاد. وزیر مختار در اصفهان به حضور محمد شاه رسید. در هیئت او افسران تعلیم دهنده امور نظامی بودند. بعضی از اعضای هیئت به مقامات مهمی در ایران رسیدند چنانچه فریه یکی از افسران فرانسوی هیئت مورد توجه شاه قرارگرفت وپیشرفت کرد ومقام ژنرال آجودانی را احراز نمود.

محمدشاه در سیاست نزدیکی با فرانسه دو فرمان صادر کرد یکی آزادی مسیحیان اصفهان درانجام مراسم مذهبی ودیگری درمورد آزادی کلیه مسیحیان کاتولیک ایران. درآن زمان فرانسه حامی کاتولکهای جهان شناخته شده بود. اما این سیاست نزدیکی بافرانسه در زمانی که روابط با انگلیس قطع بود دوام نداشت چنانچه وقتی روابط باانگلیس بهبودیافت و مشکلات فرانسه هم دررابطه با انگلیس حل شد خود بخود روابط ایران وفرانسه به وضع سردی سابق بازگشت و کنت دوسرسی کاری درایران ازپیش نبرد وعدم توجه اولیاء اموراین کشورهم او را آزرده کرد وازراه کرمانشاه قصرشیرین ایران رابه قصدفرانسه ترک گفت.[1] بعضی ازافسران

---

(۱) ورود کنت دو سرسی به هنگامی بود که روابط سیاسی ایران وانگلیس قطع بود امّا مأمورین مخفی وعوامل سیاسی انگلیس در ایران بودند وهمه جا وزیر مختار فرانسه وهمراهانش را دنبال می کردند تا از فعالیت.آنها و روابطشان با ایران ومذاکراتشان اطلاع حاصل نمایند و به طرق مختلف برای افسران فرانسوی مشکل می افزودند. روسها هم که با توسعه نفوذ فرانسه در ایران نمی توانستند موافق باشند دولت ایران را تحت فشار قراردادند تا ارتباط با فرانسه محدود گردد گواف مدام (Gvafmedem) وزیر مختار روسیه تهدید کرد چنانچه کشیشان فرانسوی از ایران اخراج نشوند روسیه رأساً به این کار اقدام می نماید. وبا این ترتیب محمدشاه مجبور شد پس از دوسال در ۱۲۵۸ (۱۸٤۲م) فرامین قبلی خود را لغو ودستور اخراج کشیشان فرانسوی را بدهد و به همین جهت دولت فرانسه دستور مراجعت کنت دوسرسی را صادر کرد و به شرحی که در توضیحات بعدی خواهید دید یک سلسله مسائل مذهب سازی ومذهب تراشی واختلاف اندازی از جانب انگلیسیها مطرح می گردد.

هیئت او که در ایران ماندند نتوانستند وظایفی را انجام بدهند. فریه که تا سال ۱۸۴۳ در ایران بود به علت سوءظنی که دولت ایران نسبت به اقدامات وتعلیمات او پیدا کرد اخراج شد [۱].

درسالهای آخر سلطنت محمدشاه هم گرچه روابط عادی بین ایران وفرانسه برقرار بود اما اتحاد و کمک نظامی فرانسه به ایران مسکوت ماند همان فریه ای که اخراج شد، درسال ۱۸۴۵ به طور ناشناس مسافرتی به ایران نمود به هرات وقندها روترکستان رفت وسفرنامه ای نوشت که اطلاعات جالبی درمورد اوضاع واحوال آن حدود دارد. بعد از انتصاب گیزو [۲] به مقام وزارت خارجه فرانسه وی درصدد برآمد امتیازات وحقوقی را که انگلیس وروسیه در ایران دارند به فرانسه هم برساند و به این منظور کنت دوسارتیژ [۳] دبیر اول سفارت فرانسه دراستامبول را به تهران فرستاد. یکی از مأموریتهای سارتیژ رسیدگی به وضع کشیشهای فرانسه بود که اخراج شده بودند وسارتیژ در ۱۲۶۰ (۲۴ اوت ۱۸۴۴) به حضور محمد شاه رسید و از شاه فرمانی برای آزادی به خدمت اتباع فرانسه و آمد ورفت ساده آنها در ایران گرفت وچند ماه بعد فرمان دیگری برای بازگرداندن کشیشهای اخراج شده گرفت، ولی وقتی حاج میرزا آقاسی تقاضا کرد همین تسهیلات تجارتی برای اتباع ایران در فرانسه مقرر شود سارتیژ طفره رفت ولی به هرحال قرارداد تجارت بین دو کشور در ۱۲۶۳

---

(۱) فریه افسر فرانسوی بعد از اینکه حدود چهار سال (۱۲۵۵ تا ۱۲۵۹ق) در ایران بود ومقام مهمی در دربار داشت دیگر نمی توانست با اخراج از ایران به وضع سابق در ارتش فرانسه در آید بنابراین دوسال بعد یعنی در ۱۲۶۱ (۱۸۴۵میلادی) با آشنایی که به منطقه داشت به منطقه خاورمیانه رهسپار شد. وی مدتی در بغداد متوقف شد وبه لباس درویشی درآمد تا شناخته نشود و به طور ناشناس از راه کرمانشاه به تهران و بعد مشهد وسپس هرات ودیگر مناطق آسیای مرکزی را طی کرد وبالأخره به نیشابور آمد. فریه سفرنامه ای دارد که چند سال پس از بازگشتنش از ایران در لندن به چاپ رسیده است. وقتی فریه از ایران بازدید ناشناس دارد که روابط با انگلیس قطع است وسراسر افغانستان علیه انگلیس به شورش گراییده است فریه ازایران اخراج شده بود بنابر این ازمسافرت مجدد بیم داشت که شناخته شود و می نویسد وقتی در بغداد بود انتشار داده عازم فرانسه است وپاسپورت برای بازگشت به فرانسه گرفته ولی در لباس مبدل درویشی با کاروانی در ۱۲۶۱ عازم ایران شده و بعد استان خراسان و سراسر افغانستان را گردش می کند ودربعضی نقاط به عنوان یک انگلیسی او را می شناسند و در بعضی نقاط او را دستگیر می کنند و خطراتی برای او پیش می آید. مؤلف تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درفصل ۲۸ از جلد دوم کتاب گوشه هایی از سفرنامه پانصد صفحه ای وی را نقل کرده ولی یک هدف وروند دقیقی از آن ارائه نداده است.

(۲) Guizot

(۳) Contea de Sartitges

(ژوئیه ۱۸٤۷) در تهران امضاء گردید و بر طبق آن اتباع دو کشور به طور مساوی حق تجارت در کشور یکدیگر را پیدا کردند دولت فرانسه به استناد اصل کاملة الوداد از امتیازات انگلیس وروسیه از جمله کاپیتولاسیون برخوردار شد و اجازه یافت در تهران وتبریز و بوشهر کنسولگری دائر نماید؛ و در مقابل، ایران هم می توانست در پاریس ومارسی وجزیره بوربون کنسول ونماینده بازرگانی داشته باشد.

۲ـ روابط بازرگانی با بلژیک:

بعد از پیمان تجارتی که ایران با انگلستان منعقد کرد و امتیازاتی به این کشور داد، دول دیگری هم در صدد برآمدند روابط مشابهی داشته باشند، از جمله دولت بلژیک در سال ۱۸٤۱ موفق شد عهدنامه مودّت وتجارت منعقد نماید در حالی که روابط سیاسی با ایران نداشت. پیمان مودت وتجارت به امضای میرزا جعفرخان مشیرالدوله سفیر ایران در قسطنطنیه وسفیر بلژیک در این شهر رسید. این عهدنامه مشتمل بر یک مقدمه و هشت ماده ویک متمم است.

مقدمه مربوط به دلایل وجهات انعقاد معاهده وعناوین نمایندگان طرفین می باشد ماده یک به دوستی بین دو دولت تأکید دارد. ماده ۲ پیش بینی می نماید که اتباع هریک از دولتین می توانند آزادانه در قلمرو دیگری مسافرت و جهت سکونت و تجارت خود حق اجاره نمودن دکان وخانه وانبار را دارند و از عزت واحترام برخوردار و از تعدی واجحاف مصون باشند.

ماده ۳ از معافیت اتباع هریک از دو کشور از پرداخت عوارض ومالیات بحث دارد و در کشور ایران از مال التجاره بلژیکی ۵ درصد گمرک گرفته می شود وهیچگونه وجه دیگری مطالبه نخواهد شد و در کشور بلژیک هم نسبت به امتعه ایرانی مثل امتعه فرانسوی وانگلیسی رفتار شده طبق همان تعرفه گمرک اخذ می شود.

بر طبق ماده ٤ در صورت مسافرت اتباع بلژیک به ایران دولت ایران حکم و ورقه عبور به آنها می دهد که کسی مزاحمشان نشود و در همه جا از آنان حمایت به عمل آید.

ماده ۵ دولت بلژیک مجاز است که برای راهنمایی وحمایت اتباع بلژیک دو نفر رئیس التجار در تهران و تبریز داشته باشد و ایران هم مجاز است در بروکسل و آرنوس رئیس التجار تعیین کند.

ماده ٦ مربوط به اختلافات ودعاوی اتباع ایران وبلژیک است به این ترتیب که حل وفصل دعاوی اتباع ایران وبلژیک باید با استحضار رئیس التجار باشد واگر یکی از اتباع ورشکسته شود دارائی او بدون توجه به تابعیت طلبکاران مابین آنها تقسیم می شود. و از این لحاظ تبعیض بین اتباع دولت محل اقامت واتباع دولت دیگر وجود نداشته باشد. ضمناً در صورت فوت اتباع یکی از دولتین در قلمرو دیگری ماترک او به رئیس دولت متبوع او تسلیم می شود تا پس از پرداخت بدهیهای متوفی بقیه ماترک را به بازماندگانش تسلیم نماید.

ماده ۷ مربوط به ترتیب تأیید قرارداد است که پس از امضاء به تهران فرستاده شده و با تأیید وزیر خارجه وصدر اعظم ایران به مورد اجرا درآید.

در سال ۱۸٤۲ ماده سوم قرارداد فوق اصلاح شد ومقرر گردید حقوق وعوارض گمرکی به همان ترتیب باشد که در مورد دول کاملة الوداد معمول می گردد.

۳ـ روابط بازرگانی بااسپانی :

در سال ۱۲۵۸ قمری (۱۸٤۲م) قرارداد بازرگانی با دولت اسپانی منعقدشد ومقدمه وماده یک پیمان عیناً همان است که بابلژیک منعقد شد.

ماده ۲ به اتباع هریک از دو کشور حق اجاره نمودن منزل، دکان، انبار وغیره را به اندازه احتیاج وضرورت داده‌اند در حالی که در پیمان بابلژیک محدودیتی وجود نداشت.

در ماده ۳ ذکری از معافیت مالیاتی وگمرکی ندارد وفقط به ذکر احترام و حمایت اتباع طرفین قناعت شده وتصریح گردیده از امتعه ومال التجاره آنها به طریقی که در مورد دول کاملة الوداد عمل می شود حقوق وعوارض گمرکی اخذ شود. وپیش بینی شده که ورقه عبور به هریک از اتباع دولتین که بخواهند در خاک دیگری مسافرت کنند داده می شود دولت اسپانیا حق داشت رئیس التجار در تهران وتبریز ودولت ایران در بارسلن ویک شهر یا بندر دیگر را خواهد داشت. حل اختلافات ودعاوی عیناً همان است که در قرارداد با بلژیک مقرر گردیده بود و بالأخره تصریح شده بود دوستی دو دولت به جای خود باقی خواهد بود ولو اینکه یکی از آنها جمله دولت ثالثی وارد جنگ شود.

***

٤ـروابط ایران وعثمانی[۱] ومعاهده دوم ارزنة الروم:

قبلاً در مورد این معاهده اول ارزنة الروم بین ایران وعثمانی در ۱۲۳۹ قمری (۱۸۲۳) توضیحات لازم را دادیم. این معاهده موجب شد تا مدتی کشمکش و برخورد بین ایران وعثمانی نباشد مهمترین مسائلی که باعث برخورد می شد عبارتند از مشکلات مربوط به مسافرت زوار ایرانی به عتبات عالیات که در قلمرو عثمانی واقع شده بود، مشکلات مربوط به ایلات وعشایر که بین دوکشور بسر می بردند وتا بعیت آنها غالباً مشخص نبود و بالأخره طمع عثمانیهابه مناطقی از ایران از جمله آذربایجان وکردستان وخوزستان.

در مورد زوار ایرانی عمال عثمانی به دلایل مختلف به آزار واذیت می پرداختند نسبت

---

(۱) در این مجموعه از عثمانی مکرر نامبردیم. منظور از عثمانی ممالکی است که آل عثمان در آن سلطنت می کردند. سلاطین عثمانی پادشاهانی هستند که از ٦۹۹ قمری تا ۱۳٤۲ یعنی به مدت شش قرن ونیم سلطنت با عنوان اسلامی تشکیل دادند وبخش وسیعی از آسیا وافریقا واروپا را زیر سیطره خودداشتند. سلطان عثمان خان غازی ٤۳ ساله که به سال ٦۹۹ سلسله عثمانی را بنیان گذاشت درمدت ۲۷ سال فرمانروائی سرحد ممالک روم شرقی را به سمت مغرب عقب برد وپسرش ارخان درمدتی نزدیک ۳۵ سال سلطنت بر وسعت سرزمین عثمانی افزود. مجموع سلاطین عثمانی ۳۸نفرند. بعضی از آنها فرصت یافتند وشرایط مساعد بود تا به قلمرو دیگر ممالک دست اندازی نمایند. قسطنطنیه را سلطان محمدخان ثانی (هفتمین سلطان عثمانی) در سال ۸۵۷ (۱٤۵۳م) مسخر کرد و باقی مانده دولت روم شرقی را از بین برد. سلطان سلیم خان اول در ۸ سال پاد شاهی کردستان ایران را متصرف شد وشام ومصر و عربستان را ضمیمه عثمانی ساخت و خلیفه عباسی مصر را مطیع خود نمود، حق خلافت رابه خود اختصاص داد و از این تاریخ (۹۲۳قمری ۱۵۱۷میلادی) سلاطین عثمانی لقب امیرالمؤمنین هم اختیار کردند. بعد از سلیم خان فرزندش سلطان سلیمان خان درمدتی نزدیک پنجاه سال پیشرفتهای چشمگیری در اروپا داشت، قبرس، یوگسلاوی، مجارستان، اطریش از جملهٔ این متصرفات است. در زمان او حکومت عثمانی از بوداپست وساحل دانوب تا آسوان مصر واز ساحل فرات تا باب جبل الطارق وسعت داشت بعد از سلطان سلیمان دوران تزلزل عثمانیان شروع گردید مع الوصف در ۱۰٤۸ قمری بود که سلطان مرادخان چهارم بغداد را ضمیمه عثمانی نمود. حوادث عثمانی وجنگها و برخوردها زیاد است. در ۱۰۷۰ تونس، در ۱۱۱۱ مجارستان، و در ۱۱۱۷تونس، در ۱۲٤٤ یونان، در۱۲۸۳ رومانی، در ۱۲۸٤ صربستان از حوزه عثمانی خارج گردیدند و بالأخره در ۱۳۰۱ مصر تحت لوای محمد پاشا مستقل شد و سرانجام امپراطوری عثمانی به دنبال جنگ بین الملل اول به سال ۱۳٤۲ قمری در عهد سلطان عبدالعزیز ثانی وسی وهشتمین شاه عثمانی به مرحله سقوط انجامید واز درون آن ترکیه ظاهر شد.

به جان ومال زوار آن طور که باید امنیت ایجاد نمی کردند و گرفتاری این مسائل برای ایران زیاد بود. مردم ایران نمی توانستند چشم از زیارت اعتاب مقدسه بپوشند. نقطه امید هر ایرانی رفتن به زیارت قبور ائمه بود که در شهرهای در قلمرو عثمانی قرارداشت واین اشتیاق مواجه با خشونت وبدرفتاری اداره کنندگان شهرهای آن حدود می شد.

ایلات وعشایر بین دو کشور برتیرگی روابط می افزودند. آمد ورفت آنها مشخص نبودن، تابعیت وجرائمی که مرتکب می شدند، صدماتی که وارد می آوردند و تعرضاتی که می دیدند باعث خصومت دو کشور می گردید.

تجاوزات مکرر دولت عثمانی به مناطق سرحدی و شهرهای مرزی درآذربایجان وکردستان وخوزستان وقسمتهایی را که از آن خود می دانستند بارها آتش جنگ بین دو کشور را باعث گردید. با این که معاهده اول ارزنة الروم به این اختلافات پایان داد هنگام محاصره هرات دولت انگلیس که از هر عاملی برای گرفتاری دولت ایران استفاده می کرد در ۱۲۵۵ دولت عثمانی را تحریک کرد که به خرمشهر (محمره آن روز) تجاوز نماید وبه قتل وغارت بپردازد. محمدشاه به علت مخالفت روسها وانگلیسیها نتوانست به بغداد لشکر کشی کند سفیر ایران در بابعالی میرزا جعفرخان مشیر الدوله به این تجاوزات اعتراض نمود. دولت عثمانی مدعی مالکیت خرمشهر شد و توضیح داد عمل پاشای بغداد تجاوز به خاک ایران نبوده است. دولت عثمانی درنواحی قطور وخوی و دیگر مناطق سرحدی هم دست به تجاوزاتی زدند و یا غیر مستقیم عشایر را تحریک نمودند که طغیان نمایند. محمد شاه در جریان محاصره هرات نمی توانست مقابله نماید واعتراضات هم مؤثر واقع نشد. بعد از این که مسئله هرات پایان یافت وروابط با انگلیس هم از تیرگی خارج گردید محمد شاه در صدد برآمد تا به تجاوزات عثمانی پاسخ گوید و ضربتی به آن کشور وارد سازد.

در سال ۱۲۶۰ قمری (۱۸۴۴) لشکریان عثمانی در کربلا دست به قتل عام زدند که جامعه تشیع را سخت به هیجان آورد وعصبانی ساخت، با این توضیح که مدتها قبل شهر کربلا مأمن بعضی اشخاص شرور ومزاحم شده بود که دست به هرکاری می زدند. در ۱۲۶۰ شرارت این افراد با نوعی تحریک عثمانی همراه شد وبلوایی بر پا ساختند وپاشای بغداد نتوانست نظم را برقرار سازد، دولت عثمانی والی جدیدی به نام نجیب پاشا را منصوب و دستور شدت عمل به او داد. نجیب پاشا سپاهی به کربلا اعزام کرد

وبا قوه قهریه شهر را تصرف کرد ودستور قتل عام داد ولشکریان عثمانی که در این گونه موارد ورزیده بودند و از ریختن خون بی گناهان ابایی نداشتند نه تنها عده ای را به قتل رساندند واموال جمع زیادی را به غارت بردند بلکه حرمت بقاع متبرکه را رعایت نکردند ومحمدشاه هم این اقدام را خطری بر علیه جامعه تشیع تلقی کرد و با تجهیز سپاه به عثمانی حمله نمود. دولت روسیه در این تاریخ بی میل نبود که در عثمانی نفوذ پیدا کند ولذا در تحریک به جنگ بین دو کشور اقدام می نمود و بر عکس انگلیس در این تاریخ نفعی درجنگ برای خود نمی بیند و شروع به وساطت می کند، چون وساطت انگلیس احتمالاً جنگ را خاتمه می داد و حیثیتی برای انگلیس بوجود می آمد که روسیه نمی خواست چنین اعتباری نصیب انگلیس گردد لذا وارد موضوع وساطت مطرح شد. دولت عثمانی هم که به دلیل زدوخوردهای طولانی با محمدشاه ضعیف شده وگرفتاریهای دیگرهم داشت مایل به جنگ با ایران نبود. لذا پس از مذاکرات طولانی قرار شد نمایندگان طرفین یعنی ایران و عثمانی وسفرای روسیه وانگلیس، سفیران میانجی راه حلی را پیدا نمایند.

میرزا جعفرخان مشیرالدوله ازجانب ایران برای این مذاکرات تعیین شد، اما به دلیل اینکه بیمار بود به جای او میرزاتقی خان وزیر نظام به این مأموریت رفت. هیئت ایرانی مرکب از دویست نفر که عده ای خدمه و سربازهم جزو آن بودند وارد ارزنة الروم شدند. میرزاتقی خان در این مسافرت استقلال خودش را حفظ کرد حاضر نشد میهمان عثمانی باشد و حاضر نشد وجهی از این بابت از عثمانی بگیرد.

کنفرانس ارزنة الروم با شرکت نمایندگان چهار دولت تشکیل شد. نمایندهٔ انگلیس کم وبیش از عثمانی حمایت داشت روسیه هم تا حدودی طرفدار ایران بود. به همین جهت مذاکرات طولانی شد و در مسائل توافق حاصل نمی کردند میرزاتقی خان حاضر نبود پیشنهادات نا معقول عثمانی را بپذیرد و به طور دقیق و با استدلال بحث می کرد وغالباً نمایندگان روسیه و انگلیس را تحت تأثیر قرار می داد تاحق را به جانب ایران بدهند.

و بنابر این علیه وی تحریکاتی صورت می گرفت که یکبار نیز منجر به عذر خواهی از وی گردید. مذاکرات ارزنة الروم به دلیل اختلاف نظر طرفین حدود سه سال به طول انجامید وسر انجام در ۱۸۴۷ بر اساس پیشنهاداتی که دولت ایران دو سال قبل از آن به

سفرای انگلیس و روسیه نموده بود توافق حاصل و پیمان معروف به عهدنامه دوم «ارزنة الروم» به امضای نمایندگان طرفین رسید.

خلاصه عهدنامه دوم ارزنة الروم

این پیمان مشتمل بر یک مقدمه و ۹ ماده به شرح ذیل می باشد.

درمقدمهٔ پیمان، از علل وجهات انعقادآن وسمت نمایندگان طرفین نامبرده شده است. در ماده یک، اعلام انصراف طرفین از کلیه مطالبات ودعاوی نقدی بر یکدیگر به استثنای مواردی که در ماده ٤ تصریح شده است.

در ماده ۲ دولت ایران اعتراف می کند اراضی غرب ذهاب متعلق به دولت عثمانی است و دولت عثمانی نیز اعتراف دارد که اراضی شرق ذهاب ودره کرند به دولت ایران تعلق دارد دولت ایران تعهد می کند از هرگونه ادعا نسبت به شهر سلیمانیه صرف نظر کند و در امور آن مداخله ای نداشته باشد و دولت عثمانی هم تعهد می کند که در شهر و بندر محمره وجزیرة الخضر وبطورکلی اراضی شرق شط العرب مداخله نداشته و آنها را متعلق به ایران بداند. ضمناً کشتیهای ایرانی حق خواهند داشت از مصب شط العرب تا موضع الحاق حدود طرفین در شط العرب رفت وآمد نمایند.

در ماده ۳ دولتین پذیرفته اند که از دعاوی ارضی خود نسبت به یکدیگر صرفنظر نموده، مأمورینی تعیین نمایند تا طبق مقررات نسبت به تحدید وتشخیص حدود وسرحد دولتین اقدام نمایند.

درماده ٤ مقرر شده که دولتین مطالبات خود را که مربوط به بعد از جمادی الاول ۱۲٦۱ است و همچنین خساراتی که یکی از دولتین بعد از این تاریخ به دیگری وارد نموده وسیله مأمورینی که به این منظورانتخاب می شوند تعیین ونسبت به تصفیه آنها اقدام گردد.

بموجب ماده۵، دولت عثمانی متعهد می شود که شاهزادگان فراری ایرانی را در برسا اقامت داده اجازه ندهد که از محل مزبور خارج و یا مخفیانه به ایران مسافرت نمایند و دولتین تعهد می نمایند که سایر فراریان را هم طبق قراردادهای سابق مسترد نمایند.

به موجب ماده ٦ مقرر شده حقوق وعوارض گمرکی مال التجاره طرفین همان باشد که در ماده ٦ معاهده اول ارزنةالروم ذکرشده وزائدبرآن به هیچ وجه وجهی گرفته نشود.

به موجب ماده ۷ دولت عثمانی تعهد می نماید که با زوّار ایران وسایر اتباع این دولت

که در خاک عثمانی مسافرت یا اقامت می نمایند کمال خوشرفتاری واحترام را مرعی داشته و موافقت می نماید که در هریک از شهرهای عثمانی که ایران لازم بداند (غیر از مکه ومدینه) کنسولهایی جهت حمایت وراهنمائی اتباع وتجار ایرانی معین نماید و دولت عثمانی هم مجاز خواهد بود در هریک از شهرهای ایران که لازم باشد کنسول تعیین کند و این کنسولها از حقوق وامتیازاتی که جهت کنسولهای دول کاملة الوداد پیش بینی شده برخوردار خواهند بود.

بر طبق ماده ۸ طرفین تعهد می کنند که جهت جلوگیری از تجاوز و شرارت قبایل وعشایر سرحدی تدابیر لازم اتخاذ نمایند و در نقاطی که لازم باشد سربازانی بگمارند. ضمناً به ایلات وعشایری که تابعیت آنها مشخص نیست برای یکبار اختیار داده شود که محل اقامت خود شان را تعیین نمایند والبته بعداً این عشایر نمی توانند تابعیت یامحل اقامت خود شان را تغییر دهند وقبایل وعشایری که هم تابعیت آنها مشخص است باید در خاک دولت متبوع خود ساکن باشند وحق رفتن به خاک دولت دیگر را ندارند.

به موجب ماده ۹ کلیه مواد عهدنامه های سابق و مخصوصاً پیمان اول ارزنة الروم که به موجب این معاهده ملغی نشده یا تغییر نیافته کماکان به قوت حود باقی و واجب الرعایه است وطرفین مقرر می دارند این معاهده ظرف دوماه به تأیید رسیده اسناد مصدق آن مبادله وسپس به موقع اجرا گذارده شود.

اشکالات وابهامات معاهده دوم ارزنة الروم

با این که در پیمان دوم ارزنة الروم تصریح گردیده و طرفین مقرر داشتند ظرف دو ماه اسناد را به تأیید برسانند وسپس به موقع اجرا گذارده شود و با اینکه مواد عهدنامه با فرصت ودقت بسیار تنظیم شده بود وانتظار می رفت پس از مهلت تعیین شده مواد آن اجرا گردد مع الوصف موجباتی فراهم شد که اجرای آن به تعویق افتاد. توضیح این که میرزا تقی خان امیرکبیر پس از انجام مأموریت، به ایران بازگشت. عهدنامه به تأیید وامضاء محمدشاه رسید وبه وسیله میرزا جواد پیشخدمت مخصوص برای تبادل به قسطنطنیه فرستاده شد. امر مبادله می بایست بوسیله میرزا محمدعلی خان سفیر ایران در پاریس [۱]

---

(۱) میرزا محمد علی خان شیرازی خواهرزاده میرزا ابوالحسن خان معروف است به موجب اسناد ←

....

وزارت خارجه انگلیس در تمام دوران سفارت مک دو نالد در تهران میرزا محمد علی از انگلیس مقرری دریافت می داشته وهر خبر مهمی را هم می داده مبلغی به عنوان خبر مهم از بودجه محرمانه سفارت به او تعلق می گرفته است. میرزا محمد علی خان با مرگ میرزا ابوالحسن خان با توصیه وتأکید سفارت انگلیس ورضایت سفارت روسیه مقام وزارت خارجه را احرازکرد. مک دو نالد طی گزارشی به وزارت خارجه انگلیس در مورد میرزا محمدعلی چنین نوشته «... بدون تردید میرزا محمد علی خان آنچه را در قوه دارد برای من انجام می دهد هرتصمیمی که می خواهد بگیرد قبلاً با من مشورت می کند و چنانچه من با مقاصد وکارهای او مخالفت کنم او از انجام دادن آن صرف نظر می نماید حتی بارها پیش آمده که تقاضاها و فعالیتهای وزیر مختار روس را به من اطلاع داده است. در مواقعی که ملاقات ما میسر نیست او میرزا یونس خان را که جوان زیرک وبا هوشی است وگو یا از خویشان وی می باشد به سفارت می فرستد ومرا در جریان امور می گذارد آنچه که من به نام مقرری ومستمری به او می پردازم در مقابل کاری که انجام می دهد نا چیز است، به همین جهت سعی دارم از هدایا وپولهای حکومت هند نیز هرچند گاه به او چیزی برسانم. در حال حاضر میرزا محمدعلی تلاش می کند که شاید مقرری حکومت هند را به دانیش میرزا ابوالحسن خان درحق او بر قرار کنیم ولی من به او گفته ام که خواهش وتمنایش در این مورد به جایی نمی رسد زیرا فعلاً من مخارج سفارت را در تهران مستقیماً از بودجه دولت انگلیس تأمین می نمایم، (اسناد بایگانی عمومی انگلستان جلد ۳۹ـ۶۰، به نقل از حقوق بگیران انگلیس در ایران اسماعیل رائین، ص۷۰).

میرزا محمدعلی به دلیل این که مقرری داثیش را به او یا فرزندش نمی دهند به سفارت روس رو می آورد. او از آنها مستمری ومقرری طلب می کند و از آنها هم دریافتهایی دارد. وی در سال ۱۲۶۲ به سفارت فرانسه اعزام می شود. در به دست آوردن این مقام کسانی که به وی بیست سال مقرری داده بودند کوشش کردند. هنگامی که میرزا محمدعلی د راسلامبول در جریان مذاکرات ارز روم قرارگرفته بود ومی خواست به پاریس برود وزرای مختار روس وانگلیس درعثمانی از اوخواستند که دوماه در اسلامبول بماند وی به بهانه کسالت شروع سفارت پاریس را به تأخیر گذاشت اما وقتی این خبر به میرزا تقی خان وزیرنظام رسید طی نامه‌ای وی را به رفتن فرانسه وانجام مأموریت تشویق کرد وضمناً خطراتی را که از توقف بی جای وی در عثمانی ناشی می شود به او گوشزد کرد. میرزا محمدعلی که در عین حال از سفرای روس وانگلیس و از صدراعظم عثمانی پول گرفته بود با توجیهاتی آنها را قانع ساخت و پس از ۳۷ روز توقف در اسلامبول به فرانسه رفت و در مراجعت همه اسرار مأموریت خود را به نمایندگان اربابان خود درعثمانی داد در همین زمان بود که میرزا جواد پیشخدمت مخصوص عهدنامه ارز روم را به اسلامبول آورده بود ومیرزا محمد علی می بایست در امر مبادله شرکت کندولی مسئله ابهام مواد عهدنامه وتفسیر آن پیش آمد. میرزا محمدعلی ابتدا از ترس میرزا آقاسی حاضر نشد تغییرات آن را بپذیرد و لی وزرای مختار دو دولت به او اطمینان دادند و رشیدپاشا صدراعظم عثمانی نیزدوبست هزارقروش که معادل چهار هزار تومان می شد به او رشوه داد و او تسلیم گردید و تفسیر وتغییر مورد نظر عثمانی را تأیید کرد ووقتی این تغییر وتبدیل محمدعلی

←

که در آن موقع به قسطنطنیه آمده بود انجام گیرد، دولت عثمانی عمداً یادر اثر تبلیغاتی که در تفسیر بعضی مواد عهدنامه صورت گرفته بود به جای هموار ساختن راه مبادلهٔ اسناد، تعلل ورزید واظهار نگرانی نمود وسعی کرد با توسل به دول میانجی (انگلیس وروسیه) راه حلی جهت جلوگیری از اجرای برنامه های دولت ایران فراهم سازد باین جهت اولیاء دولت عثمانی اعلام داشتند بعضی مواد عهدنامه مبهم است ونیاز به تفسیر وتغییر دارد و بهمین جهت دولت عثمانی از سفرای دول میانجی سؤالاتی نموده و آنها هم پاسخهایی داده اند که مواد مبهم را تصحیح می نماید اگر دولت ایران هم این پاسخها را که در حقیقت تفسیر مواد مبهم عهدنامه می باشد تأیید نماید مکمل عهدنامه تلقی شده ودولت عثمانی حاضر به مبادله اسناد خواهد بود والا انجام این امر موکول به بعد خواهد شد.

میرزا محمدعلی خان که مأموریت مبادله را داشت اظهار نمود چنین اختیاری را ندارد ولی اولیاءدولت عثمانی و سفرای روسیه و انگلستان اصرار کردند وقول دادند که موافقت صدراعظم ایران را جلب نمایند و سر انجام میرزا محمدعلی خان با دریافت مبلغی به نام انعام از سلطان عثمانی پیشنهاد را قبول کرد و سندی را امضاء نمود دائر بر اینکه دولت ایران نظر سفرای دول میانجی را به عنوان تفسیر عهدنامه قبول می کند اما دولت ایران به محض اطلاع به این امر اعتراض نمود وسند میرزا علی خان را بی اعتبار اعلام داشت. مواردی که به نظر دولت عثمانی با تفسیر نمایندگان انگلیس و روسیه رفع ابهام می شد:

سؤال ١ـ دولت عثمانی ماده ٢ پیمان را این طور تفسیر می کند که واگذاری شهر وبندر محمره وجزیره الخضر صراحت داشته و به موجب این ماده اراضی خارج محمره وبنادر دیگری که مجاور آن باشد ازاین پیمان خارج می باشد.

سؤال ٢ـ آیا ماده ٨ پیمان این معنی را دارد که اگر قبائل وعشایر ایران درقسمتی از خاک عثمانی سکونت داشته باشند (ویا نصف آنان در خاک ایران ونصف دیگر در خاک عثمانی سکونت داشته باشند) دولت ایران خواهد توانست منطقه ای را که مسکن این ایلات و قبائل است تصرف نموده و یا ادعایی نسبت به آن بنماید.

خان به ایران رسید محمدشاه آن را پاره کرد به دولت عثمانی وسفرای واسطه نوشت که اوحق هیچگونه تغییری درعهدنامه را نداشته وفقط مأمور مبادله بوده است.

پاسخ سؤال ۲: دولت ایران ابداً نمی تواند ادعایی نسبت به اراضی طرف یمین شط العرب و یا اراضی یسار شط مزبور که متعلق به عثمانی است داشته باشد ولو اینکه عشایر تابع ایران یاقسمتی ازآنان دراین اراضی سکونت داشته باشند.

سؤال ۳ـ با توجه به مواد ۱و۴ پیمان آیا دولت ایران می تواند موضوع مطالبات مربوط به دولت عثمانی را که از آن صرفنظر نموده است به انضمام مطالبات مربوط به اشخاص مطرح نماید (نظر دولت عثمانی این است که جزدرموارد بخصوص این امرمیسرنیست).

پاسخ سؤال ۳ـ مطالبات طرفین بجز در موارد بخصوص که در خود عهدنامه قید شده است قابل مطالبه نیست ولی البته مطالبات اشخاص مشمول این موضوع نمی باشد. ضمناً همان طور که در ماده ٤ پیش بینی شده این امر موکول به تشکیل کمیسیونهای مخصوص (با شرکت نمایندگان طرفین) ورسیدگی دقیق به هر مورد می باشد.

سؤال ٤ـ این سؤال گرچه صراحت ندارد ولی در حقیقت اظهار نگرانی است از اینکه دولت ایران برای منزل دادن مسافرین وزوار قلعه ساخته وتأسیسات بوجود آورد.

پاسخ سؤال ٤ـ این پاسخ هم قدری مبهم است ولی به طورکلی سفراء دولتین پیشنهاد می نمایند که اطمینان بیشتری به دولت عثمانی داده شود تا تعهدات طرفین صریح شده تا بعداً مشکلی تولید نگردد.

دولت ایران حاضر نشد نظر میرزا محمد علی خان را در مورد پذیرش تفسیر وتغییر که به عهده شورای دولتین انگلیس و روسیه به شرح فوق گذاشته بود تصویب نماید ولذا اجرای عهدنامه در دوران سلطنت محمدشاه عملی نشد و در زمان ناصرالدین شاه مشکلات دیگری بروز کرد که در محل خود به آن می پردازیم.

رقابت روسیه وانگلیس در ایران

محمدشاه بعد از واقعه هرات ورفتاری که انگلیس علیه ایران داشت نمی توانست به طور صمیمانه دوستی با انگلستان را در پیش گیرد اما بعضی ازاطرافیان او مثل حاج میرزا آقاسی آماده همکاری با انگلیس شدند. از طرف دیگر روسیه از نفوذی که در دربار شاه پیدا کرده بود بدون اعمال قهریه برنامه های خود را پیش می برد[۱] این برنامه ها برای

(۱) قبلاً دیدیم جنگ دوم ایران و روسیه بعد ازمرگ الکساندر اول و در اوایل امپراطوری نیکلای اول

بدست آوردن منافع اقتصادی، در اختیار گرفتن بازار ایران ونفوذ در شؤون مختلف کشور بود و انگلیس نمی خواست روسیه در این حد پیشرفت داشته باشد و در صدد بود چند سال عدم نقش داشتن در ایران را جبران نماید و مزایایی لا اقل معادل روسها کسب کنند.(۱)

شروع شد و در ۱۲۴۳ق (۱۸۲۸م) منجر به پیمان ترکمن چای شد در این هنگام جنگ روس وعثمانی شروع شد و این جنگ به دلیل توافقی بود که بین روس وانگلیس به عمل آمده بود. دولت انگلیس تصور نمی کرد روسیه بتواند با سرعت قوای عثمانی را درهم بشکند و چون به این موضوع رسید از ترس این که مبادا روسیه به اسلامبول برسد فوری نقش خود را عوض کرد و با دولت اطریش وفرانسه سازش نمود و روسیه را به معاهده صلح سال ۱۸۲۹ آدریانوپل با عثمانی وادار ساخت. روسیه به دلیل این که انگلیس نگذاشت درخاک عثمانی پیشرفت کند ناراضی بود. روسیه سیاست خشن خود را در مقابل ایران وعثمانی به مدارا ومسالمت تبدیل نمود. در قضیه گریبایدوف آن را به ایران نشان داد ولی در مورد عثمانی منتظر فرصت مناسب بود واین فرصت با قیام محمدعلی پاشا علیه عثمانی ظاهر شد. با این توضیح محمدعلی پاشا والی مصر به تحریک سیاست ضدجهان اسلام علیه عثمانی وارد صحنه مبارزه شد ابراهیم پاشا فرزند او در اواخر سال ۱۸۳۱م در رأس قوای مصر عازم تصرف استانبول شد ابتدا عکا را پس از سه ماه محاصره تصرف نمود و بعد در ۱۸۳۲ سوریه را اشغال کرد وقوای عثمانی را شکست داد.

عثمانی در اواسط سال ۱۸۳۲ از انگلیس کمک خواست ولی انگلستان پاسخی نداد، دولت عثمانی به امپراطور روس متوسل شد روسیه در مقام کمک، قوایی را به حمایت دولت عثمانی اعزام نمود. این حرکت روسیه، فرانسه وانگلیس را به وحشت انداخت. معاهده سری بین روس وعثمانی وبه نفع روسیه بنام انکیاراسکه‌سی (Unkiar Skalassi) در ۱۸۳۳ منعقد گردید. پیشرفت سیاست روس در نزدیکی با عثمانی و ایران دولت انگلیس را با اشکال مواجه ساخت تا به آنجا که لرد پالمرستون متهم به اخذرشوه از روس شد وپارلمان، دولت انگلیس را استیضاح نمود.

(۱) دولت انگلیس ازعدم رضایت اطریش نسبت به‌عملیات روسیه در ایران و عثمانی استفاده کرد ومعاهده سال ۱۸۳۸ را با اطریش منعقد ساخت که در واقع علیه روسیه بود زیرا انگلیس واطریش را به مقابله با سیاست روس در آسیای مرکزی وادار می کرد دو نفر از عمال سیاسی انگلیس محرک پالمرستون وزیر خارجه در اتخاذ این سیاست بودند، یکی سرجان مک نایل وزیر مختار انگلیس در ایران و دیگری ویسکونت پونسونبی (Viscount Ponsondy) وزیر مختار انگلیس در عثمانی. اینان کوشش داشتند سیاست مقابله با روسیه دنبال شود مک نایل در فرستادن قشون به افغانستان عامل مهمی بود وپونسونبی هم عامل اعزام کشتی های جنگی انگلیس به دریای مدیترانه بود اما انگلیس متوجه بود که با تهدید نمی تواند مانع پیشرفت روسیه در آسیا شود زیرا کشتیهای انگلیس به خشکی راه ندارد لذا در مقابل تهدید راه دیپلماسی را در پیش گرفت.

در ۱۸۳۹م روسها خود را در مقابل اتحادی به رهبری انگلیس دیدند. کنت نسلرود وزیر خارجه، بارون

←

دولت روسیه در این تاریخ به نفوذ در ایران اکتفا نداشت و هدف خود را متوجه هندوستان هم کرده بود و در صدد بود نواحیی مثل مرو و بخارا وخیوه را به صورت مراکز نفوذی در اختیار داشته باشد. و در مقابل، انگلستان سعی داشت افغانستان را به شکل سنگر مستحکمی درآورد که غیر قابل نفوذ به هند باشد.اما در همین سالها سیاست انگلیس در افغانستان مواجه با قیام مردم شده بود وتنها راه باقی مانده برای انگلیسیها همین بود که در ایران با نفوذ روسیه مقابله کنند. در این دوره افراد آزموده ای با قیافه های مختلف به ایران فرستاد(۱) و این رقابت تاپایان عمر محمدشاه بین انگلیس وروسیه ادامه

برونورا برای مذاکره به لندن فرستاد ومذاکره در باب محمد علی پاشا والی مصر ووضع دولت عثمانی بود. دولت انگلیس به سه دلیل با محمد علی پاشا مخالف بود: اول چون فرانسه از او حمایت داشت ونمی خواست در شمال افریقا فرانسه نفوذ بیشتری پیداکند، دوم چون محمدعلی پاشا را محکم وبا اراده می شناخت و در آینده احتمال داشت سدی برای انگلیس باشد. سوم، روسیه در دربار عثمانی تحکیم می گردید. روسیه هم می خواست بین فرانسه وانگلیس همچنان اختلاف در این مورد باقی باشد ومی خواست عثمانی را از زوال حفظ کند اطریش وپروس هم درنتیجه با سیاست انگلیس و روسیه در باقی داشتن عثمانی موافق بودند فقط فرانسه از محمدعلی پاشا حمایت داشت و در این حمایت تنها ماند وفتوحات محمدعلی پاشا متوقف شد.

(۱) یکی از مهمترین وسایل کار امپراطوری انگلیس مخصوصاً در دورهٔ مورد بحث ما جمع آوری اطلاعات و استفاده از آنها است. مأمورین انگلیس به عناوین مختلف سراسر نقاطی را که مورد نظر داشتند گردش می کردند واطلاعات دست اول را به مراکزتصمیم گیری می رساندند.یکی از این افراد میتفورد است که سه سال -۱۲۵۵ الی ۱۲۵۷ (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۱)- اروپا وآسیا را زیر پا گذاشته و از جمله گردش وسیعی در ایران داشته و شرح مسافرت خود را در دو جلد کتاب تنظیم کرده است این مسافر بظاهرساده انگلیس در حالی از سوریه وفلسطین عبور می کند که قشون مصر به فرماندهی ابراهیم پاشا این نواحی را تصرف کرده بود. میتفورد مسافر در بغداد با شاهزادگان ایرانی که علیه محمدشاه درآنجا جمع بودند ملاقات دارد و دوماه توقف در بغداد از این مدعیان سلطنت ارزیابی می کند. وی سپس به ایران واردمی شود. درآن هنگام رابطه انگلیس وایران قطع بود به طور نا شناس وارد ایران می شود.یکی یکی شهرهارابازدیدمی کند حتی به اردوی شاه می رود. در نقاطی به عنوان جاسوس نگهداشته می شود وی اشخاص متنفذ را شناسائی می کند. با بسیاری ارتباط بر قرار می سازد. فواصل راه را به دقت یادداشت می کند. بعد از تهران به سوی خراسان و از آنجا به هرات می رود. اطلاعات بسیاری از مردم در مورد سوابق جنگ هرات به دست می آورد. وی دو روز بعد از رسیدن به هرات به اتفاق ماژور دارسی تاد باجلال وشکوه وبا تشریفات رسمی به دیدار یار محمد وزیرکامران میرزا می رود ویارمحمدخان را خونخوار وجبار وظالم معرفی می کند.

←

یافت. گاهی دولت انگلیس امتیازی به دست می آورد[۱] و روسیه را به عکس العمل وادار می ساخت وزمانی روسیه از این حیث پیشی می گرفت وانگلیس وادار می گردید تقاضای امتیاز جدیدی را بنماید. این دو همسایه هرچه می کردند به زیان ایران بود واقداماتشان در جهت این رقابت باعث ضعف و پریشانی دولت ایران وخسارت مردم بود. سرانجام روسیه که منافع اقتصادی وتجاری بزرگی در ایران داشت پیشنهاد کرد قراردادی بین دولتین منعقد شود وتکلیف دعاوی اشخاص ومعاملات تجار و ورشکستگی آنان حل وفصل شود. این قرارداد در سال ۱۸۳٤ با یک مقدمه و ۱۸ ماده به امضاء رسید و بسیاری از مسائل مربوط به آئین دادرسی وطرق حل اختلاف اتباع را در آن منعکس نمودند.

فتنه آقاخان محلاتی

دولت انگلیس از آغاز روابط استحکام مذهبی مردم ایران را مزاحم سیاست خود می دید واسلام را به واقع سدّی مستحکم در برابر پیشرفت استعماری خود می شناخت. برای رسوخ به این منطقه اسلامی، طراحان سیاست انگلیس بهترین راه را در تفرقه به خصوص از نوع مذهب دانستند و در این مسیر به شکلهای مختلف وشیوه های گوناگون

لایارد، انگلیسی دیگری است که در ۱۲۵۶ (۱۸٤۰م) در ایران گردش داشته و در قسمتی با میتفورد همراه بوده. وی با ایلات وعشایر به خصوص ایل بختیاری بسیار نزدیک شده. وی می گوید: بختیاریها خیال می کردند که سیاست من در بختیاری سه جهت دارد اول اینکه جاسوس هستم، دوم اینکه آنها را طلسم کنم که شکست بخورند وسیم اینکه ذخائر نهفته در زمین آنهارا درآورم. لایارد شرح مسافرت خود را در دوجلد نوشته و در ۱۸۸۷ چاپ شده است لایارد، دو مرتبه به معاونت وزارت خارجه انگلیس رسیده، عضو پارلمان بوده، در انقلاب هند مأمور کشف علل آن بوده.

دکتر ژوزف ولف دکتر عیسوی، روحانی تبعه آلمان که پدر ومادرش یهودی بوده اندوی اول یهودی بود بعدمسیحی می شودبعدتحت حمایت انگلیس قرارمی گیرد در۱۸۳۰ مأمور به ایران شده است. گفته می شود ۱۳ سال مأموریت او ادامه داشته است. مطالعه وضع این اعزام شدگان ونوشته های آنها درسهای جالبی می دهد.

(۱) بعد از بازگشت‌مک نایل سیاست جدید انگلیسیها (بلحاظ عدم رضایتی که مردم افغانستان از انگلیس پیداکردند، گسترش نفوذ سیاسی اقتصادی روسیه، توجه دولت فرانسه واعزام کنت دو سرسی برای انجام مقاصد سیاسی) را دنبال کرد وهمان طور که دیدیم به عقد پیمان تجارتی ۱۲۵۷ (۱۸٤۱) منجر شد.

عمل کردند[۱] هم مذهب ساختند وهم از سوابق اختلافات عقیدتی استفاده کردند وآن

---

(۱) بسیاری از نویسندگان ـ وبخصوص مورخین ـ که علاقه ای هم به اسلام نداشته اند در تحقیقات تاریخی به همین نتیجه رسیده اند. در این رابطه ما چند عبارت از نویسنده تاریخ روابط ایران وانگلیس (جلد اول صفحه ۲۳۶) نقل می کنیم: «... بجرأت می توان گفت روسها بهانه بودند و بیشتر این صدمات که در این اوقات به ایران وارد آمده همه را به جرم روس دوستی به ایران وارد آوردند. عنوان هم این بود که دولت ایران با روسها نزدیک شده و دوستی صمیمانه ویگانگی بین ایران و روس برقرار می باشد.

تمام فتنه های مختلفی که به مرور در ایران بر پا شده است گرچه بنظر چنین می آید که دلیل وجهی نداشته وخود بخود بر پا می شود ولی اگر محقق بیطرف وبی غرضی با نظر دقت به تمام آنها نگاه کند ملاحظه خواهد نمود که این فتنه های پی در پی ومرتب به طور واضح وآشکار به دست طراح قابل وزبر دستی طرح ریزی شده، یعنی همه این فتنه وآشوبها علیه نفوذ واقتدار ایران بوده و برضد مذهب سکنه آن وبرای ضعیف ساختن واز بین بردن مرکزثقلی بوده که درهنگام لزوم ومواقع معین ممکن است پناهگاه عمومی واقع شود.

فتنه اسماعیلیه یزد، فتنه تراکمه، فتنه امراء خراسان، فتنه افغانستان، فتنه اوزبکان، فتنه باب وامثال آن هیچ یک از آنها یک واقعه ساده نبوده است از اواسط قرن هجدهم میلادی که دول جهانگیر اروپا به فکر استیلاء برممالک شرقی افتادند در هریک از این ممالک بادو قوه خیلی محکم وقوی مصادف شدند یکی قوه حکومت، آن دیگری که به مراتب قوی تر از اولی بود نفوذ روحانیت بوده. مذهب در تمام این ممالک عامل بسیار مؤثری به شمار می رفت که ساکت نمودن ومغلوب کردن آن با قوای خارجی کارآسانی نبود چنان که تا امروز هم با حملات خارجی در هیچ یک از این ممالک آسیایی هرگز مغلوب نشده و از بین نرفته است جز اینکه به واسطه ایجاد نفاق داخلی در میان پیروان همان مذهب تولید اختلاف نموده، آنها را به جان هم انداخته اند در نتیجه قوای مذهبی دیگر عامل مؤثری بشمار نمی رود.

روح ملل شرقی با مذهب سرشته است هرملت شرقی در دین خود ثابت و پیوسته نسبت بدان فداکار است ولی نسبت به حکومت چنین نیست. بدین معنی که هر حکومتی طرفداران محدود معینی دارد که هرگاه آن حکومت درمقابل حکومت قوی تری مغلوب گردید سکنه ومردم چندان اصراری ندارند که دوباره آن حکومت بر سرکارآید ولی با مذهب چنین معامله ای رانمی توان کرد. مذهب در بین آنها مقدس وبرای حفظ آن از مال وجان خود دریغ نمی نمایند. این است که اگر برای شکست دادن قوای یک دولت شرقی عده‌ای صاحب منصب وقشون ومقدارلازم مهمات جنگی می فرستادند برای متزلزل نمودن قوه مذهبی آنها هم یک عده علمای روحانی ومبلغین اعزام می داشتند. در داخله از اشخاص عالم مخصوصاً از طبقه روحانیون پیدا نموده آنها را حاضر می کردند علم مخالفت را در تحت عناوینی که همه با آنها آشنا هستند بلند کنند در ممالک شرقی عموماً و درمملکت ایران خصوصاً این نوع وقایع درتاریخ یکصدو پنجاه سال گذشته نمونهٔ بسیارداشته است».

البته این نظر قابل بحث و توضیح است وما صرفاً به لحاظ دانستن اقسام نظرها نقل کردیم.

را بزرگ و بزرگترساختند و مرده را در مقدس هم قراردادند. یکی از همین موارد اقدامات آقاخان محلاتی است که از ۱۲۵۷ شروع می شود. به هنگامی که هرات در محاصره قرارگرفت آقاخان پسر شاه خلیل الله[۱] که عنوان پیشوائی فرقه اسماعیلیه را داشت سر به شورش زد[۲] ومشکلاتی را فراهم نمود که دقیقاً مورد استفاده سیاست انگلیس قرارگرفت

---

(۱) تاریخ منتظم ناصری در وقایع سال ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۶ میلادی) می نویسد «...زمزمه فتنه طایفه اسماعیلی در یزد شروع می شود، میرزا خلیل الله، مرشد این طایفه که چندی حاکم کرمان و بعد ساکن محلات، قم و یزد بوده ومعروف به شاه خلیل الله بود (جریان مربوط به زمان فتحعلی شاه است) در این سال میان ملازمان او واهالی یزد نزاعی گرفت و او در آن نزاع کشته شد وآقاخان ولد اکبر شاه خلیل الله به شرف مصاهرت پادشاهی وحکومت قم ومحلات نایل آمد واین اتفاق مقدمه یک فتنه بود که بعدها شرح آن بیاید».

(۲) سید محمد حسن الحسینی معروف به آقاخان متولد ۱۲۱۹ هنگام قتل پدر ۱۳ سال داشت فتحعلی شاه برای ترمیم موضوع و جلوگیری از توسعه اختلاف واخباری که از تحریک هواخواهان این جوان می دید هدایای زیادی به وی داد و یکی از دختران خود را به زوجیت او در آورد وحکومت قم ومحلات را هم به او داد تا از یک غائله ای که جنبه مذهبی به آن می دهد جلوگیری کند. بعداً قائم مقام او را به حکومت کرمان فرستاد. در زمان محاصره هرات آقاخان دست به طغیان زد. فیروز میرزا مأمور دفع وی شد. آقاخان در قلعه ارک بم متحصن شد. به وساطت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس مورد عفو قرارگرفت به تهران آمد و در حضرت عبدالعظیم اقامت کرد بعد به حکومت محلات منصوب شد. آقاخان برای زیارت مکه اجازه خواست ولی از بغداد سردرآورد وفرمان مجعولی تهیه کرد و خود را حاکم کرمان معرفی کرد و به کرمان ویزد رفت. عمال انگلیس اورا هدایت می کردند. در جنوب ایران با شکست هایی مواجه شد، ناچار برای رفتن به کابل مهیا می شد که در همان زمان مردم کابل علیه انگلیسیها قیام کردند. آقاخان درقندهارماند و از آنجا راهی هند شد.

آقاخان در ۱۲۶۰ برادر خود سردار محمد باقرخان را با تدارکات زیاد به منطقه بلوچستان به جلب بلوچها اعزام نمود وخودش در بمبئی منتظر نتیجه ماند. در ۱۲۶۲ برادر وهواخواهان وقوای آقاخان شکست سخت خوردند. دولت ایران تقاضای استرداد آقاخان را از انگلیس داشت ولی دولت انگلیس به عنوان اینکه مشارالیه به دولت انگلیس خدمت کرده پاسخ منفی داد، حاجی میرزا آقاسی با اسنادی که در اختیار داشت قضیه آقاخان را دنبال می کرد. در ۱۲۶۲ طی اعتراضی به انگلیس نوشت «از جمله، داستان آقاخان محلاتی نوکرخائن وفراری این دولت جاوید آیت است که در چهارسال قبل از اینکه مشارالیه در سرحد کرمان و بلوچستان پاره ای از اشرار را دور خود جمع آوری کرده بنای هرزگی را گذاشت سرحدداران دولت علیه مسلک جمعیت او را ازهم گسیخته وسه ارآده توپ که روی آن خط انگلیسی داشت از او بدست آورده خوداوفرارکرده به آردوی قشون انگلیس که درآن اوقات درقندهار بود رفته وانگلیسیهااورا تصاحب

←

و بعد از آن چون کاری از پیش نبرد ناچار اعلام اطاعت کرد و بنابر وساطت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس وتوصیه حاج میرزا آقاسی مورد عفو قرارگرفت. دوسال بعدمجدداً آقاخان محلاتی پیروان خودرا جمع کرد وشورش تازه‌ای بر پا نمود ولی دراین نوبت ازفضلعلی خان حاکم کرمان شکست خورد و به قندهار فرار نمود. دولت انگلیس می خواست در افغانستان هم از موضوع آقاخان استفاده نماید اما به دلیل قیام امرای افغان علیه انگلیس تحقیق این هدف ممکن نشد، ناچار آقاخان به هندوستان رفت و از همانجا تحریکاتی علیه ایران داشت. و بعد از بهبود روابط ایران وانگلیس وی را به کلکته اعزام داشتند تاموقتاً مشکل ایران حل شود وتحریکات او متوقف بماند.

فتنهٔ سیدعلی محمدباب

شورش دیگری که در زمان محمدشاه مردم را به جان هم انداخت و از طریق مذهب عنوان پیداکرد وسیاست بیگانه آن را پرورش داد ادعای سیدعلی محمد شیرازی بود که عده‌ای را به دور خود جمع نمود وغائله‌ای بر پا ساخت. عمال انگلیس با این شخص در ارتباط بودند و در تقویت هرچه بیشتر او کوشش کردند. به دستور محمدشاه سید علی محمد دستگیر وپیروان او تحت نظر قرارگرفتند اما غائله خاتمه پیدا نکرد.[۱] از اوایل قرن نوزدهم که انگلیسیها بیشتر به تحقیقات در ایران پرداختند.این نتیجه را هم دریافت

کردند وبه اتفاق خود به مملکت سند برده در آنجا نگهداشتند» حاجی میرزا آقاسی از انگلیس می خواست او را از بمبئی خارج نمایند و بالأخره در ۱۲۶۳ او را به کلکته بردند ولی مأمورین انگلیس دردربار ایران همواره از او وساطت می کردند و می خواستند به ایران بازگردد در زمان صدارت امیرکبیر وبعد در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری این وساطت تکرارشده. خود آقاخان عریضه به شاه نوشت و هدایا فرستاد معهذا موفق به مراجعت به ایران نگردید و تا آخر عمر در هند انگلیس باقی ماند ویکی از ارکان خدمتگزارآن سیاست بود.

(۱) نویسنده تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در رابطه با مدعیان مذهبی در صفحه ۵۲۹ جلد دوم می نویسد «من در موضوع ادعا وافکار وتعلیمات این مدعیان وارد نمی شوم ولی تعجب از این دارم که چرا اینها همه از نواحی جنوب سردر می آورند و بعد از ایجاد آشوب وفتنه وفساد ونا امنی وخرابی وقتل وغارت دولت انگلیس قدم پیش , گذاشته از این مدعیان ایرانی حمایت می کند و آنها را جمع آوری نموده در نقطه‌ای از قلمرو خود که نزدیک به ایران باشد مسکنی می دهد و برای آنها اسباب راحتی ومقرری ماهیانه وسالیانه مرتب برقرار می کند، تعجب در همین است وبس...».

کردند که مردم ایران در انتظار ظهور امام دوازدهم هستند وتوطئه گران انگلیس در راستای این اعتقاد در جهت اهداف سیاسی بهره برداری کردند و اشخاصی را به طمع انداختند و صاحب این ادعا نمودند و از جمله محمدعلی باب است. نویسنده تاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۵۹ می نویسد: «هم در این سال حاجی سیدکاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسائی در گذشت وسید علی محمد شیرازی شاگرد او دعوی بابیت نمود و این دعاوی رفته رفته فتنه ای عظیم گشت».

شورش سالار

منظوراز سالار، محمد حسن خان فرزنداللهیارخان آصف الدوله است. آصف الدوله سالها حکومت خراسان را داشت و امور مربوط به افغانستان هم از طریق او حل وفصل می شد ولذا وی صاحب قدرت زیادی شده بود. آصف الدوله بعد از قتل قائم مقام از جمله افرادی بود که احتمال صدارت داشت اماحاجی میرزا آقاسی بر او سبقت گرفت و به همین جهت دشمنی او باحاج میرزا آقاسی زیاد بود. در سال ۱۲۶۲ قمری (۱۸۴۶) آصف الدوله در سن کهولت بود وتولیت آستان قدس رضوی را داشت وپسرش محمدحسن خان نامزد حکومت خراسان بود و این مقام را هم اشغال نمود اما دچار حمله تراکمه شد؛ اینان برطبق معمول به نواحی شمال غربی خراسان تجاوز کردند. جمعی را اسیر وتعدادی را هم به قتل رساندند ومحمدشاه، محمد حسین خان قزوینی را برای سرکوبی تراکمه مأموریت داد و به دلیل موفقیت مورد تقدیرشاه وصدراعظم قرارگرفت ومقام بالا تر به او داده شد. آصف الدوله از پیشرفت کار محمد حسین خان ناراحت شد وآن را توهینی به خود وفرزندش می دانست وتحریکاتی را علیه محمد حسین خان شروع کرد و جمعی را به کشتن او تشویق نمود. محمدشاه از جریان مطلع شد آصف الدوله را به تهران احضار وبه عتبات تبعید نمود. سالار از تبعید پدر به خشم آمد سپاهی از طرفدارانش وجمعی از تراکمه تدارک دید وسر از اطاعت حکومت مرکزی بردا شت و از طرف شاه معزول شد وبرادر بزرگ او یعنی حاجی میرزا محمدخان بیگلربیگی را به جایش منصوب نمود.

حاجی میرزا محمدخان به برادر یاغی خود ملحق شد و عده‌ای از امراء و بزرگان خراسان هم در این شورش مشارکت نمودند وموضوع بغرنج شد. محمدشاه ناچار حمزه

میرزا حشمت الدوله را به حکومت خراسان منصوب نمود و در عین حال مأموریت یافت تا سالار وبرادرش را قلع وقمع نماید اما سالار همچنـان مقاومت می نـمود. غائله سـالار تا زمان مرگ محمـدشاه همچنان ادامه یافت. سالار به دلیل آشنایی باوضع حکام افغانستان مثل کـهنـدل خان وکامران میـرزا در صدد بود خراسان را از ایران جدا نماید ومـثل هرات وقندهار مستقل سازد و در این تجزیه طلبـی از حمایت سیاست انـگلیس هم برخوردار بود غائلـه سالار مـدت پنج سال ادامه داشـت و به دست مـیرزاتـقی خان امیرکـبیر در ۱۲۶۶ پایان گرفت.

منع تجارت برده ووضع دولت ایران

یکی از اقدامات اساسی اسلام ارائه و برقراری طرق از بین بردن برده داری است؛ از جمله برنـامه اسلام پایان بـخشیدن به دوره‌ای است کـه برده‌داری امری رایج ومورد قـبول همگان بود ویکی از پایه‌های اقتصادی کشورها به شمار می رفت. موضوع برده فروشی از قدیمی تـریـن ادوار مرسوم بوده. در ایـران ویـونان قدیم درامپراطوری روم معمولاً اشـخاص متموّل دارای بـردگـانی بودند[1] و این بـردگان مخصوصاً در منازل خدمتگزار و در مزارع

---

(۱) سابقه بردگی به قرنها قبل از میلاد مسیح می رسد. پس از آنکه بشر در مرحله ای از تمدن قرارگرفت ودامداری وزراعت را به موازات هم توسعه داد افراد یک خانواده از عهده کار وسعت یافته دامداری وزراعت بر نمی‌آمدند. از این زمان از کشتن افرادی که در طی جنگهای قبیله ای اسیر می شدند خودداری کردند یا به چوپانی دامهای زائد واداشته یا به زراعت زمینهای جدید گماشته حاصل کار ایشان را به خود اختصاص داده حد اقل هزینـه‌ای برای ادامه حیات بـردگان صرف می کردند ولذا بردگی بر دو اصل متکی بود، یکی داشتن کار زائد و دوم محصول کار برده بیش از هزینه اعاشه او باشد.

مدتهابردگان کاررا به معیّت صاحبان خود مشترکاً انجام می دادند. صاحب مزرعه وغلام او هر دو زمین را شخم می زدند ومحصول را متفقاً جمع آوری مـی کردند وکم کم جنگهای قبیله ای به شکل جنگ بین اهالی دو شهر وسپس بین ممـالک درآمـد و جمعیـت اسیران زیادتر شد. صاحبـان کار دستجات انبوه اسراء را به صورت برده در مزارع وسایر کارگـاههای خود به خدمـت واداشتند وکوچکترین غفلت برده بـزرگترین عقوبات را به همراه داشت. بـا توسعه ابزار تـولید غلام هم در ردیـف ابزار کار درآمد و بردگـی یک سیستم اجتماعی شد. هیچ خانوادهٔ محترمی نبود که دارای تـعدادزیادی برده بنام غلام وکنیز نباشد. خانواده‌ای که کمتر از ۷ غلام وکنیز داشت فقیر محسوب می شد. بندگان بعضی اشخاص در روم تا بیست هزار نفر می رسید. بردگان مثل کالا دست به دست مـی شدند درژاپن هنگام مرگ ارباب غلام را زنده با او به گور می کردند. در ایران

←

کارگر اربابان خود بودند. فلاسفه قدیم هم غالباً برتأیید آن نظر دارند[۱] هر چند شخصی

جمعیتی ار غلامان را ضمن لشکرکشی ها حرکت می دادند تا در موقع لزوم جای مقتولین واسرارا بگیرند. کم کم برده مثل کالای تجارتی در معرض فروش قرار می گرفت وتجارت برده تجارتی پررونق شد. بازرگانانی سود پرست به اکناف جهان رهسپار می شدند تا بردگان مناسبی برای بازارهای برده فروشی بیاورند. اسیران جنگی منبع درآمد سرشاری بودند. گروهی از تجار به دنبال صفوف لشکریان به مناطق جنگی می رفتند و اسرا را به طور مزایده یکجا می خریدند و به مراکز فروش برده سوق می دادند.

طبق قوانین روم بدهکار در صورت عدم استطاعت پرداخت پس از طی مراحل برده طلبکار می شد واگر طلبکاران متعدد بودند او را قطعه قطعه می کردند. بینوایان به دلیل فقر، قرض می گرفتند و به دلیل عدم توانایی پرداخت، برده می شدند. بهای بردگان در یونان وروم قدیم تابع قانون عرضه وتقاضا بود. پس از آنکه اسراء را به بازار برده فروشان می آوردند به گردن هریک ورقه ای حاکی از صفات، معایب، سن، معلومات وسایر مشخصات وی آویزان کرده بهای او را بر حسب وضعیات وخصوصیاتش معین می کردند مثلاً چون حاصل دسترنج بردگانی که معلم، طبیب، موسیقی دان، رقاص، آوازخوان وصنعتگر بودند عاید صاحبانشان می شد تابیست برابر قیمت سایرین خرید وفروش می شد.

(۱) بااینکه یونان قدیم مرکز فلاسفه برجسته ای مثل سقراط وافلاطون وارسطو است و از لحاظ فکری وعلمی پیشرفتهای بسیاری دارد ومباحث بسیاری را از لحاظ حکومت وآزادی مطرح کرده اند مع الوصف تحت تأثیر محیط اجتماعی زمان خویش قرارگرفته و در تأیید رژیم برده داری وتوسعه آن نظر داده اند. ارسطو اعتقاد داشت وجود بندگان در خانواده ضروری است ومی گفت چون مردم از لحاظ فهم وهوش واستعداد برابر نیستند ویونانیان اشرف اقوام دیگرند لذا اگر دیگران را برده وبنده خود بسازند خلاف انصاف رفتار نکرده اند زیرا باید آزادگان خود به فراغت وآسودگی خاطر وظایف انسانیت را انجام داده به تفکر وکسب معرفت بپردازند و امورشاق بدنی را به بردگان که در حکم بهائم وبه منزله آلات وادواتند واگذارند والبته چون خلاف مصلحت و دوراندیشی است نباید آنها را آزارکرد. وی در فصل دوم کتاب سیاست خود می نویسد:

«برده جزو اموال است آن هم مهمترین وارزنده ترین اموال. برده یکی از ابزارهای لازم برای زندگی است اگر ابزار وآلات کار یک برده بیجان است برده یک ابزار جاندار محسوب می شود. ابزار جاندار حتماً برای حرکت انداختن ابزار بی جان لازم است وجود بردگان برای رفع نیازمندیهای مادی مردان آزادلازم و اجتناب ناپذیر است. بردگان از لحاظ فکری در درجات بسیار پست وپایین قرارگرفته اند وفقط به اندازه ای که دلیل آقایی ارباب را بفهمند شعور دارند. طبیعت غلام را غلام خلق کرده و اصولاً بربرها واقوام دور از تمدن برای انقیاد وخدمتگزاری، ویونانیان برای فرمانروایی وآزادگی آفریده شده اند» واضافه می کند «در هرحال به کلی واضح است که بعضی افراد بشر طبیعتاً آزاد ودیگران بنده اند وبنده بودن آنها مفید ومنصفانه است (به کتاب سیاست ارسطو وبه تاریخ تمدن قدیم وبه تاریخ آلبرماله مراجعه شود).

مثل افلاطون هم در زمره بردگان درآمد.[۱] برده شخصی بود که در جنگ اسیر می‌شد و یا از بعضی نقاط دنیا دستگیر می‌گردید و در نقطه دور دستی به معرض فروش گذاشته می‌شد. اولاد بردگان هم برده بودند و به ارباب تعلق داشتند. درقرونی که مسئله استعمار رونق گرفت و دول اروپا صاحب مستعمراتی در آمریکا وافریقا شدند تجارت برده رونق بیشتری گرفت. در قرون ۱۶ و۱۷ اسپانیولی ها، پرتقالیها وسپس انگلیسیها تجار اصلی این بازارپر سود بودند وتخصص زیادی در این رشته داشتند وسیاهان مهمترین کالای مورد فروش برای کار در مزارع بودند.

در اواخر قرن ۱۸ نهضتی در جهت انسان دوستی پیدا شد و طبیعتاً برده داری مورد تنفر قرارگرفت. در ۱۷۹۲ دانمارک برده فروشی را در متصرفات خود منع کرد. در کنگره ۱۸۱۵ وین تجارت برده محکوم شد. در ۱۸۳۰ انگلیس که سیادت دریائی را داشت چهره جدیدی در سیاست خوداختیار نمود و با انعقاد قراردادهایی با سایر دول برگذشته خود خط بطلان کشید ومدافع حقوق بشر شد و خود را مجاز دانست تا تحت عنوان

---

(۱) افلاطون فیلسوف معروف یونان قدیم واستاد ارسطو هم از جانب حاکم جبار وستمگر شهر سیراکوز به نام دنیس در سن بیست سالگی دستگیر و به نام برده دربازار به فروش رفت و با این سابقه بر بیان ارسطو که گفته «بعضی از افراد بشر طبیعتاً آزاد ودیگران بنده‌اند و بنده بودن آنها مفید ومنصفانه است... بردگان از نظر فکری در درجات بسیار پایین قرارگرفته اند...» ایراد وارد ساخته اند زیرا شخص ارسطو می دانسته که شایستگی افلاطون برای تفکر وکسب معرفت بیش از توانائی او در انجام امور شاقه بوده است. باوجود آن بیان ارسطو حکمای دیگری بخصوص پیروان زنون مثل پلین می گفتند «غلام انسان است و باید مثل انسان با او رفتار کرد» ولی اجتماع رژیم برده داری را پذیرفته بود. در روم وضع شدیدتر بود کاتن که یکی از مشاهیر اخلاقی روم قدیم محسوب می شد و به مناسبت خدمات برجسته‌ای که برای تهذیب اخلاق رومیان انجام داد مجسمه اش را ساختند و به مقام کنسولی در اسپانیا رسید درباره وظایف غلامان می گوید «بایستی خندقها را تمیز کرده جاده ها را سنگ فرش نموده نباتات مضره را از مراتع کنده، گندم را خرد نموده، مخازن آب را پاک کنند». این شخص که فرد کامل ونمونه رومیان محسوب می شد کنیزان وغلامان را ارزان می خرید وچون پیروفرسوده می شدند برای آنکه نفقه ناچیز آنان را ندهد ایشان را می فروخت ومی گفت گاوهای پیر وآهن پاره های کهنه وغلامان فرتوت را باید بفروش رسانید زیرا خانه دار صحیح آن است که همواره فروشنده باشد، نه مشتری. وقتی که حکما وفلاسفه‌ای چون ارسطو وکاتن به برده چنین نظر داشتند معلوم است برده داران شرقی وبیرحم عادی چه رفتاری می کردند (به تاریخ مختصر دولت روم قدیم، و به تاریخ روم تألیف آلبرماله ترجمه زیرک زاده، مراجعه گردد).

جلوگیری از برده فروشی کشتیهای مظنون به حمل برده را مورد تفتیش قراربدهد و در ۱۸۴۱ دول انگلیس و پروس، روسیه و اطریش و بالآخره فرانسه برای حل مسائل شرق به توافق رسیدند و در ۱۸۴۱ با پیشنهاد واصرار انگلیس قراردادی در مبارزه با برده فروشی امضاء کردند. پارلمان فرانسه نظر موافقی نسبت به پیمان مزبور نشان نداد اما انگلیس با اتکاء به همین قرارداد همه کشتی ها را مورد بازرسی قرار می داد وراه جدیدی در مداخلهٔ امور دیگر کشورها به دست آورد. دولت انگلیس در اجرای این برنامه ظاهراً انسانی ودر باطن برای گسترش نفوذ وتسلط خود از دولت ایران تقاضا نمود تا ورود وخروج برده را از طریق خلیج فارس وبحرعمان ممنوع سازند وحق نظارت و بازرسی کشتیهای مظنون راجهت سفائن دولت انگلیس قائل شود این جریان از ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸ مورد پذیرش ایران نبودو محمدشاه قبول نمی کرد[1] تا اینکه دولت انگلیس به ایران فشار وارد ساخت و در ۱۲۶۴

(۱) یکی از مسائل بسیار با اهمیت که باید توجه کنیم این است که استعمار گران و جهان خواران در قرون ۱۸و۱۹ در جهت حفظ منافع وگسترش نفوذ وتسلط برجهان شعارهای بسیار خوبی را انتخاب کردند. یکی از این شعارها مبارزه بابرده فروشی وبرده داری بود واما امپراطوری بزرگ‌استعماری مثل انگلیس که میلیونها نفر مردم دنیا را به اسارت کشیده بود وذخایر آنها را به یغما می برد و به حق بزرگترین برده دار دنیا به شمار میرفت برای استحکام هرچه بیشتر نیروی استعماری وتثبیت ناوگان دریایی خود وحفظ سیادت دریا نوردی شعار مبارزه با برده فروشی را به خود مربوط ساخته بود وشگفت انگیزتر این که این استعمار گران ضد بشریت چنان عمل کردندودر افکار عمومی با تبلیغات دروغین رسوخ نمودند که گویا اسلام دین برده‌داری و برده‌فروشی بوده‌واساساً اقتصاد اسلامی متکی به‌تجارت‌برده‌است‌وکشورهای‌اسلامی‌مرکز‌برده‌داری است و کشورهای اروپا متمدن ومخالف رژیم برده داری ازقدیم بوده وهستند وراه متمدن کردن مسلمانان این است که آنها را از دوره برده داشتن به عصر تمدن وارد سازند. در کتب تاریخ هم دلیل وقرینه‌ای براین امر موجود است وقتی که محمدشاه با اصرار انگلیس درمنع برده فروشی مخالفت می کرد این مخالفت مستند به نفوذ واعتراض علمای دین رنگین می گردد. محمد شاه به سادگی زیربار دستور کاردار انگلیس نمی رود ومدعی می شود که روحانیون این اجازه را به او نمی دهند اما اعتراض ومخالفت علما وفقهای اسلامی در اصل مداخله بیگانگان است که با دقت وصحت وسلامت کامل انجام می گرفته ولی تبلیغات جهانخواران آن را واژگون معرفی کرده‌اند. برای ما روشن است که موازین اسلام هرگز برده‌داری را به فرم وشکل روم ومصرقدیم ویاقرون‌وسطای اروپا تجویز نکرده واگر به یکباره احکام اسلام لغو برده داری را اعلام نداشته وآن رابه تدریج واگذار نموده مصالح عالیتری مدنظر داشته که اگر بررسی همه جانبه ای بشود می‌پذیریم که اگر تا امروزهم ادامه می‌یافت وتعالیم اسلامی رعایت می شد بر آزادی پیشنهادی انگلیس وفرانسه وآمریکا وروسیه ترجیح داشت. در اسلام برده داشتن به سوی مکتب تعلیم

←

(ژوئیه ۱۸۴۸) کاردار سفارت انگلیس در تهران سرهنگ فرانت[۱] نامه ای به صدراعظم ایران حاجی میرزا آقاسی بشرح زیر نوشت:

«در مورد منع تجارت برده از راه دریا وخلیج فارس مدتی است جناب عالی وعده داده اید که این کار انجام شود و اخیراً نیز تصریح فرمودید که بالطف خداوند این موضوع در شرف انجام است اما اینک مشاهده می شود که هنوز این امر خاتمه نیافته است اگر دولت علیه ایران به تقاضاهای این جانب در این مورد توجه بیشتری می نمود مسلماً تا به حال دستور لازم صادر شده بود و چون تابحال ترتیب اثری داده نشده است ناچارم خواهش خود را تکرار نموده تقاضا نمایم پاسخ صریح ومنجزی به این جانب داده شود که آیا دولت ایران فرمانی دائر به منع ورود غلام وکنیز از راه دریا صادر خواهد نمود یاخیر. هرگاه نظر اولیاء دولت ایران بر این باشد که چنین فرمانی صادر نمایند خواهش دارم این موضوع را همین امروز صراحتاً به این جانب اعلام فرمایید تا بتوانم مراتب را به اطلاع دولت متبوع خود برسانم، تأخیر بیش از این را جایز نمی داند».

حاج میرزا آقاسی محمدشاه بیمار را پس از این اتمام حجت وادار ساخت در تأمین نظر انگلیس فرمانی صادر نماید و این است دستور او:

«جناب حاجی! نگذارید دیگر از راه دریا غلام وکنیز وارد شود، بگذارید از راه خشکی بیاورند. این مرحمت فقط در حق فرانت صادر می شود، من از او خشنود می باشم وبه این مطالب رضایت داده‌ام در این باب به حکام فارس وعربستان بنویس من این اجازه را فقط برای حسن رفتار فرانت می دهم والا بین ما و دولت انگلیس هنوز هم خیلی اختلاف موجود است. شاه».

حاج میرزا آقاسی با این فرمان دنبال کار را گرفت وپاسخ کاردار سفارت انگلیس به انضمام رونوشتی از فرمان صادره داد وبه والی فارس وخوزستان هم مراتب را اعلام نمود. حاج میرزا آقاسی خطاب به کاردار نوشت:

«مکتوب شما راجع به برده وغلام واصل شد و از آن جایی که شما دوست محترم وباوفای من می باشید خارج از انصاف می دانم که در انجام خواهش شما تأخیرشود ومن

وتربیت وگسترش اخلاق سوق داده شد. برده‌هایِ دوران حکومت واقعی اسلام مراحل تکامل معنوی را می پیمودند.

(۱) Ferrant

همیشه سعی کرده‌ام دوستی و یگانگی را که بین دولتین انگلستان وایران موجود است حفظ بنمایم و بهمین جهت در خواست شما را به پیشگاه اعلیحضرت تقدیم نمودم و فرمانی در این مورد صادر شد که فقط ورود برده وغلام را از راه دریا ممنوع می سازد و دستورات لازم هم به فرمانفرمای فارس وحاکم اصفهان وخوزستان صادر شد تا از ورود وخروج برده از راه دریا جلوگیری نمایند اما از راه خشکی آزاد خواهد بود. دوست محترم خدارا شکر می کنم که خواهش شما انجام شد و این امرهم به علت الطاف ومراحم اعلیحضرت نسبت به شخص شما انجام گرفت و این جانب هم در این مورد از سعی وکوشش فروگذار ننمودم. البته وزرای دولت ایران هم به ملاحظه دوستی که بین دولتین وجود دارد انتظار دارند تقاضاهای آنان بهمین ترتیب از طرف دولت انگلستان پذیرفته شود...»

حاج میرزا آقاسی در فرامینی، که برای میرزا حسین خان صاحب اختیار والی فارس ومیرزانبی خان حاکم اصفهان وخوزستان صادر کرد دستور صریح داد که از ورود وخروج برده از راه دریا به شدت جلوگیری ومراتب را به کلیه کسانی که به تجارت برده اشتغال دارند ابلاغ و متخلفین را مجازات نمایند.

دولت انگلیس درواقع قصدش منع برده فروشی نبود بلکه تحکیم سیادت خود را بر دریاها می خواست وانگلستان در جستجوی مجوز قانونی بود تا حق بازرسی کشتیها را به دست آورد با اینکه محمدشاه در فرمانش صریحاً برده فروشی از راه خشکی را باقی گذاشت آنها حرفی نداشتند و حال آن که اگر قصد انگلیس مخالفت با برده فروشی وحمایت از همنوع بود چنین فرمانی کافی نبود و نظر را تأمین نمی کرد. انگلیس به اتکای همین فرمان که چهار ماه قبل از فوت محمدشاه صادر شد نفوذ خود را در خلیج فارس توسعه داد ومداخلاتی را شروع نمود وبازدید وتفتیش کشتیها را انجام می داد در حالی که در فرمان چنین اجازه‌ای داده نشده بود. البته انگلیس بعدها باهمین استناد و برای کسب حق بازرسی کشتیها قراردادی با دولت ایران منعقد ساخت[۱] که توضیح

---

(۱) در سال ۱۲۶۷ (اوت ۱۸۵۱) سومین سال سلطنت ناصر الدین شاه قراردادی بین انگلیس و ایران منعقد شد. بر طبق آن نیروی دریایی انگلیس وناوگان کمپانی هند شرقی انگلیس حق یافتند به منظور جلوگیری از حمل برده، کشتیهای تجارتی متعلق به اتباع ایران را مورد بازرسی قراردهند. دولت ایران هم

←

مطلب را در جای خود خواهید داشت.

بررسی نتایج سلطنت محمدشاه

محمدشاه ۱٤ سال سلطنت داشت، ۱۲۵۰ الی ۱۲٦٤ (۱۸۳٤ الی ۱۸٤۸م). ارزیابی اقدامات وی را در مسائل ذیل می توان دید.

اول: با سلطنت وی بعد از فتحعلی شاه شاهنشاهی درخانواده قاجاریه تثبیت شد. قبل از وی بسیاری خواهان بازگشت خانواده صفویه یازندیه یا افشاریه بودند و انتظار داشتند کسی از بازماندگان آن سلسله ها بپا خیزد واختیار کشور را به دست گیرد ولی بانفوذی که انگلستان پیدا کرد و با وضع خاصی که روسیه داشت وتعهدی که در حمایت از سلطنت قاجاریه نموده بود تمام دعاوی برای سلطنت مربوط به همین خاندان گردید.

دوم: جنایت محمدشاه درآغازسلطنت این بود که شخص مطلع و با کفایتی مثل قائم مقام را از بین برد درحالی که او سابقه مقاومت در مقابل خواسته های انگلیس را داشت ومستقل فکر می کرد و به مصالح کشور می اندیشید. حاج میرزا آقاسی کسی که جای قائم مقام را گرفت نتوانست با قدرت جلو مداخلات خارجیها را بگیرد و با سهولت تمام نفوذ بیگانگان گسترش یافت.

سوم: محمدشاه با محاصره هرات و سپس با رفع محاصره به دلیل مخالفت ومداخلات انگلیس از همان سال آغاز سلطنت خود را ذلیل و بی اعتبار ساخت محاصره هرات می بایست با مطالعه واتکای به نیروی عمومی ملت باشد نه با اطمینان و حمایت و مساعدت روسیه و یا تصور عدم مداخله انگلیس ورعایت این کشور به تعهدات وقراردادها که در عمل همیشه خلاف آن را عمل نموده است وچنانچه امر محاصره در جهت مصالح کشور بود نمی بایست با تهدید انگلیس تصمیم تغییر یابد وسست شود ونمی بایست اجازه

متعهد شد که در کشتیهای متعلق به دولت اقدام به حمل ونقل برده نمی شود. این قرارداد به مدت ۱۱ سال متعقد شده بود ولی بعد با معاهدات دیگر تمدید شد. خوب توجه کنید انگلیس استعمارگر با آن ناوگان عظیم دریایی باچه حیله های مردم پسند اهداف خود را عملی می سازد. روزگار مشقت باری که برای گروه گروه از مردم فراهم گردیده بود این وضع را در قالب رژیم برده داری قرارداده بود وآن وقت برای گسترش هرچه بیشتر تسلط ونفوذ استعماری شعار ضدیت با برده داری رامی داد که مورد پسند عموم بود و به این وسیله جای خودرا مستحکم می ساخت. این جریان حدود پنجاه سال قبل از مشروطیت صورت می گیرد.

دهد آن دخالتهای ناروا از جانب نمایندگان انگلیس در جریان محاصره صورت پذیرد بعلاوه فرصت مناسب در سالهای ۱۸۴۱ و۱۸۴۲ پیش آمد تا محمدشاه جبران مداخلات فعلی انگلیس را بنماید ولی استفاده نکرد. در این سالها مردم افغانستان علیه انگلیسیها و دست نشاندگان انگلیس شورش کردند و بعضی ا زعاملین آنها را کشتند و این اقدامات نمایانگر توجه مردم آن منطقه به ایران بود، اما محمدشاه و درباریان او آنچنان درمقابل انگلیس مرعوب شده بودند که در این زمان مساعد هیچگونه اقدامی انجام ندادند.

چهارم: دولت روسیه متوجه پیشرفت خود در بالکان و آسیای میانه بود و فرصت آن را نداشت که تا به ایران بپردازد و بامزایایی که بعد از جنگهای زمان فتحعلی شاه در ایران بدست آورده بود سیاست تحبیب را نسبت به ایرانیان اعمال می کرد تا خاطرات تلخ پیمان ترکمن چای فراموش شود. درچنین شرایطی جا داشت از جانب ایران اصراری در بازگرداندن نواحی از دست رفته می شد و در این جهت گامهایی بر می داشتند.

پنجم: روابط با فرانسه تقریباً در این دوره متوقف بود وآمدن کنت دوسرسی وهمراهان او به ایران مثل روابط در زمان فتحعلی شاه بدون نتیجه باقی ماند و فرانسویها در ارتباط ایران نقشی نداشتند.

ششم: مذاکرات سیاسی میرزاتقی خان وزیر نظام (امیرکبیر بعدی) با مقامات عثمانی وامضای قرارداد ارزروم در زمان محمدشاه بدون نتیجه بود اما عکس العمل شدیدی که در برابر تجاوزات عثمانی صورت گرفت از رفتار بدآنها؟ با ایرانیان کاست و گرفتاری که آن دولت در بالکان و نقاط دیگر پیداکرد امکان ادامه تعدی را به آنها نداد.

هفتم: با دول درجه دوم اروپا هم معاهداتی منعقد شد- مخصوصاً در زمینه بازرگانی قراردادهایی با بلژیک واسپانی- و به آن کشورها هم فرصت داد تا مدعی منافعی در ایران بشوند.

هشتم: رقابت همسایگان قوی صاحب ادعا شروع به رشد کرد وامتیاز گرفتن از ایران ورقابت در آن آغاز گردید و ادامه یافت.

چهارده سال صدارت حاج میرزا آقاسی

طولانی ترین دوران صدارت در زمان قاجار به حاج میرزا آقاسی (۱) اختصاص دارد.

---

(۱) از آنجا که در دوران زندگی حاجی میرزا آقاسی (۱۱۹۸ - ۱۲۶۵قمری) مربوط به قسمت عمده‌ای
←

وی از جمله کسانی است که با مرگ فتحعلی شاه به همراه محمدشاه عازم تهران شد و با قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام در ۱۲۵۱ قمری به جای او در مقام صدارت قرارگرفت و رقیبانی مثل اللهیارخان آصف الدوله ومیرزا محمدخان امیرنظام زنگنه را پشت سرگذاشت. (۱) حاجی میرزا آقاسی چند روزپس ازشروع به کار میرزا ابوالحسن خان شیرازی را که در حضرت عبدالعظیم پناهنده بود از جانب شاه تأمین داد. حاجی میرزا آقاسی مراد ومعلم محمدشاه بود وبنابراین شاه با اعتماد کامل امور کشور را به او سپرده بود. (۲) موافقین ومخالفین از وی به شیوه‌های مختلف یادکرده‌اند: پاره‌ای ازهتاکی

از زمان بحث این کتاب می باشد وخود اوهم در مدتی نسبتا طولانی در دربارفتحعلی شاه ومحمدشاه مقامات سیاسی عمده‌ای مثل صدارت را عهده دار بوده است لازم است یادآوری نماییم که آقای حسین سعادت نوری به دلیل نظرات مثبت ومنفی فراوانی که درمورد حاجی میرزا آقاسی وجودداشته طی سلسله مقالا تی آنها را در مجله یغما منعکس ساخته و بعداً هم این مقالات به شکل کتابی با عنوان «زندگی حاج میرزا آقاسی» منتشر شده است و میتواند در حدی معرف وی در مسؤولیتی که عهده دار بوده باشد.

(۱) اللهیارخان آصف الدوله مورد حمایت انگلیس بود ولی روسها با او سابقه خصومت داشتند و از میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه حمایت می نمودند. بنابراین روسیه وانگلیس هریک نامزدی برای صدارت بعدازقائم مقام راداشتند. امیر نظام زنگنه وقتی از تبریز به تهران آمد هیئت نمایندگی انگلیس و روس را به ضیافت وسیعی دعوت کرد و در این ضیافت میرزا مسعود گرمرودی وزیر دول خارجه ومیرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی (وزیر خارجه سابق) حضور داشتند. رفتار نمایندگان سیاسی دوکشور رقیب نسبت به دولتمردان ایرانی جانب حمایت را نشان می داد.

(۲) محمدحسن خان اعتماد السلطنه در کتاب خلسه یا خوابنامه از قول حاجی میرزا آقاسی سوابق او ودلیل صدارتش را چنین نقل می کند «من از طلاب ایروان بودم راه عرفان وحکمت را می پیمودم به ملاّعبدالصمدهمدانی ارادت داشتم، در عتبات و حدود عراق عرب سیاحت کرده بعداً معلم بعضی از اولاد شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه شدم، بامحمد میرزا که او نیز سالک ومالک عرفان بود ارتباط حاصل نمودم، روزی در مجلس از سلطنت سخن می رفت من غیبگوئی کرده به آن شاهزاده آزاده گفتم شما سلطان خواهید شد تقدیر بی چون وتدبیر قائم مقام گفته مرا راست نمود. شاهزاده محمدمیرزا بر تخت سلطنت نشست من در این سلطنت با حشمت به ملا باشی گری منتهی به نظام العلمائی شاکر و خوشبخت بودم همان طور که فتحعلی شاه برای اثبات خلافت خود بعد از حاج ابراهیم خان میرزا شفیع را صدر اعظم کرد محمدشاه هم بعد از قائم مقام مرا دارای این رتبه و مقام نمود. اگر حقیقت مطلب را بخواهید من هنوز خودم هم نمی دانم چرا این طلبه از همه جا بی خبر باید صدر اعظم شاه علیل المزاج بشوم. رجال محیل این علت مزاج پادشاه را غنیمت دانسته پنهانی و آشکارا انواع واقسام خیانت را می نمودند وهرقدر خیانت آنها

←

وفحاشی و بدزبانی اونامبرده و دسته‌ای به شوخی ومزاح و بذله گوئی وی توجه کرده‌اند.[۱] نویسندگان قبل از مشروطیت او را ستوده‌اند ولی بعد از انقلاب مشروطیت حاجی مورد تمسخر واستهزاء بسیاری از اهل قلم قرار گرفته تا آنجا که غالب مضامینی را که شوخ طبعان ولطیفه گویان در مورد زمامداران در افواه انداخته اند به اعمال حاج میرزا آقاسی تطبیق نموده‌اند[۲] می گویند خود حاجی شائق بود که او را ساده لوح و بی اطلاع بشناسند[۳] پاره‌ای از نویسندگان خارجی نوشته‌اند حاجی در زمان تدریس به پسران

زیادتر می شد اطمینان شاه برمن بیشتر می گردید. تقریباً مدت یازده سال هم مرشد پادشاه وهم صدراعظم دولت بودم لیکن در این سبین با کمال قدرت وتوانایی به احدی اذیت نکردم. (حلسه یا خوابنامه، محمدحسن اعتماد السلطنه، ص۲۰ و۲۱).

(۱) می گویند چون محمدشاه ناگهان مهر دولتی وعلامت روی پرچم را تغییر داد. به دستور او شیر نشسته را سر پا وشمشیر بدست روی بیرق منقوش نمودند. سفیر یکی از دول بزرگ همجوار نزد حاجی میرزا آقاسی رفت و نسبت به این اقدام اعتراض کرد حاجی با کمال سادگی لبخندی زد و گفت آقای عزیز شیر هم حیوان است جماد که نیست و البته مثل حیوانات گاهی که از نشستن خسته می شود بپا می خیزد این موضوع آنقدرها مهم نیست که سبب این همه گفتگو شود (تاریخچه تحول پرچم ایران، نوشته حمید نیرنوری؛ اطلاعات ماهانه، سال دوم، شماره ٤: به نقل از ص۷ کتاب زندگی حاجی میرزا آقاسی).

(۲) برای اینکه همه نوع سخن را در مورد حاجی میرزا آقاسی دیده باشید نگاهی به مقالهٔ با عنوان تفکیک تاریخ از افسانه و افسون مندرج در مجله یغما شماره دوم سال پنجم می اندازیم نویسنده مقاله می گوید: «حاج میرزا آقاسی ایروانی وزیر محمد شاه گذشته از جنبه سیاستمداری یکی از بزرگترین علمای عصر خود... و بر خلاف شهرتی که به عدم لیاقت در نزد مردم ایران دارد تعمق در اعمال او وسنجیدن اوضاع ایران مبرهن می نماید که وی مرد بسیار روشن بین وکاردانی بوده است... وهمچنین او بود که همواره برای بطلان نیرنگها و دسایس دولت انگلیس وسائل نوینی بر می انگیخت واین خود بر اثر تبلیغات صدساله انگلیس است که امروزه آنچنان مرد با کفایتی در نظر مردم ایران چنین منفور به قلم رفته است. گذشته از سیاستمداری و مملکت داری حاجی میرزا آقاسی در عالم علم وادب نیز قدمهای بزرگی برداشت، مثلا کتاب ناسخ التواریخ را طرح ریزی نمود و بعضی مطالب آن را به وسیله یکی دو منشی از کتابهای اروپائی منجمله تاریخ کیبون مورخ مشهور انگلیس اتخاذ و تفسیر کرده و به دست شاگردخود سپهر معروف سپرد و مقدمات آن کتاب را خودش نوشت.

(۳) سید محمد علی جمال زاده در صفحات ۲۲۲ و بعد کتاب «هزار پیشه» در این مورد می نویسد «بعضیها عقیده دارند که آدم باهوش حقیقی کسی است که خود را در نظر مردم ساده لوح وصاف وصادق و به اصطلاح پخمه وچلمن قلم بدهد که هرکس را دل بدو بسوزد نه آنکه از هوش وفراستش در هراس باشد از کجا که این حاجی میرزا آقاسی هم که در نظر مردم امروز این قدرنادان و از همه جابی خبر مشهور

←

عباس میرزا به هریک جدا جدا ومحرمانه وعده سلطنت داده بودتا از پرتوهرکدام که احیاناً به چنین مقامی رسیدند متمتع وبهره مند شود.[1]

از علاقه حاجی میرزا آقاسی به عملیات فلاحتی وآبیاری بسیار یاد شده می گویند هنگام انتصاب از حکام تعهد می گرفت که در حوزه مأموریت به ساختن سد واحداث کاریز وقنات مبادرت نمایند[2] از اقدامات دیگر حاجی میرزا آقاسی دستوری است که به حکام ولایات درباب طرز رفتار مأمورین دولت با متهمین مورد تعقیب داده و در این دستور اکیداً قدغن کرده که هیچکس را برای گرفتن اقرار تحت شکنجه و آزار قرار ندهند ومتهمین را بدون اثبات جرم و جمع آوری دلایل ومدارک مسلم وتردید ناپذیر تنبیه و مجازات ننمایند،[3] و برای دادن نشان دولتی قانون نشانها را تنظیم کرده تا بر اساس خدماتی که انجام می دهند اعطای نشان شود.[4]

گردیده در واقع آدم دانا وپخته وکاردانی نباشد... حاجی فرزندان نایب السلطنه را درس می داد ومی گویند درهمان موقع به محمد میرزا که بعداً محمد شاه شد وعده سلطنت داد یعنی پیشگویی کرد که روزی به سلطنت خواهد رسید وشاید همین مسئله باعث علاقه وارادت شدید محمدشاه به او باشد».

(۱) به تاریخ قاجار نوشته واتسون ترجمه عباسقلی آذری، ص۱۸۹ مراجعه شود.

(۲) حسین سعادت نوری در کتاب «زندگی حاجی میرزا آقاسی» به نقل از «روضة الصفای ناصری» و«منتظم ناصری» وجلد اول کتاب «شرح زندگی من، عبدالله مستوفی» و «سفر نامه ناصرالدین شاه به خراسان» نوشته میرزاعلی نقی حکیم الممالک و«تاریخ قاجاریه» جهانگیرقائم مقامی در چندین صفحه خدمات حاج میرزا آقاسی را درباب تأمین آب مشروب تهران و آوردن آب کرج به تهران ذکر می کند و یادآورمی شودکه ازرودخانه جاجرود نهری به امین آباد شهری کنده است و در بین راه نائین ویزد وکرمان به ایجاد قنات وآب‌انبار پرداخته. حاجی آباد در چند منطقه مربوط به اوست.

(۳) تاریخ قاجاریه تألیف واتسون انگلیسی ترجمه عباسقلی آذری، ص۲۳۹.

(٤) حاجی میرزا آقاسی در رساله «قانون نشانها» می نویسد: در سنوات سابقه تا اواخر عهد خاقان مغفور اعطای نشان به اسباب دیگر منوط گشت بناء علی هذارأی جهان آرای شاهنشاه عالم پناه ایدالله‌تعالی وشوکته ـ قرار براین گرفت که این قاعده تجدید یابد وقانونی در این خصوص مرقوم و برای هرنوعی از خدمت ترکیب معینی ساخته شود... قبل از او عباس میرزا مراقبت داشت که بی دلیل نشان داده نشود اما رفته رفته تشریفات مقرر فراموش شد تا اواخر سلطنت فتحعلی شاه که حد وحدودی برای تفویض درجه منصب ونشان ولقب باقی نماند وحاجی به تنظیم قانون نشانها مبادرت کرد، ولی در زمان ناصرالدین شاه مجدداً متروک ماند واطفال رضیع خانواده سلطنت هم به دریافت نشان مفتخر می شدند.

میرزاعلی خان امین الدوله داستانی درباب عباس میرزا ومسئله نشان نقل می کند، وی می گوید:

←

ادواردبرون خاورشناس معروف درکتاب «یک سال بین ایرانیان» می نویسد «حاج میرزا آقاسی بین ایرانیها یک صدر اعظم خیلی نالایق و بی اطلاع شناخته شده وهم اوست که حق بحر پیمائی انحصاری در بحر خزر را به روسها واگذاشت و بابی اطلاعی هرچه تمامتر گفت ما آب شور بحر خزر را چه می خواهیم بکنیم؟ ما مرغابی نیستیم که احتیاجی به آب شور داشته باشیم. وقتی از او پرسیدند که چرا بحر خزر را به روسها واگذار کردید گفت برای مشتی آب شور، کام شیرین دوست را تلخ نباید کرد.[1] نویسنده زندگی حاجی میرزا آقاسی با نقل نظریات دیگری از مورخین خلاف آن را استدلال می کند[2] حاجی میرزا آقاسی در واقعه کربلای معلی به دست نجیب پاشا

«وقتی حسین پاشاخان سرتیپ مراغه ای حکایت کرد که در رکاب عباس میرزا بوده زخم گلوله برداشته در چادر بستر افتاده نایب السلطنه به روش سرداران بزرگ با اطباء فرنگی وایرانی متخصص خود در اردو گردش می کرد به چادر من آمد واحوال پرسی کرد زخم مرا که در شانه بود به پزشک نشان داد واطمینان دادند علاج پذیر است. نایب السلطنه به بالینم نشست وفرمود چه می خواهی؟ به ادب گفتم سلامت ولیعهد. گفت موقع تعارف وتملق نیست هزار تومان نقد بمن انعام داد و یکی از قراء معتبر مراغه راهم به من بخشید گفتم مرحمت وعنایت فوق انتظارم بود امّا اگر به جای این احسان یک پاره نقره بدهید که در سینه ام بدرخشد بمن گواراتر است. نایب السلطنه برخاست وگفت اگر زخم تو از پشت نبود مضایقه نمی کردم، خدمت امروزی تو همین قدر جایزه داشت که دادم (خاطرات سیاسی امین الدوله، ص۱۷و۱۸).

(۱) یک سال بین ایرانیان، ادواردبرون، ترجمه ذبیح الله منصوری، ص۱۲۳.

(۲) می نویسد: «البته حاجی میرزا آقاسی درگیرودار دومین دوره جنگهای ایران و روس همراه اردوی نایب السلطنه بود و به قول جهانگیر میرزا پیوسته اوقات شکایت داشت که از جان یک نفر ملای حلوا خور چه می خواهند و چرا او را مرخص نمی کنند (تاریخ نو ص۶۲) ولی در زمان مأموریت موریه در ایران وهنگام انعقاد پیمان گلستان در تهران اقامت نداشت که گفته سایکس راست باشد (سایکس نوشته که حاجی فریاد کشیده که ما از آب شور چه می خواهیم). در زمان محمدشاه روسها به استناد ماده ۵ عهدنامه گلستان و ماده ۸ قرارداد ترکمن چای جزیره آشوراده را اشغال وآن را به یکی از پایگاههای دریایی خود مبدل نمودند. در سال ۱۲۶۲ از دربار ایران خواستند باصدور فرمان مخصوصی موافقت نمایند که کشتیهای روسیه وارد مرداب انزلی شود و در آنجا لنگر اندازد. حاجی میرزا آقاسی ابتدا زیربار نرفت. وزیر خارجه روسیه کنت نسلرود برحسب اشاره دلگورکی وزیر مختار روس در ایران نامه مفصلی برای حاجی فرستاد و برحقوق روسیه برای ورود به مرداب انزلی تأکید نمود و ایران را تهدید کرده که هرگاه برای عبور ومرور کشتیهای بازرگانی وجنگی روسیه موانعی بوجودآید روسیه دست به اقدامات مقتضی می زند. روسیه اشغال جزیره آشوراده رابه منزله اقدامی بشر دوستانه و برای جلوگیری از شرارت ترکمانان وانمود می کند(انگلیسیها هم

←

والی بغداد که احساسات عمومی مردم ایران را به غلیان درآورد سعی کرد برخوردی بین ایران وعثمانی پیش نیاید وموضوع با عذرخواهی عثمانی پایان پذیرد(۱).

چندی بعد به عنوان بشر دوستی وجلوگیری از برده فروشی در خلیج فارس به اصرار از حاجی میرزا آقاسی فرمانی گرفتند تا با تفسیر مندرجات آن به نفع خود در آبهای خلیج آزادی عمل داشته باشند).

حاجی میرزا آقاسی در جواب وزیر خارجه روسیه در سال ۱۲۶۲ مفصلاً استدلال می کند که کشتیهای جنگی آن دولت حق دارند کمافی السابق در بحر خزر سیر نمایند و چون سابقاً کشتیهای روسیه در مرداب انزلی نمی آمدند پس از این هم نمی توانند بیایند، وزیر مختار سابق روس رسماً اعلام داشته بود که کشتیهای جنگی در بحر خزر تردد خواهند کردنه توقف پس چرا در آشوراده توقف کرده وجزیره را اشغال نموده اند؟ ثالثاً اگر روسیه حق دارد کشتیهای جنگی خود را به توپ مجهز کند چرا کشتهای تجارتی ایران از این حق محروم باشند. رابعاً استقرار نیروی دریایی روسیه در کرانه دریای خزر مردم را گرفتار غارت وچپاول ساخته است (برای مطالعه نامه مفصل حاجی به صفحات ۲۵۲ الی ۲۵۸ کتاب «عصر بی خبری» مراجعه شود). استدلال حاجی مؤثر واقع نشد واصرار روسیه او را مجبور ساخت تا به حاکم گیلان بنویسد «...هروقت کشتیهای جنگی دولت بهیه روس به مرداب انزلی می آید به هیچ وجه من الوجوه مانع ومتعرض آنها نشوید وبگذارید که به انزلی ومرداب آنجا بیایند...».

(۱) در اواخر سال ۱۲۵۵ امپراطور روسیه به تقاضای عثمانی از محمدشاه خواست ایران وعثمانی مسئله محمره را بین خود حل نمایند. در همین اثنا در کربلا حوادثی اتفاق افتاد. بسیاری از مردم که مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند به کربلا می رفتند. عده‌ای هم مجرم برای فرار از تعقیب به این شهر مقدس رفته بودند جمعیت کربلا با سرعت افزایش گرفته بود ونظم شهر مختل شد. والی بغداد و کربلا از ایجاد امنیت ناتوان بودند. دولت عثمانی علیرضا پاشا را پس از ۱۲ سال حکومت برکنار و محمد نجیب پاشا را منصوب نمود. والی جدید بغداد به شهر کربلا لشکرکشی کرد وسه ساعت تمام دستور قتل عام داد. لشکریان عثمانی در حرم مطهر سیدالشهداء خونها جاری کردند و در صحن اسب واستر بستند و هرکه را دیدند کشتند و از زر وسیم و جواهرالآت و اشیاء نفیسه هرچه بود به غارت بردند. فقط خانه حاج کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسائی ومنزل علیخان ظل السلطان از تعرض مصون ماند ونمایانگر آن است که محرک عثمانی در تهاجم انگلیس بوده، ظل السلطان از مزاحمین محمدشاه وسیدکاظم رشتی بعداً عامل فرقه سازی مذهبی گردید. کشتار واقعه کربلا را با ارقام مختلف نه هزار الی پانزده هزار وهجده هزار نقل کرده‌اند. خبر قتل عام وحشتناک در کربلا به طهران رسید. حاج میرزا آقاسی تامدتی از افشای آن خودداری کرد لیکن بالأخره مردم آگاه شدند و به حاجی فشار آوردند که برای خونخواهی وتقاص ایرانیان شیعه که در کربلا کشته شده اند قیام و تجهیز قوا کند حاجی که از جنگ هرات نتیجه نگرفته بود سعی کرد هیجانات عمومی را کاهش دهد وبا اشاره سفرای انگلیس و روسیه‌به همین قانع شدکه دولت عثمانی از وقوع این حادثه رسماً عذرخواهی کند.

حاجی در طول مدتی نزدیک سی سال (۱۲۳۵ الی ۱۲۶٤) مالک و صاحب و اجاره دارعده ای کثیراز رقبات واستحداثات شد و در آبادانی آنها جهد کرد وپیش ازمرگ محمد شاه جمیع آن املاک وعمارت را که تعداد آنها را صاحب ناسخ التواریخ بالغ بر یکهزار وچهارصدوسی وهشت قریه و ده ومزرعه شماره کرده به شاه مصالحه شرعی نمود واز نگهداری آنها آسوده شد. صدارت حاج میرزا آقاسی برای جمعی ازرجال با استخوان مثل الهیارخان آصف الدوله، منوچهرخان معتمدالدوله[1] ومیرزا نصرالله صدر الممالک

---

(۱) منوچهر خان معتمدالدوله از جمله کسانی بود که مدعی صدارت بود وخدمات شایانی به محمدشاه کرده وطرفدارانی هم داشت (در دوره قاجار نه نفر از رجال وقت لقب معتمدالدوله یافتند، در شماره اول سال دهم مجله یغما مقاله ای تحت عنوان معتمدوالدوله ها معرفی شده اند) طرفداران معتمدالدوله مثل ملک قاسم میرزا ومحمد طاهر خان قزوینی ومیرزاطرعلی خان حکیم باشی برای مقام صدارت او کوشش کردند ولی مؤثر واقع نشد. منوچهرخان ادعای سیدعلی محمد باب را فرصت مناسبی شناخت که باتقویت پیروان باب عرصه را بر حاجی میرزا آقاسی تنگ نماید و وسایل سقوط او را فراهم کند که این راه هم بلانتیجه ماند. منوچهرخان معتمدالدوله از اسرای ارامنه تفلیس بود و در زمان فتحعلی شاه ازمحارم درجه اول دربار به شمار می رفت و چون مقطوع النسل بود به مقام خواجه باشی حرمسرای سلطنتی هم رسید و بافوت میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی در ۱۲٤٤ لقب معتمدالدوله به او داده شد. شأن او طوری بود که در کارهای بسیار مهم طرف مشورت شاه قرار می گرفت. عباس میرزا هم به او احترام زیاد می گذاشت قائم مقام از نفوذ او در شاه استفاده کرد برای کمک مالی شاه به عباس میرزا به او نامه نوشت:

«...لشکر روس از دو سمت ارس روآورد، عمله شاه سوروسات وجیره می خواهد، گرانی ولایت را خراب کرده مالیات از مملکت وصول نمی شود از شاه پول نمی رسد قشون بی پول جنگ نمی کند، دشمن بی جنگ از پیش در نمی رود و اگر اندک غفلت در این حالت رود نزد خدا وسایه خدا در عذاب وعقاب خواهیم بود... والسلام».

بعد از پیمان ترکمن چای همین منوچهر خان گرجی عامل پرداخت غرامت به پاسکوویچ بود. معتمدالدوله گرجی اواخرسلطنت فتحعلی شاه حکمران گیلان شد. پس از فوت فتحعلی شاه در اصفهان معتمدالدوله اولین کسی بود که با پرداخت مبلغ قابل توجهی احتیاج پولی محمد میرزا را بر طرف ساخت. محمدشاه بعد از ورود به طهران معتمدالدوله وفیروز میرزا نصرت الدوله برادر کهتر خود را با جمعی سپاهی مأمور فارس کرد تاحسین علی میرزا فرمانفرما را که داعیه سلطنت داشت و برادرش حسن علی میرزا شجاع السلطنه را دستگیر نمایند و این مأموریت را به خوبی انجام داد. معتمدالدوله از میرزا ابوالقاسم قائم مقام صمیمانه اطاعت می کرد اما اجرای اوامر حاج میرزا آقاسی برای او مشکل بود وحاجی هم در صدد بود او را از حکومت فارس کنار بگذارد و در اختلاف با ایل قشقائی معزول شد ولی از جانب محمدشاه به حکومت

←

اردبیلی که خود را مقدم بر او می دانستند غیر قابل تحمل و ناگوار بود. این جماعت به تصور این که دوره زمامداری حاجی دیری نخواهد پایید صبر و مدتی را با او مماشات کردند. اما رفته رفته به اشتباه خود پی بردند و فهمیدند محمدشاه هیچگاه به فکر برکناری او نخواهد افتاد مع الوصف حاج میرزا آقاسی متوجه تحریکات میرزا آقاخان به پشت گرمی مهد علیا بود که فکر صدارت را دارد از محمدشاه تقاضا کرد میرزا آقاخان وزیر لشکر و چند تن از هوا خواهانش را به جرم تخلفاتی که مرتکب شده اند مجازات و به یکی از شهرستانها تبعید کند. محمدشاه به تقاضای حاج میرزا آقاسی ملک قاسم میرزا(۱) را روانه آذربایجان ساخت وحکیم نظر علی را(۲) به قم تبعید نمود. اما نسبت به وزیر لشکر ابتدا شدت عمل به خرج نداد حاجی که از مناسبات وزیرلشکر و مهد علیا و تحریکات آنها اطلاع کامل داشت پیغام داد مدت ده سال با وجود ضعف مزاج به امر خطیر صدارت پرداخته و با شرایط موجود حاضر به ادامه کار نیست و قصد اعتکاف در عتبات عالیات را

خوزستان و بختیاری منصوب شد و در این منطقه امنیت برقرار ساخت. حاجی از نفوذ او می ترسید. گوبینو نویسندهٔ فرانسوی: می نویسد از بی رحمی او می ترسیدند منوچهرخان به قدری قدرت ومکنت بهم زده بود که از او حساب می برد و روزی به او گفت شنیده‌ام در اصفهان بساط سلطنت راه انداخته‌ای ومانند شاه رفتار می کنی معتمدالدوله بی درنگ در جواب گفت آنچه به عرض رسیده عین حقیقت است وحکام دولت باید شاه باشند تااعلیحضرت همایونی شاهنشاه خطاب شوند (یک سال میان ایرانیان، نوشته ادوارد براون، ترجمه ذبیح الله منصوری، ص۱۸۸) معتمد الدوله با وجود مأموریتهای بسیار ولشکر کشی ها ثروت ومکنت فراوان داشت. آرزویی جز مقام صدارت نداشت ولی وجود حاجی میرزا آقاسی وعلاقه محمدشاه به او این فرصت را برای منوچهرخان بوجود نیاورد. وی در ۱۲۶۳ قبل از پایان قدرت حاجی میرزا آقاسی در گذشت.

(۱) ملک قاسم میرزا پسر فتحعلی شاه در دستگاه عباس میرزا به خدمت مشغول بود. به انگلیسی و فرانسوی تسلط داشت در پایان جنگ ایران وروس حاکم ارومیه بود وهم او بود که شرایط صلح پیشنهادی پاسکویچ را نزد فتحعلی شاه برد. در ۱۲۵۵ که قهرمان میرزا برادر محمدشاه والی آذربایجان بود ملک قاسم میرزا سمت پیشکاری او را داشت و کلیه امور ایالتی به وسیله وی رتق وفتق می گردید. دختر میرزا بزرگ قائم مقام را به زوجیت داشت. نویسندگان خارجی که در آن هنگام از آذربایجان دیدن کرده‌اند او را ممتاز و برجسته یافته اند. ملک قاسم میرزا در ۱۲۵۵ همراه ولیعهد ناصرالدین میرزا به تهران آمد وچندی بعد حاکم بروجرد شد و در جرگه مخالفین حاجی میرزا آقاسی قرار گرفت.

(۲) میرزا نظرعلی حکیم باشی قزوینی خود را از ارکان مملکت می دانست و در غالب امور دولتی مداخله داشت وواسطه صدور حکم برای مقامات مملکتی بود وی با دختر فتحعلی شاه(خاورسلطان بیگم) ازدواج کرد وازجمله همراهان میرزا آقاخان نوری به شمار می رفت.

دارد شاه برای جلب رضایت حاجی میرزا آقاخان را به چوب بست وسپس به کاشان تبعید نمود

محمدشاه در ششم شوال ۱۲٦٤ (٤ سپتامبر ۱۸٤۸) در گذشت. با رسیدن خبر مرگ شاه حاجی میرزا آقاسی وضع خود را آشفته وترسناک یافت وخود را مخفی ساخت وحتی نتوانست در مراسم تشییع شاه شرکت جوید. وی پس از مدتی اختفاء در حضرت عبدالعظیم متحصن شد حاجی میرزا آقاسی در ذیحجه ۱۲٦٤ اجازه رفتن به عتبات را دریافت و در آنجا بیش از شش ماه زنده نماند و در ۱۲ رمضان ۱۲٦۵ در گذشت.

اوضاع ایران ودیگرکشورها در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه

محمدشاه مدتی مریض وعلیل بود. کلیه اداره لمور کشور به عهدهٔ حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم(۱) و دیگر رجال درباری بود. درباریان عمده دو دسته بودند دسته ای که از جانب حاج میرزا آقاسی حمایت می شدند و در واقع منصوب از جانب او بودند وکارهای مهم را هم به عهده داشتند ونوعاً آذربایجانی بودند. دسته دوم افرادی که مورد حمایت مهد علیا مادر ناصرالدین میرزا ولیعهد بودند و از دیگر نقاط کشور (غیر از آذربایجان) گرد آمده بودند و در رأس انها میرزا آقاخان نوری ملقب به وزیر لشکر قرارداشت. میرزا آقاخان نوری در اوایل سلطنت محمدشاه دارای مقام مهمی بود اما به دلیل اختلاف باحاجی میرزا آقاسی از کار برکنار و به کاشان تبعید گردید اما ارتباط او با رجال تهرانی ومازندرانی دربار که در حدود دویست نفر بودند وبعضی دارای مشاغل عمده بودند محفوظ بوده حکومت آذربایجان باشخص ولیعهد (ناصرالدین میرزا) وخراسان تحت

---

(۱) نویسنده صدر التواریخ می نویسد: «در آخر صفر ۱۲۵۱هجری قمری وزارت حاجی میرزا آقاسی اعلام شد و از سال ۱۲۵۲ شروع به کار صدارت کردوتاتاریخ آخر سال ۱۲٦٤ به وزارت مشغول بوده وسیزده سال به این کار پرداخت وبه یک قاعده چهارده سال به این اعزازقرین امتیاز بود» کوچکترین ایراد یا اعتراضی از طرف عمال خارجی در این مدت به این صدر ممتاز ابراز نگردید و آخرین خدمت او هم به دولت انگلیس همانا اجاره نامه رسمی بود که برای ورود کشتیهای جنگی دولت انگلیس به خلیج فارس برای جلوگیری از حمل ونقل غلام وکنیز به سرهنگ فرانت نماینده رسمی دولت انگلیس در دربار ایران داده شد و عمال دولت انگلیس همین اجازه را مستمسک قرارداده در خلیج فارس نفوذ پیداکردند وتوانستند تمام شیوخ اعراب را در سواحل خلیج فارس تحت نفوذ خود قراربدهند...

حکمرانی آصف الدوله بود که بعداً پسرش سر به طغیان برداشته بودولی نفوذ آصف الدوله همچنان استمرارداشت. در غالب ایالات و ولایات دیگرهم شاهزادگان مثل برادران، فرزندان، عموها وعموزاده‌های شاه و بعضی از رجال نزدیک به دربار حاکم بودند و برای مردم عادی جز اطاعت وفرمانبری سهمی وشرکتی در امور حکومتی نبود و قابل تصورهم نبود که از غیر محدوده دربارکسی صاحب مقام دولتی مهم شود.

در چنین شرایط واوضاع واحوال پس از ۱٤ سال سلطنت محمدشاه در ششم شوال ۱۲٦٤ در ٤۲ سالگی در تهران در گذشت. انگلیسیها که مراقب اوضاع بودند از پزشک معالج شاه مرگ قریب الوقوع او را دریافتند. قاصدی به تبریز اعزام داشتند تا ضمن اطلاع فوت محمدشاه به ناصرالدین میرزا ولیعهد جلوس او را تبریک بگویند واز ابتدا روابط دوستانه‌ای با او برقرار سازند. به همین جهت قاصد سفارت انگلیس چند ساعت زودتر از فرستاده رسمی دربار، ولیعهد را در جریان گذاشته بود و او اعلام شاهی خود را نموده بود. ولیعهد با مساعدت کامل میرزاتقی خان در روز ۱۹ شوال عازم تهران شد حاج میرزا آقاسی قدرت تصمیم گیری زمان محمدشاه را دیگر نداشت. زیرا بسیاری از رجال درباری نسبت به او نفرت داشتند وعلیه او اقداماتی را شروع کردند. در بین شاهزادگان ومردم هم اتکائی نداشت و از سابقه ۱٤ سال زمامداری ترس داشت ولذا نتوانست حتی در تشییع‌جنازه محمدشاه شرکت جوید. ناچارپس از چند روز مخفی شدن خود را به حضرت عبدالعظیم رساند و در تحصن ماند وسپس به عتبات رفت و درهمان جا فوت کرد. همچنان که با فوت شاه قدرت حاجی میرزاآقاسی رو به افول گذاشت گروه مقابل او در دربار قدرت یافتند. مهد علیا مادر ولیعهد در صدد برآمد تا امور را قبضه کند وتارسیدن فرزندش به تهران حکمرانی نماید. مهدعلیا به وسیله شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه[1] پیشکار خود باسفرای روسیه وانگلیس تماس حاصل کرد وآنها هم که وضع مهدعلیا را می دانستند با حکمرانی واقتدار موقتی وی موافقت کردند. میرزا آقاخان نوری[2] وزیر لشکر که در تبعید کاشان بود محیط را برای ابراز وجود و رسیدن به قدرت

---

(۱) وی پسر فتحعلی شاه و متخلص به فخری بود.

(۲) میرزا آقاخان نوری که در سال ۱۲٦۲ به کاشان تبعید شده بود با مرگ محمدشاه پس از دو سال وهفت ماه به تهران برگشت. واتسون در تاریخ قاجار می نویسد «در دستگاه آصف الدوله شخصی بود میرزا آقاخان نام که قبلاً وزیر لشکر بود لیکن به اشاره حاجی میرزا آقاسی بعد از ضرب وجریمه از تهران تبعید

←

مساعد دید وبه تهران آمد ورحـ ب در د ری وامرای تهرانی ومـ زندرانیکه ازاوحرف شنوی داشتند دوراو گرد آمدند وبـ مهد عـلیا که ازسـ نق بـ گروه او همراه بود جمع هم‌عقیده‌ای را برای در دست داشتن امور حکومتی تشکیل دادند. ناصرالدین شاه در روز ۱۲ ذی القعده رسماً سلطنت راشروع کرد. و در همین روز میرزا تقی خان امیر نظام فراهانی لقب اتابک ومقام صدارت عظمی را گرفت.

وضع دیگر کشورها درآغاز سلطنت ناصرالدین شاه

سال ۱۲٦٤ هجری قمری مصادف با سال ۱٤٨٤ میلادی است و این سال در قرن ۱۹ سالی بحرانی و طوفانی وپر آشوب است و اروپا ناظر دگر گونی بسیار می باشد. ما به طور خلاصه وکلی وضع کشورهای فرانسه، ایتالیا، اطریش، آلمان، انگلیس، روسیه وعثمانی را بررسی می کنیم در این بررسی ملاحظه می شود اغلب دولتها دچار بحران ودشواری هستند وتنها در روسیه وانگلیس وضع نسبتا باثباتی دیده می شود و این دو درصددهستند که از بحران داخلی دیگر کشورها حد اکثر بهره برداری را بنمایند.

اول وضع فرانسه؛ سقوط سلطنت واستقرار جمهوری روم: در اوایل سال ۱۸٤۸ سلطنت لوئی فیلیپ پس از ۱۸ سال با اعتراض و بحران مواجه شد و کار او به بن بست رسید وتنها چاره او استعفاء بود. استعفای لوئی فیلیپ راه را برای اعلام مجدد جمهوری باز نمود. قانون اساسی جدیدی به تصویب رسید وبه موقع اجرا درآمد ولوئی ناپلئون برادر زاده ناپلئون بناپارت بزرگ به ریاست جمهوری انتخاب شد.

دوم؛ انقلاب در ایتالیا: ایتالیا بر حسب تصمیمات کنگره وین در سال ۱۸۱۵ به چندین ناحیه تقسیم شده بود در اوایل سال ۱۸٤۸ مردم ایالت دو سیسیل شورش کردند و این انقلاب به دیگر نقاط ایتالیا سرایت پیداکرد ونشان می داد مردم از مظالم بیگانگان که در این زمان اطریشی ها بشمار می آمدند درعذابند گرچه در سال بعد به علت فشار

نموده بودند اینک درپشت دروازه تهران ظاهر شده و از شارژدافر دولت انگلیس خواهش نمود که اجازه ورود برای او تحصیل کند. مادر پادشاه ایران از ورود او خیلی خوشحال شد و اجازه دادند او از وسط بازار عبور کند که نشان بدهد مردم چقدر به او توجه دارند و ازرجال مخالف که آذربایجانی باشند چقدر متنفرند».

هرچه بیشتر اطریشی ها آرامش ظاهری در ایتالیا برقرار گردید و بحران سال ۱۸۴۸ فروکش کرد ولی اروپا متوجه شد که دوران تسلط بیگانه پایان یافته وایتا لیا نیاز به وحدت ملی دارد.

سوم؛ تزلزل امپراطوری اطریش: اطریش سالها با صدارت مترنیخ وضع مستحکم واستثنائی در اروپا پیدا کرده بود غالب جنبشهای آزادیخواهانه اروپا از طریق همین امپراطوری سرکوب می شد. در این سال خود دچار بحران داخلی شد. اقوام ملل تابعه این امپراطوری که از نژادهای مختلف بودند ووجه مشترکی باهم نداشتند در صدد استقلال برآمدند. مترنیخ صدر اعظم که در اختلافات اروپا نقش داور وحکم را مدتها ایفا می نمود نتوانست در بحران پیش آمده اقتدار خود را حفظ نماید و از کار بر کنار گردید. امپراطور جدید اطریش فرانسوا ژزف بالأخره برای ایجاد نظم امپرا طوری ناچار شد از دولت روسیه تزاری استمداد طلبد.

چهارم؛ آلمان: در این کشور هم بحران ظاهر شد مردم این سرزمین مخصوصا از تسلط اطریشی ها ناراضی بودند و دست به اقداماتی زدند که باعث برهم خوردن کنفدراسیون ژرمانیک شد واگر پادشاه پروس بطور جدی تری عمل می نمود در همین سال ۱۸۴۸ نفوذ اطریش به کلی از آلمان برداشته می شد.

پنجم؛ انگلستان: انگلستان دوران پررونق ملکه ویکتوریا را که از ۱۸۳۷ شروع شده بود می گذارند. بحران اروپا در انگلستان شکل اصلاحات را داشت. قوانینی در جهت آزادی کاتولیکها و انجام انتخابات صحیح ونظائر آن گذشت ولی همچنان اقتدار حکومت محفوظ بود واز گرفتاری سایر دول اروپا بهره مند می شد.

ششم؛ روسیه تزاری: نیکلای اول دوران پرقدرت خودرا می گذراند واختلال دروضع اروپا موجب اقتدار بیشتر وی گردید، کما این که سپاهیان تزار به کمک امپراطور اطریش شتافتند وآن را از فروریختگی نجات دادند این مساعدت ووضع در امپراطوری چنین می نمود که درآینده باهمکاری قسمت اعظم اروپا را زیر نظر خواهند داشت ولی وقایع بعدی مسیر را تغییر داد که باید جنگ کریمه ونتایج آن را ملاحظه نمود.

هفتم؛ دولت عثمانی: دولت عثمانی باعنوان اسلامی دوران اقتدار را پشت سر گذاشته و آهنگ سریع ضعف و ناتوانی را پیش گرفته بود. عوامل فساد در داخل، این امپراطوری را به شکل نیمه جانی درآورده بود. نفوذ بیگانگان و عدم توجه به مبانی که

می بایست بر آن استوار باشد و مشکلاتی که دول بزرگ اروپا برای آن ایجاد کرده بودند آن را در آستانه سقوط قرارداده بود. به گمان بسیاری اگر رقابت روسیه وانگلیس واطریش نبود دولت عثمانی در همین حدود سال ۱۸۴۸ متلاشی می شد این رقابت امپراطوری عثمانی را چند دهه دیگر در حال ضعف وناتوانی حفظ نمود.

صدارت امیرکبیر واصلاحات داخلی او

ناصرالدین شاه به هنگام شروع سلطنت کمتر از ۱۸ سال داشت. تجربه سیاسی واداری و اطلاعات لازم را نمی توانست داشته باشد. میرزا تقی خان که به صدارت منصوب گردید سابقه خدماتی طولانی را دارا بود و با مشکلاتی مواجه شده بود. نمایندگی دولت ایران را در چند مأموریت مهم خارجی به عهده گرفته بود از جمله معاهده دوم ارزروم را تنظیم وامضاء کرده بود. میرزاتقی خان پسر کربلائی قربان فراهانی خدمتگزار قائم مقام بود که به دلیل هوش وذکاوت وکاردانی مورد توجه قائم مقام قرارگرفت ومراحل ترقی راطی نمود و به خدمت میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام پیوست. همانطور که قبلاً توضیح داده شد بعد از قتل گریبایدوف درمعیت خسرومیرزا برای عذرخواهی به سن پطرز بورگ رفت ودرشروع محاصره هرات هنگامی که تزار نیکلای اول به قفقاز آمده بود تا شاه ایران را هم ملاقات کند میرزا تقی خان ولیعهد خرد سال (ناصرالدین میرزا) را در دیدار با تزار همراهی کرد.

میرزا تقی خان بعداً لقب وزیرنظام را گرفت و خدمات بیشتری انجام داد و در دستگاه ولیعهد ترقی کرد و بالأخره در زمان محمدشاه اداره امور ایالت آذربایجان را به دست آورد و درهنگامی که ناصرالدین میرزا با عنوان پادشاهی عازم تهران بود ملقب به امیر نظام گردید و وسایل حرکت شاه را فراهم ساخت. در تهران میرزاتقی خان امیرنظام عملاً امور صدارت را به دست گرفت و لقب اتابک اعظم را پیدا کرد. در این وقت مهد علیا ومیرزا آقاخان نوری گروه متنفذی را تشکیل داده و می خواستند همچنان در رأس امور باقی باشند وطبعاً با صدارت میرزاتقی خان موافق نبودند. میرزاتقی خان که به جریان پی برد ومی خواست در آغاز کار سلطنت ناصر الدین شاه ناراضی تراشی نکند ومخالفین را آرام نگهدارد و تحریکات وتوطئه احتمالی آنها را متوقف سازد از ناصر الدین شاه درخواست کرد تا لقب اعتمادالدوله را به میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر اعطا

نماید. این لقب همچنان که می دانید قبلاً به حاجی ابراهیم خان کلانتر اعطاء شده بود، بعلاوه میرزا آقاخان را به معاونت صدراعظم منصوب نمود.

اهم اقدامات داخلی میرزاتقی خان امیرکبیر:

۱ـامنیت بخشیدن به راهها: میرزاتقی خان امیر کبیر پی برده بوده که راهها ازعوامل اصلی ارتباط ایالات و ولایات اند و دریافته بود که جمعی از خوانین و رؤسای ایلات وعشایر وبعضی از حکام ومدعیان سلطنت بانا امن کردن راهها برای قدرت یابی مقدمه می سازند. وی اقدامات جدی در سرکوبی سرکشان انجام داد وایلات و عشایر را به اطاعت حکومت مرکزی وادار ساخت و درنتیجه تجارت رونق گرفت بین تمام شهرهای مملکت روابط تجاری پیدا شد، تجارت با روس، عثمانی، عربستان، افغانستان، هندوستان، ازبکستان، ترکستان در تحت حمایت جدی دولت رونق گرفت وبرای مسکن تجار بنای عالی در تهران بنا نمود.

۲ـ ترمیم اوضاع مالی: امیرکبیر در مقابل عدم تعادل بودجه قرار گرفته بود مالیاتها وصول نمی شد ولی هزینه های زائد وبیهوده مثل پرداخت مستمری به افراد بی کاره وابسته قطعی است. وی به اوضاع مالی بی سروسامانی که بعد از قتل قائم مقام پیدا شده بود بادرایت شخصی خاتمه داد و در این راه بسیاری ناراضی پیداکرد که انتظار برکناری او را داشتند. قبل از او جمع زیادی مقرریهای گزاف می گرفتند ولی خدمتی انجام نمی دادند و در بین آنها اشخاص متنفذ بسیار بودند مجبور نمودن این نوع اشخاص که دست از مستعمری بشویند مشکل بود ولی اراده امیرکبیر کار را ساده کرد و بخصوص وقتی خود او نه تعارف قبول می کرد نه رشوه می گرفت و نه اعتنائی به تجملات داشت دیگران هم ناچار می شدند موقتاً دست از عادت سابق بردارند.

۳ـمبارزه علیه فساد: دستگاه اداری وحکومتی قاجار از ریشه فاسد بود وقتی که مشاغل عمده حکومتی در معرض فروش قرار می گرفت و حکام آزاد بودند بهر وسیله مبالغی از مردم بگیرند رشوه گیری امری مرسوم و شیوه اذیت وآزار مردم معمول بود. امیرکبیر در مقام مبارزه با این وضع برآمد وبعضی عوامل را از بین برد کسی نبود که اسم مداخل یا رشوه پیش او برده شود. این مرد بی طمع تمام اصول ورشته های این غارت مذموم یعنی مداخل و رشوه را برهم زد واز بین برد وارتکاب آن را به کلی موقوف نمود.

۴ـ اصلاح وضع قشون: در دوره جنگهای با روسیه تحولی در قشون داده شده بود ولی شکستهای پی در پی اصلاحات را عمیق نکرده بود امیرکبیر متحدالشکل ساختن لباس نظامی را وسعت بخشید و به همه رده نظامیها تعمیم داد. کارخانه اسلحه سازی جدید بوجود آورد و به تعلیم افسران وافراد قشونی همت گماشت. مشکلات مالی در امور نظام زیاد بود در صورت مواجبهای قشونی یک عده از صاحب منصبان نظامی بودند که هیچ ابواب جمعی قشونی نداشته ومواجب ومقرری شان را دریافت می نمودند. فوج مستحفظ شاه درزمان فتحعلی شاه ششصد نفر بودند از زمان محمدشاه روی کاغذ چهار هزار نفر آمده بود، اما عده حقیقی آنها از سیصد نفر تجاوز نمی کرد در صورتی که مواجب چهار هزار نفر پرداخت می شد.

۵ـ توجه به فرهنگ: از اقدامات امیرکبیر تأسیس کتابخانه ومطبعه دارالتعلیم و از جمله دارالفنون است وی در اعزام محصل به خارج نیز ابتکار به خرج داد.

۶ـ رفع غائله سالار: قبلاً دیدیم سالار فرزند آصف الدوله در زمان محمدشاه شورش کرد وسرکوب گردید در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه وی از گرفتاریهای موجود استفاده کرد بر مشهد مسلط شد. حشمت الدوله حاکم خراسان که تاب مقاومت در مقابل سالار را نداشت به هرات رفته باکمک یار محمدخان به سپاه سالار حمله ورشده بود امیرکبیر که اقدامات حشمت الدوله را در سرکوبی سالار مؤثر نمی شناخت و از مساعدت نمایندگان خارجی هم متنفر بود[۱] حشمت الدوله را به حکومت آذربایجان منصوب کرد

---

(۱) قبل از صدارت امیرکبیر رسم بود که به پیشنهادات نمایندگان دول خارجی توجه شود و نمایندگان انگلیس و روسیه مجاز بودند در امور داخلی دخالت نمایند وحتی گاهی از نمایندگان خارجی خواهش می شد که ازاتباع شاه‌ایران حمایت کنند کما این که عزیمت ولیعهد از تبریز به تهران تقاضا شد که قنسول انگلیس مقیم تبریز سکنه ارمنی آن شهر را تحت حمایت گیرد. امیر نظام گفت زیبنده یک دولت نیست که اتباع خود را در حمایت خارجی گذارد و از همین جا تصمیم گرفت این رسم را براندازد. اما نمایندگان خارجی حاضر نبودند این اعتبار را از دست بدهند. در مورد غائله خراسان هم پیشنهاد این بود که از مساعدت نمایندگان انگلیس و روسیه استفاده شود امیر آن را مخالف حیثیت ایران می دانست و می گفت اگر با وسائلی که دولت در اختیار دارد خراسان را آرام کند ولو بیست هزار نفر قشون هم تلف شوند بهتر است تادستهای اجانب به کمک آید. قشون کاملاً محاصره شد و سنگرهای اطراف به دست قشون قدرت مرکزی افتاد اهالی مشهد ازترس این که مبادا شهر سقوط کند و دارایی سکنه به دست قشون دولتی به غارت رود ←

و سلطان مراد احتشام السلطنه را که از شاهزاده‌های شجاع و باتدبیر قاجار شناخته شده بود مأمور سرکوبی سالار ساخت وی توانست با قتل سالار و کسانش به غائله خاتمه دهد، اما به دنبال سرکوبی غائله خراسان غائله یزد و بعد زنجان پیش آمد.(۱)

۷ـ مقابله با تجاوزات حاکم خوارزم: وضع پراغتشاش خراسان که با اقدامات سالار پیش آمده بود نواحی اطراف آن منطقه را هم مختل ساخت. ترکمنها و ازبکها شروع به قتل و کشتار وغارت وتهاجم نمودند حاکم خوارزم محمدامین مرو را متصرف شد و تاسرخس پیش آمد و دست به آزار واذیت مردم زد. حسام السلطنه بعد از فراغت از شورش سالار به مقابله با محمد امین خان پرداخت ولی نتیجه قطعی نگرفت. سرکشی ترکمانان تا سه سال پس از عزل امیرکبیر ادامه یافت تا اینکه فریدون میرزا فرمانفرما که به دستور ناصرالدین شاه به مبارزه با محمدامین مأموریت یافته وی را دستگیر و به قتل رساند وتهاجمات محمد امین پایان گرفت.

روابط خارجی ایران در زمان صدارت امیرکبیر

امیر کبیر در زمان صدارت سعی داشت استقلال کشور را در مقابل مقاصد بیگانگان تأمین نماید و از دادن امتیازات بی رویه جلوگیری کند. روابط با سه کشور انگلیس و روسیه وعثمانی به شرح زیرادامه یافت.

روابط با دولت انگلیس: دولت انگلیس در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه سیاست اواخر دوره محمدشاه در قبال ایران راادامه دادبه این ترتیب که سفرا و نمایندگان سیاسی این کشور سعی داشتند نظر موافق شاه ورجال مؤثر ایران را به سوی خود جلب نمایند و

حاضر شدند شهر را تسلیم کنند بنابر این شهر تسلیم شد و خود سالار هم در حرم حضرت رضا پناهنده گشت ولی او را از حرم بیرون آورده به قتل رساندند.

(۱) واتسون مؤلف تاریخ قاجار می نویسد: بعد از رفع غائله خراسان موضوع اغتشاش یزد پیش آمد. در سال ۱۲۶۷ بابی های یزد طغیان کردند وعلم مخالفت بر افراشتند و حکومت شهر با کمک مردم و با حمایت علما، بابی ها را متفرق ساختند. بابی ها به علت این که رئیس آنها را امیر نظام در حبس داشت توطئه کردند که او را بکشند و لی توطئه آنها کشف و مجازات شدند پس از آن در زنجان پیروان باب جمع شدند و بر قسمتی از شهر مسلط گشتند و اغتشاش بالا گرفت. مدت ۵ ساعت پس از رسیدن خبر به تهران قشون منظم ومرتب امیر عازم زنجان شد وغائله پایان یافت.

امتیازات جدیدی به تدریج به دست آورند و نفوذ خود را در مناطق ایران به خصوص جنوب شرقی گسترش دهند. انگلیس از طریق مسئله منع برده فروشی می خواست به اهداف خود نزدیک شود و به این جهت فرمان محمدشاه را در منع تجارت برده از طریق دریا کافی نمی دانست و مدعی بود که اولاً فرمان محمدشاه سند رسمی بین المللی نیست وباید قراردادی در این رابطه تنظیم شود و دولت ایران تعهداتی را به عهده بگیرد، ثانیاً دولت انگلیس باید حق بازرسی کشتیها را داشته باشد و در آن فرمان چنین حقی به انگلیس داده نشده، گرفتن چنین حقی برای انگلیس در تأمین تسلط بر آبهای ساحلی ایران در خلیج فارس بود ولذا مأمورین انگلیس اصرار داشتند که قراردادی بین ایران وانگلیس منعقد گردد وتمام جزئیات امر تصریح شود. سر انجام در سال ۱۸۵۱ دولت ایران موارد ذیل را پذیرفت ورضایت انگلیس را جلب نمود:

الف: کشتیهای دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی مجاز شدند تا کشتیهای متعلق به اتباع ایران را مورد بازرسی قراردهند تا برده‌ای در این کشتیها حمل نشود.

ب: کشتیهای متعلق به دولت ایران از این بازرسی مستثنی بودند ولی بهر حال دولت ایران متعهد بود که به هیچ وجه در این قبیل کشتیها برده حمل نشود.

ج: بازرسی می بایستی با اطلاع و همکاری صاحب منصبان ایرانی که در کشتیهای انگلیس مقیم اند صورت گیرد و به این ترتیب بازرسی کشتیهای اتباع ایران بدون حضور صاحب منصبان ایران ممنوع شد ومأمورین ایرانی نباید در انجام وظیفه قصور نمایند.

د: درامر بازرسی نباید کشتیها را زائد برمدت بازرسی معطل نمایند.

هـ: در صورت وجود برده در کشتی اتباع ایران برده را بدون اینکه آسیبی پیدا نماید خواهند برد وکشتی را برای مجازات متخلف به مأمورین ایران واگذار می نمایند.

و: برده های قدیمی که در ایران هستند تابع این مقررات نبوده و ممکن است مورد حمل و نقل قرار گیرند مشروط بر این که جواز از مباشرین تذکره ایران گرفته باشند وکنسول انگلیس از جریان مطلع شده باشد.

ز: مدت قرارداد ۱۱ سال تمام است و پس از خاتمه مدت حق بازرسی کشتیهای انگلیسی پایان می یابدومدت اخذجواز برای برده های قدیمی هم همان ۱۱سال است[۱].

---

(۱) در انجام قرارداد دستور العملی به کار گزاران وعمال دولت ایران داده شد و مجازاتهای ذیل برای ←

این معاهده به موجب معاهداتی که در سنوات بعد منعقد شد تأیید و تمدید گردید.

۲- روابط با روسیه تزاری: دولت رروسیه تزاری بنابر تعهداتی که در پیمان گلستان وترکمن چای داشت و بنابر سنتی که از زمان فتحعلی شاه مرسوم گردید به هنگام آغاز سلطنت ناصرالدین شاه از کمک و مساعدت به وی کوتاهی نکرد ولذا در سالهای اولیه سلطنت روابط با روسیه حسنه بود تنها واقعه آشوراده نزدیک بود روابط دو کشوررا تیره سازد. واقعه آشوراده به این ترتیب جریان یافت که بر طبق قرارداد ترکمن چای ایران از داشتن سفاین جنگی در دریای خزر ممنوع شده بود و این ممنوعیت مشکلاتی را برای ایران در برخورد با ترکمنها ایجاد کرده بود. شورش وتهاجمات ترکمنها که نزدیک استرآباد ساکن بودند به دلیل عدم امکانات دریائی ایران بلا اقدام مانده وعجز ایران نمایان بود. در اوایل سلطنت محمد شاه دولت ایران از روسیه تقاضا داشت که برای سرکوبی ترکمنها چندکشتی جنگی در اختیار ایران بگذارد. کشتیها فقط در اختیار حاکم استرآباد باشد و پس از رفع نیاز به پایگاههای خودباز گردند. دولت روسیه این تقاضا را قبول کرد وکشتیهای روسی پس از انجام مأموریت بدون‌اینکه مشکلی فراهم سازند مراجعت نمودند.

در سال ۱۸٤۲ شش سال پس از مورد اول مجدداً ترکمنها به سرکشی وطغیان مبادرت نمودند. دولت روسیه بنابر سابقه قبلی کشتیهای جنگی به سواحل استرآباد فرستاد و جزیره آشوراده راهم پایگاه ومرکز عملیات خود قرارداد و در رفع مزاحمت یاغیان اقدام نموده اما پس از رفع نیاز واتمام کار شورشیان روسها جزیره آشوراده را تخلیه نکردند و همچنان تأسیسات واستحکامات خودرا نگهداشتند و باوجود تقاضای مکرر دولت ایران

متخلفین اعلام گردید.

الف: تخلف دربار اول مجازات دویست ضرب چوب وآزاد شدن غلام یاکنیز و اخذ جریمه معادل قیمت آزاد شده.

ب: تکرار تخلف برای مرتبه دوم علاوه بر تنبیه فوق مجازات شش ماه حبس و برای همین مدت توقیف کشتی را در بر خواهد داشت.

ج: ارتکاب تخلف درمرتبه سوم باعث ضبط کشتی و آزادی برده (آزادی برده به این معنی که تسلیم عمال دولت انگلیس شده تا به وطن خود عودت داده شود) در دستورالعمل تصریح شده بود که اجراء مجازاتها باید منحصراً از جانب کارگذاران دولت ایران انجام گیرد.

پایگاه خود را حفظ نمودند. در سال ۱۸۵۱ ترکمنها از غفلت روسها استفاده نموده و به ناگاه آشوراده را مورد حمله قراردادند جمعی از روسها را کشتند عده‌ای را اسیر نمودند و اموال آنها را غارت کردند. روسها این اقدام ترکمنها را ناشی از تحریک دولت ایران می دانستند و ایران را مسؤول می شناختند و مطالبه خسارت داشتند و عزل حاکم مازندران را تقاضا نمودند امیر کبیر که در این هنگام صدارت را داشت استدلال می نمودند که ادامه اقامت روسها در جزیره بر خلاف نظر دولت ایران بوده وبنابر این مسؤولیتی در قضیه نمی تواند داشته باشد، دولت روسیه قانع نمی شد وهمچنان بر تقاضای بناحق خود اصرار و پا فشاری می نمود و می رفت که روابط دو کشور به تیره گی گراید. امیرکبیر برای این که اختلاف دامنه پیدا ننماید و موضوع به بن بست نرسد تا این حد راضی شد که حاکم مازندران را عزل نماید ولی روسها از جزیره آشوراده در آن زمان دست برنداشتند واعتراضات مکرر دولت ایران هم بدون نتیجه ماند تا این که به موجب ماده ۳ عهدنامه مودت ایران وشوروی که در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ به‌امضاء رسید ترتیب استرداد این جزیره به دولت ایران داده شد.

۳- روابط با دولت عثمانی: قبلا در مباحث مربوط به زمان محمدشاه در رابطه با عثمانی توضیح داده شد که با کوشش میرزاتقی خان وزیر نظام معاهده دوم ارزروم به امضاء رسید وظاهراً بنابر این بود که مشکلات طرفین حل شده اختلافی باقی نماند، اما اعتماد واطمینانی که باید برقرار شود پدیدار نگردید و دولتین حاضر به همکاری نشدند وبازهم اختلافات جزئی به میان آمد وتوسعه یافت و از جمله مسائل مرزی طرفین را در مقابل هم قرارداد و این وضع تازمان فوت محمدشاه ادامه یافت. بحران معمول بعد از مردن شاه دولت عثمانی را بر آن داشت که مقاصد واهداف خود را عملی سازد و ناحیه قطور را که از آن خود می دانست ضمیمه خاک عثمانی نمایداین کار وسیله درویش پاشا نمایندهٔ دولت عثمانی عملی شد و آن طور که می خواستند علائم مرزی رانصب نمودند و قطور را از قلمرو ایران خارج ساختند. دولت ایران این رویه را بر خلاف معاهده منعقده می دانست و تحدید حدود می بایست با نظارت انگلیس صورت پذیرد دولت ایران برای تشکیل چنین کمیسیونی و شرکت نماینده ایران تخلیه قطور را لازم می دانست، بالأخره سفرای دول انگلیس و روسیه پذیرفتند که بدون توجه به اقدام دولت عثمانی در تصرف قطور و بدون ملاک قراردادن وضع جدید کمیسیون نظارت بر تعیین حدود را

تشکیل بدهند و نمایندهٔ ایران به نام میرزا جعفرخان مشیر الدوله به اتفاق نمایندگان سه دولت دیگر به کار پرداختند و امیرکبیرهم به این شکل کار موافقت نمود.

قطور دارای اهمیت سوق الجیشی بود. روسیه به دلیل روابط غیر دوستانه‌ای که با عثمانی داشت ترجیح می داد که قطور در اختیار ایران باشد ولذا از نظر ایران حمایت داشت. سیاست انگلیس نقطه مقابل روسیه بود. انگلیس حامی عثمانی شده بود و مایل بود قطور در تصرف عثمانی بماند و به نظر می رسید در صورت وقوع جنگ بین روسیه وعثمانی جانب عثمانی را بگیرد و با این برخوردی که روسیه وانگلیس باقضیه داشتند دولت عثمانی حاضر به استرداد قطور نگردید. کم کم روابط روسیه و عثمانی بیشتر به خصومت گرائید و دو دولت در آستانه جنگ قرار گرفتند و انگلیس وفرانسه وساردنی هم به حمایت از دولت عثمانی وارد جنگ شدند وجنگ معروف به جنگ کریمه آغاز گردید و با وقوع جنگ اختلاف بین ایران وعثمانی به جای خود باقی ماند وحل وفصل آن به بعدموکول شد.

عزل وقتل امیرکبیر

استقلال نظر وخدمات عمومی وبطور کلی سیاست داخلی وخارجی امیر کبیر که در جهت منافع ومصالح کشور بود در محیط دربار واجتماع رجال وشاهزادگان ووابستگان وحقوق بگیران بیگانه قابل قبول و مورد پسند نبود. به منافع جمع زیادی لطمه وارد ساخت، بسیاری از این عوامل رنجیدند وناراضی شدند. این افراد که صاحب نفوذ وقدرت هم بودند برای متوقف نمودن وبازگرداندن امیرکبیر از راهی که طی می کرد کوشش کردند وچون او را مستقیم ومستقل یافتند اتهامات زیادی را به صورت شایعه به او وارد ساختند. در اوایل کار ناصرالدین شاه که به دلیل علاقه خاصی خواهرش را به زوجیت امیر کبیر در آورده بود از او حمایت می کرد و به سعایت اطرافیان بدخواه توجه نمی نمود، اما توطئه گسترده بود[۱] و اصرار در ترساندن شاه ادامه یافت وکم کم ناصرالدین شاه که

(۱) در سال ۱۲۶۵ (مارس ۱۸۴۹) هنگامی که ارگ دولتی دوهزار وپانصد نفر قشون آذربایجانی داشت به تحریک دشمنان امیرکبیر یاغی شدند و به طرف منزل امیرراه افتادند وبنای داد و فریاد گذاشتند و از اطاعت فرماندهان خارج شدند جمعی از درباریان به آنها حالی کردند که بهتر است به محل خود بازگردند تا شکایت آنها رسیدگی شود. روز دیگر باز این سربازان در جلومنزل امیر جمع شدند این دفعه کسان امیر به ←

هنوز بیست سال هم نداشت به امیر سوء ظن پیدا نمود تلقین اینکه ممکن است امیرجای او را در سلطنت بگیرد سر انجام باعث شد وی را از صدارت عزل (۱۹ نوامبر ۱۸۵۱) وفقط در مقام امیر نظام باقی بدارد. مخالفین به این ترتیب راضی نشدند و حضور او در تهران و داشتن یک مقام مهم را بیشتر از سابق مضر به شاه دانستند، زیرا تصور می کردند ناصرالدین شاه به زودی تغییر عقیده داده او را به مسند صدارت بگمارد. و بنابر این شهرت دادند وشایعه ساختند که امیر در صدد است از نفوذ و محبوبیت خود در بین اهل نظام استفاده کند و علیه شاه قیام نماید.

ناصرالدین شاه تحت تأثیر تلقینات جدید با نوشتن نامه به امیر او را به لطف خود امیدوار ساخت و پیشنهاد کرد امیر ایالت فارس یا اصفهان یاقم را بپذیرد، اما امیر کبیر دلسرد و رنجیده این پیشنهاد را قبول نکرد و در تهران ماند دشمنان او و همین جریان را دست آویز قرار دادند و دلیلی بر اثبات گفته های غرض آلود خودشناختند، اینان استدلال نمودند کسی که حکومت فارس را که معمولاً در اختیار شاهزادگان بوده نمی پذیرد و دور شدن از تهران را به صلاح خود نمی داند در صدد اقدام مهمی است و با این تلقینها و تکرار آن ذهن ناصرالدین شاه بیشتر نسبت به اومشوب شد ورفتاروزیرمختار روسیه پرنس دالگورکی در رابطه با امیر تأییدی بر خطرناک بودن امیر در مقابل مقام سلطنت تلقی گردید[1] وبد بینی شاه را افزون ساخت ونماینده انگلیس هم که اقدامات قبلی

آنها شلیک نمودند آنها هم مراجعت نموده اسلحه خود را برداشته به منزل امیر حمله کردند. میرزا تقی خان مجبور شد از شغل خود کناره گیری کند چون عزل واعدام او را می خواستند امیر از ارگ خارج شد به منزل میرزا آقاخان نوری رفت و میرزا آقا در این زمان خدماتی از خود نشان داد که مورد اعتماد شاه وامیر واقع گردید. یکی از اعیان قدیمی به اتفاق امام جمعه تهران بازار شهر را بسته واهالی تهران مسلح شدند که از امیر حمایت نمایند شاه هم آنها را تأیید کرد و در اثر نصایح امام جمعه سربازان یاغی مسلح تمکین نمودند خطر رفع شد ومیرزاتقی خان به کار خود ادامه داد.

(۱) پرنس دالگوروکی وزیر مختار روسیه تصور می کرد اگر خدمتی در این اوضاع به امیر کبیر نماید دربازگشت به قدرت روابط دوستانه ای باوی داشته باشد در صدد برآمد امیر را تحت حمایت روسیه قراردهد بنابراین چند نفر ازقزاقان ومأمورین سفارت را مأمور حفاظت خانه وشخص امیر ساخت چون همسر میرزاتقی خان خواهر شاه بود این حفاظت را شاه توهینی به سلطنت تلقی کرد زیرا شایع شد که خواهر شاه تحت الحمایه روسیه شده. دولت به سفارت روسیه اعتراض کرد ودالگوروکی متوجه خطای خود شد ومأمورین را احضار نمود اما نماینده دولت انگلیس که نسبت به امیر نظر مساعدی نداشت و او را مقابل منافع کشور

←

امیر را مضرّ به منافع کشور متبوع خود می شناخت روسیه را محرک .امیر کبیر برای در اختیار گرفتن سلطنت معرفی نمود و ناصرالدین شاه بیش از پیش نسبت به امیر بدبین شد و میرزاتقی خان را تحت الحفظ به کاشان اعزام نمود و پس ازمدتی فرمان قتل او را صادر کرد وحاجی علی خان فراش باشی را که بعدها به اعتمادالسلطنه ملقب شد مأمور ارتکاب این جنایت ساخت و امیر کبیر در ۱۲۶۸ قمری (۱۰ ژانویه ۱۸۵۲) در حمام فین کاشان به قتل رسید.

صدارت میرزا آقاخان نوری وتغییر در سیاست داخلی وخارجی

میرزا آقاخان نوری[۱] از جمله سیاستمداران بدنام دوره قاجار است. وضعی که در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی پیداکرد که به تبعید او به کاشان منجر شد. روابطی که با مهد علیا مادر شاه داشت و خصومتی که بر خلاف مصالح کشور نسبت به امیر کبیر بکار برد و از همه بالاتر وابستگی که به سیاست انگلستان داشت از وی یک چهره بشدت نا مطلوب ارائه داده است ومعلوم است کسی که با این اوصاف جای امیرکبیر را بگیرد چه وضعی در داخل ودر سیاست خارجی کشور پیش می آید. میرزا آقاخان نوری در رأس رجال غیر آذربایجانی قرارداشت و به تدریج مشاغل مهم را از رجال آذربایجانی گرفت و آنها را ازکارها دور ساخت واین چرخشی شدید به سوی سیاست انگلیس بود، زیرا در آن روزها سیاستمداران آذربایجانی غالباً متمایل به روسیه و دولتمردان غیر آذربایجانی نزدیکی با انگلیس را ترجیح می دادند. با آمدن میرزا آقاخان نوری عقب ماندگی نفوذ انگلیس در امور ایران جبران شد وتعادل نفوذ دو همسایه بر قرار گردید و در

متبوع خود می دانست عنوان نمود که امیر به تحریک دولت روسیه تصمیم دارد زمام کشور را در دست گیرد شاه تحت نفوذ مخالفین امیر همه امتیازات او را سلب کرد و حکم کرد تحت مراقبت جمعی نظامی به کاشان تبعید شود.

(۱) میرزا نصرالله خان فرزند میرزا اسدالله نوری معروف به میرزا آقاخان نوری در اواخر سلطنت فتحعلی شاه وزیر لشکر بود. درزمان محمدشاه همراه اردوی شاه به هرات رفت و از تصمیمات حاجی میرزا آقاسی ایراد می گرفت ودشمنی حاجی میرزا آقاسی وروابط با مهد علیا و دستگیری هنگام آمدن ازسفارت انگلیس او را به تبعید کاشان بردوبا مرگ محمدشاه به تهران آمد و مورد محبت میرزاتقی خان صدراعظم قرارگرفت ولقب اعتمادالدوله را یافت و درخط رسیدن به صدارت قرارگرفت.

چنین شرایطی که بعد از امیرکبیر پیدا شده بود سیاست هر یک از دو همسایه روسیه وانگلیس جلب نظر واتحاد با ایران را ایجاب می کرد و رقابت شدیدی بین آنها بروزنمود که اگر در ایران دولت مستقلی وجود می داشت می توانست از این رقابت بهره برداری کند وحال آن که به دلیل سیاست بدی که در پیش گرفته شد زیان وخسارت نصیب ایران گردید.

میرزا آقاخان دومین کسی است که لقب اعتماد الدوله گرفت و به لقب صدراعظم مخاطب شد. در سنه ۱۲۶۸ میرزا فضل الله برادر میرزا آقاخان وزارت کل نظام را یافت وفرزند او میرزا کاظم خان مستوفی کل کشور شد. هر روز به قدرت و اختیارات آقاخان افزوده گردید ونشان بدنبال نشان گرفت.[۱] و تا سال ۱۲۷۵ پیشرفت او ادامه داشت. در زمان او هرات تصرف شد و در زمان او انگلیس بوشهر را اشغال نمود. شهرت یافت که خود صدراعظم با انگلیس مواضعه کرده که اگر بخواهند هرات را از ایران بگیرند باید بوشهر را تصرف کنند و آن وقت با مصالحه قابل آن باشد که هرات واگذار شود و بوشهر تخلیه گردد که کار متعادل صورت گرفته باشد.

وضع ایران درجریان جنگ کریمه

۱ـ دلیل شروع جنگ کریمه: همان طور که قبلاً دیدیم در سال ۱۸۴۱ در امضای پیمان بغازها دولت روسیه متضرر شد وهمه نفع نصیب انگلیس گردید. دولت روسیه از این پیش آمد به شدت ناراضی بود زیرا هم دولت فرانسه را از خود رنجانده بود و هم مزایائی را که به موجب پیمان خونکیار اسکله سی کسب کرده بود از دست داده و به

---

(۱) در ۶ صفر ۱۲۶۸ در سالگرد ولادت ناصرالدین شاه میرزاآقا خان صاحب جبه ترمه شمسه مرصع ومکلل به الماس و یاقوت شد درهمان سال عصائی مکلل بالماس و یاقوت ومروارید به او اعطاء شد. و باز درهمان سال نشان تمثال همایونی! به او دادند و نشان امیرتومانی را هم مجاز شد به سینه نصب نماید! در ۱۲۷۰ فرزندش میرزا کاظم به رتبه شخص دومی ونیابت صدارت عظمی ولقب جنابی وتمثال همایون وحمایل آبی وسبز نائل شد. در همین سال ۱۲۷۰ صدراعظم هم برنشانهایش افزوده شد ونشان امیرتومانی اعظم ویک رشته حمایل سبز که نشان شخص اول است ویک رشته بندکاغذ مکلل به الماس ومروارید نائل آمد و به لقب نبیل آلتس (اشرف امجد) سرافراز گردید. خلاصه هر روز وهرساعت بر امتیازات آقاخان اضافه می گردید.

وضع قبل از سال ۱۸۳۳ باز گشته بود[۱] تزار نیکلای اول در صدد بود این شکست سیاسی را به وضعی جبران نماید. راه جبران را در آن می دانست که به سوی بالکان پیشرفت نماید و تنگه های بسفر وداردانل را در اختیار گیرد. انجام این اهداف متوقف بر تجربه امپراطوری عثمانی بود و نیکلای اول می دانست که این امپراطوری مستعد تجزیه شدن هم هست و آن را مرد بیمار زمان می شناخت با وجود این تحقق تجزیه امپراطوری روسیه وسیله دول خارجی ساده نبود ولا اقل از طریق یک دولت قوی مثل روسیه به تنهائی بعید می نمود. روسیه در این هنگام نیاز به متحدینی داشت که در این کار مهم با روسیه مشارکت نمایند ولی سهم اندکی را از منافع مطالبه کنند. تزار روسیه چندین سال در این راه صرف وقت کرد تا بطور محرمانه مقدمات کار را فراهم سازد ویکی یکی وضع دول آن روز را از لحاظ همکاری وتوانائی ارزیابی کرد.

انگلستان از لحاظ امکانات و توانایی در درجه اول قرارداشت اما دولت انگلیس دولتی نبود که برای اجرای مقاصد روسیه بنای همکاری را بگذارد. انگلیس همان نفوذ موجود روس را در منطقه خطرناک می دید، چه جای این که برای پیشرفت آن دولت بسوی سرزمین عثمانی مساعدت نماید، نتیجه این کمک قوی کردن رقیب بود. دولت انگلیس نه تنها به این تمایل روسیه پاسخ مثبت نداد بلکه در صدد برآمد به هرطریق ممکن روسیه را از این هدف منصرف سازد. نیکلای اول تزار روسیه هم درتحقق هدف مصمم بود و از رویه انگلیس مأیوس نشد به دنبال ارزیابی دیگر دول اروپا رفت و در صدد برآمد از خصومت دیرین ایران وعثمانی استفاده کند. روسیه از اطریش اطمینان داشت زیرا در بحران داخلی سال ۱۸٤۸ و ۱۸٤۹ به کمک این امپراطوری شتافته بود و روابط حسنه ای با آن دولت داشت و احتمال اینکه اطریش راهی غیر از این دوستی بپیماید ویا کمک به عثمانی بنماید بعید می نمود.

دولت پروس هم درتماسی که انجام گرفت اطمینان داد که از رویهٔ بیطرفی

---

(۱) در ۱۸۳۳، روسها به کمک دولت عثمانی شتافتند وامپراطوری را که دراثراقدامات محمدعلی پاشای مصر وتحریک فرانسه به سقوط نزدیک می شد نجات دادند و در نتیجه معاهده سری که روسیه با عثمانی منعقد نمود این بود که فقط کشتیهای جنگی روسیه ازتنگه های بسفرودار دانل امکان عبورداشته باشند.

خارج نشود. دولت فرانسه تازه از یک تغییر وتحول بزرگ داخلی خارج شده و جمهوری دومی تشکیل داده بود ومشکلات داخلی داشت ومنافع مستقیمی هم در بالکان مدعی نبود با محاسبه ای که دولت تزاری کرد فقط امکان مداخله وحمایت از عثمانی را از جانب دولت انگلستان می دانست و در این مورد هم چنین پیش بینی کرده بود که انگلیس معمولاً به تنهایی مبادرت به اعمال قدرت نظامی نمی نماید.[1] در مورد ایران که همسایه عثمانی بود و اختلافات مرزی با عثمانی داشت کار روسیه ساده تر فرض می شد واساساً روسیه می پنداشت که اگر ایران زمینه مساعد ضعف را در عثمانی ملاحظه نماید مبادرت به حمله علیه عثمانی می نماید و قسمتی از قشون عثمانی را در سرحدات خود مشغول خواهد داشت و روسیه با فراغت در متصرفات اروپائی عثمانی پیشروی می نماید و دول اروپایی هم فرصت ورود به جریان را نخواهدیافت.

بهر حال دولت روسیه لازم داشت از جانب ایران اطمینان حاصل نماید ولی این تماس می بایست در کمال اختفاءصورت گیرد تا انگلستان هم از آن اطلاع حاصل ننماید وبنابراین در همان زمانی که منچیکف برای اتمام صحبت با دولت عثمانی به قسطنطنیه رفته بود نماینده مخصوصی از جانب روسیه به ایران آمد وتقاضای ملاقات با شخص ناصرالدین شاه را داشت. ملاقات با شخص شاه به این معنی بود که حتی صدر

---

(۱) محاسبات روسیه درست نبود درهمان وقتی که روسیه چشم طمع به عثمانی داشت دولت انگلیس وفرانسه بطور سری سهامی از تجزیه عثمانی برای خود در نظر گرفته و برای اطریش هم سهمی منظور داشته بودند امپراطور روسیه درمارس ۱۸۵۳ پرنس منجیکف را به استانبول روانه نمود و دستور داد از سلطان عثمانی بخواهد که تمام پیروان کلیسای یونان در قلمرو عثمانی در حمایت روس قرارگیرند سلطان عبدالمجید این تقاضا را نپذیرفت ومنجیکف ناراضی بازگشت در اواسط سال مذکور قشون روس درمرز عثمانی متمرکز شد ودولت عثمانی بر خلاف انتظار روس به این کشور اعلام جنگ داد دولت عثمانی حمایت انگلیس و فرانسه را قبلا بدست آورده بود واطریش وپروس هم حاضر شده بودند که بیطرف بمانند اتحاد انگلیس وفرانسه را در جنگ کریمه مورخین به عنوان یک معجزه شناختهاند زیرا فرانسه تمام سوابق رقابت باانگلیس را فراموش کرده ودوش بدوش انگلیس درجهت نفع سیاسی انگلیس جنگیده در حالی که منافعی قابل توجه برای فرانسه متصور نبود دولت روس در جنگ کریمه تنها مانْد جنگ کریمه از جنگهای خونین قرن ۱۹ است دولت روسیه کوشش کرد درآسیا دوستانی تهیه کند ایران موقعیت مهمی داشت ممکن بود حریف از ایران به روسیه حمله نماید مقدمات نزدیکی با ایران فراهم شد وحتی به پیمان سری هم انجامید ولی عملاً نتوانست از ایران بهره ای ببرد.

اعظم هم از مذاکرات مطلع نشود چون اطلاع صدراعظم به دنبالش اطلاع دولت انگلیس بود. این ملاقات انجام گرفت وزیر مختار روسیه پرنس دالگوروکی ونماینده خاص روسیه با شاه به مذاکره نشستند اما خود این تقاضا ودور داشتن صدراعظم از جریان مذاکره انگلیسیها را متوجه موضوع ساخت وچون رأساً نمی توانستند اقدامی بنمایند دولت عثمانی راوادار به جارو جنجال و تبلیغات ساختند. وزیر مختار دولت عثمانی در تهران اعلام داشت این مذاکرات سری مسلماً علیه عثمانی است واگر حقیقت غیر از این است دولت ایران اطمینان می دهد که مذاکرات خللی به دوستی ایران وعثمانی وارد نمی سازد وچنانچه اطمینان داده نشود بناچار ایران را ترک می کند و روابط دولتین قطع می شود و دولت عثمانی آزادی عمل خود را محفوظ خواهد داشت. ناصر الدین شاه در محظور قرارگرفت نه می توانست مذاکرات را افشاء نماید ونه می توانست به دولت عثمانی اطمینان بدهد. اطمینان دادن به دولت عثمانی یا افشا کردن مذاکرات یعنی مردود شناختن تقاضای روسیه، وبی اعتنا ماندن درمقابل تقاضای سفیر عثمانی هم پذیرفتن قطع رابطه با این کشور بود وناصرالدین شاه چنین وضعی را در آن هنگام نمی خواست.

صدراعظم وقت ایران میرزا آقاخان نوری وارد جریان شد از جریان مطلع گردید و به این نتیجه رسیدند که به دولت روسیه وعده کمک نظامی داده نشود و به عثمانی هم اطمینان داده شود که دولت ایران قصد حمله به آن کشور را ندارد بهر حال جنگ روسیه وعثمانی شروع شد بر خلاف انتظار روسیه و محاسباتی که کرده بود انگلستان وفرانسه وبعد ساردنی به کمک عثمانی وارد جنگ شدند و روسیه نه تنها پیشرفت سریعی نکرد بلکه دچار مضیقه وفشارشد همکاری ایران در چنین شرایطی برای روسیه اهمیت بیشتری پیداکرد روسها اصرار داشتند قوای ایران در سرحدات آذربایجان وکرمانشاهان متمرکز شوند و در منطقه آذربایجان اهداف خود را که تصرف قطور است به انجام رسانند و پس از تصرف قطور به پیشروی در خاک عثمانی ادامه دهند و در منطقه کرمانشاه هم به سوی بغداد تهاجم نمایند و این شهر را متصرف گردند. دولت روسیه حاضر بود مهمات کافی در اختیار ایران بگذارد و در ازای هزینه جنگ از مبلغی که از ایران به موجب عهدنامه ترکمن چای طلبکار است صرف نظر کند.

ترسیم واقعه خوب بود تصرف بغداد وباز پس گیری قطور وکسب اعتبار حیثیت جنگی و جبران ضعف گذشته. ناصرالدین شاه به این جریان تمایل داشت ولی

صدراعظم او استدلال دیگری می نمود میرزا آقاخان نوری معتقد بود بین دو نیروی عثمانی و روسیه باید ارزیابی کرد و به سمتی متمایل شد که احتمال پیروزی بیشتر دارد. در این ارزیابی به دلیل حمایت انگلیس وفرانسه وساردنی از عثمانی فتح دولت عثمانی احتمال بیشتر داشت و می گفت اگر قرار باشد ایران وارد جنگ شود بهتر است به سوی عثمانی گرایش پیدا کند زیرا حمایت از طرف ضعیف جز خسارت چیزی ندارد. استدلال اعتمادالدوله، ناصرالدین میرزا را در حمله به عثمانی متزلزل نمود اما نمی خواست بر خلاف قولی که به روسیه داده بود عمل نماید، لذا در صدد برآمد راه بیطرفی در پیش گیرد وپیمانی هم که در این تاریخ با روسیه منعقد نمود[۱] بر همان

---

(۱) خلاصه پیمان سری که به امضاء اعتماد الدوله (میرزا آقاخان نوری) صدر اعظم ونیکلا آنیچیکف کاردار دولت روسیه در تهران رسید متضمن یک مقدمه، چهار ماده و یک ضمیمه می باشد. در مقدمه پیمان طبق معمول نام والقاب نمایندگان امضاء کننده را دارد. بر طبق ماده اول دولت ایران متعهد می شود در تمام مدت جنگ بین روسیه از طرفی وعثمانی ومتحدین آن از طرف دیگر به هیچ وجه کمکی به دشمنان روسیه ننماید و اجازه عبور از خاک ایران برای حمله یا ضرر رساندن به روسیه را به آنها ندهد و مانع از حمل آذوقه از خاک ایران برای دشمنان روسیه شود ونگذارد ایلات وعشایر ایران به خاک روسیه دست اندازی وتاخت وتاز نمایند.

برابر ماده دوم دولت ایران تعهد می نماید که مانع از صدور اسلحه و سایر لوازم ووسایلی که در جنگ مورد استفاده است بخاک عثمانی بشود (انواع این وسائل واشیاء به تفصیل ذکر شده است).

برابر ماده سوم دولت روسیه متعهد می شود چنانچه دولت ایران مراتب فوق را با کمال حسن نیت انجام دهد از مطالبه یک کرور تومان بدهی دولت ایران به روسیه (بابت مابقی خساراتی که به موجب معاهده ترکمن چای مقرر شده بود) منصرف گردد.

بر طبق ماده چهارم مقرر گردید که انعقاد پیمان به سایر عهدنامه ها وقراردادهای فیما بین دولتین خللی وارد نمی سازد و پیمانهای مزبور کلاً به قوت خود باقی خواهد بود.

ضمناً دولتین حد اکثر ظرف چهار ماه نسبت به تأیید مفاد پیمان ومبادله اسناد مصوب آن اقدام خواهند نمود.

بر طبق ضمیمه عهدنامه صدراعظم ایران به کار دار دولت روسیه در تهران اعلام می داشت که اولاً دولت ایران جهت عبور ومرور سپاه دشمنان روسیه از خاک ایران یا آبهای ساحلی کمکی نکرده و برای حمل ونقل اسلحه و آلات واسباب جنگی نیز مساعدتی با نامبردگان نخواهد داشت. ثانیا علاوه بر جلوگیری از حمل آذوقه برای سپاه دشمنان روسیه دولت ایران ازحمل آذوقه آذربایجان وگروس به داخل عثمانی ممانعت خواهد کرد و از طریق کرمانشاهان نیز آذوقه عساکر عثمانی حمل نخواهد داشت. ضمناً دولت

←

محور بی طرفی استوار بود. پیمان مزبور با اختفاء تمام تنظیم وامضاء شد اما عمال انگلیس که مورد را دنبال می کردند متوجه جریان شدند ودولت انگلیس در صدد برآمد تا عکس العمل مناسب نشان دهد. عملاً این پیمان نتیجه ای نداشت زیرا صدراعظم هم اجرای آن را نمی خواست و باوجود اینکه میرزا آقاخان در این رابطه مورد تهدید روسیه قرارگرفت[۱] ولی از تصمیم خود عدول نکرد وعقیده داشت باید سنجید که الحاق به کدام دسته پرسود تر است و او می دانست که جبهه انگلیس قویتر است و درواقع نظر داشت که باید به انگلستان نزدیک شده و در اثر اصرار ناصرالدین شاه هم پذیرفت که با دولت انگلیس هم تماس حاصل کند و دستور داد قوائی در آذربایجان وکرمانشاه آماده کنند تا روسها و انگلیسیها برای او وزنی واعتباری قائل باشند که اگر به سود یا ضرر هرکدام مورد استفاده قرارگیرند احتمالا سرنوشت جنگ را عوض نمایند.

مذاکرات ایران وانگلیس به طول انجامید. یکی از مورخین انگلیسی بنام راولبنس می نویسدکه: ایران در این تاریخ به انگلیس پیشنهاد کرده است که انگلیس قوائی از

ایران اجازه نخواهد داد هیچیک از قوافلی که از ایران به عثمانی میروند بیش از یک صد بار داشته باشند. فاصله حرکت وقافله هم کمتر از سه روز نخواهد بود. مکاریان و دیگر هم فقط به حمل آذوقه ای که برای رفع احتیاج شخصی کافی باشد مجاز خواهند بود وا فراد ایلات و عشایر مرزی هم که بین شهرها وقصبات دوکشور آمد ورفت وییلاق وقشلاق کنند فقط به اندازه خوراک خود حق خرید وحمل آذوقه را خواهند داشت.

(۱) دالگورکی وزیر مختار روسیه اصرار داشت شاه از تصمیم خود عدول ننماید و در این خصوص چندین بار با صدر اعظم هم ملاقات داشت و بالأخره میرزا آقاخان را تهدید کرد واتسون در این مورد می نویسد «...دالگورکی صدراعظم را از غضب امپراطور روس ترساند و تهدید کرد که دولت امپراطوری روس هیچ وقت از تقصیر او صرفنظر نخواهد نمود هنگامی که وزیر مختار داشت با شدت وغضب این کلمات را ادا می کرد وخوب دست خود را بالا وپایین می برد یکمرتبه چوب دستی به سختی به زانوی صدراعظم اصابت نمود. صدراعظم بدون اینکه تغییر حال بدهد به آرامی چوب را؟ از دست او گرفت و به یک گوشه اطاق پرتاب کرد و از وزیر مختار روس خواهش نمود از اطاق خارج شود. بعد از این واقعه پرنس دالگورکی احضار شد و از ایران رفت و صدراعظم اصرارداشت قرارداد سری خود را با روسها برهم زند ولی شاه امتناع داشت و به صدر اعظم هم نیز ظنین شده بود و بعدها نیز هر وقت صدراعظم با یک نماینده خارجی خلوت می کرد میرزا علی خان فراشباشی قاتل امیرکبیر در آن مجلس حضور پیدا می کرد (تاریخ قاجار، واتسون، صفحات۴۱۶و۴۱۷).

هند به ایران بفرستند تا با کمک سربازان ایرانی به طرف داغستان وارمنستان حمله کنند و تمام ایالات از دست رفته را از روسیه باز پس گیرند و سپاه عثمانی نیز حداکثر همکاری را با قوای انگلیس و ایران بنمایند. پذیرش تقاضای دولت ایران برای انگلیس ممکن نبود زیرا درمقام ارزشیابی برای انگلیس در آن زمان اتحاد با ایران آن قدر ارزش نداشت که چنین تعهداتی را به عهده گیرد و با این وصف دولت انگلیس نمی خواست فوراً جواب منفی بدهد وتکلیف را روشن سازد، زیرا جواب منفی قطعاً اتحاد ایران و روسیه را پیش می آورد. نفع انگلیس در این بود که موضوع را معطل بدارد و ایران در انتظار بماند تانتیجه جنگ کریمه مشخص ومسلم گردد و هنگامی که روسیه در آستانه شکست قرارگرفت انگلیس اعلام کرد حاضر به پذیرفتن شرایط ایران نیست و برای ایران دیگر اتحاد با روسیهٔ مغلوب موردی نداشت. بنابر این عملاً در جریان جنگ کریمه ایران خارج از جنگ باقی ماند با این وجود هر دو همسایه یعنی روسیه و انگلیس از ایران رنجش پیداکردند. روسیه انتظار نداشت پس از مذاکره محرمانه با شاه وقول گرفتن از او و انعقاد پیمان سرّی با ایران اولیاء دولت ایران نقشه اتحاد باانگلیس را مطرح سازندودولت انگلیس هم انتظار نداشت که ایران شرایط سنگینی را برای اتحاد با انگلیس پیشنهاد کند. انگلیس با شکست روسیه و با مرگ نیکلای اول تزار روسیه درمشرق برای مدتی بدون رقیب شد زیرا الکساندر دوم تزار جدید با متحدین چهارگانه زمان جنگ یعنی انگلیس، فرانسه، عثمانی وساردنی روابط صلح آمیزی را درپیش گرفت. گرچه با پیمان صلح پاریس درسال ۱۸۵۶ تحمیل زیادی به روسیه وارد نشد اما از لحاظ اعتبارلطمه زیادی ای[illegible] کرد وهمین لطمه ناشی از شکست، موقعیت انگلیس را درمشرق زمین بالا [illegible]یجه نفوذ خود را در ایران وافغانستان بیشتر گسترش داد.

روابط ایران وانگلیس درجریان جنگ کریمه وبعد از آن

در همان هنگامی که جنگ کریمه جریان داشت[1] و دولت روسیه مذاکرات

---

(۱) خلاصه وضع جنگ کریمه در چند سطر: در اواسط سال ۱۸۵۳ روسیه قشونی به فرماندهی کورچاکف به مرز عثمانی اعزام نمود و دولت عثمانی را مورد تهدید قرارداد. دراکتبر همان سال عثمانی تجاوز روسیه را دلیل خصومت آشکار شناخت و به دولت روسیه اعلان جنگ داد. در ۲۸مارس ۱۸۵۴ ←

مربوط به اتحاد باایران را دنبال می کرد و به عقد قرارداد سری منجر شد دولت انگلیس مصمم گردید سرهنگ شیل نماینده خود در ایران را که سیاست ملایمی درپیش گرفته بود احضار نماید[۱] و بجای او سرچارلزموری را به وزارت مختار در تهران تعیین نماید وعامل سیاست جدیدی در ایران باشد. می گویند در همان موقع بعضی ازجراید لندن نوشته اند که سفیر جدید مأموریت دارد تا دولت ایران را تأدیب کند[۲] منظور انگلیس از

انگلیس و فرانسه به حمایت از عثمانی به دولت روس اعلان جنگ دادند. در ۳ جون همان سال اطریش به دولت روس التیماتوم داد که باید قوای روس از بالکان خارج شوند و در ۱۴ جون با عثمانی متحد شد. در ۲۶ ژانویه ۱۸۵۵ دولت ساردنی به حمایت انگلیس و فرانسه وارد جنگ شد. در ۲مارس همان سال نیکلای اول امپراطور روس در گذشت، الکساندر دوم جانشین نیکلای در ۲۸ دسامبر ۱۸۵۵ تسلیم می شود و در ۲۵ فوریه ۱۸۵۶ کنگره پاریس تشکیل شد و با معاهده پاریس در ۳۰ مارس جنگ کریمه پایان یافته اعلام می گردد.

(۱) نایب سرهنگ شیل از زمان محمدشاه در ایران بود و به دلیل اقتضای سیاست انگلیس شیل وضع آرامی در ایران داشت. انگلیس می خواست سیاست خشونتی را بعداز جنگ کریمه در ایران داشته باشد و بنابر این شیل را احضار کرد تا مأمورین متناسب با سیاست جدید اعرام دارد، محمود محمود نویسنده تاریخ روابط سیاسی در این خصوص می نویسد: «یکی از شاهکارهای سیاسی دولت انگلیس این است که برای اجرای نظریات سیاسی خود در مملکتی که تاحدی دارای اهمیت می باشد و در آن مملکت برای خود یک نوع منافع سیاسی فرض نموده است غالباً دو دسته از رجال خودرا درامورسیاسی آن مملکت ذی نفع معرفی می کند همیشه یکی از این دو دسته به طرفداری و دسته دیگر به مخالفت آن معروف می شوند بسا می شود که بین این دو دسته در سرامور آن مملکت مبارزه شدید پیش آید ولی این مبارزه تقریباً شبیه همان جنگهای معروف زرگری می باشد. هرگاه پیش آمد طوری است که باید سیاست وفق ومدارا نسبت به آن مملکت اعمال شودآن دسته موافق ساختگی به جانبداری آن مملکت خودنماییها می کنندااما همین که مقصودانجام شدو اوضاع سیاست تغییر کرد طولی نمی کشید که دسته دیگریعنی رجال متعدی وجائرنسبت به آن مملکت جلوآمده لعن وطعن را آغاز می نمایند (جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس، ص۶۷۷) در این تاریخ تحولات بارها تغییر سیاست انگلیس به همراه تغییر مأمور را دیده ایم.

(۲) موری در مأموریت تهران سیاست خشن انگلیس را اعمال می کند. چندین نامه رسمی به ناصرالدین شاه می نویسد که عبارات آن تندوزننده است. ما این خشونت را از نامه ناصرالدین شاه به صدراعظم در ۱۲۷۲ (۱۸۵۵) می یابیم چنین می نویسد: «شب گذشته ماکاغذ وزیرمختار انگلیس راخواندیم از بی ادبی وبی معنی وبیباکی او خیلی تعجب کردیم که این طور جسورانه نوشته است وکاغذی را هم که قبلاً نوشته بود خیلی خود سرانه و بی ادبانه بوده. بعلاوه، مکرر شنیده ایم که در منزل خود همیشه ازما بدگویی می کند و نسبت به ما خیلی بی ادبانه سخن می گوید: ما هرگز این مسئله را باور نداشتیم، اینک جسارت.

←

شدت عمل در روابط با ایران دستیابی به اهداف ذیل می باشد.

۱ـ انگلیس علاقه مند بود امتیازات اقتصادی زیادی در ایران تحصیل نماید.

۲ـ انگلیس می خواست ایران را مرعوب نماید تا دیگر روسها مثل زمان محمدشاه در ایران صاحب نفوذ نشوند.

۳ـ نفوذ ایران در افغانستان قطع شود نه اولیاء ایران انتظار آینده ای در افغانستان بجویند ونه حکام افغانستان مثل گذشته امکان توسل به دولت ایران را بیابند.

مسئله هرات ورابطه انگلیس و ایران

قبلاً در مورد هرات به آنجا رسیدیم که گفتیم یارمحمد خان از انگلیس روی برتافت واطاعت از ایران را اعلام داشت و با از بین بردن کامران میرزا جای او را گرفت. دولت انگلیس ترجیح می داد که بدون تظاهر و توسل به قوای نظامی سعی در جلب قلوب امرای افغان و ازجمله یارمحمد خان نماید. دولت انگلیس که تسلط برهند را داشت به تدریج قسمتهای غربی و شمال غربی هند را که تا آن زمان جزء متصرفات کمپانی هند شرقی نبود تصرف نمود و رسماً و عملاً با افغانستان همسایه وهم مرز شد. انگلیس دوستمحمدخان امیر کابل را که سوابق خوبی با انگلیس نداشت با شیوه هایی خاص متحد وهمراه ساخت[۱] انگلستان با این ترتیب می خواست هرات را به دوستمحمد خان

نموده در کاغذ رسمی می نویسد، بنابر این برما مسلّم شده است که این مرد احمق، نادان ودیوانه مستر موری دارای این اندازه جسارت وجرأت است که حتی به سلاطین نیز توهین کند.

از زمان شاه سلطان حسین که ایران در آن تاریخ به منتهی درجه هرج ومرج رسیده بود مخصوصاً در ۱۴ سال اخیر زندگی او که به کلی تحلیل و رنجور و ناتوان شده نمی توانست به کارهای مملکت رسیدگی کند تا به امروز کسی قادر نبوده ولو یک دولتی یا نماینده آن نسبت به شهریار ایران سوءادب نشان بدهد حال دیگر چه شده است که وزیر مختار احمق این طور جسورانه رفتار می کند؟ پیداست وزراء مختار که نسبت به ما دوست می باشند از مندرجات این مراسله اطلاع دارند این کاغذ را بدهید به میرزا عباس ومیرزا ملکم ببرند پیش وزیر مختار فرانسه، وحیدر افندی وزیرمختار دولت عثمانی، آنها بخوانند و بدانند این شخص کاغذ بی ادبانه ای نوشته است».

(۱) از اواخر سال ۱۸۵۱ دولت انگلیس تشخیص داد جنگ با روسیه احتناب ناپذیر است و برای این که از جانب هندوستان آسوده خاطر باشد به دوستمحمدخان نزدیک شد. در همین هنگام هوبرت ادوارد که کمیسر عالی کمپانی هند در پیشاور بود در همین رابطه به فرمانفرمای کل هند لرد دالهوسی پیشنهاد اتحاد

←

بسپارد و یا آن را به شکل سدی بین ایران و افغانستان قراردهد. در هرات یارمحمدخان که از طرف شاه ایران لقب ظهیرالدوله یافته بود واطاعت صوری از ایران را ابراز می داشت در سال ۱۸۵۰ در گذشت و پسر او به نام سید محمد خان جای پدر را گرفت و ناصرالدین شاه لقب ظهیرالدوله را به او اعطاء نمود وجهت او خلعت فرستاد و او هم مثل پدر از شاه ایران اعلام اطاعت کرد. دولت انگلیس که این وضع رابطه هرات و ایران را مغایر منافع خود تشخیص می داد به دولت ایران فشارآورد که از مداخله در امور هرات خودداری نماید و این سرزمین را مثل دولت مستقلی تلقی کند و در مقابل دولت انگلستان هم از دخالت دیگر امرای افغان در هرات جلوگیری نماید. دولت ایران مدتی در مقابل این درخواست انگلیس که به زیان ایران بود مقاومت می کرد و بالأخره ناچار به تمکین شد و سرانجام در ۱۲۶۹ (ژانویه ۱۸۵۳) ناصرالدین شاه وصدر اعظم ایران تعهد کردند که از مداخله در امور هرات خودداری نمایند[1] مگر در موارد خاص و آن هم به تقاضای اولیاء هرات

با امیر کابل را نمود. مذاکرات بین انگلستان و دوستمحمد خان مدتی به طول انجامید و در اثر مساعی ادوارد وسرجان لورنس کمیسر کمپانی درپنجاب درماه مارس ۱۸۵۵ پیمانی در سه ماده با طرفین منعقد شد:

۱ـ برقراری صلح و دوستی دائمی بین امیر دوستمحمد خان و اخلاف او با کمپانی هند شرقی.

۲ـ شناختن استقلال متصرفات دوستمحمد خان از طرف کمپانی وعدم مداخله در امور آن.

۳ـ عدم مداخله امیر دوستمحمد خان در متصرفات کمپانی.

درضمن توافق نمودند از تاریخ امضای این پیمان اتحاد دوستان کمپانی دوست امیر، دوستمحمدخان و دشمنان او دشمنان امیر باشند.

دلیل تسلیم دوستمحمدخان به اتحاد با کمپانی هند شرقی دو عامل بود اولاً انگلیسیها او را از ایران ترسانده بودند وثانیاً او را به تسلط برهمه افغانستان امیدوار ساخته بودندو با همین نظر بود که دوستمحمدخان پس از دریافت کمک از انگلیس عازم تصرف قندهار شد و بعد هم به سوی هرات پیشروی کرد.

(۱) در این تاریخ هنوز کلنل شیل نماینده انگلیس در تهران بودوی شاه وصدر اعظم ایران را وادار ساخت نامه هایی به سید محمدخان امیر هرات بنویسند و به او اعلام نمایند که ایران حاکمیتی بر هرات ندارد و در امور آن منطقه دخالت نمی کند و هرات آزاد ومستقل است واولیاء ایران باآنکه لقب ظهیرالدوله به سید محمدخان داده بودند و او ابراز اطاعت از ایران کرده بود نظر دولت انگلیس را تأمین می کرد. انگلیس با این اقدام می خواست هرات را سدی و سپری بین ایران و سایر قسمتهای افغانستان قراردهد تا تسلط کامل خود را در افغانستان تأمین کرده و از آن طریق در فرصت مناسب هرات را در زمره دیگر مناطق افغانستان زیر نظر کامل درآورد.

مشروط بر آن که دولت انگلستان هم متعهد شود که در امور هرات مداخله ننماید ومانع دخالت سایر امرای افغان شود و الا تعهدات دولت ایران هم کأن لم یکن خواهد بود.

با وجود این توافق سلطان مراد میرزا حسام السلطنه حاکم خراسان همچنان در امور هرات مداخله می کرد و تصمیمات مهم هرات با نظر او انجام می گرفت. در سال ۱۲۷۱ (۱۸۵۵) دولت انگلیس در صدد اقدام جدی به دنبال مقدماتی که فراهم کرده بود برآمد و برای سید محمدخان مدعیانی فراهم ساخت و دوستمحمد خان را به تصرف هرات تشویق نمود. مدعیان حکومت هرات دو نفر از نوادگان حاجی فیروزالدین میرزا (برادر زمان شاه و محمود شاه وشاه شجاع سابق الذکر) به نام شاهزاده محمد یوسف وشاهزاده محمد رضا فرزندان ملک قاسم میرزا بودند. این دو نفر در ایران اقامت داشتند و خود را وارث عمّ خود کامران میرزا می دانستند و یارمحمد خان و پسر او سید محمدخان را غاصب حکومت هرات می شناختند. فرستادگان حکومت هند انگلیس محرک آنها در این ادعا شدند این دو نفر بدون اطلاع حسام السلطنه حاکم خراسان که میهماندار آنها نیز بود به سوی هرات حرکت کردندوجمعی از هرات هم که قبلاً از جانب عوامل انگلیس مهیا شده بودند علیه سید محمد خان شوریدند و محمد یوسف را به حکومت هرات گماشتند و در ۱۲۷۱ (۱۸۵۵) سید محمد خان به دست یکی از هوا خواهان محمد یوسف بنام نایب عیسی خان به قتل رسید.

محمد یوسف که سالها در ایران بسر برده بود وتحت حمایت ایران بود اکنون در مقام حکومت هرات جذب هندوستان انگلیس شده وبه اقداماتی علیه ایران دست زد ناصرالدین شاه موافقتنامه ۱۲۶۹ (۱۸۵۳) با انگلیس را به دلیل اقدامات بعدی انگلیس لغو شده شناخت و در صدد برآمدکه در هرات با اقدام جدی محمد یوسف وهمدستان او را تنبیه نماید ومخصوصاً انگلیس در این هنگام درگیر جنگ کریمه بود وتصور نمی رفت مستقیماً وارد مسئله هرات شود و با این تصور ناصرالدین شاه به حسام السلطنه دستور داد به هرات حمله نماید ومدعی شد که دوستمحمد خان شهر قندهار را تسخیر کرده و در صدد تصرف هرات است ودولت ایران به منظور حفظ سرحدات خود مجبور به مداخله واقدام نظامی در هرات گردیده است. با اینکه حسام السلطنه گمان داشت تصرف هرات از جانب قوای او و به سرعت انجام می شود به دلیل مقاومت عیسی خان و کمک افسران انگلیس هرات محاصره و محاصره آن به طول انجامید. دولت انگلیس در برابر تصمیم

ایران عکس العمل شدید نشان داد روابط ایران و انگلیس به شدت تیره و سر انجام قطع گردید.

قطع رابطه ایران وانگلیس ونتایج جنگ هرات

گفته شد دولت انگلیس برای حفظ هند می بایست راه رسیدن به این شبه قاره را از هر حیث در اختیار داشته باشد. افغانستان یک منطقه فاصل خطر بود. اقدامات انگلیس در افغانستان را تا حدودی قبلاً دیدیم. هرات هم برطبق طراحان سیاست انگلیس می بایست از ایران جدا شود و ایران مداخله ای در آن نداشته باشد. جالزموری جانشین سرهنگ شیل به ایران آمد تا با تهدید و ارعاب و سیاست خشن،دولتمردان ایران را وادار به تسلیم نماید و تکلیف هرات به طور قطع به نفع انگلیس روشن شود. موری باورود به ایران شروع به بهانه جویی کرد. مسئله مهمی را نداشت که مبنای اعتراض قرار بدهد همه جا دولت انگلیس بر خلاف تعهدات عمل کرده بود. موری موضوع میرزا هاشم خان نوری را بهانه قرارداد[۱] و آن را بزرگ وبزرگتر کرد و در اواخر نوامبر ۱۸۵۵ نامه ای به دولت ایران نوشت و در خصوص موضوع میرزاهاشم سه شرط برای دولت ایران معلوم کرد اگر حاصل نشود روابط دولتین قطع خواهد شد از جانب دولت ایران شرایط متقابلی ارائه شد که موری آن را کافی ندانست[۲] و وساطت بوره نماینده دولت فرانسه برای رفع سوء

---

(۱) میرزا هاشم یکی از مأمورین دولت ایران بود وی روابط دوستانه ای با تامسن کاردار سفارت انگلیس قبل از ورود موری داشت. تامسن به مقامات ایرانی توصیه کرده بود حقوق او را افزایش دهند و مقام بهتری به او بدهند اما این توصیه بدون اقدام مانده بود. موری از عدم پیشرفت کار میرزا هاشم نوری متعجب شد در صدد برآمد از جانب انگلیس در شهر شیراز مأموریتی به او بدهد. اولیاء دولت ایران ایراد نمودند که طبق عهدنامه های موجود انگلستان در شهرهای تهران و تبریز و بوشهر می تواند کنسول یا نماینده داشته باشد ولذا میرزا هاشم نمی تواند در شیراز از جانب انگلیس مأموریت پیداکند. میرزا هاشم مشکل دیگری هم با اقامت خود در سفارت انگلیس فراهم کرده بود. اولیاء امور همسروی را به خانه پدرش برده وسکونت داده بودند ولی میرزا هاشم می خواست همسرش در همان سفارت مقیم باشد سفیر انگلیس در این مسئله هم وارد شده بود واز تقاضای میرزا هاشم حمایت داشت.

(۲) سه شرطی که از جانب جالزموری به دولت ایران پیشنهاد گردید و پیشنهادات متقابل ایران در هر مورد به این شرح است:

←

تفاهم فایده نکرد و سر انجام موری پرچم سفارت را فرود آورد سفارت را تعطیل کرد و در دسامبر ۱۸۵۵ با اهانتهایی به شاه[۱] از تهران خارج شد و روابط دو کشور قطع گردید. به این ترتیب اتخاذ سیاست خشنی که از جانب مستر موری به آن اشاره کردیم همین بهانه گیریها بود در حالی که مسئله اصلی در روابط دوکشور هرات بود، که در این اعتراض وپیشنهاد نامی از آن به میان نیامده است.

اعلان جنگ انگلیس به ایران در ۱۲۷۳ (۱۸۵۶) واشغال بنادر جنوب

همان طور که دیدیم جنگ کریمه با شکست روسیه پایان یافت و فاتح حقیقی انگلیس بود (گرچه طرف اصلی روسیه عثمانی بود و دول انگلیس وفرانسه وساردنی به کمک عثمانی وارد جنگ شده بودند) و این پیروزی باعث آن بود که به دولت ایران فشار بیشتری وارد سازد و ایران را به کلی از هرات منصرف نماید و دیگر مناطق افغانستان را به وضع مستحکمتری در اختیار گیرد و دوستمحمدخان که تبعیت از سیاست انگلیس داشت و از ایران روگردان بود پذیرفت که در تکمیل پیمان ۱۸۵۵ قرارداد دیگری را امضاء نماید و به همین منظور در اواخر سال ۱۸۵۶ به هندوستان رفت وپس از مذاکرات با داوار در ولانس پیمان جدیدی منعقد ساخت. این پیمان موقعیت انگلیس را در

اول این که همسر میرزا هاشم خان نوری از خانه پدرش به سفارت انگلیس آورده شود. پیشنهاد متقابل ایران این بود که عیال وی را در هر محل دیگری غیر از سفارت انگلیس حاضرند به او بسپارند.

دوم- دولت ایران با مأموریت میرزا هاشم در شیراز موافقت کند، و پیشنهاد متقابل ایران این بود که چون منظور مداخله انگلیس در کار میرزا هاشم این بوده که حقوق ومقام او افزایش یابد دولت ایران حاضر است مبلغی بر حقوق ومزایای نامبرده بیفزاید اما با مأموریت این شخص در شیراز از جانب انگلیس موافقت ندارد.

سوم- جهت رفع کدورت وزیر مختار انگلیس صدر اعظم ایران به سفارتخانه رفته وعذر خواهی کند، و پاسخ ایران این بود که گرچه اتفاقی که مستلزم عذر خواهی دولت ایران باشد روی نداده مع الوصف میرزا سعید خان وزیر خارجه حاضر است برای دلجویی وزیر مختار انگلیس به سفارتخانه برود.

(۱) چالز موری در جریان اختلاف و در زمان قطع رابطه نامه های تندی به شخص ناصرالدین شاه نوشت وشاه هم با صدور فرمانی خطاب به صدر اعظم موری را احمق، نادان، سفیه وبی ادب خوانده ومی نویسد: از زمان شاه سلطان حسین هیچکس به اندازه موری نسبت به شاه سوء ادب نشان نداده لذا حاضر به پذیرفتن نماینده‌ای از انگلستان در دربار ایران نیست مگر این که دولت انگلستان از جسارت نماینده خود معذرت بخواهد.

افغانستان پس از ۱۵ سال مستحکم نمود واین در حالی بود که انگلیس روابطش با ایران قطع شده بود و ایران هم آزادی بیشتری در جریان حمله به هرات احساس کرد. سپاهیان ایران به فرماندهی سلطان مراد میرزاحسام السلطنه حملات خود را در محاصره هرات تشدید کردند. افسران انگلیس که پایان کار را نزدیک دیدند از شهر هرات خارج شدند وعیسی خان وسایر مدافعین هرات هم امان خواستند و هرات تسلیم سپاه ایران شد. حسام السلطنه و سرداران اوموردتمدیر وتشویق ناصرالدین شاه قرارگرفتند و خلعت ونشان دریافت داشتند اما دولت انگلیس که این پیروزی ایران را تحمل ناپذیر می دانست کشتیهای جنگی خود را به خلیج فارس گسیل داشت و در نوامبر ۱۸۵٦ به دولت ایران اعلان جنگ داد. ناوگان جنگی انگلستان جزیره خارک را اشغال نمود(۱) و در بوشهر قوا پیاده نمود و متوجه خرمشهرشد. دولت ایران که انتظار این تهاجم را نداشت در مقابل متجاوزین انگلیسی دفاع لازم را ننمود. ناصرالدین شاه که متکی به ملت نبود و امیدی به کمک دولت دیگری هم نداشت راضی شد که در مقابل صلح با انگلستان هرات را تخلیه نماید و به این منظور فرخ خان امین الملک را مأمور نمود تا با سفیر انگلستان در قسطنطنیه تماس حاصل نماید و شرایط صلح را جویا گردد. شرایط پیشنهادی انگلیس سنگین وخلاصه آن به شرح ذیل بود:

۱ـ شهر هرات از قوای ایران تخلیه شود و خسارات وارده به مردم شهر پرداخت گردد.

---

(۱) ناوگان جنگی انگلیس به فرماندهی استاکر(Stalker) با هشت کشتی جنگی و تعدادی ناوگان بخاری و بادی به ایران حمله کرد. در ۱٤ دسامبر ۱۸۵٦ جزیره خارک را متصرف شدند وچند روز بعد یک تیپ از قوای انگلیس وهندی در بندر بوشهر پیاده شدند و به سوی شیراز پیشروی کردند. فرماندهی با سرجمیزاوترام (Sir James Outrom) بود و به قوای ایران که هفت هزار نفر مستقر در برازجان بودند حمله کردند ولی این قوا عقب نشستند انبار مهمات برازجان را سربازان انگلیسی منفجر کردند. قوای ایران به نیروی انگلیس شبیخون زد اما در جنگی که در خوشاب صورت گرفت انگلیسها موفق گردیدند قوای ایران را شکست دهند. اقدام دیگر انگلیس حمله به خوزستان بود. در اطراف بندر خرمشهر پیاده شدند سپاه ایران به فرماندهی خانلر میرزا احتشام الدوله در صدد مقاومت برآمد اما توپخانه مجهز انگلیسها مقاومت را درهم شکست. کشتیهای انگلیس وارد شط العرب وکارون شدند. خرمشهر واهواز را تصرف کردند امیر مسقط و عمان به نام سید سعید هم به تحریک انگلیسها به بندرعباس حمله نمود با توجه به پیشروی انگلیس در جنوب ایران دول فرانسه و روسیه به ایران پیشنهاد میانجیگری کردند و توصیه کردند برای جلوگیری از پیشروی انگلیس دست از هرات بردارد.

۲ـ دولت ایران به عدم دخالت در امور هرات تعهد نماید.

۳ـ مطالبات اتباع انگلیس هرچه زودتر از جانب دولت ایران پرداخت شود.

٤ـ پیمان تجارتی جدیدی بین انگلیس و ایران منعقد و دولت انگلیس مجاز باشد در هریک از شهرهای ایران که مایل باشد کنسولگری دائر نماید.

۵ـ صدر اعظم ایران از صدارت معزول گردد.

٦ـ بندر عباس به امام مسقط واگذار شود زیراوی در جهت منافع انگلیس برای ایران مزاحمت ایجاد کرده بود.

جمع پیشنهادات انگلیس شاق بود ونمی توانست مورد قبول ایران قرارگیرد بنابراین ناصرالدین شاه به فرخ خان دستور داد با وزیر مختار آمریکا در استانبول مذاکره کند و وساطت آمریکا را طلب نماید. دولت آمریکا با استناد به دکترین مونروئه (Monroe) وسیاست انزواطلبی که داشت این پیشنهاد را نپذیرفت وفرخ خان عازم فرانسه شد تا میانجیگری این دولت را عنوان نماید.

وساطت فرانسه وانعقاد پیمان صلح پاریس بین ایران وانگلیس

همان طور که قبلاً گفته شد بعد از اشغال بنادر جنوب ایران از جانب انگلستان وادامه پیشروی قوای مهاجم انگلیس درخاک ایران ناصرالدین شاه برای انعقاد پیمان صلح پیشقدم شد و فرخ خان امین الملک را مأمور این امر ساخت. وی شرایطی را از سفیر انگلیس دریافت داشت که قابل پذیرش نبود. فرخ خان مأمور شد تا به پاریس برود و وساطت دولت فرانسه و شخص ناپلئون سوم را که در آن موقع روابط حسنه‌ای با انگلیس داشت بخواهد تا صلح با شرایط مناسبتری برقرار شود. ناپلئون سوم این تقاضا را پذیرفت[۱] ومذاکرات سه جانبه ای در شهر پاریس صورت گرفت وسرانجام بامعاهده صلح

---

(۱) دولت فرانسه در این تاریخ به مسائل ایران علاقه مند بود وسفیری به نام پروسه بوره (Prasper Baurre) به ایران اعزام داشته بود از پیشنهاد وساطت استقبال کرد میرزا آقاخان نوری دستورالعملی برای فرخ خان فرستاد و در آن نوشت: شما اختیار دارید در هر مسئله ای که مورد تقاضای انگلیسیها است موافقت کنید مگر دو مورد یکی سلطنت ناصر الدین شاه و دیگری صدارت من! (خوب بود در این دومورد هم اختیار می داد).

۱۸۵۷ بین ایران وانگلیس دوران جدیدی از روابط پیش آمد. میرزا ملکم خان که جوان زباندان مطلعی بود در هیئت فرخ خان کاشی شرکت نمود[(۱)] واولین مأموریت رسمی

---

(۱) در مورد میرزا ملکم خان به دلیل تأثیری که درانتقال فرهنگ غرب به ایران داشته و به لحاظ فعالیتی که در دادن امتیاز به بیگانگان نموده و از آنجا که تأسیس فراما سونری مربوط به او است بحث بسیار شده است. ما هم در کتاب تاریخ سیاسی معاصر در بخش فراماسونری از او سخن گفته ایم مع الوصف برای شناسائی بیشتر با استفاده از مجموعه آثار میرزا ملکم خان که آقای محیط طباطبائی تدوین ومنظم نموده وقسمتی از آن را به زندگانی میرزا ملکم خان اختصاص داده است قسمتهایی را نقل می کنیم:

«ملکم پسر میرزا یعقوب اصفهانی به سال ۱۲۴۹ هجری قمری در قصبه ارمنی نشین جلفای کنار زاینده رود به دنیا آمده است. میرزا یعقوب در جوانی به خارج از ایران سفر کرده و زبانهای روسی وفرانسه را اموخته ولختی با تحول اوضاع جدید جهان آشنایی یافته... وبعدها که در سفارت روسیه تهران انجام وظیفه ترجمانی می کرد خانواده خود را از اصفهان به تهران انتقال داده در این شهر اقامت گزید. میرزا یعقوب از قرار معلوم ترک کیش پدران گفته و اسلام پذیرفته بود و ملکم را از خرد سالی برای تحصیل به اروپا فرستاد... میرزاتقی خان امیر نظام چون با میرزا یعقوب آشنائی داشت او را وادار کرد تا ملکم را به تحصیل علوم سیاسی تشویق کند... ملکم وقتی به ایران باز آمد تازه میرزا تقی خان عزل شده وکار صدارت به میرزا آقاخان نوری واگذار شده بود... میرزا آقاخان ملکم را به عنوان مترجم دروس اروپایی و تدریس جمرافیا داخل دارالفنون کرد... ملکم علاوه بر معلمی دارالفنون مترجم حضور شاه ومستشار ومقرب میرزا آقاخان هم شد...

انگلیسیها برای تعرض به خلیج فارس بهانه می جستند یکی از آن بهانه ها این بود که صدر اعظم در ملاقات با وزیر مختار انگلیس میرزا ملکم را به عنوان مترجم واسطه قرار می دهد و او نیز چون پدرش میرزا یعقوب باسفارت روس ارتباط دارد اسرار میانه،دو دولت را به حریف می رساند...

ملکم چون مورد اعتماد خاص صدر اعظم بود در هیئت فرخ خان کاشی به اروپا برای رفع اختلاف ایران وانگلیس شرکت داشت و در پایان قرارداد صلح پاریس مورد تقدیر قرار گرفت. با سقوط میرزا آقاخان و روحیه تازه مردم میرزا ملکم رساله ای به نام کتابچه غیبی نوشت واصول و قواعدی را برای اصلاح امور به شاه پیشنهاد کرد. وزرای کهنسال و رجال درباری با آن مخالف بودند ملکم به دنبال کتابچه غیبی برای ورود به افکار عمومی و به تقلید از اصول فراماسونری فرانسه فراموشخانه ای دائر کرد و رهبری آن را پدرش میرزا یعقوب عهده دار گشت... ناصرالدین شاه شخصاً با این دستگاه آشنا شد ولی ملکم بدون آن‌که او را از حقیقت امر آگاه سازد به ارائه برخی از تدابیر وحیل تردستی که در فرنگستان یاد گرفته بود سرگرم می ساخت چنانکه اومی پنداشت در این فراموشخانه آنچه به مردم می نمایند همین تردستی وحقه بازی است. ولی بعدها که دامنه این امر توسعه یافت وعده‌ای از مردم به آن روی آوردند به شاه فهمانیدند که این جنبش مقدمه زوال سلطنت اوست وبه همین مناسبت در ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۷۸ میرزا محمدخان سپهسالار

←

....

اعلامیه به این مضمون صادر کرد «در این روزها به عرض رسید که بعضی از اجامر و اوباش شهر گفتگو از وضع و ترتیب فراموشخانه های اروپ می کنند و به ترتیب آن صحبت می نمایند لهذا صریح حکم همایون شد که اگر بعد از این عبارت ولفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید چه رسد به ترتیب آن مورد کمال سخط وغضب دولت خواهد شد البته این فقره را ترک کرده پیرامون این مزخرفات نروند که یقیناً مؤاخذه کلی خواهند دید».

میرزا یعقوب به اسلامبول تبعید شد ولی ملکم دنبال این اقدام را گرفت و جامع آدمیت را ایجاد کرد ورساله‌ئی درانتقاد از اوضاع می نوشت. ملکم در ۱۲۹۰ به عثمانی تبعید شد. بعضی گفته اند در این تبعید از اسلام دست برداشت و برای اینکه با دختر ارمنی ازدواج کند به کیش ارمنی پیوست و برای ارجاع شغل ترک تبعیت ایران را کرد اما چندی بعد مستشار سفارت ایران در اسلامبول و بعد قنسول ایران در مصر شد وگفته شده که از اسمعیل پاشا خدیو مصر ده هزار تومان انعام گرفته و کسر شأن دولت متبوع را فراهم کرده و از اسلامبول فرا خوانده شده. در سال ۱۲۸۸ که میرزا حسین خان سپهسالار از اسلامبول به تهران می آمد و به وزارت عدلیه و خارجه وسپهسالاری وصدارت رسید میرزا ملکم را هم مستشار صدارت عظمی قرارداد و در همین دوران ملکم طرح ایجاد مجلس دارالشورای ملی بعنوان «مجلس تنظیمات حسنه» از تصویب صدر اعظم وشاه گذرانید... صدراعظم برای تهیه مقدمات مسافرت شاه میرزا ملکم را با لقب به سمت وزیرمختار لندن منصوب کرد و به اروپا فرستاد.

قضیه اعطای امتیاز بانک وراه آهن به رویتر که در مسافرت شاه به اروپا پیش آمد وملکم از همراهان آن بود باعث شد که در بازگشت شاه به لحاظ احساسات مردم میرزا حسین خان را از صدارت عزل نماید. میرزاحسین خان در بازیافتن مناصب، دیگر حمایتی از ملکم نداشت. ملکم در مأموریت کنگره برلن خود را به بیسمارک نزدیک ساخت و وسیله تخلیه قطور را از تصرف عثمانی فراهم ساخت و به مقام سفارت ارتقاء یافت و عنوان جناب اشرف پیدا کرد. در سفر سوم شاه به سال ۱۳۰۶ به اروپا و پذیرائی با شکوه انگلیس و دخالت میرزا ملکم در آن روابط میرزا ملکم و امین السلطان را تیره ساخت. تقاضای میرزا ملکم در اعطای امتیاز لاتاری مواجه با فتوای علما در حرمت عمل لاتاری وقمار بودن آن شد و سر انجام لغو این امتیاز به ملکم مخابره شد وملکم این امتیاز را به یک شرکت انگلیسی در مقابل چهل هزار لیره فروخت و به دنبال آن طی تلگرافی از منصب وزیر مختاری خلع وهمه مقامات دولتی را از دست داد. وی شروع به انتشار مقالاتی در علل برکناری خود نمود محاکمه ای که در مورد فروش امتیاز لاتاری در لندن بر پا شد رسوائی برای ملکم وبی اعتباری برای ایران فراهم ساخت. وعاقبت هم دولت ایران خساراتی به خریدار پرداخت نمود. ملکم برای جبران شکست روحی دست به انتشار روزنامه قانون زد وحملاتی را به میرزا علی اصغر خان صدر اعظم داشت. تبعید سید جمال الدین اسدآبادی در همین زمان به عراق او را به ملکم نزدیک ساخت وملکم استفاده تبلیغاتی از این تبعید کرد وسید در سفر به لندن در منزل ملکم اقامت کرد ومقالاتی علیه میرزا علی اصغرخان می نوشتند. در مقابل قانون روزنامه های ایران و اطلاع در تهران و روزنامه اختر در

←

....

اسلامبول علیه ملکم مقالاتی می نوشتند.

پس از کشته شدن ناصرالدین شاه ملکم از فرصت استفاده کرد متحدالمالی به نام «اشتهارنامه اولیای آدمیت» چاپ و به ایران فرستاد. با سقوط امین السلطان وصدارت امین الدوله مظفر الدین شاه نسبت به میرزا ملکم سرلطف آمد و او را به وزیر مختاری ایران و روم منصوب کرد و تا سال ۱۳۲۶ قمری که در سویس مرد در این منصب باقی بود. ملکم در انقلاب مشروطیت در ایران نبود ولی مشروطه خواهان به نوشته های او استناد می کردند و روزنامه قانون او در تهران تجدید چاپ شد وهنگامی که محمّد علی شاه از امین السلطان برای صدارت وحکومت مشروطیت دعوت کرد هواخواهان ملکم به مخالفت پرداختند. ملکم در ۱۳۲۵ قمری وقتی استقراض از روس مطرح شد نامه ای در مخالفت نوشت تا خود را در آخر عمر مطرح ساخت ملکم در ۱۲۹۰ کتابی در تاریخ احوال و بیان اقوال حضرت رسول(صلّی الله علیه وآله وسلم) تألیف کرده و در مقدمه آن اشاره‌ای به مراحل سیر وسلوک خویش تاگرویدن به عقیده اسلامی می کند. این کتاب به جنگ بدرختامه یافته و در همین مقدار سعی کرده اصول ومبادی اسلامی را با مبانی تمدن جدید سازش وتطبیق دهد. مخالفین ملکم اعتقاد دارند ملکم در ادعای مسلمان بودن صادق و ثابت نبوده است. ناظم الاسلام کرمانی درمقدمه تاریخ بیداری وخان ملک ساسانی در ترجمه احوال ملکم مرگ وی را بدو گونه کاملاً متفاوت منعکس کرده‌اند اولی می گوید برحسب وصیتش او را طبق آئین مسلمانی کفن ودفن کردند و دومی می گوید لاشه او را به آتش سوختند وظرف خاکستروی را با حواله چهل هزار لیره‌ای به وارث او تسلیم کردند. ملکم یک پسر به نام فریدون وسه دختر داشته، پسرش یک سال پس از مرگ پدر به نهضت آزادیخواهان ایرانی که از بیم حکومت استبداد صغیر به پاریس پناه برده بودند پیوست وتاریخ پیدایش مشروطیت انگلیس را تألیف کرد و به نام «گزیده فریدون ملکم» ترجمه شده است.

مدون آثار ملکم، نظرات در مورد او را برسه دسته تقسیم کرده. جمعی که با آثار او انس گرفته ولذت برده راه مبالغه را در مورد او پیش گرفته اند مثل ظل السلطان که در مورد ملکم می نویسد: «این شخص فیلسوف اول ومعلم اول آست، مثل ارسطا طالیس وافلاطون است بلکه بر آنها برتری دارد! در چندین زبان خارجه معلم است...» ناظم الاسلام کرمانی پس از نقل آنچه را که ظل السلطان راجع به ملکم در تاریخ مسعودی ذکر کرده خود اظهار عقیده می کند «که در فضل آن مرحوم شبهه نیست وحرفی است که جملگی برآنند لیکن فضیلت دادن او بر افلاطون و ارسطو خالی از اغراق نیست چیزی که ما را وادار می کند به مدح او فقط سبقت اوست در انتشار قانون.

محمدحسن خان اعتماد السلطنه در نامه ای به صدر اعظم باتفصیل موارد خلاف میرزا ملکم را بر می شمارد و سپس می نویسد «میرزا ملکم جلفائی چرا باید ملکم میرزای شاهزاده ایرانی خود را معرفی کند؟ حالت این شخص محیل همین است که نوشته شده هرچه می نویسد و هرچه می گوید فقط به ملاحظه اظهار شخصیت است و چاره‌اش این است که ابداً نباید به او اعتنا کرد». میرزا غلامحسین ادیب کرمانی در حاشیه مکتوب محمدحسن خان نوشته «این عریضه را اعتماد السلطنه به امین السلطان صدر

←

دولتی را در خارج کشور به دست آورد و به دلیل همان تقدیر هم شد.

پیمان صلح پاریس دارای یک مقدمه و پانزده ماده است امضاء کنندگان پیمان از جانب انگلیس با رون کاولی سفیر انگلیس در فرانسه و از طرف ایران فرخ خان امین الملک بود که مشخصات آنها درمقدمه همراه باعلل انعقاد پیمان آمده است.

درماده اول تصریح شده که صلح دائمی بین ایران وانگلیس با مبادله این پیمان برقرار می شود. درماده دوم قید شده که با استقرار صلح قوای انگلیس بر اساس شرایط همین پیمان ایران را ترک می نمایند. و بر طبق ماده سوم با انعقاد پیمان اسرای دو طرف آزاد می شوند. برابر ماده چهارم پیمان دولت ایران تعهد می نماید که با امضای پیمان عفو عمومی اعلام نماید و همه اشخاصی که در ارتباط با انگلیس یاقوای مسلح آن بوده و یا اتهاماتی در این حدود دارند مورد عفو عمومی قرارگیرند. در ماده پنجم ایران متعهد شده که ظرف سه ماه به تخلیه هرات و دیگر نقاط افغانستان مبادرت نمایدیعنی در پایان مهلت امر فوق پایان یابد. در ماده ششم شاه ایران از هرنوع ادعای سلطنت و حاکمیت نسبت به هرات و سایر قسمتهای افغانستان دست برداشته متعهد می گردد که از مداخله در امور آن سرزمین خودداری نماید و هرات و افغانستان را مستقل بشناسد و از امراء آن هیچ گونه علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و خراج مطالبه نکند و دولت ایران تعهد می کند که اگر اختلافی با امراء هرات یا سایر نقاط افغانستان پیدا نموده قوه قهریه بکار نبرده وموضوع را به اهتمامات دوستانه دولت انگلیس رجوع نماید ودولت انگلستان هم متعهد است که همیشه نفوذ خود را به کار برده نگذارد از طرف امراء افغان مزاحمتی برای دولت ایران ایجاد گردد.

درماده هفتم پیش بینی شده چنانچه یکی از امرای افغان به حدود ایران تجاوز نماید واقدامات اصلاحی مثمر ثمر نشود دولت ایران خواهد توانست با بکار بردن قوای مسلح از این تجاوز جلوگیری نماید مشروط بر آنکه قوای ایران پس از تأمین منظور وانجام مأموریت خود بلا فاصله به خاک ایران مراجعت نماید و دولت ایران این موضوع را وسیله و بهانه

اعظم دولت علیه در تکذیب میرزا ملکم خان وفساد حال ونیرنگات او به خط خود نگاشته والحق که راست و درست نوشته اند. بنده که از بعضی وقایع دولت مستحضرم وفساد ملکم خان را قدری مسبوقم می دانم این کاغذ را چقدرخوب نوشته است.» (به مجموعه آثار میرزا ملکم خان، محیط طباطبائی مراجعه شود).

تصرف شهر یا قصبه‌ای از افغانستان قرار ندهد.

در ماده هشتم دولت ایران متعهد شده پس از مبادله اسناد این پیمان اسرای افغانستان و یا افغانهایی را که به دلایل سیاسی و یا به عنوان گروگان دستگیر نموده بدون اخذ فدیه آزاد نماید وافغانها به همین ترتیب اسرا و محبوسین ایرانی را آزاد خواهند نمود و در صورت لزوم مأمورینی از طرف دولتین ایران وانگلستان جهت نظارت در اجرای این امر تعیین خواهند شد.

در ماده نهم هریک از دولتین انگلیس و ایران با توجه به اصل کاملة الوداد حق دارند در خاک دیگری ژنرال کنسول وکنسول و ویس کنسول وغیره داشته و هریک از دولتین در مورد مزایائی که برای تجار اتباع دولت دیگر قائل می شود اصل مزبور را رعایت بنماید. بر اساس ماده دهم پیمان پس از مبادله اسناد بلا فاصله سفیر انگلیس به تهران مراجعت نموده و با تشریفات خاصی که جداگانه تعیین می شود پذیرفته و مستقر خواهد شد.

درماده یازدهم دولت ایران متعهد شده ظرف سه ماه بعد از مراجعت سفیر مأموری تعیین نماید تا به اتفاق مأموری که از جانب سفارت تعیین می شود به دعاوی نقدی اتباع دولت انگلیس نسبت به دولت ایران رسیدگی نمایند و هریک از این مطالبات که از طرف کمیسیون مزبور تأیید شود ظرف یکسال از نظر کمیسیون یک دفعه یا به اقساط پرداخت گردد. در مورد دعاوی اشخاصی که قبل از تاریخ قطع روابط مابین دولتین تحت حمایت دولت انگلستان بوده‌اند به همین ترتیب عمل خواهد شد.

در ماده دوازدهم پیش بینی می شود که دولت انگلستان درآتیه از حق حمایت اتباع ایران که در استخدام سفارت یاکنسولگری انگلستان نباشند صرفنظر نماید مشروط بر آنکه به سایر دول خارجی چنین حقی داده نشود و ایران تعهد می نماید که هرگونه معافیت رامتیاز واحترامی که برای دول کاملة الوداد واتباع آنها قائل شود عیناً درباره دولت انگلستان واتباع آنهم معمول ومرعی دارد.

بر طبق ماده سیزدهم قرارداد مورخ اوت ۱۸۵۱ در مورد منع تجارت برده در خلیج فارس تأیید می شود و از تاریخ انقضاء به مدت ده سال تمدید می گردد ولی هرگاه یک طرف بخواهد آن را فسخ نماید یک سال پس ازاعلام فسخ قرارداد فسخ می شود.

ماده چهاردهم قرارداد مقرر می دارد بلافاصله پس از مبادله اسناد مصدق عهدنامه

سربازان انگلیس که در خاک ایران هستند از عملیات خصمانه دست خواهند کشید و به محض آن که خاک افغانستان از سربازان ایران و پذیرفته شدن سفیر انگلستان در تهران عملی شد دولت انگلستان نسبت به تخلیه خاک ایران اقدام خواهد نمود و در خلال این مدت فرماندهان انگلیسی اقدامی نخواهند داشت که سبب ضعف طاعت اتباع ایران نسبت به دولت متبوع خود شود. همچنین دولت انگلستان ترتیبی اتخاذ خواهد نمود که سربازان آن دولت مزاحمتی برای ایرانیان ایجاد ننمایند و بهای آذوقه و وسایلی را که خریداری می نمایند به نرخ عادله بپردازند و دولت ایران هم به مأمورین خود دستور خواهد داد که در مورد تهیه آذوقه برای سربازان انگلیسی تسهیلاتی فراهم سازند.

در ماده پانزدهم مدت سه ماه حد اکثر زمان مبادله اسناد پیش بینی شده که باید در بغداد صورت پذیرد.

پس از امضای پیمان فوق که از مفاد آن تحمیلی بودن آن پیداست در مدت کوتاهی (۱۲۷۳ - مه ۱۸۵۷) وارد مرحله اجرا گردید اولین نمودار اجرا بازگشت سرچارلزموری وزیر مختار انگلیس بود که با قهر و تعرض و با اهانت به ایران وشاه آن رفته بود این بار بایست با تشریفات واحترامات وارد گردد واین کار با وجود همه آن سوابق انجام شد (تاریخ در مورد موری مثل بازگشت مک نایل تکرار گردید) دولت ایران به حسام السلطنه دستور داد هرات را ترک کنند. وی با زحماتی که در این مورد کشیده بود مایل به تخلیه و ترک هرات نبوده ولی بالأخره ناچار با طاعت و اجرای پیمان بود و با جمعی از اهالی شهر هرات که با او همکاری کرده بودند از هرات خارج شدند وهمراهان در مشهد ویادیگر شهرها مقیم گردیدند. حکومت هرات به برادر زاده وداماد دوستمحمدخان به نام سلطان احمدخان تسلیم شد. سلطان احمد درعین حال روابط صمیمانه ای با دوستمحمدخان نداشت. بهر حال آنچه را که روس در۱۸۲۸ به موجب معاهده ترکمن چای پس از ۲۵ سال جنگ بدست آورد انگلیس بعد از ۲۵ سال توطئه ومبارزه وسیاست مزورانه در ۱۲۷۳ با معاهده پاریس به دست آورد. روسها قفقاز را از ایران گرفتند و انگلیس هم افغانستان را از ایران گرفت. در تمام مدتی که ایران در گیر با روسها بود عمال انگلیسیها در تمام شهرهای ایران آشنا و دوست تهیه می کردند تا در موقع لازم از آنها استفاده کنند حتی در میان عشایر نفوذ یافتند و شیوخ خلیج فارس را عامل خود ساختند. بعد از پیمان پاریس سیاست انگلیس عوض شدوازاین ببعدصرف اخذامتیاز گردید.

ناپلئون سوم بعد از قرارداد پاریس نامه‌ای به ناصرالدین شاه نوشت[۱] فرخ خان پس از پیمان صلح پاریس سفارت ایران در فرانسه را تأسیس کرد وی تا آوریل ۱۸۵۹ در اروپا بود.[۲]

---

(۱) قسمتهایی از نامه ۱۲ اکتبر ۱۸۵۸ ناپلئون سوم به ناصرالدین شاه را برای ارائه مستقیم تفکر آن زمان طرفین می آوریم: برادر و دوست من، انصراف فرخ خان امین الملک سفیر کبیر آن اعلیحضرت فرصتی به من داد تا در باب کاغذی که نوشته بودید تشکر کنم... به وسیله عهدنامه‌ای که میان اعلیحضرت و دولت انگلیس منعقد شده اگر توانستم مصدر خدمت و امدادی شوم خود را بسیار مشعوف می شمارم... حالت طبیعی جغرافیای ایران دلیل است که دولت فرانسه را خیالی در نظر نیست جز اینکه همواره طالب آبادی و بزرگی آن مملکت باشد ولی دولتین روس وانگلیس سعی وکوشش دارند که محض منافع خود طوری در ایران استیلاء به هم رسانند که منتهی بلاد آسیا را مسلط شوندو بریکدیگر برتری جویند، به نظرم چنین می آید که بهترین سیاست آن اعلیحضرت مدارا در رفتار با آن دو دولت بزرگ است بدون اینکه با هیچ یک از این دو دولت بستگی و دوستی تام بهم رسانند هرچه آن اعلیحضرت پر زورتر شوند دول بیشتر طالب دوستی ومراوده با آن شهریار خواهند شد و آزادی مملکتش را بیشتر احترام خواهند کرد در جمیع ممالک روی زمین برای کسب از دیاد زور وقدرت قاعده آنست که اولاً باید عنان خیالات خلق را در دست گرفت و در تقویت عقاید دینیه مردم کوشید و بعد باید نظمی محکم در امور ومهمات لشکر وکشور داد. به دین معنی که تکیه گاه اولیای دولت اعلیحضرت بردین وآیین وعدالت باشد. با داشتن قواعدی درست ومحکم وروشن مالیات را از روی انصاف بگیرند و سپاهیان را خوب ومنظم بدارند. یقین دارم ایران مهد رجال وپناهگاه مسلمین صادق وخالص است و این نوع اسلام خالص روز به روز پیش از بیش قوت گرفته و از میان نمی رود، وضع آن اعلیحضرت به هیچ وجه مشابهتی با وضع سلطان عثمانی ندارد و خیلی بهتر است... ومی تواند همیشه پاس عقاید ورسوم قدیمه خود را بدارد و بر خلق روی زمین آشکار سازد که قرآن مجید سد راه ومنافی ترقیات وتربیت ومدنیت قبل نیست وفی الحقیقه آن اعلیحضرت می تواند خالصانه در عقاید و دین قدیم اجداد خود بماند و ظاهراً و باطناً بدان قرار رفتار نماید...

طرز گرفتن مالیات را بر وفق انصاف ودرستی قرار دهد که باعث ومایه بقای تمول رعایای حود باشد... در امور مهم دیوانی راه پدرانه پیش گیرد، از ساختن راهها ورودخانه ها برمکنت مملکت بیفزاید و لشکری که برای مملکت بارگرانی نباشد نگاهدارد تا اینکه مورد احترام دور ونزدیک گردد، اگر آن اعلیحضرت به طوری که گفته شد رفتار نماید ایران را اول مملکت آسیا خواهند کرد... حیالا تی که در فوق ذکر شد دلم می خواست به آن اعلیحضرت اظهار نمایم... آن اعلیحضرت را از دوستی خود خاطر جمعی می دهم- ناپلئون ۱۲ اکتبر ۱۸۵۸.»

(۲) پس از پیمان پاریس فرخ خان به انگلیس رفت و به حضور ملکه ویکتوریا رسید و بعد قرار دادهایی با دول هلند، دانمارک، سوئد،نروژ، پروس، ساردنی، وفرمانروایان بنادر هامبورگ و برمن ولوبک وبادول

←

عزل میرزا آقا خان نوری از صدارت عظمی

در نصب میرزا آقاخان نوری به صدارت در آغاز سال ۱۲۶۸ (نوامبر ۱۸۵۱) بعد از عزل قائم مقام سفارت انگلیس نظر و دخالت داشت وهفت سال بعد در محرم ۱۲۷۵ (سپتامبر ۱۸۵۸) دولت انگلیس درعزل او هم زصدارت نقش داشت وصاحب نظر بود.

بعد از امضای پیمان صلح پاریس در ۱۲۷۴ (۱۸۵۷) میرزا آقاخان نوری نامه‌ای به لرد پالمرستون وزیرخارجه انگلیس نوشت و از برقراری روابط دوستانه انگلیس و ایران اظهار خوشوقتی نمود وضمناً از رفتار دولت انگلیس ونماینده سیاسی آن گلایه نمود. لرد پالمرستون در پاسخ مورخ ۸ سپتامبر ۱۸۵۷ صدراعظم ایران را مسبب وعامل تیرگی روابط دولتین قلمداد نمود. پالمرستون در این نامه نوشت: «چون جناب اشرف مرقوم داشته اید که برای حفظ دوستی با دولت انگلستان دچار مشکلا تی متعدد شده‌اید و از این جانب تقاضا نموده‌اید که درآتیه سعی در رعایت کامل اصول دوستی ویگانگی بنمایم ناچارم عقیده خود را اظهار نمایم به اینکه اگر جنگی بین دولتین واقع شده است این امر ناشی از غفلت دولت انگلستان یاعدم رعایت اصول دوستی از طرف این دولت نبوده است بلکه این جنگ فقط ناشی از رفتار غیر دوستانه جناب اشرف بوده و به واسطه خصومت شخصی که جناب اشرف نسبت به دولت انگلستان داشته و آن را قولاً و عملاً ابراز داشته‌اید پیشامد نموده است. تردید ندارم که جناب اشرف دنبال بهانه می گشتند که جنگ وستیز را با دولت انگلستان آغاز کنید وچنین تصور می نمودید که به این ترتیب منافع دولت ایران تأمین خواهد شد و حال آن که می بایستی عملاً بر شما ثابت شده باشد که منافع حقیقی دولت ایران در حفظ روابط صمیمانه بادولت انگلستان است زیرا نتیجه جنگ و کشمکش با دولت انگلستان جز شکست و خسارت برای دولت ایران چیزی نخواهد بود.»

پس از رسیدن این نامه مسلم شد که دوران صدارت آقاخان به سر آمده. مخالفین وی نیز فرصت را مناسب دانسته حملات خود را علیه او تشدید نمودند و سرانجام فرمان عزل

اطریش، مجارستان، بلژیک منعقد کرد و با این ترتیب به توسعه روابط ایران با اروپا پرداخت و دربازگشت به ایران به جبران این خدمات لقب امین الدوله را پیداکرد و به وزارت دربار اعظم منصوب شد.

را شاه در ۲۰ محرم ۱۲۷۵ (سپتامبر ۱۸۵۸) صادر کرد[۱] و حسینقلی خان مافی تفنگدار حسام السلطنه آن را در سوهانک شمیران تسلیم میرزا آقاخان نمود چون هنگام صدور فرمان صدارت شاه به او امنیت جانی داده بود به هنگام عزل به یزد تبعید شد.[۲]

در زمان صدارت میرزا آقاخان رجال درباری متوجه شدند که برای رسیدن به مقامات بالا تنها حسن خدمت و فداکاری کافی نیست بلکه وسائل دیگر باید برانگیخت که مصدر مقامات مهم مملکتی شد و اتکای به سیاست خارجی لازم است. مردم دیدند هرکس متکی به مساعدت خارجی نباشد به بدترین عقوبتی گرفتار می شود. ناصرالدین شاه بعد از عزل میرزا آقاخان تصمیم گرفت دیگرکسی را به مقام صدراعظم منصوب نکند و امور مملکتی را بین چند نفر تقسیم کند.[۳]

بهبود روابط ایران وانگلیس باتغییر نمایندگی سیاسی

پس از پیمان صلح وتخلیه هرات ازسپاهیان ایران سربازان انگلیسی هم نواحی اشغال

(۱) فرمان عزل میرزا آقاخان چنین است «جناب صدراعظم چون شما جمیع امورات دولتی را به عهده خود گرفتید واحدی را شریک وسهیم خود قرار نمی دادید معلوم شد قوه یک شخص شما ازعهده جمیع خدمات ما برنیامد و در این بین خبطها وخطاها اتفاق افتاد وکم کم امورات دولت معوق ماند وشما البته از دولت خواهی راضی نمی شوید که ما در این حالت مجبور باشیم وامورات را غیر منظم ملاحظه فرماییم لهذا امروز که بیستم محرم الحرام است شمارا از منصب صدارت ونظام الملک وزیر لشکر را از مناصب خود معزول فرمودیم. در خانه خودت آسوده باش در نهایت اطمینان وامنیت از جانب ما یقیناً بجز التفات درحق شماها ابداً کاری نخواهیم کرد التفاتهای زبانی واطمینان آنچه لازم بود ومکنون قلب ما به حاجب الدوله فرمودیم که به شما بگوید-سنه ۱۲۷۵ (صدرالتواریخ، ج دوم، ص۲۲۸).

(۲) میرزا آقاخان نوری شش سال در تبعید یزد واصفهان وقم بود و در ۱۲ شوال ۱۲۸۱ (۱۰مارس ۱۸۶۴م) در سن ۵۹ سالگی در گذشت جنازه او را به کربلا بردند و در مسجد شیخ العراقین که از ثلث میرزاتقی خان امیرکبیر ساخته ومدرسه صدرنامیده می شد دفن کردند (حقوق بگیران انگلیس در ایران اسماعیل رائین، ص۲۸۰).

(۳) اعتماد السلطنه در جلددوم مرآت البلدان جزء وقایع ۱۲۷۵ می نویسد: «مهام ومشاغل را تجزیه نموده شش وزارت ترتیب یافت: اول وزارت داخله، دوم وزارت خارجه، سوم وزارت جنگ، چهارم وزارت مالیه، پنجم وزارت عدلیه، ششم وزارت وظایف. با این تغییر تأسیس وزارتخانه ها هم کارمهمی صورت نگرفت مشغولیت آقایان وزراء صدور فرامین القاب ومقرری درباره بستگان دور ونزدیک بود واصلاحات اساسی درهیچ یک از این شش وزارتخانه دیده نمی شد».

شده را به تدریج ترک کردند. دولت انگلیس به هدف خود رسیده بود. دولت ایران را مرعوب واز حاکمیت هرات محروم ساخته بود وچون در این هنگام گرفتاریهایی در هند داشت سیاست تحبیب نسبت به ایران در پیش گرفت و حتی سرچارلزموری را که با تشریفات واحترامات به ایران بازگرداند و این اصرار با توجه به سابقه خشونت وی مورد رنجش شدید ناصرالدین شاه بود از ایران احضار کرد و به جای او سرهنری را ولسُن[۱] را منصوب نمود. راولسن شخصی محقق و دانشمند عنوان داشت وقبلا هم سالها در ایران اقامت داشته و وظایفی را به نفع امپراطوری در پوشش تحقیق انجام داده بود. وی فارسی را خوب صحبت می کرد و به رسوم وآداب وعادات ایرانی آشنایی داشت در ظرف مدت کوتاه مأموریت جدید سیاسی دوستان زیادی را در ایران تدارک دید روابط ایران وانگلیس را بهبود بخشید اما ظاهراً به دلیل اختلاف با وزارت خارجه انگلیس از سمت خود استعفا داد. در زمان مأموریت او به سال ۱۲۷۶ (۱۸۵۹) دولت انگلیس تصمیم گرفت امور مربوط به ایران را که از سال ۱۲۴۲ (۱۸۲۶) به مدت ۳۳ سال با واسطه حکومت هند انجام می شد مستقیماً به وزارت خارجه انگلیس باز گرداند را ولینسون این تغییر را چندان عملی نمی دید و با آن مخالف بود و چون نظرش تأمین نشد کناره گیری کرد. شاه باعلاقه ای که به را ولینسون پیداکرده بود از پایان کارش متأثر شد و بیم داشت جای اوراشخصی مثل موری بگیرد[۲] بهرحال طولی نکشید که سر

(۱) Rawlison

(۲) را ولینسون در این مورد می نویسد: «این خبر در تهران حکم یک صاعقه را داشت و اسباب حیرت عموم شد وهیچکس انتظار این خبر را نداشت. صبح خواستم فرخ خان را ملاقات کنم ولی ممکن نشد چون که به حضورشاه رفته بود بعد از ظهر او را ملاقات کردم در همان ساعت نیز از شاه کاغذی رسیده بود و به فرخ خان امرشده بود که به فوریت مرا ملاقات نموده موضوع عزل مرا استفسار کند. در آن کاغذ اعلیحضرت شاه علاقه خود را نسبت به من اظهار واز آن خبر اظهار نگرانی کرده بود. راولیسون گوید من دلیل احضار خود را به ایشان توضیح دادم وگفتم احضار من دراثر تغییرات دراموراداری بوده وهیچ مربوط به سیاست نمی باشد. فرخ خان تصور می نمود احضار من در اثر مساعدت من وداشتن نظر مساعد وموافق با دولت ایران است و دولت انگلیس می خواهد یک نماینده تند خو وسخت تر به دربار تهران بفرستد. بهرحال قرارشد فردا خود من به حضور شهریار ایران تشرف حاصل کنم ومطالب خود را حضوری عرض نمایم» در ۶ می ۱۸۶۰ به حضور شاه می رود و در این مورد می نویسد «شاه از احضار من خیلی ملول وگرفته بود وقتی که توضیحات کافی دادم کمی روشن شد» راولسُن در ۱۸ مه ۱۸۶۰ تهران را به قصدلندن ترک کرد.

چارلزالیسن [1] نماینده انگلیس در دربار شد.

جهات، عمده سیاست ملایمت انگلیس در رابطه با ایران بعد از پیمان صلح پاریس

همان طور که دیدیم بعد از امتیازاتی که انگلیس بر اساس پیمان پاریس بدست آورد برنامه دوستی وروابط ملایمت با ایران شروع شد. نمایندگی را ولینسون و پس از او الیسن در همین رابطه بود. جهات و دلایل این تغییر سیاست رادرموارد زیر می توان دانست:

۱ـ گرفتاری درهندوستان: ازسال ۱۸٤۷ که لرد دال هوسی به عنوان فرمانفرمای هند منصوب شد انگلیسیها سیاست توسعه طلبی جدیدی را در هند شروع نمودند. متصرفات، راجه ها ومهاراجه ها را مورد حمله قراردادند، سالی یکی دو ایالت معظم هند به زور سر نیزه ضمیمه قلمرو انگلیس می شد و با این اعمال خشونت در اغلب نقاط هند حالت طغیان و عصیان پدیدار گردید. قوای انگلیس در هند در حدی نبود که بتواند دهها میلیون ناراضی را اداره کند. عمده نیروی نظامی هند را ۲۲۰هزار نفر بومی تشکیل می داد که چهل هزار نفر انگلیسی به آنها دستور می دادند. خشونت افسران انگلیس و تعدی به مردم تاحدی قابل تحمل بود واز اوایل سال ۱۸۵۷ آثار شورش ظاهر شد [2] و بازرگانان بهرامپو

---

(۱) Sir Charles Alison

(۲) انقلاب مردم هندوستان علیه متجاوزین انگلیس در سال ۱۸۵۷ یکی از شورشهای بارز ضد استعماری قرن ۱۹ می باشد. بسیاری از رجال مسلمان هند در آن شرکت د شتند. مقدمات این انقلاب با نهایت دقت طرح ریزی شد. قابل توجه است با تسلط کاملی که انگلیس بر هند پیدا کرده بود تا زمان انقلاب مأمورین انگلیس متوجه تدارکات انقلاب نشدند و در غفلت کامل باقی ماندند دال هوسی درده سال زمامداری قبل از انقلاب درهند حرص وولع بی اندازه‌ای برای انضمام ایالت هند به قلمرو انگلیس داشت. دال هوسی که در ٤۸سالگی در ۱۸٦۰ در گذشت یکی ازظالمترین حکمرانان انگلیس هند است که صدمات زیادی به مردم هند وارد ساخت. دلیل انقلاب مردم هند را بعضی اصرار وجدیت انگلیسیها در برانداختن آداب ورسوم قدیمی هندمی دانند. بعضی دیگر می گویند چون پیه گاو وروغن خوک در بسته بندی فشنگها بکار رفته بود باعث شد هندوها ومسلمانان از استعمال آن امتناع کنند وقشون بومی سر به شورش برداشتند دلیل اصلی را این میدانند که انگلیسیها فقط به زور سر نیزه بر مردم حکومت می کردند.

از اسنادی که در همان موقع از انقلابیون به دست آمد معلوم گردید مدتها دور از چشم انگلیسیها انقلاب طراحی می شده و در وهله اول سربازان بومی می بایست شورش کنند وصاحب منصبان انگلیس را بکشند ←

در یکصد کیلومتری کلکته قیام کردند و جمعی از افسران انگلیس را کشتند و این قیام به دیگر نقاط هند هم سرایت کرد در دهلی هم مردم انگلیسیها را قتل عام کردند و پادشاه گوکانی هندرا که بردهلی وبعضی دیگر نواحی سلطنت داشت به امپراطوری کل هندوستان تعیین نمودند، دولت انگلیس بسرعت در صدد چاره شورش برآمد سربازان انگلیسی را که در ایران وافغانستان داشت به هند اعزام نمود وچون وحدت نظر بین مردم هند در این قیام نبود انگلستان توانست با مکر و حیله و استفاده از قوای نظامی و با ایجاد تفرقه انقلاب را بشکست برساند و شهر دهلی را در سال ۱۸۵۸ تسخیر و پادشاه گورکانی را که نود سال داشت به عنوان عامل شورش به قتل رساند و فرزندان او وجمعی از رؤسای محلی را هم نابود نمود و به این ترتیب کنترل امور را به دست گرفت.

۲ـ کسب امتیازات اقتصادی: دولت انگلیس می خواست امتیازات اقتصادی از ایران بدست آورد ومی خواست ازطریق ایران سیم تلگراف به هند برساند(۱) و برای تحقق

وبه حکومت انگلیس برهند پایان بدهند. روز سی ام مه ۱۸۵۷ برای انقلاب پیش بینی کرده بودند که یکشنبه بود وانگلیسیها در کلیساها مشغول بودند وشدت انقلاب در ٤ ماه اول سال ۱۸۵۷ در اوج بود. سکنه هند فداکاری سیاری کردند ولی وسایل به حدکافی نداشتند به حنگ ایران وانگلیس هم که امید داشتند پایان گرفت وقشون از ایران به سمت هند سرازیر شد. انقلابیون تا اواسط اوت پیشرفت داشتند ولی همین که هوا رو به سردی گذاشت قشونهای تازه نفس انگلیس هم رسید علیه انقلابیون وارد عمل شدند و رهبر مهمی در بین انقلابیون نبود که آنها را در اوج قدرت ومقاومت نگهدارد. با سقوط دهلی وکشته شدن امپراطور ۹۰ساله هند انقلابیون هند شکست خوردند. در این سال انگلیس در اروپا هم گرفتاری نداشت وهیچ یک ازدول اروپا درمقام مقابله با انگلیس برنیامد و به انقلابیون هند هیچ دولتی کمک نکرد لکنهو آخرین محلی بود که مقاومت می کرد و در ۲۳ مارس ۱۸۵۸ به وسیله قشون انگلیس سقوط کرد و جنگ با مردم هند تا اواخر سال ۱۸۵۹ دوام داشت و بسیاری از هندوها کشته شدند پس از انقلاب هند دوره حکمرانی کمپانی هند شرقی پایان یافت و حکومت هند رسماً ومستقیماً با دولت انگلیس شد. دوستمحمد خان در این زمان به هند و انگلیس کمک کرد و او را در نظر انگلیسها موجه ساخت باپایان گرفتن انقلاب هند راولنسُن هم از ایران احضار گردید و دروال ۱۸۶۰ الیسن جای او را گرفت.

(۱) ایجاد سیم تلگراف بین المللی در ایران امتیاز مربوط به آن و قراردادهایی که با دولت انگلیس امضاء شده اهدافی که انگلیس از ایجاد سیم تلگراف داشته و منافعی که ایران از آن به دست آورده همه مدارک واسناد آن در فصل ۳۵ کتاب «روابط سیاسی ایران و انگلیس» جلد سوم، از صفحات ۷۸٤ تا ۸۲۳ آمده، مراجعه شود.

مدتی انگلستان سیاست نفوذی خود را از طریق مأمورینی که به عنوان تصدی امور تلگرافخانه منصوب

←

این اهداف سیاست ملایمت را ترجیح داده بود.

۳ـ جلوگیری از نفوذ روسیه: دولت روسیه پس از شکست کریمه برای مدتی از نفوذ ورسوخ در بالکان مأیوس شده بود و متوجه قسمتهای جدیدی از آسیای میانه و ترکستان بود و با گرفتاری انگلیس در هندوستان در صدد تمرکزی نفوذ در هند بود وانگلیس می خواست با سیاست تحبیب ایران را به سوی خود جلب نماید تا تحت نفوذ روسیه قرار نگیرد و سیاست روسیه با شکست مواجه شود.

٤ـ تقویت دوستمحمدخان: دولت انگلیس در نظر داشت دوستمحمدخان را کاملاً تقویت نماید و بر سراسر افغانستان مسلط سازد و برای تحقق این هدف همکاری ایران ولا اقل عدم مزاحمت ایران را می خواست در اجرای برنامه دوستی با ایران راولینسون وجانشین او الیسن واستویک [۱] (که در اواخر سال ۱۸۶۲ واوایل ۱۸۶۳ کاردار انگلیس

می کرد اجرا می نمود در حقیقت تلگرافچی ها همان صاحب منصبان نظامی بودند که شغلشان عوض شده بود، توجه انگلیس مخصوصاً به خلیج فارس، خوزستان وسیستان و بلوچستان بود همان وقتی که انگلیس دوستمحمد خان را در کابل مجهز میکرد تا هرات را هم بدست او بدهند عده‌ای افغانی را هم در سیستان مأمور کرده بود تا اغتشاش کنند دولت ایران مجبور بود باستناد فصل ششم عهدنامه پاریس ۱۸۵۷ از انگلیس بخواهد که از دخالت افغانها جلوگیری نماید.

(۱) ادوارد استویک (Edward Eastiuck) به مدت سه سال کاردار سفارت انگلیس در تهران بود وسیاست روالسن را دنبال نمود با نرمش ودوستی نظریاتش را تحمیل می کردوی در سال ۱۸۶۰ به ایران آمد در پایان مأموریت به طور کامل شرح مأموریت خود را به صورت ۲ جلد کتاب درآورده‌است. استویک می گوید مسترالیسن مرا مأمور کرد که قریه قلهک را برای سفارت انگلیس از ایران تقاضا کنم من داخل مذاکره شدم ومجاناً این قریه را برای سفارت انگلیس ومحل ییلاقی اعضاء سفارت تحصیل نمودم.

در مورد ملاقات با وزیر داخله فرخ خان امین الدوله و وزیرخارجه میرزا سعیدخان می نویسد که: فرخ خان رادرلندن ملاقات کرده بودم وآشنایی داشتم میرزا سعیدخان در یک باغ بسیار زیبا منزل داشت ومدتی برای ما از الطاف خداوندی صحبت کرد. وی از زمستان ۱۸۶۰ به دلیل قحطی و وبا وجنگ خراسان یاد می کند که برای مردم ایران شوم بود در ۱۸۶۱ استویک همه کاره سفارت انگلیس است وقحطی نان را شرح می دهد می نویسد: در ۲۸ ماه فوریه شاه از عمارت ییلاقی به تهران می آید، ازدحام چندین هزار زن ومرد گرسنه را اطراف نانواییها دید که ناله سر می دهند از این اوضاع وحشت کرد به قصر رفت و درهای قصر را محکم بستند و روز بعد به دلیل افزایش ازدحام دستور داد کلانتر شهر را به طناب انداختند. روز دیگر شاه لباس قرمز پوشید و بر تخت جلوس کرد که نشانه غضب شاه بود. ازدحام کم نشد زنها دو دسته شدند دسته ای به سفارت انگلیس ودسته ای به سفارت روس رفتند تا سفرا پیش شاه واسطه

←

در تهران بود) وظایف خود را به خوبی انجام دادند و نظر ناصرالدین شاه را جلب کردند اما وقتی دوستمحمد خان عملاً درصدد تصرف هرات برآمد دولت ایران برآشفت واقداماتی را معمول داشت که بعداً از آن یاد می نماییم.

وضع افغانستان پس از سال ۱۸۵۷ وانتزاع قطعی هرات از ایران

قبلاً گفتیم دوستمحمد خان امیر کابل زمینه مساعد در افغانستان داشت با دولت انگلیس هم متحد شد و درصدد برآمد قسمتهایی که امیر جدایی داشت به تصرف آورد وافغانستان را یکپارچه در اختیار گیرد. انگلستان هم با این روند کار موافق بود وحمایت می کرد. قندهار تحت حکومت کهندل خان بود و دوستمحمد خان بر آن چشم داشت و

شوند که نان تهران را فراوان کند.

استویک شرح مسافرت به هرات را می نویسد از میرزا جعفر خان مشیرالدوله سفیر ایران در لندن که به تهران احضار شده بود سخن می گوید. استویک از بهبود وضع نان در زمستان ۱۸۶۲ وسلام نوروز وحضور اعضای سفارت نزد ناصرالدین شاه ۳۲ ساله که سرداران افغانی وسیستانی هم شرکت داشته اند و از جواهرات شاه از کوه نور ودریای نور و کتابخانه سلطنتی سخن می کسید. در زمان مأموریت او حمله دوستمحمد خان به هرات انجام گرفت که به قتل سلطان احمدخان حاکم هرات وتصرف آن وسیله دوستمحمد خان انجامید. استویک جریانات ایران را در رابطه با واقعه هرات وتصمیمات خودش را شرح می دهد. وی درمورد بازدید ازحرم حضرت رضا (علیه السلام) می نویسد: مشیرالدوله متولی باشی به من پیغام داد که حاضراست مرا به تماشای حرم ببرد من مایل بودم این بنای تاریخی را ببینم. اطلاع داشتم خارجی ها نمی توانند به داخل حرم قدم بگذارند. درهرحال مشیرالدوله مرا به حرم برد وهمه جارا تماشا کردم مردم تعجب می کردند که چطورمشیرالدوله چنین حرکتی کرده از قضا آن شب، شب جمعه هم بود واجتماع مردم در حرم فوق العاده زیاد بود. استویک بعد وحشت می کند به او صدمه بزنند فوری به منزل مراجعت می کند وچون خبر رفتن او به حرم در شهر منتشر می شود مردم عدم رضایت نشان می دهند استویک ناچار به اتفاق جمعی سوار از شهر خارج و به اردوی حسام السلطنه می رود در ملاقات باحسام السلطنه از وضع اردو و نظریات ایران در رابطه باهرات وتصیمات انگلیس ووضع خراسان اطلاع پیدا می کند و خطر تراکمه را برای خراسان احساس می نماید...

استویک بطهران باز می گردد و در رأس سفارت قرار می گیرد و در ملاقاتهایی که با شاه دارد با ملایمت بسیار تقاضاهایش را مطرح می نماید ونظر موافق شاه را در مورد سیم تلگراف وهم جبران خسارت وارد به میرعلینقی خان را که مدتها معطلی داشته می گیرد. استویک در فوریه ۱۸۶۳ به انگلیس احضار می گردد وتامسن جای او را می گیرد.

به تسخیر قسمت عمده‌ای از آن توفیق یافت. دوستمحمد خان در جریان شورش هند انگلیس را کمک کرد وانتظار پاداش را داشت و حمایت در تصرف هرات می توانست پاداش مناسبی باشد.

هرات کلید افغانستان بود وافغانستان کلیدهند وهر دو می باید به کلیددارمطمئن سپرده شود. هرات بعد از خروج سربازان ایرانی در ۱۸۵۷ به این صورت اداره می شد که سلطان احمدخان که عملاً از جانب ایران منصوب شده بود با عموی خود دوستمحمد خان روابط حسنه‌ای نداشت و بیشتر تمایل داشت با اتکاء به دولت ایران حکومت نماید و بنابر این سکه هرات دریک روی آن سلطان ناصر الدین شاه را داشت و در روی دیگر دارالنصره هرات. خطبه به نام شاه ایران خوانده می شد وسلطان احمد خان هر ساله به ایران می آمد و در مراسم سلام حضور می یافت و از شاه خلعت می گرفت و خودش از جانب ناصرالدین شاه به درجه سرداری وفرزندش شهنواز خان به درجه میر پنجی مفتخر بودند. دولت انگلیس بر اساس ماده ششم عهدنامه ۱۸۵۷ که عدم مداخله ایران در افغانستان وهرات تعهد شده بود از این وضع ناراضی بودولی شورش در هند اقدام شدیدی را علیه ایران مانع بود، امامکرر از سلطان احمد خان می خواستند که دست از اطاعت ایران بر دارد ولی او به دلیل حق شناسی نسبت به ایران یا ترس از عمویش دوستمحمد خان یاعدم اعتماد به سیاست انگلستان به راه خود ادامه می داد.

پس از پایان شورش هند انگلیس دوستمحمد خان را از جهت پول واسلحه و مهمات تقویت کرد و دوستمحمد خان هم به قندهار آمد و دو فرزندش محمد عمرخان ومحمد شریف خان را با تجهیزات کافی در سال ۱۸۶۲ به تصرف فراه قسمتی از ایالات هرات اعزام نمود. دولت ایران از این پیش روی نگران شد چه بر انداختن سلطان احمدخان ضربه‌ای به ایران بود. مسلط شدن دوستمحمدخان بر هرات احتمال پیشروی وی با حمایت انگلیس به سایر نقاط ایران هم بود. دولت ایران سعی داشت در درجه اول وضع موجود هرات را حفظ نماید و در درجه دوم هرات به صورت ایالت مستقلی بین ایران و دیگر متصرفات دوستمحمد خان باشد و به اصطلاح حریم اقلیمی برای ایران محسوب شود.

دولت انگلیس با راه حل دوم موافق بود و ایران هم نمی خواست با توجه به تجربه گذشته در مقابل انگلیس قرار بگیرد، بنابر این پیشنهاد کرد کمیسیون مشترکی از

نمایندگان انگلیس و ایران به اختلافات دوستمحمد خان و برادرزاده‌اش سلطان احمد خان رسیدگی وباکد خدا منشی قضیه را فیصله دهند. لردراسل وزیرخارجه انگلیس موضوع را به دفع الوقت گذرانند و به پیشنهاد تشکیل کمیسیون به طور مبهم پاسخ داد و دوستمحمد خان هم به پیشروی خود در ایالت هرات ادامه داد و در ۱۲۷۹ (اوت ۱۸۶۲) هرات‌را محاصره کرد. مدت ده‌ماه سلطان احمدخان و پسرش شهنواز خان مقاومت نمودند و امید کمک از ایران را داشتند. دولت ایران قریب بیست هزار سرباز تدارک دیده و بافرماندهی حسام السلطنه در نزدیک هرات متوقف بودند اما ناصرالدین شاه از ترس عکس العمل انگلیس جرأت اقدام نداشت. درجریان محاصره عیال سلطان احمدخان (که دختر دوست محمد خان بود) فوت کرد. چند روز بعد سلطان احمد خان هم فوت کرد فرزند او شهنواز خان هم تاب مقاومت بیشتر را نداشت تسلیم گردید. با این ترتیب هرات به دست دوستمحمد خان افتاد. وی دستور دستگیری شهنوازخان و برادرش که نوه‌های خود او بودند، داد.

دوستمحمد خان هم ده روز بعد از تصرف هرات در گذشت و بلا فاصله هرج ومرج در سراسر افغانستان شروع شد. جانشین دوستمحمد خان پسرش امیر شیرعلی گرفتار قیام وطغیان برادرانش محمداعظم خان، محمدخان، محمدافضل خان و محمد امین خان شد امیر شیرعلی پسر خود محمد یعقوب را که بسیار جوان بود به حکمرانی هرات که بدون سر پرست مانده بود تعیین کرد وخود به سوی کابل حرکت کرد. در ابتدای امر اندک پیشرفتی داشت ولی بعد ازمدتی از پسرمحمدافضل خان به نام عبدالرحمن خان شکست خورد و به طرف هرات که حاکم آن پسرش محمد یعقوب خان بود فرار کرد وچون تاب مقاومت در مقابل برادرانش را نداشت به دولت ایران متوسل شد تا شاید مقام از دست رفته را بازیابد.

در این اوقات محمد افضل خان فوت کرد وبین عبدالرحمان خان واعمام و بنی اعمام او تفرقه افتاد و امیر شیرعلی موفق به پیشروی وتسلط بر افغانستان شد. وی پس از مدت کوتاهی سوابق توسل به ایران را ازیاد برد و به انگلستان نزدیک شد. این رفتار امیر شیرعلی موجب رنجش پسرش محمد یعقوب حاکم هرات که خود را مدیون ایران می دانست گردید و برادر او ایوب خان هم همین عقیده را داشت. دو برادرعلیه پدر قیام کردند اما امیر شیرعلی موفق به قلع وقمع پسران و برادران وسایر اقوام خود شد و اغلب

آنان به ایران پناهنده شدند. با این ترتیب امیر شیرعلی که روابط دوستانه با انگلیس داشت بر سراسر افغانستان مسلط گردید ودستگاه سلطنتی تشکیل داد. صدراعظم وسه وزیر انتخاب نمود وقشون مرتبی با اسلحه ومهمات انگلیس به وجود آورد و به خود لقب معین الدوله داد. حکمرانی امیر شیرعلی تا سال ۱۲۹۵ (۱۸۷۸م) ادامه یافت و به تدریج که بر قدرت او افزوده می شد ارتباط هرات با ایران ضعیف می شد تا به کلی قطع گردید وهرات از ایران جدا شد.

علل و جهات انتزاع بخشی از سیستان و بلوچستان از ایران وچگونگی آن

همان طور که بارها گفته شد انگلستان برای حفظ هندوستان به هر وسیله ای متوسل می شد وهمه پیش بینی های لازم را می کرد و بسیاری از اقداماتش در خاور میانه بر همین اساس بود که چگونه سدهایی را به وجود آورد وراه دیگر قدرتها را در رسیدن به هند از قبل مسدود سازد. بعد از پیمان صلح ۱۲۷۳ (۱۲۵۷) ظاهراً روابط ایران وانگلیس دوستانه شد اما انگلیس سابقه حمله ایران به هرات ونفوذ روسیه در ایران را در محاسبه داشت. سیاستمداران انگلیس بیم داشتند که دیر یازود روسها از طریق ایران درصدد حمله به هند برآیند و لذا مصمم بود در سرحدات غربی هندوستان حریم امنیت وسیعتری به وجود آورد تا موانع دیگری هم موجود باشد بر همین اساس بود که امیر دوستمحمدخان و پس از او امیر شیر علی را تقویت کردند ولی مانع افغانستان را کافی ندانستند ودر جستجوی سنگرهای دیگری بودند و بنابر این سعی در انتزاع قسمتهایی از نواحی شرقی ایران و یا برقراری نفوذ خود درآن مناطق داشتند.

در اجرای این برنامه قسمتی از سیستان وبلوچستان مطمح نظر قرار گرفت و انگلیس دوستمحمدخان وبعد امیر شیرعلی را تشویق می کرد که در این مناطق مزاحمتهایی برای دولت ایران فراهم سازند و بر طبق ماده ٦ عهد نامه ۱۸۵۷ مقرر بود اختلافات این امیران افغانستان و دولت ایران بااطلاع ونظر دولت انگلستان حل شود لذا دولت ایران در سالهای ۱۸٦۱ تا ۱۸٦۳ کراراً موضوع دست اندازی افغانها به سیستان را به اطلاع انگلستان رساند وچاره جویی خواست اما دولت انگلیس طفره رفت و در مقام حل برنیامد و در سال ۱۸٦٤ به دولت ایران اطلاع دادحل وفصل موضوع سیستان را به زور وقدرت طرفین حواله می نماید و خود هیچگونه دخالتی نخواهد داشت. وقتی که دولت ایران

چنین پاسخی از انگلیس دریافت داشت جمعی ناصرالدین شاه را به حمله به سیستان وقلع وقمع افغانها تشویق می کردند اما شاه که تجربه گذشته هرات را داشت به بیطرفی انگلستان اطمینان نداشت دست به چنین اقدامی نزد وچون امیر شیرعلی هم با خانواده در کشمکش بود به نحوی با دولت ایران کنار آمد وموقتاً مسئله سیستان خاتمه پذیرفت.

علت اینکه در این زمان انگلستان طرفین را به زورآزمائی حوالت داد وسیاست بیطرفی پیش گرفت این بود که نسبت به امیر شیر علی هنوز اطمینان کامل نداشت اما پس از اینکه امیر شیرعلی مدعیان خود را از بین برد و خود مسلط بر امور شد سرجان لارنس فرمانفرمای کل هند که سابقاً از مخالفین جدی مداخله در سیستان بود اکنون تغییر رویه داده در سال ۱۸۶۷ معتقد بود که باید افغانستان تقویت گردد و در سیستان پیشروی کند. جانشین سرجان لارنس، «لردمایو» هم با جدیت این مسئله را دنبال نمود. باوجود این که امیر شیرعلی اعتمادی بر سیاست انگلیس نداشت چاره کار را منحصر به پیروی از سیاست انگلیس دید و چون از طرف لردمایو به هندوستان دعوت شد در بهار سال ۱۸۶۹ اقدام به این مسافرت نمود وبا تشریفات فراوان مورد استقبال قرارگرفت. نظر لردمایو این بود که بدون تعهد سنگین ازجانب انگلیس امیر شیرعلی را متحد خود سازد اما امیر شیرعلی تقاضا داشت که رسماً عهد نامه نظامی وتدافعی بین افغانستان وانگلیس منعقد شود و انگلیس ولیعهدی فرزندانش را تأیید نماید. گرچه این پیشنهاد از جانب لردمایو پذیرفته نشد.اما امیر شیرعلی به علت نگرانی از نفوذ روسها در نواحی سرحدی افغانستان و به دلیل گرفتاری داخلی ناشی از احتمال قیام مدعیان حکومت با دریافت مبلغی پول ومقداری اسلحه حاضر شد از سیاست انگلیس پیروی نماید.

با این شکل امیر شیر علی تحت نفوذ انگلیس قرارگرفت و با ایران که قبلاً قطع رابطه نموده بود در صدد برآمد در سیستان مزاحمتهایی برای ایران فراهم نماید و از انگلستان حل وفصل قضیه را بخواهد. دولت انگلیس که حدود ۵ سال خود را بیطرف نشان می داد این بار با درخواست امیرشیر علی اظهار علاقه نمود، اختلاف مربوط به سیستان از طریق حکمیت حل وفصل گردد. شخصی که از طرف انگلستان تعیین شد ژنرال سرفردریک گلداسمیت نام داشت. مقارن این احوال انگلستان مدعی دیگری هم برای قسمتی از نواحی جنوب شرقی ایران تراشید و این مدعی خان کلات بود. خوانین کلات طی قرنها

مطیع ایران بودند وچون ناحیه غنی وثروتمندی نبود مورد توجه فاتحین قرارنگرفت. در سال ۱۸۳۸ که انگلیس در مقام استقرار قدرت ونفوذ در افغانستان بود این ناحیه را هم از نظر دور نداشت نماینده‌ای بنام لیچ نزدحاکم هرات که مهرابخان بود اعزام نمود تا قراردادی منعقد سازد مهرابخان این قرارداد را امضاء کرد ولی در اجرای آن با انگلیس اختلاف نظر پیداکرد و به همین جهت مورد تجاوز انگلیس قرارگرفته ومهرابخان در جنگ کشته شد. بعد از اینکه ایالت سند به متصرفات کمپانی هند شرقی اضافه شد کلات اهمیت بیشتری پیداکرد و انگلیس تصمیم داشت این منطقه را کاملاً تحت نفوذ درآورد و به همین جهت با ناصر خان پسر وجانشین مهرابخان روابط نزدیکی برقرار ساخت به طوری که نماینده انگلیس مقیم کلات به نام ماژور گرین درناصرخان وجانشینان او نفوذ کامل یافت و درهمه تصمیمات دخالت مستقیم داشت. دولت انگلیس درمقابل این مزایا تا سال ۱۸۵۹ سالانه مبلغ پنجهزار لیره وبعد از آن دو برابر مبلغ را به خان کلات می داد. اگرچه درسالهای ۱۸۶۲ و ۱۸٦۵ و۱۸٦۸ شورشهایی در کلات صورت گرفت و مزاحمتهایی برای دولت انگلیس فراهم شد اما به هرحال انگلیس توانست نفوذ خود را حفظ نماید.

در سال ۱۸۷۰ کاپیتان هریسن جانشین ماژورگرین به دولت انگلیس گزارش داد که ایرانیان به سرحدات غربی کلات تجاوز می‌نمایند و به همین جهت لازم است سرحدات طرفین مشخص شود و دولت انگلستان هم که درصدد بود در سرحدات غربی هند بر حریم امنیتی خود بیفزاید به این گزارش توجه نمود. انگلیس موضوع اختلاف سرحدی ایران وکلات را عنوان نمود و با پشتیبانی ازخان کلات ودعاوی او ایران را تحت فشار قرارداد که این موضوع را هم به حکمیت ژنرال گلداسمیت واگذار کند. ایران به ناچار این حکمیت را هم پذیرفت نتیجه حکمیت ازقبل هم معلوم بود ومقداری از متصرفات ایران به قلمروخان کلات اضافه شد کلات اکنون جزو سرزمین پاکستان است.

پیشروی روسیه درآسیای مرکزی وعکس العمل ایران

قبلاً دیدیم روسیه در اجرای برنامه توسعه طلبی وتجاوز به سرزمینهای همسایه ایالات شمالی ایران را اشغال نمود وبه سواحل ارس رسید. پیشروی بیشتر را غیر ممکن دید

ومدت طولانی با مقاومت مردم مسلمان قفقاز ومبارزانی مثل شیخ شامل[۱] مواجه بود و

(۱) در نیمه اول قرن ۱۹ همان طور که گذشت سرزمینهای وسیعی از ایران در شمال رودارس به تصرف روسیه تزاری درآمد و در دنبال این تجاوزات لازم بود مبارزات ومقاومت مردم مسلمان آن نواحی بررسی شود. این کاری است اساسی ومهم وباید در جمهوری اسلامی انجام گیرد یکی از رهبران مذهبی وسران عشایر قفقاز که از این حیث معروفیت دارد شیخ شامل است. شیخ شمس متولد ۱۲۱۲ در جوانی به خدمت رئیس مجاهدین قفقاز ملامحمد قاضی درآمد و به تحصیل علوم دینی رغبت یافت وتاسی سالگی به ادامه تحصیل علوم اسلامی پرداخت وی رهبری عشایر داغستان را در مقابل تجاوزات روسها عهده دار گردید و درعین رهبری نظراتی در حکومت داشت. در سال ۱۲٤۸ (۱۸۳۷) جنگ سختی میان روسها وداغستانیها در گرفت و پس از دو سال از روسها شکست خورد و بازهم داغستانیها با رهبری شیخ شامل مبارزات وجنگ را ادامه دادند. در۱۲۵۵ژنرال گراب به شامل حمله کرد و خواست زنده یا مرده او را به دست آورد برای رسیدن به قلعه آخولقه روسها مشقت بسیار تحمل کردند چون اغلب می ترسیدند که از پشت محاصره شوند و چندین بارهم به همین وضع تلفاتی دادند. مقصود شیخ شامل به ستوه آوردن روسها بود و دستجات سواره او مثل صاعقه به سر روسها افتاده و همه پیشرفت آنها را از اثر می انداختند. جمعی از قوای روس را مقتول و زخمی واسیر ومتواری می کردند.

آخولقه در نقطه ای قرارداشت که رسیدن روسها به آنجا ممکن نبود وهمواره تلفات سنگین می دادند ولی کثرت قوای روس در مقابل چند هزار کوهستانی می بایست بالأخره به نتیجه برسند پس از ماهها توانستند قلعه را محاصره کنند تا آنها را از پا درآورند. سر انجام در ۱۲۵۵ با توپ قلعه را خراب کردند. شجاعت مردم مهاجمین را متعجب کرده بود وقتی قلعه را گرفتند و بیرق روس را بر افراشتند فکر کردند شیخ شامل را در اختیار دارند ولی شیخ شامل وقتی وضع را چنان دید بین تسلیم و اسارت وفرار وتجدید مقاومت راه دوم را اختیار کرد. تلفات روسها در این جنگ زیاد بود و شرکت زنان و دختران در دفاع چشمگیر وهمه مسلح خواهر شیخ شامل به نام فاطمه به اتفاق جمعی هریک خنجری بدست گرفتند و به از بین بردن روسها پرداختند و در آخر همه خود را به قعر دره پرت کردند تا کشته شوند و بدست روسها اسیر نگردند. بعد ازمدتی در ۱۲۶۰ (۱۸٤٤) شیخ شامل مجدداً به جنگ علیه روسها برخاست وسپاه روس را متلاشی کرد و تشکیلات دولت خود را تکمیل وقبائل را جمع آوری کرد قوانین ومالیاتی را وضع نمود ومالیات و گمرک را مقرر داشت ومرکز حکومت خود را شهردار عوقرارداد تا اینکه مجدداً روسها باسپاهی به جنگ وی شتافتند.

در سال ۱۸۵۲ اختلاف داخلی بین شامل و قبائل دیگر بروز کرد و در نتیجه از قدرت او کاسته شد. پس از انعقاد قرارداد صلح پاریس ۱۲۷٤ (۱۸۵۷) روسها مجدداً در صدد تصرف قفقاز برآمدند وشیخ شامل مدت سه سال با آنها جنگید. در این هنگام فرزند او در گذشت وقوای او به سستی گذاشت تا اینکه در سال ۱۸۵۹ به اسارت روسها درآمد. داستان اسارت او را یکی ازمحققین به رشته تحریر درآورده و در شماره‌های ۱۶و۱۷ روزنامه کاوه انتشاریافته و چنین نقل کرده:

←

در این زمان مدتی رویه مسالمت را در پیش گرفت و به گسترش نفوذ پرداخت وتاحدی

«...بیوفائی طالع درآخر، بی کمکی،بی آذوقگی وغیر ذلک شیخ شامل را مأیوس نساخت وعده‌ای از همراهان قدیمی و با وفا او را رها نکردند. شیخ شامل که مقصد شاهکارانه او فداکاری در راه آزادی قفقاز وپاک نمودن خاک آن از لوث وجود اجنبی وحفظ آئین اسلام بود تا آخرین وهله توانائی خود پا برجا ایستاد وجنگید و در ماه صفر ۱۲۷۶ از همراهان باوفای شیخ شامل فقط چهارصد نفر باقیمانده بود در مقابل صدوپنجاه هزار روس... شیخ شامل این یک مشت اتباع خود را با عیال و اولاد به آخرین ملجأ خود در ده گونیب که وسط داغستان بالای یک بلندی واقع بود برده و آنجا تحصن جست واطراف آن موضع را استحکامات نموده منتظر دشمن گردید روسها تمام لوازم جنگ را دورآن نقطه جمع کرده ومحاصره را محکم نمودند چهار صد نفر بقیه اصحاب شامل با روسها همواره در زدوخورد بودند... بالأخره روسها یک شب غفلتاً هجوم کردند و با توپ هرچه ممکن بود به پناهگاه آنها آتش افشاندند. شیخ شامل و همراهانش در خانه ای که در صخره‌ای مثل غاری کنده شده بود سنگر بندی کرده و تا آخرین تیری که داشتند مدافعه کردند وقتی شامل ملتفت شد که از چهارصد نفر همراهان فقط ٤۷ نفر باقیمانده وافواج امواج روسها به مسافت بیست قدمی آن مکان رسیده بود.

پرنس باریا تیسکی که فرمانده کل قشون بود حکم داد که دیگر شلیک نکنند آن وقت یک نمایش حزن انگیز پدیدار شد. شیخ شامل باحال افسرده ولی پر از غیرت وحدت با صورتی با جبروت از پناهگاه خود موقرانه بیرون آمد و آهسته به طرف ژنرال مزبور رفت ژنرال با کمال احترام از او پرسید تو شامل هستی؟ شیخ با کمال بی اعتنائی سری تکان داد. ژنرال حکم امپراطورالکساندر دوم را برای او خواند که اگر شیخ شامل زنده بدست آمدفوراً او را روانه دارند... بدین گونه مقاومت و ایستادگی شیخ شامل تا آن دقیقه‌ای که دیگر بعد از آن ممتنع بود بعد از ۲۵ سال به انجام رسید. حشمت وشکوه ناموری وشجاعت ومجاهدت دینی او هیچ آنی مثل موقع آخری ندرخشیده بود وموهبت بزرگی و بهادری و بزرگواری را به بهای گران خریده بود در مقابل سطوت ومهابت او طول مسافتی که نزد امپراطورش می برند روسها سرتعظیم فرود آوردند. امپراطور او را بدون سلب اسلحه پذیرفت وبعد او را با پسرها و عیالش در کالوقا شهری از شهرهای وسط روسیه محبوس محترم نمودند و تا سال ۱۸۶۸ در روسیه بدین وضع بود و در سال ۱۸۷۰ به طرف مکه و مدینه رهسپار شد، و همانجا در گذشت (به روزنامه کاوه شماره ۱۶ و۱۷ مراجعه شود)

این است وضع مجاهدت معتقدین به اسلام درمقابل متجاوزین بیگانه واین است دلیل این که خود را در مقابل وحدت اسلامی می بازند وسعی دارند با تمام قوا با مسلمانان مقابله داشته باشند. مبارزات طولانی شیخ شامل وطوایف مسلمان قفقاز به مدت ۲۵ سال پاسخ مثبتی بود برفتوای جهاد علمای اسلام در شروع جنگ دوم ایران و روس در سالهای ۱۲٤۰ و ۱۲٤۱ وفداکاری که در مرحله اول جنگ برای درهم کوبیدن قوای روسیه وآزاد سازی نقاط اشغالی ملت ایران نشان دادند. و از همین طریق مبارزات و ایثار گری ممکن است باردیگر مردم قفقاز هویت اسلامی خود را باز یابند و به دوران اسارت پایان دهند.

توفیق یافت. اما چون از خیال تسلط برهند غافل نبود راه ترکستان را برای این منظور یافت پس از انعقاد پیمان پاریس ۱۸۵۶ که از پیشرفت دربالکان مأیوس شد توجه بیشتری به ترکستان پیدا نمود. نواحی ترکستان از جمله بخارا وخیوه در زمان محمدشاه تحت نفوذ ایران بود. حکام آن از ایران اطاعت داشتند. هنگام قیام سالار در خراسان خوانین ترکستان تغییر رویه دادند. حاکم خیوه محمدامین خان مزاحمتهایی برای ایران فراهم ساخت. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه وپس از او فریدون میرزا فرمانفرما محمد امین خان حاکم متمرد خیوه را مورد حمله قراردادند وسر انجام او را مغلوب ومقتول ساختند، ولی از این موقعیت بهره برداری نشد زیرا گرفتاری هرات مجال نمی داد با اقدامات روسیه به تدریج نفوذ ایران در این منطقه کم شد. دولت انگلیس هم که گرفتار شورش هندوستان بود نتوانست در مقابل پیشروی روسیه در این منطقه عکس العمل نشان بدهد.

روسیه در جهت تثبیت وضع خود ایگناتیف را که از مأمورین ورزیده بود به ترکستان فرستاد. ایگناتیف پس از مطالعات لازم مناطق مختلف ترکستان را با امکاناتی که در اختیار داشت مورد تاخت وتاز قرارداد و در سالهای ۱۸۶۰ الی ۱۸۶٤ قسمت اعظم آن را متصرف شد و در دوسال بعد تا شکند وبخارا راهم درچنگ روسها انداخت. انگلستان که شورش هندوستان را پشت سرگذاشته بود به ناگاه متوجه پیشروی روسها در منطقه گردید. انگلیسیها تصور نمی کردند قوای روسیه به آسانی از صحاری بی آب وعلف ترکستان عبور نماید ولی وقتی فهمیدند که توانایی عکس العمل را نداشتند. روسها به هرحال در سالهای ۱۸۶۰ الی ۱۸۷۰ به فرماندهی ژنرال کافمن وژنرال آبراموف باقیمانده بخاراراهم متصرف شدند وشروع به تصرف خیوه نمودند و در صدد بودند راههای مواصلاتی و مراکز تجاری قابل توجهی درمناطق متصرفی بوجود آورند.

عمال انگلیس مخفیانه و به طور ناشناس برنامه های اجرائی روسها را گزارش می کردند و به این نتیجه رسیدند تلاش روسیه مقدمه دست اندازی به افغانستان وهندوستان می باشد ومتوجه شدند که خطر روسیه از این ناحیه بیش از قسمت قفقاز است و بنابر این انگلیسیها ناچار از تدابیر جدید بودند. در درجه اول دولت انگلیس درصدد برآمد دول اروپا را از خطر روسیه در آسیای میانه مطلع سازد ولی دولتهای اروپا که نفع مستقیمی درآن صفحات نداشتند دخالت ونفوذروسیه برای آنها گران نیامدوعکس العملی

نشان ندادند دولت ایران هم با اینکه خیال توسعه نفوذ در این نقاط را همواره داشت ابراز عدم رضایت ننمود زیرا بارها مهاجمین این نواحی به خراسان حمله می کردند و به قتل وغارت واذیت وآزار مردم می پرداختند. دولت ایران که وسیله مبارزه قطعی با آنها را نداشت از اقدام روسیه احساس آرامش می کرد. دولت انگلیس در شرایطی بود که نمی توانست مانع پیشروی روسها در ترکستان گردد و بنابر این در صدد برآمد به ترتیبی با آنها کنار آید تا لا اقل بعد از ترکستان به فکر افغانستان نیفتند و برهمین اساس در سال ۱۸۷۳ بین انگلیس و روسیه در همین زمینه توافقی صورت گرفت و انگلیس دیگر ایران را به عنوان تنها سنگر با اهمیت در حفظ هندوستان نمی دانست بلکه این افغانستان بود که باید به صورت سنگری مقدم حفظ می شد.

ده سال صدارت میرزا حسین خان سپهسالار

پس از عزل میرزا آقاخان نوری در ۱۲۷۵ امور صدارت کشور بین شش وزارت تقسیم گردید و شورائی از همین وزرا تصمیم گیری می کرد تا اینکه ناصرالدین شاه از این وضع خسته شد و بار دیگر تصمیم گرفت صدراعظمی داشته باشد و سرانجام میرزا حسین خان را با اختیارات تام در ۱۲۸۸ به مقام شخص اول مملکت تعیین کرد. راولسن انتخاب او را با معرفی ومساعدت واصرار دولت انگلیس می داند.

حاجی میرزاحسین خان مشیر الدوله سپهسالار وصدر اعظم فرزندامیر دیوان میرزا نبی خان ونوه آقاعابد قزوینی است. وی در ۱۲۶۷ از جانب امیرکبیر برای حل وفصل امور بازرگانان ایرانی به بمبئی فرستاده شد و با موفقیت واحترام از این مأموریت بازگشت. در ۱۲۷۱ از جانب میرزا آقاخان نوری به مقام سرکنسول ایران در تفلیس رسید و در ۱۲۷۵ وزیر مختار ایران در اسلامبول شد وده سال بعد عنوان سفیر در اسلامبول را یافت و در ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه عازم کربلا بود وی با عنوان سفیر ایران در عثمانی به حضور شاه رسید[۱] وبنابرتصمیم شاه،وزارت عدلیه. معارف واوقاف به او واگذار

---

(۱) نویسنده کتاب عصر بی خبری عقیده دارد بزرگترین بدبختی ناصرالدین شاه قلت رجال وطن دوست وآزموده بود. نامه‌ای را که هنگام مراجعت از کربلا به میرزا حسین خان سپهسالار (ملقب به مشیرالدوله) نوشته نقل می کند: «مشیرالدوله! من در امور دولتی افکار خوب دارم که دولت ان شاءالله ترقی ←

گردید[1] سال بعد لقب سپهسالار اعظم را یافت و فرمانده کل قشون شد و در همین سال (آخر شعبان) ناصرالدین شاه با تمجید از خدمات میرزا حسین خان به وی فرمان صدارت را داد (۱۹ شعبان ۱۲۸۸) واین سال مصادف با قحط غلا بود. میرزا حسین خان در

کند وکارهای بزرگ در دنیا بکند و این کارها اسباب می خواهد از من تنها هرچه باشم چه ساخته می شود از شماها بهتر اسبابی البته نخواهد بود خدمات سابق ولاحق مخصوص خدمات سفر عراق عرب ما هیچ وقت فراموش نمی شود. حالا را دیگر خوب است که در اسلامبول مشغول سفارت باشد باید خدمات رکابی را چندی متصدی باشد به خصوص در شعبات بزرگی که مقصود ترقی آنجا هاست. ان شاءالله قرار خدمات شما در تهران داده خواهد شد البته در رکاب بیایید به تهران من مثل شما آدمها را ده دستی نگاه می دارم و از دست نمی دهم آسوده باشید».

وی می افزاید: در تمام این مدت شاید بجز چند نفر هیچ مرد متنفذی را نمی توانید پیدا کنید که با خارجیها بند وبستی نداشته باشد. هر وزیری، هرحاکمی هرخانی یا وابسته به سفارت روس یا سفارت انگلیس بود و اغلب هم باکمک یکی ازاین دوسفارتخانه روی کارآمده بودند و به استظهار وپشتیبانی آن دو دولت مرتکب هر خیانت وجنایتی می شدند. ایجاد کنندگان این مکتب بیگانگان بودند ولی ناصرالدین شاه با روش غلط حکومت خود عامل اساسی وپرورش دهنده این اشخاص بود هرچند اگر مرد مجرب ومقتدری مثل میرزاتقی خان امیرکبیر در دستگاه سلطنت ناصری پیدا شد به جرم کبر و نخوت از صدارت معزول وبعد مقتول گردید ولی پس از آن همیشه ناصرالدین شاه خود از فقدان رجال کار آزموده وورزیده متأثر بود واین تأثر او در اغلب نوشته هایش نمایان است.

(۱) میرزا حسین خان سپهسالار در زمان صدارت دو مرتبه ناصرالدین شاه را به اروپا برد وقبل از آن در ۱۲۸۷ وسایل رفتن شاه را به کربلا فراهم کرد وبا زحمات زیاد از دولت عثمانی این اجازه را گرفت و بعد از بازگشت شاه به وزارت عدلیه و اوقاف منصوب شد. عبدالله مستوفی درمورد وزارت عدلیه وی می نویسد: «در این چندماههٔ وزارت عدلیه خود که در حقیقت شاخص هیئت وزراء شده بود بقدری زیرکی وزرنگی ومردم داری بخرج داد که همه حتی شاهزادگان درجه اول کشور مانند اعتضاد السلطنه ونصرت الدوله را هم بخود معتقد کرد. خوب چیز می نوشت، خوب حرف می زد، درکارها بسیار جدی بود، پشتکار خستگی ناپذیر ودلیری وشهامتی بسزا داشت، همت بلند او را از مدرسه ومسجد وعمارتی که در جنب آن برای خانه خود درآندوره ساخته است می توان اندازه گرفت. وطن پرستی وعشق به ترقی کشور وانتظام امور در او جبلی بود برای این جمله احکام و دستورهای او که درکارهای کشور داد دلیلی بس هویدا است با هرچه افکار پوسیده ورسوم قدیمی وقعی نمی گذاشت ولی از آفات تمدن اروپائی هم که سالیان دراز درآنجاها بسر برده بود به دور نبود و حتی چندان پاپی مخفی داشتن کارهای خصوصی خود هم در این زمینه نمی شد و این موضوع وسیله حمله به دست دشمنان او می داد، اما غرور جناب اشرف صدراعظم مانع آن بود که به این چاهی که به دست خود جلو خویش می کند توجهی داشته باشد».

۱۲۹۰ شاه را به اولین مسافرت فرنگستان برد و بازگرداند. شاه در بازگشت برای مدتی میرزاحسین خان را از صدارت عزل کرد[۱] ولی مجدداً مناصب گرفته شده را به او باز گرداند[۲] در ۱۲۹٤ مقرراتی. برای اهل نظام وحکام ولایات وضع نمود و با امضای شاه

---

(۱) ناصر الدین شاه مدتی قبل از عزل در ذیل نامه میرزا حسین خان که از سعایت وسخن چینی دیگران شکایت واظهار ناراحتی می کند چنین می نویسد: «از کاردانی وعقل شما بسیار بعید می دانم که این نوع خیالات بکنید من نوکر خوب را که واقعاً ظاهراً و باطناً نوکر باشد و بکار خدمت امروز دولت بخورد از همه چیز دنیا بهتر می دانم و چهاردستی او را نگاه می دارم. می دانید که در ایران نوکر نمانده است یکی دوتا هم مثل شما پیدا شود بحرف مردمان پوچ بی معنی چطور می شود در حق او بی التفاتی بشود اولاً هر وقت مثل تونوکری پیدا شد حرف او اثر دارد. یقین است شما در نوکری خود حقیقتاً مثل ندارید. ثانیاً تا امروز احدی جرئت سعایت از شما پیش ما ندارد و به خدا قسم نشنیده ام».

رابطه صدر اعظم با شاه از این نامه پیدا است اگر شخصی حد اعلی لیاقت را برای زمامداری دارا بشود تازه از نوکران خوب شاه می شود درسیستم شاهنشاهی نهایت پیشرفت رجال کشور که برای احراز آن به هروسیله ای متوسل می شدند مقام چاکری ونوکری شاه بود ومدت معزولی سپهسالار در ۱۲۹۰ زیاد طول نکشید وچون شاه به او علاقمند بود در شعبان ۱۲۹۰ به وزارت خارجه منصوب وسپس مجدداً او را به صدارت گذاشت.

(۲) میرزا حسین خان در زمانی که معزول شده در رشت است نامه هایی به شاه می نویسد که برای نشان دادن وضع در اینجا جملاتی از آن نامه ها منعکس می گردد، (عزل وی بیش از یک ماه طول نمی کشد):

«قربان خاک پای جواهر آسای اقدس همایون مبارک شوم... ان شاءالله به غضب خدا وسایه خدا گرفتار شوند که مرا بی جهت از زیارت جمال مبارک واصغای فرمایشات همایونی اگر موقت هم باشد محروم کردند والله از غصه وفکر هلاک خواهم شد اگر خداوند انتقام مرا از آنها نکشد کفر خواهم گفت زیرا که نیت واعمال فدوی خانه زاد دردرگاه خداوندی پوشیده نیست و در آن دستگاه شبهه وتزویر راه ندارد... من بنده کمترین در مورد این ملت بجز خیرخواهی وبی طمعی خالص چه کرده بودم منتهی به چهار نفر رؤسا گفته ام آدم بشوید دزدی از مال دولت ومال مردم نکنید به این تقصیر باید اسبابی فراهم آورند که امروز فدوی به این ذلت وحقارت آواره از وطن ونفی به ولایات شوم از عزل وخلع، ازکار خدا می داند شکایت ندارم درد فدوی در محرومی از حضور مبارک و در بدر شدن است... خداوند هزار مرتبه جان ناقابل فدوی را به تصدق خاکپای مبارک نماید که اگر مرحمت باطنی شاهنشاه ارواحنا فداه نبود حالت من بیچاره بی کس که همه را ول نموده ودست توسل به رضای خاطر مبارک و اجرای منظورات همایونی زدمْ لاغیر چه می شد. زیاده زبان وجسارت امر ندارم».

در نامه دیگر می نویسد«... زیارت دستخط مبارک جهان مطاع شاهنشاهی ـ ارواحنا فداه ـ خداوند

←

به موقع اجرا گذاشته و بر قدرت واختیارات خود افزود.

میرزا حسین خان در سال ۱۲۹۵ برای باردوم شاه را به مسافرت فرنگ برد و در بازگشت بازهم بر اختیارات واقتدارات او افزوده شد به طوری که هرچه تصمیم می گرفت انجام می داد. میرزا حسین خان در اوج قدرت در شوال ۱۲۹۷ با فرمان عزل سقوط کرد. وی یک سال ونیم بعد در سن ۵۷ سالگی در گذشت. در تاریخ صدراعظم های دوره قاجار میرزا حسین خان تنها کسی است که مدت کوتاهی مشاغل بسیار مهمی را بدست آورده است.

روابط میرزا حسین خان سپهسالار با بیگانگان را میتوان به دو دوره تقسیم کرد در یک دوره روابط نزدیک و دوستانه با انگلیسیها دارد و در دوره دیگر نزدیک شدن به روسها است این روابط نزدیک با بیگانگان برای کشور بی فایده بود. میرزا ملکم را در امور دخالت داد و او هم از این راه بهره زیاد برد.

قبل از سپهسالار انگلیسیها و روسها در باب امتیاز بانک و راه آهن و استخراج معادن پیشنهاد کرده بودند، ولی مسؤولین ایران جرأت پذیرش نداشتند وباروی کارآمدن سپهسالار تمام منابع حیاتی کشور یکجا در امتیاز رویترودر اختیار انگلیسیها قرار می گیرد. سر پرسی سایکس در مورد سیاست خارجی سپهسالار می نویسد: «میرزا حسین خان معتقد بود نجات ایران بسته به محترم شمردن واجرای کلیه عهدنامه هایی است که ایران با دولت روسیه منعقد نموده در حالی که اصلاح و بهبود وضع مملکت باید به انگلستان واگذار شود».

***

شاهد است مثل اعجاز عیسوی این مرده حقیقی را جان تازه داد ومجدداً از وادی عدم به صحرای وجودآورد چنانچه با دست ودل شکسته وتن خورد شده فوراً از بستر برخاسته مشغول عریضه نگاری شدم. خداوند هزار مرتبه جان نا قابل این خانه زاد ذلیل بی مقدار را به تصدق وجود مسعود قدردان همایونی ـ ارواحنا فداه ـ گرداند... والله بالله تالله تا زنده ام در هر مقامی که میل مبارک اقتضاء فرماید که بنده کمترین را در آن مقام نگاه دارند اعم از اینکه مسند صدارت باشد یا انزوای گیلان یا خدا نکرده بدتر وپست تر از آنچه حالا هستم فدائی وجود مبارک وشاکر مرحمت های سابقه خواهم بود...» (برای ملاحظه متن کامل نامه ها مراجعه شود به کتاب «عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات ایران» از ابراهیم تیموری، ص۴۱ به بعد).

روابط اقتصادی ایران وانگلیس وامتیاز بارون رویتر

انگلیسیها در سال ۱۸۶۲ موفق به کسب امتیاز کشیدن سیم تلگراف در ایران شده بودند. استویک کاردار سفارت انگلیس در تهران در جلب رضایت ناصر الدین شاه در این مورد مؤثر بود وقرارداد آن در فوریه ۱۸۶۳ به تأیید دولت انگلیس رسید و سال بعد با قرارداد دیگری به امضای میرزا سعیدخان وزیر خارجه و سرچارلزالیس وزیر مختار انگلیس در تهران تکمیل شد وصاحب منصبان انگلیس برای راه اندازی خطوط تلگراف واداره آن مشغول گردیدند و از سال ۱۸۷۱ اصرار انگلیس برای تحصیل امتیازات اقتصادی دیگر افزایش گرفت وحاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله در این راه آن دولت را کمک کرد.

میرزا حسین خان به ادعای هوش وذکاوت و به علت اقامت طولانی در خارج از کشور وآگاهی به اوضاع جهان معتقد بود که فقط باکمک خارجیها می توان عمران و آبادی ایران را انجام داد ونسبت به دادن امتیاز به بیگانگان اصرار می ورزید و با راهنمایی او بود که ناصرالدین شاه امتیاز معروف رویتر را به بارون ژولیوس رویتر واگذار ساخت.

صدور امتیاز رویتر

یکی از مشهور ترین امتیازاتی که در زمان ناصرالدین شاه و با اصرار میرزا حسین خان سپهسالار به بیگانگان داده شد امتیاز نامه مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ می باشد که شامل ۲٤ فصل (ماده) به شرح زیر است:

درماده یک دولت ایران به رویتر اختیار می دهد که به هر اسم وبا هر شرایطی که لازم بداند یک یا چند شرکت جهت انجام اموری که در امتیاز نامه به آن تصریح شده تشکیل بدهد.

ماده دو مربوط به انحصار ایجاد راه آهن از دریای خزر تا خلیج فارس است که صاحب امتیاز دارد ومی تواند رشته های دیگر راه آهن برای اتصال به خطوط راه آهن کشورهای همجوار ویا به صورت خطوط فرعی در داخل خاک ایران دائر نماید و به کار اندازد.

ماده سه مربوط به ایجاد و راه اندازی ترامـوا در کلیه نقـاط کشور بر حسب تمـایل اوست.

مـاده چهـار در ارتباط با واگـذاری اراضـی خالصه به میزان احتـیاج رویتر است که مجاناً به او واگذار می شود و در مورد اراضی متعلق به اشخاص نیز ترتیبی داده می شود که اراضی جهت ساختمـان راه آهن و ابنیه ومنـازل وغیره به قیمت عـادلانه به کمپانی رویتر فروخته شود.

ماده پنج به رویـتر اجازه واختیـار می داد تا مصالح مورد نیاز خود را از خاک و سنگ ونظائـر آن مجانـاً از اراضی خـالصه بردارد و مصـالح و لـوازم متعلق به افراد هم به قیمت عادله به او فروخته شود.

برحسب مـاده شش کمپـانـی رویتر از پـرداخت حقـوق و عـوارض گمرکـی وعوارض راهداری معـاف اسـت و عمال کـمپـانـی ازپرداخت هرنـوع مـالـیات وعوارض معاف می باشند.

بر طبق ماده هـفت طرز سـاختـن راه آهن وزمان بهره بـرداری وترتیب تحـویل، برای موافقتنامه جدایی خواهد بود که طرفین امضاء نمایند.

برابـر ماده هشت کـمپـانی بایـد ظرف ۱۵مـاه شروع بکـار نماید و الا چهـل هزار لیره سپرده او در بانک انگلسـتان که به این منظور تودیع نموده به دولت ایران پرداخت می شود مگر اینکه موانع غیر قابل پیش بینی کارکمپانی را به تاخیر اندازد.

بر حسب ماده نُه، بیست در صد از منافع خالص راه آهن سهـم دولت ایران است که ازطرف کمپانی باید پرداخت شود.

طبق ماده ده چنـانچه در پایان امـتیاز (هفتاد سال) ترتیب دیگری برای اداره راه آهن ندهند کلیه خطـوط و ابنیه و تأسیسات مـتعلق به دولت ایران اسـت و کمپانی حق مطالبه عوض ندارد.

در ماده یازده دولت ایران امـتیازات انحصاری دیـگری به کمپـانی داده از جمله بهره برداری واسـتخـراج معادن زغـال سنـگ، آهن، مس، سـرب، نفت وبطورکلـی هر مـعدن دیگری را کـه قابل بـهـره برداری برای کـمپانـی بـاشد، در این قسمت معادن مـتعلق به اشخاص و معادن طلا ونقـره واحجار کریمه اسـتثـناء شده وبهره برداری از آنـها به موجب قرارداد جداگانه مقرر گردیده. بر طبق همیـن ماده اراضی معادن به قیمت متعارف وعادله

از جانب کمپانی خریداری می شود و در صورت لزوم دولت صاحبان این اراضی را مجبور به فروش به کمپانی مینماید.

برابر ماده دوازده، صدی پانزده سود خالص معادنی که به وسیله کمپانی بهره برداری می گردد به دولت ایران پرداخت می شود.

به موجب ماده سیزده همه امتیازاتی را که در مورد ایجاد راه آهن کمپانی داشت در مورد بهره برداری و استخراج از معادن هم خواهد داشت و در پایان مدت امتیاز هم معادن به ایران واگذار می گردد.

در ماده چهارده استفاده و بهره برداری انحصاری از جنگلها به کمپانی داده شده و صدی پانزده در آمد خالص برای ایران منظور گردیده.

درماده پانزده آبهای کشور و بهره برداری از آنها به کمپانی داده شده و تصریح گردید در تمام مدت امتیاز در هر نقطهٔ کشور که صلاح و مقتضی بداند اقدام به حفرچاه و ساختن سد و استخر ومجاری لازم برای جریان آب می نماید و بازهم صدی پانزده درآمد خالص متعلق به ایران است.

در ماده شانزده به کمپانی اجازه صدور اوراق قرضه برای سرمایه شرکت داده شده و نرخ بهره قرضه وکلیه ترتیبات دیگر آن را به عهده رویتر وشرکاء او گذاشته اند. با این ترتیب شرکت مجاز است سرمایه اولیه به مبلغ صدوپنجاه میلیون فرانگ از طریق قرضه تحصیل نماید.

درماده هفده تضمینی از جانب دولت ایران نسبت به سرمایه گذاری شرکت پیش بینی شده و تصریح گردیده به میزان صدی پنج برای سودسرمایه وصدی دو برای اصل سرمایه به عهده دولت ایران می باشد.

در ماده هجده تأکید گردیده تضمین صدی هفت فوق الذکر پس از اتمام راه آهن بین رشت واصفهان عملی خواهد شد.

بر طبق ماده نوزده اجاره گمرکات ایران به مدت ۲۵ سال از اول مارس ۱۸۷۴ به رویتر واگذار می شود مشروط بر این که در پنج سال اول علاوه بر عایدات فعلی مبلغ پانصد هزار فرانک یا بیست هزارلیره انگلیس در سال بدولت ایران پرداخت نماید واز ابتدای سال ششم بجای مبلغ فوق وشصت درصد عایدات علاوه بر قیمت اجاره بدولت ایران پرداخت گردد.

در ماده بیست حق تقدم امتیاز بانک ومؤسسات اعتباری دیگر برای شرکت رویتر پیش بینی شده است یعنی اگر بنابر دادن چنین امتیازاتی به بیگانگان باشد اولویت با رویتر است.

در ماده بیست ویکم هم یک سلسله اولویتها برای همین شرکت مقرر گردیده و تصریح شده امتیاز یا واگذاری اموری از قبیل تهیه وتوزیع گاز، فرش کوچه ها، تزئین پایتخت و ایجاد راهها، چاپار خانه ها، تلگرافخانه ها، آسیاها در درجه اول باید به شرکت رویتر واگذار شود و این شرکت بر دیگر افراد و شرکتها مقدم است.

بر طبق ماده بیست ودو عهد نامهٔ رویتر حق انتقال حقوق ومزایای حاصل از این قرارداد به غیر را داشته ومی تواند تمام یا قسمتی از آنها را به اشخاص حقیقی ویا حقوقی دیگر واگذار کند یا بفرو شد و اشخاص دیگر عیناً همان تعهدات را بعهده خواهند داشت.

در ماده بیست و سه صاحب امتیاز تعهد می نماید عملیات ساختمان راه آهن و بهره برداری از معادن و آبها وجنگلها را به موازات یکدیگر شروع و با حداکثر سرعت ادامه دهد. و دولت ایران متعهد است تعداد کافی کارگر با مزد متعارف ومتداول در اختیار کمپانی گذارده وهمچنین هر تصمیمی که جهت حفظ امنیت و پیشرفت کار شرکت لازم باشد اتخاذ نماید.

در ماده بیست و چهار اعتبار به متن فرانسه این معاهده داده شده که اگر مورد اختلاف قرارگیرد سندیّت دارد.

مسافرت اول ناصرالدین شاه به اروپا ونتایج آن

میرزا حسین خان سپهسالار از اولین ایرانیان شیفته غرب بود. او اساس کار را بر مبنای نزدیکی با دول غرب قرارداد مخصوصاً پیوند با انگلیس را لازم می شمرد. وازوقتی که به صدارت رسید در صدد بود که ناصر الدین شاه را به اروپا ببرد و پیشرفتهای دول اروپا را به او نشان دهد. ناصرالدین شاه از رفتن به مسافرت آن هم مسافرتی طولانی تردید داشت و نگران بود و از پیشوایان مذهبی بیم داشت زیرا مسافرتی به غیر ممالک اسلامی آن هم در جهت تفریح و با پول قرض خوش آیند نبود. درهرفرصتی ودرهرملاقاتی ضرورت مسافرت خود را به علماء یادآور می شدتا زمینه مساعد بوجودآورد. اولین مسافرت اودر

بهار ۱۲۹۰ (۱۸۷۳) صورت گرفت و این درزمانی بود که نیمی از دوران سلطنت را پشت سرگذاشته بود. درسالهای قبل ازمسافرت ازجهات مختلف و ازجمله بیماری و خشکسالی مردم دچارپریشانی وفقربودند ونیاز داشتند که ازلحاظ مالیات معافیت پیدا نمایند وکمکهایی به آنها بشود، درچنین شرایطی مسافرت شاه غیرموجه می نمود. ناصرالدین شاه این مسافرت را ازطریق قفقازومسکو وسن پطرزبورگ انجام داد. میرزا حسین خان سپهسالار وجمع دیگری از درباریان درالتزام رکاب بودند. دولت روسیه با این که درآن زمان ازگسترش رابطه انگلیس وایران راضی نبود ولی ازشاه وهمراهیان به گرمی استقبال کرد تا آنجا که تزارالکساندردوم به اتفاق ولیعهد وسایرشاهزادگان درجه اول درایستگاه راه آهن استقبال کردند و نشان وحمایل درجه یک سنت آندره که عالیترین نشان دولت روسیه بود به شاه ونشانهای دیگری به همراهان او اعطا کردند وضیافتهای مجللی به سبک تزارها ترتیب دادند.

درقسمت دوم مسافرت شاه عازم برلن شد وازجانب ویلهلم اول و بیسمارک مورد پذیرائی قرار گرفت درقسمت سوم به بلژیک وارد شد و مورد استقبال لئوپولد دوم پادشاه بلژیک واقع شد وچند روز ازوی پذیرایی بعمل آمد. درآخرین قسمت مسافرت ازبندر استاند(stende) سوار برکشتی سلطنتی انگلستان شد و به بندر دور(Dourr) وارد گردید و ازآنجا با ترن مخصوص به لندن رفت. شاهزاده ولز ولیعهد انگلستان استقبال کرد وشاه باهمراهان درقصرباکینگ هام اقامت نمود. ملکه ویکتوریا ۵۴ ساله درقصر ویندزور اقامت داشت و درهمین قصربا شاه ایران ملاقات کرد و با تشریفات خاص حمایل ونشان ساق بند که مهمترین نشان دربارانگلیس بود و تا آن زمان به هیچ ایرانی داده نشده بود شخصاً برپیکر ناصرالدین شاه نصب کرد و بعد ازآن ملکه وشاهزادگان وگلادستون نخست وزیر ولرد گرانویل وزیرخارجه ضیافتهای مجللی به افتخارشاه ترتیب دادند. بعد ازانگلستان که نقطه اصلی مسافرت بود، ناصرالدین شاه به فرانسه رفت و ازآنجا سویس واطریش وایتالیا را هم بازدید کرد و درقسمت پایان به مرکز دولت عثمانی عزیمت کرد.

بین ایران و عثمانی هنوز کدورت و اختلاف وجود داشت و پیمان دوم ارزنة الروم هم به مورد اجرا درنیامده وسرحدات طرفین مشخص نشده بود. تمایلات ایران وعثمانی دوستانه بود اما بهرحال منجربه حل اختلافات نشد. ناصرالدین شاه پس از ۵ ماه با اتمام

مسافرت از راه قفقاز عازم ایران شد و از باکو باکشتی به انزلی آمد. نیابت سلطنت در مدت مسافرت باکامران میرزا فرزند جوان شاه بود ولی عملاً فرهاد میرزا، معتمدالدوله اجرای امور را عهده دار بود واز سپهسالار چندان رضایت نداشت. جمعی از رجال ـمثل میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر خارجه ـ که طرفدار همکاری با روسیه بودند، هم با سپهسالار ضدیت داشتند. بسیاری از علماء و روحانیون وتجاری که اعطاء امتیازات مهم ومتعدد به رویتر را خلاف مصالح می شناختند به اقداماتی دست زدند تا آنجا که شایع شد قصد دارند ناصرالدین شاه را از سلطنت خلع و فرزندش مظفر الدین شاه را به سلطنت بنشانند.

ناصرالدین شاه با این ترتیب از سوء سیاست داخلی وخارجی سپهسالار واقف شد و چون خطر عدم رضایت عمومی به خودش سرایت می کرد او را از صدارت عزل نمود، اما چون نمی خواست به یکباره دست از سیاست همکاری ونزدیکی با انگلیس بردارد میرزا حسین خان سپهسالار را پس از مدتی کوتاه به جای میرزا سعید خان به وزارت خارجه منصوب نمود و وزیر خارجه برکنار شده را به مشهد فرستاد و تمام شاهزادگان ورجالی که دست اندرکار توطئه بودند و با شاه به نوعی اظهار مخالفت می کردند از کار برکنار و به نقاط دور از تهران فرستاده شدند.

نتایج اولین مسافرت ناصرالدین شاه

مسافرت مسؤولین سیاسی هرکشور به دیگر نقاط دنیا به منظور استحکام روابط دوستانه وحفظ هرچه بیشتر استقلال و رسیدن به اهداف ملی لازم است اما اوضاع واحوال آن روز ایران ووضع مسافرت شاه به نحوی بود که هیچ گونه اثر مثبتی نداشت. ناصرالدین شاه کسی نبود که بتواند به عمق تحولا تی که در اروپا در حال جریان بود وارد شود و از لحاظ صنعتی تغییری اساسی در کشور ایجاد کند. حداعلی کارناصرالدین شاه توجه به ظواهر وزرق وبرق آن کشورها بود، بنابراین عمده آثار را باید درنتایج منفی مسافرت ملاحظه کرد. اولاً مبالغ زیادی که هزینه این مسافرت شد مورد احتیاج مبرم کشور بود و اگر به جای مسافرت صرف بهبود حال مردم می گردید بیشتر قابل قبول بود. ثانیاً شکست و ناکامی صدراعظم در سیاست خارجی سپهسالار عمده دلیلش برای مسافرت تحکیم روابط با انگلیس وجلب همکاری این کشور بود اما به جای آن

انگلستان از تمایل دولت ایران به این همکاری استفاده کرد و نگرانی روسیه را بر انگیخت و آن دولت را به حل وفصل مورد اختلاف با خود وادار ساخت و به این وسیله ایران مال المصالحه دو دولت مقتدر گردید. تحت همین شرایطی که پیش آمد دولت انگلیس روسیه را وادار ساخت که برای حل وفصل مسائل مربوط به ترکستان وافغانستان قرارداد گورچاکف ـ گرانویل ـ را منعقد سازد.

قرارداد گورچاکف ـ گرانویل

قبلاً دیدیم روسیه در آسیای میانه پیشرفت کرد ونقاط مختلف ترکستان به وسیله سربازان روسی تصرف شد[1] وخطر جدی برای هند انگلیس حاصل شد. سایر دول اروپا از نفوذ پیشرفت روسیه در مناطق نگرانی نداشتند ولی برای انگلیس ومنافع این کشور ضایعه بود. دولت انگلیس در صدد برآمد با تماس با روسیه این پیشروی را متوقف سازد و بنابر این از سال ۱۸۶۹ وزیر خارجه انگلیس لرد گلادستون شروع به اقدام نمود اما

---

(۱) روسیه شکست جنگ کریمه را از چند جهت جبران کرد: اولاً مقاومت مردم قفقاز و از آن جمله شیخ شامل که سالها قوای روسیه را بخود مشغول داشته بود در هم شکست. راه روسیه به ممالک آسیای مرکزی هموار شد. در سال ۱۸۵۸ ژنرال روسی اگناتیوف (Ignatieff) مامور ترکستان شد وخانیکف (Khantkoff) به مدت دو سال مأمور تحقیقات جغرافیایی نواحی شرق ایران گردید. در این تاریخ چهار دولت خوقند ـ بخارا، سمرقند، خیوه در ترکستان استقلال داشتند حکمرانان این نواحی تصور نمی کردند روسها به آسانی بتوانند از دشتانهای سوزان وموانع طبیعی بسیار بگذرند و بر آنها مسلط شوند وبعلاوه به دلیل وقرارداشتن قبور پیشوایان دینی باور نداشتند که مجالی برای حضور کفار باشد، اما از ۱۸۶۰ بمدت ۱۰ سال غالب این نواحی به اشغال قوای روس درآمد در ۱۸۶۰ قوای روس به خوقند نزدیک شد. در سال ۱۸۶۱ قلعه یانی گرگان را تصرف کردند دو سال بعد جنگ در مراکز عمده خوقند منجر به تسلیم این سرزمین به روسها شد. در سال ۱۸۶۵ تاشکند را قبضه کردند و در سال بعد بخارا را گرفتند و در سال ۱۸۶۷ حاکم نشین ترکستان روس تشکیل شد. در سال ۱۸۶۸ سمرقند به تصرف روسه در آمد. در سال ۱۸۶۹ بندر معروف کراسنودسک واقع در ساحل شرقی دریای خزر به چنگ روسها افتاد. در سالهای ۱۸۷۰ و۱۸۷۱ تجاوزات ادامه یافت و در ۱۸۷۲ منجر به تصرف خیوه شد با این ترتیب پرچم روسیه در مدتی درحدود ۱۲ سال بر نواحی عظیمی از آسیای مرکزی بر افراشته شد. مردم اروپا سکنه این ممالک را (تا تار، قالماق، قرقز) وحشی می دانستند و از فتوحات روسیه خوشحال بودند اما انگلیس به دلیل خطر برای هند نگران بود.

موفقیتی به دست نیاورد، زیرا روسها که در حال پیشروی بودند وموفقیت را هم حتمی می دیدند به سادگی حاضر نبودند در مقابل انگلیس تعهدات ومحدودیتهایی را بپذیرند. اما با روی کار آمدن گلادستون و انتصاب گرانویل به وزارت خارجه، وزیر خارجه مأمور شد تا بهر نحو ممکن مانع پیشروی شود و روسیه را وادار به نوعی توافق سازد و برای این منظور سعی نمود اولیاء دولت ایران را مرعوب سازد و در مقابل نفوذ روسیه خود نفوذ بیشتری در ایران تحصیل نماید و سپهسالار (میرزا حسین خان) در مقام صدارت در راستای همین سیاست بود و دادن امتیاز رویتر در تأمین همین سیاست انجام گرفت، **یعنی نفوذ بیشتر انگلیس در ایران.**

سفیر روسیه از مذاکرات مقدماتی ایران با رویتر بی خبرماند وهنگامی که موضوع علنی شد سخت برآشفت و دولت روس از این بی خبری سفارت خود در تهران تعجب کرد وسفیر را فرا خواند ومورد مؤاخذه قرارداد و در صدد برآمد امتیاز مزبور را خنثی نماید. در نتیجه حوادث ومخالفتهای داخلی وکار شکنیهای روسیه رویتر نتوانست در موعد تعیین شده عملاً شروع به کار نماید و از طرف دیگر روسیه می دانست مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا برای نزدیکی با انگلیس است ولذا روسیه در صدد برآمد با دولت انگلیس نزدیک شود.

مذاکرات روسیه و انگلیس درباب آسیای میانه در مراحل مقدماتی بود دولت روسیه اتخاذ تصمیم قطعی در مورد نواحی ترکستان را موکول بر نقشه برداری وکسب اطلاعات جامع می نمود و هر بارکه سفیر انگلیس درسن پطرز بورگ لرد لفتوس به وزارت خارجه روسیه مراجعه می کرد به او پاسخ می دادند که به ژنرال کافمن دستور داده شده هرچه زودتر نقشه های مورد لزوم را با گزارش جامعی ارسال دارد و مذاکرات منوط به رسیدن گزارش ونقشه ها است. در اواخر سال ۱۸۷۲ گورچاکف وزیرخارجه روسیه در صدد توافق با انگلیس برآمد به این منظور با جلب موافقت تزار الکساندر دوم کنت شوایف را به لندن اعزام نمود تا با همکاری برونف سفیر روس در لندن موضوع را با اولیاء انگلیس [۱]

---

(۱) خلاصه نظر انگلیس در مورد ترکستان در رابطه با سیاست روسیه به سه بخش تقسیم می شود: اولاً قسمتهایی از ترکستان که در ساحل دست چپ رود جیحون واقع می باشد مثل بدخشان وواخان که قبلاً جزئی از افغانستان بوده باید به امیر افغانستان واگذار شود. ثانیاً نواحی واقع درسمت راست جیحون ارتباطی ←

حل وفصل نمایند. کنت شوایف به وزیر خارجه ونخست وزیر انگلیس اعلام نمود که اقدامات دولت روسیه در ترکستان برای ایجاد نظم وآرامش وجلوگیری از قتل وغارت خوانین محلی است وآن دولت قصد جهان گشایی و توسعه ارضی ندارد. ولی انگلیس به این حرفها قانع نبود.

در جریان این مذاکرات سفر ناصر الدین شاه در اروپا انجام می گرفت و وقتی به لندن رسیدند سپهسالار از بیم آنکه تصمیم به ضرر ایران گرفته شود از لرد گرنویل راجع به تصمیمات وتوافق روسیه وانگلیس توضیح خواست. وزیر خارجه انگلیس در دوم ژوئیه ۱۸۷۳ پاسخ مبهمی داد که در مورد ایران بین لندن و سن پطرز بورگ معاهده‌ای منعقد نمی شود، فقط در سال ۱۸۳٤ دولتین توافق کرده‌اند که تمامیت واستقلال ایران را حفظ نمایند و در سال ۱۸۳۸ مجدداًبقاء واعتبار تصمیم قبلی مورد تأیید قرارگرفته است وفعلاً هم نظر دیگری در بین نیست و چنانچه دولت ایران به تعهدات خود عمل نماید ورفتاری برخلاف اصول مودت با دولتین نداشته باشد دلیلی جهت تغییر این وضع نیست. این تصمیم نگرانی شاه را برطرف نساخت ولی چاره دیگری نداشتند.

مذاکرات شوایف با اولیاء انگلستان ومکاتبات بین گورچاکف ولرد گرانویل سر انجام به توافقی منجر شد که بر اساس آن دولت روسیه از رود جیحون تجاوز ننماید و از هر گونه اعمال نفوذ در افغانستان و تحریک افاغنه خودداری کند. گلادستون نخست وزیر انگلیس پس از این توافق گزارشی به مجلس عوام انگلیس تقدیم نمود و متذکر شد انگلستان به هیچ وجه قصد تصرف افغانستان یا لطمه وارد ساختن به حق استقلال وحاکمیت آن را ندارد بلکه این اقدامات را فقط جهت حفظ صلح وآرامش در سرحدات هندوستان و جلوگیری از بروز حوادث ناگوار معمول داشته است.

به طوری که ملاحظه می شود دولت انگلیس در این زمان تقویت افغانستان ومستحکم ساختن آن را بر حفظ منافع خود در ایران ترجیح داده و تصّور می نمود با این

به افغانستان ندارد و انگلستان هم نسبت به آن بی نظر است. ثالثاً آن قسمت از اراضی ساحل چپ رود جیحون که جزو افغانستان نبوده باید وضع فعلی خود را حفظ کند. با این ترتیب انگلیس پیشرفت روسیه را تا رود جیحون بلامانع می داند و تقاضا دارد قسمتی از اراضی سمت چپ جیحون به افغانستان واگذار شود وبقیه به صورت حد فاصل بین روسیه و افغانستان باقی بماند.

ترتیب می تواند از پیشروی روسیه به سوی هند جلوگیری نماید در حالی که روسیه که در جهت خنثی ساختن امتیاز رویتر وجلوگیری ازنفوذ انگلیس در ایران کوشش کرده بود قصد تغییر برنامه های خود را در ترکستان نداشت(۱).

علل تجدید نظر انگلیس در روابط سیاسی با ایران

امیر شیرعلی امیر افغانستان با اینکه نظر خوبی به انگلیس نداشت به دلیل مشکلاتی که پیدا نمود راه مسالمت با انگلیس را در پیش گرفت وقبل از ۱۸۶۹ با قبول نقدی و غیر نقدی اتحادی با انگلیس به وجود آورد. انگلیس در این تاریخ نسبت به ایران بی توجه بود و منافع خود را در تقویت امیر شیر علی وحفظ افغانستان در مقابل نفوذی که روسیه در ترکستان پیداکرده بود می دید. امیر شیر علی هم از این فرصت حمایت انگلیس استفاده کرد قسمتی از سیستان را با رأی حکمیت گلداسمیت در اختیار گرفت وگلداسمیت رأی نهایی خود را در اواسط سال ۱۸۷۲ صادر وخلاصه آن این بود که: قسمتی از نواحي شرقي سیستان از ایران منتزع و به افغانستان تسلیم شود و بقیه در تصرف دولت ایران باقی بماند. دولت ایران باعلم به این که منطق گلداسمیت درست نیست رأی او را پذیرفت ولی امیر شیر علی به این حد قانع نبود وادعای بیشتری داشت و دولت انگلیس را مسؤول پایمال شدن حق خود می دانست.

---

(۱) هنوز مدت زیادی از توافق فوریه ۱۸۷۳ روسیه وانگلیس نگذشته بود. سربازان ژنرال کافمن به بهانه این که خان خیوه از حدود خود تجاوز نموده وتنبیه او لازم است پیشروی خود را آغاز نمودند زیرا بنابر توافق انجام شده تصرف تمام نواحی سمت راست رود جیحون را حق خود می دانستند. خان خیوه از دولت انگلیس کمک خواست ونمایندگانی نزد نایب السلطنه هندوستان لرد نورث بروک فرستاد و استمداد نمود اما به او توصیه کردند که به نحوی با دولت روسیه توافق نماید. تسخیر خیوه وسیله قوای روسیه انجام گرفت ولی تازمانی که روسها از رودجیحون نگذشتند انگلیس تصور می کرد روسیه به عهد خود وفادار است اما این خوشبینی زیاد طول نکشید زیرا چندی بعد از رود جیحون هم گذشتند وقصد تصرف مرو ونواحی اطراف آن را نمودند. در مورد تعهد دیگر روسیه در توافق ۱۸۷۳ در خود داری از اعمال نفوذ در افغانستان هم روسیه وفادار نماند. در ابتدا ژنرال کافمن باب دوستی را با امیر شیرعلی مفتوح نمود و در سنوات بعد یکی از فرماندهان روسی به نام ژنرال استولیتوف به افغانستان رفت و به تحریک افاغنه پرداخت و دولت انگلیس متوجه شد قرارداد گورچاکف ـ گرانویل اثری نداشته ومی بایست به طریق دیگر از اقدامات روسیه جلوگیری نماید.

امیر شیر علی انتظار داشت با کمک انگلیس تمام یا قسمت اعظم سیستان از ایران منتزع و به افغانستان واگذار گردد. بعلاوه امیر شیر علی میل داشت دولت انگلیس امارت خود او و پس از فوت او امارت عبدالله خان پسرش را تضمین نماید و دولت انگلیس حق مداخله در افغانستان را نداشته و روابطش را با یک پیمان تدافعی مستحکم سازد وکمک به افغانستان را افزایش دهد وقسمتی از قلمرو امیر بخارا هم به افغانستان واگذار گردد. امیر شبر علی می خواست انگلیس را وادار به قبول پیشنهادات خود نماید وبنابر این در ۱۸۷۳ وزبر خود سید نورالدین را نزد نایب السلطنه هند لرد نورث بروک اعزام داشت ولی نایب السلطنه هند فقط وعده کمک مالی را به او داد و تصمیم در سایر موارد را به بعد موکول ساخت. نورث بروک نامه ای به امیر شیرعلی نوشت و به او اعلام نمود که به موجب توافقی که بین انگلیس و روسیه به عمل آمده هیچ گونه خطری متوجه سرحدات شمالی افغانستان نیست و امیر می تواند از این لحاظ اطمینان داشته باشد.

امیر شیرعلی که به اهداف خود نرسیده بود از دریافت کمک مالی هم خود داری کرد واز ورود افسران انگلیسی ونمایندگان نایب السلطنه هندوستان به خاک افغانستان جلوگیری کرد و با وجود اقداماتی که لرد نورث بروک جهت برقراری روابط حسنه با نامبرده به عمل آورد ابداً توفیقی حاصل نشد. جانشین لرد نورث بروک یعنی لردلیتن[۱]

---

(۱) بعداز حکمیتی که سر فردریک گلداسمیت(Sir FredrickGolesnith) در مورد مرزهای بلوچستان انجام داد دولت انگلیس اعلام کرد حاضر است حکمیت در مورد سیستان را بپذیرد. ناصر الدین شاه وامیر شر علی را این پیشنهاد موافقت کردند وگلداسمیت به نام حَکم معین گردید. بر حسب حکمی که در ۱۸۷۲ داد سیستان به دو قسمت اصلی وخارجی تقسیم گردید. سیستان اصلی از نیزار واقع در شمال آن ایالت تاملک سیاه کوه یعنی ناحیه ای که ۱۵۰۰ کیلومتر مساحت و در غرب رودهیرمند قراردارد و ٤۵ هزار جمعیت متعلق به ایران شناخته شد و سیستان خارجی یعنی ناحیه ای که در شرق هیرمند است به افغانستان واگذار شد. بعد از این تقسیم دولت ایران کهک را تصرف کرد زیرا کهک در نظر حکم اساساً منظور نشده بود تصرف کهک مورد اعتراض انگلیس قرارگرفت و به مدت ۲۰ سال مورد اختلاف بودتا اینکه در ۱۳۰٦ (۱۸۸۹) با کوشش سرهنری درامندولف (Sir Henry Drummondwolf) وزیر مختار انگلیس در ایران کمیسیون حکمیت دیگری با ریاست ژنرال مک لین(Maclan) تشکیل شد این کمیسیون در ۱۳۰۹ (۱۸۹۱) دشت هشتادان را بین ایران وافغانستان تقسیم نمود وبعد همین کمیسیون با ریاست کلنل توماس هولدیچ (Thomasholaige) کوه میرجاوه را سرحد شرقی ایران وهند (که امروز پاکستان است) تعیین نمود. یک سال بعد کمیسیون دیگری با ریاست کلنل ماک ماهون تشکیل شد و سر ←

هم کوشش کرد میرشیرعلی را راضی گرداند و متحد انگلیس نگهدارد ولی چون او در خلال این مدت با روسیه روابط دوستانه برقرار ساخته بود در مقابل هیئت انگلیسی پافشاری نمود و اعلام داشت تا زمانی که انگلیس با درخواستهایش موافقت نکرده نمایندگان آن کشور را نمی پذیرد. پس از مدتی مکاتبه بالاخره تصمیم گرفته شد نمایندگان طرفین در پیشاور ملاقات و مذاکره نمایند. افغانستان سید نورالدین در جریان مذاکرات درگذشت و شهرت یافت که عمال انگلیس او را مسموم نموده‌اند و همین امر بر تیرگی روابط افغانستان با امارت امیر شیرعلی وانگلیس افزوده شد.

در ۱۸۷۷ جنگ روسیه و عثمانی شروع شد و دولت روسیه در صدد برآمد از تیرگی روابط امیر شیرعلی و انگلیس استفاده کند و در افغانستان صاحب نفوذ گردد ولذا ژنرال استولیتف را به کابل اعزام نمود دولت انگلیس بایادآوری قرارداد گورچاکف گرانویل به روسیه اعتراض نمود ولیتن هم سرنویل جمبرلن را مامور کابل ساخت تا در مقابل ژنرال روسی به نفع انگلیس فعالیت نماید اما امیر شیرعلی ازورود او به خاک افغانستان ممانعت نمود. در مقابل اعتراض انگلیس دولت روسیه به طور مبهم پاسخ داد که فرماندهان روسیه برای امنیت در ترکستان مجبور به رابطه با امیر افغانستان هستند و این امر دلیل نظر داشتن روسیه به افغانستان نیست اما چون به هرحال روسیه در آستانه تشکیل کنگره برلن به همکاری انگلیس محتاج بود از شدت فعالیت خود در افغانستان کاست اما انگلیس مسلم دید که دیگر با امیر شیرعلی نمی تواند روابط نزدیکی داشته باشد ومجدداً راه ایجاد رابطه نزدیک با ایران را در پیش گرفت. بنابراین سیاستی که انگلستان از زمان محمدشاه اعمال کرده بود وافغانستان را درمقابل ایران تقویت می کرد و حتی اقدامات میرزا حسین خان سپهسالار و مسافرت ناصرالدین شاه به انگلستان نتوانسته بود آن را تعدیل نماید. در این تاریخ با تیرگی روابط امیر شیرعلی با انگلیس دگرگون شد. دولت انگلیس در صدد جبران مافات برآمد.

* * *

حد ایران و افغانستان را در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ (۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵) با توجه به وضعی که رود هیرمند پیدا کرده بود از ملک سیاه کوه تا بند سیستان و از آنجا در امتداد رود هیرمند تا نقطه‌ای که رودخانه به دو شعبه تقسیم می شود تعیین نمود و از همین زمان مسئله آب هیرمند که برای سیستان حیاتی است مطرح شد.

عکس العمل ترکستان وافغانستان در روابط ایران با دولتین روسیه وانگلستان

همان طور که قبلاً توضیح داده شد از زمان محمدشاه دولت انگلستان سیاست خود را بر اساس تقویت افغانستان در مقابل ایران قرارداده بود و اقدامات میرزا حسین خان سپهسالار به منظور جلب نظر دولت انگلستان ومسافرت ناصرالدین شاه به انگلیس تغییر عمده‌ای در این سیاست وارد نساخت اما بعد از اینکه امیر شیر علی توجهش به روسیه معطوف شدزمامداران انگلیس متوجه اشتباه خود شدند و در صدد جبران مافات برآمدند. بعضی از رجال وسیاستمداران انگلیس از مدتها قبل مخالف سیاست تضعیف ایران در مقابل افغانستان بودند از جمله دوک آف ولینگتن در زمانی که موضوع حمله محمدشاه به هرات مطرح بود ومیرزا حسین خان آجودان باشی برای حل وفصل موارد اختلاف به لندن رفته بود به لرد پالمرستون ایراد گرفت و متذکر شد با سیاستی که در پیش گرفته اید ایران را از خود دور می سازید در حالی که اطمینانی به حصول موفقیت در افغانستان نیست. وی گفته بود اگر نصف مخارجی را که در این راه صرف می کنید صرف ایران نمایید دوستان با وفایی در ایران خواهید داشت. پالمرستون در آن هنگام توجهی به این استدلال ننمود اما سه سال بعد که انگلیسیها در افغانستان قتل عام شدند درستی نظر ولینگتون به اثبات رسید. دولت انگلستان از این تجربه عبرت نگرفت و مجدداً در سال ۱۸۵۶ به خاطر افغانستان با ایران به جنگ وستیز پرداخت و تا سرحد امکان دوستمحمد خان و بعداً پسرش امیر شیر علی را تقویت نمود.

مقارن این احوال سرهنری راولینسون که شخص محقق بود به مأموریت سیاسی ایران آمد اما به عللی که گفته شد مجبور به استعفا گردید. راولینسون طرفدار سیاست تقویت ایران به منظور قطع نفوذ روسیه ونزدیک شدن به انگلیس بود. راولینسون معتقد بود سیاست انگلیس در تضعیف ایران و واگذاری قسمتهایی از آن به افغانستان یاخان کلات اشتباه است و بهتر است به جای این رویه غلط سیاست تقویت ایران در پیش گرفته شود، و در این صورت ایران به سوی انگلیس جلب می شود و اگر روزی دولت ثالثی بخواهد از طریق ایران به هندوستان حمله کند نه تنها سپاهیان ایران بلکه همه مردم ایران در مقابل مهاجم ایستادگی می نمایند؛ بالعکس چنانچه سیاست غیر منطقی فعلی ادامه یابد نفوذ روسیه پیوسته در ایران افزایش می یابد وکار به جائی خواهد رسید که روسیه

ایران را به شکل اهرمی در اختیار می گیرد وتشکیلات انگلیس در شرق را از هم متلاشی می نماید. در چنان وضعی افغانها نه تنها به انگلیس کمک نخواهند کرد بلکه با مهاجم همکاری خواهند نمود.

در سال ۱۲۹۱ (۱۸۷٤) که امیر شیر علی به مخالفت با انگلیس پرداخت راولینسون توجه زمامداران انگلیس را به این مورد جلب کرد که زمان تغییر سیاست انگلیس وتقویت دولت ایران است زیرا شاه و وزیر خارجه نظر خوبی نسبت به انگلستان دارند و مردم ایران هم دچار سختی وفقر می باشند و اگر در چنین زمانی به ایران کمک شود مؤثر است. نظر راولینسون در مورد زمامداران آن موقع ایران درست بود زیرا میرزا حسین خان سپهسالار که اصرار در همکاری با انگلیس داشت بعد از برکناری از مقام صدارت به جای میرزا سعید خان (طرفدار همکاری با روسیه) به وزارت خارجه منصوب شد و پس از مدتی کوتاه ناصر الدین شاه همهٔ امور مربوط بهقشون را به او واگذارکرد. درسال ۱۲۹۲ (۱۸۷۵)اداره امور خراسان، استرآباد وفارس و در سنوات بعد سر پرستی ولایات قزوین، خمسه، دامغان، سمنان،شاهرود و بسطام به عهده سپهسالار واگذارشد و با این ترتیب فقط عنوان صدارت از او سلب شد والا عملاً زمام امور کشور به دست او بود وشاه هم از نظریاتش پیروی می کرد وکسی را هم به جای او به صدارت منصوب ننمود. بنابراین برای انگلستان موقعیت مناسبی بود که نفوذ خود را در ایران گسترش دهد و با سیاست روسیه در این منطقه جداً مقابله نماید.

روسیه در آن زمان گرفتاریهای مختلفی داشت.[۱] که نتیجهٔ هیچ یک معلوم نبود و

---

(۱) خلاصه گرفتاریها واشتغالات روسیه در آن زمان عبارت بود از:

الف: بر انگیختن احساسات عیسویان بالکان علیه دولت عثمانی و یافتن بهانهٔ مناسب جهت حمله به آن دولت و بردن سهم کافی از متصوفاتش در بالکان و در آسیای صغیر.

ب: ایجاد مزاحمت جهت اطریش وسیله تحریک اسلاوهای تبع آن دولت به طوری که دولت مزبور نتواند علیه مصالح روسیه در بالکان و در آسیای صغیرمعمول دارد.

ج: ایجاد تعادل وموازنه قوا بین فرانسه و آلمان به طوری که هر دو علاقه مند به دوستی با روسیه شوند و اقدامی علیه آن کشور به عمل نیاورند.

د: ادامه پیشرفت در ترکستان و نفوذ در افغانستان.

هـ: بی اثرساختن اقدامات انگلیس که خودراحامی عثمانی معرفی نموده بود.

نمی توانست قصد تجاوز به ایران را داشته باشد و قرینه‌ای هم از این حیث در دست نبود ولی نمایندگان سیاسی دولت انگلستان سعی داشتند به زمامداران ایران بفهمانند که روسیه تصمیم دارد در آن واحد به ایران وعثمانی حمله نماید و برای ابراز دلیل به وضع ترکستان استناد می نمودند ومی گفتند روسیه از سرحدات شمال شرقی ایران را مورد تجاوز قرار خواهد داد. اما روسیه هم متقابلاً کوشش داشت زمامداران ایران را قانع سازد که نظری خلاف مصالح ایران ندارند. پیشرفت در ترکستان به ضرر ایران نیست بلکه درآینده روسیه مانع تجاوزات قبایل وصحرانشینان آن سرزمین به ایران خواهد شد با این ترتیب در اوایل سال ۱۸۷۷ که جنگ روسیه وعثمانی غیر قابل اجتناب شده بود دولتین روسیه وانگلستان صلاح و صرفهٔ خود را در نزدیکی با ایران دانستند و با توسل به تمام وسایل ممکن سعی در خنثی ساختن اقدامات یکدیگر در ایران می نمودند. در اجرای این منظور دولت روسیه زمامداران ایران را امیدوار ساخت که چنانچه در جریان جنگ اقدامی علیه آن دولت به عمل نیاورند تاحدود امکان از دعاوی ایران علیه عثمانی در مورد اختلافات سرحدی وغیرآن پشتیبانی خواهد نمود. دولت انگلیس هم به نوبه خود وعده‌هایی به ایران می داد.

در ماه آوریل ۱۲۹۳ (۱۸۷۷) جنگ بین عثمانی و روسیه در گرفت گرچه دولت انگلستان هم مانند روسیه در آن ایام گرفتاریهای متعدد داشت اما زمامداران این کشور که اجرای برنامه های خود در اروپا را مانع انجام مقاصد خود در آسیا نمی دیدند با استفاده از سرگرمی دولت روسه و داشتن روابط حسنه با دولت ایران در صدد انجام مقاصد خود در این ناحیه برآمده امیر شیرعلی را که مزاحم شده بود بر انداختند و مجدداً نفوذ کامل خود را بر افغانستان مستحکم ساختند.

کنگره برلن واسترداد ناحیه قطور به ایران

دولت روسیه با وجود شکست در جنگ کریمه وانعقاد پیمان صلح ۱۸۵۶ پاریس بازهم قصد تجزیه عثمانی ونفوذ در بالکان وتسلط برتنگه های بسفر و داردانل را داشت و دنبال فرصت مناسب جهت اجرای مقاصد واهداف خود بود. در سال ۱۸۷۰ بین فرانسه و پروس جنگ شدیدی جریان داشت دولت روسیه موقعیت را مناسب دید وقسمتی از تعهدات پاریس را نقض کرد وخود را از قید آن آزاد ساخت وپس از اطمینان از نظر

مساعد دولت جدید انگلیس آلمان و احتیاج دولت ضعیف ومغلوب فرانسه به همکاری با آن دولت به تحریکات خود در بالکان افزود. مسیحیان بالکان را علیه عثمانی بر انگیخت واقدامات شدیدی بر ضد آن دولت شروع نمود. انگلستان به هیچ وجه با سیاست روسیه موافق نبود ولی چون سایر دول بزرگ اروپا حاضر به قیام علیه روسیه نبودند انگلیس هم جرئت قدم جدی را پیدا نکرد و به ایجاد مشکلات گوناگون در راه مقاصد روسیه اکتفا می نمود. بیسمارک(۱) صدراعظم آلمان نیز از گرفتاری دول بزرگ در بالکان خوشحال بود وطرفین را هرچه بیشتر علیه هم تحریک می نمود..

روابط روسیه وعثمانی روز بروز وخیمتر شد تا در ۱۲۹۳ (۲٤ آوریل ۱۸۷۷) منجر به جنگ گردید در آغاز روسیه موفق به پیشروی شد اما اندکی بعد بر خلاف انتظار عموم، ارتش عثمانی مقاومت شدیدی را شروع نمود و جنگ حدود ۹ ماه بطول انجامید. دولت عثمانی تا آخرین لحظه به کمک دول بزرگ ومخصوصاً انگلیس امیدوار بود ولی وقتی ارتش روسیه به فرماندهی گراندوک نیکلا به قسطنطنیه رسید و سپاه دیگر روسیه به فرماندهی ژنرال ملکف به آسیای صغیر حمله نمود امید سلطان عثمانی مبدل به یأس شد و به قرارداد ترک مخاصمه مارس ۱۸۷۸ و به دنبال آن پیمان صلح سن استفانو، تن داد. پیمان سن استفانو باعث شد که نفوذ روسیه در بالکان برقرار شود بهمین جهت دول انگلیس واطریش جهت برهم زدن آن پیمان به اقداماتی دست زدند و آلمان هم همراهی لازم مورد انتظار را با روسیه نکرد ولذا روسیه مجبور شد قسمتی از مزایای سن استفانو را رها سازد. شرایط جدید صلح در کنگره برلن ۱۸۷۸ که به ریاست بیسمارک تشکیل شد صورت گرفت. پیمانی با ٦٤ماده منعقد گردید که به پیمان برلن ۱۸۷۸ معروف است ودر این پیمان اطریش هنگری مزایائی بدست آورده و حمایت از قبرس با آن موقعیت سوق الجیشی با اهمیت به انگلیس واگذار شده است.

در پیمان برلن ۱۲۹٤ (۱۸۷۸) ماده ٦۰ مستقیماً به ایران مربوط می شود. برحسب این ماده دولت عثمانی متعهد می شود ناحیه قطور را طبق تشخیص کمیسرهای انگلیسی و

---

(۱) بیسمارک (Bismarck) صدراعظم ویلهم اول بود و در وحدت آلمان تلاش بسیار کرد وی طی سه جنگ با دانمارک، اطریش و فرانسه باعث شد که کشورهای جزو، ژرمنی را متحد گرداند وآلمانی قوی را به وجودآورد.

روسی که مأمور تعیین حدود ایران وعثمانی بودند به ایران مسترد دارد. به طوری که قبلاً توضیح داده شد در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه دولت عثمانی با استفاده از گرفتاری داخلی ایران ناحیه قطور را بدون هیچگونه حقی اشغال نمود وبا وجود اعتراضات مکرر دولت ایران وتصدیق کمسیرهای دولتین واسط (روسیه وانگلیس) حاضر به استرداد نشد. ضمن تنظیم پیمان برلن روسیه که می خواست جلب توجه و دوستی ایران را کرده باشد این موضوع را عنوان نموده وچون سایر دول بزرگ هم مخالفتی با احقاق حق ایران در این مورد نداشتند استرداد قطور بشرح فوق الذکر پیش بینی شده با وجود مراتب فوق دولت عثمانی در استرداد قطور طفره می رفت و تعلل میورزید تا آنکه پس ازمذاکرات مفصل بین دولت ایران و بابعالی وتذکر سفرای انگلیس و روسیه در قسطنطنیه سلطان دستور استرداد این ناحیه را صادر نموده و در اواخر ۱۸۷۹ محمدصادق خان امین نظام به نمایندگی از ایران نوزده قریه محال قطور را که قریب سی سال در اشغال عساکر عثمانی بود تصرف کرد.

سیاست انگلیس در افغانستان تا مرحله تجزیه آن

قبلاً گفتیم امیر شیرعلی درسیاست مقابله با انگلیس به روسیه نزدیک شد. روسیه به جنگ باعثمانی مشغول گردید وفرصت مناسبی برانگلیس پیش آمدتا امیرشیرعلی رابراندازدلردلیتن نایب السلطنه هند وستان معتقدبود شیرعلی حربه خطرناکی در دست روسیه شده ومی گفت قبل از اینکه روسیه از این حربه استفاده کند باید آن را درهم شکست. اظهار نظر لردلیتن متکی به شواهدی از جمله حضورژنرال استولیتف در کابل و رسیدن به توافق در بسیاری ازمسائل با امیر شیرعلی بود و این توافقها مقارن تشکیل کنگره برلن بود وهمان طور که گفته شد در کنگره برلن مهمترین رقیب انگلیس روسیه بود وگورچاکف می خواست انگلیس را در کنگره وین وادار به گذشتهایی به نفع روسیه نماید و نفوذ در افغانستان امتیازی بود که روسیه پیداکرده بود و می توانست آن را در کنگره وین به معامله گذارد و به همین نحوهم عمل شد. روسیه وانگلیس در کنگره وین به توافق رسیدند و به دنبال آن روسیه تصمیم گرفت دست از مداخله در امور افغانستان بردارد و راه را برای اقدامات انگلیس باز گذارد. گورچاکف با همراه ساختن الکساندر تزار روسیه به کافمن واستولیتف دستور داد که پیشرفت در ترکستان را متوقف

واز انعقاد پیمان با شیرعلی امیر افغانستان انصراف حاصل نمایند و این دو ژنرال هم با کمال بی میلی دستور را اجرا کردند و سیاست فعال انگلیس در آن مناطق شروع شد.

لردلیتن با جلب نظر وزارت خارجه انگلیس آخرین اقدام را در جهت حصول توافق با امیر شیرعلی انجام داد اما امیر تصور می نمود که از حمایت روسیه برخوردار است و در رو یه خود پا فشاری نمود؛ نماینده نایب السلطنه هند را به افغانستان راه نداد و فرستاده روسیه استولیتف افغنستان را ترک گفت وقوای انگلیس به آن سرزمین وارد و به سوی قندهار وکابل پیشروی نمودند. امیر شیرعلی قوت مقاومت را در خود ندید از کمک روسیه هم مأیوس بود. عبدالله خان فرزندش هم در گذشت و از هر حیث وضع نامساعدی پیدا کرد، و بسوی ترکستان حرکت نمود و در مزار شریف نزدیک بلخ مرد. اما فرزند دیگر او محمد یعقوب خان که به مدت هفت سال در زندان پدر بسر برده بودجای پدر را گرفت و برخلاف نظری که قبلاً داشت و به خاطر آن زندانی شده بود درصدد بر قراری روابط دوستانه با انگلیس برآمد و در ۲۶ مه ۱۸۷۹ پیمانی که معروف به پیمان گندمک می باشد با انگلستان منعقد نمود. بر طبق پیمان گندمک که به امضای محمد یعقوب خان و نماینده انگلیس گاواگناری رسید صلح و دوستی دائمی بین طرفین برقرار شد قسمتی از نواحی افغانستان به انگلیس واگذار گردید و امیر افغانستان متعهد شد نمایندگان سیاسی انگلیس را در قلمرو خود بپذیرد و با هیچ دولت دیگری رابطه سیاسی برقرار ننماید و سیاست خارجی افغانستان زیر نظر انگلیس اداره شود. و در مقابل انگلیس تعهد می نماید در مقابل دیگر دول با اسلحه ومهمات وپول از افغانستان حمایت نماید و گاواگناری بعد از آن نماینده انگلیس در کابل انتخاب شد ولی هنوز دو ماه از امضای پیمان اسارت بارفوق نگذشته بود که مردم افغانستان علیه انگلیسیها قیام کردند و گاواگناری و تمام همراهانش را به قتل رساندند.

نایب السلطنه هند،ژنرال لردربرت. را با قوایی به افغانستان اعزام نمود. دولت انگلیس محمد یعقوب خان را مسؤول قیام مردم افغانستان می دانست، او را از امارت برکنار و به هند تبعید نمود. مردم افغانستان با این اقدامات آرام نشدند و مدتها در مقابل سپاه انگلیس جنگیدند و تلفات بسیاری به آنها وارد ساختند. در این هنگام لرد سالسبوری وزیر خارجه انگلیس بود و به این نتیجه رسید که باید افغانستان مثل زمان قبل از مسلط ساختن دوستمحمد خان تجزیه شود و در اختیار چند امیر باشد که رقیب هم

باشند وچنین وحدتی را مردم در مقابل انگلیس پیدا ننمایند در آن صورت سیاست انگلیس بهتر قابل اجرا است. بعلاوه لرد سالسبوری وزیر خارجه ودیسرائیلی نخست وزیر انگلیس توافق پیداکردند که باید نظرات راولینسون را در مورد تقویت ایران در مقابل افغانستان به مورد اجرا درآورند و این فکر تابه آن حدپیشرفت که مسئله واگذار نمودن هرات به ایران مطرح شد و برای یافتن شرایط با ایران وارد مذاکره شدند.

طرح واگذاری هرات به ایران و عدم اجرای آن

همان طور که گفته شد دیسرائیلی نخست وزیر وسالیسبوری وزیر خارجه انگلیس از سیاست یکپارچه نمودن وتقویت افغانسنان به دلیل وحدت مردم وقیام علیه انگلیس صدمه دیدند وسیاست تجزیه آن سرزمین را مطرح نمودند و در این راه به فکر سابقه هرات افتادند که دست ایران بود و به این فکر افتادند که اگر هرات مجدداً به نحوی در اختیار ایران قرارگیرد ومأمورین انگلیس در آن مستقر باشند بهتر می توانند نواحی مختلف افغانستان را کنترل نمایند. بنابراین نقشه‌ای به این شرح مطرح کردند: اولاً نماینده سیاسی وکنسولی هیچ دولتی در هرات مقیم نباشد مگر نماینده انگلیس، ثانیاً دولت ایران پادگانی در هرات برقرار نماید وچند افسر انگلیسی محافظ آن پادگان و مدافع در مقابل تهاجم خارجی باشند. ثالثاً چنانچه خطری متوجه هرات شد سپاهیان انگلیس حق ورود به شهر و دفاع از آن را داشته باشند.

دولت ایران که برابر سوابق هرات را از خود می دانست وتنها سیاست انگلیس باعث جدائی آن شده بود به این امر واجرای این طرح اشتیاق نشان داد اما از این وحشت داشت که باشرایطی که انگلیس عنوان نموده ممکن است بر دیگر نقاط ایران هم مسلط شود. ناصرالدین شاه حسام السلطنه را که آشنایی کامل با مسائل هرات و سوابق امر داشت و در این موقع والی کرمانشاه بود احضار نمود. وی بازمامداران هرات تماس گرفت. هرات در تصرف محمد ایوب خان برادر محمدیعقوب خان فرزند دیگر امیر شیرعلی اداره می شد واین شخص مانند برادرش مدتها در ایران بسر برده بود و به ایران علاقه داشت و به همین سبب در زمانی مورد غضب پدر واقع شده بود. بنابر این امیر ایوب خان مانع الحاق هرات به ایران نبود. در اوایل سال ۱۸۸۰ که می رفت که الحاق هرات به ایران عملی گردد تغییراتی در انگلیس وسیاست گذاران آن کشور پیدا شد به این ترتیب که کابینه محافظه

کاردیسرائیلی مورد ایراد واعتراض قرارگرفت و مجبور به استعفا شد. گلادستون مأمور تشکیل کابینه شد ولرد گرانویل به وزارت خارجه منصوب گردید. لردلیتن نایب السلطنه هندهم تغییر یافت وجای او را لردریپون گرفت. گروه جدید طرح سیاست گذاران قبلی را که الحاق هرات به ایران بود کنار گذاشتند و امیر عبدالرحمان برادرزاده امیر شیرعلی را با تحمل هزینه بسیار بر سراسر افغانستان مسلط ساختند و او را مجری سیاست خود نمودند.

مسافرت دوم ناصر الدین شاه به اروپا وطرح تشکیل قزاقخانه

در سال ۱۲۹٤ (۱۸۷۸) بنابر پیشنهاد میرزا حسین خان سپهسالار ناصرالدین شاه مسافرت دوم اروپا را انجام داد. در این هنگام اروپا دچار مشکلات فراوان و کنگره برلن هم در جریان تشکیل بوداین گرفتاری ممالک باعث شد ناصرالدین شاه مثل سفر اول مورد استقبال قرار نگیرد. وی بیش از هرکشوری در روسیه توقف داشت و وضع قزاقان روسی توجهش را جلب کرد وعلاقه مند شد با همان لباس و ترتیبات گارد مخصوصی برای خود تشکیل دهد. روسیه هم که آمادگی نفوذ در ارتش ایران را داشت اعلام نمود حاضر است عده‌ای افسرو درجه دار جهت تشکیل یک هنگ در اختیار دولت ایران گذارند ومقداری اسلحه هم به دولت ایران واگذار کنند و در عملی ساختن این منظور سرهنگ روسی به نام دومنتویچ. در رأس هیئتی مرکب از سه سروان ویک ستوان و ده نفر گروهبان به ایران آمدند و قزاقخانه را تشکیل دادند، هدایایی به شکل اسلحه و آتشبار توپخانه از جانب تزار به ایران تحویل دادند. قرار بر این بود که هنگ قزاق از سه گردان ششصد نفری ایجاد شود. مقارن تشکیل هنگ قزاق چند نفر افسر اطریشی هم برای تعلیم ارتش ایران آمدند ولی پیشرفتی حاصل نکردند اما روسها به تدریج قزاقخانه را تقویت کردند و وسیله‌ای برای انجام مقاصد روسیه شد و تا انقلاب ۱۹۱۷ یکی از گرفتاریهای ایران در رابطه با روسیه همین قوای قزاق بود.

پیشروی سیاست روسیه تامرحله پیمان آخال :

سیاست انگلیس که در ۱۲۹٤ (۱۸۷۸) و سال بعد آن به دوستی وصمیمیت گراییده بود با تغییر کابینه انگلیس رو به‌سردی گرایید و در عوض به روسیه نزدیک شد.

گلادستون نخست وزیر جدید انگلیس از الحاق هرات به ایران منصرف شد و روسیه را هم در این منطقه آزاد گذاشت تا گرفتاری دیگر مناطق را حل نماید. ناصرالدین شاه هم بدلیل تغیر وضع سیاسی انگلیس میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله) را که طرفدار جدی همکاری باانگلیس بود از مشاغل متعدد برکنار و به حکومت قزوین فرستاد و برای امورمختلف کشور وزرایی تعیین نمود که زیرنظر مستقیم خودش باشند. وزارت جنگ و امور مربوط به قشون را به کامران میرزا فرزند خودش واگذار ساخت، وزارت امور خارجه را مجدداً به میرزا سعیدخان مؤتمن الملک سپرد، وزارت داخله ومالیه هم در اختیار مستوفی الممالک قرارگرفت که در عین حال عنوان رئیس الوزراء راهم داشت. برکناری میرزا حسین خان و آمدن میرزا سعیدخان به وزارت خارجه دلیل آشکار تفوق سیاست روسیه است ومسئله تهاجم قبائل مقیم ترکستان سبب شد که مقدمات امضای پیمان آخال فراهم شود.

توضیح اینکه مرزهای شمال شرقی ایران مورد تهاجم تراکمه قرار می گرفت و از هر فرصتی که استفاده می کردند قراء وقصبات خراسان را مورد حمله قرار می دادند واموال مردم را به یغما می بردند و بسیاری را به اسارت گرفته بعنوان برده می فروختند و وقتی ضعف ایران زیادتر می‌شد متجاوزین جسورتر می شدند. در مسافرت دوم ناصر الدین شاه به اروپا این مسئله در روسیه مطرح شد ودولت روسیه در پیشرویی که در ترکستان داشت ودسته‌ای از تراکمه را سرکوب نمود ناصرالدین شاه از این اقدام خوشحال شد و برای اینکه از حمله تراکمه برای همیشه در امان باشد پیمان آخال را امضاء کرد.

پیمان آخال

پیمان آخال شامل یک مقدمه ونهٔ ماده در ۱۲۹۷ (۹دسامبر ۱۸۸۱) به امضای میرزا سعیدخان مؤتمن الملک وزیر خارجه ایران و ایوان اینویف وزیر مختار دولت روسیه در تهران رسید. در مقدمه پیمان دلایل انعقاد آن و تمایل دو دولت به تعیین حدود مرزی ونام وسمت نمایندگان امضاء کننده آمده است. در ماده یک سرحدات را مشخص می سازد. در ماده دوم طرفین قرار می گذارند کارشناسانی از طرفین مبادرت به نصب علائم مرزی نمایند. در ماده سوم دولت ایران متعهد می شود ظرف یک سال از تاریخ مبادله اسناد دو قلعه گرماب وگلگلاب را که به هنگام امضاء پیمان در تصرف ایران بوده تخلیه و به

دولت روس واگذار کند. دولت ایران می توانست سکنه این دو قلعه را به داخل ایران مهاجرت دهد و دولت روس تعهد می کرد در نقاط مزبور از ایجاد استحکامات خودداری نماید وترکمنها را سکونت ندهد. حسب ماده چهارم پیمان آخال دولت ایران تعهد می کرد از ایجاد قراء جدید که موجب کم شدن آب رود فیروزه وچند نهر دیگر که از ایران به روسیه می رود خودداری نماید به طوری که نقصانی در آب نهرهای وارد به روسیه فراهم نگردد.

بر طبق ماده پنجم طرفین برای سهولت راه بازرگانی با توافق به جاده سازی مبادرت می نمایند. در ماده ششم ایران متعهد می شود از حمل اسلحه وآلات جنگی به ترکستان جلوگیری نماید و ترتیبی اتخاذ کند که ترکمانان ساکن ایران دست به اسلحه پیدا نکنند. همچنین دولت روس تعهد می کند از حمل اسلحه به ایران جلوگیری نماید و اجازه ندهد به ترکمانان ایران در خارج اسلحه برسد. برطبق ماده هفتم روسیه مجاز به داشتن مأمورینی در نقاط سرحدی ایران در اجرای قرارداد می شود. طبق ماده هشتم پیمانهای سابق به قوت خود باقی است. طبق ماده نهم چهار ماه فرصت مبادله اسناد امضاء شده است.

مبادله اسناد در۱۲۹۸(۲۳فوریه ۱۸۸۲)انجام گرفت ومفاد آن بموقع اجرا درآمد ناصرالدین شاه سلطان مراد میرزا حسام السلطنه را باردیگر به فرمانفرمایی خراسان منصوب کرد اما پس از چند ماه در گذشت. پیمان آخال نتوانست بلافاصله مانع تجاوز قبایل ترکمن در خراسان گردد واین تجاوزات تا مدتها ادامه داشت بنابراین ایران از پیمان آخال نتیجه‌ای بدست نیاورد ولی روسیه حداکثر استفاده را از آن کرد و با سرعت به پیشروی در ترکستان ادامه داد به طوری که در سال ۱۳۰۰ قمری (۱۸۸٤) مرو ومناطق اطراف آن را تصرف نمودند و بعد در اشغال بعضی نقاط با عبدالرحمان خان امیر جدید افغانستان اختلاف پیداکرد که با وساطت انگلیس بناشد هیئتی انگلیسی برای تعیین حدود ومشخص ساختن مرز افغانستان و روسیه مأمور شوند دولت روسیه مدعی بود تراکمه مرو وآخال تقاضای تابعیت روسیه را کرده‌اند واعزام سربازان روسی فقط به منظور برقراری صلح وآرامش درآن صفحات است و قصد توسعه ارضی را ندارد. هیئت انگلیس در سال ۱۸۸٤ به ریاست ژنرال سریتر لومیسدن به مرز افغانستان وترکستان رسید ولی روسها عمداً در انتخاب کمیسر خود تعلل ورزیدند تا با فرصت بیشتر استحکامات خود را درآن نواحی تقویت نمایند.

استحکام انگلیس در افغانستان وتثبیت روسیه در ترکستان

همان طور که دیدیم امیر عبدالرحمان خان تحت حمایت انگلیس بر افغانستان مسلط شد و برای این که تقویت گردد نایب السلطنه جدید هندوستان لرد دوفرین[۱] برای مسافرتی به هند از او دعوت کرد. عبدالرحمان خان در راولپندی مورد استقبال بسیار قرارگرفت و نظر این بود اهمیت افغانستان برای انگلیس به روسیه نشان داده شود وهم امیر جدید بیش ازپیش تحت حمایت انگلیس قرارگیرد اما این اقدام نتیجه عکس داد. در زمان غیبت امیر عبدالرحمان فرمانده سپاه روسیه ژنرال الکساندر کومارف[۲] در مارس ۱۸۸۵به فرمانده سپاهیان افغان در پنجده اخطار کرد ظرف بیست وچهار ساعت با قوای خود عقب نشینی نماید وچون ترتیب اثری نداد سربازان روسی به افغانها حمله نمودند، جمع زیادی از آنها را کشتند و بقیه را متواری و پنجده را متصرف شدند این اقدام تهاجمی روسیه توهین به انگلیس تلقی شد به طوری که کابینه انگلیس متزلزل گردید و گلادستون مجبور به استعفا شد وجای او را لرد سالیسبوری گرفت و این دولت جدید در صدد بر آمد موضوع را مستقیماً با روسیه حل وفصل نماید. در سپتامبر ۱۸۸۵ قراردادی بین طرفین به امضاء رسید که حدود افغانستان وترکستان مشخص می شد. ضربه دولت روسیه به امیر عبدالرحمان خان باعث شد بعضی از نزدیکان امیر عبدالرحمان سر به شورش بردارند گرچه عبدالرحمان خان توانست با کمک وتقویت انگلستان سرکشان را مغلوب سازد اما مدتی این کار به طول انجامید وتاپایان عمر ـ سال ۱۹۰۱ـ وضع متزلزلی داشت. دولت روسیه پس از قدرت نمایی در پنجده وسازش با انگلیس مانعی برای قبضه نمودن باقی ترکستان در پیش نداشت و سر انجام بر این ناحیه وسیع مسلط شد وانگلستان هم افغانستان را زیر نفوذ داشت و به ترتیبی که خواهیم دید دودولت در صدد به دست آوردن امتیازاتی در ایران شدند.

تشدید رقابت روسیه وانگلستان در ایران

دولت روسیه تزاری که با تصرف ترکستان سر حدات طولانی در شمال شرق ایران

---

(۱) Lord Dufferin

(۲) Komaroff

پیدا کرده بود درصدد برآمد به عنوان نظارت در اجرای پیمان آخال مأمورینی به خراسان اعزام دارد. توقف این مأمورین در این منطقه از ایران نفوذ این کشور را هرچه بیشتر ساخت. دولت انگلیس که به دلیل گرفتاری در مصر در سالهای ۱۸۸۰ و۱۸۸۶ چندان توجهی به ایران نداشت از پیشرفت دولت روسیه وافزایش نفوذ آن دولت در ایران نگران شد و درصدد جبران مافات برآمد.

در همین اوضاع واحوال دو حزب محافظه کاران و آزادیخواهان متناوباً زمام امور را بدست میگرفتند. حکومت آزادیخواهان در ۱۳۰۲ قمری (۱۸۸۶) چند ماه بیشتر دوام نیافت و با استعفای گلادستون، لرد سالیسبوری[1] کابینه محافظه کاران را تشکیل داد که شش سال یعنی تا ۱۳۰۸ (۱۸۹۲) دوام داشت. این دوام نسبی موجب شد که زمامداران انگلیس به استحکام وضع سیاسی خود در شرق اقدام نمایند. در سال ۱۸۸۶ بعضی از وزرای لرد سالیسبوری از جمله لرد راندلف چرچیل عقیده داشتند که امور مربوط به ایران با وجود اهمیتی که برای انگلیس دارد به نایب السلطنه هندوستان واگذار گردد. اما کابینه انگلیس با این نظر موافقت ننمود و درصدد برآمد دیپلماتی قوی وکاردان را جهت تأمین منظور خود به ایران اعزام نماید. شخصی که برای این منظور در نظر گرفته شد سرهنری درومندولف بود که قبلاً مأموریتهای مهم سیاسی انجام داده بود وعدم رضایت دولتین آلمان وعثمانی از مداخلات انگلیس در مصر را حل وفصل کرده بود.

---

(۱) یکی از رجال معروف قرن ۱۹ انگلیس لرد سالیسبوری است. وی متولد ۱۸۳۰ است و پس از نیم قرن فعالیت سیاسی درمشاغل مختلف در ۱۹۰۳ یک سال پس از برکناری از ریاست دولت انگلیس در گذشت. لردسالیسبوری در ۳۳ سالگی به نمایندگی پارلمان نائل شد و از وکلای پر اعتبار بود. وی در ۱۸۶۶ به وزارت هندوستان انگلیس نائل شد اما از این مقام پس ازمدت کوتاهی استعفاء داد ولی مجدداً در ۱۸۷۵ به همان مقام بازگشت. در سال ۱۸۷۵ کابینه انگلیس بیشتر اوقاتش در ارتباط با مسائل شرق بود واختلاف زیاد با روسیه در مسائل افغانستان وعثمانی داشت وکنفرانسی از جانب انگلیس برای حل اختلافات دول پیشنهاد شد که لرد سالیسبوری نماینده انگلیس بود وی در ۱۸۷۷ به وزارت خارجه منصوب شدو در کنگره برلن که با ریاست بیسمارک تشکیل شد نماینده انگلیس بود وقبرس را انگلیس بدست آورد. سالیسبوری در ۱۸۸۱ مؤسس حزب محافظه کار پارلمان انگلیس شد و در همان زمان ریاست کابینه انگلستان را به دست گرفت درحالی که وزارت خارجه راهم عهده دار بود.

در آغاز تعیین سفیر جدید انگلیس در ایران روسیه اصرارداشت که در مشهد کنسولگری داشته باشد. ایران از مدتها قبل به عنوان آن که مشهد شهر مذهبی است وساکنین آن نظر خوبی با مسیحیان ندارند با ایجاد کنسولگری انگلیس و روسیه در آن شهر مخالفت داشت اما بالأخره در اثر فشار روسیه موافقت به تأسیس کنسولگری روس در مشهد شد و ولاسف کنسول روسیه در رشت که از اوضاع ایران مطلع بود به کنسولگری مشهد اعزام گردید. دولت انگلستان که نمی خواست از رقیب عقب بماند با استناد به پیمانهای فی مابین واستفاده از اصل کاملة الوداد تقاضای ایجاد کنسولگری در مشهد نمود وایران مجبور به قبول آن شد، وماک لین یکی از افسران انگلیسی به این مأموریت اعزام گردید. وی سابقه مأموریتهای مهم دیگری در ایران وافغانستان داشت.

استقرار دو کنسولگری جدید انگلیس و روسیه در مشهد ورقابت آن دو مشکلات بسیاری برای دولت ایران موجب شد. هریک از آن دو با جمعی از خوانین و رؤسای محلی تماس برقرار کردند و به تحریک آنها پرداختند و نظم و امنیت خراسان را مختل ساختند. اختلافات مرزی ایران وافغانستان که پس ازحکمیت گلد اسمیت مسکوت مانده بود مجدداً مطرح شد. دولت انگلیس که علاقمند بود به جبران قضیه پنجده کمکی به امیر عبدالرحمان خان بنماید، ماک لین کنسول خود در مشهد را مأمور ساخت که در کمیسون مرزی شرکت نماید و به نفع امیر افغانستان نظر بدهد. این کمیسون در سال ۱۳۰۴ قمری (۱۸۸۸) با شرکت نمایندگان ایران وافغانستان و انگلیس تشکیل شد. دروموندولف سفیر انگلیس از همان ابتدا روابط دوستانه ای با میرزا علی اصغرخان صدراعظم که لقب اتابک اعظم نیز گرفته بود پیداکرده وتقاضای امتیازاتی نمود درعین حال با مقامات روسیه تماس گرفت و برای جلو گیری از نفوذ روسیه در خراسان آنها را به لزوم حفظ استقلال وتمامیت ارضی ایران هشدار داد. به این ترتیب بیشتر به دربار وصدراعظم نزدیک شد و در دنبال این منظور لرد سالیسبوری به موریه سفیر انگلیس در سن پطرزبورگ دستور داد که باوزیر خارجه روسیه تماس بگیرد و توافقهای سالهای ۱۸۳۴ و ۱۸۳۸ دولتین روسیه وانگلیس را در مورد ایران یادآور شود.

ووزیر خارجه روسیه وسیله سفیر روسیه درلندن انگلستان را مطمئن ساخت که دولت تزاری مخالفتی با استقلال و تمامیت ارضی ایران نداشته وندارد ومانعی درتأیید موافقتهای یاد شده قبلی نمی بیند با این ترتیب دو دولت همسایه ایران ظاهراً برای

سومین بار حفظ مصالح ایران را تأیید می نمایند و درست مقارن همین اعلام نظر سفرای انگلیس و روسیه در ومونداولف ودالگورکی، برای کسب امتیازات سیاسی واقتصادی در ایران به رقابت سخت پرداخته اند و از توسل به هر اقدامی خودداری نمی نمایند و همین رقابت و در خواست امتیاز برخلاف استقلال وحاکمیت ایران بود وزیانهای زیادی را برای ایران ایجاد کرد.

صدارت میرزا علی اصغرخان اتابک

آخرین صدر اعظم دوران ناصری میرزا علی اصغرخان اتابک [۱] است که حدود یک ربع قرن کارگردان هیئت حاکمه ایران ومؤثر در همه امور می باشد. سه مرتبه به مقام صدارت عظمی نائل گردید. [۲] وی بعد از مرگ پدرش کلیه کارهای دربارناصرالدین

---

(۱) اعتماد السلطنه در کتاب خلیفه، خانواده امین السلطان را چنین معرفی می کند: «جدش به نام زال از ارامنه سلماس بود و آغامحمدخان قاجار او را جزء اسراء از گرجستان به ایران آورد. زال در منزل میرزا گرگین خان گرجی از منسوبان منوچهرخان معتمدالدوله، خواجه باشی فتحعلی شاه خانه شاگرد شد سپس به منزل سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار واقع در ارگ رفت و به حکم امیر سلیمان زال را ختنه کردند و به کیش مسلمانیش درآوردند و در زمره غلامان امیرقراردادند. زال درخانه خان زنی گرفت و دو پسرش بنام ابراهیم واسکندر نامیده شدند وهر دو در منزل سلیمان خان خانه شاگرد بودند. وقتی که ناصرالدین ولیعهد به حکمرانی آذربایجان منصوب شد مهدعلیا مادر ولیعهد نوه امیر سلیمان خان این دو برادر را با خود برد. اسکندر به سمت آبداری ولیعهد انتخاب و برادرش شاگرد او شده اسکندر در مسافرت مکه فوت میکند. جانشین او فرزندش یوسف است ولی امور آبدارخانه شاه دست ابراهیم است این ابراهیم از اشخاص با استعداد است که در مدت کوتاهی همه کاره ناصرالدین شاه می شود کم کم اداره آبدار خانه وصندوق خانه وشترخانه وقاطر خانه وانبار غله مرکزی و ضرابخانه و ساختمانها و باغات و قنوات و وزارت گمرک و خزانه را تحت نظر گرفت و امین السلطان شد. اما ابراهیم امین السلطان در ۱۳۰۰ قمری در گذشت و پسر دومش به نام میرزاعلی اصغر خان که لقب امین الملکی داشت در ۲۵ سالگی صاحب تمام مشاغل و مناصب پدر گردید و ملقب به امین سلطان شد».

(۲) اولین صدارت او در ۱۳۱۰ شروع و بعد از قتل ناصرالدین شاه امتداد دارد تا اینکه در اواخر ۱۳۱۴ از این سمت عزل و به قم می رود و میرزا علی خان امین الدوله به جای او می نشیند در سال ۱۳۱۷ مجدداً امین السلطان به صدارت می رسد و به لقب اتابک اعظم ملقب می گردد وتا جمادی الثانی ۱۳۲۱ در این سمت باقی است و بنا برخواست علما که اعمال وی را خلاف موازین اسلام می شناسند معزول می شود تکفیرنامه ای هم با امضای منتسب به علماء و مراجع اسلامی علیه وی وجود دارد.

←

شاه را قبضه کرد و هیچ امری نبود که بدون نظر او انجام پذیرد با بسیاری از قدرتمندان دوره ناصری برخورد پیدا کرد ومسائل عزل ظل السلطان را که از نیرومندترین افراد محسوب می شد وفرزند شاه بود و برقسمت وسیعی از کشور حکومت داشت فراهم نمود وحوزه او را محدود به اصفهان ساخت. اشخاصی مثل سید جمال الدین اسدآبادی (۱)

بسمه تبارک وتعالی. بر قاطبه اهل اسلام سیما ساکنین ایران مخفی نماند که تسلیط کفر واستیلا اجانب بر نفوس محترمه اسلامیه و بخشیدن حریت به فرقه ضاله بابیه ـ خذلهم الله ـ واشاعه منکرات و اباحه بیع مسکرات درایران به حدی رسیده که جای توقف ومجال تأمل باقی نمانده ویوماً فیوماً در تزاید وآنچه در مقام تدبیر ودفع این غوائل هائله شده اثری ندیدیم و این نیز بر ما ثابت ومحقق گردید که تمام این مفاسد مستند به شخص اول دولت علیه ایران میرزاعلی اصغرخان صدراعظم است... لهذا بر حسب تکلیف شرعی وحفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است به خباثت ذاتی وکفر باطنی وارتداد دین او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین وعامه مؤمنین بدانند که از این به بعد... اوامر و نواهی او مثل اوامر و نواهی طاغوت است و در زمره انصار یزید بن معاویه محشور خواهد بود قوله تعالی «...لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سبیلاً به تاریخ ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۱. الأحقر محمد الشربیانی ـ الاحقر الجانی محمدکاظم خراسانی ـ محمدحسن المامقانی الجانی نجل المرحوم میرزا خلیل».

امین السلطان پس از عزل به طرف اروپا عزیمت کرد. در غیاب او انقلاب مشروطیت واقع شد در ۱۳۲۵ محمدعلی شاه وی را برای نخست وزیری احضار نمود و با وجود مخالفت آزادیخواهان به ایران وارد شد و به عنوان سومین بارعهده دار صدارت شد منتهی این بار در دوره مشروطیت مجلس به دلیل اظهار ندامت وی از گذشته او را قبول کرد (در ربیع الاول ۱۳۲۵ کابینه خود را به مجلس معرفی کرد) ولی در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ به هنگامی که از مجلس خارج می شد به ضرب گلوله عباس آقا، جوان آذربایجانی کشته شد.

(۱) سید جمال الدین اسد آبادی در ۱۲۵۴ قمری در اسد آباد همدان تولد یافت و در ۱۳۱۴ در استانبول در گذشت اختلاف نظر در اصل ونسب ومذهب واصالت فکر ونیت وغرض او بسیار زیاد است مثل اینکه خود او سعی داشته چنین اختلاف نظری را ایجاد نماید و شخصیت واقعی خود را به سادگی آشکار نسازد و در امکنه و ازمنه مختلف اسم وملیت ولباس وهیئت ظاهری خود را تغییر می داده است. در هند و مصر عمامه سفید و در ایران عمامه سیاه می گذاشته. دراستانبول فیمه و در روسیه چپیه و عقال به سرداشته است. در جایی خود را افغانی و درجای دیگر کابلی و در زمانی اسدآبادی معرفی می کرده. اسم او گاهی جمال وگاهی جمال الدین وگاهی الحسینی است، هنر او در برداشت عملی است که از علم وآزموده‌های خود دارد. گفتار ونوشته های او حاکی است که تلاش او در جهت تحقق پیشرفت وتعالی مسلمانان وایجاد وحدت بین آنها وبازگرداندن حیثیت سیاسی بدانها وکوتاه کردن دست مهاجمین بوده است.

اطلاعات ۲۸ هزار روز تاریخ ایران وجهان درمورد سید جمال الدین می گوید: «... ما بدون آنکه بخواهیم درباره ملیت سید حکمی بکنیم باید این را بپذیریم که او از لحاظ فکری خود را متعلق به هیچ

. . . .

محیط وطنیه‌ای نمی‌دانسته و از این گونه قیود آزاد بود. او در بند افکار آزادی خود می‌رفته و در سفرهای دور ودراز خود جز در پی مقصود و هدفی نبوده است و آن مقصود را که عبارت از آزاد وسربلند کردن مسلمانان بوده است از هر خطر نمی‌هراسیده و در این راه هیچگونه فداکاری وکوششی خودداری نمی‌کرده است. در عثمانی برای سربلندی ووحدت عثمانیان و در مصر برای استخلاص مصریان و در هندوستان برای رهایی هندیان از دولت انگلیس از کشمکش وزورگوییهای دولتهای خارجی و آزادی مردم از سلطه عمال حکومت استبدادی می‌کوشیده است. وی در همه جا با سرگذشتهای عجیب وغریبی مواجه شده و دشمنانی زیادی برای خود پیدا کرده است چنانکه در هر مملکت او را با آغوش باز وعزّ واحترام می‌پذیرفته‌اند و پس از چندی او را از دست ومسند طرد می‌کرده‌اند وکسانی را که هواخواه او بوده‌اند به عذاب وشکنجه وحبس وتبعید می‌انداختند. اما تصمیمات وافکار تازه وانقلابی سید از لوح ضمایر پاک نمی‌شده است و اگر مدتی یاران و محکومان به خاموشی می‌شده‌اند در انتظار فرصت می‌نشسته‌اند تا دوباره کارهای خود را از سر گیرند. از این روست که بر جریده تاریخ قرن اخیر اسلام و مسلمین و در دفتر وقایع مربوط به مساعی انسان در طی این مدت در راه آزادی وحریت نام سیدجمال الدین مشهور به افغانی ثبت است و بسیاری از کسانی که خواسته‌اند در طی این مدت علم آزادی واستقلال بر دوش بگیرند خود را منتسب به سید جمال الدین دانسته‌اند... شهرت سیاسی او مربوط به دوران اقامت او در پاریس ولندن است چه در آن بلاد فرصت مناسب یافت که فعالیت خود را به عنوان «اتحاداسلامی» رونق بخشد و روزنامه بنویسد وافکار فرنگیها وسیاستمداران ممالک مهم را به خود متوجه سازد».

از همان منبع برای شناخت بیشتر سید جمال الدین بخشی از یک خطابه او را می‌آوریم: «...ای ایرانیان! ای برادران وهموطنان عزیز! تاکی باید این رخوت موذی شما را در خواب نگهدارد. دیگر خواب بس است. رخوت وسستی کافی است سر برآرید چشمهایتان را بگشائید به اطراف خود نظر افکنید وبنگرید که جهان چگونه متمدن گشته است. همه وحشیان آفریقا وسیاهان زنگبار به سوی تمدن، علم، کار وثروت پیش می‌روند. به همسایگان خود نگاه کنید که تا دویست سال پیش دروضعی بدتر از وضع امروز ما بودند که ما نامی از آنها نمی‌بریم (منظور روسیه است)، بنگرید که اکنون همه چیز دارند. روزهای گذشته همه چیز داشتیم واکنون همه را از دست داده‌ایم. اکثر فرمان روایان جهان به ویژه آسیا به ما به صورت ملتی بزرگ نگاه می‌کردند و از این رو به ما احترام می‌نهادند. شاه ما شاهنشاه نامیده می‌شد و امروز تا بدان حد تنزل نموده‌ایم که همسایگان شمالی وجنوبی هم اکنون معتقدند که مملکت ما مستملکه آنهاست و هر وقت بخواهند می‌توانند آن را بین خود تقسیم کنند.

وضع واقعی ایران وطن عزیزم (گرچه چهار ماه پیش کسی خواب هم نمی‌دید که مملکتی دارد تا دولت داشته باشد) امروز میان افغانستان است... ما می‌پرسیم لشکر ما کجا است به ما جواب می‌دهند لشکر نداریم. می‌پرسیم توپ وتفنگ ما کجا است باز همان جواب به ما داده می‌شود نه شؤون مالی به طور صحیحی اداره می‌شود ونه دولت با مسمائی داریم. هرکه بتواند دیگری را لخت می‌کند وهرچه دلش

←

ومیرزاملکم هم باوجود همه تبلیغاتشان نتوانستند وی را به سقوط بکشانند. امین السلطان تا سال ۱۳۱۰ عنوان صدر اعظمی نداشت ولی به نام وزیر اعظم مالک الرقاب کشور بود وی از اوایل زمامداری تا هنگام واقعه تحریم تنباکو روابط صمیمانه ای با انگلیسیها داشت مخصوصاً با سر دروموندولف وزیر مختار انگلیس چنان نزدیک شده بود که همه امور را با مشورت او انجام می داد وراه تعقیب این سیاست که بقای او را در رأس حکومت تضمین می کرد امتیازات زیادی به انگلیسیها داد. وی برای بارسوم ناصرالدین شاه را به اروپا برد. در انگلیس پذیرایی مفصلی از شاه شد وزیر اعظم هم نشان معروف حمام گرفت.

امین السلطان بعد از نهضت تنباکو به روسها نزدیک شد و تا آخر عمر در این جهت گرایش داشت. همان طور که خواهیم دید اجازه کشتی رانی در رود کارون، امتیاز انحصار دخانیات و امتیاز ساختن راههای متعدد در جنوب وامتیاز استخراج نفت به دارسی در زمان او واز طریق او به انگلیسیها داده شد امتیازاتی که روسها در زمینه ایجاد بانک استقراضی وساختن راههای شوسه وراه آهن واستخراج معادن شمال و استفاده از جنگل در مقابل امتیازات انگلیس بدست می آوردند وسیله امین السلطان داده می شد.

مسافرت سوم ناصرالدین شاه به اروپا

ناصرالدین شاه از دو مسافرت قبلی خاطرات خوبی داشت ومایل بودمسافرت سومی به

خواست دستور می دهد. نه پلیس واقعی داریم ونه شهرداری. فاقد قوانین ونظام تجارتی هستیم در سراسر ایران یک کارخانه متعلق به خود نداریم زیرا دولت شما موی دماغ بوده و به هرجا بو می کشد که پولی هست دست خود را به روی آن نهاده و به عناوین مختلف درست یانادرست پول راازشما بیرون کشیده است. مثلا کارخانه شکر، نساجی، شیشه سازی و غیره را مثال می زنیم حتی پارچه لحاف ماهم از خارج وارد می شود در تمام ایران تنها یک فرسخ راه آهن داریم که آنها هم حتی دردست روسهااست تاریخ به ما می گوید که در کاشان دوازده هزار دستگاه ابریشم بافی داشتیم حال آنکه امروز به زحمت پنجاه دستگاه وجوددارد. همه اینها به علت استبداد وفقدان عدالت وقانون است. حتی علمای شما هم در اشتباهند به این دلیل که از روی منبر و سکوهای وعظ به شما می آموزند که زندگی کوتاه است و شکوه و جلال خاکی هوی وهوس انسانی است همه ما به زودی از این عالم رخت بر می بندیم لذا همه ما باید به ابدیت بیندیشیم و قس علی هذا این مواعظ شما را به تسلیم بردگی می کشاند و در جهل و نادانی نگه می دارد...»

اروپا داشته باشد. امین السلطان هم علاقه‌مند بود به همراه شاه در مسافرت شرکت داشته باشد و با در بارهای مهم اروپا تماس مستقیم حاصل نماید و با رجال وزمامداران آن ممالک آشنایی پیدا نماید. بنابراین شاه را برای مسافرت تشویق می نمود. دولت انگلستان هم که موفق نشده بود در مسافرت دوم شاه ایران را در لندن پذیرایی نماید این بار تدارک می دید هم استقبال نماید هم امتیازاتی از دولت ایران در چنین مسافرتی به دست آورد. مقدمات کار مسافرت فراهم شد و در آوریل ۱۸۸۹ سفر شروع شد. در روس هیئت همراه شاه میرزا علی اصغرخان اتابک قرار داشت شاه وهمراهان از طریق قفقاز به سن پطرز بورگ رفته از جانب الکساندر سوم مورد پذیرایی گرم قرار گرفت. ناصرالدین شاه از طریق لهستان به آلمان و از آنجا به هلند وبلژیک رفت و سپس به انگلستان رسید. برنامه پذیرایی از شاه همان بود که در مسافرت او که ۱۶ سال قبل انجام گرفته بود تنظیم شده بود.

اقامت ناصرالدین شاه در لندن یک ماه به طول انجامید و در قصر با کینگهام اقامت نمود و ملاقات با ملکه ویکتوریا و ضیافتهای بسیاری به افتخار او داده شد. لرد سالیسبوری و سایر رجال انگلیس بیانات مفصلی در مورددوستی و یگانگی باایران ایراد نمودند. میرزا ملکم خان ناظم الدوله معروف که سمت سفیر ایران در لندن را داشت در بسیاری از این مراسم حضور داشت و امر ترجمه را هم انجام می داد شاه و همراهان پس از انگلیس به فرانسه و بعد از طریق آلمان به اطریش رفتند و از طریق روسیه به ایران بازگشتند و جمعاً هفت ماه به طول انجامید.(۱)

---

(۱) نویسنده کتاب عصر بی خبری، ابراهیم تیموری، در مورد مسافرتهای ناصرالدین شاه و آثار آن می نویسد: «ناصرالدین شاه در این سفرها مبالغ زیادی از پول ملت ایران را به عنوان دیدن ترقیات دول اروپا خرج تفریح وعیاشیهای خود کرد. در مواقعی که ملت در فقر و بیچارگی می سوزد ورشته های مختلف صنعت وتجارت یکی بعد از دیگری تعطیل می گردد و روسها وانگلیسیها مترصد تسخیر ایران هستند ناصرالدین شاه به راهنمایی سپهسالار و ملکم وامین السلطان به فرنگ می رود وثروت این ملت را که حکام مستبد خود خواه با ظلم وجور از یتیم و بیوه زن و بینوایان دیگر گرفته اند به فلان رقاصه و بازیگر فلان سیرک یا فاحشه فلان کاباره می بخشید. منظور ناصرالدین شاه وکسانی که اورابه این سفر می بردند متفاوت بود. عمده هدف ومقصود شاه در این سفرها فقط تفریح و گردش و عیاشی است چنان که از ملاحظه سفرنامه های سه گانه او به خوبی این موضوع را می توان یافت. سفرنامه های ناصرالدین شاه پر است از توصیف زن فلان آقا

ـــــ←

امتیازاتی که به بیگانگان به دنبال مسافرت سوم داده شد

ناصرالدین شاه در تمام مدت اقامت اروپا میهمان دول مختلف بود ولی در عین حال مخارج هنگفت داشت که به صورت هدایا وخریدهای ضمن مسافرت بود و بنابراین قسمت اعظم نقدینه خزانه را از دست داد ومحتاج به منابع درآمد جدید بود ضمن اقامت در انگلیس بعضی از سرمایه داران انگلیس مستقیماً یاغیر مستقیم باشاه و صدراعظم تماس گرفتند و بادادن وعده‌های فریبنده تقاضای امتیازاتی را می نمودند واین خواستها بعد از مسافرت هم قطع نشد وبه قول لرد کرزن هرکس سرمایه‌ای داشت و می خواست بکاراندازد به تهران روآورد. یکی می خواست کارخانه قند دائر کند دیگری مایل به کارخانه شیشه سازی بود سومی دائر کردن کارخانه برق را در اولویت می دانست. شاه و صدراعظم به هیچ یک از تقاضاها جواب منفی نمی دادند و دادن امتیاز به صورت معامله‌ای درآمد. صرف نظر از چنین امتیازاتی که مربوط به قبل از مسافرت است بقیه پس ازمراجعت داده شده است و ما تعدادی از این امتیازات را توضیح می دهیم:

۱ـ امتیاز راه آهن وتراموای ـ از جمله امتیازات رویتر همانطور که سابقا گفته شد تأسیس ودائر کردن خط آهن در نقاط مختلف کشور بود، این امتیاز لغو شد و بعد از آن عده‌ای در صدد برآمدند امتیاز راه آهن را کسب نمایند اما هریک از دولتین انگلیس و روسیه از بیم آن که مبادا متقاضیان این امتیازها فرستادگان ومأمورین مخفی دولت رقیب باشند به وسائل مختلف از اعطای امتیاز جلوگیری می کردند ومسؤولین ایران هم در صدد نبودند که مستقلاً ومستقیماً در این راه پیشقدم شوند.

۲ـ امتیاز کشتیرانی رودکارون ـ یکی از خواستهای انگلیس اجازه کشتیرانی در رودکارون بود سیاستمداران این کشور از سالها قبل به اهمیت رودکارون از جهات تجاری واقتصادی وسیاسی پی برده بودند وامتیازی در این مورد می خواستند. قبلا

که در فلان شب نشیبی فلان لباس را پوشیده و ناصرالدین شاه مفتون زیبایی وخوشگلی او شده یا وقتی فلان رقاصه فلان سیرک مشغول بازی اسب تن وبدن سفید و اندام قشنگ وظریفش شاه ایران را از حال برده و فلان حیوان درباغ وحش فلان شهر به نظر ظل الله خیلی عجیب آمده ویا بالأخره از اینکه جهانمطاع درباری سطرنج خانم لرد سالیسبوری نخست وزیر انگستان را مات کرده بخود ببالد و رمهارت خویش تعریف کند».

دکترتولوزان پزشک فرانسوی ناصرالدین شاه امتیاز کشتیرانی انحصاری در رودکارون را در ۱۲۹۲ (۱۸۷٦) برای فرانسویها کسب کرده بود اما اعتراض ومخالفت انگلیسیها در مراحل مقدماتی این امتیاز را متوقف ومنجر به لغو نمود اما در ۱۳۰٦ (۱۸۸۸) دروموندولف وزیر مختار انگلیس در ایران قبل از مسافرت سوم شاه به اروپا نامه‌ای به قوام الدوله وزیر امورخارجه نوشت وبه دنبال آن در ۲٤ صفر ۱۳۰٦ کشتیرانی در رودکارون برای عموم دول بدون استثناء آزاد اعلام شد.[۱] دروموندولف نتیجه کار را برای خود موفقیتی بزرگ می دانست. پس از چندی ایران شرایط و مقررات کشتیرانی را در ۲٤ ماده اعلام داشت.[۲] روسها با این اقدام ایران مخالف بودند و اعتراضی تسلیم امین السلطان صدراعظم نمودند فرمان آزادی رود کارون مربوط به همه دول بود ولی فقط انگلیسیها از آن بهره مند می شدند زیرا تقریبا بازار انحصاری خلیج فارس در اختیار انگلیس بود وفقط شرکتهای این کشور به تجارت در این ناحیه اشتغال داشتند.

۳ـ امتیاز بانک شاهنشاهی ـ بعد از لغو امتیاز رویتر در ۱۸۷۲ صاحب امتیاز مدعی خساراتی بود و از موضوع دست بردار نبود و در صدد بود امتیاز جدیدی را کسب کند تا

---

(۱) به سفرای دول مستحضر باد: دولت علیه ایران نظر به وسعت تجارت وآبادی مملکت خود وترقی فلاحت خوزستان واهواز قرارداده است که کشتیهای تجارتی عموم دول بدون استثناء علاوه برکشتی های بادبانی که سابقاً در رود کارون عبور ومرور می کردند در رود کارون از محمره الی سد اهواز به حمل ونقل مال التجاره مشغول باشند ولی مشروط است بر اینکه از سدا هواز به بالا تجاوز نکنند زیرا که از سد به با لا مخصوص کشتیهای بادبانی وتجارتی خود دولت ایران وتبعه دولت ایران است وحق العبوری هم که دولت ایران قرارداده است در محمره ادا کنند وحامل اشیائی که قدغن دولت ایران است نباشند و بیشتر از اندازه که برای گرفتن وگذشتن بارهای تجارتی لازم است توقف نکنند. به جهت استحضار خاطر آن جناب زحمت داد، مورخه ۲٤ صفر ۱۳۰٦.

(۲) درمقررات مربوطه گفته شده کشتی ها نباید بیش از ضرورت بارگیری و باراندازی توقف نمایند. هرکس که در کشتی است باید تذکره داشته باشد وهیچ کشتی نباید اقدام به حمایت از رعایای ایران نماید. حمل اسلحه ممنوع است والا ضبط می شود، صاحبان کشتی اطراف رودکارون مایملکی نخواهند داشت وانبارها کلاً متعلق به دولت ایران بوده که اجاره دریافت می دارد، تحویلدار انبارهم ایرانی خواهد بود کشتیها از بندر اهواز تجاوز به بالا نخواهند داشت و دیگر ۲٤ موردی که تعیین گردیده رفتار خلاف مقررات موجب اخذ جریمه است (مراجعه شود به صفحه ۱٦۸ کتاب عصر بی خبری، نوشته ابراهیم تیموری).

اینکه حق تأسیس بانک و انتشار اسکناس به او داده شد این امتیاز به مدت ۶۰ سال بود ورویتر می بایست با سرمایه یک میلیون لیره انگلیس بانک را تأسیس نماید و می توانست شعب بانک را در شهرستانها دائر و به کلیه عملیات بانکی مبادرت نماید وحق داشت تاحد اکثر هشتاد هزار لیره اسکناس منتشر نماید مشروط بر این که پشتوانه ای معادل نصف اسکناس منتشره درخزانه بانک داشته باشد. بانک شاهنشاهی می بایست شش درصد درآمد خالص خود را به دولت ایران بپردازد. ضمن تأسیس بانک وانتشار اسکناس رویتر حق استخراج انواع معادن را هم داشت و می بایست ۱۶ درصد از منافع حاضر را به ایران پرداخت کند و در پایان مدت امتیاز همه را به ایران واگذار کند. رویتر در مورد معادن توفیقی بدست نیاورد اما بانک واسکناس رونق پیداکرد مبالغی به ایران وام داد بعدها دولت روسیه هم بانک مشابهی به نام بانک استقراضی تأسیس کرد.

۴ـ امتیاز راه شوسه اهواز به تهران ـ انگلیس برای نفوذ هرچه بیشتر و برای توسعه روابط اقتصادی و استفاده کامل از بازار ایران احتیاج به راه مناسب داشت این راه می بایست خلیج فارس را به مرکز کشور متصل سازد بعد از مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا وملاحظه راههای مرتب آن کشورها در صدد برآمد در ایران هم راههایی را به وجود آورد. در سفر سوم میرزا یحیی خان مشیرالدوله از شاه خواست ساختن راه خرمشهر تهران وبهره برداری از آن به مدت شصت سال به او داده شود ناصرالدین شاه پذیرفت ویحیی خان هم امتیاز را به بانک شاهنشاهی داد و با آزادی که انگلیسیها در رودکارون پیداکردند راه شوسه را هم از اهواز شروع کردند و از طریق خرم آباد، بروجرد، اراک به قم وتهران رساندند روسهاهم به دلیل رقابتی که با انگلیس داشتند امتیاز راه شوسه از بندر انزلی به تهران را به دست آوردند.

۵ـ امتیاز لا تاری ـ در ایران بخت آزمایی وجود نداشت تا اینکه در سال ۱۳۰۵ در مسافرت سوم ناصرالدین شاه میرزا ملکم خان وزیر مختار ایران در انگلیس هدایایی به شاه داد وامتیاز لا تاری را گرفت و به مبلغ چهل هزار لیره به یک مؤسسه انگلیسی فروخت. در ایران روحانیون به این امر اعتراض کردند وبخت آزمایی را خلاف موازین اسلام شناختند. مخالفت از هر طرف توسعه یافت شاه هم از این امتیاز پشیمان شد دارنده امتیازهم متوجه شد نمی تواند با اعتراضات داخل ایران مقاومت نماید در ۱۸۹۰ این

امتیاز لغو شد. بر سر همین موضوع بین میرزا ملکم خان ومیرزا علی اصغرخان اتابک اختلاف در گرفت ومیرزا ملکم خان عزل شد و رنجش او از صدراعظم وشاه افزایش یافت.

۶ـ امتیاز رژی ـ در سال ۱۸۸۹ مذاکرات بین ناصرالدین شاه وتالبوت انگلیسی در مسافرت او به لندن انجام شد و در ۱۸۹۰ قراردادی با ۱۵ فصل به مدت ۵۰ سال امضاء گردید اجرای این قرارداد نهضتی اسلامی به دنبال داشت.[۱] به موجب فصل اول

---

(۱) سید جمال الدین اسدآبادی درنامه ای به میرزای شیرازی مرجع تشیع چنین می نویسد: «... پیشوای بزرگ! پادشاه ایران سست عنصر و بد سیرت گشته مشاعرش ضعیف شده بدرفتاری را پیش گرفته خودش از اداره کشور وحفظ منافع عمومی عاجز است لذا زمام کار را به دست مرد پلید بد کردار پستی داده که در مجمع عمومی به پیغمبران بد می گوید. به فرمان دین را می پذیرد نه به رؤسای دینی ارجی می گذارد. به علماء بد می گوید به مردم پرهیز کار تهمت می زند به سادات بزرگوار توهین می نماید با وعاظ مثل مردم پست رفتار می کند. از اروپا که برگشته پرده شرم را پاره کرده وخود سری را پیش گرفته. بی پرده باده گساری می نماید، با کفار دوستی می ورزد، با مردم نیکو کار دشمنی می کند این کارهای خصوصی او است. اما آنچه به زیان مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمده کشور ودرآمد آن را به دشمنان دین فروخته که به مفصل عبارت است از:

۱ـ معادن وراههایی که به معادن منتهی می شود وهمچنین خطوطی که از معادن به نقاط مهمه کشور متصل است. ۲ـ کاروانسراهایی که در اطراف خطوط شوسه بنا می شود (در تمام کشور) به انضمام مزارع وباغستانهایی که در اطراف این راهها واقع است. ۳ـ رود کارون ومسافرخانه هایی که در اطراف این رود (تا منتهی الیه آن) ساخته میشود وهمچنین مراتع که تابع این رودخانه است. ۴ـ راه از اهواز تا تهران وآنچه از ساختمانها و مسافرخانه ها و باغستانها ومزارع در اطراف آن واقع است ۵ـ تنباکو و آنچه لازمه این محصول است از مراکز کشتزارها، خانه های نگهبانان ومتصدیان حمل ونقل وفروشنده ها هرکجا واقع شده وهرجا ساخته شود. ۶ـ جمع آوری انگور به منظور ساختن شراب وهرچه ازدکان وکارخانه لازم دارد در تمام کشور ۷ـ صابون،شمع وشکر و کارخانه هایی که لازمه آنها است ۸ـ بانک ـ چه می دانی بانک چیست. بانک عبارت از این است که زمام ملت را یکجا به دست دشمنان اسلام داده ومسلمانان را بنده آنها نموده و سلطنت وآقائی کفار را بر آنها بپذیرد. آن وقت این خائن احمق برای این که ملت را راضی نماید دلیل پوچی برای کرد ارزشت خود اقامه کرده ومی گوید اینها معاهده موقتی است که مدتش از صد سال تجاوز نخواهد کرد. چه برهانی برای رسوایی خیانتکاران ازاین بهتر، نصف دیگرمملکت راهم به عنوان حق السکوت به دولت روسیه داده (اگر ساکت شود) آنهم عبارت است از مرداب رشت وراه انزلی تاخراسان وآنچه از خانه ها ومسافرخانه ها و باغستانها که تابع این راه است، ولی دولت روسیه به دماغش خورده واین هدیه را نپذیرفته. او در صدد است اگر این معاهده هایی که به تسلیم کشور به اجانب منتهی می شود به هم نخورد

ـــــ

صاحب امتیاز باید همه ساله مبلغ پانزده هزار لیره انگلیس به ایران بدهد. بر طبق فصل دوم صاحب امتیاز حق دارد اراضیی که توتون کاشته می شود صورت برداری نماید و محصول آن را انحصاراً بخرد به موجب فصل سوم صاحب امتیاز مکلف است پس از برداشت کلیه مخارج وصدی پنج سود صاحبان سرمایه یک ربع از عایدات خالص را به دولت ایران بدهد، در فصل چهارم معافیت صاحب امتیاز از حقوق و عوارض گمرکی تصریح شده، و در فصل پنجم حمل و نقل توتون و تنباکو در سراسر کشور جز برای صاحب امتیاز و برای مصرف شخصی ممنوع گردید، در فصل ششم خرید توتون وتنباکو در تمام کشور با صاحب امتیاز است و بهای آن را با تراضی طرفین پرداخت، می کند. و در فصل هفتم دولت موظف می شود غیر از مالیات وعوارض موجود تا پنجاه سال هیچ گونه مالیات وعوارضی برای این محصولات وضع نکند، در فصل هشتم برای افراد عادی در صورت تخلف مجازات مقرر شده. فصل نهم صاحب امتیاز را مجاز در انتقال امتیاز شناخته. و در فصل دهم قید شده که دارندگان وتولید کنندگان می باید مقدار موجود یامحصول را به صاحب امتیاز اطلاع دهند. به موجب فصل ۱۱ صاحب امتیاز به میزان احتیاج حق خرید اراضی را دارد. فصل دوازدهم پرداخت پیش قسط به تولید کنندگان توتون وتنباکو را مقرر می دارد. در فصل سیزده مقرر شده ظرف یک سال صاحب امتیاز شروع به کار نماید. فصل چهاردهم حل اختلاف را به حکمیت موکول می نماید در اوایل سال ۱۳۰۷ شرکت رژی باگرد آوری سرمایه لازم شروع به کارنمود[۱].

روابط ایران با دول غیر همجوار در دوره ناصرالدین شاه

روابط ایران باغیر دول انگلیس و روسیه گسترش ندارد و در درجه دوم از اهمیت است در این زمان پاره‌ای از دولتها که روابطی داشتند ـ مثل فرانسه واطریش وآلمان ـ به

خراسان را مستعمره خود کرده و برآذربایجان ومازندران نیر دست بیندازد این اولین نتیجه است که برسیاست این احمق مترتب می شود. خلاصه این مرد تبهکار کشور ایران را این طور به مزایده گذاشته وخانه های محمد (صلّی الله علیه وآله) وممالک اسلامی را به اجانب می فروشد ولی از پست فطرتی وفرومایگی که دارد به قیمت کم و وجه اندک حاضر بفروش می شود. بله وقتی پست فطرتی وحرص باخست ودیوانگی آمیخته شود چنین خواهد شد...».

(۱) تفصیل مبارزات ملت ایران در کتاب تاریخ سیاسی معاصر، جلد اول، فصل سوم آمده است.

تأسیس سفارت در ایران مبادرت نمودند و بعضی مثل ایالات متحده امریکای شمالی وژاپن برای اولین بار روابطی با ایران پیداکردند.

۱ـ روابط ایران با فرانسه: قبلاً از شروع روابط ایران و فرانسه در زمان ناپلئون صحبتی داشتیم. پس از خاتمه مأموریت گاردان این روابط فراموش شد تا این که در ۱۸۳۹ دولت فرانسه به اعزام کنت دوسرسی به ایران به فکر تجدید رابطه افتاد ولی از مأموریت او نتیجه مطلوب حاصل نگردید وتوقف او فقط چندماه به طول انجامید. در سال ۱۸۴۴ دولت فرانسه درصدد برآمد مثل انگلیس وبلژیک و اسپانی روابط بازرگانی با ایران دائر نماید وکنت دوسارتیژ را به این منظور گسیل داشت وی سه سال در جریان مذاکره با حاج میرزا آقاسی بود و سرانجام در ۱۸۴۸ طرح پیمان تجارتی ایران و فرانسه تنظیم گردید اما در این سال در ایران محمدشاه درگذشت و در فرانسه انقلاب شد و آن طرح معلق ماند. در فرانسه با سقوط لوئی فیلیپ حکومت موقت دوسارتیژ سابق الذکر را در مقام وزیر مختاری مقیم ایران تثبیت نمود. وی مدعی بود همان پیمان تنظیم شده در باب تجارت دو کشور باید به مورد اجرا درآید و بر همان اساس با اتباع فرانسه ومال التجاره آنها رفتار شود، اما امیرکبیر جانشین حاج میرزا آقاسی این نظر را قبول نداشت ومذاکرات مجدد را لازم می دانست. وزیر مختار فرانسه از این حیث و از جهت اینکه دولت ایران به وی نشانی پایین تر از نمایندگان انگلیس و روسیه داده و به فرانسه بی اعتنایی شده در سال ۱۲۶۵ (۱۸۴۹) سفارت فرانسه در تهران را تعطیل کرد و از ایران رفت وسفارت انگلیس حافظ منافع دولت فرانسه واتباع آن شد.

پس از شش سال یعنی در ۱۸۵۵ دولت فرانسه وزیرمختار جدیدی به نام بوره را فرستاد و مذاکره در باب روابط تجاری بین بوره از فرانسه واعتماد الدوله صدراعظم وقت ایران صورت گرفت و به انعقاد قراردادی منجر شد. ناپلئون سوم امپراطور فرانسه همیشه اظهار دوستی باایران را داشت و پس از وقایع هرات از دولت انگلیس خواست تا از سخت گیری نسبت به ایران خودداری نماید و با وساطت او بود که پیمان چهارم مارس ۱۸۵۷ پاریس بین ایران وانگلیس منعقد شد. ناصرالدین شاه هم که کمی آشنایی با زبان فرانسه داشت به روابط دوستانه با فرانسه علاقه داشت. تولوزان ودکار فوریه دو پزشک مخصوص او از فرانسه بودند و اطمینانش را جلب کردند ومشوق ناصرالدین شاه در توسعه روابط با فرانسه شدند. ناصرالدین شاه در مسافرتهای به اروپا ازفرانسه هم دیدار

داشت و بسیاری از ایرانیان که برای تحصیل به خارج می رفتند به فرانسه روی می آوردند وهمین افراد ناقل فرهنگ فرانسه به ایران بودند وروابطی ازاین حیث به شکل مؤثری در ایران رواج یافت.

۲ـ روابط با اطریش: سابقه روابط ایران با اطریش به قرن هفدهم می رسد ونمایندگانی مکرر به ایران آمده اند. قبلاً گفتیم در سال ۱۸۳۸ که آجودانباشی به سفارت لندن می رفت برای اصلاح روابط با انگلیس به صدراعظم اطریش مترنیخ متوسل شد اما وساطت وی مؤثر نشد. در زمان ناصرالدین شاه قاجار روابط با اطریش حسنه بود. در سال ۱۸۵۷م قرارداد مودت وتجارت ایران واطریش منعقد شد بعد از مسافرت ناصرالدین شاه به اطرایش وپذیرایی فرانسواژزف روابط مستمری برقرار گردید که این روابط مستمر با تأسیس سفارت اطریش درتهران در ۱۲۸۹ (۱۸۷۳) وسیله کنت دویسگی آغازشدوایران هم بعداً نریمان خان قوام السلطنه را به عنوان وزیر مختار به دربار اطریش اعزام نمود. در مسافرت دوم ناصرالدین شاه به اروپا همزمان با دعوت از افسران روسی برای تشکیل قزاقخانه ازاولیای امور اطریش خواست تا جمعی از افسران روسی برای تعلیم سربازان ایرانی به سبک اطریش مأمور نمایند. دولت اطریس این تقاضا را پذیرفت.

در ۱۸۷۹م یک سرهنگ به نام شیمونوویتز با یک سرگرد و سه سروان وپنج ستوان را اعزام نمود. این افسران در سلطان آباد (اراک فعلی) مستقر شدند و هفت هنگ ایران را تعلیم دادند اما دولت ایران به افسران اطریشی چندان توجهی نکرد و از جانب دولت متبوع خویش هم حمایت نمی شدند وبعلاوه روسیه هم که نمی خواست درمقابل قزاقخانه اش رقیب پیدا شود در کارآنان اخلال می نمود. مجموع این احوال آن شد که افسران اطریشی ایران را ترک نمایند فقط دو نفر از آنان مدتی طولانی باقی ماندند ولی کار مؤثری انجام ندادند. در خصوص تأسیس پستخانه هم ناصرالدین شاه چند نفر از اطریش استخدام کرد و در دارالفنون هم چند معلم اطریشی به کار تدریس مشغول شدند. بهر حال با این که اطریش در آن زمان از دول مقتدر ودرجه اول اروپا بود چون منافع سیاسی خاصی در ایران نداشت با وجود روابط دوستانه ای که نام بردیم اقدام مؤثری انجام نگرفت.

۳ـ روابط ایران با آلمان: از زمان سلطنت، صفویه ایران با بعضی از دول جزء آلمان

روابطی داشت. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه در ۱۸۵۹م فرایهر فن مینوتولی از جانب دولت پروس به عنوان وزیرمختار به ایران اعزام شد و بعد از آن که دولت واحد آلمان به ریاست شاه پروس بوجود آمد صدراعظم آن بیسمارک کوشش داشت روابط سیاسی وسیعتری با کشورهای آسیا و از جمله ایران داشته باشد. در ۱۸۸٤م گراف فن برانشویک[۱] به ایران اعزام شد وسفارت آلمان درتهران را تأسیس نمود و ایران هم میرزا رضاخان مؤید السلطنه را به عنوان وزیرمختار مقیم آلمان انتخاب نمود. بیسمارک در نظر داشت علاوه بر روابط تجاری واقتصادی[۲] با ایران، بانفوذ روسیه وانگلیس مقابله کند. بعضی از رجال ایران که از دخالت آن دو دولت ناراضی بودند از آلمان برای چنین اقدامی استقبال می کردند زیرا تنها آلمان دولت مقتدری بود که می توانست چنین وضعی را پیدانماید اما مرگ ویلهلم اول در ۱۸۸۸ وبرکناری بیسمارک در ۱۸۹۰ موجب تغییر برنامه های دولت آلمان شد و بهر حال در زمان ناصرالدین شاه از روابط ایران وآلمان هم نتایج قابل توجهی حاصل نشد.

٤- روابط ایران وآمریکا: درقرن نوزدهم دولت ایالات متحده آمریکا نظر سیاسی ومنافع اقتصادی مهمی در منطقه خاورمیانه نداشت. آمریکائیان زیاد مطلع به وضع آسیا نبودند و ایران برای سرمایه داران آمریکا نا شناخته بود. در ۱۸۸۲ دولت آمریکا تصمیم

---

(۱) Graffen Bronshvick

(۲) در سال ۱۳۰٤ قمری (۱۸۸٤) ناصرالدین شاه کشتی پرسپولیس ششصدتنی وکشتی شوش دویست وپنجاه تنی از آلمان خریداری کرد وسفارش چند فروند کشتی دیگر هم به کارخانه آلمان داد در همین زمان تدریس زبان آلمانی دردارالفنون شروع شد ومذاکراتی هم برای ایجاد راه آهن به وسیله آلمانها انجام گرفت اما دولت انگلیس به‌وسیله وزیر مختار خودتامسون در امر خرید کشتی از آلمان مداخله کرد وتقاضا کرد سفارش خریدکشتی لغو گردد. انگلیس با هرگونه نیروی دریایی ایران در خلیج فارس مخالف بود وقبلاً هم با تقاضای ایران در خرید کشتی جنگی برای محافظت سواحل خلیج فارس مخالفت‌کرده بود روسیه هم در مورد ایجاد راه آهن به‌وسیله آلمانها سخت مخالف بود و به‌وسیله پرنس دالگورکف(Dalgorukav)وزیرمختارخوداعتراض نمود. ناصرالدین شاه قاجار فرمانی صادر کرد و متعهد شد بدون رضایت روسیه تا ۵ سال اجازه ساختن راه آهن به خارجیان ندهد و به انگلیسیها هم گفت هروقت امتیاز ساخت راه آهن شمال به روس‌ها داده شد فوراً امتیاز راه آهن شوشتر به انگلیسیها داده می شود.

گرفت روابط سیاسی با ایران ایجاد نماید و به این منظور بنجا مین را به ایران اعزام نمود. وی کسی است که بعد از سه سال توقف در ایران کتاب «ایران و ایرانیان» را تألیف نمود وطی آن بر خلاف بسیاری از نوشته های مستشرقین نسبت به ایرانیان حسن نظر دارد و از رقابت روسیه وانگلیس که باعث گرفتاری ومشکلات ایران شده اند بحث نموده است. دولت ایران در مقابل بنجامین حاج حسینقلی خان معتمدالوزراء را که بعدها صدر السلطنه لقب گرفت به واشنگتن فرستاد. از ۱۸۲۹م چند نفر از میسیونرهای آمریکایی در ایران بودند که تعداد آنها از ۱۸۷۰ رو به افزایش گذاشت ومدارس وبیمارستانهایی تأسیس نمودند. در آن تاریخ ایرانیان نسبت به آمریکا و آمریکائیان خوشبین بودند زیرا فکر می کردند طمع ارضی ومنافع خاصّ سیاسی در ایران ندارد و به همین جهت خواهیم دید در زمان مشروطیت در صدد برآمدند از کارشناسان آمریکایی در جهت بهبود امورمالی وتشکیلاتی استفاده نمایند اما تحریکات انگلیس وفشار دولت روسیه مانع اصلی در این راه بود.

۵- روابط باژاپن وسایر کشورها: در نیمه دوم قرن ۱۹ که به دلیل ناتوانی وضعف ایران منطقه نفوذ همسایگان شد ژاپن باوضعی مشابه ایران ناگهان در زمینه صنعت و بطور کلی در امر اقتصاد جهش پیداکرد و در همین حال درصدد برقراری روابط تجاری با دیگر کشورها شد. در ۱۸۸۰م برای اولین بارهیئتی به ریاست یوشید به ایران فرستاد تا قرارداد تجارت با ایران منعقد سازد در سال ۱۹۲۹ به طوری که بعدها خواهدآمددرتهران سفارت تأسیس نمود ودوسال پس از آن در ۱۹۳۱ سفارت ایران در توکیو به وسیله آوانس خان مساعد السلطنه دائر شد. روابط ایران با ایتالیا در ۱۸۸۶ وبابلژیک در ۱۸۹۰ برقرار شد.

نتایج پنجاه سال سلطنت ناصرالدین شاه

نیمه دوم قرن نوزدهم زمان پیشرفت سریع علوم وصنایع واختراعات است بعضی از دول مثل ژاپن تحولات عظیم پیداکردند وبعضی مثل آلمان وایتالیا از پراکندگی خارج شدند و هریک کشور واحد قدرتمندی را تشکیل دادند و ظرف چند سال به وضعی نظیر انگلیس و روسیه وفرانسه یافتند. درچنین اوضاع و احوالی ناصرالدین شاه در ایران سلطنت داشت. بیست سال اول سلطنت او بابی اطلاعی از وضع جهان وسیاست

خارجی گذشت. بعد از مسافرت به اروپا می ترسید اگر افکار جدید به ایران رسوخ نماید سلطنت او را در معرض خطر قرار دهد. میرزا حسین خان مشیر الدوله که سعی داشت تمدن اروپایی را به ایران وارد سازد به جای این که تفکر علمی ودقایق صنعتش را در ایران پایه گذارد طرز لباس پوشیدن و از این نوع تقلید را باعث شد. کم کم بعضی از فرنگ رفته ها کارهای دولتی را متصدی شدند.

ثمره سلطنت ناصرالدین شاه در موارد زیر خلاصه میشود

۱- جدایی قطعی هرات از ایران

۲- جدایی قطعی سرخس ونواحی اطراف رودجیحون که تازمان محمدشاه به ایران مربوط بودند.

۳- جدایی قطعی بخشی از سیستان و بلوچستان از ایران.

٤- ادامه وتشدید رقابت سیاسی روسیه وانگلیس.

۵- اعطای امتیازات مختلف به دولت انگلیس و روسیه و در نتیجه افزایش نفوذ آنان در تمام شؤون کشور.

٦- مسافرتهای اروپا که نتایجی هم از آن برای کشور حاصل نگردید و جنبه تفریحی برای شاه داشت وهزینه های بسیاری را برای مردم فراهم نمود.

۷- اعزام محصل به اروپا که به برقراری روابط فرهنگی باکشورهای اروپا بخصوص فرانسه منجر شد.

۸- برقراری روابط سیاسی وتجاری باکشورهای جدید مثل آمریکا وآلمان بطور کلی در زمان ناصرالدین شاه ایران راه انحطاط را داشت بخصوص در مقایسه با کشورهای اروپا از لحاظ سیاسی واقتصادی ضعیف وضعیفتر شد. مداخلات انگلیس و روسیه در شؤون مختلف افزایش گرفت. شاه در مقابل سیاستهای خارجی ضعیف وناتوان اما در مقابل مردم کشور ظالم وستمکار بود.[۱] هرنوع افکار آزادیخواهی را سرکوب می کرد،

(۱) بنجامین، اولین وزیر مختار آمریکا در ایران که از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ قمری در تهران بود در کتاب خود بنام ایران و ایرانیان مینویسد «در این اواخر در تابستان روزی اعلیحضرت شاه در عمارت ملوکانه سلطنت آباد دراز کشیده بودند در صورتی که امنای ایشان در پایین نشسته با پادشاه و ولینعمت خود بطور محرمانه صحبت می داشتند در اثنای صحبت شاه گفت چرا انوشیروان را عادل می گفتند مگر من عادل ←

ورود کلیه نشریات خارجی را به ایران ممنوع ساخت و از مسافرت اتباع ایران به خارجه جلوگیری می کرد. نارضایتی مردم روز بروز زیادتر می شد وراه چاره می جستند وسر انجام در سال ۱۳۱۳ (اول مه ۱۸۹۶) وسیله میرزا رضاکرمانی که از پیروان سیدجمال الدین بود[۱] در حرم حضرت عبدالعظیم به قتل رسید. قتل او نقطه آغازی بود برای تحول در سیستم حکومتی زیرا به دنبال آن مردم کم وبیش خواسته های خود را مطرح کردند و کم کم از قانون و عدالتخانه سخن به میان آوردند.

دیگر ادامه استبداد شدید برای هیئت حاکمه ممکن نبود. امین السلطان نمی توانست مثل دوران ناصرالدین شاه حکمروایی کند کم کم جرقه هایی که نمودار انقلاب بود ظاهر شد. از این تاریخ تا انقلاب مشروطیت ۱۲ سال طول کشید و در این مدت قدم به قدم دستگاه استبداد عقب نشست. در این ۱۲ سال که مظفرالدین شاه عنوان سلطنت داشت واگذاری امتیازات همچنان ادامه یافت.

نیستم! احدی جسارت نمی کرد که جواب دهد چه سؤال سختی بود شاه دوباره پرسید آیا میان شما هیچکس نیست که جواب دهد. باز احدی جواب نداد تا این که سکوت اسباب ناراحتی بلکه خطر همه گردید. آخر الامر حکیم الممالک مرگ را در پیش نظر آورده با تردید وتعلل گفت قربانت شوم انوشیروان را عادل می گفتند برای اینکه عادل بود. شاه ابروی خود را در هم کشید و گفت: آیا ناصرالدینشاه هم عادل نیست! احدی جواب نداد فقط حکیم الممالک شانه های خودرا حرکت داده دست خود را بازکرد. آنوقت شاه با کمال تغیّر جواب داد: «ای فلان فلان شده ها من یقین دارم که اگر انوشیروان هم مثل شما الواط رشوه خوار نادرست در دور وکنار خود داشت هیچوقت ممکن نبود که او را عادل گویند» همه جواب «دادند قربانت گردیم؛ قبله عالم حقیقت را فرمودند».

(۱) در مورد مبارزه سخت کوش سیدجمال الدین اسد آبادی بحث بسیار شده. از شرح زندگی تا آثار وافکار او موضوع ده‌ها وشاید صدها کتاب قرارگرفته است، در اینجا فقط به چند کتاب از این نوع اشاره می کنیم: شرح حال وآثارفیلسوف اسلام وشرق سیدجمال الدین اسدآبادی نوشته خواهرزاده سید میرزا لطف الله خان اسدآبادی. مجموعه اسناد ومدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین فهوریه افغانی از اصغر مهدوی وایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، سیدجمال الدین و اندیشه های او، ازمرتضی مدرسی. نامه های سیدجمال الدین اسد آبادی، از ابوالحسن جمالی اسدآبادی. سیدجمال الدین اسدآبادی رهبر نهضت آزادیخواهی ایران از تقی زاده. سید جمال الدین اسد آبادی و مسئله عقب ماندگی در جامعه های اسلامی، از عبدالهادی حائری. نقش سیدجمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، از محیط طباطبائی. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، ازمرتضی مطهری. سید جمال الدین اسد آبادی وتفکر جدید، از کریم مجتهدی. مجموعه پژوهشهای تاریخی.

فهرستها

۱- مطالب
۲- اعلام
۳- اماکن

فهرست مطالب

فهرست اعلام

چ

ح

س

غ

ف

ق

فهرست اماکن

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

ی

۱۵-فلسفه وقرآن ۳-۱	شیخ عباس مخبر دزفولی
۱۶-منشور جاوید ۶-٤	جعفر سبحانی
۱۷-مقدمه ای برجهان بینی اسلامی ۷-۱	شهید مرتضی مطهری
۱۸-مردان علم درمیدان عمل	سید نعمت الله حسینی
۱۹-عدل الهی	شهید مرتضی مطهری
۲۰-معارف قرآن	مصباح یزدی
۲۱-معاد	محسن قرائتی
۲۲-وحی ونبوّت	شهید مرتضی مطهری
۲۳-تحقیقی پیرامون ولایت فقیه	حبیب الله طاهری
۲٤-شناخت اسلام	ابوطالب تجلیل تبریزی
۲۵-ولایت فقیه وحاکمیت ملت	طاهری خرم آبادی
۲۶-شناخت صهیونیسم بین الملل وانقلاب اسلامی ایران	سیدجواد علم الهدی
۲۷-شناخت انسان ازنظرجسم وروح	حاجّ شیخ حسن کافی
۲۸-ترجمه تحریر الوسیله ٤-۱	علی اسلامی
۲۹-ترجمه تفسیر المیزان ۲۰-۱	موسوی همدانی
۳۰-اصول مالکیت دراسلام ۲-۱	علی احمدی میانجی
۳۱-سنت های تاریخ درقرآن	شهید سیدمحمّد باقرصدر
۳۲-سفرنامه حج	لطف الله صافی گلپایگانی
۳۳-سیرهٔ نبوی	شهید مرتضی مطهری
۳٤-امیرکبیر یاقهرمان مبارزه بااستعمار	علی اکبرهاشمی رفسنجانی
۳۵-استفتاآت ازمحضرحضرت امام خمینی ج ۱	حضرت امام خمینی-رحمه الله-
۳۶-حقوق اسلام ج ۱	دفترهمکاری حوزه ودانشگاه
۳۷-علم الحدیث ودرایة الحدیث	کاظم مدیرشانه چی
۳۸-آشنائی باعلوم اسلامی	شهید مرتضی مطهری
۳۹-درسهائی ازقرآن ۵-۱	محسن قرائتی

٤٠ـ ولاءها وولایتها	شهید مرتضی مطهری
٤١ـ خدمات متقابل اسلام وایران	شهید مرتضی مطهری
٤٢ـ تاریخ اسلام	علی دوانی
٤٣ـ ارزش ها وضدارزش ها درقرآن	ابوطالب تجلیل تبریزی
٤٤ـ تکامل درپرتو اخلاق ۲ـ۱	غلام رضا سلطانی
٤٥ـ اسلام وحکومت	حسین شفائی
٤٦ـ داستانهای صاحبدلان ۲ـ۱	محمّد محمّدی اشتهاردی
٤٧ـ ازجهاد تا شهادت	محمّد امین پورامینی
٤٨ـ حجّ	محسن قرائتی
٤٩ـ تاریخ وعلوم قرآن	سیدابوالفضل میرمحمّدی زرندی
٥٠ـ آیین وهابیت	جعفرسبحانی
٥١ـ رابطه دوستی ومحبت	احمدمطهری
٥٢ـ آثار گناهان	همت سهراب پور
٥٣ـ جنگ یا فرمانهای نظامی دراسلام	حسین حیدری کاشانی
٥٤ـ شرح صمدیه	ابومهدی
٥٥ـ داستانهای شنیدنی ازجنگ بدرواحد	محمّد محمّدی اشتهاردی
٥٦ـ امامت ومهدویت	لطف الله صافی گلپایگانی
٥٧ـ ابراهیم ولوط	محمّد محمّدی اشتهاردی
٥٨ـ یتیم یا اشکی فتاده برزمین	حسن ایرانی
٥٩ـ شخصیت وقیام زیدبن علی	سید ابوالفضل رضوی اردکانی
٦٠ـ رساله آموزشی .	رضا قربانیان
٦١ـ درپیرامون نهج البلاغه	علامه فقید سیدهبت الله شهرستانی
٦٢ـ رجعت	جعفرسبحانی
٦٣ـ آیات قرآن درنهج البلاغه	محمّد محمّدی اشتهاردی
٦٤ـ نمازازدیدگاه قرآن وحدیث	سیدحسین موسوی راد
٦٥ـ کمیل ودعایش	شیخ عباس مخبردزفولی

٦٦ـ اسلام وسیمای تمدن غرب	سیدمجتبی موسوی لاری
٦٧ـ تعلیم وتعلم ازدیدگاه شهیدثانی وامام خمینی	سیدأحمدفهری
٦٨ـ تقلید	سیدحسن طاهری خرم آبادی
٦٩ـ حادثه طبس	چارلی بکویث
٧٠ـ چهرهٔ حقیقی مصدّق السلطنه	شهید دکترسیدحسن آیت
٧١ـ جهاد، هجرت، شهادت	عبدالله صالحی
٧٢ـ جاذبه ودافعه علی علیه السّلام	شهیدمرتضی مطهری
٧٣ـ جهاد درقرآن	شیخ عباس مخبردزفولی
٧٤ـ حیات پس ازمرگ	سیدمحمّدحسین طباطبائی